

شاهد
SHAHED YARAN

ماهنامه فرهنگی تاریخی
دوره جدید / شماره ۴۸ / آبان ماه ۱۳۸۸ / بها ۱۰۰۰ تومان
یادمان شهید حجت الاسلام محمد منتظری

یادمان



فرزند اسلام و قرآن...



فهرست

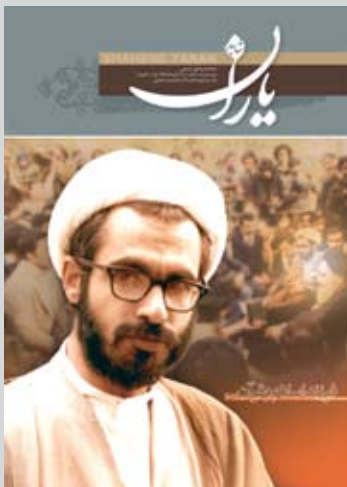
روحانی مبارز... / دیباچه	۱
شهید منتظری در آئینه توصیف امام	۲
شهید محمد منتظری در آئینه توصیف مقام معظم رهبری	۳
مروری بر حیات سیاسی و اجتماعی شهید حجت الاسلام و المسلمین محمد محمدعلی منتظری	۴
«گفته‌ها و ناگفته‌هایی از سلوک فردی و سیاسی شهید محمد منتظری» در آئینه خاطرات مکتوب حجت الاسلام والمسلمین محمدحسن رحیمیان	۱۲
«جلوه‌هایی از منش فردی و اجتماعی شهید محمد منتظری» در گفت و شنود شاهد یاران با آیت الله قربانعلی دری نجف آبادی	۲۰
«شهید محمد منتظری و امام» در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام و المسلمین سید محمود دعائی	۲۵
«شهید منتظری و مبارزات چریکی» در گفت و شنود شاهد یاران با مرزیه دباغ (حدیدچی)	۲۹
«سلوک مبارزاتی شهید منتظری» در گفت و شنود شاهد یاران با حجت اسلام و المسلمین محمدرضا ناصری	۳۳
«سلوک مبارزاتی شهید منتظری» در گفت و شنود شاهد یاران با محسن رفیق دوست	۳۵
«سلوک مبارزاتی شهید منتظری» در گفت و شنود شاهد یاران با جلال الدین فارسی	۳۸
«سلوک مبارزاتی شهید محمد منتظری» در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام و المسلمین جعفر شجونی	۴۱
«سلوک مبارزاتی شهید محمد منتظری» در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام و المسلمین احمد سالک	۴۴
«سلوک مبارزاتی شهید منتظری» در گفت و شنود شاهد یاران با دکتر هادی نجف آبادی	۴۸
«سلوک مبارزاتی شهید منتظری» در گفت و شنود شاهد یاران با دکتر فضل الله صلواتی	۵۲
مجاهد خستگی ناپذیر... / مرحوم حجت الاسلام و المسلمین اسماعیل فردوسی پور	۵۴
مبارز خستگی ناپذیر... / شهید آیت الله حاج شیخ مهدی شاه آبادی	۵۵
مجاهدی بی نظیر... / مرحوم آیت الله شیخ صادق خلخالی	۵۶
«شهید منتظری و نهضت‌های آزادی بخش و دغدغه جهانی» در گفت و شنود با آیت الله سید محمد تقی مدرسی	۵۸
«نگاهی به آغاز و انجام ارتباط شهید بهشتی و شهید منتظری» در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام و المسلمین مسیح مهاجری	۵۹
«شهید محمد منتظری و دادگاه‌های انقلاب» در گفت و شنود شاهد یاران با احمد قدیر یان	۶۳
«شهید منتظری در قامت همسر» در گفت و شنود شاهد یاران با زهره حری	۶۶
«سلوک فردی شهید منتظری» در گفت و شنود شاهد یاران با دکتر ابراهیم اسرافیلیان	۷۰
«سلوک فردی شهید منتظری» در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام و المسلمین محمدحسن ارسنجانی	۷۳
«جریان‌شناسی همکاران مبارزاتی شهید محمد منتظری» در گفت و شنود شاهد یاران با اصغر جمالی فر	۷۷
«رویکرد شهید منتظری به جریان‌های سیاسی» در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام و المسلمین محمدجعفر سعیدیان فر	۸۶
«شهید منتظری و جنبش‌های آزادی‌بخش» در گفت و شنود شاهد یاران با علیرضا اسلامی	۹۳
«شهید منتظری و انقلاب اسلامی» در گفت و شنود شاهد یاران با محمد تقی بنگدار	۹۸
«شهید منتظری و جنبش اسلامی عراق» حجت الاسلام و المسلمین شیخ علی کورانی	۱۰۱
مشعل دار جهاد... / حجت الاسلام و المسلمین احمد صادق اردستانی	۱۰۳
شهید محمد منتظری و تجربه روزنامه‌نگاری... / مصطفی ایزدی	۱۰۵
سیری در مناسبات شهید آیت الله بهشتی و شهید حجت الاسلام محمد منتظری	۱۰۷
گفت و شنود ماهنامه شاهد با شهید محمد منتظری در سال ۱۳۵۹	۱۰۸
نامه‌ها و اسناد مبارزاتی شهید حجت الاسلام محمد منتظری	۱۱۱
شعر	۱۲۵

نشانی:

تهران، خیابان آیت الله طالقانی،
خیابان ملک الشعراء بهار (شمالی)
شماره ۳، انتشارات شاهد
صندوق پستی: ۴۳۴۸ - ۱۵۸۷۵
تلفن: ۸۸۸۲۳۵۸۴ - ۸۸۸۳۵۱۰۸
دورنگار: ۸۸۲۰۹۲۴۹

Email: baran@shahedmag.com
www.shahedmag.com
www.shahed.issar.ir

- شاهد یاران از پژوهشهای محققان در باره موضوعات نشریه استقبال می‌کند.
- شاهد یاران در تلخیص و اصلاح آثار ارسالی آزاد است.
- آثار ارسالی مسترد نمی‌شود.
- نقل مطالب شاهد یاران با ذکر مأخذ بلامانع است.



شاهد یاران

صاحب امتیاز:
بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول: حسین دهقان
سردبیر: عباس خامه یار
جانشین سردبیر: محمد علی فقیه
دبیر تحریریه: محمدرضا کائینی
طراح و مدیر هنری: علیرضا ذاکری

وبراستار: زهرا رضایی
حروفچین: زهره جهانانیده

چاپ و توزیع: مؤسسه فرهنگی هنری شاهد
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: مرکز چاپ سپاه



بنیاد شهید
و امور ایثارگران



فرزند اسلام و قرآن...

فاجعه هفتم تیر ۱۳۶۰، یکی از نقاط عطف تاریخ انقلاب اسلامی و از فرازهای اعجاب‌انگیز آن است، فاجعه‌ای که بیش از ۷۲ تن از برجسته‌ترین مبارزان و فرهیختگان کشور را از انقلاب گرفت و برگ تازه‌ای از جنایات امپریالیسم به سرکردگی امریکا را بر تاریخ معاصر ایران افزود.

شهادت جمع کثیری از نخبگان و برگزیدگان انقلاب اسلامی در این حادثه، به‌ویژه خورشید این کاروان، سید مظلوم دکتر بهشتی، سبب شده است که تأثیر عمیق و نقش دیگر شهدای این رویداد در پیشبرد نهضت امام، آن گونه که باید مدنظر قرار نگیرد.

در میان کاروان شهدای هفتم تیر، چهره روحانی مبارز و چریک مسلمان، شهید حجت‌الاسلام محمد منتظری، از ویژگی‌های ممتازی برخوردار است. او آزادمردی بود که از نوجوانی قدم در عرصه مبارزه نهاد و در این راه، خطرات، رنج‌ها، دربه‌دری‌ها و شکنجه‌های فراوانی را به جان خرید. شرح مقاومت‌های جانانه وی در برابر شکنجه‌های قرون وسطائی و سبانه رژیم ستم‌شاهی، بیشتر به افسانه می‌ماند، شکنجه‌هایی که آثار آنها تا پایان عمر آزارش می‌داد، هرچند هرگز دم بر نیاورد.

شهید محمد منتظری در راه نیل به هدف که همانا تشکیل حکومت اسلامی تحت ولایت فقیه عادل زمان، امام خمینی، بود، خواب و خوراک را نمی‌شناخت و گاه پیش می‌آمد که دو سه شبانه روز نمی‌خوابید. او در تمام مقاطع حساس و خطرناکی که دیگران تاب و تحمل از کف می‌دادند، مردانه می‌ایستاد و دیگران را با نوید پیروزی، دلگرم می‌کرد.

شهید منتظری پس از آزادی از زندان، به خارج رفت و فصل جدیدی از مبارزات خود را آغاز کرد. او معتقد بود برای قوام و استحکام تفکر انقلابی اسلامی باید روابط نزدیکی با تمامی سازمان‌های آزادی بخش اسلامی برقرار کرد و به شکلی جدی و مستمر برای ایجاد وحدت بین گروه‌ها و سازمان‌های مبارز تلاش نمود. وی با بهره‌گیری از امکانات آموزشی این سازمان‌ها توانست بسیاری از مبارزان ایرانی را به شیوه‌های مبارزه مسلحانه تجهیز کند و در این راه لحظه‌ای آرام و قرار نداشت. پیروی او از افکار و منویات حضرت امام به گونه‌ای بود که بارها در نجف خدمت ایشان رفت و از نقطه نظرات خود با امام صحبت کرد و راهنمایی‌های لازم را گرفت.

با پیروزی انقلاب اسلامی با زعامت امام، نگرانی‌ها و دغدغه‌های شهید منتظری متوجه کژتابی‌ها و انحرافات عمال امپریالیسم شد که گاه حتی در رفتارها و رویکردهای افراد وجیه‌المله نیز دیده می‌شد و همین امر، شهید و دیگر مبارزان حقیقی را به شدت

می‌آزرد. کار این رنجش تا بدان جا اوج گرفت که شهید منتظری حتی شهید مظلوم دکتر بهشتی را نیز با این تصور که از عملکرد دولت موقت راضی است و با آن همراهی می‌کند، زیر رگباری از انتقادات بسیار تند قرار داد، اما متانت و هوشیاری شهید بهشتی، او را نیز به اشتباهات خود واقف نمود و شهید منتظری که حتی در پذیرش خطاهای خویش نیز از شجاعت بی‌مانندی برخوردار بود، در واپسین روزهای حیات، از آن مرد یگانه تاریخ معاصر، پوزش خواست و سرانجام نیز، در کنار وی و در دفتر حزب جمهوری به شهادت رسید.

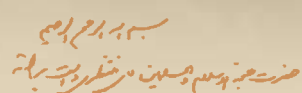
زندگی شهید محمد منتظری دارای فراز و فرودهای شگفت‌آوری است. او در عین حال که همواره مورد توجه جمع کثیری از مبارزان بود و می‌توانست برای خود جایگاه مادی خوبی را فراهم آورد، در نهایت سادگی زندگی می‌کرد و حتی از کمترین نیازهای فردی خود نیز در راه

مبارزه چشم می‌پوشید. هرچند بر برخی از موضع‌گیری‌های شهید انتقاداتی وارد است، اما حتی منتقدین وی نیز در شجاعت، ساده‌زیستی، پایداری و اخلاص او تردید ندارند. او لحظه‌ای آرام نگرفت و در برابر انحرافات، مردانه ایستاد و حتی از سرزنش نزدیک‌ترین کسان خویش نیز واهمه‌ای به دل راه نداد.

شاهد یاران برای پرکردن خلاء ناشی از عدم آگاهی نسل جدید با این چهره مبارز و خستگی‌ناپذیر، دست به تدارک مجموعه‌ای زده است که ابعاد مختلف شخصیت وی را به‌خوبی تبیین می‌کند، با این امید که این تلاش بتواند گوشه‌ای از زندگی سراسر ماجرا و تلاش وی را فرا روی مخاطبان قرار دهد.

● سردبیر

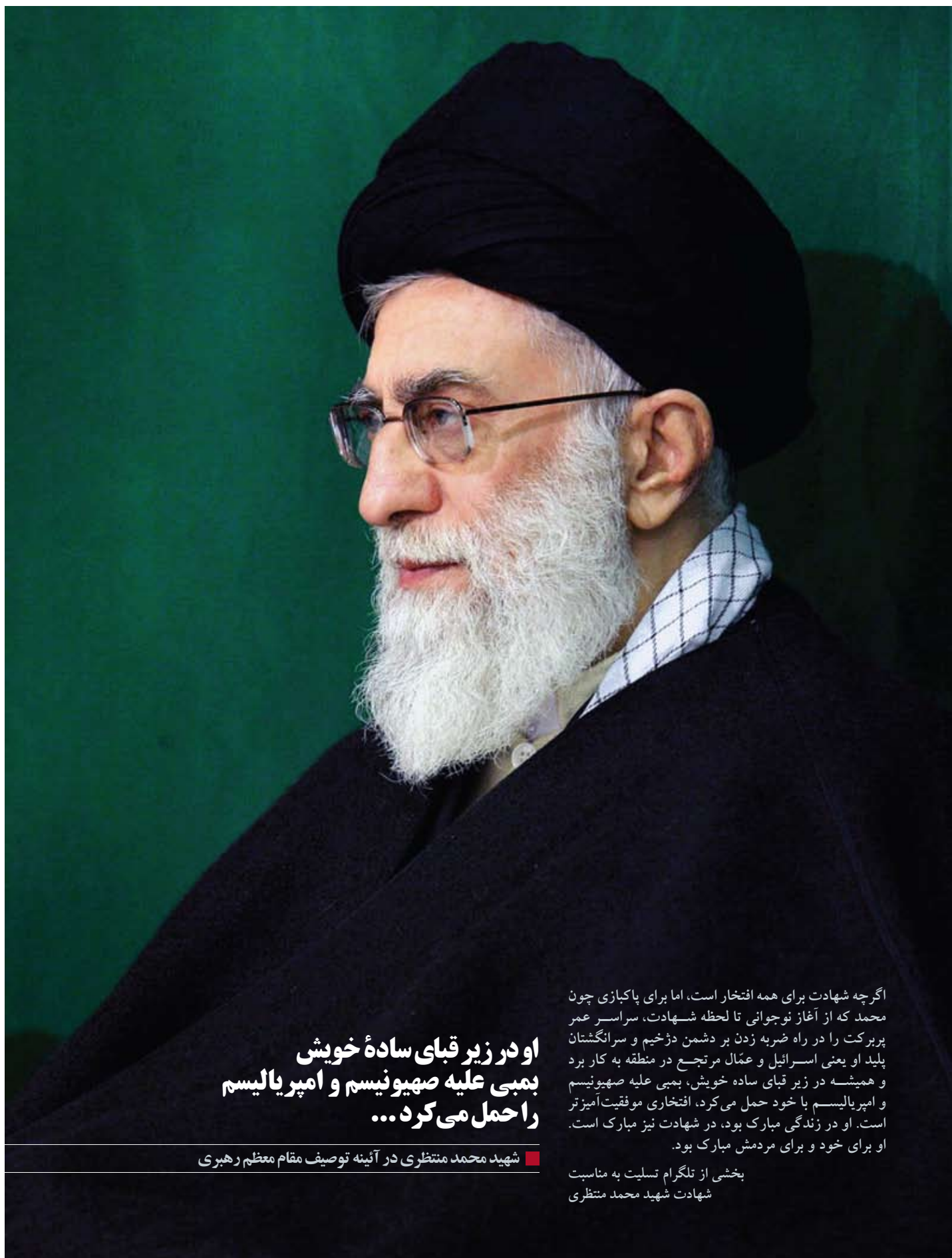




متعهد، متفکر و هدفدار...

او از وقتی که خود را شناخت و در جامعه وارد شد، ارزش‌های اسلامی را نیز شناخت و با تعهد و انگیزه حساب شده وارد میدان مبارزه علیه ستمگران گردید. او با دید وسیعی که داشت، سعی در گسترش مکتب و پرورش اشخاص فداکاری نمود. محمد شما و ما، خود را وقف هدف کرد و برای پیشبرد آن سرازیر نامی شناخت. شما فرزندی فداکار و متعهد و متفکر و هدفدار تسلیم جامعه و تقدیم خداوند متعال کردید. او فرزند اسلام و فرزند قرآن

گرچه تمام شهدای انقلاب و شهدای عزیز و معظم یکشنبه شب، از برادران ما و شما بودند و ملت قدرشناس برای آنان به سوگ نشستند و دشمنان اسلام در شهادت آنان شاد و اسلام عزیز سرفراز است، لکن از فرزند عزیز شما شناختی دارم که باید به شما برای تربیت چنین فرزندی تریک بگویم.



او در زیر قبای ساده خویش بمبی علیه صهیونیسم و امپریالیسم را حمل می کرد...

■ شهید محمد منتظری در آئینه توصیف مقام معظم رهبری

اگرچه شهادت برای همه افتخار است، اما برای پاکبازی چون محمد که از آغاز نوجوانی تا لحظه شهادت، سراسر عمر پربرکت را در راه ضربه زدن بر دشمن دژخیم و سرانگشتان پلید او یعنی اسرائیل و عمال مرتجع در منطقه به کار برد و همیشه در زیر قبای ساده خویش، بمبی علیه صهیونیسم و امپریالیسم با خود حمل می کرد، افتخاری موفقیت آمیزتر است. او در زندگی مبارک بود، در شهادت نیز مبارک است. او برای خود و برای مردمش مبارک بود.

بخشی از تلگرام تسلیت به مناسبت
شهادت شهید محمد منتظری

نمایی از تکاپوی یک انقلاب...

مروری بر حیات سیاسی و اجتماعی شهید
حجت الاسلام والمسلمین محمدعلی منتظری

شهید سعید حجت الاسلام و المسلمین محمدعلی منتظری فرزند آیت الله شیخ حسینعلی منتظری در سال ۱۳۲۳ هـ ش در خانواده‌ای روحانی در شهرستان نجف آباد اصفهان به دنیا آمد. پس از سپری کردن دوران خردسالی در ایامی که ایران دستخوش مبارزات ملی کردن صنعت نفت بود و با حرکت فدائیان اسلام و حضور آیت الله کاشانی در دستخوش مبارزات ملی کردن صنعت نفت بود و با حرکت فدائیان اسلام و حضور آیت الله کاشانی در صحنه سیاسی کشور و نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق در جوش و خروش فراوان قرار داشت مانند دیگر همسالان خود راهی مدرسه شد.

از همان دوران بود که ذکاوت و چالاکی او، مورد توجه اطرافیان قرار گرفت و زبانزد آنان شد. زهد و پارسایی حاکم بر محیط خانواده و فعالیت پدر بزرگ وی - مرحوم حاج شیخ علی منتظری - در امور کشاورزی، محمد علی را نیز در ایام تعطیلات به مزرعه می‌کشاند تا از همان اوان کودکی، از او انسانی پرتلاش و سخت‌کوش، بسازد. این فعالیت‌ها به گونه‌ای بود که حتی زمانی که بنا بر توصیه و ارشاد پدر، به تحصیل علوم حوزوی مشغول شد و بر همین اساس از نجف آباد فاصله گرفت. در ایام تعطیلی حوزه و در تابستان‌ها، به شهر خود باز می‌گشت و در این فرصت، به کشاورزی مشغول می‌شد. هنوز چند سالی از حضور وی در حوزه‌های دروس دینی نمی‌گذشت که یک بار دیگر، این کانون روشنگری و هدایت، دچار تألمی سنگین گردید و رحلت آن مرجع عالی‌قدر جهان تشیع، حضرت آیت الله العظمی حاج آقا حسین بروجرودی (ره) بود.

در این زمان، رژیم شاهنشاهی که مترصد فرصت بود.

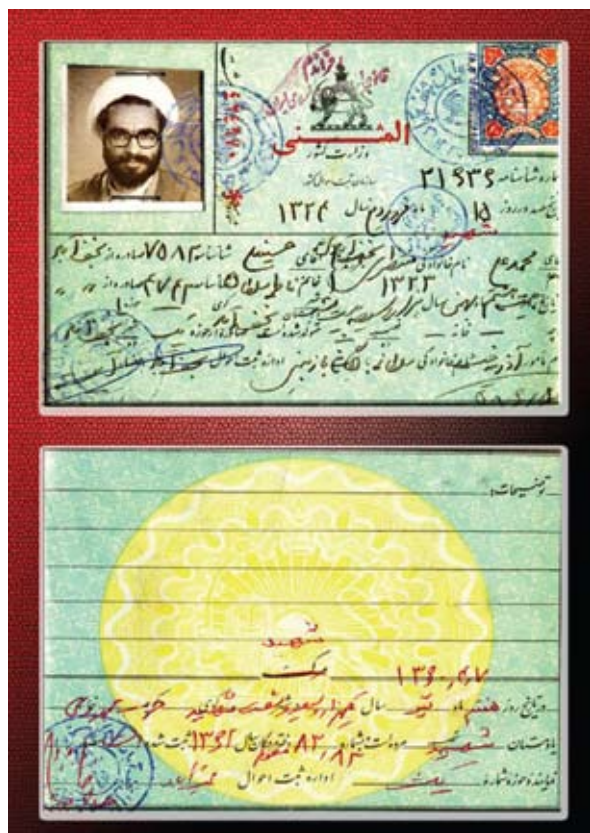
از دوران کودکی، ذکاوت و چالاکی او، مورد توجه اطرافیان قرار گرفت و زبانزد آنان شد. زهد و پارسایی حاکم بر محیط خانواده و فعالیت پدر بزرگ وی - مرحوم حاج علی منتظری - در امور کشاورزی، محمد علی را نیز در ایام تعطیلات به مزرعه می‌کشاند تا از همان اوان کودکی، از او انسانی پرتلاش و سخت‌کوش، بسازد.

در یک سناریوی از پیش تعیین شده، در ابتدا به امید دور از دسترس قرار دادن مردم از مرجعیت، پیام تسلیت خویش را برای حوزه علمیه نجف اشرف ارسال کرد و متعاقب آن، لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را مطرح کرد تا زمینه را برای به تکامل رساندن حرکتی که رضاخان در محو دین، از صحنه زندگی اجتماعی و فردی مردم تدارک کرده بود، هرچه بیشتر آماده نماید و طرح‌های آمریکائی را به طور کامل به مرحله اجرا درآورد. در این موقعیت، حضرت امام خمینی (ره) پای به میدان مبارزه گذارد و رسالت خویش را در مبارزه با دخالت بیگانگان در کشور پهناور ایران که پهلوی‌ها مجری آن بودند، آغاز کرد.

محمد علی منتظری که در این ایام، هیجدهمین بهار زندگی خویش را تجربه می‌کرد، به تبعیت از پیر و مراد خویش، حضرت امام خمینی (ره) پای به میدان مبارزه علیه رژیم پهلوی گذاشت.

در وقتی که مبارزات مردم ایران به رهبری امام خمینی (ره) در حال شکل‌گیری تازه‌ای بود. او نیز، سر پرشور و روح خروشان خود را نذر آن کرد و در این طریق، سر از پا نمی‌شناخت. قیام خونین ۱۵ خرداد که به کشتار وسیع مردم در شهرهای مختلف کشور، از جمله تهران و شیراز منجر شد. بسیاری از مبارزین راه آزادی را به سمت و سوی مخفی کاری بیشتر سوق داد. پخش اعلامیه‌های حضرت امام و دیگر مراجع قم، یکی از حرکت‌های مخفیانه او بود که با دستگاه پلی کپی دست‌سازی که حدود ۳۵ ریال قیمت داشت، صورت می‌گرفت. در گزارشی که در مهر سال ۱۳۴۶ به ساواک رسیده، آمده است:

«محمد علی منتظری که فعلاً زندانی می‌باشد، قبل از دستگیری به یکی از دوستانش گفته بود من خودم در نجف آباد اصفهان ماشین پلی‌کپی دارم و اعلامیه‌های خمینی را با آن تکثیر و توزیع می‌نمایم»
در سیر این مبارزات، امام خمینی (ره) به جرم مخالفت با کاپیتولاسیون برای بار دوم دستگیر و در نهم آبان ۱۳۴۳ ش به بورسای ترکیه و پس از چندی، از آنجا به نجف اشرف، تبعید شدند و بسیاری از مبارزان و مخالفان رژیم پهلوی دستگیر و راهی زندان‌ها شدند. شرایط به گونه‌ای سخت و ناگوار بود که حتی بردن نام



خمینی، جرمی نابخشودنی بود و جزایی جز دستگیری، شکنجه و زندان نداشت.

هنوز مدت کمی از تبعید امام خمینی (ره) نگذشته بود که حسنعلی منصور، در اولین روز بهمن ماه در میدان بهارستان مورد اصابت گلوله‌های شهید محمد بخارایی قرار گرفت و پس از گذشت دو ماه و اندی، توسط رضا شمس‌آبادی در کاخ مرمر به سوی محمدرضا پهلوی، تیراندازی شد. در اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۴ که مصادف با ایام محرم الحرام بود، مرحوم حجت الاسلام و المسلمین محمد تقی فلسفی که از خطبای بزرگ ایران اسلامی بود، در ساعات مختلف در مکان‌های مختلفی به منبر می‌رفت که یکی از آن مکان‌ها، مسجد آذربایجانی‌ها در بازار تهران بود. در یکی از همین روزها، پس از خاتمه وعظ ایشان، صدایی در بین مردم طنین‌انداز شد که:

«خدایا دست‌های ناپاکی را که دستور قطع دست آیت الله خمینی را داده‌اند، برای همیشه محو و نابود کن.»
و پس از آن شعار، صلوات او به گوش رسید که:
«به سلامتی بزرگ پرچمدار عالم تشیع حضرت آیت الله خمینی صلوات بفرستید.»

در آن شرایط، کنترل مساجد و مراسم شدت یافته بود و در این کنترل، جلسات سخنرانی حجت الاسلام و المسلمین فلسفی از ویژگی خاص برخوردار بود. مأمورین حاضر در محل صاحب صدا را شناسایی و دستگیر کردند و معلوم شد که این جوان بیست و یکساله، محمد علی منتظری نام دارد. بازپرسی شعبه ۴ دادستانی



اعلامیه، دو نامه با دستخط وی نیز به دست آمد که حاوی توهین به شخص اول مملکت و دربار شاهنشاهی تشخیص داده شد. وی در پاسخ به علت پخش اعلامیه گفت: «اینجانب اعلامیه‌ای پخش نکرده‌ام، لیکن هنگام تحویل سال در صحن مطهر قم بودم و دیدم عده‌ای مبادرت به پخش اعلامیه نمودند. چون مامورین نتوانستند عاملین اصلی را دستگیر نمایند، به عنوان خالی نبودن عریضه اینجانب را دستگیر کردند.» و زمانی که پس از کشف اعلامیه‌ها از منزلش مورد بازجویی قرار گرفت پاسخ داد: «این اعلامیه‌ها را مردم به مرور در منزل ما ریخته بودند و من و با مادرم در اتاق گذاشتیم.»

و علت امضای ذیل اعلامیه سومین سالروز مدرسه فیضیه را چنین پاسخ گفت: «عده‌ای از روحانیون جهت امضای آن به اینجانب مراجعه کردند و من بدون شناسایی آنان و بدون اینکه بدانم در کدام چاپخانه به چاپ رسیده است، ذیل آن را امضا کرده‌ام.» و درباره علت حضور خویش در منزل آیت‌الله مرعشی گفت: «روز جمعه در خیابان می‌رفتم که چند نفر از طلبه‌های هم مباحثه خود را دیدم. به اتفاق رفتم منزل ایشان. یکی از طلبه‌ها از آیت‌الله مرعشی تقاضایی در مورد مراجعت آیت‌الله خمینی و عدم جلوگیری از رساله ایشان را از آیت‌الله مرعشی نمود که هويت او را نمی‌دانم. بعد هم متفرق شدیم.»

این گونه پاسخ‌ها برای بازجویان قانع‌کننده نبود و به همین جهت در گردش کار پرونده او در ۲۸ روز بعد از دستگیری، نوشته شد: «متهم به علت تعصب شدید نسبت به افکار و عقاید روحانیون مخالف و جناح‌های افراطی مذهبی در تمام

در اردیبهشت ۱۳۴۴ پس از خاتمه وعظ مرحوم محمد تقی فلسفی در مسجد آذربایجانی‌ها در بازار تهران صدایی در بین مردم طنین‌انداز شد که: «خدایا دست‌های ناپاکی را که دستور قطع دست آیت‌الله خمینی را داده‌اند، برای همیشه محو و نابود کن.» و پس از آن شعار، صلوات او به گوش رسید که: «به سلامتی بزرگ پرچمدار عالم تشیع حضرت آیت‌الله خمینی صلوات بفرستید.» این صدای محمد منتظری بود.

مدت بازجویی از بیان حقیقت خودداری کرده و در کلیه موارد از پاسخ صحیح و صریح به سئوالات مطروحه خودداری نموده است. نامبرده اصولاً فرد ناراحت و آشوبگری بوده که سوابق قبلی او مؤید این امر است و همچنین سمجاعت او در انکار حقایق، معرف افکار انحرافی و عملیات ضد مصالح مملکتی او می‌باشد.

ساواک با یورش به منزل آیت‌الله شیخ حسینعلی منتظری، ایشان را نیز دستگیر کرده بود و از جایگاه و پایگاه او در بین یاران حضرت امام خمینی (ره) - خصوصاً پس از تبعید - اطلاع داشت و لذا شهید

محمدعلی منتظری را بهترین فردی می‌دانست تا به وسیله او از فعالیت‌های پنهانی یاران امام آگاهی یابد. به همین منظور بود که او را پس از سه روز دستگیری به زندان قزل قلعه منتقل کرد و مورد آزارها و اذیت‌ها و شکنجه‌های گوناگون قرار داد، ولی هرچه آنان ابزار شکنجه را تغییر می‌دادند، روحیه مقاومت محمدعلی منتظری نیز، بیش از پیش می‌شد. حتی شکنجه‌های پدر پیش چشمان پسر و بالعکس نیز، مؤثر نبود و خشم شکنجه‌گران را بیشتر می‌کرد.

او تربیت شده مکتب امام خمینی (ره) بود و در بازجویی خویش گفته بود: «فعالیتی علیه دولت قانونی انجام نداده است.» و دولت قانونی را چنین تعریف کرده بود که: «دولت قانونی، دولتی است که از طرف مجلس قانونی تعیین گردد و مجلس قانونی نیز مجلسی است که با نظر ۵ تن از مجتهدین و طبق اصل دوم متمم قانون اساسی انتخاب شده باشد و از طرف مراجع تحریم نشده باشد.» و درباره انقلاب شاه و مردم با صراحت گفته بود: «چون مقلد آیت‌الله خمینی است، لذا نظر او نظر آیت‌الله خمینی می‌باشد.»

در شهریور ماه سال ۱۳۴۵ ش، او را به زندان قصر منتقل کردند. نگرانی‌های او نسبت به حال پدر و اخباری مبنی بر ممنوع‌الملاقات کردن و شکنجه‌های قرون وسطایی که به او رسیده بود، وی را بر آن داشت تا نامه‌ای به شرح زیر، به دادستانی ارتش بنویسد: «در حدود یک ماه است که اینجانب را از قزل قلعه به زندان قصر انتقال داده‌اند. در طول این مدت علاوه بر اینکه از حال پدر بزرگوارم حضرت حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای منتظری مطلع نگشتم، اخبار موهش و دلخراشی به من می‌رسد که مرا سخت تحت تاثیر قرار داده است. از طرفی قریب سه هفته است ایشان را ممنوع‌الملاقات کرده‌اند و احدی حق ندارد با معظم‌له ملاقات نموده و از سلامتی یا خدای ناکرده از بیماری وی مطلع گردد. از طرف دیگر در خارج چنین شهرت دارد که ایشان از روز شنبه - ۴۵/۷/۲ - دست به اعتصاب غذا زده و در راه اعتلای کلمه اسلام، حتی تن به مرگ و شهادت داده‌اند... بنابراین چنانچه از همین ساعت (۸ بامداد ۴۵/۷/۵) تا ۳۰ ساعت دیگر (۲ بعدازظهر ۴۵/۷/۶) از اوضاع و احوال پدرم مطلع نشوم و موضوع اعتصاب از طرف ایشان به طریق نامه رسمی و یا ملاقات حضوری تکذیب نگردد، شروع به اعتصاب غذا می‌کنم و تا دریافت نکردن اطلاع قطعی به طریق مزبور، ادامه خواهم داد.

محمد علی منتظری

زندان شماره ۴ قصر

و فردای آن روز به وعده خویش وفا کرد و با نوشتن نامه‌ای دیگر، اعلام اعتصاب غذا نمود تا از وضعیت پدر خویش، اطلاع حاصل نماید: «نظر به اینکه اینجانب از اوضاع و احوال پدر بزرگوارم مطلع نشده و موضوع اعتصاب ایشان به طریق نامه رسمی و یا ملاقات حضوری تکذیب نگشت، از همین ساعت (۲ بعدازظهر ۴۵/۷/۶) شروع به اعتصاب غذا نموده و تا عدم دریافت اطلاع از حال ایشان و عدم تکذیب جریان مزبور، ادامه خواهم داد.

محمدعلی منتظری زندان شماره ۴ قصر

با گذشت ۹ ماه از دستگیری، در تاریخ سوم آبان ۱۳۴۵ او را به بیدگاه نظامی رژیم پهلوی، فرا خواندند. او فرصت را غنیمت شمرد و در دادخواستی چهار صفحه‌ای، به اعمال و رفتار شکنجه‌گران ساواک در جلسات متعدد بازجویی اشاره و جرم خود را دینداری

سعیدی و ... شرکت می‌کرد. در اختیار ساواک قرار می‌گرفت.

در این ایام تلاش و فعالیت وی به تهران و قم منحصر نبود، بلکه این تلاش فراگیر بود. نمونه‌ای از این حرکت، تماسی بود که او جهت تهیه کتاب «موسیقی از نظر دین و دانش» برای انجمن اسلامی دانشگاه تبریز با موسسه مطبوعاتی اسلامی برقرار کرد که ساواک از طریق استراق سمع، از آن مطلع گردید.

به‌رغم اینکه او تلاش می‌کرد تا فعالیت‌هایش در کمال اختفاء صورت پذیرد، ولی برخی از این تلاش‌ها، از چشم مأموران امنیتی رژیم پهلوی پنهان نمی‌ماند. بر اساس همین مراقبت‌ها بود که اداره کل سوم به ساواک تهران نوشت: «دستور فرماید پیرامون چگونگی ارتباط عناصر متعصب مذهبی، به‌ویژه محمد علی منتظری و سید علی غیوری با جمعیت نهضت آزادی، تحقیقات لازم معمول و نتیجه اعلام شود.» و فردای آن روز اعلام گردید که محمد منتظری با نام رمز محمد تمیمی، فعالیت‌های مجرمانه را شروع کرده است و پس از آنکه ارتباط او با بعضی از افراد حزب ملل اسلامی از قبیل جواد منصوری کشف شد، دستورالعمل ذیل به ساواک تهران، ارسال شد:

«دستور فرماید ضمن مراقبت کامل از وی، پیرامون چگونگی و هدف و انگیزه مشارالیه از ارتباط با افراد حزب ملل اسلامی و همچنین جمعیت نهضت آزادی تحقیقات غیرمحموس و لازم معمول و نتیجه را ضمن تعیین آدرس محل سکونت او اعلام دارند.»

زمانی که ساواک از اظهارنظرهای او در خصوص جریانات داخلی و روابط ایران و عراق در شرایط آن روز حاکم بر منطقه، مطلع شد، دستور داد برای روشن نمودن نحوه فعالیت‌های وی، مراقبت از او با تمام امکانات انجام شود. نمونه‌ای از این اظهارنظرها چنین است: الف - «این سینماها همه به یهودیان تعلق دارند و چون بیمه هستند، برای آنکه از شرکت‌های بیمه ایران پول بگیرند، عمداً آنها را آتش زده‌اند و چون این تهمت به روحانیون می‌چسبد، می‌گویند که آنها دستور آتش زدن سینماها را داده‌اند.»

ب - اقدامات دولت ایران در مورد شط‌العرب خیلی بی‌موقع است و چون اینها (مقامات ایران) عموماً صهیونیست هستند، به منظور کمک به اسرائیل در قبال شکست‌هایی که تازگی از اعراب خورده است، می‌خواهند عراق را وادار سازند تا ۲۰ هزار سرباز خود را از جبهه اسرائیل احضار نماید.»

ج - «شاه موقعی که به امریکا رفت، ارباب‌ها دستور دادند با عراق وارد جنگ شود تا اسرائیل از شر آنها راحت گردد.»

ساواک که در جلسات هفتگی روحانیون نفوذ داشت و همواره در جریان اظهارنظرهای او پیرامون مسائل مختلف قرار می‌گرفت، تصمیم به احضار مجدد وی گرفت. مکالمه زیر که بین او و شهید ایت‌الله سعیدی صورت گرفته است، حاکی از این مطلب می‌باشد:

«منتظری: از طرف سازمان امنیت احضار شدم و از من تعهد گرفتند و از من پرسیدند در کجا سکونت دارید؟ من جواب دادم مدت ده روز است در منزل سعیدی هستم.

سعیدی: من دیروز در منزل طاهری بودم، امضا شما را گذاشتم و امضا هاشمی را هم گذاشتم.»

ساواک منظور شهید ایت‌الله سعیدی، در این مکالمه را، امضای آگهی تسلیت درگذشت سید ابراهیم مفیدی تشخیص داد.

ساواک شهید محمدعلی منتظری را بهترین فردی می‌دانست تا به وسیله او از فعالیت‌های پنهانی یاران امام آگاهی یابد، به همین منظور بود که او را پس از سه روز دستگیری به زندان قزل قلعه منتقل کرد و مورد آزارها و اذیت‌ها و شکنجه‌های گوناگون قرار داد، ولی هرچه آنان ابراز شکنجه را تغییر می‌دادند، روحیه مقاومت محمدعلی منتظری نیز، بیش از پیش می‌شد. حتی شکنجه‌های پدر پیش چشمان پسر و بالعکس نیز، مؤثر نبود و خشم شکنجه‌گران را بیشتر می‌کرد.

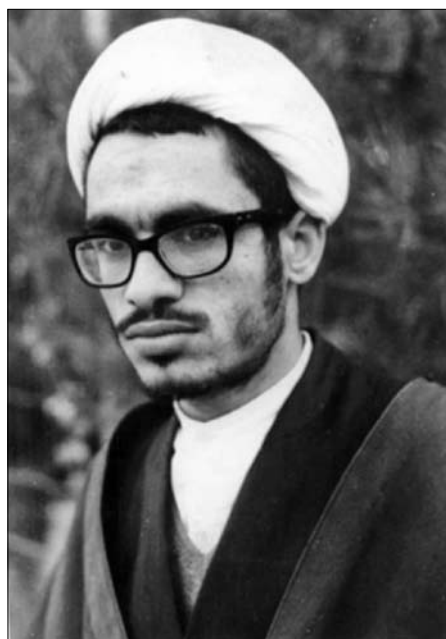
سوم ساواک را عهده‌دار بود، ابتدا در خلاصه پیشینه او نوشت:

«محمدعلی منتظری یکی از طلاب ناراحت و اخلاص‌گرا مقیم شهرستان قم می‌باشد که در ذیل اکثر قریب به اتفاق اعلامیه‌های مضرر روحانیون را امضا کرده.»

ثابتی در این گزارش ضمن اشاره به سوابق دستگیری او در قبل از ماه مبارک رمضان ۱۳۴۳ که ۲۴ ساعت در شهربانی بازداشت شد و نیز دستگیری او در اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۴ که ۱۰ روز (۴۴/۲/۲۱ تا ۴۴/۳/۱) طول کشید، درباره او و آزادی وی، چنین اظهارنظر کرد:

«با توجه به روحیه ماجراجویانه محمدعلی منتظری، به احتمال قریب به یقین پس از مراجعت به قم کماکان فعالیت‌های خرابکارانه خود را از سر خواهد گرفت، لذا اقامت مشارالیه در قم و همچنین نجف‌آباد (زادگاه وی) به مصلحت نمی‌باشد؛ علیهذا با عرض اینکه اقداماتی جهت اعزام نامبرده به خدمت و وظیفه عمومی به عمل آمده، در صورت تصویب به ساواک قم اعلام شود به او اعلام نمایند حق اقامت در دو شهرستان مذکور را ندارد.»

محمد علی منتظری که بر اساس همین تصمیم، در قم و نجف‌آباد اقامت نکرده بود، همواره از طریق منابع ساواک تحت مراقبت قرار داشت و نقل قول‌های او که به تهران آمده بود و در جلسات ادواری آقایان شیخ حسین لنگرانی، شیخ حسین کاشانی، آیت‌الله شهید



عنوان کرد.

بخشی از این دست‌نوشته که با دعای «اللهم اهدنا الصراط المستقیم» شروع گردیده، چنین است:

«اینجانب را به جرم دینداری در تاریخ ۴۵/۵/۱ بازداشت و بعد از ۳ روز تحویل زندان قزل قلعه دادند. در آن زمان چه شکنجه‌ها که به من ندادند... در جلسه‌ای نبود که اینجانب تحت شکنجه‌های گوناگون قرار نگیرم... آن قدر سیلی‌های پی‌درپی در همه این جلسه‌ها به سرو صورت و گوش من زدند که شنوایی گوشم را کاملاً از دست دادم و سه دفعه به بیمارستان سازمان با آن سختی‌ها که داشت مراجعت دادند... در اکثر جلسات بازجویی شلاق بدون حساب به کار می‌رفت... آن‌قدر با شلاق سیمی پوشیده پلاستیک، بدن مرا مورد حمله قرار دادند که تا یک ماه آثار آن در بدن یافت می‌شد... بعد از شکنجه‌های زیاد... ساعت ۹ شب بود که آقای ازغندی وارد شد... آن قدر سیلی و شلاق زد که حساب ندارد. بعد از آن (بی‌ادبی است) با زور شلوار مرا کند و به دیوار بخاری کنار اتاق که سرخ بود، چسباند... در آن وقت بود که آیه شریفه یا نارکونی بردا و سلاما بر زبانم جاری شد...»

ناگهان دیدم یک فلک و ۲ عدد چوب ضخیم و طویل و شلاق سیمی را آوردند، در دفعه اول چنان مرا فلک کردند که چوب‌ها خرد و ریز شدند و من بی‌حس شدم... به شما عرض می‌کنم که اینجانب هیچ جرمی مرتکب نشده و این اتهامات واهی و بی‌اساس می‌باشند. فقط به جرم دینداری بازداشت شده و این همه زجر و شکنجه‌های غیرانسانی را به من روا داشته‌اند و سرانجام به پای میز محاکمه کشیده شده‌ام و خود را به هیچ‌وجه مجرم نمی‌دانم.

والسلام علی من اتبع الهدی»

در این دادگاه بود که به سه سال حبس عادی محکوم شد. دو ماه بعد از این محکومیت نامه‌ای ۶ صفحه‌ای برای مرحوم حاج اکبر پوراستاد نوشت تا از طریق یکی از آشنایان به او برساند، ولی این نامه توسط مأمورین ساواک کشف گردید که در گزارش کشف آن، به علت این ارتباط، محمد علی منتظری از اعضای هیئت‌های مؤتلفه اسلامی معرفی شد.

دوران مبارزه و تلاش و مقاومت در زیر شکنجه‌های طاقت فرسا از یک طرف و هم‌بند بودن با عالمان مبارزی همچون آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله ربانی شیرازی و پدرش از طرف دیگر، از وی، مبارزی آبدیده و نام‌آشنا فراهم آورد که از فرصت‌های دوران زندان بهره گرفت و ضمن آشنایی بیشتر با مفاهیم اسلامی، به تکمیل زبان انگلیسی نیز همت گماشت و ضمن برگزاری جلسات بحث و مجادله با زندانیانی همچون بیژن جزئی، برای شروع مبارزاتی سازمان یافته، پس از آزادی از زندان، در خلوت خود به تفکر پرداخت و از بیسن جوانانی که در زندان بودند، برای طی مسیر، یار انتخاب کرد.

شهرت او در بین مبارزان به جایی رسیده بود که امضای او در ذیل هر اعلامیه‌ای توجه ساواک را برمی‌انگیخت. یک بار که نام وی در ذیل آگهی تسلیت به دکتر کاظم سامی به مناسبت درگذشت مهدی سامی کرمانی، در روزنامه کیهان درج گردیده بود، درحالی که او هنوز در زندان بود، این خبر در سوابق وی، بایگانی شد. مدت محکومیت محمد علی منتظری در اواخر دی ماه ۱۳۴۷ به پایان رسید و دادگاه تجدیدنظر با آزادی مشروط وی موافقت کرد. پرویز ثابتی - مقام امنیتی ساواک - که در این زمان، ریاست اداره یکم عملیات و بررسی اداره کل



فراهم آورده بود تا در جریان دستگیری‌ها، از کمند مامورین ساواک بگریزد و به فعالیت‌های خود ادامه دهد. در همین تعقیب و گریزها بود که در آستانه پانزدهم خرداد سال ۱۳۵۰ ش، ساواک شهرستان قم به اداره کل سوم اعلام کرد: «در چند روز اخیر دستور مراقبت از وی داده شد. شب گذشته به اتفاق یک نفر دیگر که هنوز شناخته نشده، از مدرسه فیضیه خارج می‌شوند. مامورین با طرح قبلی مبادرت به ربودن چمدان از دست منتظری می‌نمایند. نامبرده به اتفاق همراهش اقدام به فرار می‌نمایند و وقتی مواجه با تعقیب مامورین می‌شوند، با اسلحه مامورین را تهدید می‌کنند و متواری می‌گردند.»

در این مرحله، پدر و برادر وی دستگیر شدند و در چمدان او، نمونه‌هایی از اعلامیه‌ها،

تعدادی فتوکپی از اسناد سفارت ایران در بغداد به امضای کاردار، مدارک ارتباط با سازمان الفت و ... کشف شد. به علت فرار او، ساواک مرکز، دستور داد:

۱- رئیس امنیت داخلی تا زمانی که محمدعلی منتظری دستگیر نگردیده در ساواک بازداشت باشد.

۲- رئیس ساواک علت ضعف در انجام وظیفه را توضیح دهد.

۳- شیخ حسینعلی منتظری به مرکز اعزام، محل کار و منزل آنها بازرسی گردد.

۴- مامورینی که منتظری از دست آنها فرار کرده، معرفی شوند.

و متعاقب آن، دستور دستگیری او و همراهش به ساواک تهران نیز ابلاغ گردید. ولی ساواک تهران به علت عدم اطلاع از مخفیگاه او، دستگیری وی را به فرصت مناسب احاله کرد که بلافاصله طی تلفنگرامی، اعلام گردید.

«امکان دارد در منزل مرتضی مطهری یا سید علی غیوری یا مدرسه کاظمیه مخفی شده باشد.»

بر همین اساس، ساواک تهران به ساواک‌های شمیران، ری و جنوب شرق، ضمن ابلاغ دستور دستگیری ایشان، می‌نویسد:

«طبق اطلاع نامبردگان بالا که مسلح و تحت تعقیب می‌باشند، اخیراً به تهران آمده و احتمال دارد در مکان‌های زیر به طور مخفی به سر برند.

امام که از نزدیک در جریان فعالیت‌های این مرید مخلص خود قرار داشت و در سال‌های سخت مبارزه، در مکاتبات مختلفی از او با نام مستعار «سمیعی» یاد کرده بود، در پیامی که به مناسبت سالگرد شهادت شهدای هفتم تیر خطاب به ملت ایران، صادر کرد، ضمن تجلیل از همگی شهدا و توصیه به استقامت، در انتهای این پیام، مجدداً تأسف شدید خویش را از فقدان این شهید بزرگوار اعلام کرد.

۱- قلهک منزل شیخ مرتضی مطهری
۲- شهر ری منزل سید علی غیوری
۳- خیابان ری منزل فلسفی روبروی مسجد کاظمیه و به دنبال آن آدرس شیخ اسماعیل مرادی، شوهر خاله وی نیز که در شهر ری ساکن بود، جهت بازرسی به ساواک شهر ری اعلام گردید. پس از بازرسی منازل آقایان: مطهری، غیوری، مرادی و مدرسه کاظمیه، ساواک تهران ضمن اعلام اینکه این جستجوها نتیجه‌ای نداشته، می‌نویسد که در موقع بازرسی منزل سید علی غیوری، او گفته است: «می‌دانم شما برای دستگیری شیخ محمد علی منتظری آمده‌اید، چون شیخ اسماعیل مرادی که دو روز قبل از قم مراجعت نموده اظهار می‌داشت سازمان امنیت برای دستگیری شیخ محمد علی منتظری فعالیت شدیدی را آغاز کرده و همه جا به دنبال وی می‌گردد.» در گزارشی که بخش ۳۱۲ از اداره کل سوم، در خصوص چگونگی فرار محمدعلی منتظری تهیه کرده، آمده است: «نامبرده بالا در تاریخ ۵۰/۳/۱۳ به اتفاق یکی از طلاب که هویتش تا کنون روشن نشده با چمدان از مدرسه فیضیه خارج شده و به طرف منزل حسینعلی منتظری حرکت کرده و همین که قصد ورود به منزل را می‌کنند، مامورین تعقیب و مراقبت ساواک قم با استفاده از وحشت دو نفر، نامبردگان را تهدید، مشارالیه‌ها چمدان را به زمین گذاشته و داخل منزل منتظری که قبلاً دق‌الباب شده بود وارد می‌گردند. مامورین مراقبت با اغتنام فرصت چمدان را حمل و تحویل ساواک می‌نمایند و بلافاصله با تشریک مساعی شهربانی منزل مسکونی حسینعلی منتظری و اطاق فرزند وی که به صورت آشفته‌ای جلوه می‌کرد، بازرسی می‌گردد.»

ضمن تفاوت‌هایی که در این گزارش - که در تاریخ ۵۰/۲/۲۰ تنظیم گردید- با گزارش ۵۰/۳/۱۴ وجود دارد، محتویات چمدان او نیز متفاوت از آن گزارش، و به شرح زیر، ثبت شده است: «کتاب و نشریات کمونیستی از جمله ماتریالیسم تاریخی- مانیفست حزب کمونیست - پیام چه‌گوارا- نشریات جبهه ملی، حزب زحمتکشان، نهضت آزادی و ... ولایت فقیه خمینی، غرب‌زدگی جلال آل احمد.»

صرف نظر از تحلیل علت غارت‌هایی که در این دو گزارش وجود دارد، محتویات چمدان محمدعلی منتظری، بیانگر این واقعیت است که او در سیر مبارزاتی خویش، نسبت به دیگر گروه‌ها و افرادی که داعیه مبارزه با رژیم پهلوی را داشتند، شناخت مناسب داشته است.

در همین اثنا بود که در هیئت انصارالحسین (ع) گفته شد:

«برای دستگیری محمدعلی منتظری منزل خیلی از علما از جمله غیوری را بازرسی و در نیمه‌های شب منزل ایشان را زیرورو کرده‌اند، ولی او نبوده است. پس به قم رفته و منزل پدرش را گشته‌اند و او را نیافته‌اند. سپس پدرش را دستگیر و بعد از دو شب بازداشت به نجف‌آباد تبعید کرده‌اند.»

پس از این گزارش به اداره کل سوم نوشته شد: «محمدعلی منتظری ممکن است در قم در گذر شادقلی معروف به شقالخون در منزل آقای هادی هاشمی، شوهر خواهرش مخفی باشد یا در اصفهان در محله قحطعلی خان [قه‌دریخان] که از قراء نجف‌آباد بوده و هادی هاشمی در آنجا تملکی دارد، ساکن باشد.»

ولی پس از چند روز اعلام شد که وی به تهران آمده و هر روز در خانه‌ای زندگی می‌کند. نگرانی‌های موجود پیرامون وضعیت وی که در زندگی کاملاً مخفیانه به

مسافرت‌های مکرر و کوتاه مدت او به شهرهای تهران، قم و اصفهان که برای سازماندهی یاران مبارز خود صورت می‌داد و سکونت هر روزه در منزل یکی از دوستان باعث می‌شد تا حلقه مراقبتی او با مشکل مواجه گردد، از این رو، پس از ۵ ماه خانه‌هایی که در تهران به آنها تردد داشت، به شرح زیر اعلام شد: منزل آقای سعیدی، منزل سید علی غیوری، منزل مرتضی مطهری و منزل دکتر واعظی: و در این بین، از سفارشی که به یکی از دوستانش، پیرامون تحقیق در خصوص محدودیت‌های پدرش در قم کرد و گفت که: «پدرم در قم کمی محدود می‌باشد، تحقیق کن ببین چطور شده؟ من دیروز او را دیدم که بدو بدو رفت سوار تاکسی شد و دیگر نشد که با او حرف بزنم.»

چنین استنباط شد که بین او پدرش، اختلافاتی موجود است و دستور به تحقیق پیرامون چگونگی آن داده شد. عملکرد شهید محمدعلی منتظری به گونه‌ای بود که ساواک به‌رغم به خدمت گرفتن تمامی امکانات، از کنترل او عاجز بود و بر همین اساس، اداره کل سوم، بار دیگر به ساواک تهران اعلام کرد که او تحریرات مضره خود را آغاز نموده است و دستور داد تا اعمال و رفتار او، تحت مراقبت دقیق واقع گردد. در پی این دستور، ساواک تهران نیز یک قطعه عکس او را به ساواک‌های نه‌گانه تابعه خود ارسال و دستور تحقیق پیرامون فعالیت‌های وی را صادر کرد و آنان نیز این عکس را به منابع و همکاران خود دادند تا حلقه مراقبت از او را تنگ‌تر نمایند.

این همه در حالی صورت می‌گرفت که کنسرسیوم سرمایه‌گذاری در ایران که دو عضو آن، راکفلر و لیلیانتال بودند، برای غارت سرمایه‌های ایران، عازم ایران شدند و شهید آیت‌الله سعیدی که پرچمدار مبارزه با آنان بود، دستگیر شد و در نهایت در زیر شکنجه‌های دژخیمان به شهادت رسید.

به‌رغم اینکه ارتباط شهید محمد علی منتظری با آیت‌الله سعیدی و فعالیت‌های مبارزاتی او از قبل تحت کنترل ساواک قرار داشت و رژیم از کم و کیف آن آگاه بود، ولی زندگی مخفیانه وی، این امکان را برای او

خبرهایی که پیرامون خروج وی از کشور به ساواک می‌رسید، اداره کل سوم را بر آن داشت تا ضمن تکثیر عکس او به تعداد ۶۰ قطعه، آن را به سراسر کشور ارسال و تقاضای دستگیری وی را بنماید. در همین رابطه، ضمن ارسال نامه‌ای به ساواک اصفهان نوشت: «دستگیری هرچه زودتر نامبرده حائز اهمیت بوده و علاوه بر مشخص گردیدن فعالیت‌های مضربه یاد شده، موجب افشا و کشف تلاش‌های مخفی گروه مربوط به وی و شناسایی همکارانش خواهد گردید.

در این حال عده‌ای می‌گفتند او در شمیرانات تهران در منزل علامه شهید آیت‌الله مرتضی مطهری (ره) مخفی شده و عده‌ای دیگر می‌گفتند او را در عراق دیده‌اند، ولی هرچه منابع ساواک بیشتر تلاش کردند، کمتر اطلاعی از او به دست آوردند تا اینکه احتمال حضور او در عراق را جدی تلقی کردند و در زمانی که رژیم عراق، ایرانیان مقیم آن کشور را اخراج می‌کرد، نوشتند:

«چون احتمال دارد طلاب متواری از ایران، از جمله سید محمود داعی و سید صادق زیارتی و احتمالا محمدعلی منتظری که در خاک عراق اقامت دارند، همراه معاونین به کشور گسیل گردند، توجه آن اداره کل را به سوابق و اهمیت دستگیری نامبردگان در بدو ورود و قبل از اعزام به نواحی دیگر جلب، مقرر فرمایند به مسئولین مرزی با در اختیار قرار دادن عکس آنها نسبت به دستگیری آنان اوامر لازم صادر فرمایند.»

در این کنترل نیز موفقیتی حاصل نشد تا اینکه رکن دوم ژاندارمری کل کشور در نامه‌ای به ساواک، ضمن اشاره به گزارش روزنامه کیهان به تاریخ ۵۱/۲/۱۸ درباره درگیری خیابانی و کشته شدن فردی به نام علی اصغر منتظری نوشت:

«در صورتی که خرابکار کشته شده با شیخ محمدعلی منتظری یکی هستند، مراتب را آگهی تا به یگان‌ها دستور داده شود در این مورد پیگیری نمایند.»

بدیهی است که این فرد، شهید محمدعلی منتظری نبود، ولی از این نامه روشن می‌گردد که نه تنها نیروهای ساواک در سراسر کشور، بلکه همه افرادی که در شهربانی و ژاندارمری نیز در امور اطلاعاتی فعال بودند، در پی دستگیری آن شهید بزرگوار بودند.

در این موقع آیت‌الله منتظری که همواره در نقل قول‌ها از فرزند خویش اظهار بی‌اطلاعی می‌کرد، در دیدار دو نفر از طلاب که از وی درباره فرزندش سؤال کردند، گفت:

«نامه‌ای به من نرسیده، ولی محمدعلی در حال حاضر در عراق به سر می‌برد و حالش خوب است.»

این خبر باعث شد ساواک ضمن درخواست بررسی صحت و سقم خروج او از ایران، ممنوع‌الخروج بودن او را که از سال ۴۸ اعلام شده بود، مجدداً مورد بررسی قرار دهد و پس از اینکه به نقل از پدرش، نقل شد که: «محمدعلی منتظری در نجف است و مدتی در تهران با قیافه عجیبی بوده است.» و از دستگیری او عاجز شد، در دستوری که با کلمات رمز برای ساواک‌های قم و اصفهان، ارسال کرد، نوشت:

«سریعا به فرد مورد نظر ابلاغ نمایند چنانچه فرزندش محمد علی را خود معرفی نماید، دستگاه در مجازات وی تخفیف قابل ملاحظه‌ای قائل خواهد شد. در غیر این صورت هر لحظه امکان دارد در برخورد با مأمورین کشته شود و مقصر اصلی خود وی خواهد بود.»

متعاقب این تهدید بود که مجدداً خبری مبنی بر حضور وی در عراق با گذرنامه پاکستانی به ساواک رسید. در این گزارش آمده بود که چون امکان دارد او را به همراه

دوران مبارزه و تلاش و مقاومت در زیر شکنجه‌های طاقت فرسا از یک طرف و هم‌بند بودن با عالمان مبارزی همچون آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله ربانی شیرازی و پدرش از طرف دیگر، از وی، مبارزی آبدیده و نام‌آشنا فراهم آورد که از فرصت‌های دوران زندان بهره گرفت و ضمن آشنایی بیشتر با مفاهیم اسلامی، به تکمیل زبان انگلیسی نیز همت گماشت.

که مورد شناسایی واقع نشد- در گفت‌وگویی درباره او گفت:

«فرزند منتظری منحرف شده و با چریک‌ها و عناصر تند تماس دارد. درس اقتصاد را در زندان از مهندس بازرگان و غیره آموخته و حتی پدرش با اینکه انقلابی است، با روش وی موافق نیست چون می‌گوید: محمدعلی از مسیر روحانیت خارج شده و راه دیگری را در پیش گرفته... شایع است که پسر منتظری را دستگیر کرده‌اند، ولی حقیقت ندارد چون ما چند نفر از رجال و بزرگان را واسطه قرار دادیم تحقیق کردند معلوم شد هنوز دستگیر نشده و در تهران به هر منزلی که در آن تردد داشته رفتند و بازرسی کردند، ولی او را پیدا نکردند و ضمناً چند خانه هم در قم بوده که احتمال می‌دادند محمدعلی در آنجا باشد، بازدید کردند و چیزی به دست نیاوردند...»

در گزارشی که پیرامون اظهارات مختلف درباره وضعیت او تهیه شده بود، رهبر عملیات ساواک قم نوشت: «روی قضیه محمد علی هر کسی به نحوی اظهار نظر می‌کند، لکن همه بر این عقیده‌اند که از وی خبری نیست.»

ولی مسئول اداره مربوطه در این خصوص، چنین اظهار نظر کرد:

«آنچه به نظر می‌رسد اینکه پدر محمدعلی در پاسخ هر سؤال‌کننده‌ای سیاست عدم اطلاع را پیش کشیده که ضمن جلب حس ترحم افراد، خود را هم بی‌اطلاع نشان داده باشد، تصور می‌رود پدر از محل اختفای پسر بااطلاع باشد...»



سر می‌برد، به گونه‌ای که حتی نزدیکان او نیز از وی بی‌اطلاع بودند، باعث شد تا آقای هاشمی رفسنجانی ضمن تماس با آقای فلسفی از ایشان تقاضای تحقیق نماید:

متن گزارش این گفتگو که به تاریخ ۵۰/۵/۴ انجام شده است، به شرح زیر است: «هاشمی رفسنجانی: آقای منتظری قاصدی نزد من فرستاد و گفته است چون از موقعی که پسرش محمد متواری شده، از او خبر ندارد و از طرفی رادیو عراق اخیراً می‌گوید او را سازمان امنیت دستگیر کرده و در اوین شکنجه می‌دهند، بدین جهت او ناراحت شده است. گرچه به گفتار رادیو عراق اعتمادی نیست، مع الوصف آقای منتظری تقاضا دارد که شما تحقیق کنید آیا موضوع دستگیری پسرش صحت دارد یا خیر و اگر صحت دارد ترتیب ملاقات او را بدهید.

فلسفی: در این مورد اقدام می‌کنم.» چهار روز بعد از این گفتگو، معلوم شد که آقای سید علی غیوری، این موضوع را از آقای فلسفی پیگیری کرده و به او گفته شده که محمدعلی منتظری دستگیر نشده است. و وقتی علی اکبر پوراستاد از مرتضی تجریشی از وضعیت او سؤال کرد، در پاسخ شنید: «پدرش برای من پیغام فرستاده که به وسیله [آیت‌الله] حسن سعیدی از دستگاه سؤال کنم که محمد علی در کجا به سر می‌برد»

درحالی که خانواده و دوستان و آشنایان او در نگرانی به سر می‌بردند و با توسل به این و آن، در پی یافتن خبری از او بودند، ساواک هم برای دستگیری او، فعالیت‌های سردرگمی را دنبال و از منازل دوستان و آشنایانی که امکان تردد او به آنجا وجود داشت، به سختی مراقبت می‌کرد و از طرفی هم خبر داشت که او به تهران آمده و هر روز در منزل یکی از دوستانش به سر می‌برد. وقتی پیگیری‌های کورکورانه اداره کل سوم ادامه داشت، ساواک شهرستان قم در نامه‌ای، ضمن اشاره به فعالیت‌های کنترلی از قبیل: شنود تلفن و مکاتبات و مراقبت از منزل پدر وی، نوشت:

«نامبرده از طلاب سرشناس حوزه علمیه قم بوده و با توجه به درک موقعیت خود و تشخیص سطح ارتکاب جرم از جهت مدارک مکشوفه و هم‌چنین وجود محکومیت‌های قبلی، تردید نیست سعی خواهد کرد در معرض خطر قرار نگیرد و روی این زمینه و با امعان نظر به این موقعیت، بعید به نظر می‌رسد که حتی برای مدت بسیار کوتاهی هم در قم که همه وی را می‌شناسند، اقامت نماید.»

و در پی آن، یکی از طلاب قم که به نجف‌آباد اصفهان رفته بود، گفت:

«چندی قبل که در تهران بودم به مدرسه مروی رفتم. دو طلبه ضمن صحبت‌های خود می‌گفتند که محمدعلی منتظری را در لبنان دیده‌اند.»

این خبر باعث شد تا رئیس امنیت داخلی ساواک اصفهان به نجف‌آباد برود و ضمن ملاقات با شیخ حسینعلی منتظری، از کم و کیف موضوع نیز اطلاع یابد. در این دیدار آقای منتظری گفت:

«از فرزندش تاکنون هیچ اطلاعی به وی نرسیده، فقط چندی پیش شنیده است که محمدعلی در لبنان به سر می‌برد. اینکه این خبر تا چه اندازه صحت داشته باشد، نمی‌دانم، چون نه پیامی از او به وی رسیده است نه نامه‌ای.»

مشی و مرام و ایده شهید محمدعلی منتظری در طریق مبارزه به گونه‌ای بود که آقای شیخ حسینعلی قادری-

تشکیل یافته بود، در اولین اقدام برای دسترسی به وی، دستور داد تا هزار قطعه عکس او در اندازه ۹×۱۲ تکثیر و در اختیار تمامی دستگاه‌های اطلاعاتی و انتظامی و نظامی قرار داده شود که این منظور عملی شد. در همین شرایط بود که ساواک اصفهان به اداره کل سوم نوشت:

«شیخ محمدعلی منتظری از افراد خرابکار متواری است که به صورت غیرمجاز از کشور خارج شده و در عراق اقامت دارد. با توجه به اینکه روابط ایران و عراق اخیراً حسنه شده، چنانچه ترتیبی داده شود که به نحو مقطعی عودت داده شود، موجب شناسایی افراد گروه خرابکار و همچنین عواملی که تسهیلات لازم را برای خروج غیرمجاز این گونه اشخاص از کشور فراهم خواهد شد.»

ولی پرویز ثابتی به ساواک اصفهان، پاسخ داد: «با وجود حسنه شدن رابطه ایران و عراق، هنوز امکانی برای عودت شیخ محمدعلی منتظری در شرایط فعلی وجود ندارد.»

تا اینکه دستگیر شدگان، در بازجویی‌های همراه با شکنجه، بخشی از فعالیت‌های او در نجف را به شرح زیر نقل کردند:

«در نجف خودش را به نام مستعار سمیعی معرفی کرده، حدود سه سال است که به نجف آمده و به طوری که معروف است و می‌دانم از هواداران سرسخت خمینی است و خود خمینی هم به او علاقه خاصی دارد... در توزیع اعلامیه‌های مضره و چاپ کتب خمینی فعالیت دارد. یک مرتبه بین کربلا و نجف، پلیس او را گرفت و گذرنامه پاکستانی نشان داد و نزدیک بود اخراج شود که مصطفی خمینی اقدام کرد و آزادش کردند.»

و پس از آن، نمایندگی ساواک در لبنان گزارشی به شرح زیر، به تهران فرستاد:

الف: «مدتی بود که شخصی به منزل احمد نفری رفت و آمد داشت و سعی می‌نمود که کسی از هویت او مطلع نشود و حتی چند بار خود را به اشخاص به نام مستعار محسنی معرفی می‌نمود... تا اینکه اخیراً معلوم شد که نام واقعی او سمیعی بوده و از عناصر به اصطلاح فعال و مبارز خارج از کشور می‌باشد.»

ب: «احمد نفری اظهار می‌داشت سمیعی یکی از افراد فعال و با ارزش و مبارز خارج از کشور است. نفری اضافه نموده، سمیعی چند سال قبل به قم رفته بوده و در آنجا ساواک او را احضار می‌کند و مطالبی می‌گوید بنویسد سمیعی هم با وجود اینکه بسیار فاضل و باسواد و دانشمند می‌باشد یک مطلب با خط و انشاء بسیار بد می‌نویسد و تحویل ساواک می‌دهد و ساواک هم تصور می‌نماید این شخص فردی است بی‌سواد و بی‌اطلاع، لذا او را به حال خود می‌گذارد.»

ج: «مدتی است شیخ محمدعلی منتظری که از عناصر فعال طرفدار خمینی بوده و در عراق سکونت داشته وارد بیروت شده است... در مدت توقف چند بار با احمد نفری و سایر عناصر منحرف دیگر ملاقات داشته است. در حال حاضر به علت اینکه وضعیت روشن نیست بین بیروت و شام در رفت و آمد می‌باشد... حدود ۷ سال در نجف ساکن بوده و به طور غیرمجاز از ایران خارج شده است.»

همزمان با این گزارش‌ها، اخبار دیگری نیز از بیروت به تهران رسید که حکایت از فعالیت‌های گسترده و تماس‌های او در آن منطقه داشت.

چون کنترل ساواک در لبنان به علت ارتباط با منابع، از گستردگی بیشتری برخوردار بود، اخبار متفاوتی از

چون کنترل ساواک در لبنان به علت ارتباط با منابع، از گستردگی بیشتری برخوردار بود، اخبار متفاوتی از قبیل نقش محمدعلی منتظری در تهیه توزیع نشریه پیام مجاهد، ترده به شیخ نشین‌های خلیج فارس در ماه مبارک رمضان، همکاری و همفکری با شهید دکتر مصطفی چمران، تعطیلی رادیو روحانیون در عراق و انتقال آن به لبنان، اعزام افراد مبارز برای آموزش به فلسطین و غیره به اداره کل سوم ارسال می‌گردید.

«احتمال دارد محمدعلی منتظری ضمن عبور غیرمجاز از مرز عراق به خاک ایران وارد و دارای برنامه‌های تخریبی باشد... امکان دارد تخریب‌هایی که اخیراً صورت گرفته با شرکت او انجام شده باشد.»

و در نهایت این خبر با پی‌نوشتی مبنی بر اینکه: «مذاکره بفرومائید، چه کسانی در مورد مشخصات وی مطالبی اظهار داشته‌اند. محمدعلی منتظری از چشم ضعیف است و دید واقعی را از دست داده است.» پایان داده شد.

در این مقطع تاریخی که حرکت‌های مسلحانه فزونی یافته و سازمان‌هایی مانند فدائیان خلق و مجاهدین خلق، تلاش‌هایی را در این زمینه صورت می‌دادند، سازمان مجاهدین خلق، پرده از نفاق کنار زد و با برداشتن آیه «فصل الله المجهدين على القاعدین اجرا عظیماً» از آرم سازمان، راه خویش را از نیروهای مذهبی جدا کرد. در این زمان، نیروهای متعدد مذهبی - چه آنهایی که بنا بر وظیفه شرعی به صورت مادی و معنوی به آنها کمک می‌کردند و چه آنهایی که به عنوان عضو یا هوادار با سازمان همکاری داشتند - از همراهی با آنان سرباز زدند، تا جایی که اعضای مارکسیست سازمان، کمر به قتل بعضی از ایشان بستند. سازمان اطلاعات و امنیت رژیم پهلوی که به این موضوع واقف شده بود، موقعیت را برای متلاشی کردن نیروهای مذهبی، مناسب تشخیص داد و فعالیت‌های خود را مضاعف کرد.

یکی از کسانی که در این بین، رهبری گروهی از نیروهای مذهبی را به عهده داشت، شهید محمدعلی منتظری بود. از این رو، کمیته مشترک به اصطلاح ضد خرابکاری که برای تجمیع فعالیت‌های سازمان‌های اطلاعاتی شاه،

پاکستانی‌های مقیم عراق از مرز ایران اخراج نمایند، قصد دارد با لباس هیپی‌ها وارد ایران شود. براساس این خبر، اداره کل سوم به ساواک‌های کرمانشاه، آبادان و سنندج، اعلام کرد تا نسبت به دستگیری وی اقدام نمایند. ولی چند ماه بعد، ساواک اصفهان خبر داد که: «محمدعلی منتظری در نجف در مدرسه شیرازی اقامت دارد و هر روز صبح‌ها در درس خمینی شرکت می‌کند.»

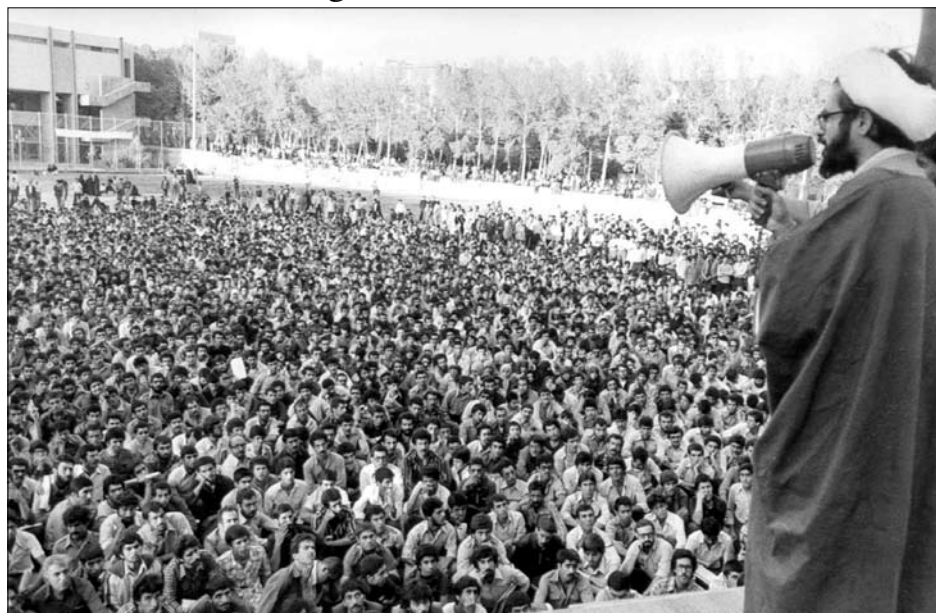
و ساواک قم در ۵ ماه بعد، گزارشی ارسال کرد که حاکی از سردرگمی ساواک در مشخص نبودن محل حضور او بود:

«سید محمد باقر موسوی به وسیله نامه اخیراً از عراق اطلاع داده که محمدعلی منتظری که حدود یک سال بود جایش در نجف خالی بوده روز یکشنبه ۵۲/۱۰/۱۶ به نجف وارد شده و همچنان به مطالعات و اشتغالات خود ادامه می‌دهد.»

منبعی که این گزارش را به مامورین ساواک داده بود. عبارت «همچنان به مطالعات و اشتغالات خود ادامه می‌دهد»، را، فعالیت‌های وی علیه دولت ایران، تعبیر کرد و در ساواک نیز غیبت یکساله او از نجف حائز اهمیت تشخیص داده شد تا پیرامون اینکه این مدت را کجا بوده و چه فعالیتی داشته، تحقیق صورت پذیرد.

فعالیت‌های شهید محمد علی منتظری به گونه‌ای ساماندهی شده بود که هرگز ساواک از کم و کیف آن اطلاع نیافت تا اینکه در آبان ماه ۱۳۵۳ گزارش گردید: «در تاریخ ۵۳/۷/۱۶ در هیئت انصارالحسین [ع] در شب ۲۱ مه رمضان در مسجد موسی ابن جعفر (ع) وقتی چراغ‌ها خاموش می‌شود، شخصی ضمن خواندن اشعار انقلابی، می‌گوید سه روز قبل در خدمت آیت الله خمینی این اشعار را خوانده و آقا هم آن را تایید کرده‌اند و پس از آن گفته است: تا انتقام خون مرحوم سعیدی را نگیرم آرام نخواهم نشست و در تاریکی شب ناپدید شده است. منبع گزارش در ذیل آن نوشت: «آن طور که مشاهده‌کنندگان مشخصات و نشان‌هایی از شخص شعاردهنده داده‌اند، به طور حتم محمدعلی منتظری بوده است، زیرا من کاملاً او را می‌شناسم و با هم مدتی در زندان بوده‌ایم.»

و رهبر عملیات ساواک، ضمن اشاره به احتمال شرکت او در فعالیت‌های تخریبی، عنوان کرد:





۱۳۵۹. شهید محمد منتظری در شورای ملی دفاع.

برای آیت الله سید علی فانی، ارسال کرده بود، نوشت:

«مدرسه را چند نفر از خمینیست‌ها اشغال کرده‌اند و کسی را به آنجا راه نمی‌دهند. آنجا را مرکز نطق و سخنرانی و خطابه‌های آتشین علیه ایران قرار داده‌اند و پخش منشورات و مجلات نهضت آزادی و جبهه ملی نیز در همین مدرسه انجام می‌گیرد و در حال حاضر ریاست مدرسه را سه نفر به نام‌های انصاری نجف‌آبادی، طاووسی و محمدعلی منتظری پسر شیخ حسینعلی منتظری که با نام مستعار حسن سمیعی در نجف زندگی می‌کند، عهده دار شده‌اند.»

تا اینکه احمد نفری که از دوستان او بود و منزل مسکونی‌اش را در بیروت در اختیار شهید منتظری قرار داده بود، با گذرنامه‌ای سوری، به ایران آمد و پس از شناسایی دستگیر شد. ساواک که از ارتباط او با محمدعلی منتظری گزارشات متعددی داشت، در بازجویی‌هایی که همراه با شکنجه فراوان بود، اعترافات زیر را از او گرفت:

«او از طرفداران خمینی است و با داعی و اسلامی و محسنی و الهی زیاد فعالیت دارد و خیلی در کارهای اعلامیه‌ها و روزنامه‌ها فعالیت دارد... او با جبهه ملی خوب دوست است و فعالیت زیاد دارد می‌گفت می‌روم تلفن بکنم به فرانسه و قطب‌زاده را ببینم که اینجا می‌آید یا من باید به آنجا بروم فهمیدم که با جبهه ملی خیلی فعالیت دارد و با افراد دیگر جبهه ملی که در عراق هستند مثل پناهیان و ماسالی و مرادی ارتباط همیشگی دارد و کار می‌کند و اعلامیه‌ها را از او نجف عراق می‌آورد و بیشتر در سوریه برده و پخش می‌کند و رادیو بغداد را می‌گرداند.»

«منتظری را خوب می‌شناسم در لبنان و عراق و سوریه از افراد اصلی است و دسته‌ای در نجف دارد به نام خرداد خون و می‌گویند ما طرفدار ۱۵ خرداد هستیم و خیلی داغ و گرم مشغول اعلامیه‌ها هستند. بیشتر اعلامیه‌ها را آقای خمینی درست می‌کند و آنها را از او می‌گیرند و ... زیر نظر و فرمان او کار می‌کنند... منتظری خیلی زیاد فعالیت داشت. اولاً آن همه مسافرت‌هایی که می‌رفت و ثانیاً آن همه این و آن را می‌دید و من می‌دیدم چقدر از ایرانی‌ها دوست و آشنا و رفیق دارد. معلوم

در یکی از گزارشات ساواک آمده است: «منتظری از افراد اصلی طرفدار خمینی است و خیلی از برنامه‌ها را او عمل می‌کند و در تمام مسافرت‌هایی که می‌رود و می‌آید با خمینی در میان می‌گذارد و در تمام کارها که می‌کند با عقیده و فرمان او است... منتظری از عراق به لبنان می‌آید و چمدان‌هایی را می‌آورد و خانه ما می‌گذارد و شب هم می‌آید و صبح می‌برد سوریه و یا می‌برد اروپا.»

است زیاد با آنها کار دارد اما آنها را نمی‌شناسم.»

«منتظری از افراد اصلی طرفدار خمینی است و خیلی از برنامه‌ها را او عمل می‌کند و در تمام مسافرت‌هایی که می‌رود و می‌آید با خمینی در میان می‌گذارد و در تمام کارها که می‌کند با عقیده و فرمان او است... منتظری از عراق به لبنان می‌آید و چمدان‌هایی را می‌آورد و خانه ما می‌گذارد و شب هم می‌آید و صبح می‌برد سوریه و یا می‌برد اروپا.»

گزارشی که در فروردین ماه ۱۳۵۶ به اداره کل سوم رسید، درباره ملاقات او به همراه جلال‌الدین فارسی در هتل اطلس دمشق با یکی از دوستان ایرانی آنها بود که در این ملاقات محمدعلی منتظری جزوای دست‌نویس تحت عنوان «کمیونسم محلی و مبارزات ناسیونالیستی اعراب» را که ۳۴۴ صفحه بود، به آن فرد داده تا در ایران به چاپ برسد. این جزوه به دست ساواک افتاد که پس از بررسی‌های متعدد اخذ مجوز چاپ آن به عهده وزارت فرهنگ و هنر گذاشته شد. در این گزارش آمده است:

«منتظری و فارسی در دمشق سکونت دارند و گویا محل سکونت موقتی هم در بیروت دارند. گاهی در دمشق و گاهی در بیروت به سر می‌برند.»

و متعاقب آن، نمایندگی ساواک در عراق گزارش‌های متعددی را به شرح زیر، به اداره کل سوم ارسال کرد: الف: در این گزارش، ضمن آنکه گفته شد او با مارکسیست‌های اسلامی در ارتباط است و در لبنان به سر می‌برد، نوشته شد که او، اخیراً به نجف آمده و با سید صادق زیارتی و سید محمود دعائی ملاقات و مذاکره کرده است.

منبع این گزارش، در ذیل آن نوشت:

«منتظری هنگامی که به نجف می‌آید با لباس روحانی است و در سایر کشورها از لباس سویل استفاده می‌کند.»

ب: در این گزارش ضمن اشاره به ارتباط او با گروه‌های مجاهدین خلق و سازمان الفتح، گفته شد که یکی از رابطین این دو گروه است.

رهنبر عملیات ساواک، در ذیل این گزارش نوشت:

«اغلب عناصر افراطی و خرابکاران ایرانی که به لبنان می‌روند با این شخص در تماس بوده و مشارالیه تسهیلات لازم را برای آنان فراهم می‌کند. ضمناً یاد شده در نجف نیز با خمینی ارتباط دارد و اخیراً نیز به نجف وارد و با خمینی ملاقات کرده است.»

ج: در این گزارش ضمن اشاره مجدداً به ارتباط او با چریک‌های فلسطینی، نوشته شد:

«شیخی که قبلاً با نام مستعار حیدری مدتی در نجف بوده و به اتفاق منتظری اعتصاب کلیسای سن [سنت] ماری پاریس را اداره می‌کرد، از رهبران اصلی گروه به اصطلاح مجاهدین خلق (شاخه مذهبی) در خارج از کشور می‌باشند.»

د: در این گزارش، ضمن اشاره به اعتصاب در کلیسای سنت ماری پاریس نوشته شد:

«از نظر مالی دارای امکانات بسیار زیادی است و پول هنگفتی در اختیار دارد که در راه مبارزه علیه حکومت ایران از آن استفاده می‌کند.»

پس از این خبرها بود که، گزارشی تحلیلی پیرامون، انشعاب در سازمان مجاهدین خلق و علت رفتن اعضای مذهبی آن سازمان به خارج از کشور، به شرح زیر تهیه شد:

«پس از نخستین انشعاب گروه به اصطلاح مجاهدین خلق به دو شاخه مذهبی و مارکسیستی، عده زیادی

■ پیکر شهید منتظری



محمدعلی منتظری که در سال‌های غربت، به علت فعالیت‌های مبارزاتی خویش از تشکیل خانواده باز مانده بود. و از این اقدام، مورد شتمات هم قرار داشت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، از این سنت الهی پیروی کرد که حاصل ازدواج او دو فرزند به نام‌های وحیده و زهیر می‌باشد که فرزندان اول او - وحیده - در زمان شهادت پدر، یک ساله بود و فرزند دوم او - زهیر - پس از شهادت مظلومانه وی، دیده به جهان گشود.

برگشت و در اجتماعات مختلفی، در شهرهایی مانند تهران و اصفهان و نجف‌آباد، به سخنرانی و افشاگری پرداخت. با نزدیک شدن ورود امام به ایران، به تهران آمد و در کمیته استقبالی که در مدرسه رفاه تشکیل شد، به همکاری مشغول شد و در تحصن روحانیون و علما در مسجد دانشگاه، نقش اساسی داشت. در روز پیروزی انقلاب اسلامی - ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ - که بسیاری از مراکز نظامی و انتظامی به تسخیر مردم درآمد، او در سازماندهی و سازماندهی اسلحه‌های به دست آمده و تشکیل کمیته انقلاب اسلامی فعال بود و به حراست و حفاظت از اموال عمومی مشغول شد. فعالیت و تلاش برای راه‌اندازی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، افشاگری در قالب انتشار روزنامه پیام شهید و نوشتن نامه‌های سرگشاده، فعالیت در راستای تقویت جنبش‌های آزادی‌بخش، از دیگر اموری بود که وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی به آن مشغول شد. او که در اولین دوره مجلس شورای اسلامی، به نمایندگی از طرف مردم نجف‌آباد به مجلس آمده بود، به عضویت کمیسیون خارجی درآمد و با شروع جنگ به شرکت در جلسات شورای عالی دفاع راه یافت. محمدعلی منتظری که در سال‌های غربت، به علت فعالیت‌های مبارزاتی خویش از تشکیل خانواده باز

از اعضای این گروه که متعصب مذهبی بوده و رهبری درستی نداشتند، در بلا تکلیفی و سرگردانی عجیبی گرفتار شده و چون حاضر به پذیرفتن خط مشی شاخه مارکسیستی نشده‌اند، لذا از کمک‌های مادی و معنوی آنان نیز محروم شده و در نتیجه از تنگدستی و نداشتن رهبری مشخص و درست و همچنین از بیم لو رفتن آنان توسط رقبای خود مجبور شده‌اند به خارج از کشور بگریزند و طبق اطلاع حدود ۲۵۰۰ نفر از این افراد به خارج متواری شده‌اند. این اشخاص پس از خروج از کشور بلافاصله با محمدعلی منتظری که در سوریه و لبنان به سر می‌برد تماس گرفته و مشارالیه به منظور پیشگیری از پراکندگی و قطع تماس آنان با گروه، کمک‌های زیادی به آنان نموده و دستور داده به کشورهای دیگر از جمله کویت، پاکستان، افغانستان و اروپا عزیمت و رابطه خود را کم‌کم با او حفظ کنند تا در فرصت مناسب بار دیگر به ایران اعزام گردند.

در ذیل این گزارش نوشته شد:

«منتظری در گذشته و حال در گسترش فعالیت‌های چریکی در ایران و آموزش آنان در لبنان و سایر کشورها نقش اساسی و رهبری را داشته و چنانچه این فرد از بین برده شود، قطعاً در تضعیف گروه مزبور بی‌نهایت مؤثر خواهد بود.»

در این زمان که شعله‌های انقلاب اسلامی ایران به رهبری حضرت امام خمینی (ره) در حال برافروختن بود و شهادت آیت‌الله سید مصطفی خمینی (ره)، گسترش و سرعت آن را دو چندان کرده بود، رژیم بعث عراق، بنا بر دستور اربابان خارجی خویش، تصمیم به محدود کردن رهبر انقلاب اسلامی گرفت. این محدودیت امام را بر آن داشت تا از نجف اشرف عزم رحیل کرده و به کشور کویت وارد گردد. به‌رغم اینکه ویزای ورود به آن کشور به حضرت امام داده شده بود، ولی باز اربابان خارجی به امیر کویت دستور دادند تا از ورود آن حضرت به کویت جلوگیری به عمل آورد. در نهایت حضرت امام خمینی (ره) به پاریس رفتند و در محله نوفل‌لوشاتو، ساکن گردیدند تا خورشید رهبری انقلاب اسلامی، از مغرب رخ نماید. در این اوضاع و احوال، شهید محمدعلی منتظری که از مریدان مخلص و جان فدای امام بود، لحظه‌ای آرام و قرار نداشت و همین امر باعث شد تا نمایندگی ساواک در عراق، بنویسد:

«پس از بروز شکاف بین کادر رهبری شاخه مذهبی گروه مجاهدین خلق، اخیراً اطلاع حاصل شده محمدعلی منتظری که یکی از رهبران فعال این گروه بوده، ناپدید شده و تاکنون مشخص نشده که آیا مشارالیه توسط مخالفین کشته شده یا پس از بروز اختلافات مجبور شده، مدتی مخفی شود.»

و در ذیل این گزارش نوشته شد:

«گزارش واصله حاکی است که محمدعلی منتظری زنده است و قصد اقامت در کویت را دارد.»

ولی اقامت وی در کویت که قرار بود همراه حضرت امام خمینی (ره) صورت پذیرد، به دلیل عدم موافقت کویته‌ها با ورود امام، عملی نشد و پس از آنکه امام به پاریس رفت، گزارش شد که او نیز با سید علی اکبر محتشمی پس از دو روز به آن کشور عزیمت کرده‌اند. شهید محمدعلی منتظری که در طول دوران مبارزه، در کشورهای مختلفی چون: پاکستان، افغانستان، عراق، سوریه و لبنان با نام و گذرنامه جعلی اقامت و فعالیت کرده بود، پس از تصمیم قاطع حضرت امام خمینی (ره) مبنی بر بازگشت به ایران، قبل از تشریف‌فرمایی ایشان، از طریق سوریه و عراق به ایران

مانده بود. و از این اقدام، مورد شتمات هم قرار داشت، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، از این سنت الهی پیروی کرد که حاصل ازدواج او دو فرزند به نام‌های وحیده و زهیر می‌باشد که فرزندان اول او - وحیده - در زمان شهادت پدر، یک ساله بود و فرزند دوم او - زهیر - پس از شهادت مظلومانه وی، دیده به جهان گشود.

او که به علت جوش و خروش انقلابی و شرایط حاکم بر کشور، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، برخی از یاران امام را مورد پرخاشگری قرار می‌داد، پس از چندی به اشتباه خویش پی برد و به عذرخواهی پرداخت. او سرانجام در هفتم تیر ماه سال ۱۳۶۰ به همراه سیدالشهدای انقلاب اسلامی (دکتر سید محمد حسینی بهشتی) و دیگر یاران او، در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، در آتش کینه منافقین سوخت و درحالی که تنها ۳۷ بهار از زندگی خود را سپری کرده بود، پروانه روی شمع جانان شد و به ملکوت اعلی پیوست.

حضرت امام خمینی (ره) در پیام شهادت او، خطاب به پدرش فرمود:

«بسم‌الله‌الرحیم الرحیم

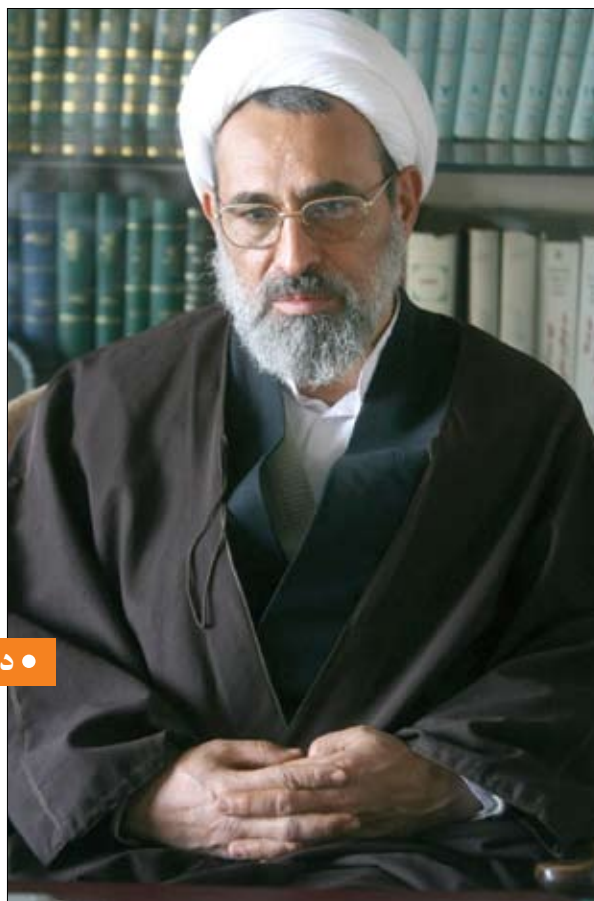
حضرت حجت‌الاسلام و المسلمین آقای منتظری - دامت برکاته

گرچه تمام شهیدان انقلاب و شهیدان عزیز و معظم یکشنبه شب، از برادران ما و شما بودند و ملت قدرشناس برای آنان به سوگ نشستند و دشمنان اسلام در شهادت آنان شاد و اسلام عزیز سرافراز است، لکن از فرزند عزیز شما شناختی دارم که باید به شما برای تربیت چنین فرزندی تبریک بگویم. او از وقتی که خود را شناخت و در جامعه وارد شد، ارزش‌های اسلامی را نیز شناخت و با تعهد و انگیزه حساب شده وارد میدان مبارزه علیه ستمگران گردید. او با دید وسیعی که داشت، سعی در گسترش مکتب و پرورش اشخاص فداکار می‌نمود. محمد شما و ما، خود را وقف هدف کرد و برای پیشبرد آن سر از پا نمی‌شناخت. شما فرزندی فداکار و متعهد و متفکر و هدفدار تسلیم جامعه و تقدیم خداوند متعال کردید. او فرزند اسلام و فرزند قرآن بود. او عمری را در زجرها و شکنجه‌ها و از آن بدتر، شکنجه‌های روحی از طرف بدخواهان به سر برد. او به جوار خداوند متعال شتافت و با دوستان و برادران خود راه حق را طی کرد. خدایش رحمت کند و با موالایش محشور فرماید. از خداوند متعال برای جنابعالی و بازماندگان این فرزند برومند اسلام صبر و اجر بخواهیم. والسلام علیکم ورحمة‌الله.

روح‌الله‌الموسوی‌الخمینی

حضرت امام خمینی (ره) که از نزدیک در جریان فعالیت‌های این مرید مخلص خود قرار داشت و در سال‌های سخت مبارزه، در مکاتبات مختلفی از او با نام مستعار «سمیعی» یاد کرده بود، در پیامی که به مناسبت سالگرد شهادت شهیدان هفتم تیر خطاب به ملت ایران، صادر کرد، ضمن تجلیل از همگی شهدا و توصیه به استقامت، در انتهای این پیام، مجدداً تاسف شدید خویش را از فقدان این شهید بزرگوار، به شرح زیر، اعلام کرد:

«هرچند برای همه شهدا و به ویژه شهدای هفتم تیر عظمت و بزرگواری قائم، و لکن شناخت من از شهید مظلوم بهشتی و ابعاد گوناگون او و شهید محمد منتظری و مجاهدات ارزشمند او بیشتر است و نمی‌توان تاسف شدید خویش را در فقدان آن پنهان کرد.»



چند گام با قهرمان مقاومت...

«گفته‌ها و ناگفته‌هایی از سلوک فردی و سیاسی شهید محمد منتظری»
در آئینه خاطرات مکتوب حجت الاسلام والمسلمین محمدحسن رحیمیان

• درآمد

نوشتاری که در پی می‌آید پاره‌ای از خاطرات حجت الاسلام والمسلمین محمدحسن رحیمیان، نماینده محترم ولی فقیه در بنیاد شهید و امور ایثارگران است که معظم‌له جهت درج در این یادمان مرقوم فرمودند. جناب رحیمیان از دوستان صمیمی و قدیمی شهید محمد منتظری هستند که در مقاطع قبل و بعد از انقلاب، به‌ویژه دوران‌های خطر هجرت و مبارزه، همواره در کنار آن شهید ارجمند و مشاور امین او بوده‌اند. با سپاس از ایشان که پذیرای درخواست شاهد یاران شدند.

تشویق می‌کرد؛ اگر کسی طبع شعر داشت به سرودن اشعار با مضامین انقلابی ترغیب می‌نمود. آخرین خاطره‌ای که از ایشان دارم این بود که در همان شرائطی که سنگین‌ترین و پر حجم‌ترین مسئولیت‌ها را برعهده داشت، به ایشان پیشنهاد نوشتن مقاله برای مجله «پاسدار انقلاب» را دادم که قبل از «پاسدار اسلام» در سپاه قم منتشر می‌کردم، البته خودم باور نداشتم که جواب مثبت بدهد، اما او بلافاصله پذیرفت و اینکه به‌راحتی قبول داد، بسر ناباوریم افزود و گفتم: «باور نمی‌کنم به قولتان عمل کنید.» و او جواب داد: «بر عکس، باید باور کنید زیرا من به دلیل مشاغل و مسئولیت‌های فعلی از نوشتن بازمانده‌ام و برای اینکه مزیت نوشتن و تمرین نویسندگی را از دست ندهم، اتفاقاً مشتاق بودم به شخص جدی و پیگیری مثل شما تعهد بدهم تا مجبور شوم به هر نحوی شده حداقل ماهی یک مقاله بنویسم و قرار شد که برای شماره تیرماه مقاله را بدهد؛ اما با شهادت آن عزیز در هفتم تیرماه، مقاله‌ای که ظاهراً نوشته بود، هرگز به دست ما نرسید!

با شهید منتظری در قم

در چند سالی که قبل از مهاجرت به نجف اشرف در قم بودیم پاتوق شهید محمد منتظری در مدرسه فیضیه، در حجره ما بود. در آن مقطع حجره ما بالای اولین حجره ورودی سمت راست فیضیه بود. هم حجره‌ای‌های ما آقای شیخ حسن بیات و شیخ قربانعلی طالب نجف‌آبادی بودند. در مدرسه فیضیه دو حجره بود که عکس امام به‌طور آشکار بالای آن نصب شده بود که یکی حجره ما و دیگری حجره آقای خندق‌آبادی بود. در آن زمان، موضوع زندان، بازجوئی و شکنجه هنوز خصوصاً در سن ما زیاد شناخته شده نبود، با این حال شیخ محمد سعی می‌کرد مقاومت به هنگام بازجوئی و تحمل شکنجه و دفاع در حین محاکمه را تمرین کند.

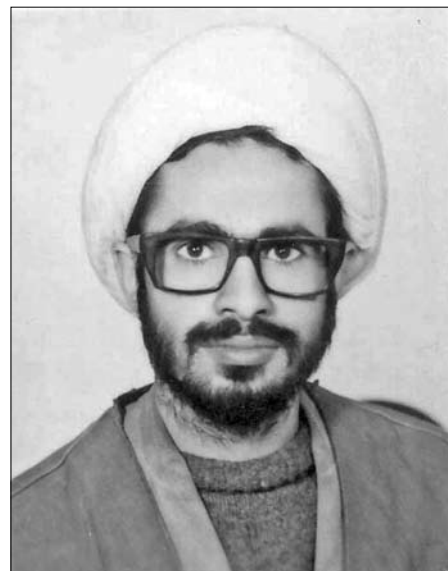
توطئه‌های دشمنان اسلام بود، توجه می‌داد. فراموش نمی‌کنم اولین بار پیرامون این جمله از آیه ۱۰۲ سوره نساء: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَيُغْفَلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَآمَتَعْتَكُمْ قِيمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مِثْلَةٌ وَاحِدَةٌ» بحث جالبی را از ایشان شنیدم. کافران دوست دارند که مسلمانان از سلاح‌ها و سرمایه‌هایشان غافل گردند تا آنان با یک شبیخون، کار مسلمانان را یکسره کنند. سلاح اعم از مادی مثل سلاح نظامی و معنوی مثل سلاح ایمان، شهادت طلبی و... و سرمایه و امکانات اعم از مادی یا

اگر درگیر شدن ایشان با فعالیت‌های گسترده نهضت از همان زمان نوجوانی نبود و شهید نشده بود، یقیناً امروز یکی از درخشان‌ترین چهره‌های علمی کشور بود؛ با این حال او، هم از جهت علوم دینی و حوزوی تا آنجا که توانست و هم از جهت اطلاعات عمومی و شناخت مسائل سیاسی و اجتماعی ایران و منطقه و جهان و شناخت دوست و دشمن و جریان‌های انحرافی و وابسته به شرق، غرب و... در حد خود از افراد کم‌نظیر یا بی‌نظیر بود.

سرمایه معنوی از قبیل سرمایه وحدت و ولایت. این خواست دشمنان است که مسلمانان از این سلاح‌ها و سرمایه‌ها غفلت کنند تا دشمن با کمترین هزینه، ضربه مهلک خود را به مسلمانان وارد کند. این شهید عزیز دوستان متعهد را به نوشتن و نویسندگی

به مناسبت دوستی صمیمانه و رفت و آمد خانوادگی و نزدیکی که پدرم با پدر شهید محمد منتظری از دوران جوانی داشتند، اعضای خانواده از جمله بنده و شهید محمد منتظری هم از کودکی و نوجوانی با هم مأنوس و دوست صمیمی بودیم؛ البته ایشان چند سالی از بنده بزرگ‌تر بود و از همان زمان کودکی ویژگی‌های برجسته‌ای داشت که بعدها در عرصه زندگی اجتماعی و سیاسی در وی بارز شد. شیخ محمد انسانی سخت‌کوش و جدی و اهل استدلال بود. او از وقتی که وارد طلبگی و حوزه شد، بسا برخورداری از همین ویژگی‌ها و استعداد و ذکاوت سرشاری که داشت خیلی سریع پیشرفت کرد و پیشرفت درسی او فراتر از سن او بود، یعنی در هر مرحله درسی از کم سن و سال‌ترین افراد آن مقطع بود و اگر درگیر شدن ایشان با فعالیت‌های گسترده نهضت از همان زمان نوجوانی نبود و شهید نشده بود، یقیناً امروز یکی از درخشان‌ترین چهره‌های علمی کشور بود؛ با این حال او، هم از جهت علوم دینی و حوزوی تا آنجا که توانست و هم از جهت اطلاعات عمومی و شناخت مسائل سیاسی و اجتماعی ایران و منطقه و جهان و شناخت دوست و دشمن و جریان‌های انحرافی و وابسته به شرق، غرب و... در حد خود از افراد کم‌نظیر یا بی‌نظیر بود. او در تحصیل علم و کسب هرگونه اطلاعاتی که برای پیشبرد نهضت امام مفید بود، هیچ فرصتی را از دست نمی‌داد و علاوه بر آشنائی در مسائل دینی و سیاسی، مطالعات و تحقیقاتی هم در مکاتب اقتصادی و شناخت سازمان‌های جاسوسی و اطلاعاتی داشت و اهتمام خاصی هم به فراگیری زبان‌های مختلف و رائج دنیا داشت.

شهید محمد منتظری همواره همه دوستان را به تدبیر در قرآن و روایات تشویق می‌کرد و نکات مهمی که مرتبط با مسائل روز، به‌خصوص مسائل سیاسی و شناخت



گاهی خودش زمینه را فراهم می‌کرد و می‌گفت مرا کتک بزنید و مثلاً در مورد نوشتن فلان اعلامیه از من اعتراف بگیرید، لذا خواسته او انجام می‌شد تا اعتراف کند، ولی هرگز تسلیم نمی‌شد!

به خاطر دارم یک شب با پنج، شش نفر از دوستان به کوه خضر رفتیم. تابستان بود و هوا بسیار گرم بود. بنا گذاشته بودیم شب را بالای کوه خضر بمانیم و صبح زود، قبل از گرم شدن هوا به جمکران برویم. در آن زمان بالای کوه، کوزه‌ای بود و پیرمردی به‌طور مستمر از پایین کوه آب می‌آورد و در آن کوزه می‌ریخت، اما آب کوزه بهداشتی نبود و بیشتر اوقات پر از کرم‌های کوچک بود و قابلیت شرب نداشت و حداکثر با چشم‌پوشی، برای نظافت قابل استفاده بود؛ لذا برای تأمین آب شرب، سطلی را برده بودیم و از آب انبار پایین کوه پر از آب کردیم. باتوجه به اینکه سطل مثل دبه‌های امروزی در نداشت، حمل آن به بالای کوه کار آسانی نبود. با تقسیم کار، بیشتر راه را دو نفر، دو نفر، در تاریکی و با سختی، سطل آب را بالا بردیم. بخش عمده راه طی شده بود. همه اظهار خستگی می‌کردند و از مشارکت در حمل سطل طفره می‌رفتند. شیخ محمد سطل آب را گرفت و گفت: «من سطل را به تنهایی بقیه راه را می‌آورم.» سطل را گرفت و با سرعت از همه جلو افتاد، چند قدمی بیشتر به قله کوه نماند بود، که ناگاه فریاد زد: «توجه! توجه!» و هنگامی که نگاه همه متوجه او شد، سطل آب را به سینه کوه پاشید. همه از شدت ناراحتی و عصبانیت منفجر شدند. شب بود و تاریک، هوا گرم بود و همه تشنه، دیر وقت بود و همه خسته. برگشتن و از سر گرفتن کار نه به‌طور فردی و نه جمعی آسان نبود. تحمل تشنگی هم تا صبح بسیار سخت بود در چنین فضائی شیخ محمد مورد هجوم همگانی قرار گرفت. آن شب سوژه محاکمه او جای استراحت را گرفت. به پیشنهاد او جلسه دادگاهی تشکیل شد و به این ترتیب نمایشی از دادگاه و محاکمه و دفاع را شکل داد و همه را با یک تمرین مفید سرگرم کرد!

شهید محمد منتظری از آغاز نهضت امام جزو فعال‌ترین و پرتحرک‌ترین طلاب و در عمده عرصه‌های نهضت فعال بود. امضاء گرفتن در ذیل بسیاری از اعلامیه‌ها علیه رژیم توسط او انجام می‌گرفت. تا آنجا که به یاد دارم، همه اعلامیه‌هایی که امضای حقیر در ذیل آنها

هست، به وسیله شیخ محمد گرفته شد. تهیه و توزیع اعلامیه‌ها و تراکت‌ها توسط ایشان انجام می‌شد. از جمله در نوروز سال ۴۳ که امام در زندان بودند و یا نوروز ۴۴ که امام در ترکیه تبعید بودند، با مدیریت شیخ قرار شد در لحظه سال تحویل که تمام صحن‌ها و رواق‌ها و حرم حضرت معصومه (سلام الله علیها) مملو از جمعیت مردم بود، از ده‌ها نقطه، انبوهی از تراکت‌ها و اعلامیه‌هایی که علیه رژیم شاه و به طرفداری از حضرت امام بود در فضا پرتاب و پخش شود. ایشان پخش اعلامیه‌ها در ضلع شرقی حوض صحن بزرگ حضرت معصومه (س) را به عهده حقیر گذاشت. بنده طبق برنامه و در لحظه موعود، یعنی لحظه سال تحویل، هزارها برگ اعلامیه را روی سر مردم پراکنده کردم و شاهد بودم که در همان لحظه تقریباً تمام فضای صحن‌ها از ده‌ها هزار برگ اعلامیه پر شد. جالب اینکه اتفاقاً من پشت سر یکی از اطرافیان آقای شریعتمداری قرار گرفته بودم که ظاهراً برای چشم‌چرانی در آن موقعیت آمده بود. با پراکنده شدن اعلامیه‌ها روی سر او و باتوجه به این که معمم نبودم و متناسب با سن نوجوانی قامت هم از دیگران کوتاه‌تر بود، ماموران، آن شخص را به اشتباه دستگیر کردند. من هم از پشت سر، او را تعقیب کردم. ماموران او را به طرف میدان آستانه بردند و تحویل کوماندوهای مستقر در میدان دادند! هر چه هم فریاد می‌زد من کاری نکردم، بی‌فایده بود!

نکته دیگر آنکه در آن زمان، روحانیون به هیچ وجه با رادیو و وسائل خبری ارتباط نداشتند و داشتن رادیو در خانه یک روحانی بی‌شبهات به وجود مشروبات الکلی نبود، اما شیخ محمد یکی از برنامه‌های این بود که رادیو و گوش کردن اخبار را به هر طریقی که شده در دسترس روحانیون قرار دهد. روش او این بود که وجهی در حد قیمت یک رادیو را از شخص موردنظر به عنوان قرض می‌گرفت و رادیویی را که قبلاً تهیه

شهید محمد منتظری از آغاز نهضت امام جزو فعال‌ترین و پرتحرک‌ترین طلاب و در عمده عرصه‌های نهضت فعال بود. امضاء گرفتن در ذیل بسیاری از اعلامیه‌ها علیه رژیم توسط او انجام می‌گرفت. تا آنجا که به یاد دارم، همه اعلامیه‌هایی که امضای حقیر در ذیل آنها هست، به وسیله شیخ محمد گرفته شد. تهیه و توزیع اعلامیه‌ها و تراکت‌ها توسط ایشان انجام می‌شد.

کرده بود، در هنگام حضور در خانه آن شخص، به‌طور عمدی و انگار که فراموش کرده، جا می‌گذاشت. طرف مقابل برای مدتی رادیو را مخفی می‌کرد و آنگاه که با مسامحه شیخ محمد برای پس گرفتن رادیو روبرو می‌شد، کم‌کم و گاهی با رادیو ور می‌رفت و روشن شدن آن را می‌آزمود و بالاخره آرام آرام با داشتن رادیو و شنیدن اخبار مانوس می‌شد و سپس تدریجاً داشتن رادیو نزد خانواده و سپس نزدیکان شخص لو می‌رفت و سرانجام رادیو و شنیدن اخبار در زندگی آنان جا می‌افتاد. عین همین سناریو را شیخ محمد در مورد پدر اینجانب و بالتبع خود اینجانب اجرا کرد، به‌گونه‌ای

که وقتی هم به نجف اشرف مشرف شدم، در مدرسه سید و مدرسه آیت‌الله بروجردی از معدود افرادی بودم که رادیو داشتم و از اخبار فارسی و عربی آن استفاده می‌کردم، در حالی که در همان شرایط، در نجف عده بسیاری بودند که داشتن رادیو را نشانه بی‌دینی تلقی می‌کردند!

ساده‌زیستی و زهد

شهید محمد منتظری در همه شرائط، زندگی بسیار ساده و بی‌آلایشی داشت. هیچ‌گاه اسیر غذا و لباس و وسائل آسایش و آرایش خود نبود. آن وقتی که در قم بودیم، یعنی سال‌های اول دهه ۴۰ که هنوز معمم نشده بود، کت بلندی شبیه پالتو می‌پوشید. بسیاری از اوقات لقمه نانسی در جیب می‌گذاشت و در اثناء کارهایش و آنگاه که گرسنه می‌شد، همان نان خالی را از جیب در می‌آورد و می‌خورد و مثلاً ناهار او به حساب می‌آمد. گاهی اوقات، قرار می‌گذاشت در منزلشان به ما ناهار بدهد. ناهارش آب دوغ خیابان بود با نان خشک. به شوخی هم می‌گفت: «من از قبل خبرتان نمی‌کنم که چه روزی ناهار به شما می‌دهم، چون ممکن است شب قبل و صبح، به قصد اینکه در خانه ما مهمان هستید، غذا نخورید و اینجا تلفی کنید!»

هیچ‌گاه، هیچ چیز را برای خود نمی‌خواست و زندگی‌اش با کمترین هزینه سپری می‌شد. هرچه را که به دستش می‌رسید، سخاوتمندانه و بی‌دریغ یا برای کارهای نهضت خرج می‌کرد و یا به دوستان و دیگران می‌بخشید. اگر هدیه‌ای به او داده می‌شد، به خانه نمی‌برد و برای خودش نگه نمی‌داشت و بلافاصله در اختیار دوستان قرار می‌داد.

شهید محمد منتظری علاوه بر آنکه خود قانع و ساده‌زیست بود، با هر جمعی هم که معاشرت داشت آنها را به صرفه‌جویی و قناعت سوق می‌داد. او می‌گفت برای چای به جای قند باید پولکی مصرف کنیم، زیرا با یک پولکی می‌شود دو تا چای خورد، در حالی که با یک چای دو قند مصرف می‌شود، ضمن آن که اصلاً تقیدی به چای نداشت. در نجف که بودیم، برای یک جمع هفت، هشت نفری ده فلس معادل دو ریال دوغ می‌خردید که معمولاً برای دو نفر کفایت می‌کرد، اما کیسه دوغ را در یک قابلمه بزرگ می‌ریخت و با آمیزه‌ای از شوخی و جدی، یک کف نمک به آن می‌افزود و می‌گفت: «شور شد! آب بیاورید.» و آن قدر آب می‌ریخت تا باز بی‌نمک می‌شد و این کار را تکرار می‌کرد تا قابلمه پر شود! بگونه‌ای که به یاد این طنز می‌افتادیم که شخصی درباره چنین دوغی گفته بود: «شل بودن آن که از آب است و شوری‌اش از نمک، اما متحیریم که سفیدی آن از چیست؟!» خلاصه دوغی درست می‌کرد که از ظهر تا شب، همه می‌خوردند و باز هم تمام نمی‌شد!

توصیه می‌کرد هر کس می‌تواند باید در خانه‌اش چند مرغ داشته باشد که هم خرده نان و خوردنی‌های غیرقابل مصرف دور ریخته نشود و خوراک مرغ‌ها شود و هم در هر خانه‌ای مقداری تخم مرغ خانگی تولید شود و محاسبه می‌کرد که اگر در هر خانه غیرآپارتمانی در شهر و روستا مثل سابق این فرهنگ رایج شود، در هر روز چقدر تخم‌مرغ تولید می‌شود و در نتیجه در آن مقطع که متأسفانه حتی تخم‌مرغ مصرفی کشور از اروپا وارد می‌شد، چقدر از وابستگی به خارج کاسته می‌شود و علاوه بر جلوگیری از

در پاسخ دوستانی که اعصابشان از تهمت‌ها و کارشکنی‌ها خرد می‌شد و از او می‌خواستند جواب بدهد، می‌گفت: «ما راهی طولانی را برای پیشبرد نهضت در پیش داریم. آنهایی که در این راه به ما سنگ‌پرانی می‌کنند، می‌خواهند ما را از پیمودن این راه بازدارند و همین که ما به جای ادامه دادن راه با سرعت، برای پاسخ‌گویی به آنها توقف کنیم، آنها موفق شده‌اند.»

با ظرفیت و خصوصیات خود می‌تواند گوشه‌ای از وظیفه خدمت به امام و راه امام را به عهده بگیرند و به جای نفی یکدیگر، مکمل همدیگر باشند. باتوجه به اینکه در آن مقطع، تفاوت‌ها به تعارض کشیده بود و تا آنجا رسیده بود که شیخ حسن کروی از طیف مهاجرین با حاج علی‌فرزند شیخ نصرالله خلخالی که رکن اصلی انصار بود، درگیر شد و چنان با بطری شیشه‌ای بر سر طاس او کوبید که تمام صورت و لباس او را خون فراگرفت و با لباس پاره شده از مدرسه آقای بروجردی که پدرش متولی آنجا بود، فرار کرد! این ماجرا رو به روی حجره من اتفاق افتاد و خود شاهد آن بودم و تلاش حقیر برای جدا کردن آنها باعث گلایه دو طرف شد، چون هر یک انتظار داشتند به او، علیه دیگری کمک کنم.

به هر حال شیخ محمد در چنین فضائی وارد نجف شده بود و اطلاع و اشراف او می‌توانست در اتخاذ روش صحیح در تعامل با محیطی که تازه در آن وارد شده بود کمک کند. چندی از ورود شیخ محمد به نجف نگذشته بود که در چهارچوب سناریوی یعنی‌ها برای تحت فشار قرار دادن امام و اطرافیان، نوبت دستگیری حقیر شد و در حالی که مأموران در جستجوی اینجانب بودند، چند روز در خانه امام مخفی شدم. از امام کسب تکلیف کردم فرمودند: «من چه می‌توانم بگویم؟» دلیل آن هم روشن بود: رفتن در کام آژدها یا مخفی شدن در دیاری که همه غریب هستیم. اما شیخ محمد به تفصیل استدلال کرد که باید خود را معرفی کنی و تا نزدیک ساختمان سازمان امنیت نجف بدرقه‌ام کرد که سیر مراحل و انتقال از شهری به شهری دیگر و زندانی به زندان دیگر و سرگذشت آن داستان فصل جداگانه‌ای دارد، اما به هر حال در پایان کار استدلال‌های شیخ محمد در انتخاب این مسیر درست از آب در آمد.

شیخ محمد در نجف اشرف نیز همانند زمانی که در ایران بود نقش فعالی در تمشیت امور نهضت و پیگیری راه امام داشت و با همه وجود در جهت تأثیرگذاری بر فضای نجف و ایجاد انسجام بین دوستان امام کوشا بود و لحظه‌ای آرام نداشت.

تا آنجا که به یاد دارم تنها موردی که شیخ محمد از یک شوخی من ناراحت شد و عکس‌العمل نشان داد وقتی بود که به او گفتم هر گاه شما را پیدا نکنیم باید بیائیم در حرم حضرت علی «علیه السلام» تا پدایتان کنیم! منظور این بود که شما از بس که دائماً مشغول فعالیت سیاسی هستید، کمتر به حرم و زیارت مشرف می‌شوید. شیخ محمد با اعتقاد راسخ و عشق عمیقی که به ائمه، مخصوصاً حضرت امیر «ع» داشت، حتی شوخی کم‌توجهی به مقام ولایت را برنتابید.

به هر حال با آخرین سفر اینجانب به کویت و بسته

تسلی دادند و این زندان رفتن‌ها و شکنجه شدن‌ها را منشأ تکامل و ساخته و پرداخته شدن شخصیت شیخ محمد و امثال او توصیف کردند. در آن دیدار یکی از همراهان از امام درخواست استخاره کرد و قرآن جیبی‌اش را به دست امام داد و به همین مناسبت آقای منتظری داستانی به لهجه لری را بازگو کرد که موجب انبساط خاطر امام شد.

بعد از آزادی آشیش محمد، ما خبر چندانی از او نداشتیم؛ شاید تا این اندازه شنیده بودیم که او مخفی یا فراری است تا آنکه در سال ۱۳۵۱، یک روز در بازگشت از نمازجماعت ظهر امام، با چند نفر از دوستان در دکان کبابی اول شارع الرسول، رو به روی کتابخانه آیت‌الله حکیم مشغول صرف ناهار بودیم. من رو به خیابان نشسته بودم، نگاهم به شخصی افتاد که لباس عربی ناموزونی پوشیده و زنبیل حصیری بزرگی را که معمولاً زنان روستائی از آن استفاده می‌کنند، در دست داشت و از رهگذری سؤال می‌کند. وقتی نیم‌چهره او را برانداز کردم، شیخ محمد را با محاسنی بلند و موهای آشفته‌ای که از زیر چفیه روی پیشانی‌ش ریخته بود، شناختم. با آنکه باور نکرده بودم، شستابان از جا کنده شدم، غذا را رها کردم و خود را به او رساندم. او به زبان عربی اما با لهجه نجف‌آبادی از آن مرد عرب، سراغ مدرسه آیت‌الله بروجردی را می‌گرفت. از پشت سر بازوی او را گرفتم و گفتم: «برویم مدرسه آقای بروجردی!» خودش بود با همان صمیمیت و صفا با همان اخلاص و محبت. از آنجا تا مدرسه آقای بروجردی فاصله اندکی بود. خوشحال و شوق‌زده به مدرسه رفتیم. حجره حقیر در طبقه سوم بود. هنوز هیچ کس از ورود شیخ محمد به نجف مطلع نشده نبود. لدی‌الورود به حجره‌ام، بعد از پذیرائی طبخی، سر و صورت او را اصلاح کردم. در آن زمان سلمانی با قیچی و ماشین اصلاح را تقریباً بلد بودم. از لباس‌های خودم عبا و قبا و عمامه برای او مهیا کردم و قرار شد نام او شیخ حسن سمیعی باشد تا در حدالامکان شناسائی نشود.

ایشان باتوجه به اطمینانی که به حقیر داشت، در همان روزهای اول پیشنهاد کرد برویم کوفه و در کنار شط فرات در مکانی خلوت وضعیت نجف و آنچه را درباره حوزه و طلاب و طرفداران امام و دیگران می‌دانم، برای او بازگو کنم. این جلسه تقریباً از صبح تا شب به طول انجامید و هر چه را می‌دانستم و او می‌خواست بداند، برای او به تفصیل گفتم.

در آن زمان صرف نظر از توده مردم که تقریباً منقطع از حوزه و روحانیت بودند و کلیت حوزه که عمدتاً نسبت به تفکر امام، یا ساکت بودند یا مخالف، مجموعه طرفداران امام هم تقریباً مینیاتوری از وضعیت و ترکیب جامعه ایران بعد از پیروزی انقلاب بود. جمعی که بعد از انتقال امام به نجف، از قم آمده بودند، همه جوانانی بودند با ویژگی‌های جوانی. عده‌ای هم از قبل در نجف بودند و به امام پیوسته بودند که عمدتاً میانسال و سالمند بودند با خصوصیات سنی و محیطی که در آن رشد کرده بودند. این دو گروه از طرفداران امام که البته تفاوت‌ها و احیاناً تعارض‌هایی با هم داشتند، برخلاف اصطلاح رایج و وارداتی چپ و راست، تعبیر بنده از آنها مهاجر و انصار بود و معتقد بودم همگی متناسب

اسراف و تبذیر از ته‌مانده سفره‌ها، چقدر به اقتصاد خانواده کمک می‌شود!

در نجف اشرف

در شهریور سال ۴۵ همراه با والدین به قم رفتیم. شب را در منزل آقای منتظری مهمان بودیم و روز بعد به تنهایی با قطار به خرمشهر و مخفیانه به نجف، مهاجرت کردم و برای چند سال بین ما جدائی افتاد. از دستگیری و شکنجه شدن شیخ محمد در نجف مطلع شدم. حدود یک سال بعد آقای منتظری هم مخفیانه به نجف اشرف آمد. لدی‌الورود به اتفاق ایشان به منزل امام رفتیم. آقای قرهی، آمدن آقای منتظری را به اطلاع امام رساند. حضرت امام فرموده بودند آقای منتظری به اندرونی برود؛ آقای منتظری گفت: «به امام بگو چند نفر همراه من هستند شما به بیرونی بیائید.» امام پس از چند دقیقه بر خلاف روال معمول به بیرونی آمدند و بعد از حدود سه سال از زمان دستگیری و تبعید امام به ترکیه، اولین دیدار آقای منتظری را با امام شاهد بودیم. البته همان شبی که امام دستگیر شدند، یعنی شب سیزدهم آبان ۴۳ هم اتفاقاً والدینم در منزل آقای منتظری که آن زمان در خاک‌فرج قم بود مهمان بودند و صبح زود که هنوز خبر دستگیری امام مشخص نشده بود، آقای منتظری به محض شنیدن برقراری حکومت نظامی و استقرار تانک‌ها در خیابان‌های قم گفت: «امام را دستگیر کرده‌اند و به خارج تبعید می‌کنند و به ایران برنخواهند گشت تا شاه برود.»

به هر حال روز دستگیری امام نزد آقای منتظری بودم و حالا هم که اولین دیدار آقای منتظری با امام بود، باز هم اتفاقاً حضور داشتیم. در این دیدار حضرت امام بعد از احوال‌پرسی از آشیش محمد که در آن زمان در زندان بود، صحبت به میان آوردند و ضمن اشاره به اطلاع از ناراحتی آقای منتظری، به خاطر شکنجه شدن شیخ محمد، ایشان را با دعوت به صبر و توکل به خدا





با آنکه کارهای قانونی گذرنامه انجام شده بود و در شرائطی که تحت حاکمیت دولت موقت، مرزهای زمینی و هوایی ایران برای ورود جاسوس‌ها و خروج انواع مفسدین سیاسی و اقتصادی و عناصر ضدانقلاب مفتوح بود و در همان روزها شاهد نمونه‌های آشکاری همچون فرار متین دفتری از طریق مهرآباد بودیم، اما دولت بازرگان از این سفر ممانعت به عمل آورد و شایع کردند که جماعت مزبور با اشغال مسلحانه فرودگاه می‌خواهند با همراه داشتن اسلحه به مسافرت بروند! این درحالی بود که افراد مسلح، محافظین شخصیت‌های حاضر در هیئت بودند و هیچ فرد مسلحی قرار نبود جزو مسافران باشد اما به‌رغم ارائه توضیحات و تکذیب این اتهام و شکایت به دادستانی، که اینجانب آن را نوشتم و صدها نفر امضاء کردیم با سانسور توضیحات و تکذیب، همچنان از انجام این سفر ممانعت کردند و بالاخره بعد از ده‌ها ساعت سرگردانی این جمع بزرگ در فرودگاه مهرآباد و منقضی شدن فرصت و مناسبت سفر، برنامه منتفی شد و همه متفرق شدند!

مشابه این برخورد را در مورد برنامه دیگری که شیخ محمد در آذر ماه ۱۳۵۷ می‌خواست انجام دهد به عمل آوردند. شیخ محمد معتقد بود اگر ما در مرزهای فلسطین اشغالی در جنگ با اسرائیل و صهیونیست‌های غاصب پیشدستی نکنیم، صهیونیست‌ها در مرزهای ما برای براندازی جمهوری اسلامی وارد جنگ خواهند شد؛ بر همین اساس او مصمم بود با سازماندهی صدها نیروی داوطلب و انتقال آنان به جنوب لبنان در کنار مبارزان لبنانی و رزمندگان فلسطینی علیه اسرائیل قیام کند. این نیروها نیز به‌رغم چند روز معطلی در فرودگاه مهرآباد با مخالفت عمده مسئولان، هرگز اجازه پرواز نیافتند. به یاد دارم از آنجا که هیچ یک از مسئولان نتوانسته بودند شیخ محمد را از این تصمیم منصرف کنند، سیدهادی هاشمی از قول آقای منتظری متوسل به اینجانب شد. در آن زمان به خاطر مجلس خبرگان اول، آقای منتظری در خانه‌ای واقع در محدوده خیابان ایران ساکن بود یک شب که با شیخ محمد به آنجا رفته بودیم، سیدهادی، دور از چشم شیخ محمد، اینجانب را صدا زد و در بیرون خانه با اشاره به صمیمیت و حسن ظن شیخ محمد نسبت به بنده، مصرانه خواست که با شیخ محمد صحبت کنم و با استدلال اینکه ساقط کردن هواپیمای حامل نیروها توسط اسرائیل یک خطر جدی است، او را منصرف کنم! به هر حال به‌رغم پافشاری و استدلال‌های شیخ محمد، از این سفر نیز ممانعت شد!

سفر به لیبی و پاریس

مورد دیگر سفری بود که با همراهی حدود ۵۶ نفر در اوائل شهریور ۵۸ بعد از کارشکنی‌های فراوان و معطلی زیاد در فرودگاه، انجام شد. این سفر هم به دعوت رهبران لیبی و به مناسبت سالگرد پیروزی انقلاب لیبی بود و از آنجا که می‌دانستیم در این مراسم علاوه بر مردم لیبی هزاران نفر از نهضت‌ها و گروه‌های مبارز از کشورهای اسلامی و آفریقایی و دیگر قاره‌ها حضور دارند، مقدار زیادی از تصاویر امام، شهید سعیدی، شهید مطهری، شهید بخارانی و... و نسخه‌هایی از مجلات صوت‌الشهید و مجله‌الشهید که در آن زمان تنها نشریات به زبان عربی بود و... برای توزیع در آنجا، تهیه و بسته‌بندی شده بود. هنوز در پیچ و خم کارشکنی‌ها بودیم که شایع کردند محمد منتظری در حال خارج

که در خیابان شهید مطهری در اختیار شیخ محمد بود می‌رفتم و همکاری‌هایی را با ایشان داشتم. ایشان هم هرگاه به اصفهان می‌آمد، مقرش منزل ما بود.

بعد از چند ماه که به قم بازگشتم و مجله «پاسدار انقلاب» را در سپاه قم (ساختمان صفائییه) به راه انداختم، رفت و آمد بیشتری با هم پیدا کردیم که به چند مورد از قضایای مربوط به این مقطع اشاره می‌کنم:

در روزگار پیروزی انقلاب اسلامی، حکومت لیبی قوی‌ترین علاقه را نسبت به انقلاب و حضرت امام ابراز می‌کرد و اگر نبود ماجرای آقای سیدموسی صدر و تبعات آن، این کشور در صف اول حمایت از ایران قرار داشت، به همین دلیل شیخ محمد متقابلاً ارتباط ویژه‌ای با رهبران لیبی و مشخصاً با قذافی و عبدالسلام جلود - نخست وزیر - داشت.

جای شگفتی و عبرت است که در همان سال اول پیروزی انقلاب نفوذی‌ها و خط نفاق و جاسوسی کار را به آنجا رساندند که لیبرال‌های وابسته و جاسوسانی همچون امیر انتظام شدند عقلای قوم و در جایگاه مدیریت‌های کلیدی نشستند و زجر کشیدند و نابغه‌ای همچون شیخ محمد را با تهمت‌ها و جوسازی‌های گوناگون به جانی رساندند که مشابه روزگار حاکمیت طاغوت به زندگی پنهانی روی آورد که ادامه این روند به حوادثی همچون هفتم تیر و هشتم شهریور و... رسید.

در خرداد سال ۵۸ با دعوت لیبی به مناسبت سالگرد اخراج آمریکائی‌ها از پایگاه عقبه بن نافع، شیخ محمد با توجه به شیوه مردمی‌اش برای یک جمعیت چند صد نفری تدارک دیده و آنها را برای عزیمت به لیبی به فرودگاه مهرآباد آورده بود که از جمله آنها مرحوم دکتر وحید دستگردی، شهید شاه‌آبادی، شهید آیت، دکتر محمد صادقی‌تهرانی، جلال‌الدین فارسی، شهید مفتاح، دکتر اسرافیلیان و... بودند.

شدن راه برگشتم به عراق، بار دیگر بین ما فاصله افتاد و تا مقطع پیروزی انقلاب ادامه یافت، هرچند طی این مدت با مکاتبات با هم ارتباط داشتیم.

در چند سال آخر قبل از پیروزی انقلاب که در اصفهان بارها دستگیر شدم، تقریباً یکی از محورهای پازجویی به‌طور مستمر، ارتباط با شیخ محمد بود و اتفاقاً یک بار که من را با چشم بسته از ساواک (کمیته مشترک) برای تفتیش به منزلمان آوردند- آن زمان هنوز ازدواج نکرده بودم و در منزل پدرم زندگی می‌کردم - و در کمدها را شکستند و همه جا را در جستجوی مدرک زیر و رو کردند. آنگاه که در یکی از اتاق‌ها وارد شدند در اولین قدم فرش کف اتاق را با یک حرکت تا وسط تا کردند و یکی از ماموران ساواک خم شد و رأساً نامه مفصلی را که شیخ محمد به تازگی برایم فرستاده بود و من آن را زیر وسط فرش مخفی کرده بودم، برداشت و شروع به خواندن کرد در این لحظه فکر کردم همه چیز تمام شد و همه چیز در ارتباط با شیخ محمد لو رفت، لذا از صمیم قلب نذر قرآن برای نفیسه خاتون کردم. ساواکی مزبور چندین دقیقه با دقت نامه را ورنانداز کرد و در نهایت آن را با حالت وازدگی سرجایش انداخت و از آنجا عبور کرد. لازم به ذکر است در بازدید از نمایشگاه پیچک انحراف که حاوی اسناد ساواک در ارتباط با مهدی هاشمی برگزار شده بود، تازه متوجه عامل حساس شدن ساواک روی ارتباط حقیر با شیخ محمد شدم!

بعد از پیروزی انقلاب

اولین روزی که شیخ محمد همراه با آقای منتظری در زمستان ۵۷ وارد اصفهان شدند، در مراسم استقبال، ایشان را از دور، در میدان امام، در جایگاه عالی قاپو دیدم، عصر همان روز از نزدیک، همدیگر را دیدیم و فصل جدید بعد از پیروزی انقلاب آغاز شد. بعد از پیروزی انقلاب، شیخ محمد تشکیلاتی را به نام «ساتجا» که اختصار سازمان انقلابی توده‌های جمهوری اسلامی بود، در تهران پایه‌گذاری کرد. مرکز آن در ساختمان اداره گذرنامه واقع در خیابان شهرآرا بود و بنده با اینکه بعد از استقرار امام در قم چند ماه بعد از پیروزی انقلاب را در اصفهان بودم، به‌طور متناوب به تهران و محل فعالیت ایشان و گاهی در ساختمانی

شیخ محمد به همراه بنده و سه نفر دیگر به فرانسه برویم. در آن زمان مطلع شدیم بختیار که بعد از فرار از ایران به تازگی در فرانسه آفتابی شده بود، طی مصاحبه‌ای علیه انقلاب سخن گفته است. شیخ محمد بنا داشت تبلیغات و دروغگوئی‌های بختیار را خنثی کند، لذا لدی‌الورد به پاریس، سالن کنفرانس همان هتل‌سی را که چند روز پیش، بختیار در آنجا مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی انجام داده بود، برای مدت دو ساعت کرایه کردیم. مبلغ کرایه دو ساعت ۲۰۰۰ فرانک بود و با مجموع پولی که داشتیم، یعنی چهار هزار تومان، توانستیم ۲۰۰۰ فرانک را تهیه و پرداخت کنیم و طی سه روزی که در آنجا بودیم فقط نان خالی خوردیم. به هر حال در موعد مقرر، مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی شیخ محمد با حضور صدها خبرنگار و گزارشگر از مطبوعات معروف فرانسه و اروپا و خبرگزاری‌ها و رادیوها و تلویزیون‌ها شروع شد. او که گوئی بارها چنین اجتماعاتی را اداره و با خبرنگاران پیچیده و سیاست باز و کار کشته غربی دست و پنجه نرم کرده بود، ضمن تسلط کامل به پاسخ‌گویی به همه سئوالات آنها، از چهره خائنانانه بختیار و جریان جبهه ملی و نهضت آزادی و دیگر لیبرال‌های وابسته به غرب پرده برداشت و با صراحت و قوت تمام، خط امام و آرمان‌های انقلاب را تبیین کرد به گونه‌ای که در شامگاه آن روز در رادیوها و تلویزیون‌ها و در صبح روز بعد در مطبوعات، این مصاحبه جنجالی انعکاسی گسترده یافت و فراتر از پاسخ‌گوئی به اباطیل بختیار و افشای دیگر جریان‌های وابسته، بار دیگر پیام انقلاب را در قلب اروپا طنین‌انداز کرد. در این جلسه چند جوان ایرانی هم حضور پیدا کرده بودند و می‌خواستند سئوالاتی را مطرح کنند که شیخ محمد پاسخ‌گوئی به آنها را به جلسه‌ای که روز بعد در یونیورسیتی (زمین چمن دانشگاه پاریس) برگزار می‌شد موکول کرد.

بعد از ظهر روز بعد به اتفاق به مکان مقرر رفتیم. معلوم بود بعد از پیروزی انقلاب عمده دانشجویان مسلمان به ایران بازگشته بودند و کسانی که در آن ایام در آنجا بودند، عمدتاً اعضاء گروهک‌های الحادی و چپ فراری بودند، لذا بعد از چند دقیقه، عناصر ضد انقلاب مزبور جلسه پرسش و پاسخ یونیورسیتی را به تشنج و درگیری کشاندند. در پی حمله فیزیکی به شیخ محمد، با سختی او را از صحنه خارج کردیم و در حالی که

با پایان برنامه‌های سفر به لیبی، شیخ محمد تصمیم گرفت هیئت ایرانی بجز ۵ نفر به ایران برگردند و خود شیخ محمد به همراه بنده و سه نفر دیگر به فرانسه برویم. در آن زمان مطلع شدیم بختیار که بعد از فرار از ایران به تازگی در فرانسه آفتابی شده بود، طی مصاحبه‌ای علیه انقلاب سخن گفته است. شیخ محمد بنا داشت تبلیغات و دروغگوئی‌های بختیار را خنثی کند.

ایرانی در کنار روسای جمهور و پادشاهان و هیئت‌های آن‌چنانی، جلوه‌ای از ملت بزرگ ایران بود که با دست خالی بر قدرت‌های طاغوتی پیروز شده بود، هم در مراسم و هم در هنگام عبور کاروان ما از خیابان‌ها و در همه جا احترام و برخورد عاشقانه همگان با هیئت ایرانی، نشانی از عظمت و محبوبیت بی‌نظیر امام و ملت بزرگ ایران نزد دیگر ملت‌ها بود. علاوه بر حضور در این مراسم، اجتماعات و مراسم متعددی هم برای سخنرانی شیخ محمد ترتیب داده بودند و سخنرانی‌های او به شدت مورد استقبال هزاران نفر از علاقمندان به انقلاب و امام قرار می‌گرفت.

بعد از چند روز، هیئت مردمی ایران به طرابلس پایتخت لیبی عزیمت کرد. در طرابلس، مهمان ویژه شخص عبدالسلام جلوه، نخست وزیر لیبی بودیم. ملاقات ویژه با قذافی در چادر سنتی او و جلسات و دیدار با یاسر عرفات و احمد جبریل و جورج حبش و دیگر رهبران سازمان‌های فلسطینی در طرابلس انجام گرفت و در همه جا منزلت و جایگاه ویژه شیخ محمد نزد همه این شخصیت‌ها آشکار بود.

در جلسه‌ای که با جورج حبش داشتیم به یاد دارم که او استدلال‌ها و قرائنی داشت درباره شیوه‌های سازمان سیا برای کشتن شخصیت‌های معارض غرب به گونه‌ای که هیچ ردی از جنایت آنها پیدا نشود و شهادت حاج آقا مصطفی، دکتر شریعتی، جمال عبدالناصر و تعدادی از شخصیت‌های آزادی‌خواه آفریقائی را قربانی این توطئه آمریکا برمی‌شمرد.

با پایان برنامه‌های سفر به لیبی، شیخ محمد تصمیم گرفت هیئت ایرانی بجز ۵ نفر به ایران برگردند و خود

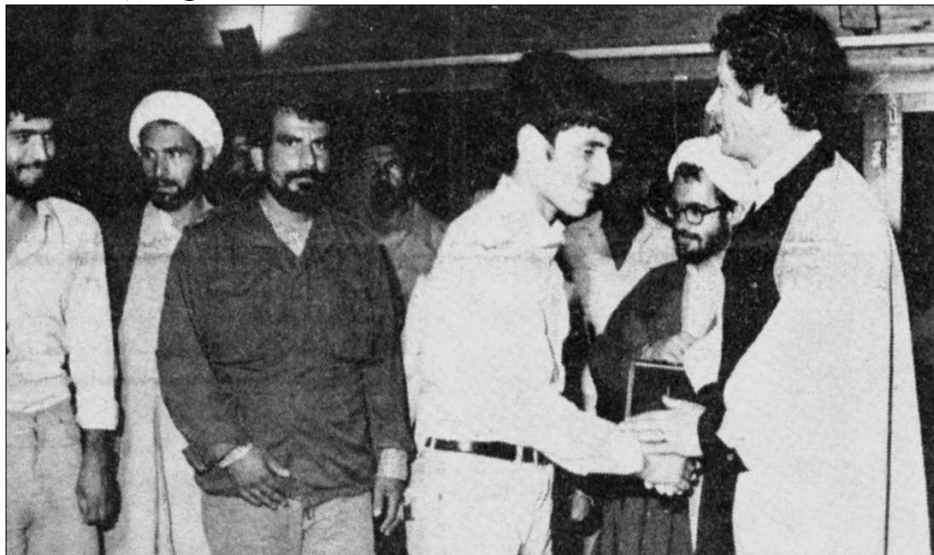
کردن انبوه طلا و جواهرات از کشور است و بالاخره پس از بازرسی دقیق، کارتن‌های حاوی تصاویر امام و شهدا و مجلات عربی، به هواپیما منتقل شد و بعد از طی تمام مراحل مربوط به گذرنامه و خروج، سوار هواپیما شدیم و باز هم در هواپیما بدون هیچگونه توضیحی، آن هم در گرمای شدید به‌طور غیرعادی معطل شدیم. سرانجام طلسم‌ها شکسته شد و پرواز انجام یافت و آنگاه که با توقف در سوریه در حال انتقال به هواپیمای دیگری بودیم، تازه به دلیل معطلی در فرودگاه مهرآباد پی بردیم و معلوم شد که تمام محموله تبلیغاتی انقلاب را بعد از سوار شدن ما به هواپیما در مهرآباد از هواپیما، خارج کرده‌اند. البته هنگامی که به ایران بازگشتیم متوجه شدیم که منعکس کرده بودند اوراق مضره‌ای که محمد منتظری می‌خواست به خارج ببرد توقیف شد.

جالب اینجاست که تعبیر اوراق مضره دقیقاً همان تعبیری بود که در رژیم شاه و عناصر ساواک در مورد تصاویر و اعلامیه‌های امام و... به کار می‌بردند، جالب اینکه در حاشیه هر حرکتی که شیخ محمد انجام می‌داد، جریان نفاق و لیبرال‌ها انپوهی از تهمت‌ها را به او نسبت می‌دادند، اما او عموماً بی‌اعتنا به این موارد، راه خود را ادامه می‌داد و در پاسخ دوستانی که اعصابشان از این تهمت‌ها و کارشکنی‌ها خرد می‌شد و از او می‌خواستند جواب بدهد، می‌گفت: «ما راهی طولانی را برای پیشبرد نهضت در پیش داریم. آنهایی که در این راه به ما سنگ‌پرانی می‌کنند، می‌خواهند ما را از پیمودن این راه بازدارند و همین که ما به جای ادامه دادن راه با سرعت، برای پاسخ‌گوئی به آنها توقف کنیم، آنها موفق شده‌اند.» او معتقد بود بالاخره چهره حق، خود را نشان خواهد داد و خدا باطل و اهل باطل را رسوا خواهد کرد. او همواره به جای دفاع از خود، دفاع از اسلام و خط امام را وجهه همت خود قرار داده بود.

به هر حال با پرواز دوم و از طریق سوریه به فرودگاه بن‌غازی لیبی رسیدیم. مراسم بزرگ سالروز انقلاب لیبی در شهر بن‌غازی برگزار می‌شد رؤسای جمهور و پادشاهان ده‌ها کشور عربی، اسلامی و آفریقائی و صدها هیئت از نهضت‌های آزادی‌بخش و احزاب کشورهای مختلف و سازمان‌ها و گروه‌های فلسطینی و... و ده‌ها هزار نفر از مردم لیبی در این مراسم شرکت داشتند. هتل‌ها و ساختمان‌های دولتی ظرفیت پذیرائی از انبوه مهمانان و هیئت‌های مدعو را نداشت، لذا اقامت و پذیرائی از بخشی از مهمانان در کشتی‌های بسیار بزرگ و مدرن که از اسپانیا اجاره شده و در بندر بن‌غازی پهلو گرفته بودند انجام می‌گرفت. هیئت مردمی ایران در یکی از همین کشتی‌ها که نقش یک هتل را ایفاء می‌کرد، استقرار یافت.

در مراسم اصلی که در میدان بزرگ برگزار شده بود، هیئت ایرانی در جایگاه سران و در مجاورت پادشاهان و رؤسای جمهور قرار گرفته بودند. سخنران اصلی قذافی بود و یکی از محورهای اصلی سخنرانی او، پیرامون پیروزی انقلاب اسلامی در ایران بود که با تجلیل فوق‌العاده از شخصیت بی‌نظیر امام و حمایت قاطع از نهضت و تفکر امام همراه بود. در این بخش از سخنان قذافی علاوه بر ابراز احساسات جمعی، فریاد «الله اکبر» و مشت‌های گره کرده هیئت مردمی ایران، توجه همگان را جلب می‌کرد.

شعارها و شکل و شمائل مردمی و مستضعف هیئت



۱۳۵۸ هجری قمری: دیدار شهید محمد منتظری در محفل اسلام و مسلمانان جهان با قذافی

اگر امام متوجه حضور او در اینجا بشود، اعصابش خرد می‌شود!» در حالی که این ادعا کاملاً خلاف واقع بود و در مراحل بعد شاهد عنایت فوق‌العاده امام نسبت به شیخ محمد بودیم.

در اینجا لازم است نکته مهمی را از شیخ محمد و به تعبیری در باره شیخ محمد متذکر شوم. او معتقد بود بعضی افراد خشن و عده‌ای در خط افتاده‌اند، منظور از این تقسیم‌بندی این بود که تفاوت است بین کسانی که خود، خط انحراف، نفاق و جاسوسی‌اند، با کسانی که فریب خورده‌اند و در این خط افتاده‌اند. او همواره تأکید می‌کرد که به جای برخورد با شاخ و برگ‌ها باید ریشه‌ها و سرکرده‌های انحراف را شناخت و ریشه را از بین برد. گناه اصلی آنهایی را که در خط افتاده‌اند، به گردن پایه‌گزاران و عوامل اصلی خط انحراف می‌دانست، لذا برخورد او با عوامل اصلی آشتی‌ناپذیر، سرسختانه و قاطع بود، اما در برخورد با در خط افتاده‌ها به‌خصوص آنجا که پای شخص خودش در کار بود، همراه با گذشت و هدایت‌گری و جذب بود.

او معتقد بود آنها که در صحنه آشوب‌گری‌ها حضور دارند، معمولاً از طیف فریب‌خورده‌های خط‌ها هستند. او می‌گفت هیچ‌گاه عناصر اصلی و سرخط‌های توطئه خود را در معرض قرار نمی‌دهند، آنها شناخته نمی‌شوند و سالم می‌مانند ولی آنها که شناخته می‌شوند و آسیب می‌بینند، همان در خط افتاده‌ها هستند.

در این مقطع در هر جا که شیخ محمد سخنرانی داشت، طیف در خط افتاده‌ها تحت تأثیر القانات لیبرال‌ها یا به تحریک مستقیم عناصر ضدانقلاب برای به هم زدن سخنرانی او به هر کاری دست می‌زدند که نمونه آن را در مسجد سید اصفهان شاهد بودیم در آن جلسه سردهسته شعار دهنده‌های علیه شیخ محمد فرزند یکی از شخصیت‌های درجه اول اصفهان بود! شیخ محمد با سختی توانست از دست مهاجمین از طریق در پشت مسجد سید خلاص شود. اما ظاهراً تنها سخنرانی و جلسه شیخ محمد که با استقبال پر شور و احترام فراوان برگزار شد، در منطقه قهنویه از توابع مبارکه اصفهان بود، روستای بزرگی که طول ماه رمضان قبل از آن بنده در آنجا برنامه تبلیغی و سخنرانی داشتم. از در پشت مسجد سید اصفهان سوار ماشین شدم و مستقیماً به قهنویه رفتم. در آنجا مردم مشتاقانه در انتظار بودند، یکپارچه به استقبال او آمدند و سپس در مسجد جامع پای سخنرانی او نشستند.

آنچه جالب بود این بود که نه استقبال‌ها او را مغرور و فریفته می‌کرد و نه شعارهایی که علیه او می‌دادند، او را از راهی که در پیش داشت، باز می‌داشت و چه بسا دلسوزی او برای در خط افتاده‌ها و اهتمام او برای آگاه ساختن آنان بیشتر بود.

شگرد جاسوس‌ها

شیخ محمد همواره تأکید می‌کرد که دستگاه‌های جاسوسی دشمن به‌طور مستقیم روی تک افراد یک جامعه سرمایه‌گذاری نمی‌کنند، چون این کار، هم هزینه زیادی دارد و هم بازدهی کمی دارد، یعنی اگر بخواهند ده میلیون انسان را تحت تأثیر القاناتشان قرار دهند، باید میلیون‌ها جاسوس را به کار گیرند. مثال می‌زد که میکروب‌ها هیچ‌گاه روی شلغم و چغندر جمع نمی‌شوند، اما اگر گوشت راسته در دسترس آنها قرار گیرد، خیلی زود روی آن جمع می‌شوند و آن را فاسد و

او معتقد بود آنها که در صحنه آشوب‌گری‌ها حضور دارند، معمولاً از طیف فریب‌خورده‌های خط‌ها هستند. او می‌گفت هیچ‌گاه عناصر اصلی و سرخط‌های توطئه خود را در معرض قرار نمی‌دهند، آنها شناخته نمی‌شوند و سالم می‌مانند ولی آنها که شناخته می‌شوند و آسیب می‌بینند، همان در خط افتاده‌ها هستند.

پیشاپیش بقیه بودیم. روشن به بهانه توقف در کنار خیابان چند متری از بچه‌های کمیته فاصله گرفت و ناگهان با سرعت حرکت کرد اتومبیل او ویژه مسابقات اتومبیل‌رانی بود و طی چند ثانیه از تیررس ماموران خارج شد. دقایقی بعد در منزل عبدالله روشن نزد شیخ محمد بودیم. او مشغول مشاهده آلبوم‌های تصاویر عبدالله روشن در مسابقات و هنرنمایی‌های او در اتومبیل‌رانی و موتورسواری بود. هنوز در منزل آقای روشن بودیم که در روزنامه‌های صبح، خبر ناپدید شدن محمد منتظری در فرودگاه مهرآباد را خواندیم!

حضور و نفوذ عوامل بیگانه و طرفدار غرب در متن دولت موقت از یک سو و نقش بسیار موثر و قاطع شیخ محمد در افشای این جریان توطئه‌گر که در صدد منتقل کردن قطار انقلاب روی ریل آمریکا بودند، موجب شده بود که این جریان از هیچ‌گونه تقابل، توطئه، کارشکنی و شایعه‌سازی علیه شیخ محمد دریغ نوزند، در مورد این سفر نیز علاوه بر شایعه پردازی‌های قبل از سفر و بعد از کولای که شیخ محمد در سخنرانی‌های آتشین در تجمعات بزرگ بن‌غازی و طرابلس و در نقطه اوج این سفر یعنی کنفرانس بزرگ مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی در پاریس که صدای انقلاب را بار دیگر به گوش میلیون‌ها نفر رساند و افشاگری علیه مزدوران غرب و آمریکا در ایران، دستگیری شیخ محمد را در لحظه بازگشت به ایران قابل توجه می‌کرد.

اوج مظلومیت

روند شایعه‌پراکنی و جوسازی علیه شیخ محمد منحصر به فعالیت‌های بین‌المللی او نبود، بلکه در سطح داخل نیز با شدت هر چه تمام‌تر ادامه داشت. این جوسازی‌ها آن چنان قوی و فراگیر بود که آثار آن حتی دامنگیر خودی‌ها و بخش زیادی از نیروهای انقلاب شده بود، طیفی از افراد هم بودند که حضور مشترکی در بیت آقای منتظری و دفتر امام در قم داشتند و در کشاندن ذهنیت منفی نسبت به شیخ محمد در بیت آقای منتظری و دفتر امام ایفای نقش می‌کردند.

یک روز که به اتفاق شیخ محمد به دفتر امام رفته بودیم (در آن زمان یعنی سال ۵۸ امام هنوز در قم بودند) یکی از همین افراد که آن وقت در دفتر امام شاغل بود، به‌گونه‌ای که شیخ محمد متوجه نشود، من را کنار کشید و انگار که با مجرم ضدانقلابی به دفتر امام رفته‌ایم، با عتاب به حقیر گفت: «هر چه زودتر محمد را خودت از اینجا بیرون ببر که

آنها همچنان در تعقیب ما بودند، با راهنمایی بعضی از دانشجویان طرفدار انقلاب و تعقیب و گریز در متروهای پاریس سرانجام توانستیم از شر آنها خلاص شویم. محمد علاوه بر کنفرانس و مصاحبه فوق‌الذکر مصاحبه‌هایی اختصاصی از جمله با رادیو مونت‌کارلو داشت. محل اقامت ما در خانه ابوالحسن بنی صدر بود که در آن زمان خود و خانواده‌اش در ایران بودند.

بعد از سه روز پر ماجرا در پاریس، عازم ایران شدیم و حدود نیمه شب بود که به تهران رسیدیم. پای پلکان هواپیما همه سوار اتوبوس شدند، ولی یک اتومبیل در انتظار بود که شیخ محمد را در آن سوار کردند، ما تصور کردیم می‌خواهند برای او احترام ویژه قائل شوند! به سالن که وارد شدیم، جمعی از یاران شیخ محمد از «ساتجا» برای استقبال آمده بودند. ساعتی به انتظار آمدن شیخ محمد ماندیم. کم‌کم فهمیدیم قضیه دیگری در کار است پرس و جوها بی‌نتیجه بود، به‌گونه‌ای که احتمال دستگیری او تقویت شد. یکی از طرفداران شیخ محمد به نام عبدالله روشن، در دستشویی فرودگاه، کلت را روی شقیقه یکی از ماموران امنیتی گذاشت و وادارش کرد نشانی محل توقیف شیخ محمد را بدهد. آقای روشن به همراه دو نفر از افراد مسلح به آن محل مراجعه می‌کند و خود را به عنوان مأمور کمیته برای بازجویی از شیخ محمد معرفی می‌کند. او به محض مشاهده شیخ محمد، با تحکم او را وادار به خروج می‌کند. شیخ محمد که مایل نبود به این گونه از صحنه خارج شود مقاومت می‌کند، اما عبدالله روشن که تنومند و قوی هیکل بود، شیخ محمد ریزاندام را با قدرت به طرف اتومبیل می‌کشاند و دو نفر مسلحی که به همراه برده بود، با یوزی، ماموران را کنترل می‌کنند و طی چند لحظه شیخ محمد از صحنه محو می‌شود.

هم‌زمان با ماجرای فوق، ده‌ها مستقبلی که عموماً مسلح بودند، عصبانی از بازداشت شیخ محمد قصد داشتند محوطه فرودگاه را اشغال کنند، اما اینجانب تلاش کردم که اختلالی در وضعیت فرودگاه به وجود نیاید به‌گونه‌ای که حتی مسافران پروازهایی که از خارج می‌آمدند، متوجه حضور مسلحانه این مجموعه نشدند. کم‌کم به اذان صبح نزدیک می‌شدیم که عبدالله روشن از راه رسید و به اینجانب اعلام کرد که شیخ محمد در منزل ما در حال استراحت است. فضای آلوده و مشکوک، اجازه باور نمی‌داد، اما با اطمینان اینجانب، دوستان را وادار به بازگشت از فرودگاه کردیم. کاروان در حال پیچیدن از خیابان فرودگاه به جاده کرج بود که نیروهای کمیته انقلاب از راه رسیدند و اتومبیل‌های ما را متوقف کردند. ما در اتومبیل عبدالله روشن و



۱۳۵۸. لیبی، شهید محمد منتظری و حجت‌الاسلام والمسلمین رحیمیان در کنار معمر قذافی، یاسر عرفات و عبدالسلام جلود.

۱۳۵۸. ق.م. دیدار عبدالسلام جلود با امام خمینی. شهید منتظری در تصویر دیده می‌شود.



حضرت امام نسبت به شهید محمد که حتی نزدیک‌ترین بستگان و دوستانش با او آن چنان کردند، چگونه رفتار کرد؟ رفتاری که با صدور احکام بسیار حساس و مهم برای شیخ محمد و پیام کم نظیر با تعبیرات فوق العاده برای شهادت او، شخصیت واقعی شیخ محمد در جامعه و تاریخ انقلاب را آشکار ساخت.

متعفن می‌کنند. شیخ محمد معتقد بود جاسوس‌ها برای تاسیس حزب فراگیر، سرمایه‌گذاری و هزینه نمی‌کنند، اما تلاش می‌کنند در احزاب موجود و هر حزبی که اعضا و هواداران بیشتری دارد، به هر وسیله‌ای که شده نفوذ کنند و از مجرای آن، انبوه اعضا و هواداران را در جهت اهداف خود سوق دهند.

او اعتقاد داشت عمده تلاش جاسوس‌ها و سازمان‌های جاسوسی روی نفوذ در کانون‌ها و شخصیت‌هایی است که دایره و عمق نفوذ آنها در جامعه بیشتر باشد. نفوذ روی مراجع و بیوت آنها نفوذ روی چهره‌ها و شخصیت‌های برجسته و اطرافیان نزدیک و نزدیکان آنها و... را استراتژی اصلی دستگاه‌های جاسوسی وابسته به آمریکا و صهیونیست‌ها می‌دانست. شگردی که در بسیاری از کشورهای اسلامی و جهان سومی به کار گرفته‌اند و موفق به تغییر همه چیز به نفع خودشان شده‌اند و نیز شگردی که شیاطین در صدر اسلام به کار بردند و مسیر تاریخ را عوض کردند.

شیاطین و جاسوس‌های شیطان هرگز در چهره آشکار جاسوسی و دشمنی برای فریب فرد و جامعه وارد عمل نمی‌شوند، بلکه خود را زیر ماسک دوستی و در پوشش چهره‌های خوش‌نام پنهان کرده و سعی می‌کنند القائات خود را از زبان شخصیت‌های مورد توجه مردم از قبیل علماء دینی و منسوبین آنان به مردم عرضه کنند! آنها سعی می‌کنند با شعار آزادی، مردم را به بند کشند و با شعار حقوق بشر حقوق انسان‌ها را ضایع کنند و با حربہ دین علیه دین بجنگند! و...

شیخ محمد علائم و نشانه‌هایی را نیز برای شناخت مهره‌های جاسوسی مطرح می‌کرد، از جمله این که یک بار وقتی با قاطعیت از جاسوس بودن یک شخص نسبتاً

در متن مبارزات قرار داشت و در این راه چقدر زندان و شکنجه و آوارگی تحمل نمود و در داخل و خارج کشور دائماً برای پیشبرد انقلاب تلاش می‌کرد و به شهادت دوستان نزدیکش، گاهی بیشتر روزهای متوالی از خواب و خوراک و استراحت باز می‌ماند و در اثر همین شیوه و به‌علاوه ضربه‌های روحی مداوم و نابسامانی‌های حاکم بر جو ایران پس از پیروزی انقلاب دچار نوعی بیماری عصبی و کوفتگی شدید اعصاب شده و تصور می‌کند که با دست زدن به کارهای بی‌رویه و جنجال‌آفرین، به قصد و هدف خود دست خواهد یافت. کنترل و مهار کردن و معالجه او همواره فکر مرا مشغول کرده و تا کنون چند مرتبه دست به اقداماتی زده‌ام و حتی اخیراً مدتی وی را برای معالجه اجباراً در قم نگاه داشتم، ولی متأسفانه سودی نبخشید و در این میان عده‌ای سوء استفاده کرده و او را تحریک می‌کنند تا دست به کارهای جنجالی بزند و خوراک برای تبلیغات دشمنان گردد. من از دولت و نیز همه دوستان و علاقمندان و افراد مسلمان تقاضا دارم اگر می‌توانند با اینجانب تشریک مساعی نموده تا بلکه او را حاضر به معالجه و استراحت نمایند، به امید اینکه این عنصر پرتلاش و فعال پس از سال‌ها تحمل رنج و زحمت، به یاری خدای متعال بهبود یابد و بار دیگر به صحنه مبارزات بازگشته، خدمتگزار دین و کشور گردد. ضمناً از دادستان محترم انقلاب تقاضا می‌شود حادثه اخیر فرودگاه را دقیقاً بررسی نموده و عوامل آن را شناخته و تعقیب نماید و در صورتی که فرزند اینجانب مقصر بوده به هیچ نحو ملاحظه اینجانب را نکنید و فقط طبق ضوابط اخیر اسلامی عمل نمایید.

والسلام علی من اتبع الهدی
حسینعلی منتظری

جای شگفتی و عبرت است که در همان سال اول پیروزی انقلاب نفوذی‌ها و خط نفاق و جاسوسی کار را به آنجا رساندند که لیبرال‌های وابسته و جاسوسانی همچون امیر انتظام شدند عقلای قوم و در جایگاه مدیریت‌های کلیدی نشستند و زجرکشیده نابغه‌ای همچون شیخ محمد را با تهمت‌ها و جوسازی‌های

خدا را پوشش مناسبی برای مخفی کردن خیانت پنهانی خود برگزیده است!، مشابه منافقی که در نجف به محضر امام رسیده بود و امام با نمایش پیوند بیش از حد او با نهج‌البلاغه، به نفاق او پی برده بود.

جریان‌های نفاق و جاسوسی با این نوع شگردها بود که علاوه بر فریب عده‌ای از مردم عادی، با جوسازی‌ها، بسیاری از شخصیت‌ها و حتی پدر شیخ محمد را تحت تأثیر قرار دادند تا جایی توانستند اطلاعاتیه نامناسب زیر را درباره شیخ محمد از آقای منتظری بگیرند:

باسمه تعالی

برادران و خواهران گرامی!

پس از سلام این سومین بار است که برای آگاهی ملت مسلمان در باره فرزندم شیخ محمدعلی منتظری مطالبی می‌نویسم. انتظار دارم دوستان با کمال بی‌طرفی نسبت به آنچه می‌نویسم، بنگرند. فرزند اینجانب از ابتدای مبارزات ملت ایران به رهبری حضرت آیت‌الله‌العظمی امام خمینی مدظله



۱۳۵۹. سخنرانی در محضر امام و دیدار شرکت کنندگان کنفرانس جهانی آزادی‌بخش.





درآمد

تأسیس شهر نجف آباد به زمان مرحوم شیخ بهائی (ره) و سال‌های حدود ۱۰۲۰-۱۰۲۲ ه.ق مربوط می‌شود و معروف است که نقشه و طراحی شهر و تأمین آب و قنوات مربوط (۱۷ رشته) به دست توانای آن بزرگوار انجام پذیرفته و همواره در طول چهارصد سال گذشته یکی از کانون‌های پرخیر و برکت و علم و معرفت بوده و مساجد و حسینیه‌ها و موقوفات و مدارس و حمام‌های فراوان داشته و شرائط مذهبی و اعتقادی مردم آن بلاد، زبانزد خاص و عام است و تربیت یافتگان روحانی و غیر روحانی آن در مراکز مختلف به کار و خدمت مشغول و منشأ برکات هستند. در قرن اخیر به برکت علمای بزرگی مانند مرحوم آیت‌الله حاج سیدعلی آیت نجف‌آبادی، شیخ محمد حسن عالم نجف‌آبادی، حاج سید محمد نجف‌آبادی، مدرس نجف‌آبادی، حاج آقا ناصرالدین حجت، حاج شیخ احمد حجی، حاج شیخ ابراهیم ریاضی، آیت‌الله آقا سید هاشم میرداماد نجف‌آبادی (جد مادری مقام معظم رهبری) و بزرگان دیگر، همواره این شهر پایگاهی برای تربیت علما و طلاب و فضلا و اساتید و خدمتگزاران شایسته بوده است تا در نیم قرن اخیر و نهضت امام خمینی (ره) که باز نجف‌آباد و روحانیت و فضلا و طلاب آن منطقه با تمامی وجود در خدمت امام و آرمان‌های بلند آن بزرگوار فداکاری نمودند.

«جلوه‌هایی از منش فردی و اجتماعی شهید محمد منتظری» در گفت و شنود شاهد یاران با آیت‌الله قربانعلی دری نجف‌آبادی

به نفاق و التقاط بسیار حساس بود...

آیت‌الله حججی یک عالم دینی ممتاز و موفق بوده است. (۸۰/۵/۳)

از چه زمانی و چگونه با شهید محمد منتظری آشنا شدید؟

بنده در شهر نجف‌آباد در منزلی قدیمی و خشت گلی که قدمت آن به صد سال پیش برمی‌گردد، در کوچه حاج صالح (که این کوچه شهید هم داده است) متولد شدم، دوران زندگی من در این منزل سپری شد و حتی تا همین چند سال پیش که پدرم در قید حیات بودند، در این منزل ساکن بودیم. قسمت غربی این کوچه به خیابان دانش و قسمت شرقی آن به خیابان سعادت سابق که در حال حاضر منتظری شمالی نام دارد، منتهی می‌شود. آن زمان روحانی شهر مرحوم آیت‌الله ریاضی در خیابان دانش ساکن بودند. خانه پدری همسر دوم مرحوم آیت‌الله ریاضی یعنی منزل آقای قاضی، رو به روی خانه ما بود. به این ترتیب از همان دوران با روحانی شهر آشنایی داشتم. مسجد آیت‌الله ریاضی، مسجد حاج احمد حججی بود که در ابتدای خیابان سعادت قرار داشت. قبل از آیت‌الله ریاضی، آیت‌الله محمد حججی در آن مسجد نماز می‌خواندند. در ماه‌های رمضان به همراه پدرم برای اقامه نماز به آن مسجد می‌رفتم. آیت‌الله ریاضی در سال‌های ۳۳-۳۴ در حالی که من یک نوجوان ده ساله بودم، به رحمت خدا رفتند. پس از فوت ایشان، آیت‌الله منتظری از طرف آیت‌الله بروجردی روحانی مطلق نجف‌آباد شدند و پس از مرحوم ریاضی در مسجد آیت‌الله محمد حججی نماز می‌خواندند. منزل آیت‌الله منتظری هم در خیابان دانش به فاصله ۳۰۰-۲۰۰ متری از منزل آیت‌الله ریاضی قرار داشت. خانه‌ای اجاره‌ای با دو سه اتاق بود که در حال حاضر هم هست. وقتی به مدرسه طلبگی مرحوم ریاضی رفتم، پس از آشنایی عمومی با آقای منتظری، با شهید محمد منتظری و علمای دیگر شهر آشنا شدم. در واقع از روز اول طلبگی یکی از کسانی که با او مانوس شدم، شهید محمد منتظری بود، البته در کنار ایشان برادران دیگری از جمله مرحوم

طرف مادر از سادات میردامادی نجف‌آبادی هستند. علاوه بر آیت‌الله محمد حججی که نقش بسیار بارزی داشت، علمای بزرگ دیگری هم در نجف‌آباد حضور داشتند. از جمله سید محمد نجف‌آبادی، مرحوم سیدعلی آیت، مرحوم مدرس و سید ناصرالدین، ولی از میان آنها یکی از علمایی که به ما مربوط می‌شوند، مرحوم آیت‌الله محمد حججی بودند. ایشان دارای انقباس پاک، باصفا، مؤثر در طلبه‌پروری و نهالستانی برای جذب و رشد طلبه‌ها بودند. من شخصا ایشان را درک نکرده بودم، اما پدرم خیلی از ایشان تعریف می‌کرد و تحت تأثیر ایشان بود. بعد از ایشان مرحوم آقای ریاضی در عمران،

از همان اول که بحث مرجعیت امام پیش آمد، نکته بسیار مهمی در زندگی محمد مطرح شد و کلام همیشه‌اش این بود که هر کسی مقلد امام باشد، یک نفر ضد امر یکاست! او بسیار نترس، شجاع و پردل بود. وقتی به تهران آمد در سخنرانی مرحوم آیت‌الله فلسفی در امین‌الملک شعار داده و گفته بود: «به سلامتی پرچمدار عالم اسلام حضرت آیت‌الله العظمی خمینی صلوات!»

آبادانی، تأسیس مدرسه، حسینیه و مسجد بسیار فعال بودند. من راجع به آیت‌الله محمد حججی هم مقاله‌ای نوشته‌ام. مقام معظم رهبری در کنگره ای به مناسبت بزرگداشت مرحوم آیت‌الله حججی مرقوم فرمودند: «اگر شاخص‌های یک عالم دینی ممتاز را دانش و پارسائی و پرهیزکاری و تلاش و خستگی‌ناپذیری و همدلی و همراهی با مؤمنان و غمگساری و همدردی با مستضعفان بدانیم، بی‌شک مرحوم

نجف‌آباد چه ویژگی‌ای دارد که این همه روحانیون مبارز و غیور را پرورش داده است؟

سال گذشته در نجف‌آباد برای بزرگداشت شیخ ریاضی مقاله‌ای با عنوان «از شیخ بهایی تا شیخ ریاضی» نوشتم، چون دیدگاه فکری شیخ ریاضی از نظر کار، عمران و آبادانی شبیه به شیخ بهایی بود. در طول ۷۰-۸۰ سال گذشته، روحانیت نجف‌آباد حتی در خود تهران هم اهمیت داشتند. روحانیونی چون آقایان غیوری، مسافری، خادمی، انتشاری، زمانی، حسینی، پورهای، ایمانی، حاج شیخ اسدالله بزرگ، صفر نوراللهی و بسیاری دیگر. در حال حاضر هم آقای زمانی، کرباسی، رستگاری و همچنین در انقلاب ده تن از روحانیون فعال و طرفدار امام در تهران از آخوندها و روحانیون نجف‌آبادی بوده و هستند. ریشه این موضوع به حاج شیخ احمد حججی برمی‌گردد. ایشان در بدترین شرایط، قحطی، کودتای رضاخان و ناامنی، روحیه بسیار والایی در تعلیم و تربیت طلبه‌ها داشتند. این مرد بزرگوار ده‌ها تن را در سخت‌ترین شرایط طلبه کرد، در حالی که نجف‌آباد حوزه علمیه نداشت و آنها پیاده به اصفهان می‌آمدند و در آنجا تحصیل می‌کردند. بعد از سقوط قاجار در زمان رضاخان، یعنی در بدترین شرایط که طلبگی قاجار بود، ایشان جوان‌های بااستعداد خانواده‌ها را با حداقل زندگی به سمت طلبگی سوق می‌داد.

جالب است بدانید، در زمان دولت اصلاحات به ملاقات مقام معظم رهبری رفته بودیم. در این دولت پنج شش نفر نجف‌آبادی هم بودند، از جمله بنده به عنوان وزیر اطلاعات، دکتر معین، مرحوم حججی و... آقا خواستند که یک عکس دست جمعی با هم بگیریم. بعد ایشان به عکس جد مادری‌شان آسید هاشم میردامادی نجف‌آبادی در حالی که در زندان رژیم رضاشاهی زندانی بود و پلاک زندان به گردن داشت و روی آن جرمش سیاست نوشته شده بود، اشاره کردند. اگر در مشهد به مسجد نجف‌آبادی یا میردامادی‌ها بروید، مشاهده خواهید کرد. در واقع ایشان از

تقلید کردیم. پس از آن نهضت دو ماهه روحانیت و نهضت انجمن‌های ایالتی و ولایتی آغاز شد و نقش محمد منتظری و امثال او بسیار بارز و بارزش بود. در این زمان اعلامیه‌ها، تلگراف‌ها، رفت و آمدها و... بین طلبه‌ها و غیرطلبه‌ها وجود داشت. قبل از فروردین ۴۲ امام اعلام کردند ما امسال عید نداریم و اعلام عزای ملی کردند. بعد هم در روز دوم فروردین حادثه مدرسه مبارکه فیضیه رخ داد. یکی از طلبه‌های فعال، شهید محمد منتظری بود. پیش از آن من هم به مدرسه فیضیه آمده بودم و حجره‌ام آنجا بود و در جهت نهضت و مبارزه تلاش می‌کردم، اما نه به اندازه شهید منتظری. بعضی برادرها خیلی پیشاتر، مؤثرتر و جدی‌تر بودند. شهید منتظری به‌خصوص به دلیل حضور پدرش فعال بود. آنها دستگاه‌های کپی استنسیل داشتند که می‌دیدم آن را در بقچه‌ای جابه‌جا می‌کردند و می‌بایست اعلامیه‌های بدخط و قدیمی را با کمک این دستگاه پلی‌کپی می‌کردند. در حقیقت بیت آقای منتظری و اطرافیان، مطالب مختلف را با چنین کیفیتی تکثیر و منتشر می‌کردند، به ما هم چند اعلامیه می‌دادند که یا آنها را پخش می‌کردیم، یا نیمه شب به در و دیوار مدرسه فیضیه می‌چسباندیم. فعالیت ما هم در همین حد بود.

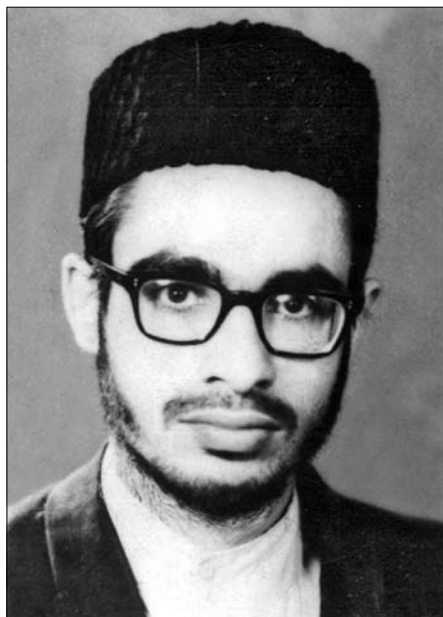
از همان اول که بحث مرجعیت امام پیش آمد، نکته بسیار مهمی در زندگی محمد مطرح شد و کلام همیشگی‌اش این بود که هر کسی مقلد امام باشد، یک نفر ضد امریکا است. او بسیار نترس، شجاع و پر دل بود. وقتی به تهران آمد در سخنرانی مرحوم آیت‌الله فلسفی در امین‌الملک شعار داده و گفته بود: «به سلامتی پرچمدار عالم اسلام حضرت آیت‌الله العظمی خمینی صلوات!» از این رو او را گرفتند که بعدا در سال ۴۴ پس از کشته شدن منصور به دلیل آنکه شرایط حساس بود، آزادش کردند.

آیا راجع به ماجرای پانزده خرداد در نجف‌آباد مطلبی به خاطر دارید؟

در ماجرای ۱۵ خرداد، نخستین سالی بود که به تبلیغ رفته بودم. از آنجا به اردودر، شمس‌آباد و خانی‌آباد اطراف الیگودرز و آنگاه در سال ۴۲ برای تبلیغ در الیگودرز به منبر رفتم. در الیگودرز به منزل پدر آقای کروی، مرحوم آشیخ احمد کروی می‌رفتم. از آنجا به آبادی‌ای نزدیک الیگودرز که کمتر از یک فرسخ با آنجا فاصله و اردودر نام دارد رفتم. مدت دو سال به این آبادی می‌رفتم. هنگامی که به نجف‌آباد بازگشتم، دیدم برای ماجرای ۱۵ خرداد بازار کاملاً تعطیل است و مردم به همراه روحانیت از جمله آقای منتظری، آقای ایزدی و سایر علما در مسجد بازار نجف‌آباد متحصن هستند. در پایان تحصن آقای منتظری سخنرانی و ضمن سخنانش روحانیت را به روح تشبیه کرد و اینکه روح بر بدن اشراف دارد و بدن بدون روح نمی‌تواند زندگی کند. از امام خمینی (ره) هم تجلیل کردند و بعد هم برای تحصن به تهران آمدند.

راجع به فعالیت‌های شهید منتظری قبل از خروج از کشور و همین‌طور فعالیت‌های ایشان در زندان بگویید.

من هم تفکر شهید محمد منتظری را داشتم که یک مقلد حضرت امام، یک نفر مقابل امریکا است و مایلم شما تحقیق کنید و ببینید صحبت‌های ما در الیگودرز و اردودر و در ۱۵ سال قبل از انقلاب در مناطق مختلف چقدر در تقلید از حضرت امام یا به عبارتی مقلدسازی برای امام تأثیر داشته است. اولین روز فروردین هر سال برنامه این بود تا وقت سال تحویل که حرم مطهر حضرت معصومه (س) شلوغ می‌شد و جمعیت فراوانی نزدیک به ده‌ها هزار نفر برای لحظه تحویل سال تحویل، شادی و غیره به حرم مطهر می‌آمدند، از این فرصت استفاده شود و بحث امام خمینی و نهضت مطرح گردد و اعلامیه پخش و به عبارتی کار تبلیغاتی



آنها را می‌ساختند، می‌ریختند و بعد هم می‌ساییدند. شهید منتظری قبل از آنکه طلبه شود، یکی از کارهایی که انجام می‌داد، کارد و چنگال‌سازی نزد عموهایش بود. پدریزرگش حاج‌علی منتظری باغ و مزرعه کشاورزی و امثال اینها داشت که شهید منتظری همراه ایشان کشاورزی و گاوداری هم می‌کرد.

من اوایل سال ۴۰ به قم آمدم. چون آقای منتظری هم در قم بود، شهید منتظری زودتر از من به قم آمد. اولین بار به مدرسه علوی، مدرسه آیت‌الله گلپایگانی واقع در خیابان تهران رفتم. در اینجا ارتباط با محمد منتظری نزدیک بود و با هم رفت و آمد داشتیم. گاهی به حجره ما می‌آمد و درس‌های لمعه، رسائل و مکاسب و... را با هم می‌خواندیم. برای درس لمعه آیت‌الله صلواتی به مسجد اعظم و برای درس قوانین آیت‌الله شب‌زنده‌دار به مسجد امام می‌رفتم.

کسانی که وقتی ساواک آنها را دستگیر می‌کرد و دو سه شلاق به آنها می‌زد، افراد بسیاری را لو می‌دادند و توهین می‌کردند و صد جور وابستگی به ساواک داشتند و بعد هم پرچم نفاق را به دوش می‌کشند و خون شهدا را پایمال می‌کنند، با شهید منتظری که همه وجودش نهضت، امام و انقلاب بود و در این راه تا آخر ایستاد و به فکر نهضت و وحدت جهانی اسلام بود، متفاوتند.

هر دوی آنها از بزرگان هستند. آیت‌الله صلواتی در حال حاضر در حرم نماز می‌خوانند. پس از آن هم به کلاس درس مکاسب پدر شهید منتظری رفتم. در سال ۴۱، بحث انجمن‌های ایالتی و ولایتی مطرح و مبارزه آغاز و در این مقطع بحث مرجعیت امام مطرح شد. البته از اواخر سال ۴۰، مرجعیت امام برای ما مطرح بود. پس از آیت‌الله بروجردی با توجه به هدایت‌های علمای بزرگ شهر از جمله آیت‌الله منتظری، چند ماهی مقلد آقای سید عبدالهادی شیرازی بودیم. ایشان نابینا بودند و حدود ده ماه پس از وفات آیت‌الله بروجردی از دنیا رفتند. پس از ایشان از امام (ره)

آیت‌الله ایزدی، مرحوم حاج آقا منصور، آقای قضایی، آقای سید محمد باقر حسینی، آقای فتاح‌الجناح که در حال حاضر پدر دو شهید است و مرحوم آشیخ محمدعلی نوراللهی پدر شهید هم بودند. یکی از طلبه‌های همسن من، شهید منتظری بود، طوری که در سال ۳۹ حاشیه ملاعبدالله را با هم مباحثه می‌کردیم. حاشیه ملاعبدالله درسی است که طلبه‌ها در دو تا چهار سال طلبگی‌شان آن را می‌خوانند. به این ترتیب معالم، حاشیه ملاعبدالله و چنین درس‌هایی را با شهید محمد منتظری که پسر روحانی شهر هم بود، مباحثه می‌کردیم. در حقیقت قبل از سال ۴۰، شهید محمد منتظری هم مباحثه‌ای نزدیک‌تر از من که الان بتوانم ذکر کنم نداشت. وقتی دو نفر با هم، هم‌مباحثه باشند، به روحیات و خلقیات یکدیگر، ارتباط با هم و همراهی در رفتن به کوچه و بازار و سایر فعالیت‌ها کاملاً با هم مانوسند و با روحیات هم آشنا می‌شوند.

معمولاً سواد یک عالم را از روی مباحثه می‌توان فهمید. بعضی‌ها معتقدند شهید محمد منتظری سواد حوزوی چندانی نداشت. آیا استعداد طلبگی‌شان خوب بود؟

بله، هم استعدادش خوب و هم بسیار زحمتکش بود. تا فروردین سال ۴۵ که ایشان را دستگیر کردند، با هم بودیم. پس از سال ۳۹ هم حاشیه ملا عبدالله را مباحثه می‌کردیم، من در سال ۴۵-۴۴ به درس خارج مرحوم آیت‌الله داماد می‌رفتم و دوره و دروس سطح* درس را در مدت ۶ تا ۶ سال و نیم تمام کردم. در درس مکاسب پدرش، آقای منتظری هم می‌رفتم. ایشان از مکاسب محرمه شروع کردند تا اول خیارات درس دادند که حدود سه سال و نیم طول کشید. سپس در مسجدي نزدیک مسجد امام در قم ایشان عصرها اصول درس می‌دادند. خارج اصول جلد دوم کفایه که هم من و هم شهید منتظری در آن شرکت می‌کردیم.

آقای منتظری پس از رحلت آیت‌الله بروجردی مکاسب محرمه و بعد هم مباحث بدیع را شروع کردند. این درس در مسجد امام حسن در شبستان آقای زاهدی داده می‌شد و درس بسیار خوبی بود و افراد زیادی هم می‌آمدند. به عنوان امانت می‌گویم که درس نیمه سطح، نیمه خارج به عنوان مکاسب بود. از مسجد امام به سمت خیابان باجک ابتدای خیابان مسجد کوچک بود که چند پله می‌خورد و بالا می‌رفت، ایشان عصرها در آنجا درس اصول یعنی جلد دوم کفایه الاصول، خارج اصول را شروع کردند و هنگام درس ایشان مسجد پر می‌شد. این کلاس پس از تبعید امام بود و شهید منتظری در این کلاس‌ها شرکت می‌کرد. گمان می‌کنم در سال ۴۴ شهید منتظری یک جلسه در کلاس درس اسفار آقای جوادی جلد دوم اسفار شرکت کرد و بعد دیگر رغبتی به آمدن نداشت، چون علامه طباطبایی این درس را می‌دادند. ایشان جلد سوم را در مسجد فاطمیه که آیت‌الله بهجت هم در آنجا اقامه نماز می‌فرمودند، می‌گفتند. از آنجا کلاس درس آقای طباطبایی به مدرسه حجتیه منتقل شد و این درس دو سال طول کشید. سپس همسر آقای طباطبایی به رحمت خدا رفت و ایشان پس از مدتی عذرخواهی کرد و گفت: «وقتی شاگرد را مقابل خود می‌بینم، مثل اینکه کوه احد را می‌بینم و عذر می‌خواهم. نمی‌توانم ببایم و درس بدهم.» شهید منتظری در درس بااستعداد، خوش فهم و زحمتکش بود. ایشان تقریباً درس سطح را کامل خواندن و وارد درس خارج شد. لازم است بگویم، آقای منتظری دو برادر دارند، یکی حسنعلی و دیگری اسدالله نام دارد. این دو برادر بسیار خوب و خوش نفس هستند. البته پدر آقای منتظری بعدا همسر دیگری اختیار کرد که از ایشان سه برادر داشتند. آن دو برادر یعنی عموهای تنی محمد منتظری کارد و چنگال‌ساز بودند. کارد و چنگال‌هایی که در حال حاضر استیلی هستند، در قدیم از جنس ورشو بود و می‌بایست

شهید منتظری هیچ چیزی برای خود نمی‌خواست. از زندگی و دنیا چیزی برای خودش اختصاص نداد و هر چه داشت برای انقلاب، امام، اهل بیت، پیروزی اسلام و مسلمانان می‌خواست. با همه سلول‌های وجودش به امام خمینی، شهید، انقلاب، ملت و اسلام عشق می‌ورزید و با همه وجوش ضدصهیونیسم، ضدامریکا، ضداستکبار و یک مبارز خستگی‌ناپذیر بود.

در سال ۵۰، خبر دادند که محمد منتظری همراه شخص دیگری به سمت خانه می‌رفتند و بسته‌ای در کیف یا چیز دیگری داشتند که ساواکی‌ها ریختند تا آنها را بگیرند. در این میان محمد داد زد اسلحه را به من بده. بعید می‌دانم آن موقع او اسلحه داشت، در واقع به آنها کلک زد. می‌خواست از دست آنها فرار کند یا آنها را فراری دهد. دیگری که ماجر را دقیق‌تر برایشان تعریف کرده بود، مسلماً از جزئیات بیشتری مطلعند. او چنین هنری داشت و اینکه بگوید الان اسلحه را در می‌آورم، خیلی مهم‌تر از داشتن اسلحه در آن شرایط بود. ساواکی‌ها با این تهدید ترسیدند و احتمالاً تیراندازی کردند. اطلاع ندارم آنها کیف را پرت کردند و آن کیف به دست ساواکی‌ها افتاد یا خیر. پس از این حادثه شهید منتظری مفقود شد، چون حساسیت ساواک برای دستگیری او بیشتر از قبل شده بود و به دنبال محمد، آن مظهر مقاومت و رادمردی بودند. از این طرف آقای منتظری هم هیچ سخنی در این باره که محمد چه شده، کجاست و چه بر سرش آمده است، نمی‌گفت. به هر حال او پدر و نگران بود. البته اگر ما اطلاع داشتیم که کجاست، چیزی نمی‌گفتیم و نهایتاً می‌گفتیم خبر نداریم. آن‌قدرها هم بچه نبودیم، حتی اگر محمد در آستین کسی بود، به این سادگی‌ها حرفی نمی‌زدیم.

معمولاً مبارزان چگونه از کشور خارج می‌شدند؟

به هر حال هر کس به دنبال راهی می‌گشت تا از طریقی از کشور فرار کند. یک راه گریز، رفتن به عراق و نجف بود. برای رفتن به آنجا می‌بایست از خوزستان یا از افغانستان و پاکستان می‌رفتیم. به هر صورت اینها راه‌هایی بودند که به ذهنمان می‌رسید. یکی از شخصیت‌های با ارزشی که در این باره بسیار کمک می‌کرد، مرحوم آیت‌الله شیخ عبدالرسول قائمی در آبادان بود. ایشان از سال ۱۳۲۲ به آبادان رفته و در آنجا کاملاً شناخته شده و شاخص بود. بعد از انقلاب به اصفهان آمد و سپس به رحمت خدا رفت. به نظر من حق ایشان ضایع شده است. البته اخیراً برای آقای جمی به منبر رفتیم، ولی از آقای شیخ عبدالرسول قائمی باید یاد کنیم و زحمات و خدمات ایشان را مجدداً یادآور شویم.

در زابل مرحوم حجت‌الاسلام و المسلمین اسید محمدتقی حسینی زابلی بودند که در فاجعه هفت تیر همراه شهید منتظری به شهادت رسیدند. ایشان برادر آقای حسینی بودند که در حال حاضر نماینده مجلس هستند. اکنون قبر ایشان در زابل زیارتگاه است، چون ایشان سید بسیار بزرگوار و جلیل‌القدری بودند. وقتی آیت‌الله زردی و آیت‌الله صلواتی و علمای دیگر را به زابل تبعید کردند، یکی از محورهای فرار خیلی از اشخاص اسید محمدتقی حسینی زابلی بود. در زاهدان مرحوم آیت‌الله کفعمی یکی دیگر از این شخصیت‌ها بودند. ایشان بلدچی داشتند و افراد را در مدت دو ساعت به آن طرف مرز هدایت می‌کردند و

آقای عراقی و... در زندان بودند و من آنها را دیدم. پس از زندان محمد را آزاد کردند.

در این مقطع لازم می‌دانم دو سه نکته راجع به زندان محمد برایتان بگویم. مقام معظم رهبری در زمان ریاست جمهوری‌شان به نجف‌آباد آمدند و من هم خدمتشان بودم. در نزدیکی مسجد جامع جایگاهی برای ایشان درست کرده بودند که ایشان در آنجا سخنرانی کردند. این مربوط به زمانی بود که محمد منتظری شهید شده بود. ایشان ضمن سخنرانی راجع به شهید محمد منتظری دو سه نکته را یادآور شدند که بسیار به‌جا بود. یکی از نکات این بود که شهید محمد منتظری در زندان معمم شد. خیلی‌ها وقتی در زندان بودند، از دست عمامه و مانند آن فرار می‌کردند، ولی شهید محمد منتظری که معمم نبود و همیشه یک پالتو به تن و یک عرقچین به سر داشت، وقتی به زندان رفت یکی از افتخاراتش این بود که لباس روحانیت به تن کرد. ظاهراً آقای طالقانی ایشان را معمم کرد. البته اصل این است که در خود او چنین انگیزه‌ای ایجاد شده بود. مسئله مهم این است که مرحوم طالقانی در زندان تفسیر و... هم می‌گفتند، ولی محمد با بعضی بحث‌ها و نوآوری‌های کلامی و جریان‌های نهضت آزادی مقابله می‌کرد. از همان جا محمد که شناخت دقیقی از حق داشت و بسیار تیز و باهوش بود، با آنها برخورد، مقابله و به اصطلاح آنها را بایکوت می‌کرد. واقعا در مقاومت، کم‌نظیر و حتی بی‌نظیر و بسیار مجاهد، فداکار، ترس، حق‌شناس، عاشق روحانیت و زاهد و ساده‌زیست بود و عشق زیادی به حضرت امام داشت.

در هر حال او پسر آیت‌الله شهر ما بود و با این حساب می‌بایست از امتیازات ویژه‌ای برخوردار باشد، در حالی که او هیچ امتیازی برای خود نمی‌خواست و این بسیار جالب بود. ضمن اینکه واقعا قانع به حداقل‌ها بود و حقیقتاً در حداقل معیشت زندگی می‌کرد و به بعضی از افراط و تفریط‌ها اعتراض داشت. در زندان محمد دو کار دیگر هم انجام داد، یکی آموختن انگلیسی و دیگری اقتصاد. او از قبل هم در فکر آموختن زبان انگلیسی بود، ولی در زندان آن را دنبال کرد. زمانی هم که از زندان آزاد شد، به دنبال تدریس انگلیسی و اقتصاد بود. حتی شخصاً با محمد، اقتصاد شهید صدر را مباحثه می‌کردم. من بیرون از زندان بودم و درس خواندم و کمی بیشتر ادامه دادم و او در زندان بود. از سال ۴۸ به بعد، بحث اقتصادی شهید صدر را با هم مباحثه می‌کردیم. من هم فکر اقتصادی و هم جلساتی برای کارهای اقتصادی داشتیم، ولی محمد بیشتر توانست از کتاب‌ها استفاده کند. او در زندان، هم روی مسائل اقتصادی و هم روی زبان انگلیسی بیشتر کار کرده بود و به این ترتیب با اقتصاد آشنا و انگلیسی‌اش

هم خوب بود. در سال‌های ۴۸ - ۴۹ در مسجد اعظم برای طلبه‌ها تدریس می‌کرد. در این میان حوادثی هم در مسجد اعظم اتفاق افتاد که جای بحث دارد. سال ۴۹ - ۵۰ بحث ولایت فقیه امام مطرح شده بود و در حقیقت جهت‌گیری‌ها روشن‌تر شده بودند. از سال ۴۹ نماز جمعه هم در نجف‌آباد توسط آقای منتظری اقامه شد.

شما به تیزهوشی شهید منتظری اشاره کردید، آیا در این باره خاطره‌ای به یاد دارید؟

انجام شود. بنا شد با شهید محمد منتظری و دیگران مقداری اعلامیه را بگیریم و هنگام سال تحویل نزدیکی‌های اذان در صحن مطهر پخش کنیم. من هم دو بسته اعلامیه گرفتم. طلبه‌های دیگر را هم دیدم که هر کدام اعلامیه گرفتند. شهید منتظری هم یک دستمال را پر از اعلامیه کرده بود و آن را بیس مردم پخش می‌کرد. در این جریان صحن مطهر یعنی داخل، بیرون و صحن عتیق و جدید و صحن اتابکی را تقسیم کرده بودند. قسمت من صحن اتابکی روی ایوان آینه بود و می‌بایست در آنجا اعلامیه‌ها را پخش می‌کردم. بقیه فعال‌تر بودند و ضمن اینکه من دل و جرئت محمد را نداشتم. خلاصه صبح زمان سال تحویل پنج، شش نفر را گرفتند. دو سه نفر را بعد از مدتی آزاد کردند، اما محمد را نگاه داشتند، چون بلافاصله متوجه شدند که شهید منتظری سابقه هم دارد و ضمن اینکه سریعاً فهمیدند او فرزند آقای منتظری است. از این‌رو شب همان روز یا فردای آن سراغ آقای منتظری رفتند و ایشان را هم دستگیر کردند و به تهران قزل‌قلعه آوردند. آن زمان زندان ساواک در قزل‌قلعه بود. پس از آن آقای ربانی شیرازی را هم دستگیر کردند.

در این مقطع دوره جدیدی از زندگی محمد منتظری آغاز شد. با توجه به آنچه شنیده بودم محمد را در زندان بسیار شکنجه کردند، خصوصاً از نظر سیلی‌هایی که به او می‌زدند. هر وقت تصور می‌کنم برایم سخت است. به عبارتی خارج از حد متعارف، محمد منتظری را شکنجه کردند. بعد هم در گزارش آنها منتشر شد. آن وقت‌ها می‌شنیدیم که او را روی منقل داغ، اجاق گاز و اجاق برقی می‌گذاشتند و می‌سوزاندند. آقای منتظری و ربانی شیرازی را هم شکنجه می‌کردند. آقای منتظری و آقای ربانی شیرازی در زندان اعلامیه‌ای سه صفحه‌ای در مورد شکنجه‌ها و رفتارهای بدی که با آنها می‌شد، به بیرون از زندان دادند. دادگاه نظامی، شهید منتظری را به سه سال زندان محکوم کرد. پس از این اعلامیه محمد منتظری را بعد از سه سال از زندان آزاد کردند. بعدها محمد منتظری را به همراه پدرش به بند ۴ زندان قصر آوردند و در آن موقع اجازه ملاقات به زندانیان می‌دادند و هنوز ملاقات را محدود به وابستگان درجه اول نسبی نکرده بودند. من به حسن‌آباد تهران و قم آمدم و در آنجا در ماه رمضان به منبر می‌رفتم. با توجه به علاقه‌ای که به آقای منتظری و شهید محمد منتظری داشتم یادم هست یک بار در ماه رمضان مقداری دل و جگر برای آنها و سایر زندانیان برده بودم و به ملاقاتشان رفتم. آن موقع مرحوم علوی طالقانی، مرحوم مهندس بازرگان، آیت‌الله انواری، اعضای ملل اسلامی، آقای بجنوردی، آقای حجتی کرمانی، اشخاصی که در ارتباط با ترور منصور دستگیر شده بودند،





جرقه تحصن در کجا زده شد. آیا در همان مدرسه صدوق این تصمیم گرفته شد یا اینکه به شما خبر دادند قرار است چنین اتفاقی بیفتد و شما هم رفتید.

احتمالا رهبران روحانی مانند شهید بهشتی، شهید مطهری و آقای منتظری و دیگران که در مدرسه صدوق حضور داشتند، برنامه‌ریزی کردند. وقتی فرودگاه بسته شد، در برابر اقدام بختیار که فرودگاه را بست، آنها هم عکس‌العمل نشان دادند که بهترین واکنش در این باره تحصن در مسجد دانشگاه تهران بود. در واقع دانشگاه تهران و مسجد آن پایگاه انقلاب شد. آن موقع امام در پاریس بودند و مسجد دانشگاه، مرکز فرماندهی شده بود و آیت‌الله مطهری، آقای هاشمی رفسنجانی، آیت‌الله طالقانی و شهید بهشتی حضور داشتند. ما هم که جوان‌تر بودیم در دانشگاه برنامه داشتیم و راه‌پیمایی می‌کردیم و شعار می‌دادیم.

روز هشتم بهمن ۵۷، در خیابان و میدان انقلاب تیراندازی می‌کردند و در این میان حدود چهارصد نفر تیر خوردند، چون ستاد ژاندارمری آنجا بود. بعدها در روزنامه‌ها اعلام کردند حدود ۳۷ نفر در این راه‌پیمایی شهید شدند. از دانشگاه تهران به دماوند رفتیم تا در مراسم یکی از شهدای آنجا سخنرانی کنیم. پدر هنوز در قید حیات بود و پسر دوش هم شهید شده بود. شعار جوان‌ها در آن روز این بود: «رهبران! ما را مسلح کنید.» در حالی که نظر امام چنین نبود و می‌خواستند که انقلاب بدون اسلحه، با مرگ بر شاه و با مشت و سنگ پیروز شود. که همین طور هم شد. به نظر می‌آید برنامه‌ریزی برای تحصن، توسط رهبرانی که تظاهرات و سایر حرکت‌ها را هدایت می‌کردند، انجام می‌شد. من قبل از این جریان‌ها در آنجا نبودم و همان‌طور که اشاره کردم، در خوزستان بودم.

نظر شما راجع به فعالیت‌های شهید منتظری در دوران بعد از انقلاب چیست؟

به نظر من بهتر از همه حضرت امام شهید محمد منتظری را معرفی کرد. پیام امام به آقای منتظری در مورد محمد بسیار گویا و رسا بود. باید شخصیت شهید منتظری بازتابی و بازنمایی شود. اصولاً او ضد منافقین و نفاق و از همان ابتدا، در زندان ضد لیبرالیسم و جریان‌های التقاطی و انحرافی بود. در این باره خیلی باید رعایت کرد. ممکن است در جایی تعامل می‌کرد که این با تأثیرپذیری مطلق کاملاً متفاوت است، ضمن اینکه انسان ممکن است در عین تعامل، تأثیرگذار هم باشد. بعد از انقلاب نسبت به نهضت‌های آزادی‌بخش تفکرات خاصی داشت، مثلاً معتقد بود باید فلسطین یا قدس را آزاد کنیم و از این نظر هم عقیده با امام بود، اما گاهی در به کار بردن ابزار و ادوات دچار اشتباه می‌شد. به عنوان مثال، روی یاسر عرفات بیهوده محاسبه می‌کرد و حتی قذافی در مرحله‌ای راکت و موشک به ایران داد، ولی در مقاطعی هم کمکی نکرد. او با امام موسی صدر، شهید چمران، آقای داعی، آقای زیارتی، آقای رحیمیان، آقای رحمانی و مرحوم املائی و نیز طلبه‌های تند و افراطی که در نجف به عنوان طلبه‌های خمینیستی در مدرسه شیرازی‌ها معروف بودند، همکاری می‌کرد. البته آنها به تدریج و افراطی‌گری معروف بودند، در حالی که این‌طور نبود و انقلابی بودند. ضمناً نباید شهید منتظری را در جریان هدفیون، مهدی هاشمی و... دخیل دانست.

در مجلس اول رابطه‌اش با لیبرال‌ها چگونه بود؟

زیاد خوب نبود. همان‌طور که اشاره کردم در زندان هم با نهضت‌آزادی مقابله می‌کرد. او با جریان نهضت آزادی و لیبرال‌ها برخورد می‌کرد و آنها را قبول نداشت و آنان را به‌نحوی تقریباً وابسته به امریکا و امثالهم می‌دانست. موضع‌گیری وی نسبت به دولت موقت کاملاً روشن است. نسبت به آنها حساسیت داشت. وقتی می‌خواست به لیبی

من بعد از حوادث اصفهان، نجف‌آباد و خمینی‌شهر از راه اهواز، بندر امام (بندر ماهشهر) و رامهرمز به شهرهای خوزستان رفتم. در بحران انقلاب بود. وقتی امام خواستند بیایند، برای استقبال از ایشان به تهران رفتم که خبر دادند چون امام می‌خواهند بیایند فرودگاه را بسته‌اند. من هم به مدرسه صدوق رفتم و پس از هفت سال محمد را دیدم. صبح فردای آن روز اولین از نفراتی بودیم که در مسجد دانشگاه تهران تحصن کردیم. سیزده نفر از روحانیونی که در آن مسجد بودند، از روحانیون نجف‌آباد بودند. حدود ساعت ۹-۱۰ صبح آیت‌الله قمی از من پرسیدند تعداد چند نفر است؟ شمردم و دیدم تا آن ساعت تقریباً ۲۵۰ نفر در آنجا حضور دارند.

پس از آن مدتی امام جمعه چهارمحال و بختیاری شدم و محمد منتظری را به چهارمحال و بختیاری دعوت کردم

در سال‌های اوج اختناق، ناگهان در مسجد بلند شد و در حمایت از حضرت امام شعار داد. وقتی مامی ترسیدیم در صحن اعلامیه پخش کنیم و فقط دو بسته اعلامیه به من دادند، او دستش پر از اعلامیه بود و با این حال باز هم همراهش اعلامیه داشت تا آنها را بین جمعیت پخش کند، او دستگاه کی‌استنسیل داشت و در منزل همسایه‌ها و سایر آقایان اعلامیه‌ها را تکثیر می‌کرد.

و دو سه سخنرانی هم که یکی از آنها در شهرکرد بود، برایش گذاشتم و از او پذیرایی کردم و بسیار او را مورد احترام و تجلیل قرار دادم. همین‌طور شهید بهشتی و شهید هاشمی‌نژاد هم سفری به این استان داشتند. شهید بهشتی را برای سخنرانی به بروجرد هم بردیم. برای شهید هاشمی‌نژاد هم یک برنامه سخنرانی در مسجد ابوالفضل ترتیب دادم. آن موقع بنده هم امام جمعه، هم دادستان انقلاب اسلامی و هم نماینده امام در استان بودم. پس از آن در انتخابات مجلس، شهید منتظری از طرف مردم نجف‌آباد نماینده شد و من از طرف مردم چهارمحال و بختیاری وارد مجلس شدم. جنگ شروع شد و به دنبال آن حوادث دیگری مانند حرکت و حضور در حزب پیش آمد که در این میان شمع محفل جمع شهید بهشتی بود.

سلاواک صدها بار هم یقه‌اش را چاک زد، ولی کار از کار گذشته بود و آنها از ایران خارج شده بودند. یک دست لباس بلوچی می‌پوشیدند و سوار موتور می‌شدند و یک ساعت بعد از خاک پاکستان بودند. همین‌طور ورود به عراق به نحو دیگری بود. برادرهایی که بیشتر از این شیوه‌ها استفاده می‌کردند، بهتر می‌توانند توضیح دهند. قطعاً سلاواک برنامه‌های بسیاری ریخته بود تا محمد منتظری را دستگیر کند، طوری که حدود هزار عکس از محمد منتظری تهیه و در سراسر کشور پخش کرده بود. همچنین به تمام پایگاه‌های دستور داده بود شهید منتظری را کنترل کنند. همه خانه‌هایی را که در تهران، نجف‌آباد، قم و اصفهان که احتمال می‌دادند محمد در آن منازل باشد، از منزل آقای غیوری در جنوب تهران تا منزل آیت‌الله مطهری در شمال تهران و خانه آقای فلسفی، همه را کنترل کرده بودند. آسمان و زمین را به هم دوخته بودند تا محمد منتظری را پیدا کنند و از هر بهانه و اهرمی مانند پدرش، طلبه‌ها و غیرطلبه‌ها برای یافتن او استفاده می‌کردند. اما محمد همان محمد بود مثل موسی کلیم(ع) «فخرج منها خائفاً يترقب» فرعونیان به دنبال موسی بودند و خداوند هم با موسی(ع) بود. «کلا أن معی ربی سیهدين» خدا با او بود و می‌خواست محمد را حفظ کند و بسیاری دیگر از فرزندان امام و انقلاب را همان طور که موسی کلیم عصر ما و امام راحل را حفظ کرد و رهبری را در برابر توطئه ششم تیر صیانت فرمود. به این ترتیب او به خارج از کشور رفت و طبیعی است که اول به نجف و مدرسه طلبگی رفت و حضرت امام خوشحال شدند و حاج آقا مصطفی و طلبه‌ها هم آنجا حضور داشتند. تقریباً هفت سال محمد را ندیدم، چون در خارج از کشور با ایشان نبودم.

تا چه زمانی ارتباطات با شهید منتظری قطع شد؟
تا قبل از پیروزی انقلاب. ناگفته نماند قبل از آن محمد هنوز ازدواج نکرده بود و بحث ازدواج او پیش آمد. همسر محمد منتظری به همراه خواهرش در منزل ما در قم بودند. خواهر اولش نامزد داشت. من خواهر دوم را برای شهید منتظری مناسب دیدم، ضمن اینکه آنها نسبتی هم با هم داشتند، از این‌رو سفارش کردم و تذکر دادم و از آنجا که از خانواده حری و خواهر دو شهید بودند و بیت آقای منتظری با آن خانواده آشنایی کامل داشتند، به این ترتیب ایشان همسر شهید منتظری شدند و محمد سر و سامان گرفت. ثمره این ازدواج دو فرزند بود.

انحراف روشن فکری در زندگی شهید منتظری وجود نداشت. من در فاصله سال‌های ۳۸ - ۶۰، حدود ۲۲ سال، از نزدیک با شهید منتظری آشنا بودم. حتی برای ازدواجش هم، بنده همسر ایشان را پیشنهاد دادم و بعد سایرین آن را دنبال کردند و همه اعضای خانواده ایشان را می‌شناسم. او اسوه مقاومت، فداکاری، ساده‌زیستی، قناعت، جهاد، تلاش، حق‌شناسی، بصیرت جمعی، ولایت‌پذیری و ولایت‌مداری بود.

وحدت جهانی اسلام بود، متفاوتند.

انحراف روشن فکری در زندگی شهید منتظری وجود نداشت. من در فاصله سال‌های ۳۸ - ۶۰، حدود ۲۲ سال، از نزدیک با شهید منتظری آشنا بودم. حتی برای ازدواجش هم، بنده همسر ایشان را پیشنهاد دادم و بعد سایرین آن را دنبال کردند و همه اعضای خانواده ایشان را می‌شناسم. او اسوه مقاومت، فداکاری، ساده‌زیستی، قناعت، جهاد، تلاش، حق‌شناسی، بصیرت جمعی، ولایت‌پذیری و ولایت‌مداری بود. همان‌طور که اشاره کردم در سال‌های اوج اختناق، ناگهان در مسجد بلند شد و در حمایت از حضرت امام شعار داد، یا وقتی ما می‌ترسیدیم در صحن اعلامیه پخش کنیم و فقط دو بسته اعلامیه به من دادند، او دستش پر از اعلامیه بود و با این حال باز هم همراهش اعلامیه داشت تا آنها را بین جمعیت پخش کند. اینکه دستگاه کپی استتیل داشت و در منزل همسایه‌ها و سایر آقایان اعلامیه‌ها را تکثیر می‌کرد، همگی حاکی از تلاش و شجاعت فراوان او بود. یادش به خیر!

در پایان بر این نکته تأکید می‌کنم که ان‌شاءالله خداوند به درجات این عزیز و سایر عزیزان شهدای گران سنگ هفتم تیر، به‌ویژه سید و سالار ایشان مرحوم آیت الله شهید مظلوم بهشتی بیفزاید و خون پاک این شهیدان را مایه تقویت اسلام فقاقت و ولایت و رسوائی نفاق و لیبرالیزم و نفوذ اجانب و استکبار و صهیونیسم قرار دهد. بی شک خون این عزیزان، انقلاب سوم را رقم زد، انقلاب اسلامی را بیمه کرد، موجی از آرمان‌خواهی و عزت طلبی و فداکاری را در ملت ما احیا کرد، موجی از نفرت و خروش علیه جریان‌های سکولار و تروریسم را در جامعه زنده کرد، ماهیت پلید دشمنان انقلاب اسلامی را افشا کرد و چهره کریه آنها را رسوا ساخت.

آری! بالاترین مقام شهادت است و خون پاک شهیدان هفتم تیر تا ابد خواهد جوشید و یاد آن عزیزان همیشه زنده و جاودانه و ماندگار خواهد بود و خط سرخ شهادت آنها از یک طرف به کربلا و عاشورا می‌رسد و از سوی دیگر تا قیام حیات‌بخش مهدی موعود(ع) تداوم خواهد داشت.

خداوند آن عزیزان را دوست می‌داشته و در جوار قرب خود مأوی داده است. شهید هرگز نمی‌میرد و نخواهد مرد و این به برکت پاکی و قداست خون شهید و اهداف و انگیزه‌های بلند و ملکوتی آنهاست و خداوند شهید محمد را دوست می‌داشت و در خیل این کبوتران عاشق و پرنندگان سبکیار و سبکیال او را به ساحل امن و راحت و نجات ابدی سوق داد و هدایت فرمود. «عاش سعیدا و مات سعیدا و سبقت الذین اتقوا ربهم الی الجنة زحرا» خداوند این منازل و مقامات را به هر کسی نخواهد داد بلکه لیاقت و عنایت و اجر زحمات و خدمات را خواهد داد، چه بسا اجر آن همه شکنجه و آوارگی و آزادی در مقام رفیع شهادت است که او را شایسته آن دانسته و چه بسا امثال حقیر محروم باشیم. ■

«جزاه الله خیر الجزا»

محقری در خاک فرج قم نزدیک منزل آقای منتظری اجاره کردیم. پول چندانی هم نداشتیم و می‌بایست با دوستان تومان زندگی مان را اداره می‌کردیم. یکی دو نفر از آقایان محترم نجف‌آبادی در کوچه آقازاده نزدیک منزل آیت‌الله بهجت، آیت‌الله داماد و مرحوم آشیخ هاشم آملی منزلی خریدند و تصمیم گرفتند کسی را در آن خانه بنشانند. پیشنهاد کردند که آقای دری مناسب است. محل زندگی قبلی ما مناسب نبود، در حالی که منزل جدید به حرم و مسجد سلماسی پایگاه و بیت امام بسیار نزدیک‌تر بود و فضای بهتری را در اختیار داشتیم. مدت سه سال در این منزل ساکن بودیم. آنها فکر می‌کردند بهتر است به طلبه‌ای با شرایط ما کمک شود تا بتواند وظیفه‌اش را با آرامش انجام دهد که این همان طلبه‌پرووری مرحوم آشیخ احمد حججی یا آقای ریاضی است که در ابتدای صحبت عرض کردم و این روحیه در بین آخوندهای نجف‌آبادی، بسیار حائز اهمیت و قابل تقدیر است. چنین روحیه‌ای در شهید منتظری و جد ایشان و همین‌طور پدرشان آقای منتظری هم بود. آنها می‌توانستند خودشان یا دامادشان در آن منزل بنشینند و برایشان راحت‌تر هم بود، اما مناسب دیدند که طلبه‌ای بنشیند تا بتواند سر فرصت سرنوشتی تهیه کند.

شهید منتظری هیچ چیزی برای خود نمی‌خواست. از زندگی و دنیا چیزی برای خودش اختصاص نداد و هر چه داشت برای انقلاب، امام، اهل بیت، پیروزی اسلام و مسلمانان می‌خواست. با همه سلول‌های وجودش به امام خمینی، شهدا، انقلاب، ملت و اسلام عشق می‌ورزید و با همه وجوش ضدصهیونیسم، ضدامریکا، ضد استکبار و یک مبارز خستگی‌ناپذیر بود. او نسبت به همه جریان‌های منافق و التقاطی اسوه حسنه بود. باید او را به عنوان اسوه مطرح کرد. کسانی که وقتی ساواک آنها را دستگیر می‌کرد و دو سه شلاق به آنها می‌زد، افراد بسیاری را لو می‌دادند و توهین می‌کردند و صد جور وابستگی به ساواک داشتند و بعد هم پرچم نفاق را به دوش می‌کشند و خون شهدا را پایمال می‌کنند، با شهید منتظری که همه وجودش نهضت، امام و انقلاب بود و در این راه تا آخر ایستاد و به فکر نهضت و



برود و یا به لبنان نیرو ببرد، دولت موقت مانع او می‌شد. او معتقد بود متین دفتری جاسوس امریکاست و می‌خواست او را بگیرد و بازداشت کند. البته در بعضی از فعالیت‌هایش اشتباه هم می‌کرد، اما روحیه انقلابی داشت و می‌گفت امریکایی‌ها دنبال این هستند که ما را در داخل درگیر جنگ کنند. ما باید جنگ را به مرزهای خارج از کشور ببریم.

شهید منتظری در مقطعی به شهید بهشتی انتقادات تندی کرد و بعد هم برگشت. نقطه افتراق و تفاوت عمده وی با دیگر مخالفان شهید بهشتی چه بود؟

باید بگویم شهید منتظری از روی صداقت، صفا، اخلاص و احیاناً اشتباه در بعضی مسائل و اینکه شاید گمان می‌کرد شهید بهشتی در مقاطعی با لیبرال‌ها سازش می‌کند، آن حرف‌ها را می‌زد. البته این مسئله نیازمند تحلیل دقیق‌تر با اسناد روشن‌تری است. وقتی صلابت، استقامت و اعتمادش جلب شد، با همه وجودش به شهید بهشتی عشق می‌ورزید. کمتر جلسه‌ای بود که من در آن حضور نداشتم و شهید منتظری هم خیلی کم می‌آمد و این عنایت خداوند بود که شهید منتظری را با شهید بهشتی و هفتاد و یک نفر دیگر از شهدای گران سنگ و پاک‌باخته نزد خود ببرد و در مقام قرب الهی قرار داد و بعد هم آن پیام نورانی و اختصاصی حضرت امام راجع به شهید محمد منتظری بود و همچنین مرقد شهید منتظری در کنار مرقد مطهر حضرت معصومه(س) که اخیراً مهمان دیگری هم به جمع آنها اضافه شده است مهمان بسیار نورانی و پربرت، مرحوم آیت‌الله العظمی بهجت که محراب آنها به وجود نورانی ایشان مزین شد. همچنین مرحوم آقای ربانی شیرازی، ربانی املشی، موسوی دامغانی که خداوند همه آنها را با اولیا خود محشور فرماید.

به نظر شما آیا شهید محمد منتظری از نظر فکری یعنی راه، الگو، چپ‌روی اقتصادی داشت. حمایت زیاد ایشان از مستضعفین سبب شده است که برخی آرای او را به این صورت تبیین و تعریف کنند.

چپ‌روی اول انقلاب خیلی حکیمانه نبود و نمی‌توان آن را توجیه کرد. واقع امر این است که الان هم نمی‌توان توجیه کرد. اصولاً شعار چپ و امثال آن معنایی ندارد. آیا می‌خواهید شعار چپ بدهید یا کار خداپسندانه انجام دهید؟ ممکن است برای جمع کردن مرید شعار چپ دهید. اگر کار برای خدا نباشد و خرواری هم شعار بدهید، ارزش ندارد. ارزش کار زمانی است که برای خدا باشد. سیاست اسلام توانمندسازی است نه شعار چپ. حمایت واقعی، حفظ کرامت و حرمت انسان‌هاست.

یادم هست تازه ازدواج کرده بودم. همسر من، خواهر آقای رستگاری هستند. آن وقت‌ها ایشان دیپلم داشتند. ما منزل





• درآمد

تنوع فعالیت‌های سیاسی شهید منتظری تا بدان پایه است که هر کسی از هر منظری که به او نگاه می‌کند، مطالب جدید و متنوعی را در باره‌اش نقل می‌کند. حجت‌الاسلام دعائی به دلیل اقامت طولانی در نجف و در محضر امام بودن، به‌خوبی از فعالیت‌های شهید منتظری در آنجا و رابطه وی با امام آگاهی دارد و این گفتگو مشحون از نکات جالبی در این زمینه است.

«شهید محمد منتظری و امام» در گفت و شنود شاهد یاران با

حجت‌الاسلام و المسلمین سید محمود دعائی

مورد اعتماد امام بود...

و از چهره‌های شاخص دروس بالای حوزه بودند. این آشنایی اولیه و ابتدایی من با آقای منتظری بود که به درازا نکشید، چون شرایطی پیش آمد که من ناگزیر از هجرت به عراق شدم. علت این بود که ساواک عده‌ای از همراهان، رهبران و پیشکسوتان ما را گرفته بود و طبیعتاً در بازجویی‌ها و اعترافات، به نوعی اسم من هم برده شد، از این‌رو در ایران لو رفتم و به شدت تحت تعقیب عوامل ساواک قرار گرفتم. سایرین ترجیح دادند که در ایران نباشم و گرفتار ساواک نشوم تا آنها در اعترافات و پاسخ‌هایی که می‌خواستند به بازجوها بدهند، دستشان باز باشد. با این اوصاف بود که من از کشور خارج شدم و به عراق رفتم و در آنجا هم شرایط ویژه‌ای برای ادامه فعالیت‌های مبارزاتی به وجود آمد.

ضمن صحبت‌هایتان اشاره کردید، آن زمان که در قم بودید شهید منتظری هنوز عمامه و لباس روحانیت به تن نمی‌کرد. آیا به خاطر دارید ایشان چه زمانی معم شدند؟

تا موقعی که من در قم بودم ایشان هنوز معم نشده و طبقه ساده‌ای بود و عبا زنده‌ای به تن داشت و مقید نبود که حتماً اطو کشیده باشد. اگر وصله هم داشت ایشان اهمیتی نمی‌داد. همیشه با کفش و لباس ساده و همان عرقچین به سرش در تحرک، تلاش و فعالیت بود و درس می‌خواند و به عنوان یکی از چهره‌های جوان سخت‌کوش، متواضع و ساده زیست معرفی شده بود. ایشان ضمن مسیر در یکی از سفرهایی که به خارج از کشور آمد، معم شد.

این سؤال را از این جهت پرسیدم که شما در کتاب «فرزند اسلام و قرآن» که در سال‌های دهه ۶۰ چاپ شده بود، خاطر نشان کرده بودید که پس از جریان پانزده خرداد که شهید منتظری دستگیر شد، آیت‌الله طالقانی ایشان را در زندان معم کرده بودند.

این احتمال هم هست که پس از دستگیری‌های قضایای پانزده خرداد در زندان که آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله منتظری

آن زمان در بین فضایی برجسته حوزه که به سخت‌کوشی و جدیت در درس، بحث، مباحثه، تعلیم و تعلم شاخص بودند، چند جوان که هنوز معم نشده بودند و با همان لباس ساده طلبگی غیرمعمم که پارچه بلندی بود و گاهی کلاه یا عرقچین مشکی یا کلاه بافتنی مشکی یا کلاه معمولی مشکی که معمولاً قمی‌ها بر سر می‌گذاشتند، به تن می‌کردند، حضور داشتند. آن موقع ما دو چهره را به عنوان چهره‌های شاخص و فعال در آموزش می‌شناختیم که یکی از آنها آقای دری نجف‌آبادی و دیگری شهید محمد منتظری بودند. آیت‌الله دری نجف‌آبادی طلبه‌ای لاغر اندام بود که همیشه عبایی بر دوشش می‌انداخت و از چهره‌های برجسته درس مرحوم داماد در قم بود. درس مرحوم داماد درس ویژه‌ای بود،

شهید محمد منتظری به عنوان عنصری سخت‌کوش، درس‌خوان، فعال و در عین حال ساده زیست شهره بود و هیچ‌گاه به فکر پوشش ویژه و خاصی برای خود نبود. شهید منتظری با اشخاص برخوردی صمیمی، متواضع و انسانی داشت. او معمولاً ساعتی از عصر را در حیاط مدرسه فیضیه قم قدم‌زنان همراه با هم‌مباحثانش راجع به دروس حوزوی بحث می‌کرد و چون در حال راه رفتن حرف می‌زد و مباحثه می‌کرد، به شوخی می‌گفتیم از مشائیین است.

یعنی فضایی برجسته حوزه در کلاس درس ایشان شرکت می‌کردند، چون سطح و محتوای آن بالا بود. البته فضایی دیگری، مثلاً چند طلبه خرم‌آبادی هم بودند که از شاگردان برجسته‌ای بودند که هنوز معم نشده بودند و خیلی ساده و صمیمی برخورد می‌کردند و در عین حال بسیار سخت‌کوش

چگونه با شهید منتظری آشنا شدید؟

زمینه‌های آشنایی من با ایشان در قم فراهم شد. طبعاً آن زمان به دلیل حضورم در برخی تشکلهای مبارزاتی نسبت به شخصیت‌های پیشرو و پیشگام در امر مبارزه ارادت داشتم و سعی می‌کردم با آنها ارتباط داشته باشم. در آن اثنا به دلیل برخی فعالیت‌ها شرایطی پیش آمد که منجر به ایجاد ارتباط تنگاتنگ‌تری میان من و بزرگانی چون آیات عظام ربانی شیرازی، منتظری، هاشمی رفسنجانی، مصباح یزدی و حجتی کرمانی در قم شد. ضمن فعالیت‌های مبارزاتی، با انتشار ماهنامه‌ای زیرزمینی و محرمانه تحت عنوان «ارگان طلاب و دانش‌آموختگان حوزه علمیه قم» که با نام بعثت نوشته می‌شد، آشنایی من با این بزرگان بیشتر شد. اداره هسته اصلی و مرکزی این ماهنامه را بزرگان مذکور بر عهده داشتند. آیت‌الله منتظری هم مسئول امور مالی نشریه بودند و من هر چند وقت یک بار برای گرفتن وجه جهت تهیه کاغذ، استتسیل و مواد چاپ و در مجموع برای تأمین هزینه‌های نشریه به منزل ایشان رفت و آمد می‌کردم و ضمن این رفت و آمدها با آقازاده ایشان آقای محمد منتظری مواجه می‌شدم که این ارتباط ارتباطی کاملاً تصادفی و طبیعی بود. آن زمان شهید محمد منتظری به عنوان عنصری سخت‌کوش، درس‌خوان، فعال و در عین حال ساده زیست شهره بود و هیچ‌گاه به فکر پوشش ویژه و خاصی برای خود نبود. شهید منتظری با اشخاص برخوردی صمیمی، متواضع و انسانی داشت. او معمولاً ساعتی از عصر را در حیاط مدرسه فیضیه قم قدم‌زنان همراه با هم‌مباحثانش راجع به دروس حوزوی بحث می‌کرد و چون در حال راه رفتن حرف می‌زد و مباحثه می‌کرد، به شوخی می‌گفتیم از مشائیین است. عمدتاً هم مباحثه او سید مهدی هاشمی، از همراهان اولیه و از بستگان وی (برادر دامادشان) بود. آنها را معمولاً نیم تا ربع ساعتی که دور باغچه‌های مدرسه قدم می‌زدند و با هم بحث می‌کردند، می‌دیدم.



بهترین تعریف و حق شناسی از ایشان را در بیانیه شایسته حضرت امام(ره) می بینیم که از شهید منتظری به عنوان فرزند و بار خود یاد کردند. رحمه الله علیهما. لازم به ذکر است که شهید منتظری تا لحظه شهادتش نسبت به امام احترام داشت و حضرت امام هم به ایشان حرمت می گذاشتند.

و آقای محمد منتظری حضور داشتند، در همان جا با اجازه آیت الله طالقانی معمم شده باشد. به هر حال من در سال ۴۶ از ایران هجرت کردم و به عراق رفتم. پیش از آن هم که در قم با شهید منتظری برخورد داشتم، ایشان هنوز معمم نبود و خاطرم نمی آید تا آن زمان معمم شده باشد.

با توجه به گسترده فعالیت های شهید منتظری، نظر شما در مورد تحصیلات و اطلاعات حوزوی وی و فعالیت هایی که در آگاه کردن طلبه ها می کرد، چیست؟

من بعدها متوجه شدم شهید محمد منتظری، در ایران در کنار فعالیت های سیاسی، علوم حوزوی را هم در سطح بالایی آموزش دیده بود. وی آموزش های سیاسی و اجتماعی را هم دنبال می کرد و مطالعاتش را در این زمینه ها عمیق کرده بود و ضمن تقویت بنیه های علمی خود و ایجاد زمینه های آگاهی بخش نسبت به بسیاری از مسائل زیربنایی اجتماعی و سیاسی، سعی می کرد هسته سازی کند و نیروها را بیوراند و گروه هایی را تربیت کند و مهم تر از همه سازمان دهد. شهید منتظری در سازمان دهی و برنامه ریزی مبارزاتی فوق العاده بود. خاطرم هست که شهید منتظری طلبه ها را تشویق می کرد که حتما شب ها برنامه های رادیویی صدای روحانیت را گوش کنند و حتی به من گفت که من اجازه گرفته و خودم هم به این نظر قطعی رسیده ام که جایز است از سهم امام رادیو بخریم و به طلبه ها بدهیم که هم اخبار را گوش کنند و در جریان مسائل روز باشند و هم به برنامه های ویژه ای که فکرمی کنیم مفید است، گوش دهند. آن موقع این برنامه ها عمدتاً صدای روحانیت مبارز یا صدای میهن پرستان یا صداهای دیگری بودند که مربوط به مبارزان ایرانی بود. البته در پی این فعالیت های گسترده، توسط ساواک، شناسایی و ناگزیر از هجرت به خارج از کشور شد.

شهید محمد منتظری در برنامه های رادیو صدای روحانیت مبارز که از بغداد پخش می شد، چه نقشی داشت؟

چون روابط رژیم شاه و حکومت عراق به شدت تیره شد، طرفین به مخالفان یکدیگر امکان و مجال فعالیت می دادند. همین امر موجب شد برای علاقمندان به مبارزه و فعالیت های سیاسی در عراق شرایط و امکانات ویژه ای فراهم شود. طبیعتاً عراقی ها عناصر قابل اعتماد و احترامی نبودند که ما با سمپاتی آنها فعالیت های مبارزاتی مان را دنبال کنیم. البته محدودیت هایی هم ایجاد شده بود که ما به عنوان عامل بیگانه در مبارزه با رژیم حاکم بر ایران متهم نشویم. در واقع می بایست امکاناتی را فراهم می کردیم تا با حفظ مواضعمان نسبت به برخوردهای حاکمیت عراق، بتوانیم به فعالیت هایمان ادامه دهیم. خوشبختانه این شرایط با بهره گیری از موج رادیویی فراهم شد. در حقیقت به ابتکار و پیشنهاد حاج آقا مصطفی خمینی، با ایجاد رادیویی به نام صدای روحانیت مبارز ایران یا نهضت روحانیت در ایران برنامه هایی را دنبال می کردیم. با توجه به اینکه اداره یک برنامه رادیویی احتیاج به مطلب، پشتوانه تغذیه ای فرهنگی و سیاسی دارد، می بایست با افراد مختلف ارتباط برقرار و

هست و برایم تعجب آور هم بود که یک روز سراغم آمد و به من گفت: «دنبال آثار ما تو هستم. الان در ایران افراد زیادی این آثار را می خوانند.» و از من کتاب سرخ ما تو را خواست. سازمان ها و گروه های چریکی نوعاً این چیزها را می خواستند و مطالعه می کردند. مزاری با گروه های افغانی ارتباط داشت و چنین آثاری را می خواست بخواند. من هم از طریق گروه های مبارزاتی ایرانی که به عراق آمده بودند و تهیه این قبیل چیزها از طریق آنها ممکن بود، آن را تهیه کردم و به او دادم. البته او هم همراه خود آثار خوبی مانند آثار مرحوم مطهری، از جمله روش رئالیسم را می آورد. هدفم از بیان این مطالب این بود که بگویم شهید منتظری یک رادیکال روشن بود. او به کمک آقای مزاری و ارتباطات دیگری که با سایر گروه ها داشت، بسیاری از مبارزان افغانی را سامان و سازمان داد و فعال و از توانمندی ها، خلوص، تقوا، زلالی و پاکی آنها استفاده کرد و واقعا آنها هم در امر مبارزه بسیار سهیم بودند.

آیا نام برخی از آنها را به خاطر دارید؟

عده ای از آنها در حال حاضر در قید حیاتند و خداوند سلامتشان بدهد و آنهایی هم که شهید شده اند، خدا رحمتشان کند. یکی از آنها مرحوم اخلاقی بود و ظاهراً در افغانستان ربوده شد و هنوز سرنوشتش نامعلوم است، البته گمان می کنم به شهادت رسیده است. ایشان به قدری فعال، آگاه و روشن بود که همه اطرافیانش لذت می بردند. همچنین می توان به قربانعلی عرفانی اشاره کرد که در حال حاضر از مبارزان است و فکر می کنم از اعضای پارلمان افغانستان باشد. شهید منتظری سعی می کرد از طریق آنها ارتباطات خوبی را برقرار کند و مرتباً ما را تقویت و تغذیه می کرد و در اجرای برنامه های رادیویی به ما یاری می رساند.

شهید منتظری در عراق چه فعالیت هایی را انجام می داد؟

ایشان با توجه به امکانات ارتباطی بسیار وسیعی که با مبارزان مختلف داشت، با همه ارتباط برقرار کرد. به خاطر دارم با سازمان مجاهدین خلق آن روز و منافقین بعدی، ارتباطات ویژه ای را برقرار کرد. حتی با سازمان های دیگری مثل کنفدراسیون و جبهه ملی که هر یک از آنها نماینده داشتند و حتی احتمال می دهم با چریک های فدایی هم ارتباطاتی داشت. او برای بهره گیری از امکانات و اطلاع از ماهیت آنها به پایگاه هایشان می رفت. حتی افرادی را از ایران با خود آورده بود که در آنجا آموزش ببینند. ضمناً هسته هایی را هم ساخته بود. به عنوان مثال یکی از نیروهایی که ایشان آورد

از کانال های مطمئن خبر، مطلب و گزارش تهیه می کردیم، به همین خاطر توسط یکی از طلاب اصفهانی که به نجف آمده و مورد اطمینانم بود، پیغام های شفاهی ای را برای محمد منتظری فرستادم. به خاطر ندارم به صورت کتبی هم در این باره برای ایشان نامه ای نوشته باشم، ولی ضمن پیغام های شفاهی به اطلاعش رساندم، شما در شرایطی هستید که می توانید هر نوع خبر، گزارش، مطلب و اعلامیه و اطلاعیه را به دست ما برسانید. امکان پخش و انعکاس آنها وجود دارد و ما به این مطالب نیاز داریم. خصوصاً از ایشان خواسته بودم اگر برایش امکان دارد نوارهای سخنرانی هایی که امام در ایران ایراد فرموده بودند و همچنین سخنرانی های سایرین را که جنبه سیاسی و مبارزاتی داشت، در اختیارمان قرار دهد.

مرحوم محمد منتظری بعد از شنیدن آن پیغام نامه مفصل و جالبی برایم نوشت. اولاً فصل مشیعی از من انتقاد کرد که چرا توسط فردی برایم پیغام فرستادی؟ هر چند سابقه سوئی از او ندارم، ولی به هیچ وجه به او اعتماد نکردم و آنچه که ایشان از شما نقل کرد، شنیدم و گفتم: «من اصلاً نه ارتباطی به این موضوع دارم و نه کاری خواهم کرد.» در حقیقت شهید منتظری انتقاد شدید و صمیمانه ای از من کرد که چرا شما در ارتباط با ما در داخل ایران بی مهابا، بی ملاحظه و بی توجه به شرایط و اختناق حاکم بر کشور عمل می کنید؟ و مفصلاً از شرایط حاکم بر کشور، پیچیدگی های کار ساواک و خطرناکی که هر نوع ارتباط را مورد تهدید قرار می داد، صحبت کرد. البته همراه نامه مجموعه بسیار وسیعی را هم برای ما فرستاد. به خاطر دارم ایشان دبه عسلی را فرستاده و وسط عسل ها یک ظرف پلاستیکی را که داخل پلاستیک های دیگر پیچیده شده بود و در آن هفت هشت نوار سخنرانی حضرت امام قرار داشت، قرار داده بود، به طوری که هیچ شبیه ای را ایجاد نمی کرد. ما هم عسل ها و نوارها را جدا کردیم که هم عسل ها و هم محتوای نوارها شیرین بود.

بعد از این ارتباط، شهید منتظری گهگاهی برای ما اعلامیه و مطلب می فرستاد. ایشان برای این کار رابط خوبی انتخاب کرده بود. آن شخص مرحوم مزاری افغانی از فضلاء علمیه قم بود که چون پاسپورت افغانی داشت، به راحتی می توانست به عراق رفت و آمد کند. ایشان هر چند ماه یک بار به عراق می آمد و یک محموله با خود می آورد و یک محموله هم با خود می برد. مزاری افغانی کسی بود که در جریان افغانستان فرمانده و بعد هم شهید شد، خدا رحمتش کند. حتی یادم

همشیره کوچکشان هم بودند، برگشتیم و چون همگی جثه کوچکی داشتند، سوار ماشین شدیم. همان شب به عنوان اولین کار بغداد گردی را شروع کردیم و پل های بغداد و قبر عبدالقادر گیلانی را به آنها نشان دادم و کمی آنها را گرداندم. روز بعد هم به رباب اربعه و سپس به سامرا رفتیم. خاطرم هست آنها را به ایوان مداین و سلمان فارسی هم بردم. پس از زیارت در سامرا به کربلا رفتیم. پیش از آن آدم نازنینی به نام حاج عیسی که متأسفانه فامیلش در خاطرم نیست و خدا رحمتش کند، از ایرانی های مقیم و تبعه کویت بود، منزلی را که در کربلا داشت، در اختیار حضرت امام قرار داده بود و هر وقت ایشان برای زیارت به کربلا می آمدند به آنجا می رفتند. من هم آقای منتظری را به همراه خانواده به آن منزل بردم. سپس برای زیارت سری هم به نجف زدیم و بعد از آن هم آنان را تا مرز بدرقه کردم که پس از عبور از گمرک ماشین گرفتند و راهی ایران شدند. در آن سفر محمد منتظری را بسیار آرام، با روحیه سازگار، مطیع فرمان پدر و همراهان دیدم. آن انسان ناآرام، پرتلاش و پرتکاپو که به هر دری بزند و با هر کسی ارتباط داشته باشد، نبود، بلکه آرامش، طمأنینه و توکل داشت. این آرامش به دلیل آگاهی در روند رو به رشد مبارزات و مهم تر از همه دلالت ها و هدایت های پدر نسبت به ایشان بود.

عمده فعالیت های شهید منتظری پس از انقلاب در چه زمینه هایی بود؟

آقای محمد منتظری دائما در تکاپو و در پی تأمین پشتوانه روحی، روانی و مادی برای فعالیت های سیاسی خود و پیشبرد اهداف مبارزاتی، اسلامی و نظام و هدف ایشان از تأمین پشتوانه های مادی تهیه امکانات تسلیحاتی و دفاعی بود. یکی از کارهای چشمگیر و مسئله سازی که همان اوایل ایشان به آن دامن زد، ارتباط با لیبی و قذافی بود. لیبیایی ها به دلیل مشکلاتی که در مورد امام موسی صدر و جریانات شیعه لبنان و نقرتی که شیعیان لبنان و علاقمندان امام موسی صدر در ایران و لبنان از لیبیایی ها داشتند، دنبال مفر و راهی بودند که با کانون های مبارزاتی ایرانی تماس بگیرند و با آنها ملاقات کنند و به همین دلیل از ارتباط با محمد منتظری برای نزدیک کردن خود به رژیم بیشترین بهره را بردند. جلوه همراهی با پرواز ویژه ای به کمک شهید منتظری وارد ایران شد. آن هیئت در بیت آقای منتظری در قم به عنوان مهمان ایشان وارد شدند. آن زمان آقای منتظری یکی از رهبران برجسته نهضت بودند. در این آمد و رفت ها شهید منتظری هم همراه هیئتی چندین بار به لیبی سفر کرد. همچنین هیئت هایی از آنجا به ایران آمدند و این یکی از حرکت های رادیکال، تند و خشن بود که محمدآقا در اوایل انقلاب انجام داد. پس از آن برخورد او با دولت موقت، حتی اعضا و عناصر شورای انقلاب، شهید بهشتی و بزرگان دیگر بود. درحقیقت او به

به خاطر دارم دوستانی که به جدّ به مبارزه با ایشان برخاسته بودند و به تخطئه ارتباطات و حرکت هایش دامن می زدند، حتی بزرگانی را تحریک کرده بودند که به نجف خدمت حضرت امام برونند و علیه او سعایت کنند. از این رو آنها هم در سفر ویژه ای به عراق تلاش کردند نظر امام را علیه شهید منتظری برانگیزانند. البته از آنجایی که حضرت امام به ماهیت او واقف بود و به سلامت نفسش اعتقاد داشت، این سعایت ها در ایشان اثر نمی کرد.

به هر حال فعالیت ها ادامه داشت تا اینکه قضیه هجرت امام پیش آمد و ایشان ابتدا به کویت و سپس به پاریس رفتند. از طرفی آیت الله منتظری هم برای ملاقات با امام از ایران خارج شدند و به اروپا رفتند و پس از ملاقات با حضرت امام، محمد را با خود به ایران آوردند. ایشان از پاریس به ترکیه، از ترکیه به سوریه و پس از سوریه به نجف آمدند و پس از زیارت در نجف، همراه محمد به ایران بازگشتند. آن زمان دولت شریف امامی آشتی ملی اعلام کرده و به دلیل شرایط خاصی که به وجود آمده بود، آیت الله منتظری مطمئن بودند که در آن فضا مشکلی برای محمد پیش نخواهد آمد و از این رو محمد را همراه خود به ایران بردند. در حقیقت شهید منتظری به رغم پیشینه متلاطم و متفاوت، دل به دریا زده و همراه پدر وارد ایران شده بود. به این ترتیب در مراسم استقبال و سایر مراسم حضور داشت. بعد هم که جریانات پس از انقلاب پیش آمد.

آیا باز هم شهید منتظری را همراه پدر دیدید؟ رفتار ایشان در حضور پدر چگونه بود؟

به خاطر دارم یک روز عصر از حرم حضرت موسی بن جعفر بیرون آمدم. آن موقع در نجف یک اتومبیل شخصی در اختیار داشتم که اتومبیل دار شدنم در نجف برای خود داستانی داشت. آن را در خیابان اطراف حرم پارک کرده بودم. معمولا عصرها ساعت یک ربع به هفت اخبار بی.بی.سی فارسی و اخبار ایران را گوش می کردم، از این رو به سمت ماشین آمدم و در آن نشستم تا اخبار را از طریق رادیوی ماشین گوش کنم. در این میان دیدم از صحن روحانی ای بیرون آمد که طرز راه رفتن و پوششش به روحانیون عراقی نمی خورد و شبیه روحانیون ایرانی بود. احتمال می دادم که از زوار ایرانی باشد. از ماشین پیاده شدم و به سمتش رفتم و متوجه شدم آقای ابراهیم امینی است. پس از سلام و احوالپرسی، ایشان گفت: «من بیرون آمدم و دنبال تو می گشتم. با آقای منتظری،

محمدآقا، والده، همشیره و اخوی شان هستم. آمده ایم زیارت که شما را پیدا کنیم. گفتم اگر شما پیدایتان شود، هم راه ها و هم آدرس ها را بلدید، چون ماقصد داریم در سامرا، بغداد، کربلا و نجف زیارت کنیم و می خواهیم شما ما را همراهی کنید.» من هم گفتم: «در خدمتتان هستم.»

با ایشان رفتم و همراه آقای منتظری، آقازاده، والده شان و فکر می کنم سعیدآقا اخوی کوچک و سعهیده

که هم در آموزش دیدن و در هم سازمان دادن و همیاری با شهید منتظری بسیار مؤثر واقع شد، آقای سراج الدین موسوی که در پایگاه هایی که در اختیار سازمان بود، آموزش دید. شهید منتظری در لبنان، سوریه و کویت هم زمینه و امکاناتی را برای شاخه هایی که امکان ارتباطی از ایران را وسیع تر می کرد، فراهم آورده بود. به این ترتیب افراد می آمدند و آموزش می دیدند و کمک می کردند و آگاهی می یافتند و برمی گشتند. او در این زمینه ها بسیار فعال بود.

البته این ارتباطات وسیع و چند جانبه، نوعی شلوغ کاری ویژه ای هم اطراف ایشان ایجاد کرده بود. طبیعتا در ارتباطی که با گروه های مختلف برقرار می کرد، آگاهی بر این ارتباط را در سطح محدودی نگاه می داشت، یعنی به همه همراهانش نمی گفت با چه کسی یا کجا ارتباط دارم. در این میان ممکن بود بعضی همراهان توقعاتی داشته باشند و از کتمان برخی اطلاعات از جانب ایشان دل آزرده شوند، ولی شهید منتظری مصلحت را در این می دید که طور دیگری عمل کند. به دلیل شلوغ بودن پیرامون ایشان و روابط متنوع و متفاوت با بسیاری از کانون ها و تشکلهای مبارزاتی، مسائل دیگری هم برایش به وجود آمد و آن هم رقابت ها و نگرانی هایی بود که برخی از دوستان پیرامونش داشتند. در حقیقت همین رقابت ها کار دستش داد، یعنی به عنوان انشعاب، در مقابل فعالیت های او، فعالیت های خنثی کننده دیگری را انجام می دادند. به این ترتیب چنین مسائلی به وجود آمد که در آن زمان باعث تأسّف و تأثر بود. حتی به خاطر دارم دوستانی که به جدّ به مبارزه با ایشان برخاسته بودند و به تخطئه ارتباطات و حرکت هایش دامن می زدند، حتی بزرگانی را تحریک کرده بودند که به نجف خدمت حضرت امام برونند و علیه او سعایت کنند. از این رو آنها هم در سفر ویژه ای به عراق تلاش کردند نظر امام را علیه شهید منتظری برانگیزانند. البته از آنجایی که حضرت امام به ماهیت او واقف بود و به سلامت نفسش اعتقاد داشت، این سعایت ها در ایشان اثر نمی کرد و پس از آنکه محمدآقا خدمت حضرت امام می رسید، با توضیحاتی که می داد، حضرت امام هم مطمئن می شدند.

با صمیمیتی که بین دو رژیم ایران و عراق ایجاد شده بود، طبعاً مبارزین یکدیگر را کنترل می کردند و فضای تنگ و تاریکی در عراق به وجود آمده بود و حتی امکان دستگیری مبارزانی که محل یا مأمّن روشن و مشخصی برای اقامت نداشتند، وجود داشت. پس از توقف فعالیت های مبارزاتی و به دلایل مذکور شهید منتظری پایگاه خود را از عراق به دمشق در سوریه منتقل کرد و در زینبیه سوریه چند خانه را به عنوان پایگاه قرار داد و فعالیت هایش را دنبال کرد. من هر از گاهی به سوریه می رفتم و با او ملاقات می کردم و ضمن این دیدارها اخبار و اطلاعاتی را رد و بدل می کردیم و دوباره با تجدید قوا به عراق باز می گشتم و ایشان هم در سوریه فعالیت هایش را پی می گرفت.

آیا راجع به فعالیت های شهید منتظری در اروپا مطلبی به یاد دارید؟

در مقطعی شهید منتظری در اروپا فعالیت هایی را آغاز کرد. او برای تحت فشار قرار دادن رژیم حاکم بر ایران و اعتراض به حکومت به دلیل شکنجه و آزار مبارزان در ایران، برپایی تحصن و اعتصاب غذایی را در فرانسه برنامه ریزی کرد که در این امر انجمن های اسلامی، دانشجویی و سازمان های دیگر هم کمک کردند. در مقطعی شهید منتظری در کنار فعالیت های مبارزاتی و دفاع از مبارزان ایران به حمایت از سید مهدی هاشمی برخاست. همین حرکت باعث ایجاد مسائلی شد و بسیاری از تشکلهای دانشجویی و مبارزاتی سابقه دار از حمایت از سید مهدی هاشمی طفره رفتند و آن را نپذیرفتند.



از مهم‌ترین ویژگی‌های شهید منتظری کسب خبر و اطلاعات بود. یادمان هست خدا رحمت کند مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی تعبیر شیرینی راجع به محمد آقای منتظری داشت. یکی از رفقا از کویت آمده بود. دوستانی که از خارج از عراق می‌آمدند، گاهی اطلاعات روشن و خوبی داشتند و سایرین برای کسب خبر به دیدار آنها می‌رفتند. حاج آقا مصطفی شوخی می‌کرد و می‌گفت: «محمد آقا دیدن فلانی رفته. تا یک پاکت سیگار پایش دود نکند، ولش نمی‌کند.» یعنی می‌خواهد کنارش بنشیند و حسایی از او خبر بگیرد.

آیا مصداقی از ارتباط شهید منتظری با عناصر مارکسیستی دارید؟
آن موقع هنوز جنگ ویتنام پایان نیافته بود و مردم ویت‌کنگ‌ها می‌جنگیدند. ویتنام شمالی یا ویت‌کنگ‌ها در عراق پایگاه داشتند. در حقیقت دفتر یا به اصطلاح سفارتشان بود. محمد آقای منتظری به این نتیجه رسیده بود که ما به عنوان مبارزان روحانی و اسلامی بیانه‌ای تهیه کنیم و به دفتر آنها برویم و اعلام همبستگی کنیم. این یک حرکت، و ژست ضد امپریالیستی و مبارزاتی و سازنده است و وقتی دوستانمان در ایران پیشنهاد داد و به خاطر دارم حتی برای گرفتن ویت‌کنگ‌ها رفته‌اند و ضمن بیانه‌ای با آنها ابراز همدردی و از آنها حمایت کرده‌اند، این امر به ارتقای سطح مبارزه کمک و همبستگی بیشتری ایجاد می‌کند. به این ترتیب شهید منتظری این پیشنهاد را داد و به خاطر دارم حتی برای گرفتن وقت از آنها از طریق نماینده سازمان مجاهدین آن زمان، آقای تراب حق‌شناس هماهنگ کردند و از سفارت، وقت گرفتند و من، آقای محمد منتظری و دو سه نفر دیگر به آنجا رفتیم و بیانه را دادیم و اعلام همبستگی کردیم. همان موقع آقای جلال‌الدین فارسی از ایران به نجف آمده بود و در نجف حضور داشت. شهید منتظری به ما تأکید می‌کرد که مبادا آقای فارسی بفهمد که داریم چنین کاری می‌کنیم، چون به این دلیل که از حرکت‌های مارکسیستی و کمونیستی حمایت می‌کنیم ما را متهم به مارکسیست بودن می‌کنند، در حالی که هدف ما این نیست، بلکه می‌خواهیم حرکت‌های ضد امریکایی و ضد امپریالیستی را تقویت کنیم. در واقع شهید منتظری در مسیر مبارزاتی‌اش چنین فعالیت‌هایی هم می‌کرد.

یادتان می‌آید که موردی پیش آمده باشد و حضرت امام ایشان را توبیخ کرده باشند؟ در این صورت واکنش شهید منتظری به آن توبیخ چه بوده است؟

در مورد شهید منتظری به خاطر ندارم، اما یادمان هست که حضرت امام دیگران را توبیخ کرده باشند. اسم نمی‌برم چون جنبه نفی دارد. یکی از دوستان به لبنان و سوریه آمده و جزوهای به اسم حضرت امام منتشر و پاره‌ای از فرمایشات ایشان علیه فعالیت‌های اهل سنت در آنجا را بیان کرده بود. جزوه بسیار تعصب‌آمیزی بود. حضرت امام وقتی آن جزوه را دیدند، سخت برآشفند و مرا خواستند و فرمودند: «این دوست شما به نام من دارد کاری را می‌کند که به ضرر اسلام و مبارزه است و بر شمامست که به او بگویید جمع کند و دیگر از این کارها نکند.» من هم آمدم و فرمایش حضرت امام را به او گفتم و توضیح دادم این کار را انجام ندهد. ■

بود و به شهادت همه آنها انجامید و انقلاب را از وجود یک عنصر سخت‌کوش، فعال و سهیم در همه عرصه‌های مبارزاتی محروم کرد. بهترین تعریف و حق‌شناسی از ایشان را در بیانیه شایسته حضرت امام (ره) می‌بینیم که از شهید منتظری به عنوان فرزند و یار خود یاد کردند. رحمه‌الله‌علیهم. لازم به ذکر است که شهید منتظری تا لحظه شهادتش نسبت به امام احترام داشت و حضرت امام هم به ایشان حرمت می‌گذاشتند.

اشاره کردید زمانی که حضرت امام در نجف بودند، شهید منتظری به خصوص در ایامی که در سوریه مستقر بود و آموزش‌های نظامی و فعالیت‌هایی از این قبیل داشت، خدمت ایشان می‌رفت. آیا حضرت امام چنین حرکت‌هایی را تأیید می‌کردند؟

اصولا حضرت امام به حرکت‌ها و مبارزات مسلحانه اعتقادی نداشتند. البته گاهی که بعضی افراد برای توجیه حرکتی خدمت ایشان می‌رفتند، بر این امر تأکید می‌کردند که آن حرکت‌ها برای آماده‌سازی است، چون به هر صورت ما با رژیم رویه‌رو بودیم که در نهایت با ما مسلحانه برخورد می‌کرد و ما هم می‌بایست برای دفاع آماده شویم. شاید با این توجیهات امام را برای حضور در برخی کانون‌های مبارزاتی قانع می‌کردند، ولی من مطمئن هستم اگر از ایشان اجازه می‌گرفتند، حضرت امام فعالیت‌های مسلحانه را قبول نمی‌کردند و در این میان دوستانی هم که گاهی آموزش دیده بودند، بدون اطلاع از ایشان اقدام به این کار کرده بودند. به عنوان مثال من چهار ماه در پایگاه‌های الفتح، البته بدون اطلاع ایشان دوره دیدم. شاید محمد آقا هم این قبیل فعالیت‌هایش را بدون اطلاع حضرت امام انجام می‌داد، منتها واقعتاً امر این است که حضرت امام به شهید منتظری اعتقاد و اعتماد داشتند.

شما دو سه بار نام سید مهدی هاشمی را آوردید. یکی در دوران تحصیل شهید منتظری، همچنین زمانی که شهید منتظری در حمایت از او در کلیسایی در پاریس تحصن کرد و در نهایت وقتی شهید منتظری نهضت‌های آزادی‌بخش را راه‌اندازی کرد، سید مهدی هاشمی آن را دنبال کرد و به سرانجام رساند. آیا این دو نفر یک طرز فکر داشتند یا اینکه روش‌هایشان متفاوت بود. به نظر شما اگر شهید منتظری در قید حیات بود، آیا به همان سرنوشت سید مهدی هاشمی دچار می‌شد؟

با وجودی که یکدیگر را قبول داشتند، اما بعید می‌دانم. چه بسا اگر شهید محمد منتظری زنده بود، خود ابتکار عمل را به دست می‌گرفت و از انحراف جریانی که سید مهدی هاشمی دنبال کرد، پیشگیری می‌کرد.

اشاره کردید شهید منتظری با گروه‌های مختلفی ارتباط داشت، اما بعد از پیروزی انقلاب برخوردهای بسیار جدی با گروه‌های مختلف به خصوص لیبرال‌ها کرد، پس علت همراهی ایشان قبل از انقلاب با آنها چه بود؟

ببینید، ارتباط داشتن دلیل بر همراهی نیست. خیلی از کانون‌ها و تشکل‌های مبارزاتی در مقطع حساسی به‌خصوص در زمان رژیم گذشته که هم در غربت و هم در مواجهه با حکومت شاه بودند، سعی می‌کردند از وجه مشترکی که میانشان وجود داشت، بهره بگیرند و از همان طریق با هم ارتباط داشته باشند. این وجه اشتراک ضدیت با رژیم شاه بود. وقتی انقلاب به پیروزی رسید، هر کسی استراتژی خود را داشت و راه خود را دنبال می‌کرد. ایشان با سازمان مجاهدین خلق، جبهه ملی، کنگدراسیون، عناصر حتی مارکسیست و اتحادیه انجمن‌های اسلامی ارتباط داشت. از مهم‌ترین ویژگی‌های شهید منتظری کسب خبر و اطلاعات بود. یادمان هست خدا رحمت کند مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی تعبیر شیرینی راجع به محمد آقای منتظری داشت. یکی از رفقا از کویت

دلیل نوعی نگرانی و دغدغه افراطی و استراتژیک، گمان می‌کرد همه چیز در حال از دست رفتن، دشمن در حال نفوذ و دستاوردهای انقلاب در حال تپا شدن است و ما می‌بایست از این خطرات و تهدیدات پیشگیری و جلوگیری کنیم. همه اینها سبب شد که اقدامات مختلفی را انجام دهد. ریشه اصلی همه این کارها، دغدغه حفظ نظام، اسلام، انقلاب و رهاوردهای انقلاب بود؛ اما با شیوه‌های عصبی و احساسی فوق‌العاده‌ای که برای ناآشنایان به روحیات ایشان قابل توجیه نبود، لذا شهید منتظری در مقطعی غیر از حضرت امام و پدرش با بسیاری از پدیده‌ها، عناصر و شخصیت‌های برجسته نظام، اعضای شورای انقلاب، اعضای حزب جمهوری اسلامی و بسیاری از نهادهای دیگر درگیر شد. پس از آن به یکسری فعالیت‌های حاد انقلابی‌نماینه روی آورد. مثلاً به طور مسلحانه هواپیمایی را وادار به خروج از کشور کرد یا به صورت مسلحانه در وزارت امور خارجه تحصن کرد تا ویزای ویژه و اجازه پرواز بگیرد. از دیگر اقدامات او انتشار نشریه بسیار رادیکال و تند بود که علیه بسیاری از نهادهای آن زمان، فعالیت و مطالبی را چاپ می‌کرد. البته عده‌ای معتقد بودند سخت‌کوشی، فعالیت مستمر و شبانه‌روزی، عدم استراحت، تغذیه نامناسب و بیدار خوابی‌های وحشتناک و فوق‌العاده، انسان را عصبی و آنورمال می‌کند و در شرایط متفاوتی قرار می‌دهد.

شهید منتظری در یک مقطع با آرامش و بازرسی و بازمینی خطاهایش در تشخیص و انتخاب تاکتیک یا روش پی برد و وقتی شرایط ویژه همراه با آرامش برای او فراهم شد، تنبهی برایش به وجود آمد و همین موجب شد بین آقای منتظری و شهید بهشتی در مراجعه‌ای که شهید منتظری به ایشان کرده بود، صفاء، صمیمیت و رابطه بسیار مثبت، سازنده و مفیدی به وجود بیاید و شهید منتظری به شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی بازگردد و در مجالسشان شرکت کند و به این ترتیب راه‌های خوبی در پیش گرفته شد. بزرگواری و سعه صدر شهید بهشتی به‌قدری بود که در اولین لحظه‌ای که شهید منتظری وارد شد، او را در آغوش گرفت و گفت: «ایشان محمد خدومان هستند.» و شهید منتظری را به سایرین معرفی کرد و هر دو نشستند. در نهایت شرایط خیلی خوبی پیش آمده بود که به هر حال افراط‌های فوق‌العاده قبلی شاید داشت به تقریب می‌انجامید. البته به اعتقاد من آرامش، طمأنینه و کسب تجربه روشنی از تندروی‌ها، او را به موضعی بسیار متین و قابل درک رسانده بود که متأسفانه دوران‌ش کوتاه





د. امیر ذیاض

دوران طولانی اقامت در کشورهای دیگر و ارتباط تنگاتنگ با نهضت‌های آزادی‌بخش و مشاهده عینی تلاش‌های شهید محمد منتظری برای آموزش مبارزان و نیز کوشش‌های بی‌دریغ او برای تحقق آرمان‌های امام، خاطرات سرکار خانم دباغ از زندگی و سیره مبارزاتی آن شهید را از نکات بسیار دقیق و ارزشمندی سرشار می‌سازد.
با تشکر از ایشان که چون همیشه، شاهد یاران را مشمول لطف خود قرار دادند.

■ «شهید منتظری و مبارزات چریکی» در گفت و شنود شاهد یاران
بامرضیه دباغ (حدیدچی)

شجاع‌تر و متوکل‌تر از او هرگز ندیدم...

دکتر سروش هم در آن موقع در لندن برو بیایی داشت. عصرهای یکشنبه جلسه‌ای را در جایی به عنوان مسجد تدارک دیده بودند و همه ایرانیان در آنجا جمع می‌شدند. حتی از نیوکاسل و جاهای دیگر هم می‌آمدند. دانشجویان یکشنبه شب جلساتی می‌گذاشتند. گاهی اوقات خود محمد در آنجا صحبت می‌کرد و به بعضی از سئوالات جواب می‌داد. نزدیک به دو سه ماهی که در آنجا بودم، محمد رفت و آمدهایی داشت، اما اطلاع نداشتیم در آنجا چه کار می‌کند و کجا می‌رود و بر می‌گردد. بعد یک روز آمدند و گفتند که قرار است اعتصاب غذایی در کلیسای در فرانسه داشته باشیم و مقدماتش را فراهم کرده‌ایم، شما هم بیایید، رفتیم فرانسه و اعتصاب غذا را انجام دادیم. محمد آقا خودش سرمدار قضیه بود. افرادی نظیر آقای غرضی و دعایی و یکی دو تا از برادران هم که به رحمت خدا رفتند، حضور داشتند. عده‌ای هم از کشورهای مختلف، من جمله آمریکا به آنجا آمده بودند.

بعد از اعتصاب غذا، بنده به همراه محمد منتظری به سوریه رفتم. در آنجا برادران ساختمان چهار اتاقه‌ای را در جنوب لبنان، در منطقه شیاج، گرفته بودند. بچه‌ها وقتی برای آموزش نظامی می‌رفتند، در آنجا ساکن می‌شدند. اکثراً بچه‌های خودمان بودند که ۱۶ نفر از برادران بودند و یک نفر هم خود بنده بودم که می‌شدیم ۱۷ نفر. خانه متعلق به یکی از فلسطینیان به نام محمد بود. از ۴ اتاق، دو تا دست ما بود و دو تا هم دست خودش.

محمد هیچ وقت با ما نبود و مثل بقیه بچه‌ها در آنجا سکنی نداشت. از نظر پوشش هم طوری لباس می‌پوشید که اکثر فکر می‌کردند آدم فقیر و مستمندی است که آدم باید کمکش کند. یک کت خیلی بزرگ‌تر از خودش می‌پوشید که آویزان و کهنه بود. در جیب این کت، مهر

بنده وقتی از ایران خارج شدم، محمد ۵ دلار یا ۱۰ دلار به من داد و به انگلستان رفتم. در آنجا جوانی به نام احمد به فرودگاه آمده بود و من را به هتلی که مسئول آن یک پاکستانی بود، برد. محمد قبلاً راجع به ایشان صحبت کرده بود. این آقا به مدت دو روز به ما یک اتاق یک تخته داد، ولی من پولی نداشتیم که به او بدهم. احمد آقا از غروب تا نصف شب مسئول رزرویشن بود. او درس هم می‌خواند.

در طول سال‌های مبارزه، یعنی از سال ۴۸ که با شهید سعیدی وارد عرصه مبارزات شدم و با افراد مختلفی که مأموریت‌هایی داشتند، رفت و آمدهایی داشتم، هیچ کدام را با جریزه‌تر و دلیرتر و باتوکل‌تر از محمد ندیدم. البته گاهی اوقات، حالت مستبیدی داشت که آن را هم وقتی فکرش را می‌کنم، می‌بینم دقیقاً برای سلامت گروه بوده است.

او با آنها صحبت کرد و قرار شد برای نظافت هتل کار کنم و در آنجا جایی برای خوابیدن و صبحانه مجانی به من بدهند. من صبحانه را می‌گرفتم و کم‌کم می‌خوردم. شاید نزدیک به بیست روز کمتر یا بیشتر، محمد به انگلیس آمد و روز یکشنبه‌ای ما را به کانونی برد که عده‌ای از بچه‌های دانشجوی در آنجا بودند. آقای هم بود به نام دکتر احمدی که بعداً فهمیدم نام خودش احمد است که تبدیل به فامیل کرده بود. مدتی هم در بعد از انقلاب رییس دانشگاه بود و الان اطلاع دقیقی از ایشان ندارم.

آشنایی شما با شهید محمد منتظری از کجا شکل گرفت و چگونه آغاز شد؟

محمد منتظری «رحمه‌الله علیه» را از سال‌های حدود ۵۰ یا اواخر ۴۹ شناختم. آیت‌الله ربانی شیرازی «رضوان‌الله تعالی علیه» تازه از زندان آزاد شده بودند و ملاقاتی ۳ الی ۴ نفره بود. بعد از این، قضیه موکل شد به شهادت و مسایل بعد از شهادت آیت‌الله سعیدی «رضوان‌الله تعالی علیه» که بعد از این مدت وقتی بنده در سال ۵۲ دستگیر شدم، در زندان هم بسته و گریخته اطلاعات کوتاهی از ایشان می‌رسید که فعالیت‌هایی دارند، متنها به فرماندهی و مسئولیت اصلی پدرشان (آقای منتظری) بود. در آن زمان روحانیت مبارز به تازگی شکل گرفته بود و تعدادی از آقایان دستگیر شده، تعدادی در زندان و تعدادی هم تبعید شده بودند. آقای منتظری و آقای ربانی شیرازی و خیلی از آقایان علما دستگیر شده و در زندان بودند.

بعد از اینکه بنده را برای معالجه به بیمارستان منتقل کردند، اولین ملاقات مستقیم من با محمد منتظری در بیمارستان بود. البته نام بیمارستان را به یاد ندارم، ولی آدرس آن نبش وصال شیرازی بود. محمد آقا برای خیلی‌ها زحمت کشید. در آنجا خانمی بود به نام زینت احمدی نیلی که پاسپورت گرفته و مریض بود و باید برای درمان از کشور خارج می‌شد. او بلیط گرفته بود و صبح ساعت ۶ برای انگلیس پرواز داشت. شهید منتظری شبانه، پاسپورت او را آورد به بیمارستان و عکسش را برداشت و عکس ما را روی پاسپورت گذاشت و خلاصه صبح ساعت ۶، بنده با پاسپورت و بلیط خانم زینت احمدی نیلی از ایران خارج شدم. پاسپورت در حال حاضر در دفتر نشر آثار حضرت امام (ره) هست. اگر بخواهید می‌توانید کپی هم داشته باشید، چون تمام مدارک را تحویل آنجا دادم.

را یک روز خوردم و نصف دیگر را فردا خوردم و با دو ریال دیگر نان دیگر گرفتم. به هر حال ضعف خیلی فشار آورده بود و نماز ظهر و عصر را که خواندم، بلند شدم که بروم دراز بکشم که دیدم حال بدی دارم. گوشی تلفن را برداشتم که به رزویشن بگویم دکتر خبر کند که دیگر نتوانستم و از هوش رفتم. اینها دیده بودند که گوشی تلفن سر جایش نیست و آمده و در را باز کرده و دیده بودند که روی تخت افتاده‌ام. مرا منتقل کردند به بیمارستان و چون هیچ مدرکی همراه من نبود، نفهمیدند من کی هستم. تنها مدرک من، تلفن آقا روح‌الله بود که در هتل دیگری اتاق داشت. به او زنگ زده بودند که بانویی ایرانی در اینجا هست و الان در بیمارستان است. بعد از ظهر آن روز، چشم‌هایم را که باز کردم، دیدم آقا روح‌الله کنار تخت من نشسته و احوال‌پرسی می‌کند که چی شده؟ گفتم به خاطر گرسنگی این طور شده‌ام. شما اگر می‌توانید بروید در حرم حضرت زینب بنشینید و از برادران هر کدام را که دیدید، قضیه را بگویید.

ایشان به مقر ما در حرم حضرت زینب رفتند و با دو نفر از برادران ملاقات کردند و دو سه تا از این برادران آمدند. بحث این بود که چگونه من را از بیمارستان بیرون ببرند. به هر حال با هر ترفندی که بود ماشینی را آوردند و فردای آن روز در زمانی که هوا تاریک و روشن بود، ما را از بیمارستان فراری دادند و یکسره به لبنان رفتیم. برخی از برادران از جمله آقای غرضی و برخی دیگر از برادران معتقد بودند محمد حق نداشته این کار را بکند و بسا محمد دعوا کردند. دعوا مقداری بالا گرفت و محمد دو بار آمد با من صحبت کند، ولی من گفتم: «نی‌توانم حرفت را به عنوان یک مرد مسلمان گوش کنم». علی آقا، آقازاده آقای جنتی با ما کار می‌کرد و آمد تا اختلاف را برطرف کند. آن چیزی که الان در ذهنم هست این است که ایشان از طرف آقای رفسنجانی و رهبری و شهید بهشتی مأموریت داشت.

برخی از برادران به حمایت از من برخاستند که اگر تلفن آقا روح‌الله نبود، معلوم نبود چه اتفاقی برای من می‌افتاد. الحمدلله مسئله حل و فصل و قضیه تمام شد. شاید ۴ یا ۵ روز از قضیه گذشته بود که گرفتاری اقتصادی پیش آمد و شاه رفت و آمد مسافرتی به سوریه را ممنوع کرد. آقایان روحانیونی که بسا کاروان‌ها می‌آمدند، کمک می‌دادند و بعضی وقت‌ها، کسانی که واقعا با مبارزات و هم هدف با حضرت امام و با عزاداری‌ها موافق بودند، از نظر اقتصادی به ما کمک می‌کردند. در هر حال حدود ۲ الی ۳ ماه، مشکلاتی ایجاد شد و زندگی برای همه ما بی‌نهایت سخت شد.

سرانجام قرار شد با یکی از برادران به نجف اشرف به محضر مبارک حضرت امام «رضوان‌الله‌علیه» بروم که امام راهنمایی کنند. باز محمد پاسپورتی را که متعلق به یک مادر و پسر بود، برایم تهیه کرد. اینکه این پاسپورت‌ها چگونه به دستش می‌رسید، به ما نمی‌گفت. عکس این پاسپورت را تغییر داد و ویزا داد و با یکی از برادران که جوان‌تر از بقیه بود، به نجف اشرف، خدمت حضرت امام رفتیم. در آنجا هم مسایلی پیش آمد و آقای محتشمی و دعایی زحمات بسیاری داشتند و دفتر را قانع کردند که من با امام ملاقاتی داشته باشم و مسایل را مفصلاً برای حضرت امام بیان کنم که شرح آن در کتابم هست.

این سفر تقریباً خیلی طول کشید و بالاخره به سوریه برگشتیم. محمد گفت که من باید به ایران بروم و اگر کسی کاری دارد، بگوید. از من هم خواست که آدرس و مشخصات کسی را در تهران که لو نرفته باشد، به او بدهم. یک چمدان را که کف آن را پر از فشنگ و فتیله

تحمل افرادی مانند قطب‌زاده و یزدی برای محمد خیلی سخت بود. دلیلش هم این بود که آنها هیچ کس غیر از خودشان را در این حلقه قبول نداشتند. اگر دقت کرده باشید در مسئله آوردن امام به فرانسه، یزدی می‌خواست طوری وانمود کند که این ما بودیم که به امام پیشنهاد کردیم که به فرانسه بروند که امام نگذاشتند. اگر محمد بود، با قطب‌زاده، بنی‌صدر و یزدی و امثالهم برخورد می‌کرد.

مبارزات شدم و با افراد مختلفی که مأموریت‌هایی داشتند، رفت و آمدهایی داشتم، هیچ کدام را با جریزه‌تر و دلیرتر و باتوکل‌تر از محمد ندیدم. البته گاهی اوقات، حالت مستبیدی داشت که آن را هم وقتی فکرش را می‌کنم، می‌بینم دقیقاً برای سلامت گروه بوده است.

لطفاً در خصوص اختلاف شهید با شما و دوستانتان توضیح دهید.

موضوع از این قرار است که من در لبنان بودم و یکی از برادران را به آنجا آورده بودم که معرفی کنم و به کار آموزش بپردازد. من با ایشان از سوریه به لبنان رفتم. ایشان در دفتر امام موسی صدر بود که اگر زنده است، خداوند سلامتیش بدارد و اگر به شهادت رسیده است، خداوند او را با شهدای کربلا محشور کند. در هر حال ایشان به همان هتلی که ما بودیم، آمد و گفت: «آقای با گریه آمده بود نزد امام موسی صدر و گفت که دو سه سال است نمی‌دانم همسرم کجا رفته؟ نمی‌دانم کشته شده یا زنده است؟ به من گفتند که بیایم لبنان تا شما مرا راهنمایی کنید. امام موسی صدر هم گفتند شما بروید و سه چهار ساعت به من وقت بدهید تا بررسی کنم و ببینم چه کار می‌شود کرد».

امام موسی صدر من را می‌شناختند و برای من از طریق همان لبنان، کارت صادر کرده بودند که تردد من بین لبنان و سوریه عادی باشد و هر موقع می‌خواستم، بروم و پول خروج و ورود را ندهم. به این برادرم (روح‌الله) گفتم که این مشخصاتی که شما می‌گویید، باید حاجی ما باشد منتهی کاری کنید که قضایا فاش نشود. شما بروید و به امام موسی صدر بگویید که مشخصاتی را که این آقا می‌گوید من می‌شناسم، او را بردارید و بیاورید. امام موسی صدر هم آقا روح‌الله را شناخته بودند و به ایشان اعتماد داشتند و گفتند که این آقا را ببرید تا خانمش را ببیند و حاجی را آورد آنجا. من توضیحاتی را به ایشان دادم و گفتم که شما کار خیلی بدی کردید که آمدید و خیلی برای من گران تمام شد. به هر حال شب را آنجا ماندند و یک سری وسایلی تهیه شد و ایشان را آوردیم به سوریه و فرودگاه و ایشان را برگرداندیم به ایران تا سروصدایش در نیاید و این طور وانمود شود که برای زیارت آمده و برگشته‌اند.

من رفتم هتل و با دو ریال پول سوریه‌ای که داشتم، یک دانه نان گرفتم و رفتم بالا. عصر بود که محمد آمد و گفت که شنیده‌ام با ایشان ملاقات کرده‌اید. همه موضوع هم این بود که برای ایشان تعریف کرده باشم که من کی هستم تا یک موقع ساواک متوجه این ارتباطات نشود. محمد چیزی به من نگفت، ولی بعدها فهمیدم که محمد می‌خواست به من را تنبیه سازمانی کند، به همین دلیل رفت و تقریباً ۵ روز پیدایش نشد. من هم بجز آن یک ریالی که داشتم و یک دانه نان، چیز دیگری نداشتم. آن نان را هم نصفش

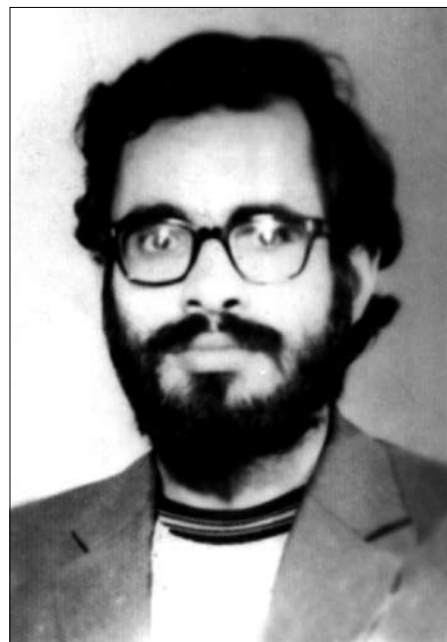
سفر تخانه اکثر کشورهای منطقه مانند پاکستان، افغانستان، حجاز، لیبی، مصر و امثالهم بود. ما به این کت می‌گفتم سفارت سیار. فرض کنید در لیبی مأموریت داشتم، به ایشان می‌گفتم محمد! من در لیبی کار دارم. می‌گفت: برویم به قهوه‌خانه و چایی بخوریم. در آنجا از زیر میز پاسپورت من را می‌گرفت، امضاء می‌کرد و مهر می‌زد، بعد می‌رفتیم بیرون و از هم جدا می‌شدیم.

اقامتگاه ما خیلی کوچک بود و ۷ الی ۱۰ نفر آدم باید کنار هم دراز می‌کشیدند. زندگی بسیار سختی بود. هیچ وقت نشد که محمد یکسره تا صبح بخوابد. دائماً در راه بود و می‌رفت و می‌آمد و یا بچه‌هایی را که از ایران می‌آمدند، می‌برد و آموزش سیاسی می‌داد.

نکته مهم این بود که در کوئته و در خلیج یک سازماندهی جالبی داشت. بچه‌هایی که مشکل داشتند، به هر زحمتی بود خودشان را به خلیج و یا کوئته می‌رساندند و با پاسپورت‌هایی که محمد آماده کرده بود، به سوریه می‌آمدند. بدون اینکه به پاسپورت خودشان مهری زده شود. آنها به آنجا می‌آمدند و در ظرف یک هفته یا ده روز، دوره شان را می‌دیدند؛ بعد آنها را برمی‌گرداندند به خلیج و یا کوئته و در آنجا با پاسپورت خودشان بر می‌گشتند به این ترتیب رژیم طاغوت نمی‌توانست بفهمد این آقایانی که برای مسافرت بیست روزه و یا یک ماهه از ایران خارج شده‌اند، کجا رفته و برگشته‌اند و او با پاسپورتش سالم برمی‌گشت.

این ابتکار بسیار دقیق امنیتی از محمد بود. تعدادی از دوستان هم آنجا بودند و کمک می‌کردند. من هم کمک می‌کردم. کسانی مثل علی‌رضا آلاپوش، آقای غرضی، آقای تبریزیان، آقای سراج‌الدین موسوی و عده دیگری هم بودند. این برنامه‌های گسترده را محمد انجام می‌داد و ما هم ناظر بر قضایا بودیم. ما را هم به عنوان مادرشان قبول کرده بودند و فقط عده‌ای می‌گفتند خواهر.

محمد خیلی از وقت‌ها مخفیانه به ایران می‌آمد و برمی‌گشت. بچه‌های دیگر خیلی از این دل و جرئت‌ها نداشتند، ولی محمد هر ماه و یا هر ۴۵ روز یک بار می‌رفت و برمی‌گشت و اطلاعاتی را می‌آورد و می‌برد. بعضی از مسائل را که باید از نجف به ایران منتقل می‌شد، کمک می‌کرد و می‌برد. خیلی آدم عجیبی بود. در طول سال‌های مبارزه، یعنی از سال ۴۸ که با شهید سعیدی وارد عرصه



آدم تیزهوشی بود و دو کلام که با طرف صحبت می کرد کاملاً می فهمید که طرف، چند مرده حلاج است، مثلاً توطئه دو نفری را که برای جمع آوری اطلاعات و یا خدای ناخواسته برای خیانتی به امام از ساواک آمده بودند و یا توطئه افراد دیگر را خنثی می کرد.

از یکدیگر اطلاعات وافی و کافی نداشتیم. فرض کنید خود آقای غرضی مدتی را در نجف بودند و در خانه آقای دعایی زندگی می کردند و گاهی هم قدری عصبانی می شدند و می گفتند هیچ وقت مانند دوره ای که در آنجا بودم، برای من سخت نبوده است ولی هیچ وقت نگفتند که این سختی و فشار برای چه بوده است. بعدها که از مجاهدین اطلاعاتی به دست آمد، معلوم شد که ایشان هم مورد غضب آنها واقع شده بوده و شاید دنبالش بوده اند که ایشان را از بین ببرند، ولی اینکه محمد اینها را علناً تکذیب و یا تأیید می کرد، خبری ندارم.

در جمع شما اطلاعیه های سازمان مجاهدین خلق مطرح نمی شد؟

نه، این مسائل را در جمع مطرح نمی کردیم. این برداشت شخصی من است که ما به عنوان روحانیت مبارزه به سمت محمد کشیده شده بودیم. شاید برخی از برادران در جریان بودند، ولی من اطلاع ندارم.

در آن دوران دو نگاه نسبت به مبارزه مسلحانه وجود داشت. یک نوع نگاهی بود که شما مثال زدید از جمله ترور منصور و امثالهم که صرفاً تلاشی برای کمک به پیشبرد مبارزات مردمی بود و یک نوع مبارزه هم مبارزات چریکی برای براندازی نظام از طریق مبارزه مسلحانه صرف بود. شهید منتظری به کدام یک از این

تکلیف شرعی است و فرق می کند مبارزه مستقیم با دشمن یا اینکه شما بخواهید با یک گروه، مبارزه مسلحانه کنید. در مورد قضیه کلیسا چون آن موقع در جبهه فلسطین بودم، اطلاعی نداشتم. بعد از پیروزی انقلاب که به ایران آمدم، دو بار محمد منتظری را در حزب جمهوری دیدم که یک بار در جلساتی بود که هر هفته تشکیل می شد. بنده به دلیل اینکه مسئولیت سپاه همدان را داشتم، همیشه نمی توانستم در جلسات باشم و فقط هر وقت فرصتی بود و در تهران کاری داشتم و برای ارائه کار خدمت امام می رسیدم، در جلسات شرکت می کردم. دفعه اول که شرکت کردم، همه آقایان و خانم ها آنجا بودند. دفعه دوم که جلسه تمام شد، رفتم سوار ماشینم شدم. می خواستم استارت بزنم که محمد در ماشین را باز کرد و آمد و نشست در ماشین و گفت: «مستقیم بگو با مایی و یا برمایی؟» گفتم: «منظورت را نمی فهمم!» گفت: «نه، داری سفسطه می کنی! به خاطر مسایل فلسطین نمی توانیم تحمل کنیم که ببینیم که وضع مملکت کی ثبات پیدا می کند و ممکن است بخواهیم کارهایی را انجام بدهیم. می توانی همکاری کنی یا نه؟» گفتم: «من مسئولیت سنگینی را قبول کرده ام. آنجا گلوگاه کردنشین هاست و من شرعاً نمی توانم کار دیگری بکنم، اما اگر بدانم چه کار می خواهید انجام بدهید، شاید بتوانم کمک و همفکری کنم.» گفت: «تو هم فاسد شدی!!!»

من دیگر محمد را ندیدم تا اینکه نامه آقای منتظری به دستم رسید که نوشته بودند این پسر دیوانه و... است. ما در کردستان به شدت با کومه ها و کردها درگیر بودیم، مخصوصاً در سنج که منافقین هم همراهی می کردند. آمدم به تهران برای گرفتن برخی از اذنها از حضرت امام و گفتم اینها این جنایات را انجام می دهند و مخصوصاً منافقین و کثافت کاری های دخترها و پسرها در کمپ های شان مواردی است که بدن انسان می لرزد و من نمی دانم که باید چه کار باید کنم.

شب رفتم حزب جمهوری و دیدم که برادران جلسه سری دارند و راجع به این قضایا که دولت موقت از پرواز هواپیمای اینها ممانعت کرده بود و اینها هم تحصن کرده بودند و باز زدند. بعد از این قضیه دیگر محمد را ندیدم، ولی دقیقاً این احساس برای من هست که واقعا سید مهدی ملعون با آن زبان بازی هایی که داشت و تحصیلات بالا و از طریق برادرش، سعی می کرد حتی فکر و عقل محمد را هم از او بگیرد.

آیا ارتباط شهید منتظری با مجاهدین تا قبل از سفر به پاریس ارتباط مثبتی بود؟

من نمی دانم، چون نه ارتباطی با مجاهدین خلق داشتم و نه خودش آدمی بود که از این مسایل حرفی بزند. فرض کنید همین آقای آلادپوش را که عنوان کردم، برادر و زن برادرش جزو بچه های مجاهدین خلق بودند و او هم با آنها ارتباط داشت، ولی این گروهی که جمع شده بودیم، هیچ کدام



کرده و دو تا کلت کوچک گذاشته بود. من یک سری کادو برای بچه ها خریدم و نامه کوتاهی را هم برای یکی از دامادهايم نوشتم. او در سرچشمه مغازه ای داشت و محمد این چمدان را به ایران برد و به ایشان داد و آن نامه را هم داد. او هم فهمیده بود که در چمدان چی هست. آقایای باید می آمد و چمدان را می گرفت.

به هر حال این احساس خطر بود که ورود و خروج محمد با مشکل مواجه شود، ولی او با یک شجاعت خاصی این کارها را می کرد و در دفعات مختلف، به طرق دیگری رفتار می کرد. بعد از اینکه محمد به سوریه برگشت، گفت به کویت می روم. شاید هم برگردم به سوریه یا لبنان. بعد از مدتی متوجه شدیم که رهبر کبیر انقلاب رفته اند به فرانسه. از نوفل لوشاتو و از مقر حضرت امام تلفنی به من زده شد. محمد آنجا بود و در فرانسه هم ارتباطاتی با انجمن های اسلامی آمریکا داشت. من نیز پس از مدتی به فرانسه رفتم.

شهید منتظری با شهید سعیدی هم ارتباطات مبارزاتی داشت؟

من خبر ندارم، ولی در راس روحانیت مبارز، آیت الله منتظری و آیت الله ربانی شیرازی و آقای هاشمی رفسنجانی و رهبر انقلاب بودند که آن موقع در اطراف مشهد تبعید بودند. این آقایان همه با هم بودند و لذا نمی شد که محمد تنها باشد.

به نظر می رسد امام با برخی از کارهای ایشان مثل تحصنی که در کلیسا بود، مخالف بودند. چرا شهید این کارها را می کرد؟

حضرت امام با جنگ مسلحانه مخالفت داشتند، به دلیل اینکه معتقد بودند که اسلحه زور می آورد و ممکن است خدای ناکرده از چارچوب تقوا بیرون بیایند و خیلی از مسایل را نادیده بگیرند. در هیچ جایی مستقیم سراغ ندارید که امام این اذن را به هیچ گروه و یا دسته ای داده باشند که دست به اسلحه بزنند و اینکه شما می بینید که منصور ترور می شود و یا آن، آمریکایی ای که ترور می شود امام مخالفت نمی کنند. ایشان نه مستقیماً می گفتند که این کارها انجام شود و نه می گفتند که انجام نشود، ولی من خودم وقتی در کنار خواهران و برادران فلسطینی جنوب لبنان قرار گرفتم و از ایشان اذن خواستم، مستقیماً به من گفتند که این





افرادی به سوریه می آمدند و دوره چربکی می دیدند و بنده هم برای یکی از آنها رفتم به یکی از روستاهای لبنان و از آقای فارسی برایش یک مسلسل خودکار و جمع و جور با ۱۵۰ فشنگ خریدم و به شکم بستم و به سوریه آوردم و برایش جاسازی کردند و خیلی هم تحویلش گرفتند. محمد با همکاری الفتج، پایگاهی را برای آموزش چربکی تدارک دیده بود.

نگاه ها اعتقاد داشت؟

به هر دو کمک می کردند. افرادی به سوریه می آمدند و دوره چربکی می دیدند و بنده هم برای یکی از آنها رفتم به یکی از روستاهای لبنان و از آقای فارسی برایش یک مسلسل خودکار و جمع و جور با ۱۵۰ فشنگ خریدم و به شکم بستم و به سوریه آوردم و برایش جاسازی کردند و خیلی هم تحویلش گرفتند. محمد با همکاری الفتج، پایگاهی را برای آموزش چربکی تدارک دیده بود. آنها به هر کسی اعتماد نمی کردند. شیوه کار هم این گونه بود که با کسی که قرار بود آموزش ببیند، مثلاً در حرم حضرت زینب قرار و مدار می گذاشتند. آنها آموزش هایی را می دیدند و بر می گشتند.

در بین اینها اعضایی از سازمان مجاهدین هم نزد آن شهید می آمدند که آموزش ببینند؟ چون برخی از آنها در خاطر ایشان هست که ما به اردوگاه هایی در سوریه و امثالهم رفته و آموزش دیده ایم.

نمی دانم. این مسایل سری است و به هیچ وجه نمی آمدند در جمع بنشینند و صحبت کنند. در اینجا بد نیست نکته جالبی را بیان کنم. برادران همه دنبال این بودند که بفهمند این خواهر دباغ اهل کجاست و اسم واقعی اش چیست. آن شبی که آیت الله جنتی آمده بودند برای آشتی بین من و محمد، آقای غرضی با لهجه اصفهانی حرف زدند. وقتی من شروع کردم، لهجه پیدا کردم و چند جا اصفهانی بودن خودم را لو دادم. برخی از برادران گفتند به هر حال برای ما معلوم شد که شما اصفهانی هستید و این جلسه نفعی هم برای ما داشت. ماها تا این حد سعی می کردیم از یکدیگر تقیه داشته باشیم، چون هنوز هیچ کدام صد در صد به یکدیگر اعتماد نداشتیم.

رابطه شهید با امام موسی صدر چگونه بود؟ برخی می گویند رابطه خوب و مطلوبی داشتند؟
شواهد نشان می دهند که محمد هر کسی را که به لبنان می برد، اطلاعاتی را هم تحت اختیار ایشان قرار می داد،

چون می خواست تحت حمایت امام موسی صدر باشد.

برخی چنین القا می کنند که شهید امام موسی صدر لیبرال و غرب زده بودند. تحلیل شما در این مورد چیست؟

امام موسی صدر با توجه به موقعیتی که در لبنان داشتند، باید عملاً چنین رویکردی می داشتند. ایشان انسان مخلصی بودند. حالات خاصی داشتند و ذره ای تکبر در وجود ایشان نبود.

ارتباط شهید با دکتر شریعتی چگونه بود؟

خیلی وقت ها کتاب های دکتر را می خواند و کیف هم می کرد. در آوردن جنازه او به دمشق هم خیلی نقش داشت.

ایشان معمولاً چه مسائلی را به افرادی که می آمدند، آموزش می داد؟

کسانی که برای طی دوره می آمدند، به آنها کار با اسلحه را یاد می داد. نمی توانست کار سیاسی آموزش بدهد، چون کار سیاسی لازمه اش این است که دشمن شناس باشید و موقعیت دشمن را بتوانید ارزیابی کنید و بعد شروع به مبارزه کنید، والا ماشه اسلحه را فشار دادن کاری ندارد، محمد قبل از اینکه کسی بیاید و به امور نظامی بپردازد، یک سری کلاس های عقیدتی برایشان می گذاشت، همان برادرانی که عرض می کنم، یعنی آقای غرضی و آقای موسوی و ... می رفتند و در موارد مختلف با امام صحبت می کردند. خانم ها هم که برای آموزش می آمدند، باز همین بحث ها بود و این آموزش عقیدتی و سیاسی توسط محمد بود و بعد، اینها را می بردند در پادگان ها و آموزش می دادند.

در رفت و آمدهائی که به ایران داشتند، چه فعالیت هایی را انجام می دادند.

هر وقت که برمی گشت، اعلامیه هایی را می آورد و در اختیار ما قرار می داد و یا بعضی از کتاب هایی را که چاپ شده بود، می آورد. کتاب های پلیسی را زیاد می خواند. به کسانی که قصد مبارزه داشتند، آموزش های تاکتیکی و شیوه های فرار را یاد می داد.

اسامی مستعار ایشان چه بود؟

ما به اسم محمد، صدایش می زدیم و خیلی ها هم به نام حیدری، موحدی و یا حمیدی او را می شناختند.

در باره حضور شهید منتظری در

پاریس توضیح دهید؟

در پاریس مثل بقیه، از جمله علی رضا آلادپوش و غرضی و موسوی بود. آقای غرضی به زبان فرانسه تسلط داشتند و لذا وجودشان در آنجا خیلی مورد نیاز بود. برخی که می خواستند نظرات امام را ترجمه کنند، نظرات خودشان را در آن می گنجاندند، از جمله بنی صدر و قطب زاده و امثالهم، ولی آقای غرضی خیلی دقیق مطالب امام را منعکس می کردند. برادران دیگر هم انگلیسی می دانستند و

برخی اوقات مچ یزدی را می گرفتند. او خود را نماینده امام می دانست و اینها می رفتند و به او می گفتند که دروغ نگو.. وجود خیلی از این برادران موثر بود. محمد هم بی کار نبود و افرادی را که می شناخت، جذبشان می کرد و یا عده ای را بیرون و اعلام موضع می کرد. آدم تیزهوشی بود و دو کلام که با طرف صحبت می کرد کاملاً می فهمید که طرف، چند مرده حلاج است، مثلاً توطئه دو نفری را که برای جمع آوری اطلاعات و یا خدای ناخواسته برای خیانتی به امام از ساواک آمده بودند و یا توطئه افراد دیگر را خنثی می کرد.

یکی از دیگر مسایل این بود که مجتبی طالقانی را در کشتن محبوبه افرا شناسایی کرد. این دختر ملاقات کوتاهی با امام داشت. امام نماز می خواندند و این دختر هم آمد و نمازی خواند. البته به صورت ناشناس آمد، ولی من او را می شناختم، چون معلم بچه هایم بود. بعد رفت و تقریباً یک هفته بعد، مرحوم حاج احمد اقا گفتند شوهر خواهر بزرگ افرا که در هلال احمر کار می کرد و مسئول نامه های اسرا بود، آمده جسد افرا را تحویل بگیرد. شب رفته بودند خانه اش و دیده بودند که جسد باد کرده است. تمام کشفیات این قضیه نزد محمد بود و مجتبی طالقانی در قتل محبوبه، دخیل بود. او الان در خارج است، ولی در اوایل انقلاب، ما دستگیرش کردیم و ماجرای قهر آقای طالقانی و باقی قضایا که همه می دانند.

شهید منتظری در دوران بعد از انقلاب، شدیداً در برابر خط لیبرال ها، چه در مجلس و چه در ماجرای دادگاه امیر انتظام، به شدت مقاومت کرد. عده ای می گویند این رویکرد، حاصل شناختی بود که ایشان از این گروه به دست آورده بود. آیا شما هم چنین برداشتی دارید؟

دقیقاً همین طور است. تحمل افرادی مانند قطب زاده و یزدی برای محمد خیلی سخت بود. دلیلش هم این بود که آنها هیچ کس غیر از خودشان را در این حلقه قبول نداشتند. اگر دقت کرده باشید در مسئله آوردن امام به فرانسه، یزدی می خواست طوری وانمود کند که این ما بودیم که به امام پیشنهاد کردیم که به فرانسه بروند که امام نگذاشتند. اگر محمد بود، با قطب زاده، بنی صدر و یزدی و امثالهم برخورد می کرد.

سن: آیا پس از این و تا شهادت ایشان ملاقاتی با ایشان داشتید؟

خیر، این سعادت را نداشتم. ■





بی‌پیرایه و پر خروش بود...

۱

«سلوک مبارزاتی شهید محمد منتظری» در گفت و شنود شاهد یاران با

حجت اسلام والمسلمین محمدرضا ناصری

• درآمد

سلوک مبارزاتی شهید منتظری و حضور دائمی او در تمامی عرصه‌های قبل و بعد از انقلاب، از او چهره‌ای استثنائی را در تاریخ انقلاب ساخته است. بازیابی زندگی و فعالیت‌های او در میان خاطرات یاران صادق امام و هم‌زمان آن شهید، می‌تواند جنبه‌های ناگفته‌ای از انقلاب را در اختیار پژوهندگان قرار دهد. این گفتگو سرشار از این نکته‌هاست.

انجام می‌داد. در فرانسه هر جا که لازم بود با لباس رسمی رفت و آمد می‌کرد، ولی در انجام فعالیت‌هایش لباس مبدل به تن داشت تا شناسایی نشود. سمیعی یکی از اسامی مستعارش بود. البته با در اختیار داشتن گذرنامه‌های مختلف، اسامی متفاوتی هم داشت که متأسفانه در خاطرم نیست. در مجموع زیاد فعالیت می‌کرد و برای فرستادن کارها با مبارزان تهران ارتباطاتی داشت. قراردادی هم با مبارزان در کشورهای دیگر می‌گذاشت و با آنها در ارتباط بود. در حقیقت شهید منتظری رابط بسیار قوی، بزرگ و خوبی برای انقلاب بود و در این زمینه نهایت تلاشش را می‌کرد. لازم به ذکر است پس از انقلاب هم مانند قبل از انقلاب در مورد نهضت‌های آزادی‌بخش با افراد بسیاری ارتباط و رفت و آمد داشت و با آنان گفتگو می‌کرد.

شما به ارتباط شهید منتظری و ملاقات‌هایش با حضرت امام اشاره کردید. معمولاً در این دیدارها چه می‌گذشت و ایشان از ارتباط با امام دنبال چه بود؟

شهید منتظری ضمن این دیدارها گزارش کارها و فعالیت‌هایش و همین‌طور اخبار ایران را به امام می‌داد. امام هم سفارش‌هایی می‌کردند که مثلاً در چه زمینه‌ای چه فعالیت‌هایی انجام شود. شهید منتظری از امام دستوراتی می‌گرفت. گاهی اعلامیه‌ها و نامه‌هایی را از حضرت امام برای جوانان و دوستانی که در انجمن‌های اسلامی خارج از کشور فعالیت می‌کردند، می‌گرفت و ارتباطات انقلابی را برقرار می‌کرد و بعضی مواقع هم عده‌ای از دوستان را نزد حضرت امام می‌برد.

آیا از گزارش‌هایی که شهید منتظری به حضرت امام و همچنین دستورات و رهنمودهایی که امام به ایشان می‌دادند، مطلبی به خاطر دارید؟

اصولاً در جلسات عمومی مربوط به تشکل روحانیون مبارز خارج از کشور شهید منتظری هم حضور داشت و گزارش‌هایی را به این جلسه می‌داد و وقتی نزد حضرت امام می‌رفت، همان گزارش‌ها را تسلیم ایشان می‌کرد، اما حضرت امام دستورهای خاصی را هم به ایشان می‌دادند و راهنمایی و نصیحت‌هایی به ایشان می‌کردند که بعضی از آنها مربوط به شهید منتظری بود و ما اطلاعی از آن نداشتیم.

به نظر شما آیا حضرت امام از فعالیت‌های شهید منتظری راضی بودند؟

امام ضمن عنایت و دقت به مواردی که فعالیت لازم نبود، اشاره می‌کردند که حداقل بعضی از آنها باید به سبک و شیوه دیگری انجام شود. مثلاً راجع به جلسه تحصنی که قرار بود در پاریس برگزار شود و همگی تصمیم گرفته بودیم همراه دوستان به آنجا بروسیم، حضرت امام به محمدآقا فرمودند که فلاتی‌ها نیابند، مصلحت نیست. چون ایشان پیش‌بینی کرده بودند ممکن است دوستان را دستگیر کنند که همین‌طور هم شد. البته شهید منتظری کمی از حرف امام ناراحت شد که چرا چنین حرفی زده‌اند،

عالم باشند.» یعنی چنین برنامه‌ریزی‌هایی هم می‌کرد. با توجه به اینکه نجف محیطی منحصر به فرد بود، ما در آنجا کتابخانه‌هایی را تشکیل دادیم و در آن کتاب‌های انقلابی و مختصری قرار دادیم که در آوردن آنها شهید منتظری هم نقش داشت. هدف از تأسیس این کتابخانه‌ها این بود که طلبه‌های جوان و فرزندان علما از آن کتاب‌ها استفاده کنند تا با اوضاع و احوال انقلاب و تهران آشنا شوند.

آیا از فعالیت‌هایی که شهید منتظری در کشورهای دیگر انجام می‌دادند، اطلاعی دارید؟

شهید منتظری سفرهایی به لبنان، افغانستان و هندوستان داشت و همه این سفرها را با گذرنامه‌هایی که خودش با همکاری عده‌ای از دوستان تهیه می‌کرد، انجام می‌داد. ایشان با طلبه‌های شیعه که در افغانستان بودند جلسه می‌گذاشت و با آنها صحبت می‌کرد. می‌توانم بگویم پایه‌گذار انقلاب حرکت اسلامی در افغانستان بود و جرقه‌های این حرکت را با فعالیت‌هایش زد. نقطه‌های حرکت‌های مذهبی و انقلابی‌ای که در افغانستان انجام می‌شد، در نجف توسط شهید منتظری شکل گرفت، چون این تربیت شدگان محمد منتظری بودند که به افغانستان رفتند و در آنجا برنامه‌ریزی و مبارزه کردند. البته در افغانستان در زمان ظاهر شاه حرکاتی آغاز شد که مسائل و قضایای مربوط به خودش را

ایشان بسیار ساده، بی‌پیرایه، خوب و مخلص بود. با وجودی که اواخر زندگی‌اش عده‌ای بعضی حرف‌ها را به ایشان نسبت می‌دادند و در حقش ظلم می‌کردند و تحمل آن حرف‌ها هم برای شهید منتظری و ما دشوار بود، ولی او مبارزی بی‌توقع، کم‌معونه، مقاوم، پایدار، خستگی‌ناپذیر و پرتحرک بود.

داشت و بعد هم تبدیل به رژیم مارکسیست، کمونیستی شد. خود ایشان هم سفرهای زیادی به افغانستان می‌کرد.

شهید منتظری ضمن سفرهایی که برای چاپ اعلامیه‌ها و آشنایی با مبارزان به لبنان داشت با مبارزان دیگری که از ایران به آنجا آمده ارتباطاتی را برقرار کرده بود. ایشان به پاریس هم می‌رفت و با دوستان انجمن اسلامی آنجا همکاری می‌کرد و با افراد زیادی که آنجا بودند جلساتی می‌گذاشت و آنها را هدایت می‌کرد و ضمناً اعلامیه‌ها را به آنجا هم می‌برد. شهید منتظری یکی دو جلسه از جلسات تحصن در کلیسای فرانسه را نیز با همراهی اعضای انجمن اسلامی زمینه‌سازی کرد.

وقتی امام در فرانسه بودند، شهید منتظری خدمتشان می‌رسید و در آنجا هم فعالیت‌هایی از جمله ضبط مطالب و سخنرانی‌ها را

از چه زمانی با شهید محمد منتظری آشنا شدید؟

من از سال ۴۲، ۴۳ با شهید منتظری آشنا شدم. این مربوط به زمانی بود که پس از جریان‌های ۱۵ خرداد و قضایای بعدی از تهران به قم رفتم و با دوستانی که در زمینه تکثیر و توزیع اعلامیه‌ها و سایر مسائل مبارزاتی فعالیت داشتند از جمله شهید منتظری برخورد کردم. ما در قم با ایشان کمتر ارتباط نزدیک داشتیم، زیرا پس از آنکه امام به ترکیه و بعد نجف تبعید شدند، چون پرونده‌های ما هم رو می‌شد، مجبور شدیم مدتی بعد مخفیانه به عراق برویم. یکی از مبارزانی که در این جریان‌ها ناچار شد به صورت قاچاقی و مخفیانه از ایران خارج شوند و به نجف بروند شهید منتظری بود که در نجف به ایشان آقای سمیعی می‌گفتم.

آیا شهید منتظری به قصد مبارزه به نجف آمده بودند یا در آنجا تحصیل هم می‌کردند؟

ایشان گاهی اوقات آن اوایل که آمده بود، در کلاس‌های درس و بحث شرکت و مطالعه هم می‌کرد، اما اغلب وقتش صرف فعالیت‌های مبارزاتی می‌شد. وقتی شهید منتظری به نجف آمد، فعالیت‌های مختلفی را آغاز کرد. ایشان نزد امام می‌رفت و با حضرت امام صحبت‌هایی می‌کرد و سپس به مدارس می‌رفت و با طلبه‌های افغانی و طلاب جاهای دیگری جلسه می‌گذاشت. حتی با طلبه‌های عراقی برای شکل‌گیری و سامان دادن به کارهایشان صحبت می‌کرد. ما همراه سایر دوستان تشکلی به نام «روحانیون مبارز خارج از کشور» ایجاد کردیم که شهید منتظری (به اصطلاح آقای سمیعی) در آن تشکل هم حضور داشت. منزل ما در کوچه‌ای بود که در آن کوچه بازاری قرار داشت. با توجه به اینکه شهید منتظری دائماً در تحرک بود و به جاهای مختلف می‌رفت و به عبارتی شب و روز نمی‌شناخت، وقتی آخر شب به منزل ما می‌آمد، دو مرتبه و آن هم تند در می‌زد و همگی از نحوه در زدنش متوجه می‌شدیم ایشان پشت در است. چون شهید منتظری معمولاً لباس مبدل به تن داشت، می‌بایست لباسش را عوض می‌کردیم و به او قبا و عمامه می‌دادیم. مواقعی که موهایش کمی بلند می‌شد، با ماشین اصلاح می‌کردیم و شهید منتظری بلافاصله پس از پوشیدن قبا و عمامه، صبح به نجف می‌رفت و با امام تماس می‌گرفت و فعالیت‌هایش را دنبال می‌کرد. بعضی مواقع قبا و عمامه را پیش کسی می‌گذاشت و برای ادامه کارهایش جای دیگری می‌رفت. ما هم باید می‌رفتیم و آن شخص را پیدا می‌کردیم تا لباس‌ها را از او بگیریم. معمولاً هم موفق نمی‌شدیم.

یک بار در فرودگاه بغداد به ایشان مظنون شدند و دستگیرش کردند و برایش مشکلاتی ایجاد شد که با کمک دوستان حل شد. به خاطر دارم یک بار که به عراق آمده بود، مطالعات زیادی درباره نهج‌البلاغه داشت و به دوستان هم می‌گفت: «درس بخوانید و مطالعه کنید، چون وقتی نهضت پیروز شد و ما به ایران رفتیم احتیاج به علم و برنامه‌ریزی داریم و همه باید آگاه و

دولت موقت بود. امام گرچه به توصیه عده‌ای، اشخاصی چون مهندس بازرگان را بر سر کار گذاشتند، اما هیچ‌گاه از مواضع و حرکت‌هایشان راضی نبودند و ضمن سخنرانی‌شان در مدرسه فیضیه از مردم به دلیل این موضوع عذرخواهی کردند و گفتند: «من در اینجا انقلابی عمل نکردم.» امام از شجاعت شهید منتظری خوششان می‌آمد.

نظر شما راجع به اختلاف بین شهید منتظری و شهید بهشتی چیست؟

شهید منتظری با شهید بهشتی به صورت مستقیم اختلاف نظر نداشت، ولی چون آن اوایل شهید بهشتی با اعضای نهضت آزادی و ملی‌گراها ارتباط داشت، شهید منتظری نگران بود، از این‌رو سخنرانی‌های اعتراض‌آمیزی علیه ایشان کرد. اما شهید بهشتی باتدبیر و اخلاق پسندیده با ایشان برخورد کرد و حتی در جلسه‌ای ایشان را بغل گرفت و بوسید و بسیار مورد احترام قرار داد. ایشان مرتباً به شهید منتظری «محمد ما» می‌گفت و خطاب به شهید منتظری می‌گفت: «چرا پیش مانمی‌آید؟» همین اخلاق پسندیده، حلم و بردباری شهید بهشتی سبب شد تا به‌رغم اعتراضاتی که شهید منتظری به ایشان کرده بود، جذبشان شود، با ایشان ارتباط و رفت و آمد داشته باشد، مسائل حزب جمهوری اسلامی را همراه ایشان دنبال کند و در نهایت هم همراه شهید بهشتی در دفتر حزب شهید شود.

آنچه درباره ویژگی‌ها و خصوصیات شهید منتظری به نظر تان می‌رسد بفرمایید.

ایشان بسیار ساده، بی‌پیرایه، خوب و مخلص بود. با وجودی که اواخر زندگی‌اش عده‌ای بعضی حرف‌ها را به ایشان نسبت می‌دادند و در حقش ظلم می‌کردند و تحمل آن حرف‌ها هم برای شهید منتظری و مادشوار بود، ولی او مبارزی بی‌توقع، کم‌معونه، مقاوم، پایدار، خستگی‌ناپذیر و پرتحرک بود. آنچه در مورد شهید منتظری به خوبی مشهود بود این بود که ایشان یک جا ثابت نبود و آرام و قرار نداشت. یعنی مدتی در جایی فعالیت می‌کرد و موجب حرکت‌هایی می‌شد، سپس به جای دیگری می‌رفت و فعالیت‌هایش را ادامه می‌داد و نهضت را دنبال می‌کرد. بحمدالله عاقبتش هم به خیر شد و همان‌طور که همواره می‌خواست، به درجه رفیع شهادت نایل شد و مقامات عالی را نصیب خود کرد.

چگونه از شهادت ایشان مطلع شدید؟

هنگام فاجعه هفت تیر در یزد بودم و آخر شب نزدیک سحر باخبر شدم. نمی‌دانستم شهید منتظری هم آن موقع در دفتر حزب حضور داشته است. از طرفی نگران شهید بهشتی و سایرین بودیم. بعد که متوجه شدم شهید منتظری هم آنجا بوده، بسیار ناراحت شدم و قبول آن برایم دشوار بود. سریعاً صبح خودم را به تهران رساندم.

نام شهید منتظری در تمام این سال‌ها تا حدی به دلیل تحت‌الشعاع قرار گرفتن نام شهید بهشتی و دیگران مهجور و مغفول مانده است. به نظر شما برای احیای شخصیت‌هایی چون ایشان چه باید کرد

من معتقدم افراد علاقمند در این زمینه‌ها می‌بایست از طریق آثاری چون کتاب‌ها یا نوشته‌ها یا نوشتن فیلم‌نامه‌ها و ساخت فیلم‌هایی راجع به این شخصیت‌ها، آنان را به نسل حاضر و نسل‌های بعدی معرفی کنند. در جایی که بودم به چشم خود تلاش همراهان امام را می‌دیدم. خود من شخصاً بیشتر به درس و بحث‌هایم می‌پرداختم و با سایر روحانیون مباحثات و مناظراتی داشتم. البته یک بار به دلیل همراه داشتن اعلامیه به مدت دو سه سال در عربستان سعودی زندانی بودم. افرادی چون شهید منتظری، آقای داعی و مرحوم فردوسی از کسانی هستند که پایه رکاب ایستاده بودند و در راه نهضت و انقلاب زحمت کشیدند و رنج‌های فراوانی را تحمل کردند. باید آنها را احیا کرد. به قول حاج احمدآقا خمینی «شما یار امام در غربت بودید.» در حقیقت آن روزها دوران غربت امام بود و آنها در آن زمان با حضرت امام کار می‌کردند و همراه و همگام ایشان قدم بر می‌داشتند و تحت تأثیر جو و شرایط قرار نگرفتند. ■

آنچه در مورد شهید منتظری به خوبی مشهود بود این بود که ایشان یک جا ثابت نبود و آرام و قرار نداشت. یعنی مدتی در جایی فعالیت می‌کرد و موجب حرکت‌هایی می‌شد، سپس به جای دیگری می‌رفت و فعالیت‌هایش را ادامه می‌داد.

به نظر شما تعامل و ارتباط شهید منتظری با گروه‌های نهضت آزادی و ملی‌گرا چگونه بود؟

البته قبل از انقلاب هنوز آن سبک‌ها و عقاید رونق خاصی نداشت و تقریباً همه مبارزان درصدد پیروزی انقلاب بودند. با این حال، خدا رحمتش کند، محمد با نظرات و بسیاری از فعالیت‌های آنها مخالف بود و با آنها درگیر می‌شد. پس از انقلاب هم وقتی به تهران آمد در مواردی دوباره با آنها درگیری پیدا کرد. اصولاً آنان به دلیل عقاید لیبرالیستی اهل ماشاات بودند و روحیه انقلابی نداشتند و به حرکت‌های انقلابی فکر نمی‌کردند و بیشتر حرکت‌هایشان اصلاحی بود. در واقع محمد از امام گرفته تا حرکت‌های انقلابی و مسائل حکومت اسلامی و موضوع رفتن شاه، کاملاً بر عکس آنها فکر می‌کرد، زیرا برای آنان رفتن شاه مسئله نبود و از این موضوع راضی نبودند، بلکه می‌گفتند شاه بماند، ولی سلطنت کند نه حکومت و این یکی از موارد اختلاف نظر آنها بود. اصولاً در اکثر مسائل شهید منتظری صد در صد با آنها مخالف و درگیر بود.

آیا پس از انقلاب هم با شهید منتظری ارتباط داشتید؟

اوایل انقلاب بله، ولی پس از مدتی به دستور حضرت امام برای استقبال آیت‌الله صدوقی به یزد رفتم. از آن زمان با شهید منتظری ارتباط نداشتیم. البته قبل از شهادتش گاهی که به تهران می‌آمد، سری هم به ایشان می‌زد و ایشان ناراحت بود و می‌گفت: «شما تا ایران آمدید امام را رها کردید و هر کدام به جایی رفتید. دور و بر امام را خالی کردید تا اینها اطراف امام را بگیرند.» از مرحوم بازرگان و امثال ایشان ناراحت بود و هر چه به ایشان می‌گفتم: «آرام باش!»، قبول نمی‌کرد و به مخالفت علیه آنها ادامه می‌داد. در مورد شهید منتظری بسیار توطئه می‌کردند.

راجع به نوع ارتباط شهید منتظری با حضرت امام پس از انقلاب چه نظری دارید؟

شهید منتظری با حضرت امام روابط خوبی داشت و به منزل ایشان رفت و آمد و با ایشان صحبت و مشورت می‌کرد. به نظر می‌رسید بعضی مواقع نظر شهید منتظری با سایر نیروهای انقلابی متفاوت بود، مثلاً در آن مقطع ایشان پیشقراول مخالفان



اما امام محکم بر سر حرفشان ایستادند و گفتند: «نه! اینها نباید بیایند و آنجا یک فکری کنید.» بعد هم دیدیم پیش‌بینی ایشان صحیح بود و مصلحت نبود ما چند نفر به پاریس برویم، چون احتمال داشت ضمن هماهنگی با دستگاه شاه ما را دستگیر کنند و تحویل دهند.

از جمله فعالیت‌های شهید منتظری تربیت چریک و آموزش نظامی بود. آیا این مسائل را هم خدمت حضرت امام گزارش می‌دادند. در مواردی که احساس می‌کردند نظرشان ممکن است با نظر امام تفاوت داشته باشد آیا نظر امام را امتثال می‌کردند؟

شهید منتظری این فعالیت‌ها را در سوریه و لبنان به همراه عده‌ای از دوستان انجام می‌داد و حضرت امام را هم در جریان امور می‌گذاشت. البته شهید منتظری بعضی از کلیات مسائل را مطرح می‌کرد، ولی برخی جزئیات و ریز مسائل را نمی‌گفت. در حقیقت در برخی از موارد، شهید منتظری معتقد بود امام رهبر مبارزه هستند و ما می‌بایست در بعضی فعالیت‌ها از ایشان راهنمایی بگیریم، اما در کارهای جزئی که به نفع انقلاب و مبارزه است، باید خودمان تصمیم بگیریم و آن را پیش ببریم و نباید امام را در این قضایا درگیر کنیم. از این‌رو شهید منتظری برنامه‌ریزی می‌کرد و کلیات را به اطلاع حضرت امام می‌رساند. گاهی اوقات امام با آن موافق بودند و آن کلیات را تأیید می‌کردند، اما گاهی هم دستوراتی می‌دادند که چه کار باید بکنند. البته حضرت امام با حرکت چریکی و مسلحانه که آن زمان به عنوان گروه‌های مسلحانه شکل گرفته بود، موافق نبودند. حتی شهید منتظری هم مخالف این حرکت‌ها بود. آن اوایل مانند بعضی از آقایان به این گروه‌ها توجه می‌کرد و حتی کمک‌هایی هم از جانب ایشان به این گروه‌ها می‌شد، ولی بعدها که متوجه شد حضرت امام در این باره نظر مساعدی ندارند و ضمناً مواضع این گروه‌ها هم تغییر کرده بود، شهید منتظری و سایر دوستان هم خود را از این مجموعه کنار کشیدند.

تشکیل روحانیون مبارز در خارج از کشور چه فعالیت‌هایی را انجام می‌داد؟

ما تقریباً ده پانزده نفر بودیم و یک هسته مرکزی داشتیم. سه تن از اعضا پیرامون امام و در ارتباط با ایشان بودند. تعهد ما این بود که هیچ حرف یا کاری را برخلاف نظر و خواسته و بدون اجازه ایشان انجام ندهیم و طبق دستور ایشان عمل کنیم. شهید منتظری هم در این تشکیلات فعالیت داشت. اعضا اعلامیه‌ها را تکثیر و تنظیم و نوارهای سخنرانی را پیاده می‌کردند و به خارج می‌فرستادند. ما همگی تلاش می‌کردیم دستورات حضرت امام را اجرا کنیم و حرکت‌هایمان بر مبنای نظرهای ایشان باشد. از جمله فعالیت‌های این تشکیلات می‌توان به نوشتن برنامه برای تنظیم حکومت اسلامی، برنامه‌ریزی برای تدوین وقایع انقلاب، اداره رادیو روحانیون مبارز در بغداد، تهیه مقالات و ارائه کمک و برقراری ارتباط با انجمن‌های اسلامی و دوستان مبارز خارج از کشور و هماهنگ کردن آنها با امام اشاره کرد.

شهادت حاج آقا مصطفی خمینی یکی از نقاط عطفی بود که مبارزه را دچار تحول کرد. شهید منتظری در این قضیه چه فعالیت‌هایی را انجام داد؟

البته شهید منتظری آن زمان در نجف نبود، ولی پس از آنکه به نجف آمد، در برنامه‌ریزی‌ها و کارهایی که می‌بایست انجام می‌شد و همین‌طور مجالس و محافل و بیان این قضایا و بهره‌گیری از آن برای پیشبرد نهضت و انقلاب مؤثر بود.

با توجه به آنچه شنیده‌ایم، شهید اندرزگو گاهی در نجف خدمت حضرت امام می‌رسید. آیا شهید منتظری با مبارزانی چون شهید اندرزگو هم ارتباط داشت؟

نه، خیلی کم. البته به خاطر ندارم. من با شهید اندرزگو حین جریان ۱۵ خرداد در تهران بودم و حتی نزدیک بود هدف گلوله قرار بگیریم، ولی ایشان خیلی کم به نجف می‌آمد. ارتباطات در خارج از کشور با واسطه‌های بسیار مخفی صورت می‌گرفت و افراد پنهانی رفت و آمد و ارتباط داشتند و گزارش‌های خود را می‌آوردند.

اولین آشنایی شما با شهید منتظری چگونه رخ داد؟

آشنایی ما به اوایل نهضت بر می‌گردد. اولین باری که من ایشان را دیدم، دقیقاً نمی‌دانم چند سالش بود. احتمالاً محرم سال ۵۰ بود و ما به نجف‌آباد و به منزل آقای منتظری رفتیم و من در آنجا محمد را به‌طور گذرا دیدم. بعدها با او آشنا شدم و هر وقت به تهران می‌آمد و یا فراری نبود و آزاد بود، او را می‌دیدم. سرانجام به سوریه فرار کرد و من برای چند تا کار و نیز دیدن شهید که در آنجا به جعفری معروف بود، به سوریه رفتم. می‌خواستم حق‌شناس از سران مجاهدین را ببینم و شهید به من گفت او کمونیست شده است. محمد زندگی زاهدانه و عجیبی داشت. وقتی او را در سوریه دیدم، پوست و استخوانی بیش نبود. به او گفتم: «یعنی این قدر بی پولی؟!». گفت: «نه، هر چه از ایران برسد، چون فراری در اینجا زیاد است، با آنها می‌خوریم». اتفاقاً از ایران مقداری پول برده بودم. گفت: «همین را با دوستان با هم می‌خوریم». این گذشت و وقتی که من برگشتم، به زندان افتادم. یکی از چیزهایی که باعث دردسر من شد، نامه‌ای در کیف من بود که رویش نوشته بودند جعفری. یک طرف نامه هم چند آدرس به عربی نوشته شده بود. اینها فشار می‌آوردند که آیا این همان جعفری است؟ و من می‌گفتم: «نه، شوهر خواهر من است و پاکتش در کیفم جا مانده». تصادفاً اسم شوهر خواهر من، جعفری بود. قبل از ورود حضرت امام، محمد منتظری به ایران و بعد از مدتی به کمیته استقبال آمد. می‌توان به جرئت بگویم که اکثر شب و روزها با هم بودیم و تماس‌های زیادی با هم داشتیم. لطفاً در باره نقش شهید منتظری در تاسیس سپاه توضیح دهید. یکی از فکرهای دائمی او تشکیل یک سپاه مردمی

محمد زندگی زاهدانه و عجیبی داشت. وقتی او را در سوریه دیدم، پوست و استخوانی بیش نبود. به او گفتم: «یعنی این قدر بی پولی؟!». گفت: «نه، هر چه از ایران برسد، چون فراری در اینجا زیاد است، با آنها می‌خوریم.»

بود. همان تشکیلاتی که امام فرمودند: "اگر سپاه نبود، کشور نبود" شهید منتظری قبل از پیروزی انقلاب مطرح کرد که به‌طور قطع، انقلاب در حال پیروزی است و فعلاً طرف انقلاب، ارتش است. سران ارتش که برونند و یا فرار کنند، ارتش نمی‌تواند از انقلاب دفاع کند و لذا باید یک گارد انقلابی درست کنیم. او این فکر را خیلی جدی گرفت و عده‌ای من جمله بنده را انتخاب کرد. در خیابان ایران آقای بی به نام اخوان بود و خانه محمد آنجا بود. او اکثر شب‌ها افراد را در خانه اخوان جمع می‌کرد و در آنجا در باره ایجاد گارد ملی صحبت می‌کرد.

این صحبت‌ها بود تا زمانی که امام آمدند و من دیگر کمتر به آن جلسات می‌رفتم. وقتی امام به مدرسه علوی آمدند، من ۲۶ روز از مدرسه خارج نشدم و تا روز ۹ اسفند ۱۳۵۷ به خانه هم نرفتم. در یکی از همان روزها که من در مدرسه علوی مشغول فعالیت بودم، نزدیک پله‌های مدرسه علوی، شهید بهشتی و شهید مطهری و مقام معظم رهبری و آقای هاشمی رفسنجانی را دیدم. شهید بهشتی من را صدا زدند و فرمودند امام همین الان فرمان تشکیل سپاه پاسداران را به آقای لاهوتی دادند. شما همین الان کارهایت را رها کن و برو در

سپاه ثبت نام کن. این تقریباً مصادف با تاسیس حزب جمهوری شده بود. مردم به کانون توحید می‌رفتند و در حزب ثبت‌نام می‌کردند. من هم گفتم که می‌خواهم در حزب ثبت‌نام کنم، ولی شهید بهشتی گفتند: «نه، نمی‌خواهد در حزب بیایی، برو به سپاه». اسم سپاه در نامه دولت موقت به امام بود. آنها از امام درخواست کردند اجازه بدهید ما سپاه پاسداران را تشکیل بدهیم. آنها از همان اول قصد مقابله با تشکیلاتی را داشتند که شهید منتظری در رابطه با تشکیل گارد ملی در نظر داشت. به هر حال ما به آنجا رفتیم و دیدیم که یک عده مانند صباغیان و تهرانی و همین آقای سازگارا که الان در صدای آمریکا حرف می‌زند و حسن جعفری و سنجقی و فرزین و تقریباً غیر از تهرانی و دانش آشتیانی که از معلمان مدرسه رفاه و از رفقای مرحوم شهید رجایی و زمانی هم استاندار فارس و وکیل مجلس بود، بقیه از دانشجویان خارج از کشور هستند که از اروپا آمده‌اند.

من رفتم و اعلام همکاری کردم و این گونه بود که وارد سپاه شدم. شهید منتظری از اینکه امام دستور دادند سپاه زیر نظر دولت موقت تشکیل شود، نگران بود و رفت و محل گارد دانشگاه را گرفت و تشکیلاتی به نام پاسداران انقلاب اسلامی با اسم مخفف پاسا را تأسیس و عده‌ای را هم جمع کرد؛ بعد هم برای خودش اسلحه گرفت و می‌رفت و می‌گرفت و می‌بست. عباس آقا زمانی معروف به ابوشریف که تا قبل از انقلاب فراری بود، در پادگان جمشیدیه به اتفاق یک عده دیگر مانند آقای میرسلیم و منصوری تشکیلات گارد انقلاب را درست کردند و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را در مقابل مجاهدین خلق که کارهای مسلحانه می‌کردند به راه انداختند.

من روزی فکر کردم باید چاره‌ای اندیشید و اینجا که من هستم سپاه قانونی است و امام دستور داده است و عجیب بود که بزرگان هم از آن سه مرکز به‌نوعی

دغدغه‌اش حفظ انقلاب بود...

۲

«سلوک مبارزاتی شهید محمد منتظری» در گفت و شنود

شاهد یاران با محسن رفیق دوست

• درآمد

رفیق دوست از جمله کسانی است که در اغلب صحنه‌های حساس انقلاب، قبل و بعد از پیروزی، حضور شاخص و تاثیرگذاری داشته و لذا توصیف او از تاریخ انقلاب و مبارزان و شهدای آن، سرشار از نکات دقیق و بدیع است. در این میان خاطرات او از شهید محمد منتظری و نقش او در تاسیس سپاه، اهمیتی دو چندان دارد.





که یکی من بودم و دانش و سومین نفر را که یادمان نیست و به درد شما هم نمی خورد، ولی در خاطراتم هست.

خلاصه در آن جلسات سه نفر از طرف محمد منتظری می آمدند، ولی در نهایت وقتی به نتیجه رسیدیم، یک شورای فرماندهی از مجموعه اینها ایجاد شد. تا آن زمان آقای دانش فرمانده بود، ولی آن روز، ما آقای ابوشریف و منصوری از گروه های دیگر و شهید کلاهدوز را از پایگاه شهید محمد منتظری را انتخاب کردیم.

من تشکیل این جلسه را به اطلاع شورای انقلاب رساندم و آنها هم خیلی خوشحال شدند. آقای هاشمی از طرف شورای انقلاب مأمور شدند که در جلسات ما شرکت کنند و هر روز هم جلسه می گذاشتیم. این کار تقریباً تا ۲۵ فروردین سال ۵۸ طول کشید و ما لیست منتخب را به شورای انقلاب دادیم و شورای انقلاب برای آن هفت نفر جدید حکم صادر کرد. محمد منتظری در بین این اشخاص نبود و خودش هم علاقه ای نداشت داوطلب شود. به جای او بیشتر شهید کلاهدوز می آمد

و خودش هم کم و بیش می آمد. مهدی هاشمی در این مقطع نبود و بعدها سر و کله اش پیدا شد.

وقتی این ادغام انجام شد، اینها آمدند و هر چه نیرو داشتند به پادگان جمشیدیه آوردند و قرار هم بر این شد که بچه هایی که در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی هستند، هر کسی می خواهد کار مسلحانه انجام دهد، از سازمان بیرون و به سپاه بیاید و هر کسی هم که نمی خواهد، نیاید. این در زمانی بود که امام گفتند سپاه سیاسی نباشد. برخی مانند عرب سرخی ها از سپاه بیرون رفتند و کسانی مانند محمد بروجردی و نیروهای مسلح سازمان از آن بیرون آمدند، ولی شهید محمد منتظری غیر از این چند نفری که ما با خودمان آوردیم، تشکیلاتش را در سپاه نگاه داشت و آن را منحل نکرد، تا اینکه یک روزی من و ابوشریف را به محل گارد دانشگاه دعوت کرد. ما به آنجا رفتیم و همان کاری را که من با او کردم، این بار او با ما انجام داد، یعنی در اتاق را قفل کرد و گفت: «این سپاهی که شما درست کرده اید سپاه ایده آل نیست. دولت موقت، خائن و امریکایی است. باید آن را به هم بزیند و بیاید با هم کار کنیم.» و تا غروب ما را در آنجا حبس کرد. بالاخره با خواهش و تمنا و هنگام غروب بیرون آمدیم و نزد شهید بهشتی رفتیم و جریان را گفتیم و ایشان مخالفت کرد.

کم کم روابط محمد با اکثر جاهایی که ارتباط داشت، قطع شد تا اینکه بالاخره ما اجازه گرفتیم برویم و گارد دانشگاه ها را خلع سلاح کنیم، ولی این کار را با مسالمت انجام دادیم و محمد را وادار به تسلیم کردیم که دیگر گروه مسلح نداشته باشد.

پس از این مقطع باز هم با آن شهید همکاری داشتید؟

حمایت می کردند، یعنی از گارد پادگان جمشیدیه، ابوشریف و آقای موسوی اردبیلی حمایت می کردند و از پاسا مرحوم بهشتی و از مجاهدین انقلاب، آقای راستی حمایت می کرد.

روزی محمد بروجردی را که از قبل از انقلاب توسط مرحوم شهید عراقی با او آشنا شده بودم و ابوشریف

مطیع امام بود. تا زمان شهادت هم اگر کاری می کرد، در جهت اصلاح امور بود. از اول با نهضت آزادی مخالف بود و زیر بار دولت موقت نمی رفت. حرکتی که مخالف سخن امام باشد نمی کرد و به گونه ای حرکت می کرد که منجر به اصلاح امور شود.

را که از قبل از انقلاب و پیش از فراری شدنش می شناختم و محمد منتظری را به سپاه سلطنت آباد در پاسداران دعوت کردم. ساعت دو بعد از ظهر بود و من این مسئله را مطرح کردم که شما سه نفر کاری را می کنید که قانونا کار ماست و می خواهید کار ما را خنثی کنید و اینکه سپاه زیر نظر دولت موقت است و....

کمیت را جمع کردند و گفتند: سپاه قانونی ما هستیم، امام فرمان داده است. من هم با شما هم عقیده هستم که این سپاه، آن سپاهی که امام می خواهد نیست. سپاهی که از بچه هایی درست شده باشد که از خارج آمده اند و رئیس آن تیپ هایی مثل یزدی باشند، سپاه نیست؛ ولی راهش این نیست که هر یک از شما ساز خودتان را بزنید. بیایید همه در این سپاه ادغام شویم. گفتند: «مگر می شود؟» گفتم: «به هر حال راهش را پیدا می کنیم.»

من یک کلت داشتم که گذاشتم روی میز و گفتم اگر توافق نکنید، من اول شما سه تا را می کشم و بعد خودم را، تا مملکت از شر شما راحت شود. بالاخره به این صورت توافق کردیم که از هر یک از این مراکز ۳ نفر انتخاب شوند و این ۱۲ نفر بنشینند و سپاه اصلی را از داخل اینها در بیاوریم.

من خودم از پایگاه ابوذر آمده بودم. تنها کسی که در آن جلسه با کراهت قبول کرد و بعد هم از زیرش در رفت، محمد منتظری بود. محل جلسات را هم در پادگان جمشیدیه گذاشتیم و سه نفر را انتخاب کردیم



به علت کثرت کاری که برای تشکیل سپاه داشتم، ارتباط من با محمد کمتر شده بود تا تقریباً دو هفته قبل از ۷ تیر سال ۶۰ و قبل از ۳۰ خرداد، روزی در پادگان خلیج (محل سابق مستشاری آمریکا که در دست سپاه بود و من هم دفترم در آنجا بود)، نشسته بودم که دیدم محمد منتظری آمد. سرم خیلی شلوغ بود و او اصرار داشت با من صحبت کند. ناهار را با هم خوردیم و حدود ۵ ساعت در مورد اینکه تو با ما بد کردی و اینکه روابط خود را با دکتر بهشتی به هم زدی، کار درستی نبود، با او صحبت و او را متقاعد کردم که بیاید با ایشان آشتی کند.

من این موضوع را با مرحوم بهشتی هماهنگ نکرده بودم. قرار شد بروم و قرار بگذارم و بعد رو در رو شوند. شب، بعد از اینکه کارم تمام شد، رفتم به حزب و داستان را برای شهید بهشتی تعریف کردم. همین که اسم او را بردم، ایشان گفت: «محمد خودمان را می گویی؟» گفتم: «بله»، بعد از چند روز هم با محمد به حزب رفتیم و در پله ها به شهید بهشتی گفتم: «حاج آقا! محمد تحویل شما.» و از پله ها آمد پایین و رفت. آنسو یکدیگر را بغل کردند و محمد خیلی گریه کرد. دو سه روز بعد محمد نزد من آمد که آخرین دیدار ما با هم بود و گفت: «من از ظلمی که در حق دکتر بهشتی کردم، توبه کردم. این مرد چه قدر آقا و باکرامت است.» گفتم: «به شرطی که دیگر رهایش نکنی.»

و این هم ملاقات آخرش با ما بود. آن شب اتفاقاً من در حزب نبودم، ولی یکی از چهره هایی را که کلاهی دعوت کرده بود، من بودم و شهید لاجوردی که کمتر در جلسات حزب شرکت می کرد. برای کاری که با ایشان داشتم، تماس گرفتم. گفت که من امشب می خواهم به دفتر حزب بروم و دعوت شده ام. گفتم من هم دعوت شده ام. گفت تو برای چه؟ گفتم نمی دانم. کلاهی تماس گرفت و گفت جلسه خیلی مهمی است. گفتم: من هم حتماً می آیم. وقتی به میدان بهارستان رسیدم، تا در خیابان نظامیه، محل حزب پیچیدم که انفجار صورت گرفت و راه بند آمد. ماشین را همان

۱۳۵۹. در حاشیه دادگاه امیر انتظام.



می دادند. ما می گفتیم الان وقت این کار نیست، بعداً هم می توانیم این کار را بکنیم و راجع به این موضوع هم با لیبیائی ها صحبت کنیم.

این موضوع گذشت. بعد من می خواستم به لیبی بروم و از قذافی کمک بگیرم و با محمد منتظری رفتیم. البته من قبلاً یکی دو سفر به آنجا رفته بودم. در آنجا ۸ روز در هتل ماندیم. محمد روزی یک باکس سیگار می کشید. پولمان تمام شده بود و نماینده آنها هم می رفت و می آمد و ملاقات ما با قذافی را به تأخیر می انداخت. بالاخره بلیط هایمان را اوکی کردیم و می خواستیم سوار هواپیما شویم که برگردیم که ما را پیاده کردند و به کاخ قذافی بردند و با او ملاقات کردیم.

ماحصل گفتگوی شما با قذافی چه بود؟

حمایت از انقلاب ایران و تأثیر گذاری حکومت لیبی بر کشورهای اسلامی.

هدف از سفر دومتان به لیبی چه بود؟

من خودم مأموریت داشتم که بروم و شهید منتظری هم با من بود، ولی خودش کاری نداشت و در واقع، من او را با خودم بردم.

برخی معتقدند که شهید منتظری از لیبی اطلاعات نیز دریافت می کرد، مثل اطلاعاتی که علیه امیرانتظام در دادگاه بیان کرد. قضیه امیر انتظام چه بود؟

مطالبی که علیه امیرانتظام درآمد، کلاً از لانه جاسوسی بود. ارتباطات شهید هم به لیبی منحصر نبود. اتفاقاً او ارتباط خوبی با سفیر عربستان در ایران داشت و هر کسی را معرفی می کرد، فوراً به او ویزا می دادند. حتی خودم هم چند بار از او کمک خواستم و فوراً دستخط نوشت و بردم و فوراً ویزا دادند.

نقش شهید منتظری در کمیته استقبال چه بود؟

سمت رسمی نداشت.

کار اجرایی هم می کرد؟

همه کار می کرد.

از ارتباط شهید با امام چه می دانید؟

تا آنجا که من می دانم، در نجف با امام ارتباط داشت. زمانی هم که در سوریه بود، مطیع امام بود. تا زمان شهادت هم اگر کاری می کرد، در جهت اصلاح امور بود. از اول با نهضت آزادی مخالف بود و زیر بار دولت موقت نمی رفت. حرکتی که مخالف سخن امام باشد نمی کرد و به گونه ای حرکت می کرد که منجر به اصلاح امور شود. ■

ایدئولوژی و تغییر مواضع اتفاق افتاده بود و عموم ما یا سر در گم بودیم و یا قضیه را فهمیده بودیم. خدا رحمت کند شهید محمدصادق اسلامی را. یکی از رابط های من با سازمان مجاهدین ایشان بود. یک روز ساعت ۵ صبح بود که آمد جلوی در خانه ما. عبا روی دوشش بود. به من گفت: «دیگر به مجاهدین کمک نکن که حرام است. اینها کمونیست هستند و فرقی هم با هم ندارند. همه از ریشه خرابند، مگر اینکه از سازمان بیرون بیایند و جدا کار کنند.»

من همیشه می گویم قبل از انقلاب، سه نفر زود و دقیق ماهیت منافقین را تشخیص دادند که به ترتیب عبارتند: شهید استاد مطهری، شهید لاجوردی و شهید اسلامی. شهید منتظری پیش از تغییر ایدئولوژیک با آنها رابطه داشت، ولی خودش را جدا کرد. همه این گونه بودند و ارتباط داشتند، غیر از شهید مطهری که اصلاً زیر بار نرفت، همه با سازمان ارتباط داشتند.

رابطه ایشان با شهید اندرزگو چگونه بود؟

با هم ارتباط داشتند، ولی از جزئیات رابطه شان خبر نداشتم. این قبیل ارتباطات در آن زمان بسیار سری بود.

یکی از برنامه های جنجالی شهید منتظری سفرهای او به لیبی بود. از این سفرها اطلاعی دارید؟

برای این کار با هم رفتیم. وقتی که انقلاب پیروز شد، مرتباً با محمد بودیم تا روزی خبر دادند که هیئتی می خواهد از لیبی به ایران بیاید. رییس هیئت عبدالسلام جلو بود که نخست وزیر لیبی بود. وقتی اینها آمدند گروه نهضت آزادی به دستور شهید چمران رفت و هواپیما را محاصره کرد. ایشان نگذاشت پیاده شوند و محمد هم با ما قرار گذاشت که برویم اینها را بیاوریم. رفتیم هتل همای فعلی و آنجا را آماده کردیم و آنها را زدیم عقب و گروه لیبی را آوردیم و سوار ماشین کردیم و به هتل بردیم.

تا زمانی که آنها اینجا بودند، گروه طرفدار نهضت آزادی می رفتند مقابل هتل و به خاطر امام موسی صدر علیه لیبی شعار

جا گذاشتیم و همان جا مدیریتی هم کردم و به کمک دیگران آوارها را کنار زدیم و چند تا از اجساد را بیرون آوردیم.

فردای ۷ تیر من به بیت امام رفتم و دیدم آقای ربانی در حیاط نشسته است و گریه می کند. تا مرا دید گفت: "قتل فی محراب عبادتة لشده عدله" گفتم: «منظورتان چیست؟» گفت: «دیشب وقتی کارمان در قوه قضاییه تمام شد، با هم بلند شدیم بیاییم حزب. تا جلوی در رسیدیم، به من گفت شما حزب نیا. شنیده ام که این بچه های ما را در اوین اذیت می کنند (منظورش مجاهدین خلق بود) برو آنجا و برای من گزارش بیاور. موقعی که انفجار شد، من داشتم به وضعیت مجاهدین رسیدگی می کردم.

اشاره کردید که شهید محمد منتظری را یک بار در سوریه دیدید. در آنجا چه کار می کرد؟

به سوریه فرار کرده بود و در آنجا افراد ایرانی را جمع و با سازمان فلسطین مرتبط می کرد. کار هم می کرد.

آیا به جنگ مسلحانه برای مبارزات سیاسی اعتقاد داشت؟

عموم کسانی که با امام ارتباط داشتند، می دانستند که ایشان ترور را تأیید نمی کردند، ولی معتقد بودند که

عموم کسانی که با امام ارتباط داشتند، می دانستند که ایشان ترور را تأیید نمی کردند، ولی معتقد بودند که مسلمان باید فنون نظامی را یاد بگیرد. این را مراجع قدیم هم می گفتند که ما باید حداقل بتوانیم از زن و بچه خودمان دفاع کنیم. او بیشتر برای براندازی نظام فعالیت می کرد.

مسلمان باید فنون نظامی را یاد بگیرد. این را مراجع قدیم هم می گفتند که ما باید حداقل بتوانیم از زن و بچه خودمان دفاع کنیم. او بیشتر برای براندازی نظام فعالیت می کرد.

آیا با سازمان مجاهدین خلق ارتباط داشت؟

آن زمانی که من رفتم تقریباً برهه ای بود که تغییر



من جمله کتاب‌های دکتر شریعتی دعوت می‌کرد، خودش به صورت یک معلم پا به پای اینها کتاب‌ها را می‌خواند و تدریس و به حوزه‌ها و جلسات اینها سرکشی می‌کرد. شبانه‌روز در تلاش بود. شبانه‌روز که می‌گویم به تمام معنی کلمه و با دقت می‌گویم، یعنی زهدانه زندگی می‌کرد که واقعاً یک ساعت هم استراحت نداشت. زهدانه زندگی می‌کرد و با اینکه مبالغ هنگفت پول در اختیارش بود، اینها را صرف مبارزین فراری و مبارزات سیاسی و کارهایی که باید گفت همه‌اش جهاد بود، می‌کرد.

یادم می‌آید که همه دوستان همدست شدند که او را از این وضع معیشت که روی سلامتی‌اش اثر شدید گذاشته بود، در بیاورند، چون ظواهر از دوی که در بازارهای نجف می‌فروختند، با یک مبلغ ناچیز کاسه‌ای می‌خريد و با یک تکه نان می‌خورد و از شدت کار و کمی غذا، بسیار ضعیف شده بود. خدمتی که دوستان انجام دادند این بود که او را در یک جمعی که با هم، هم‌غذا بودند، به زور وارد و مجبورش کردند غذا بخورد. زندگی او نمونه کامل زهد و قناعت بود. در طول هفت هشت سالی که با آن شهید در خارج کشور آشنا بودم، مرتباً به اروپا، لبنان، سوریه، عراق، کویت، افغانستان، پاکستان و تمام دنیا سفر می‌کرد. هر جا که ایرانی بود، با او ارتباط داشت. همیشه یک کیف بزرگ پر از نامه و کتاب، جزوه، نشریه، اعلامیه و مقالاتی که باید چاپ می‌شدند، همراهش بود. یک لحظه آرام و قرار نداشت. بدون مبالغه بیش از چهار آدم پرکار از آن نوع که ما می‌شناختیم، کار می‌کرد. تعجب‌آور بود که استراحت برایش معنا نداشت، ولی قادر بود آن همه کار بکند. همه برادران دوستش داشتند و مشکلاتشان را همیشه به او ارجاع می‌دادند. بارها پیش من می‌آمد و نصیحت می‌کرد و دل‌داری و امید می‌داد، در حالی که من تا جایی که خودم را می‌شناسم، به یاد ندارم که مایوس شده باشم با این همه گاهی که احساس می‌کردم من مایوس شده‌ام، وظیفه خودش می‌دانست که ما را به آینده و نزدیک بودن پیروزی امیدوار کند، زمانی که من در دمشق بودم، بعضی مواقع در خانه ما می‌خوابید.

ایشان در مبارزات نظامی هم فعال بود یا تنها به مبارزات سیاسی می‌پرداخت؟

«کتاب «شناخت» مجاهدین را خدمت امام (ره) بردم و توضیح مختصری درباره آن دادم. فرمودند: «مطالعه می‌کنم، شما چند روز دیگر بیایید.» چند روز بعد رفتم. فرمودند: «مطالعه کردم. همان طور بود که شما گفتید. من احتمالش را می‌دادم که این طور باشند. از اول هم اطمینان نداشتم که نسبت به اسلام، متعهد باشند.» بعد هم وقتی تحلیل شهید منتظری را شنیدند، فرمودند: «آقای محمد منتظری فلسفه خوانده است. ملاک‌ها دستش است. آقای... فلسفه نخوانده است. این چیزها را نمی‌فهمد.»

فکر می‌کردند که پیش من آمده است. بعدها معلوم شد که از طریق پاکستان به خارج از کشور آمده است. او بیشتر در عراق بود. امام هم توجه زیادی به ایشان داشتند. می‌توانم بگویم او برجسته‌ترین فرد در نجف بود و در بین برادران مجاهد ایرانی از لحاظ اعتمادی که امام و برادران به او داشتند و از لحاظ استفاده‌ای که از فکرش می‌شد و به لحاظ تلاشی که می‌ذول می‌داشت، سرآمد همه افرادی بود که چه در خارج کشور و چه در داخل می‌شناختیم.

ایشان مسائل اقتصادی را در حوزه قبل از اینکه به خارج کشور بیاید و تحت تعقیب قرار بگیرد، تدوین کرده بود و حلقه وصل تمام مبارزین مسلمان و سازمان‌ها و گروه‌ها بود. افراد را به خواندن کتاب و مطالعه مستمر تشویق می‌کرد و چیزی نگذشت که محیط نجف یک محیط پرتلاش و پرکار شد و از آن رخوت و سستی بیرون آمد. وجودش و نوع زندگی‌اش باعث می‌شد که افراد از رکود بیرون بیایند و به تلاش بپردازند و از گذشته خودشان احساس حقارت و سرافکنندگی بکنند. او برادران ایرانی و بلکه برادران افغانی و برادران پاکستانی و حتی برادران عراقی را به مطالعه وادار می‌کرد. بیشتر روی افغانی‌ها و پاکستانی‌ها کار می‌کرد، چون تعدادشان خیلی زیاد بود و او آنها را به مطالعه کتاب‌های بعضی از نویسندگان ایران

شروع آشنایی شما با شهید محمد منتظری چه زمانی بود و شخصیت ایشان را چگونه دیدید؟

اولین بار که به زیارت این شهید عزیز نائل شدم، در زندان قصر بود. ایشان در زندان قصر با آیت‌الله طالقانی و برخی دیگر از مبارزین هم‌بند بود و من آنجا پشت میله‌های زندان برای اولین بار ایشان را دیدم. مرحوم آیت‌الله طالقانی ایشان را معرفی کردند و از مقاومتش در دادگاه و قهرمانی‌اش و شجاعتش داستان‌ها گفتند و اینکه صریحاً در دادگاه موضوعش را علیه سلطنت و شخص شاه اعلام کرده و محکومیت را در این راه پذیرفته است، درحالی که حداکثر نوجوانی یا جوانی بود از نظر سن و سال کوچک، ولی از نظر ایمان و درک و استقامت بسیار بزرگ بود. در هر حال این سعادت را پیدا کردم که با ایشان گفتگو و همکاری داشته باشم. در سال ۱۳۴۸ قبل از اینکه از ایران خارج شوم با ایشان جلسات مکرری داشتم. به منزل ما که پشت پارک سنگلج بود، تشریف می‌آورد و در همان جا مطلع شد که من به خارج می‌روم. قرار و مدارهایی با هم گذاشتیم که اگر من به خارج رفتم، چگونه ارتباطمان را حفظ کنیم و ایشان افرادی را برای تعلیم نظامی بفرستد تا کارهایی را در این زمینه انجام بدهیم.

به چه منظور از کشور خارج شدید؟

من بعد از انتشار کتابی که با عنوان «انقلاب تکاملی اسلام» نوشته و منتشر کرده بودم، قصد خروج از کشور را داشتم. ما به آموزش و تدارکات نظامی نیاز داشتیم. این کار در لبنان و به کمک «الفتح» امکان پذیر بود. حتی در صورت داشتن امکانات مالی می‌توانستیم بدون کمک الفتح هم این کار را انجام بدهیم، ولی برای مصون ماندن از تعرضات عوامل آمریکا و شاه - به خصوص فالانژها - باید حمایت الفتح را جلب می‌کردیم. از کسانی که در جریان مهاجرتم قرار گرفتند، شهید محمد منتظری بود. البته افرادی همچون شهید باهنر و شهید رجایی که در یک ارتباط تشکیلاتی نزدیک بودیم و شهید صادق اسلامی و شهید اسدالله لاجوردی، مهندس سیدعلی آیت‌اللهی، حسن نیری تهرانی و ... نیز مطلع بودند.

در بیروت بودم که اطلاع پیدا کردم ایشان از ایران خارج شده است. حتی خانواده‌اش هم اطلاعی از وی نداشتند و

زه‌دی شبیه به ابوذر داشت...

«سلوک مبارزاتی شهید محمد منتظری» در گفت و

۳

شنود شاهد یاران با جلال‌الدین فارسی

• درآمد

استاد جلال‌الدین فارسی، یکی از معدود بازمانده‌های چهره‌های سرشناس مبارزات چریکی و فعالیت‌های مبارزین در خارج از کشور است که با شهید منتظری نیز سوابق بسیار دارد، لکن اینک برای انجام مطالعات و تدوین متونی که برایش نخستین دغدغه است، به‌ندرت حاضر به انجام مصاحبه می‌گردد.

این قاعده کلی با لطف و بزرگواری شهید یاران استثنای پذیر شد و در فرصتی محدود برای ما از مبارزی اسطوره‌ای گفت.





داشت، خودش را یک مبارز پاکستانی جا زده بود. تمام این تلاش‌ها را کرد تا این‌ها را به دست آورد، بدون اینکه آن راز اصلی را به سازمان امنیت سوریه لو بدهد.

با اینکه سوریه‌ها همه می‌دانستند که او ایرانی است و در چه خطی فعالیت می‌کند، معذالک راضی نشده بود این مسئله را اعتراف کند تا اگر روابط سوریه و رژیم شاه خوب شد و خواستند کاری برای شاه بکنند، او را به استناد این بازجویی نتوانند تحویل شاه بدهند. یکی از دوستان می‌گفت محمد منتظری اتم است، آن قدر که شکافتن اتم و پی بردن به درونش و آزاد کردن آنچه در دل دارد، دشوار است، همان قدر هم بیرون کشیدن رازها از درون محمد منتظری سخت است. به راستی او گنجینه‌ای بود که هر مجاهد رازداری اسرار مهم و حیاتی‌اش را به او می‌سپرد و مطمئن بود که این راز به هیچ‌وجه فاش نخواهد شد.

شهید بسیار می‌کوشید مسائل مبارزاتی و اجتماعی سیاسی را در بین طلاب مطرح کند. نقش ایشان را در این مورد چگونه ارزیابی می‌کنید؟

او هر جا که بود بر محیط خودش تأثیر می‌گذاشت. البته من شاهد فعالیت‌های آن شهید در قم نبودم، اما در نجف شاهد بودم. او در تهذیب افکار طلاب نجف و زدودن خرافات، بسیار مؤثر و در دادن روشن‌بینی در مسائل و نظریات و آراء اسلامی بسیار نقش داشت. اگرچه در اوائل، دیگران مجری فعالیت‌هایی از جمله صدای روحانیت بودند، ولی او از ایران مقالات و اخباری را می‌فرستاد که در دستگاه‌های تبلیغاتی و روزنامه‌های ملی و اسلامی خارج از کشور به بهترین وجه از آنها استفاده می‌شد. او یکی از منابع اخبار و مقالات و نظرات داخل ایران بود.

شهید محمد زندگی بسیار زاهدانه‌ای داشت. عملکرد او در این مسائل شبیه به معصوم بود. شاید در برخی موارد به دلیل مسائل امنیتی برخی از کارهایش را برای امام هم نمی‌گفت. «من آن قدر به امام نزدیک بودم که حق داشتم باشم اگر در مواردی هم بیش از آن که امام اجازه داده باشند خرج کنم و بعدا ایشان را در جریان قرار دهم، قطعاً اجازه می‌دادند.

ایشان رابطه منسجم و مستحکمی را با جنبش‌های آزادی‌بخش برقرار کرده بود و به همین علت، در چندین کشور به زندان افتاد. آیا می‌دانید چه نوع کمک‌هایی به آنها می‌کرد و در مقابل چه کمک‌هایی برای انقلاب از آنها دریافت می‌کرد و نوع رابطه چگونه بود؟

کمک‌هایی که می‌کرد، برحسب نیاز آن جنبش‌ها متنوع بود و چون منابع تدارکاتی که در اختیارش بود، زیاد و متعدد نبود، همه گونه کمکی را انجام می‌داد؛ مثلاً در کویت و بحرین از امکاناتی مانند گذرنامه و برای حمل چیزها از شرکت‌های تجاری استفاده می‌کرد، از الفت‌های کمک‌های تسلیحاتی دریافت می‌داشت و کمک‌های آموزشی می‌گرفت. بعد از شهادتش، عرفات می‌گفت یکی از دوستان بسیار عزیزم را در این فاجعه از دست دادم.

بله، در تعلیمات نظامی هم شرکت داشت، منتها برای برادران مجاهد ایرانی هم وسیله تعلیم و سلاح و ساز و برگ تهیه می‌کرد. حتی راه‌های رسیدن آنها را به ایران تدارک می‌دید. نهضت‌های آزادی‌بخش بحرین، کویت و نیز تمام مبارزین متدین ایرانی که در کویت بودند، با او در تماس بودند. او خود مستقیماً با برادر ابوجهاد و عرفات تماس می‌گرفت و یک تشکیلات و تعلیمات نظامی مستقل ترتیب داده بود که سرانجام چند ماه به پیروزی انقلاب، تشکیلات آنها با تشکیلات ما هماهنگ شدند. همان طور که گفتم من هم یکی از مسئولین ارتباط سازمان الفت‌بخش با نهضت اسلامی ایران بودم. دوستان زیادی از کویت و از ایران از طرف ایشان می‌آمدند و تعلیم می‌دیدند. از خصوصیات ویژه او تواضع و خدمات بی‌دریغش به همه جنبش‌های آزادی‌بخش دنیا بود. از فعالیت‌های چشمگیرش اعتصاب غذائی بود که در پاریس انجام شد (اعتصاب کلیسای سنت مری). شاید بشود گفت که طراح و مجری عمده این اعتصاب غذائی پر سروصدا و ثمربخش این شهید بود. وقتی که پدرش به پاریس آمدند، هنگام بازگشت، شهید را هم با خودشان به ایران آوردند.

ایشان پس از انقلاب چه فعالیت‌هایی داشت؟

در تأسیس سپاه پاسداران انقلاب نقش عمده داشت و در پیشبرد کار کمیته‌ها سهیم بود. در تأسیس حزب جمهوری هم بسیار مؤثر بود. در یکی از جلسات شورای مرکزی حزب جمهوری به خاطر دارم وقتی خدمات خودش را شرح داد، همه اعضای شورا این خدمات و تلاش‌های خستگی‌ناپذیر او را تأیید و تصدیق کردند. او پیش از همه و بیش از همه احساس می‌کرد که دست‌هایی در درون دولت موقت هستند که خط انحرافی به آن دولت می‌دهند. او در برابر آنها مقاومت کرد، زیرا که او دلسوخته انقلاب بود. او بسیار زحمت کشیده بود و باید هم زودتر از دیگران احساس خطر می‌کرد، خطر اینکه انقلاب از مسیر اصلی‌اش منحرف شود، حتی این عکس‌العمل‌های سریع که طبعاً عاطفی هم بود، باعث شد که در روحیه او اثر بگذارد، بسیار خسته‌اش کند و جسمش را فرسوده سازد. وقتی سرانجام خطر انحراف از سر انقلاب دفع شد، او هم نشاط و احساس طبیعی خودش را باز به دست آورد و در یک سال آخر عمرش، دقیق و خوب عمل می‌کرد. او مظهر اسلامی بود که انترناسیونالیسم و همبستگی همه مستضعفین و مسلمین و مؤمنین را در خود دارد. او مظهر اسلام حقیقی نامحدود به اقلیم و نژاد و محله و شهر بود و به همین جهت در دل همه انقلابیون و آزادی‌خواهان منطقه جا دارد. او طعم زندان‌های مختلف را در این راه چشیده بود. زندان شاه‌خائن، زندان بعث و زندان افغانستان که چندین ماه در آنجا بود تا و سبایل آزادی‌اش فراهم شد. یادم هست یک روز خانه ما آمد و گفت دیشب در سوریه بازداشت بودم. معلوم شد چند هفت تیر خورده و زیر عباى خودش از بیروت به سوریه می‌آورده تا به ایران بفرستد که سر مرز دستگیرش کرده بودند. او علاوه بر سلاح، انواع گذرنامه‌ها را هم همراه داشت. وقتی بازجویی‌اش کرده بودند و او آشنائی داده بود و آزادش کرده بودند. جالب این بود که می‌گفت می‌خواهم بروم گذرنامه‌ها را بگیرم! چند روز بعد دیدم که با اصرار و پشتکاری که داشت، آن گذرنامه‌ها را هم از سازمان امنیت سوریه گرفت. بعد گفت: «حالا می‌خواهم بروم هفت‌تیرها را بگیرم»، گفتم: «نه، اینها را می‌شود از لبنان خرید». گفت: «نه، نباید این هفت‌تیرها را به اینها بدهیم». سرانجام بعد از چند روز تلاش آنها را هم گرفت. این کار اصلاً در سوریه باورکردنی نیست، با این همه آن قدر رازدار بود که نگفته بود که من جزو مبارزین ایران هستم. یک گذرنامه حقیقی پاکستانی هم

ایشان تکیه خاصی روی جنبش فلسطین داشت. به نظر شما علتش چیست؟

او تکیه روی تمام قطعات مصلوب میهن اسلامی و روی همه مستضعفین و من جمله فلسطینی‌ها داشت که خواست هر مسلمان انقلابی و وفادار به مؤمنین است. همان احساس را نسبت به مردم بحرین و توده‌های فقیر سعودی و مردم افغانستان و مردم پاکستان هم داشت.

در مورد مبارزه با صهیونیسم در سطح منطقه معتقد بود که اگر با کشورهایی که با ما همسو هستند، روابط مستحکم‌تری را برقرار کنیم و حتی در جبهه نبرد هم شرکت کنیم، می‌توانیم مؤثرتر به مبارزه علیه صهیونیسم بپردازیم. برخی معتقدند خیلی از ضرباتی که ایشان تحمل می‌کرد، بعثت همین نظرات تندش علیه صهیونیسم بود. نظر شما در این مورد چیست؟

بله، چون دشمن ما یک دشمن انترناسیونالیست، یعنی جهانی است و همه نیروهای جهان، به نسبت‌های متفاوت با او متحد شده‌اند، هر دولتی هم در دنیا پیروز می‌شود، بر اثر درست جبهه‌بندی کردن علیه آنهاست و حداکثر استفاده از دوستان و حتی دشمنانش است. یک رژیم انقلابی غیر از جلب همسوها، باید بعضی‌ها را بی‌طرف و بی‌اثر کند و جوری وضع خود را سامان بدهد که بتواند از هر چه در اختیار دارد، حداکثر استفاده را بکند. صهیونیسم به همین شکل پیروز شده است. این روشی است که هر دولتی باید در پیش بگیرد و به‌خصوص ما مسلمان‌ها باید سابقاً در پیش می‌گرفتیم تا شکست نمی‌خوردیم. باید ما نیروهایمان را هماهنگ بکنیم و فقط دنبال دولت‌های کاملاً انقلابی نباشیم، بلکه باید جوری جبهه‌بندی بکنیم که بتوانیم در برابر همه ابرقدرت‌ها مقاومت کنیم. این راه پیروزی است. به طریق اولی باید با دولت‌های سوریه، لیبی، الجزایر و همه نیروهای عرب و اسلامی تا جایی که ممکن است

**او تکیه روی تمام قطعات مصلوب
میهن اسلامی و روی همه مستضعفین
و من جمله فلسطینی ها داشت که
خواست هر مسلمان انقلابی و وفادار
به مؤمنین است. همان احساس را
نسبت به مردم بحرین و توده های
فقیر سعودی و مردم افغانستان و
مردم پاکستان هم داشت.**

می دانستم. در یک قضیه مالی که اتفاقاً با هم اختلاف نظر داشتیم، ایشان اجتهاد کرده و کمک هایی را به سازمان امل رسانده بود. سازمان امل متشکل از برخی شیعیان مبارز در جنوب لبنان بود، ولی برخی موضع آنها علیه امام و حتی گاهی در ارتباط با رژیم شاه بود. ولی شهید منتظری با علم به این موضوع به آنها کمک می کرد و در این زمینه با هم اختلاف داشتیم. البته در اختلافی که با بنده و آنها بر سر خرج کردن وجوهات امام پیش آمد، من حق را به جانب او دادم، چون می دانستم به هر مصرفی که رسانده، به نفع انقلاب بوده است. او فردی زاهد در سطح ابوذر غفاری بود. اگرچه حتی با او اختلافی داشتیم و بعد هم نظر من را تصدیق کرد، اما تمام آن پول هایی را که اجازه داشت مصرف کند، به نفع مبارزین و انقلابیون خرج می کرد و بخشی را حتی از گروه خودمان هم دریغ کرده بود. برای خود هم هیچ نمی خواست. امام برای من هم وجوهات می فرستادند و من هم خرج خودم نمی کردم. شهید محمد زندگی بسیار زاهدانه ای داشت. عملکرد او در این مسائل شبیه به معصوم بود. شاید در برخی موارد به دلیل مسائل امنیتی برخی از کارهایش را برای امام هم نمی گفت. او می گفت «من آن قدر به امام نزدیک بودم که حق داشته باشم اگر در مواردی هم بیش از آن که امام اجازه داده باشند خرج کنم و بعد ایشان را در جریان قرار دهم، قطعاً اجازه می دادند. برخی از مطالبی را که ما از او دیدیم، به شکلی نیست که بشود توصیف کرد. باید او را از نزدیک می دیدید تا متوجه این معنا می شدید. متأسفم که شرایط من نمی دیدید تا متوجه این معنا می شدید. متأسفم که بزرگانی همچون او انجام وظیفه کنم. ■

آقایان چند بار آمد اینجا و گریه ها کرد که من آنها را تایید کنم، ولی من آنها را تایید نکردم.» عرض کردم که جقدر تلاش کردم تا آن طلبه عزیز را قانع کنم که اینها مطالب ماتریالیستی و مارکسیستی است که در لفافه پیچیده شده است، ولی نپذیرفت و فریاد کشید و چیزی نمانده بود که با من گلاویز شود و عرض کردم که شهید محمد منتظری چه گفته است. فرمودند: «آقای محمد منتظری فلسفه خوانده است. ملاک ها دستش است. آقای ... فلسفه نخوانده است. این چیزها را نمی فهمد.» از ایشان خدا حافظی کردم. تنها یک تن را محرم راز و شایسته این خبر یافتم و آن هم مرحوم شهید محمد منتظری بود.

شهید منتظری و شهید اندرزگو نماد مبارزه چریکی هستند. با توجه به اینکه شما با هر دو آشنایی داشتید، آیا این دو با هم نیز ارتباط داشتند؟

آن قدری که من مطلعم آشنایی آنها به دوران حضورشان در خارج از کشور بر می گردد. وقتی که شهید اندرزگو، در اسفند ۱۳۵۶، پنهانی به نجف و سوریه رفت، برای موضوعی به بیروت نیز آمد. آن زمان بین شهید محمد منتظری و برادران مجاهدی که با او همکاری می کردند، همچون علی جنتی، مهندس غرضی، خانم دباغ و ... مسائلی پیش آمده بود که باید حل و فصل می شد. پول هایی را که برای مبارزین می آمد، شهید منتظری توزیع می کرد و حتی اجازه صرف وجوهات در راه مبارزه را از امام هم داشت. خانم دباغ یک بار آمد و به من گله کرد که ماه های زیادی است که بی خرج مانده ام، با اینکه کارهای اینها را می کردم. شهید اندرزگو رفت که اختلافات آنها را حل کند و حضور او تا حدی به نفع منتقدین شهید منتظری شد. شهید اندرزگو برای این کار حتی خدمت امام هم رفت و در حل این مسائل مجاهدت ورزید. خود شهید اندرزگو برای من تعریف کرد که من اینها را حل کردم و خدمت آقا در نجف رفتم و این قضایا را گفتم. آن موقع هنوز به آیت الله خمینی، امام نمی گفتند. گفت خدمت آقا در نجف رفتم. من متوجه شدم که شهید اندرزگو یک مقدار به این آقایان حق داده اند. شهید محمد منتظری هم البته به شدت پنهان کاری می کرد که کارهایش را برای کسی نمی گفت. من هم گاهی بر حسب تصادف و از میان صحبت هایش می فهمیدم.

از نظر تسلط به مباحث دینی چه تحلیلی از شهید دارید؟
من همان وقت هم شهید محمد را تا حدودی مجتهد

متحد بشویم، چون تنها در این صورت است که می شود صهیونیسم را شکست داد و شکست او، شکست امپریالیسم در منطقه است. دشمن وقتی توانست صهیونیسم را پیروز کند و در منطقه بکارد و برقرار بدارد، قادر شد مسلمان ها و اعراب را متفرق بکند و تا وقتی می تواند به حیات و موجودیت خود ادامه بدهد که بتواند ما را جدا و متفرق نگه دارد؛ ما هم باید در جهت عکسش حرکت بکنیم. کسانی که از این اتحاد، ناراحت هستند، یا نادانند و یا سرنخشان به جاهایی بسته است.

گویا شهید منتظری در برداشت از صهیونیسم، آن را محدود به اسرائیل نمی کرد و معتقد بود که صهیونیسم در سطح جهان و حتی در بلوک سوسیالیستی فعالیت دارد. نظرات در این مورد چیست؟

بله، صهیونیسم یک جریان جهانی است، همان طور که استعمار یک جریان جهانی است. آن شهید حتی می گفت که بعث عراق هم جزئی از صهیونیسم است و راست می گفت. باید محاسبه کرد و دید چه کسانی عملاً و از لحاظ نظامی، مالی و به کار گرفتن منابع و ذخایری مثل نفت و به کارگیری مردم و ارتش، ضد صهیونیسم هستند، آن وقت می شود محاسبه کرد چه کسانی ضد صهیونیسم، چه کسانی با صهیونیسم و چه کسانی بی طرف هستند. این جبهه بندی واقعی، مطالعه و شناخت دوست و دشمن را میسر می سازد.

از ارتباط شهید محمد منتظری با امام در دوران حضور در نجف و پس از انقلاب خاطره ای در ذهن دارید؟

در زمستان ۱۳۵۱ یکی از ایرانیانی که با بعضی ها همکاری داشت، چند کتاب تازه چاپ به بنده داد. در طول راه بغداد - نجف آنها را مرور کردم. بیش از همه کتاب «شناخت» که آرم سازمان مجاهدین خلق را داشت، نظم را جلب کرد و مرا سخت تکان داد. نخست فکر کردم تالیف و ترتیب آن باید کار ساواک باشد. بعد اندیشیدم که چطور چنین کتابی در بغداد و با پول بعضی ها چاپ می شود؟ چطور با نظارت گروه های چپ و خود فروخته ایرانی خارج از کشور، انتشار می یابد؟ به محض رسیدن به نجف اشرف، از اولین طلبه هایی که در حجره مشغول مطالعه بودند، درباره این کتاب پرسیدم. اولی که جوان متشرعی بود، گفت: «دیده و خوانده ام. کتاب خوبی است.» شب به سراغ طلبه ای رفتم که از دوستان بود و به بغداد رفت و آمد داشت. دیدم کتاب را نه تنها دیده، شیفته آن شده و به دیگران هم داده است. برایش توضیح دادم که این یک کتاب ماتریالیستی است با ظاهر شبه مذهبی. پرخاش کرد که «این ثمره خون پاک شهدای مجاهد است. هر کس حرفی علیه این کتاب بزند، به خون پاک حنیف نژاد خیانت کرده است.» گفتم: «کمتر کسی به اندازه بنده به آن شهید نزدیک بوده است. او بری از این حرف های کفرآمیز است. وانگهی این مطلب، روشن است و هر کس گفته، محکوم است. حداقل محکوم به خطا و جهالت است.» بحث و استدلال فایده ای نداشت. کار بالا گرفت و به مشاجره کشید. آن شب را در اندوهی عمیق و جانکاه به صبح اوردم. فردایش به سراغ شهید محمد منتظری رفتم. گفت: «به کسانی که می خواستند آن را در بغداد چاپ کنند، هشدار دادم که با این کار آبروی مجاهدین را می برید و آب به آسیاب رژیم شاه و ساواک می ریزید، ولی فایده نداشت و گفتند این دستور سازمانی است.» کتاب «شناخت» را خدمت امام (ره) بردم و توضیح مختصری درباره آن دادم. فرمودند: «مطالعه می کنم، شما چند روز دیگر بیایید.» چند روز بعد رفتم. فرمودند: «مطالعه کردم. همان طور بود که شما گفتید. من احتمالش را می دادم که این طور باشند. از اول هم اطمینان نداشتم که نسبت به اسلام، متعهد باشند... حتی یکی از همین





در مبارزه اهل کارهای بزرگ بود...

۴ «سلوک مبارزاتی شهید محمد منتظری» در گفت و شنود شاهد یاران
با حجت الاسلام والمسلمین جعفر شجونی

• درآمد

شور و هیجان مبارزه در وجود امثال شهید منتظری، زندگی او را با فراز و نشیب‌های خواندنی و جالبی همراه می‌سازد. حجت الاسلام شجونی که هنوز روحیه و نشاط جوانی از خلال گفته‌های طنز آلودش به چشم می‌خورد، از منظر ویژه خود به شرح ویژگی‌های او پرداخته که چون همیشه خواندنی است.

انقلابیون، تعدادی مسافر ایرانی هم بودند. ابتدا من و سه نفری که به اسامی‌شان اشاره کردم تصمیم گرفتیم سوار هواپیمای اول که حضرت امام هم در آن بودند، شویم، اما دیدیم ملی‌گراها بیش از ما حرص می‌زنند و به ما اعتنا نمی‌کنند. همه تلاششان این بود که سریع‌تر سوار شوند و نزد امام بنشینند و همراه ایشان به ایران باز گردند. ما هم به قول معروف، سر قوز افتادیم و محمد گفت: «من با این هواپیما نمی‌آیم.» من هم گفتم: «من هم نمی‌آیم.» شهید منتظری گفت: «بین جناح ملی چقدر حرص می‌زنند که با این هواپیما بروند. اینها دنبال ریاستند. می‌خواهند به پست و مقام برسند و هر لحظه خودشان را به امام نشان بدهند. من با این هواپیما نمی‌روم.» من به دلیل دیگری از پیشنهاد محمد استقبال کردم، چون آقایان ملیون پس از آنکه برای خود جا گرفتند و نشستند، بیرون آمدند و به ما گفتند: «آقایان ما هشت جای خالی داریم. شما می‌توانید بیایید و بنشینید.» در آنجا من و محمد به آنها گفتیم: «ما با این پرواز نمی‌آییم.» در حقیقت از روی لجبازی این کار را کردیم و گر نه عاشق امام بودیم و قبل از حرکت و پرواز هم در کنار ایشان بودیم.

بنابراین ما با هواپیمای دوم به ایران آمدیم و چه کارها که در هواپیما نکردیم. معمولاً در هواپیما برهه‌ای به نام مانیفست (لیست مسافران، بارها و محموله در پرواز) به همه مسافران می‌دادند تا آنها مشخصات خود نظیر نام، نام خانوادگی، شغل، شماره تلفن و... را بنویسند. در این پرواز هم می‌خواستند این لیست را بین مسافران توزیع کنند تا آنها آن را پر کنند و تحویل دهند. قبل از پخش کردن آن بین مسافران، ما چهار نفر جلو رفتیم و همه برهه‌ها را گرفتیم و بالای برهه‌ها عبارت «کشور شاهنشاهی ایران» را خط زدیم و به جای آن «حکومت اسلامی ایران» نوشتیم. همان‌طور که گفتم میان آنها مسافران عادی هم بودند، یعنی همه مثل ما انقلابی نبودند. آنها برای ملاقات اقوام

ساواک بود، از طریق مرز از ایران خارج شد. وقتی عوامل ساواک در ۱۵ خرداد به حوزه ریختند تا همه را بگیرند، من لباس آخوندی‌ام را در سفره نان پیچیدم و در حیاط زیر دیگ مسی گذاشتم تا دیده نشود و خودم از دیوار فرار کردم. محمد جزو آتشپاره‌ها بود و هر جا که می‌رفت دائماً تحت نظر و تعقیب ساواک بود و بدنه مملکت و نظام ستم‌شاهی را به آتش می‌کشید. حتماً خودش در خطر آتش به این موارد اشاره کرده است. وقتی شهید منتظری به عراق رفت، ساواک بسیار حساس شد چون دور و بر امام بود. وقتی قصد داشتیم همراه امام از نوفل‌لوشاتو به ایران بیاییم، چون ساواک

روحانی متفاوتی بود و با سایرین فرق داشت. او لقمه درشت بر می‌داشت و اهل یک گونی اعلامیه بود. یعنی یکی دو اعلامیه پخش نمی‌کرد، بلکه اعلامیه‌ها را به تعداد زیاد در سطح وسیعی توزیع می‌کرد. پس از آنکه به خارج از کشور رفت، همراه خود دو گونی کتاب «ولایت فقیه» برده بود. فکر نمی‌کنم موقع رفتن گذرنامه داشت. محمد جزو آتشپاره‌ها بود و هر جا که می‌رفت دائماً تحت نظر و تعقیب ساواک بود و بدنه مملکت و نظام ستم‌شاهی را به آتش می‌کشید.

شهید منتظری، حمید روحانی و مرحوم صداقت‌نژاد را به عنوان مبارزان چریکی می‌شناخت و در تعقیب آنها بود و احتمال داشت در هواپیما یا فرودگاه دعوا یا درگیری پیش بیاید، به همین خاطر من گفتم: «هر جا که شهید منتظری برود، من هم باید بروم.» آن موقع از فرانسه به پاریس دو پرواز انقلاب بود. در هواپیمای اول امام و همراهانشان و در هواپیمای دوم علاوه بر

از کجا و چه زمانی با شهید منتظری آشنا شدید؟
آشنایی و ارتباط من با شهید محمد منتظری به سال‌های ۳۴ تا ۳۷، پس از شهادت نواب صفوی، زمانی که طلبه‌ای ۲۲، ۲۳ ساله بودم برمی‌گردد. من ایشان را در قم از زمان طلبگی‌اش می‌شناختم. او با سایر طلبه‌ها فرق و روحیه خاصی داشت و از جوانان و طلاب بسیار خروشنده، اهل مطالعه و سیاست بود و افکار به‌خصوصی داشت. بسیار تیزبین بود و همه چیز را زیر نظر داشت. به عنوان مثال من شخصاً ریزترین مسائل زندگی‌ام را در حجره رعایت و حتی نمک و فلفل مصرفی‌ام را حساب می‌کردم، ایشان هم این‌گونه بود. وقتی مختصر سهم امامی که به من تعلق می‌گرفت به او می‌دادم، می‌گفت: «از تو می‌گیرم، اما از بابام نمی‌گیرم.» می‌پرسیدم: «چرا از بابات نمی‌گیری؟» ایشان به پدرش اشکال می‌گرفت و می‌گفت: «پدرم در خانه حمام ساخته، مگر همه طلبه‌ها حمام دارند که او چنین کاری کرده است؟» به من علاقه و محبت خاصی داشت. شهید منتظری به قول معروف قدری داغ و در مبارزات سرآمد بود، اما در مبارزه هم داغ می‌کرد، طوری که اواخر کمی با شهید بهشتی بگو مگو و اختلاف پیدا کرد.

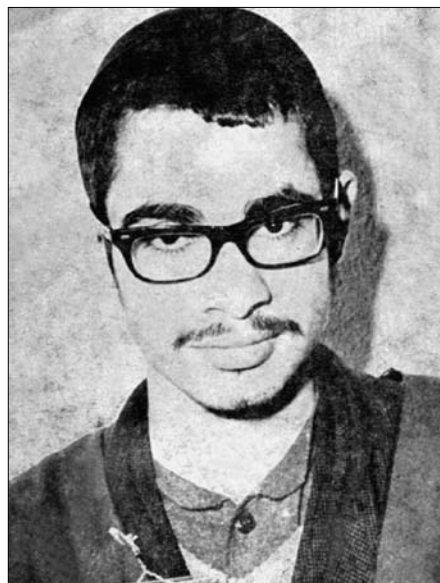
همان‌طور که می‌دانید در ۱۵ خرداد سال ۴۲ تعدادی از روحانیون دستگیر شدند که شهید منتظری هم جزو دستگیر شدگان بود. ایشان چه فعالیت‌هایی داشت که دستگیر شد؟

ساواک هر شخص پرتحرکی را تحت نظر داشت. ایشان روحانی متفاوتی بود و با سایرین فرق داشت. او لقمه درشت بر می‌داشت و اهل یک گونی اعلامیه بود. یعنی یکی دو اعلامیه پخش نمی‌کرد، بلکه اعلامیه‌ها را به تعداد زیاد در سطح وسیعی توزیع می‌کرد. پس از آنکه به خارج از کشور رفت، همراه خود دو گونی کتاب «ولایت فقیه» برده بود. ضمناً فکر نمی‌کنم موقع رفتن گذرنامه داشت، بلکه با توجه به اینکه تحت تعقیب

شهید منتظری همیشه برای ما شاخص، دلاور و یک مبارز نستوه بود و همه او را دوست داشتند. در حال حاضر هم که می‌بینید خیابان‌ها، مدارس و مؤسسات زیادی به نام ایشان است و ما خیلی ضرر کردیم که امثال او را از دست دادیم و به سوگوش نشستیم.

حتی خودشان هم به یکدیگر اعتقادی نداشتند و با هم اختلاف داشتند. آنان از ثمره کار فدائیان اسلام استفاده و بعد آنان را زندانی کردند. همین‌طور کار آیت‌الله کاشانی را از ایشان گرفتند و بعدها ایشان را خانه‌نشین کردند. در سال ۴۱، ۴۲ که با آیت‌الله طالقانی، دکتر شبیبانی، دکتر سبحانی و مهندس بازرگان در زندان بودیم. در بند ما صندلی‌ای بود که شب‌های چهارشنبه بعضی اوقات آیت‌الله طالقانی، گاهی شبیبانی، گاهی اوقات سبحانی، برخی مواقع بازرگان و گاهی هم من روی آن می‌نشستیم و راجع به مسائل مختلف صحبت می‌کردیم. به خاطر دارم یک بار ضمن این صحبت‌ها بازرگان به مصدق حمله کرد و گفت: «اگر ذره‌ای آبرو برای مصدق باقی‌مانده، به دلیل سقوط اوست و الا چنانچه می‌ماند هیچ‌کاری نمی‌توانست بکند.» و در ادامه به مصدق بد و بی‌راه گفت. همه سکوت کرده بودیم. من پرسیدم: «آقای بازرگان! چرا؟» پاسخ داد: «چون کابینه ایشان یکپارچه نبود و کادر مجهری نداشت. وزیر جنگ سر بر بالین شاه داشت. وزیر دارایی از دربار بود، بنابراین نمی‌توانست حکومت تشکیل دهد. این آبروی مانده به خاطر سقوط اوست. هر کس سقوط کند مردم تا چند صبحی او را دوست دارند.»

روایت است هر کسی دیگری را ملامت کند خود به آن درد مبتلا می‌شود. همین‌طور هم شد. بعدها کابینه دولت موقت مهندس بازرگان هم یکپارچه نبود. استانداردارش یکی کومله‌ای و دیگری منافق بود. هر یک از آنها هم می‌بایست امکانات را به هم گروهی‌هایشان می‌دادند. در جریان گروگان‌گیری جاسوسان آمریکایی، این افراد بیش از همه لجبازی و کارشکنی کردند. اصولاً با امام



فرزندان یا دانشجویانشان به پاریس رفته بودند و حالا قصد داشتند به ایران باز گردند. از میان آنها عده‌ای از روی ترسشان و تعدادی هم به دلیل مخالفتشان بسیار ناراحت شدند و به ما پرخاش کردند که چرا این کاغذها را خط می‌زنید؟ برایشان ناراحت کننده بود که بالای کاغذهایشان خط خطی شده و کلمه شاهنشاهی خط خورده بود. آنها می‌گفتند: «حالا خمینی رفته، ببینیم بعد چه می‌شود.» ما می‌گفتیم: «نه، آقای خمینی رفته و حتماً جمهوری اسلامی می‌شود.» در نهایت پس از بحث و گفتگو پذیرفتند مشخصاتشان را در آن برگه‌ها بنویسند. خلبان هواپیمای دوم خیلی آقایی کرد، چون دو بار ما را دور بهشت زهرا گرداند. آنجا مملو از جمعیت بود. اطلاع نداشتیم آن موقع امام در بهشت زهرا حضور داشتند یا خیر. میانه راه تا میدان آزادی هم ازدحام جمعیت بود. وقتی از کنار برج شهید (آزادی) عبور کردیم، روی آسفالت دسته‌های گل، لنگه کفش، شال گردن، کلاه، اورکت، لباس و... زیادی ریخته بود، چون وقتی مردم به دنبال ماشین امام حرکت می‌کردند، در این میان کفش، کلاه و وسایلشان می‌افتاد، شلوغی و ازدحام به قدری بود که نمی‌توانستند برگردند و آنها را بردارند و از خیر آنها می‌گذشتند.

پس از مشاهده این صحنه‌ها به فرودگاه رسیدیم و از هواپیما پیاده شدیم. من می‌دانستم گذرنامه‌های بعضی از ما مشکل دارد. وقتی گذرنامه‌ها را یکی یکی به گیشه می‌دادیم، مأموران ابتدا به لیست افراد ممنوع‌الورود و ممنوع‌الخروج نگاه می‌کردند و سپس گذرنامه‌ها را مهر می‌زدند. ابتدا گذرنامه خود را دادم. آن مأمور نگاهی به لیست و سپس به من کرد و آن را مهر زد. بعد که گذرنامه محمد را دادم، مأمور به لیست نگاهی انداخت و آن را مهر نزد. می‌گفت: «این آقا! آخه...» ما گفتیم: «آخه ندارد. مهر بزن!» او هم مرتب آخه آخه می‌کرد و مهر نمی‌زد. در این میان من دستم را دراز کردم و به او گفتم: «ببین! یقه‌ات را می‌گیرم و از همین سوراخ شیشه تو را بیرون می‌کشم. مرد ناحسابی! در این مملکت انقلاب شده است.» او گفت: «اینجا ممنوع‌الورودند.» گفتم: «فضولی موقوف! حرف نزن. یاالله! گذرنامه همه را مهر بزن.» او هم که دید ما مصمم به دعوا هستیم، گذرنامه همه این چریک‌های فراری را که ساواک به خونشان تشنه بود، مهر زد. قبل از آنکه از ایران خارج شوم با هیلمنی که داشتم تا فرودگاه آمده بودم و زمانی که با دوستان وارد پارکینگ شدیم، دیدم هیلمن هنوز همان‌جاست. به خاطر ندارم دقیقاً چند روز خارج از ایران بودم. در این مدت ابتدا به نوفل‌لوشاتو، سپس در لندن به منزل یکی از دوستان رفتم و بعد از آن دوباره به پاریس و نوفل‌لوشاتو و بعداً به ایران بازگشتم. خلاصه با هل دادن و هر زحمتی که بود ماشین را روشن کردیم و راه افتادیم. ما از فرودگاه به بهشت زهرا نرفتیم، بلکه هر یک به منزلمان رفتیم.

درباره مخالفت‌های شهید منتظری با لیبرال‌ها، چه زمانی که نماینده مجلس بود و چه بعد از آن توضیحاتی بدهید.

شهید منتظری از جمله کسانی بود که از همان ابتدا عقیده‌ای به لیبرال‌ها نداشت، چون تاریخ زمان مصدق و مسائل مربوط به آن را مطالعه کرده و در عین حال از ما تیزبین‌تر بود. من چون با اعضای نهضت آزادی و به قول معروف ملیون در زندان بودم، به مدت یک سال به آنها عقیده داشتم، اما پس از آن با آنها نه تنها رابطه‌ای نداشتیم، بلکه سلام و علیک هم نمی‌کردم. آنها اهل صفا و وفا نبودند. سوابق لیبرال‌ها زیاد است.

همخوان نبودند و ما چون آنها با شاه مبارزه می‌کردند، به آنها احترام می‌گذاشتیم. یک بار در منزل من، مرحوم بازرگان در حضور شخصیت‌هایی چون آقایان مطهری، بهشتی، موسوی اردبیلی و مهدوی کنی گفت: «اگر کسی پشت اعلامیه را امضا کند چه فایده‌ای دارد؟ یکی به آن آقایی که به درخت سیب تکیه داده بگوید: «آقا که آنجا نشسته‌اید و می‌گویید شاه باید برود... شاه باید برود. مگر شاه می‌رود؟ اگر شاه برود، امریکا هم باید برود. مگر می‌توان امریکا را از این مملکت بیرون کرد؟» مهندس بازرگان معتقد بود ما نباید با استعمار مبارزه کنیم، بلکه باید با استبداد مبارزه کنیم، یعنی شاه بماند، اما سلطنت کند نه حکومت. با توجه به اینکه من صاحبخانه بودم و می‌بایست آن روز ۱۲۰ نفر را ناهار می‌دادم، گفتم: «آقای بازرگان! شما فرض کن این ستون درخت سیب و امام هم به آن تکیه داده است. اگر من بروم و به ایشان بگویم: «آقا! تا کجا می‌خواهی پیش بروی؟» به من نمی‌گوید: «فضولی موقوف! من رهبرم. من مرجع. چه ربطی به تو دارد؟» در حقیقت قصدم از بیان این خاطره این بود که بگویم اینها چنین عقیده و نظری داشتند. مثلاً مصدق می‌خواست صنعت نفت ایران را ملی کند، حال چه با حضور شاه و چه بدون حضور او. او حتی دست همسر شاه را هم می‌بوسید. از این‌رو این اشخاص کسانی نبودند که در دل شهید منتظری جایی داشته باشند، چون او از ما داغ‌تر و تندتر بود.

از دیگر مصادیق مخالفت‌های لیبرال‌ها این بود که سال اول در مجلس قصد داشتیم نام «مجلس شورای ملی» را به مجلس شورای اسلامی تغییر دهیم. آن را به رای گذاشتیم. ملیون مخالفت کردند و رأی ندادند و به عنوان اعتراض از مجلس بیرون رفتند. به آقای بازرگان گفتم: «آقا! چرا شما در مجلس رأی نمی‌دهید تا نام آن مجلس شورای اسلامی شود؟» او پاسخ داد: «هنوز که اسلامی نشده است. چرا اسم آن را اسلامی بگذاریم؟» گفتم: «در دنیا رسم است که اول نامگذاری می‌کنند، سپس آن را به فال نیک می‌گیرند و همان را ادامه می‌دهند.» گفتم: «نه آقا! این‌طوری نیست.» گفتم: «چرا این‌طوری هست. پدران که نام شما را مهدی گذاشتند، از اول مهدی بودی؟ پدران این اسم را بر شما گذاشتند تا وقتی بزرگ شدی راه مهدی را بروی.» بازرگان به من گفت: «خب دیگر! آقای شجونی است. کاری نمی‌شود کرد.» این سخن آن خدا بیامرز بود. او می‌گفت: «اینجا اول باید اسلامی شود و سپس نامش را مجلس شورای اسلامی بگذاریم.» من گفتم: «نه آقا! ما اول اسم می‌گذاریم. آن کس که نام پسرش را حسن یا علی و یا دخترش را فاطمه می‌گذارد، در واقع می‌خواهد وقتی آنها بزرگ شدند، راه آن بزرگان را در پیش گیرند.» شما همین اول بسم‌الله مخالفت می‌کنید که نباید مجلس شورای اسلامی شود، باید شورای ملی باشد.»

در ادامه مخالفت‌ها وقتی شهید بهشتی لایحه قصاص را مطرح کرد، باز هم آنها اعتراض کردند و بد و بی‌راه گفتند. حتی در مجلس، معین‌فر جلوی میز من آمد و شکمش را جلو آورد و با گردن کلفتی گفت: «شجونی!» گفتم: «بله.» پرسید: «شما این سید محمد حسینی را می‌شناسید؟ اصلاً کی هست؟» گفتم: «نه، نمی‌شناسم. سید محمد حسینی کیست آقا؟» گفتم: «همین که می‌گویند بهشتی!» گفتم: «آیت‌الله بهشتی را می‌گویید؟» گفتم: «بله.» گفتم: «حالا سید محمد حسینی شده است و من ایشان را نمی‌شناسم؟ شما چه



«صدام عدو عراق و عدو ایران.» و درباره خودش می گفت: «پشت من موسی بن جعفر است. من شیعه و سید هستم.» و روایتی هم از موسی بن جعفر نقل کرد. به ما گفته بودند هر کس درباره امام موسی صدر با قذافی صحبت کند، او عصبانی می شود. من مخصوصاً راجع به امام موسی صدر از پرسیدم تا عکس العملش را ببینم. او عصبانی نشد و به من گفت: «شما بعد از ظهر مهمان جلوه هستید، از او بپرسید.» وقتی امام موسی صدر از لیبی رفت، گرفتار سانحه شد. حتی از ایران گروهی را برای تحقیق بیاورید تا در این باره تحقیق کنند و بر شما ثابت شود دستی که امام موسی صدر را ربود، اهل لیبی نبوده است. زمانی که او قصد داشت از لیبی به ایتالیا برود، مفقود شد. قذافی چنین سخنانی را به ما گفت. از یک سو خانواده

امام موسی صدر می گفتند: «نه، ایشان را در زندان دیده اند که بسیار پیر شده است.» اما سید حسن نصرالله می گفت: «من فکر نمی کنم امام موسی صدر زنده باشد. او توسط موساد از بین رفته است.» حتی شایع بود که ایشان را در وانی پر از اسید قرار دادند، طوری که همه استخوان هایش هم آب شده بود.

اگر راجع به فاجعه هفت تیر خاطره ای دارید بفرمایید.

من تا آن روز به دفتر حزب جمهوری اسلامی واقع در خیابان سرچشمه نرفته بودم. بیشتر به مدرسه شهید مطهری (سپهسالار سابق) می رفتم. آیت الله بهشتی،

برای مراسم یادبود هفت تیر به قم، دفتر ایشان دعوت می شدم و منبر می رفتم. در این میان از شهید بهشتی و سایر شهدای هفت تیر هم یادی می کردم. پدر ایشان به دلیل رفاقتی که با پسرشان، محمد داشتیم و می دانست محمد به من علاقه داشت و با من دوست بود، برای یادبود شهدای هفت تیر مرا هم دعوت می کرد.

آقای باهنر، آیت الله خامنه ای و آقای هاشمی رفسنجانی هم به آنجا می آمدند و معمولاً سران حزب را در آنجا ملاقات می کردم. چون مشغول کاری در کرج بودم نمی توانستم به تهران بروم. آنها برایم به کرج نامه می نوشتند و می گفتند که «شما هم در کرج حزب جمهوری اسلامی تشکیل دهید و فلان جا بروید.» به هر صورت با وجودی که نمی توانستم شخصاً کاری انجام دهم. به کسانی که از طرف آقای باهنر نامه آورده بودند کمک می کردم. روز هفتم تیر که شبش آن فاجعه رخ داد، در مجلس بودم و با مرحوم فردوسی پور قدم می زدم. به ایشان گفتم: «آقای فردوسی پور! امروز خیلی ها با من تماس گرفتند که به دفتر حزب جمهوری

غرضی با ایشان دارید؟ مگر لایحه قصاص را از جیبش در آورده؟ «و لکم فی القصاص حیاة یا اولوالالباب» در قرآن آمده است. «لیبرال ها، ملیون و اعضای نهضت آزادی با لایحه قصاص مخالف بودند.

شما اشاره کردید شهید منتظری داغ بود. آیا پیش آمده بود که در مواردی از امام جلو بزنند یا خیر؟
اصولاً این شهید منتظری بود که اصطلاح «خط» را مثل خط امام، خط رهبری یا اینکه فلانی در خط امریکاست مرسوم کرد، چون سایرین در چنین مسائلی نبودند. او مسلماً خط امام را می پسندید و به امام اشکال نداشت. اما چند صباحی با شهید بهشتی اختلاف پیدا کرد. حتی اسم او را راسپوتین گذاشته بود که البته بعدها متوجه اشتباهش شد و با هم آشتی کردند و به همین دلیل هم به دفتر حزب جمهوری اسلامی رفت و همان جا در حادثه هفت تیر همراه شهید بهشتی و سایرین به شهادت رسید.

پس از انقلاب، مدتی بحث شکنجه زندانیان در زندان های جمهوری اسلامی مطرح شد. از این رو هیتی برای تحقیق و بررسی در این باره تشکیل شد که شهید منتظری هم عضو آن هیئت بود. آیا راجع به این جریان مطلبی به یاد دارید؟

همان طور که گفتم در دوره اول مجلس شورای اسلامی شهید منتظری هم نماینده مجلس بود. به عنوان نماینده ای از مجلس به همراه پنج نفر دیگر برای تحقیق و بررسی قضیه شکنجه در زندان های جمهوری اسلامی انتخاب شد. آنها می بایست تحقیق می کردند که آیا در زندان های جمهوری اسلامی شکنجه هست یا خیر. این گروه تحقیق و گزارش هایشان را هم ارائه کردند. پس از آن به طور خصوصی از شهید منتظری پرسیدم: «محمد جان! می دانی که ما در رژیم قبل بسیار شکنجه شدیم. آیا در نظام جمهوری اسلامی هم شکنجه هست؟» او پاسخ داد: «نه. من رفتم و تحقیق کردم، شکنجه نیست.» خودم شخصاً چنین عقیده ای دارم کسی که بمبی را گذاشته یا در بمب گذاری های جاهای مختلف از جمله کردستان نقش داشته است، اگر قاضی تشخیص دهد به عنوان تعزیر هفت، هشت شلاق به او بزنند تا اقرار کند و اگر اقرار نکرد ۱۵ تا ۲۰ ضربه شلاق به او بزنند، شکنجه محسوب نمی شود. خدایی ما شکنجه هایی که در رژیم پیشین در ساواک شدیم، در نظام جمهوری اسلامی ندیدیم و باور هم نمی کنیم. در ضمن آقای منتظری هم از طرف مجلس مأمور تحقیق و بررسی این موضوع بود و من هم که به طور خصوصی از او پرسیدم. تصریح کرد که چنین چیزی نیست.

آیا راجع به قضیه لیبی و امام موسی صدر مطلبی به خاطر دارید؟

آن زمان سعی می کردند از لیبی و قذافی کمک بگیرند که بعداً آقای رفیق دوست توانست آن کار را درست کند و برای ایران از لیبی موشک هایی بگیرد. بعدها ایران چهار بار به لیبی دعوت شد. به خاطر ندارم که در این سفرها شهید منتظری هم بود یا خیر. می بایست به عکس ها نگاهی بیندازم. در این سفرها من، مهندس سیفیان و ابوالفضل موسوی تبریزی تأثیرگذار هم بودیم. قذافی از ما سه نفر خوشش آمده بود و ما را به منزلش برد. به هر صورت قذافی خوبی هایی هم داشت. او هفت، هشت سال زودتر از ما انقلاب کرده و توانسته بود انقلابش را حفظ کند. به این دلیل که شاه گفته بود: «قذافی دیوانه است»، مردم او را سبک گرفته بودند. من راجع به صدام از او پرسیدم. او می گفت:

اسلامی بروم. آقای بهشتی چه کار دارند که مرتباً زنگ می زنند؟» ایشان گفت: «امروز به من هم با اینکه هر هفته به دفتر حزب می روم، بسیار تأکید کردند که به آنجا بروم. تو می آیی؟» من جواب دادم: «امروز یک گرفتاری دارم و باید بعد از ظهر به کرج، حوزه انتخابیه و بعد به طالقان و چند جای دیگر بروم.» پرسیدم: «آیا تو می روی؟» جواب داد: «بله، من می روم. حالا بیا با هم پایین برویم و ناهار بخوریم.» همیشه در مجلس با هم قدم می زدیم. به زیرزمین رفتیم و پس از صرف ناهار بالا آمدیم و از هم خداحافظی کردیم.

این بنده خدا و چند نفر دیگر فردا یا پس فردای آن روز با لباس سفید و بدن سوخته و پانسمان شده به مجلس آمدند تا اکثریت در مجلس حضور داشته باشند و مجلس رسمیت داشته باشد و کارها با توجه به شرایط حساس و مهمی که در پیش بود ادامه یابد. در هر صورت منافقان پیش از حادثه به همه ما زنگ می زدند و می گفتند: «آقای بهشتی فرموده حتماً به دفتر حزب بیایید که مسئله مهمی است.» و به خیال خودشان می خواستند همه را بکشند و نظام را بی صاحب و بی سر و سامان کنند. به کوری چشمشان مجلس دوباره پا گرفت و با اکثریت نمایندگان رسمیت یافت و ما هم به کارمان در مجلس ادامه دادیم.

در پایان لازم است بگویم شهید منتظری همیشه برای ما شاخص، دلاور و یک مبارز نستوه بود و همه او را دوست داشتند. در حال حاضر هم که می بینید خیابان ها، مدارس و مؤسسات زیادی به نام ایشان است و ما خیلی ضرر کردیم که امثال او را از دست دادیم و به سوگش نشستیم. قبل از آنکه آقای منتظری پدر ایشان خانه نشین شوند، برای مراسم یادبود هفت تیر به قم، دفتر ایشان دعوت می شدم و منبر می رفتم. در این میان از شهید بهشتی و سایر شهدای هفت تیر هم یادی می کردم. پدر ایشان به دلیل رفاقتی که با پسرشان، محمد داشتیم و می دانست محمد به من علاقه داشت و با من دوست بود، برای یادبود شهدای هفت تیر مرا هم دعوت می کرد. خداوند شهید منتظری را رحمت کند. ■



• درآمد

حجت الاسلام سالک همواره در کوره مبارزات بوده و تفسیر و تحلیل او از چهره‌های مبارز، از ارزش بالائی برخوردار است. او چون خود طعم تبعید و زندان را بسیار چشیده، قدرت روحی مبارزانی چون شهید منتظری را به نیکی در می‌یابد و با دقت هم بیان می‌کند؛ از همین روی این گفتگو حاوی نکات بسیار جالبی از روحيات آن شهید بزرگوار است.

■ «سلوک مبارزاتی شهید محمد منتظری» در گفت و شنود

۵

شاهد یاران با حجت الاسلام و المسلمین احمد سالک

قدرت جذب او بسیار زیاد بود...

شهید منتظری در قالب برنامه‌های مبارزاتی ادامه دادم. شهید منتظری در آن جلسات چه مسئولیتی بر عهده داشت و چه کار می‌کرد؟

ایشان به اصطلاح گوینده جلسات بود. چون محمد خود را بند هیچ جایی نمی‌کرد و حریت و استقلالش را حفظ کرده بود و لذا در این جریان‌ها آزاد بود. او جمع‌هایی را به راه می‌انداخت، بسط می‌داد و حرکت می‌کرد که شیوه خوبی در این مسائل بود. به تعبیر ما او هسته‌هایی را شکل می‌داد و پیش می‌رفت.

آیا ایشان به کار تشکیلاتی اعتقاد داشت؟ چون از یک طرف می‌بینم تشکلهای زیادی را به راه می‌انداخت و از طرفی در حزب جمهوری اسلامی یا موارد مشابه حضور جدی در این زمینه نداشت. نظر شما در این باره چیست؟

سؤال خوبی پرسیدید. شهید منتظری، به عنوان یک مدیر منحصر به فرد هم فرد بود و هم تشکیلات. به خاطر دارم در باغی به نام باغ ابریشم، بالای زندان دستگرد اصفهان واقع در اتوبان ذوب آهن تعدادی از روحانیون جلسه‌ای تشکیل دادند و دوستان به من هم خبر دادند و من هم رفتم. تا آنجا که به یاد دارم آقای محمدعلی احمدی، داماد آیت‌الله فیاض، آقای میردامادی از جمله کسانی بودند که در آنجا حضور داشتند. در اینجا می‌خواهم به شیوه مدیریت تشکیلاتی شهید منتظری اشاره‌ای کنم. در آن جلسه پس از صحبت‌ها و صرف ناهار، سخنران جلسه محمد بود. در سه، چهار محور بسیار شفاف، روشن و در نهایت شجاعت و نترسی صحبت کرد. ایشان به معرفی جنایات ساواک، شاه و عواملشان پرداخت. از دیگر محورهای سخنرانی‌اش این بود که نمی‌توانیم به عنوان روحانی سکوت کنیم و باید به اقتضای دستورات قرآن و عترت در صحنه مبارزات حضور داشته باشیم. به این ترتیب طلبه‌ها را تشویق می‌کرد. محور دیگر بحث این بود که در این راه می‌بایست مصائبی را هم تحمل کرد و کسانی که نمی‌توانند، نیابند. بعد هم بلافاصله پس از صحبت‌هایش گفت: «آقای احمدی! شما باید این کار را انجام دهی یا آقای فلانی شما می‌بایست آن کار را بکنی و...» به این ترتیب ایجاد هسته

بگویم وقتی من در مدرسه حجتیه قم حجره داشتم، آقای هاشم جواهری که در حال حاضر رئیس شعبه و دادگاه است با سید مهدی هاشمی هم حجره بودند و تعدادی از طلاب نجف‌آبادی مثل حاج حسن ابراهیمی و امید نجف‌آبادی (که بعدا اعدام شد) و بعضی دیگر در مدرسه حجتیه حجره داشتند. از این‌رو شهید منتظری به حجرات آنها رفت و آمد می‌کرد و با آنها ارتباط داشت. من هم چون به ایشان علاقه ویژه‌ای پیدا کرده بودم، رصد می‌کردم که وقتی می‌آید حتما او را یا به صورت گذری ببینم یا اینکه نشستنی با او داشته باشم و صحبت کنم. در قم رابطه نزدیک‌تری با هم داشتیم که بعد این روابط تا محافل اصفهان هم ادامه پیدا کرد. در آنجا

او دائما از طرف مأموران ساواک تحت نظر و تعقیب بود جایی بند نمی‌شد، همه را می‌دید، سرکشی می‌کرد، دستوراتش را می‌داد و می‌رفت. اگر به کسانی لطف داشت به حجره‌شان می‌رفت و با آنها چای می‌نوشید. حرفش هم این بود: «وقت نیست. عمر کم و اعمال بسیار است. اینکه دور هم بنشینیم و گپ بزنیم همه بازی است. اگر می‌خواهید کار کنید به صحنه بیایید.» خودش هم انسان پرکار، شاداب و حواسش بسیار جمع بود. بحثش هم با افراد، کم بود و با هر کسی راجع به اطلاعات سری صحبت نمی‌کرد.

شبکه‌ای زیر نظر شهید بزرگوار آیت‌الله بهشتی بود. در این جلسات افراد از قشرهای مختلف دانش‌آموزان دبیرستانی، دانشگاهیان، کسبه بازار و روحانیت حضور داشتند. در این جلسات که مخفیانه در منازل تشکیل می‌شد، از وجود شهید منتظری هم استفاده می‌شد. من هم در حلقه‌ای از این قضایا فعالیت داشتم. همه اینها دست به دست هم داد و روابط را با

بسیاری از مبارزین با شهید منتظری سابقه آشنایی دارند، چه چیزی سبب آن بود؟

بعد از فوت مرحوم آیت‌الله بروجردی، روحانیت در صحنه مبارزات حضور یافت. از جمله شاخصه‌های مشترک دوستانی که در کسوت روحانیت و صحنه انقلاب اسلامی بودند، مبارزه با شاه و عوامل او بود. اگر چه شاه را مزدور می‌دانستند، اما هدف کوتاه مدت و به قول معروف دم دستی آنها سرنگونی شاه و حکومتش بود. همین هدف مشترک عاملی شد تا هر که در متن مبارزات سیاسی و اجتماعی قرار می‌گرفت سبب شود سایرین حول محورش جمع شوند. بنابراین به طور طبیعی افراد یکدیگر را پیدا می‌کردند. آشنایی من هم با شهید منتظری از طریق پدر ایشان آیت‌الله منتظری بود. با توجه به اینکه من به منزل آیت‌الله منتظری تردد داشتم و فرزندان ایشان هم در منزل پدر بودند، از آنجا با شهید منتظری آشنا شدم. نکته‌ای که باید بگویم این است که شهید منتظری از ذکاوت، بصیرت، بینش و قدرت جذب بالایی برخوردار بود. یعنی وقتی یک جلسه با او به گفتگو و صحبت می‌نشستی، آن‌چنان شیفته و جذب می‌شدی که علاقمند بودی ارتباطت با او ادامه یابد، بنابراین نقطه شروع آشنایی من با شهید منتظری مربوط به آیت‌الله منتظری و خانواده ایشان و رفت و آمدی بود که به منزلشان داشتم. بعد از آن هم ارتباطات برقرار شد. البته مدتی شهید منتظری در ایران نبود و پس از بازگشت به ایران در بعضی کارها با ایشان همکاری داشتم.

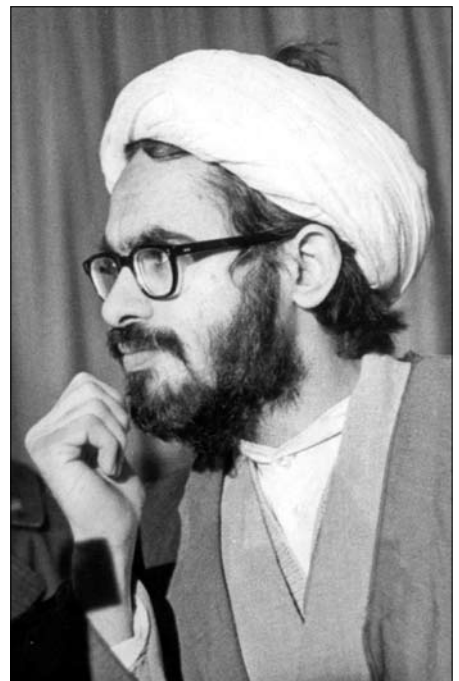
از چه زمانی روابط شما با شهید منتظری تنگاتنگ و قوی‌تر شد و بیشتر چه مناسباتی با ایشان داشتید؟

البته الان حافظه‌ام یاری نمی‌کند، ولی به ذهنم می‌آید که از سال‌های ۴۹، ۵۰ روابطم با شهید منتظری آغاز شد. پدرم در سال ۱۳۴۸ هجری شمسی مصادف با آخر ماه صفر از دنیا رفتند پس از یک سال با داشتن دیپلم ریاضی به قم آمدم. من مقدمات تحصیل دروس حوزوی را در اصفهان در زمان حیات پدرم گذرانده بودم و با مشورت علما برای ادامه تحصیل به قم رفتم. آغاز روابط نزدیک‌تر من با شهید منتظری از سال ۵۰، ۵۱ بود. می‌توانم به عنوان شروع این روابط

و تشکیلات می‌کرد و می‌رفت. بعد خودش با افراد تماس می‌گرفت و پیشرفت کار را مطالبه می‌کرد و جویا می‌شد. اگر شما بگویید محمد تابع تشکیلاتی بود، من کاملاً آن را نفی می‌کنم، اما در جهت راه‌اندازی و جمع کردن طلبه‌ها و ایجاد جنب و جوش و حرکت در آنها نقش مهمی داشت و از این کارها بسیار می‌کرد. نه تنها در داخل کشور، بلکه خارج از کشور هم همین‌طور بود و پس از ایجاد تشکیلات و حرکت در بین افراد آن را به دست کسی می‌سپرد و خود جای دیگر می‌رفت و به فعالیتش ادامه می‌داد. بنابراین مدیر متحرکی بود که تشکیلی را به وجود می‌آورد، اما تابع هیچ تشکیلاتی نبود. خودش بود و خودش.

فعالیت‌هایی که شهید منتظری به افراد می‌سپرد چه نوع فعالیت‌هایی بودند؟

ایمن فعالیت‌ها مختلف و اصل قضیه و محور آنها دعوت به مبارزه بود. ایشان با توجه به توانایی‌ها و مهارت‌های فرد، کاری را به او می‌سپرد. مثلاً می‌دید شخصی اهل قلم است و اطلاعاتش خوب است. به او می‌گفت: «شما متن اعلامیه تهیه کن.» یا به کسی مأموریت می‌داد برای انجام کاری پول جمع کند. بعضی مواقع هم سکوت می‌کرد و وارد برخی مباحث نمی‌شد. خیلی کم خواب بود و با قهوه و چای خود را بیدار نگاه می‌داشت. بعضی اوقات ۲۴-۳۶ ساعت نمی‌خوابید و کار می‌کرد، ولی وقتی می‌خوابید، بیدار شدنش دشوار بود. به خاطر دارم یک بار می‌خواستیم از اصفهان به قم بیاییم. ساعت دوازده شب در دروازه تهران اصفهان با آقا محمد یک سواری گرفتیم و به قم آمدیم. آن زمان چون مأموران ساواک دروازه ورودی قم را کنترل می‌کردند، شرایط خطرناک بود. حتی زمانی که سوار ماشین شدیم، احساس کردیم ممکن است تحت تعقیب باشیم. به محض اینکه سوار ماشین شدیم، آقا محمد به من گفت: «آقای سالک! من خوابیدم.» هنوز میم را نگفته بود که صدای خر و پفش بلند شد و تا قم خوابید. حتی وقتی در جایی توقف کردیم و من، دو مسافر دیگر و راننده پیاده شدیم، اصلاً بیدار نشد و همچنان خواب بود. به همان حالتی که می‌خوابید یا می‌نشست، به همان حال هم می‌ماند و تکان نمی‌خورد. این نکات ناشی از خودسازی او بود. نزدیک اذان صبح بود که جلوی کوچه مدرسه حجتیه رسیدیم. گشتی‌های شهربانی و ساواک هم بودند. موقع پیاده شدن آن‌قدر سرش داد کشیدم و یقه‌اش را گرفتم تا بالاخره با همان حالت خواب او را از ماشین پیاده کردم. در مسیر کوچه



تا مدرسه همچنان خواب بود و هوائش را داشتیم. آن‌قدر بی‌خوابی کشیده بود که وقتی می‌خواست بخوابد، بیدار شدنش بسیار سخت بود. آن شب هم بیش از نیم ساعت طول کشید تا او را بیدار و از ماشین پیاده کنم. **عده‌ای معتقدند شهید منتظری چندان سواد حوزوی نداشت که عمامه بگذارد. ایشان از نظر تحصیلات حوزوی در چه سطحی بود؟**

شهید منتظری به اندازه درکش از قرآن، عترت و فقه، سواد حوزوی داشت. اگر منظور شما این است که در این مسائل مجتهد بود و فرصتی برای کسب علم داشت، این‌طور نبود، بلکه از جوانی‌اش به دنبال مبارزه بود، به‌خصوص اینکه روحیه پدرش هم این‌طور بود و او به دنبال پدر قدم در این راه گذاشت، ضمن اینکه پسر بزرگ خانواده بود و از

همیشه با توجه به توانایی‌ها و مهارت‌های فرد، کاری را به او می‌سپرد. مثلاً می‌دید شخصی اهل قلم است و اطلاعاتش خوب است. به او می‌گفت: «شما متن اعلامیه تهیه کن.» یا به کسی مأموریت می‌داد برای انجام کاری پول جمع کند. بعضی مواقع هم سکوت می‌کرد و وارد برخی مباحث نمی‌شد. خیلی کم خواب بود و با قهوه و چای خود را بیدار نگاه می‌داشت. بعضی اوقات ۲۴-۳۶ ساعت نمی‌خوابید و کار می‌کرد، ولی وقتی می‌خوابید، بیدار شدنش دشوار بود.

همان اول هم در صحنه حضور داشت، ولی به اندازه آیات و روایاتی که می‌خواند، معنی و برداشت می‌کرد و می‌فهمید، مطالعاتی داشت و در این زمینه تحصیل می‌کرد.

به عبارتی ایشان حداقل سواد لازم برای عمامه گذاشتن را داشت. آن‌طور که می‌گویند آیت‌الله طالقانی برای ایشان عمامه گذاشت.

در این باره اطلاعی ندارم.

آیا شهید منتظری در قم با اسم مستعار تردد داشت یا با اسم خودش در جلسات شرکت می‌کرد؟

شهید منتظری در جلسات خصوصی با نام محمد منتظری حضور داشت، ولی به تناسب کشورهایی که می‌رفت، خود را به چهره‌های متعددی در می‌آورد، یعنی لباس مردم آن کشور را می‌پوشید و زبان آنجا را هم یاد می‌گرفت و استعداد فوق‌العاده‌ای در چنین کارهایی داشت. یکی از دستورات عمل‌های فعالیت‌های چریکی در مناطق مختلف تطبیق با محیط است، یعنی تطبیق با آداب، سنن، زبان، لباس و خصوصیات که برای نیروهای امنیتی شک برانگیز نباشد. ایشان در این باره در اوج و بسیار دقیق بود و اسامی، شناسنامه‌ها و گذرنامه‌های مختلفی هم داشت.

آیا شما در جریان سفرهای خارج از کشور ایشان هم بوده‌اید؟

قبل از انقلاب زمانی که ما در ایران در حال انجام فعالیت‌های مبارزاتی بودیم، شهید منتظری در فرانسه بود. بنده و عده‌ای دیگر تصمیم گرفتیم از طریق پاکستان به فرانسه پیش آقای منتظری و آقای علی جنتی برویم تا مبارزات را از آنجا ادامه دهیم. در جلسه‌ای سری و خصوصی صحبت‌هایمان را کردیم و مقدماتی را فراهم نمودیم و به زاهدان خدمت آیت‌الله کفعمی رفتیم. ایشان در زاهدان شخصیت بزرگوار و شاخصی بود و افراد مختلفی به ملاقات ایشان می‌رفتند، از این‌رو با وجودی که ما چهار نفر معمم و طلبه بودیم، برای دستگاه امنیتی حساسیتی پیش نیامد. خلاصه موضوع

را با آیت‌الله کفعمی در میان گذاشتیم. ایشان مانع نشدند و مقدماتی را هم برای ما فراهم کردند و شخصی را همراه ما فرستادند که نامش را فراموش کرده‌ام. آن موقع تابستان و هوا بسیار گرم بود، طوری که دمای هوا ۵۰ تا ۶۰ درجه بود. ما برای آنکه خود را به مرز پاکستان برسانیم، از بی‌راهه‌های بسیار خطرناک عبور کردیم، ولی ماجرای اتفاق افتاد که داستان مفصلی دارد و به دلایلی برگزشتیم و به دنبال آن حوادثی پیش آمد. شهید منتظری در شهرها و کشورهای مختلفی از جمله نجف، فرانسه، پاکستان، افغانستان و لبنان بود و مدتی با فلسطینی‌ها همکاری کرد و اوایل انقلاب تعدادی از مبارزان فلسطینی را برای دادن آموزش‌های چریکی به نیروهای ایرانی به ایران آورد.

آیا قبل از انقلاب همکاری‌های دیگری با ایشان داشتید؟

فعالیت‌ها بیشتر در محور مبارزات بود. یکی از خصوصیات مهم دوران زندگی محمد این بود که مانند بعضی‌ها نبود که در نقطه‌ای متمرکز شود و بایستد، لذا دوستان تلاش می‌کردند تا با او جلسه بگذارند و از اطلاعاتش استفاده کنند، چون اطلاعات بسیار زیادی داشت. در آن فاصله زمانی که من بعد از یکی دو سال به زندان افتادم کل جلساتی که با شهید منتظری داشتم شاید ده یا بیست جلسه بیشتر نشد، اما همین اندازه هم واقعا ارزشمند بود. برخی مواقع این جلسات در سفر و بعضی هم خصوصی و گاهی دو نفره بود. ارتباطات خیلی گروهبی نبود، چون دسترسی به محمد کار چندان ساده‌ای نبود. مثلاً وقتی در اصفهان حضور داشت، پس از پنج، شش جلسه بلافاصله به قم می‌رفت، قم را سازماندهی و فوراً به نقطه دیگر حرکت می‌کرد. زمانی که حضرت امام (ره) در نوفل لوشاتو بودند، شهید منتظری در آنجا مستقر بود. در قم، منزل حاج یحیی سلطانی که پشت بازارچه خان قرار داشت، با یکی دو تلفن، به این کار اختصاص داده شده بود که مطالب حضرت امام را تلفنی بگیرد، ضبط و پخش کند. دوستان برای این کار نوبت گذاشته بودند که من هم چند بار پای این تلفن‌ها بودم و فرمایش‌های حضرت امام را دریافت، ضبط و فوراً همان شب به استان‌های بزرگ منتقل کردم. برای اطمینان شهید منتظری، واسطه تماس داشتیم. وقتی او زنگ می‌زد، ضبط ما آماده بود. ضمناً شهید منتظری نوار بعضی از صحبت‌های خصوصی حضرت امام راجع به برخی مسائل را هم به ما می‌رساند.

آیا ایشان در تحصن دانشگاه تهران هم نقش داشت؟

دقیقاً نمی‌دانم. دلیلش این بود که در اصفهان به‌شدت گرفتار مسائل مبارزاتی بودم و فرصتی برای تمرکز بر موضوعات دیگر نداشتم. تعدادی از علمای قم از جمله آقای طاهری هم در تحصن شرکت کردند، اما شهید منتظری به دلیل فعالیتش با شهید بهشتی و مخصوصاً شهید مطهری نمی‌توان گفت در آن ماجرا نقشی نداشته، ولی اینکه مستقیماً حضور داشته و چه فعالیت‌هایی کرده است، اطلاعی ندارم.

چند تن از شخصیت‌های قبل از انقلاب هستند که هر کدام محوریت یک تفکرند. در تاریخ، روابط شهید منتظری با این شخصیت‌ها به صورت مختلف نقل شده است. نظر شما در این باره چیست؟

قبل از انقلاب شهید بهشتی، شهید مطهری و سایرین در قم با آیت‌الله منتظری ارتباط داشتند و آیت‌الله منتظری مورد توجه آنان هم بود. آن زمان مدرسه حقانی دست آیت‌الله قدوسی و مرحوم جنتی بود. شهید بهشتی هم در آنجا درس و بحث داشتند. بخشی از ارتباطات شهید منتظری به واسطه رابطه آن بزرگواران با پدرشان بود. از طرفی چون شهید منتظری در متن مبارزات قرار داشت، وقتی با آنان می‌نشست و بحث‌های مبارزاتی می‌کرد، آنها هم شهید منتظری را هدایت می‌کردند. محمد به شهید بهشتی و شهید مطهری علاقه داشت و می‌گفت: «اگر می‌بایست به دنبال شخصیت‌هایی بلند شویم، باید با این بزرگواران باشیم.» مدتی بحث راه حق مطرح شد.

و گفت: «اگر ما بخواهیم این کار را ادامه دهیم، باید زیر نظر شخص امام باشد و روحانیت بر ما نظارت کند.» از اینجا اختلافات آغاز شد و او قربانی این هدف شد.

شهید منتظری در اوایل انقلاب افرادی را از فلسطین به ایران آورد و در دانشگاه شهید مفتاح، جایی را برای دادن آموزش به نیروهای ایرانی در نظر گرفت، ضمناً سپاه را هم تشکیل داد. بنده خودم در کمیته دفاع شهری اصفهان بودم که شهید منتظری با من تماس گرفت و به من گفت: «نیروهایت را برای آموزش بفرست.» من هم دوازده تن از نیروهای خویم را برای آموزش نزد مربیانی که او از فلسطین آورده بود، فرستادم. اتفاقاً آموزش‌های چریکی خوبی هم به نیروها داده بودند، ولی زمانی که شهید منتظری با سید مهدی هاشمی در آن قضایا افتاد و با توجه به اطمینانی که به عنوان معاون و جانشین خودش به او داشت و او را در شورای فرماندهی سپاه که تازه تشکیل شده بود، قرار داد، برای من سؤال برانگیز شد، چون بلافاصله بعد از این اقدام ما با معضلاتی روبرو شدیم. این موضوع در آن شرایط مسئله مهمی بود که می‌بایست بدان توجه می‌شد. در واقع رابطه محمد با سید مهدی هاشمی علاوه بر رابطه نسبی نوعی ارتباط فکری برای مبارزه با شاه بود. منتهی تفاوت‌های فاحشی بین شهید منتظری و سید مهدی هاشمی وجود داشت که برخاسته از معیارها و اعتقادات هر یک از این دو بود. تدین، عبودیت و بندگی شهید منتظری و سید مهدی هاشمی قابل مقایسه با هم نبود. سید مهدی هاشمی بیشتر فعالیت‌های سیاسی می‌کرد. بارها دیده بودم شهید منتظری با توجه خاصی به نماز می‌ایستاد. ضمن اینکه نمازهای دیگران را هم دیده بودم. یک بار در تهران خیابان شهرپور منزل مرحوم دکتر واعظی که از طرف امام به استانداری اصفهان منصوب شده بود، با محمد قمصری، عطریانفر، عبدالله نوری، آقای طاهری و پسرشان بودیم. ضمن جریانی هنگام اذان صبح از جمله کسانی که خوابیدند، سید مهدی هاشمی بود. با این اوصاف رابطه سید مهدی هاشمی با شهید منتظری ادامه داشت و محمد هم به او مسئولیت می‌داد. بعدها به تدریج در جریان کارهای مختلف از هم جدا شدند. نمود این جدایی را در سخنرانی شهید منتظری علیه شهید بهشتی قبل از ظهر و حضور او شب هنگام در دفتر حزب جمهوری اسلامی ببینید. وقتی شهید منتظری وارد حزب شد، شهید بهشتی ایشان را در آغوش گرفت و از او استقبال کرد و هر دو هم در یک راه شهید شدند. شهید منتظری بسیار صادق بود و شهید بهشتی به دلیل چنین ویژگی‌های اخلاقی که در محمد دیده بود، به او علاقه داشت.

اختلاف شهید منتظری با شهید بهشتی از کجا آغاز شد؟ چگونه اوج گرفت و ختم به خیر شد؟

در این مورد باید کمی به اوضاع داخلی بیت آیت‌الله منتظری پردازیم و شرایط آن موقع یعنی سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی را بسنجیم. آیت‌الله منتظری در دوره اول رئیس مجلس خبرگان بود که در آن زمان خبرگان برای تدوین قانون اساسی تشکیل شد. به عبارتی ایشان جایگاه بالایی داشت، اما هنوز قائم مقام نشده بود. امام بخشی از کارها را به ایشان ارجاع داده بودند. شهید بهشتی درک می‌کرد که ممکن است آیت‌الله منتظری به دلیل ساده‌لوحی‌هایش گاهی از مسیر منحرف شود، از این رو در این زمینه بسیار دقت می‌کرد. در این میان جوسازی کرده بودند که شهید بهشتی مخالف آیت‌الله منتظری است. شرایط بیرونی هم بر آن تأثیر گذاشت و پس از آنکه شهید منتظری علیه شهید بهشتی در مجلس سخنرانی کرد. آیت‌الله منتظری عبارتی بیان نمود که دقیقاً آن را به خاطر ندارم اما در صفحات تاریخ ثبت شده است. مثل اینکه ایشان گفته بودند: «محمد حالش خوب نیست یا بیمار است.» در حالی که انعکاس چنین تعبیری این بود که «محمد دیوانه است.» و ما معتقد بودیم او دیوانه نبود و دقیقاً

بود جایی بند نمی‌شد، همه را می‌دید، سرکشی می‌کرد، دستوراتش را می‌داد و می‌رفت. اگر به کسانی لطف داشت به حجره‌شان می‌رفت و با آنها چای می‌نوشید. حرفش هم این بود: «وقت نیست. عمر کم و اعمال بسیار است. اینکه دور هم بنشینیم و گپ بزنیم همه بازی است. اگر می‌خواهید کار کنید به صحنه بیایید.» خودش هم انسان پرکار، شاداب و حواسش بسیار جمع بود. بحثش هم با افراد کم بود و با هر کسی راجع به اطلاعات سری صحبت نمی‌کرد. به

عبارتی با هر شخصی مناسب خودش مجانب بود. این ارتباطات تا پیروزی انقلاب ادامه داشت. وقتی شورای فرماندهی سپاه تشکیل و جواد منصوری به عنوان فرمانده از طرف امام منصوب شد، در گروه اولیه شورا جواد منصوری، محمدزاده، محمودزاده، شهید منتظری به عنوان معاونت تبلیغات، انتشارات و روابط عمومی و سایرین حضور داشتند. چون شهید منتظری روحیه تشکیلاتی نداشت و تابع هیچ تشکیلی نبود، از این رو زیاد در سپاه نماند. شاید پنج ماهی مسئولیت داشت و کارها را ردیف کرد، سپس به دنبال ایجاد نهضت‌ها از سپاه بیرون آمد و سید مهدی هاشمی را به جای خود در مرکز تبلیغات و انتشارات سپاه معرفی کرد که پس از آن هم حوادثی پیش آمد.

شهید منتظری قبل از انقلاب با نهضت‌های آزادی بخش در سراسر دنیا ارتباطاتی داشت و پس از انقلاب هم این روابط را ادامه داد. بعد از شهادت وی این میدان به دست سید مهدی هاشمی افتاد و با اقداماتی که انجام داد، شرایطی برای انقلاب به وجود آورد که گاهی اوقات در دسرافزین بود. آیا مسیر سید مهدی هاشمی امتداد راه شهید منتظری بود؟

ظاهر امر این بود که این دو با هم کار مبارزه را ادامه می‌دهند، بنابراین قبل از انقلاب خط و خطوط خیلی روشن و مشخص نبود. دلایل هم این بود که چپ، راست، حزب توده، نهضت آزادی، روحانیت، و سایر مبارزان همگی یکصدا می‌گفتند: «شاه باید از این مملکت برود و می‌بایست با شاه مبارزه کرد» و همه در این هدف اصلی مشترک بودند. آن زمان هنوز میزانی برای سنجش افکار وجود نداشت. اینکه مثلاً بغل‌دستی‌ام چه فکر و عقیده‌ای دارد، پیش از انقلاب چندان مطرح نبود. مگر کسانی که دقیقاً وابسته به روحانیت و مرجعیت بودند. این افراد راه اعتدال را در پیش گرفتند و سلامتشان حفظ شد و گرته خیلی‌ها غلتیدند. حتی در جریان مجاهدین خلق یا منافقین، مرحوم شریف واقعی در برابر مسعود رجوی و سایر فرماندهان و سران مجاهدین ایستاد



آن موقع راه حق جزوای را پخش می‌کرد. من هم از زمان دبیرستان عضو راه حق بودم و مرتباً جزوات آن از قم برایم می‌آمد. مطالب آن بسیار روشنگر و مفید بودند. از همان زمان با آیت‌الله مصباح یزدی آشنا شدم و تاکنون نزدیک چهل سال است با ایشان آشنا هستم. محمدآقا می‌گفت: «برای مقدمات ذهنی و تقویت ایمانی جوانان باید از این جزوات استفاده کنیم.» به طور خلاصه می‌بایست عرض کنم ارتباط شهید منتظری با چنین شخصیت‌هایی هم از طریق پدر بود و هم خود شخصاً با این بزرگواران ارتباط داشت. ضمناً قبل از انقلاب رابطه شهید منتظری با شهید بهشتی خوب بود و من موردی دال بر اختلاف میان آنان ندیدم.

نظر شهید منتظری درباره امام موسی صدر چه بود؟

ایشان از امام موسی صدر بسیار تعریف می‌کرد، چون به عنوان یک شخصیت و چهره در لبنان توانسته بود سنگری مقابل اسرائیل باشد و شیعیان را جمع و متحد کند و این امر مهمی بود. در حقیقت سیاق حرکتش چنین بود که ما باید در این قضایا شیعه را حفظ کنیم. از جمله کسانی که شهید منتظری از آنان تعریف می‌کرد، می‌توانم به حضرت امام، شهید مطهری، شهید بهشتی، امام موسی صدر، مرحوم ربانی شیرازی و سایر کسانی که در صحنه مبارزات حضور داشتند اشاره کنم.

شما اشاره کردید شهید منتظری به حجره سید مهدی هاشمی رفت و آمد داشت. او بعدها در حمایت از سید مهدی هاشمی در کلیسایی در پاریس تحصن کرد. آیا ارتباط آنها از نظر مبارزاتی جدی و پیوسته بود یا آشنایی قدیم در دوران جوانی منجر به حمایت شهید منتظری از سید مهدی هاشمی شد؟

سید مهدی هاشمی چند برادر داشت و پدرشان آقای هاشمی مرد بسیار متدین، باسواد، فاضل و از علمای خوب بود. خوبی پدر دلیل بر این نبود که سید مهدی هاشمی دچار انحراف نبوده است. سید هادی هاشمی داماد آیت‌الله منتظری شد و همین بستگی خانوادگی نقطه تحول ارتباطات برادران هاشمی با بیت منتظری شد. البته این ازدواج نتیجه ارتباطات قبلی خانواده هاشمی و منتظری بوده است. هادی شخصیت پیچیده‌ای داشت. طوری که سید مهدی هاشمی هم در اعترافش می‌گوید: «هادی مرا به این روز نرساند.» در واقع هادی آدم سیاسی پیچیده‌ای بود و می‌دانست چه کار می‌کند و افراد را متناسب با حال و احوالشان به کار می‌گرفت. به هر حال شهید منتظری هم در این خانواده بود و نمی‌توانست از خواهر و مادرش جدا شود. از یک سو سید مهدی هاشمی بسیار بااستعداد بود و طوری حرف می‌زد که مخاطبش را سحر می‌کرد. به این ترتیب این دو با هم در راه مبارزه قرار گرفتند. من فقط دو سه بار دیدم محمد به مدرسه حجتیه آمد و چون دائماً از طرف مأموران ساواک تحت نظر و تعقیب

وقتی شهید منتظری وارد حزب شد، شهید بهشتی ایشان را در آغوش گرفت و از او استقبال کرد و هر دو هم در یک راه شهید شدند. شهید منتظری بسیار صادق بود و شهید بهشتی به دلیل چنین ویژگی‌های اخلاقی که در محمد دیده بود، به او علاقه داشت.

که امام تشکیل داده بود منتقل شد. حرف من با شهید منتظری این بود، نه اینکه در مقابل حرف امام بایستم. امام تعیین کرده بود ما زیر چتر آنها برویم و این چه اشکالی داشت. شهید منتظری این حرف را به دلیل علاقهای که به حضرت امام داشت پذیرفت. شنیدم امام هم محمد را دوست داشت چون او را در نجف و نوفل لوشاتو زیاد دیده بود.

شما اشاره کردید از همان موقع انتقاداتی به سید مهدی هاشمی داشتید و به شهید منتظری هم گفته بودید. واکنش ایشان در این باره چه بود؟

شهید منتظری معتقد بود وقتی در متن مبارزات هستیم نباید به مسائل و موضوعاتی بپردازیم که موجب جدایی ما شود. لذا همه را به اصل مبارزه دعوت می کرد و نمی گذاشت این اختلافات به وجود بیاید. با وجود این من بر سر بعضی مسائل با سید مهدی هاشمی درگیر بودم. او قبل از انقلاب آیت الله شمس آبادی را به شهادت رسانده بود. ماجرای شیخ محمدباقر، آن خانم و حشمت بنابرین نمی شد به چنین کسی کرامت گذاشت. بعدا ساواک او را گرفت و زندانی کرد و محکوم به حبس ابد و سپس محکوم به اعدام شد. او از زندان با آیت الله مطهری نامه نگاری کرد و شهید مطهری به دفاع از سید مهدی هاشمی برخاست که او مظلوم است و در حمایت او سخنرانی کرد. این قضایا بسیار عجیب بود. شهید مطهری آن اوایل نمی دانست. چون سید مهدی هاشمی را دیده و می شناخت از او حمایت کرده بود. بعدا وقتی برای آیت الله مطهری توضیح دادند ایشان هم قانع شدند. من هم مدارک و عکس هایی از سید مهدی هاشمی داشتم. مثلا عکسی از او که اطرافش آیات قرآن بود. همه آنها را پاره کردم غافل از اینکه روزی آنها به درد خواهند خورد و اسناد خوبی هستند. در این جایگاهی ها اسناد و مدارک زیادی از سید مهدی هاشمی داشتم. لذا من قبل از انقلاب با کسی که روحانی کثی را باب کند نمی توانستم کنار بیایم. یکی دو بار سر همین مسائل با شهید منتظری به هم زدم. در واقع سید مهدی هاشمی قبل از پیروزی انقلاب سابقه خوبی نداشت. ما که در مدرسه حجتیه بودیم و ساواک به مدارس دینی حمله می کرد، سید مهدی هاشمی و هاشم جواهری (که خدا حفظش کند) طلبه های مدرسه حجتیه را با چوب و چماق مسلح کرده بودند که اگر مأموران ساواک حمله کردند آنها بتوانند از خود دفاع کنند. ساواکی ها حمله نکردند بلکه از طرق دیگر وارد شدند. بعد هم که سر باز گیری شد و شاه دستور داد: «طلبه ها را بگیرد.» ما فرار کردیم، اما آقای جواهری و سید مهدی هاشمی را گرفتند و به پادگان بردند. به این ترتیب آنها در زمان شاه دوران سربازی را گذراندند. روز چهارم آنان سید مهدی هاشمی در سربازخانه در مراسم صبحگاهی به نفع شاه صحبت کرد که نوار آن بعدا بیرون پخش شد. در واقع او عنصر ساواک بود. در اعترافاتش هم آمده است که، «اصلا چه شد من به سمت ساواک و شاه غلبیدم؟» شهید منتظری هم معتقد بود ما باید اختلافات را کنار بگذاریم و برای هدف اصلی یعنی شاه مبارزه کنیم.

اگر نکته ای ناگفته باقی مانده است، بفرمایید.

شهید منتظری در نهضت های آزادی بخش کشورهای مختلف مانند افغانستان، لبنان، فلسطین و جاهای دیگر فعال بود و دوست و رفیق زیادی در این کشورها داشت. حتی با تلاش هایی که می کرد در این کشورها هم هسته های مقاومتی تشکیل داده بود. مدتی هم در نجف با آقای دعایی در رادیو روحانیت مبارز و در فرانسه با آقای علی جنتی و همچنین دکتر غرضی که بعدا هم استانداری و هم وزیر شد ارتباط و همکاری داشت. ■



دادم، نمی فرستم. همان موقع شهید منتظری به من پیشنهاد کرد می خواهیم سپاه پاسداران را با نام «پاسا» تشکیل دهیم. از یک سو هیتتی با حضور افرادی چون عباس منفرد و دو سه نفر دیگر از طرف آقای جواد منصوری که به حکم حضرت امام فرمانده سپاه شده بود، از تهران به اصفهان آمده بودند. در این میان خود شهید منتظری هم به اصفهان آمده بود و ضمن جلسه دو ساعته ای که در شب با هم داشتیم اعلام کرد که، «ما می خواهیم پاسا را تشکیل دهیم. وصل آنها نشو که آنها بچه های سلطنت آبادند ولی ما سابقه مبارزاتی و انقلابی داریم.» اعضای شورایی فرماندهی سپاه نیروهای پادگان سلطنت آباد بودند. از این رو به بچه های سلطنت آباد معروف شده بودند. محمودزاده پیش از آن در لندن و محمودزاده از توابعین مجاهدین و پسر خوبی هم بود. جواد منصوری هم از گروه منصورون بود. در واقع هر کس از جایی آمده و به این گروه پیوسته بود. شهید منتظری به من می گفت: «زیر بلیط بچه های سلطنت آباد نرو. تو که مرا می شناسی، آنها را نمی شناسی.» و مرا توجیه می کرد. من هم به او گفتم: «بین من یک حرف داشتم و حرفت را قبول دارم، اما امروز امام حکم را به چه کسی داده؟ این حاج آقا روح اللهی که پیروزی

شهید منتظری معتقد بود وقتی در متن مبارزات هستیم نباید به مسائل و موضوعاتی بپردازیم که موجب جدایی ما شود. لذا همه را به اصل مبارزه دعوت می کرد و نمی گذاشت این اختلافات به وجود بیاید. با وجود این من بر سر بعضی مسائل با سید مهدی هاشمی درگیر بودم. او قبل از انقلاب آیت الله شمس آبادی را به شهادت رسانده بود.

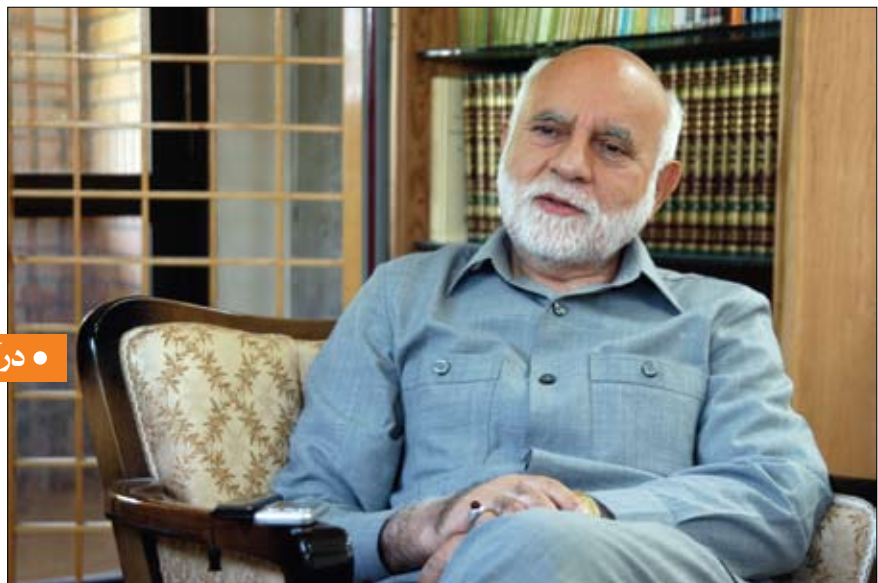
انقلاب را آورده حکم را به جواد منصوری داده است. تو هم بیا و در تشکیلات را ببند و با جواد کار کن.» من نتوانستم او را قانع کنم. بنابراین با افرادی که آمده بودند صحبت کردم و به آنها گفتم: «محمد را دریابید. او نیرو و انرژی فراوانی دارد. اگر هرز رود رها می شود.» آنها هم حرف مرا پذیرفتند و آقا محمد را به شورای فرماندهی سپاه بردند و او را به معاونت تبلیغات، انتشارات و روابط عمومی سپاه منصوب کردند. به این ترتیب کم کم در تشکیلاتی که محمد به راه انداخته بود بسته شد و فلسطینی ها را به کشورشان بازگرداندند و پای سید مهدی هاشمی هم از آنجا بریده شد و همه امکانات و تجهیزات آنجا به شورای فرماندهی سپاه

می دانست دارد چه می کند و موضع گیری هایش موضع گیری های دقیقی بود. اما چرا علیه آیت الله بهشتی آن صحبت های تند را کرد. به نظر من جو بنی صدر و انحصار طلبی ای که نسبت به ایشان وجود داشت، آنچنان در کشور انعکاس یافته که بسیاری از نیروهای خودی را هم علیه شهید بهشتی بسیج کرده بود. شهید بهشتی، بنده خدا در روزهای آخر کارشان این بود که به این اتهامات و افتراها پاسخ دهد که من انحصار و قدرت طلب نیستم. در مقطعی به مدت یک هفته هر شب از ساعت دوازده شب تا چهار صبح به منزل شهید بهشتی می رفتم و با ایشان جلسه داشتیم. در این جلسات بنده، شهید کلاهدوز، آقای محمودزاده و دو تن دیگر از دوستان هم حضور داشتند. یک شب به شهید بهشتی گفتم: «آقای دکتر! از خودتان دفاع کنید. چرا سکوت کرده اید؟» ایشان تبسمی کرد و گفت: «آقای سالک! «إن الله يدافع

عن الذین آمنوا» من کیستم که بخوام از خود دفاع کنم او می داند و هر کار که بخواد می کند.» این توکل، یقین و باور شهید بهشتی بود. لذا شهید بهشتی به خوبی می دانست چه کسانی از چنین حرف ها و اتهاماتی که در پشت تریبون مجلس زده و در سطح بین المللی پخش می شود استفاده می کنند. اما به صداقت شهید منتظری اعتماد داشت. بنابراین وقتی شب فاجعه محمد وارد حزب جمهوری اسلامی، آقای بهشتی بلند شد و چند قدمی به استقبال او رفت و او را در آغوش گرفت و این جمله را بر زبان آورد: «به! محمد خودمان!» و ربوبی کردند و نشستند که این برخورد بسیار عجیب بود. سپس شهید منتظری بسیار ششیمان شد و به صورت عمومی یا خصوصی ضمن سخنرانی آن را جبران کرد. اینکه شهید منتظری با وجودی که عضو حزب جمهوری اسلامی نبود ولی چگونه و چرا آن شب به حزب آمد و اینکه آیا کسی به او گفته بود برو و عذرخواهی کند؟ نمی دانم.

آیا از فعالیت های بعد از انقلاب شهید منتظری خاطراتی به یاد دارید؟

شهید منتظری بعد از انقلاب تشکیلاتی را برای آموزش نیروهای جوان کشور توسط مربیانی که از فلسطین و لبنان آورده بود به راه انداخت. این امر حرکت مثبتی بود. عامل جدا شدن تعدادی از حزب اللهی ها از جمله بنده از تشکیلات شهید منتظری وارد کردن سید مهدی هاشمی و قرار دادن او در رأس تشکیلات بود. ما هم قبل و هم بعد از انقلاب با سید مهدی هاشمی درگیری و اختلاف داشتیم و نمی پسندیدیم شهید منتظری حتی با سید مهدی هاشمی رفت و آمد داشته باشد چه برسد به اینکه در تشکیلات چنین مسئولیت بالایی به او داده شود. خوشبختانه شهید منتظری با توجه به هشدارهایی که اطرافیان راجع به سید مهدی هاشمی به او داده بودند اواخر بسیار ملاحظه می کرد ولی بعد از پیروزی انقلاب اوضاع کشور به گونه ای بود که هر کسی میداندار بعضی مسائل شد و زیاد به این موضوع توجه نمی شد که فلانی سید مهدی هاشمی است یا شخص دیگر. قبل از تشکیل سپاه یعنی در فاصله زمانی بهمن ۵۷ تا خرداد ۵۸، من در اصفهان مسئول کمیته دفاع شهری این شهر بودم. همان طور که قبلا هم اشاره کردم وقتی شهید منتظری با من تماس گرفت که برای آموزش نیروهای را بفرست، برایش نیرو فرستادم. حتی نام آن افراد را هم به خاطر دارم. جعفر پیشه که بعدها شهید شد، حسن و حسین اکدستانی (؟) که حسن شهید شد. این افراد واقعا به صورت چریکی آموزش دیدند و هم در کردستان و هم در جبهه بسیار مفید واقع شدند. ولی وقتی شهید منتظری به سید مهدی هاشمی آن مسئولیت را سپرد و مهدی هاشمی با من تماس گرفت که برای آموزش نیروهای بعدی را بفرست، نپذیرفتم و جواب



• درآمد

زندگی سراسر تلاش و مبارزه شهید منتظری و قدرت بالای او برای تحلیل مسائل سیاسی ایران و جهان همراه با تجربه‌های مبارزاتی او، از این شهید بزرگوار شخصیت هوشمندی را ساخته بود که حتی در شرایطی که دیگران دچار اشتباه می‌شدند، شخصیت واقعی افراد را تشخیص و واکنش نشان می‌داد.

«سلوک مبارزاتی شهید محمد منتظری» در گفت و شنود شاهد یاران باد کتر هادی نجف آبادی

۶

بسیار به خود سخت می‌گرفت...

چگونه با شهید منتظری آشنا شدید؟

در نجف آباد یک مدرسه علوم دینی به نام مدرسه ریاضی بود. در سال ۴۲ با اینکه هنوز طلبه نشده بودم، به این مدرسه رفت و آمد می‌کردم و شب‌ها به آنجا می‌رفتم و درس عربی می‌خواندم. اولین بار شهید منتظری را در آنجا دیدم که در حال صحبت برای چند طلبه بود و شخصیتش به نظر جلب آمد. پس از آن در سال ۴۳، برای ادامه تحصیل به قم آمدم و به مدرسه‌ای که در ابتدا نامش حقانی و بعد منتظری شد و در حال حاضر نام آن شهیدین است، می‌رفتم. از سالی که به قم آمدم، به‌طور منظم با شهید منتظری کار می‌کردم. ایشان راجع به انقلاب، مبارزه و امام با ما صحبت می‌کرد و کتاب‌های مختلف مبارزاتی را برای مطالعه در اختیارمان قرار می‌داد. از اواخر سال ۴۳، به ما اعلامیه می‌داد و ما را به نقاط مختلف کشور می‌فرستاد. یادم هست پس از آنکه اعلامیه‌ها را به ما می‌داد، راهنمایی‌های لازم را می‌کرد تا چگونه آنها را در ساک مخفی کنیم، آنگاه با اتوبوس به شهرهای مختلف، عمدتاً تهران و اصفهان می‌رفتیم.

احتمال می‌دهم فروردین سال ۴۴ یا ۴۵ بود که ایشان را در صحن حرم حضرت معصومه (س) در حالی که اعلامیه پخش می‌کرد، دستگیر کردند. مدت بازداشت ایشان طول کشید. دقیقاً به خاطر ندارم. احتمالاً به سه سال زندان محکوم شد، اما زودتر از سه سال آزاد گردید و در این مدت، او را بسیار شکنجه کردند. پس از آزادی از زندان شروع به تدریس بعضی درس‌ها در قم کرد. مثلاً در مسجد اعظم اقتصاد و سیاست درس می‌داد که با توجه به استانداردهای آن موقع حدود ۱۰۰، ۱۵۰ نفر در این کلاس‌ها شرکت می‌کردند. در واقع آن مباحث کاملاً سیاسی بود، چون اصولاً در قم کسی اقتصاد درس نمی‌داد و به دلیل سیاسی بودن مباحث، طلبه‌های زیادی در این کلاس‌ها شرکت می‌کردند. وقتی اقتصاد درس می‌داد این‌طور نبود که مستقیماً به شاه حمله کند، ولی آنچه در این جلسات بیان می‌شد، نشان می‌داد این حرکت، یک حرکت کاملاً سیاسی است.

اصولاً زندگی محمد منتظری خلاف رویه دیگران بود. او در فعالیت‌هایش یک آدم استثنایی بود و طلبه‌ها را به خواندن روزنامه و استفاده از رادیو تشویق می‌کرد. همیشه توصیه می‌کرد که حتماً رادیو داشته باشید و به اخبار گوش

بدهید، چون آن موقع بد می‌دانستند طلبه رادیو داشته باشد. او خودش رادیوهای زیادی را می‌خرید و به طلبه‌ها می‌داد. یک بار خدمت امام رفته و از ایشان پول خواسته بود. امام به ایشان فرموده بودند: «می‌خواهی رادیو بگیری و به مردم بدهی؟»

حضرت امام، شهید منتظری را بسیار دوست داشتند، در عین حال با بعضی مسائل هم مخالف بودند. شهید منتظری در سال‌ها ۴۵، ۴۶ و ۴۷ به شدت فعالیت می‌کرد. من در سال ۴۷ سفری به نجف داشتم و حدود دو سال آنجا بودم. در آن زمان محمد منتظری هنوز در ایران بود و فعالیت‌هایش را در ایران دنبال می‌کرد.

با توجه به اینکه ضمن تحصیلات حوزوی‌تان با ایشان آشنا شدید، جایگاه علمی ایشان چه بود؟ آیا با ایشان مباحثه می‌کردید؟

طلبه‌ها را به خواندن روزنامه، داشتن و استفاده از رادیو تشویق می‌کرد. اینکه حتماً رادیو داشته باشید و اخبار را گوش دهید. چون آن موقع رادیو ممنوع بود و بد می‌دانستند طلبه‌های رادیو داشته باشند. یادم هست شخصاً رادیوهای زیادی می‌خرید و به طلبه‌ها می‌داد.

در این باره می‌بایست از افراد دیگر سؤال کنید، ولی به نظر من چند سالی درس خارج می‌خواند و آن را خوب مطالعه می‌کرد. با هم مباحثه نمی‌کردیم، چون سطح ایشان از من بالاتر بود. ایشان به من اقتصاد درس می‌داد. شیوه‌اش در تدریس دروس حوزوی، حوزوی نبود و دقیق و خوب تدریس می‌کرد.

راجع به ویژگی‌های ایشان بفرمایید.

زندگی بسیار متواضعانه‌ای داشت و خیلی به خود سخت می‌گرفت. به خاطره‌های اشاره می‌کنم. مرحوم آیت‌الله سید

حسن قمی که اخیراً به رحمت خدا رفته‌اند، اگر اشتباه نکنم به سیستان تبعید شده بودند. پس از مدتی ایشان را از سیستان به کرج بردند، یعنی محل تبعیدشان بهتر شده بود. ضمن این جابجایی از قم عبور می‌کردند، از این‌رو قرار شد آقای منتظری به ایشان ناهاری بدهند. علاوه بر ایشان مدرسین و فضایی قم را هم برای صرف ناهار به منزلشان دعوت کرده بودند. دیدم بعد از ظهر محمد آشفته و ناراحت به مدرسه فیضیه آمده و ناهار هم نخورده است. از او پرسیدم: «چه شده؟» گفت: «رفتم خانه و دیدم دو نوع غذا در سفره است، من هم ناراحت و عصبانی شدم و آمدم. چون مدتی قبل به نجف‌آباد رفتم. یک کشاورز ۱۲۵ تومان به عنوان وجوهات به من داد تا به حاج آقا بدهم. چرا وجوهات را این‌گونه خرج می‌کنند؟» او همیشه لباس مندرسی به تن می‌کرد و این سخت‌گیری به خود تا آخر، یعنی پس از پیروزی انقلاب همچنان ادامه داشت و زندگی با او واقعاً اعصاب آدم را خرد می‌کرد و خیلی اذیت می‌شدیم.

نحوه خارج شدن ایشان از کشور چگونه بود؟

در چهاردهم خرداد ۵۰ ایشان را با یک چمدان می‌بینند. چون طلبه بودم، در آن تابستان در نجف‌آباد مشغول تحصیل بودم و درس می‌خواندم و مباحثه می‌کردم. به دلیل مجموعه فعالیت‌ها، فراها و گریزهایش از دست مأموران ساواک به ما خبر دادند که محمد منتظری در وضعیت بسیار بد و به شدت تحت تعقیب است و اگر بازداشت شود، ممکن است او را اعدام کنند. از من خواستند که کمک کنم تا ایشان از مرز خارج شود. قبل از آنکه با محمد به پاکستان بروم، به صورت قاچاقی به نجف، لبنان و جاهای مختلف رفته بودم. پس از آنکه به ایران آمدم، به هند و پاکستان رفتم و سفری که با محمد منتظری داشتم، سومین سفرم بود. قبول کردم، اما گفتم: «چون وضعیت ایشان بسیار ویژه است و نیاز به مراقبت خاصی دارد، اول باید بروم و راه را بررسی کنم.» با توجه به اینکه درس هم می‌خواندم، می‌بایست عادی‌سازی می‌کردم و به عنوان اینکه حالم خوب نیست و مریض هستم، تمارض می‌کردم تا بتوانم از چند درس بزنم.

به این ترتیب به زاهدان رفتم. اتفاقاً در آن موقع، یعنی سال ۵۰، به هنگام برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، در زابل خشکسالی وحشتناک و بی‌سابقه‌ای بود، طوری که مردم از زابل به شمال



شب را در آنجا می‌گذرانیدم.

در این میان تقاضای گذرنامه پاکستانی کردم. در آن موقع مردم پاکستان شناسنامه نداشتند، بنابراین اگر می‌رفتید و می‌گفتید من متولد کراچی یا کوئته یا هر جای دیگر پاکستان هستم، به‌راحتی به شما شناسنامه می‌دادند. ما هم تقاضا کردیم، اما چون پول نداشتیم تا فوری تقاضا کنیم خیلی مراجعه کردیم و بسیار معطل شدیم. بالاخره به ما دو نفر به عنوان پاکستانی، گذرنامه پاکستانی دادند. به خاطر ندارم با چه اسمی گذرنامه گرفتیم، ولی قطعاً منتظری و هادی نبود. پس از دریافت گذرنامه با قطار به کراچی و مستقیماً خدمت آیت‌الله شریعت رفتیم. آیت‌الله شریعت یکی از علمای بسیار روشنفکر، تیزهوش و دانشمند بود.

همین‌جا لازم می‌دانم از قول مرحوم حاج احمدآقا مطلبی را نقل کنم. حاج احمدآقا می‌گفتند: «امام آن‌قدر به ایشان علاقه‌مند بودند که می‌گفتند: آقای شریعت عاقل‌ترین آدمی است که می‌شناسم». حضرت امام با ایشان خیلی صمیمی بودند. حاج احمدآقا تعریف می‌کردند که امام همیشه مفید بودند جلوی افراد با لباس باشند. وقتی آقای شریعت به نجف آمد، یک نصفه هندوانه در یخچال بود و امام در حالی که عمامه به سر نداشتند، آن را از یخچال برداشتند و با دو قاشق وسط اتاق آوردند. یک قاشق برای آیت‌الله شریعت و یکی هم برای خودشان و گفتند: «بفرمایید با هم هندوانه بخوریم». تا این حد با ایشان صمیمی بودند. آیت‌الله شیخ محمد شریعت، فرزند شیخ‌الشریعه اصفهانی از مراجع نجف بودند و به عنوان نماینده مرحوم آیت‌الله بروجردی به کراچی رفته و در آنجا مانده بودند. من و شهید منتظری به منزل ایشان رفتیم. از قبل ایشان را می‌شناختم چون همان‌طور که گفته بودم قبلاً دو سه بار به پاکستان رفته بودم. به دلیل آنکه آقای شریعت کاملاً مورد اعتماد و کثوم بود و حرف ما را هیچ‌جا نقل نمی‌کرد. ما مجبور بودیم خود را معرفی کنیم.

ساواک در این مقطع نتوانست ردی از شما پیدا کند؟

اگر شما اسناد ساواک از ۱۴ تا حدود ۲۰ خرداد ۵۰ بررسی کنید، تلگرافی را که از نجف به آیت‌الله منتظری زده شده بود، خواهید دید، یعنی تا نجف هیچ ردی نداشت. ساواک پیوسته در تلاش بود تا محمد منتظری را بیابد و منزل آقایان فلسفی، مطهری و غیوری و منازل احتمالی را در شهرهای مختلف کنترل می‌کرد. حتی وقتی که نفر به نام منتظری کشته شد و نامش را در روزنامه کیهان زدند، آنها فکر می‌کردند او محمد منتظری است. ساواک با وجود تلاش و تقاضای

حسینی زابلی رفتیم، ایشان هم ترتیب کارها را داد.

آیا آقای حسینی زابلی شهید منتظری را می‌شناخت؟

قویاً احساس می‌کردم آقای حسینی محمد منتظری را شناخت، اما به روی خودش نیاورد. بعد ایشان با چند نفر ما را از طریق افغانستان به طرف پاکستان راهی کرد.

به این ترتیب از زابل سوار ماشین شدیم و به صورت قاچاق به افغانستان رفتیم و عرض افغانستان را طی کردیم. کسانی که از طرف آقای حسینی زابلی برای کمک به ما فرستاده شدند در منطقه چمن پاکستان نزدیک کوئته یعنی از مرز افغانستان و پاکستان ما را وارد پاکستان کردند. قبلاً هم پولشان را داده بودم، بنابراین با شهید منتظری وارد شهر کوئته پاکستان شدیم. فکر می‌کردم شهید منتظری آقازاده است، پس باید حتماً وضعیت خوب باشد و با خود پول حسابی آورده باشد. از آن طرف هم او فکر می‌کرد من با خود پول آورده‌ام، ولی من پول بسیار کمی داشتیم. در

شهید منتظری با حضرت امام رابطه خوبی داشت. بین کسانی که در نجف با امام بودند گمان نمی‌کنم کسی به اندازه ایشان با امام رابطه داشت. در بعضی موارد که هیچ‌کس جرئت نمی‌کرد موضوعی را با امام مطرح کند، محمد منتظری را می‌فرستادند. کلاً امام به شهید منتظری علاقه زیادی داشتند و همیشه هم به او تأکید می‌کردند درس بخوانید.

پاکستان به حسینی می‌گفتند امام‌واره. این حسینی چندین اتاق خالی داشت. قبلاً که یک بار به پاکستان رفته بودم، با یک روحانی به نام آقای فاضل آشنا شده بودم. روزها به منزل آقای فاضل و برای خواب هم به یکی از حسینی‌ها می‌رفتیم. شهر کوچک بود و ما هم غریبه بودیم، از طرفی کنسولگری ایران هم فعال بود، به همین دلیل به ما حساس شده بودند، بنابراین عذر ما را خواستند و ما را از آن امام‌واره بیرون کردند. ما هم به یکی از مسافرخانه‌های آنجا رفتیم. چون شناسنامه و گذرنامه نداشتیم، از این‌رو ناچار شدیم به مسافرخانه‌ای برویم که به‌قدری کثیف و داغان بود که لباس‌هایمان پر از شپش شد، اما چاره‌ای نداشتیم و می‌بایست

و مازندران کوچ می‌کردند. در این میان، امام ضمن نامه‌ای به مرحوم آیت‌الله میرزا باقر آشتیانی که در تهران بودند، از ایشان خواستند تا به امر مردم رسیدگی کنند. آیت‌الله آشتیانی با مقداری پول به زاهدان آمدند تا آن را بین مردم تقسیم کنند. فقر و فلاکتی که دیدم وحشتناک بود. شایع بود که عده‌ای فرزندان‌شان را فروخته، مهاجرت کرده و رفته بودند.

روحانی متشخص و درجه یک زاهدان، آیت‌الله کفعمی، پدر خانم آیت‌الله عبادی، امام جمعه قبلی شیراز، آدم بسیار خوبی بودند. ایشان انسانی معتقد و مورد احترام همه مردم بود. دولتی‌ها هم به ایشان احترام زیادی می‌گذاشتند. چون قبلاً با ایشان آشنا بودم به منزلشان رفتم. ایشان گفتند: «آیت‌الله آشتیانی به اینجا آمده‌اند تا با هم به زابل برویم، شما هم با ما بیا». بنابراین من، آیت‌الله کفعمی، آیت‌الله میرزا باقر آشتیانی و چند تن از کسانی که همراه ایشان بودند، به زابل رفتیم. در آنجا مردم را دهات جمع می‌کردیم و به هر خانواده پنج نفره ۵۰ تومان می‌دادیم. این پول صرفاً هزینه رفتن‌شان بود تا بتوانند به دلیل خشکسالی از این شهر بروند. آقای حسینی زابلی هم که بعداً در حزب شهید شد، آنجا بود. گاهی وقتی به دهی می‌رفتیم، از وضعیت مردم، بسیار متأثر می‌شد و برای اینکه کسی نبیند، به گوشه‌ای می‌رفت و زار زار به حال آنها می‌گریست.

به هر حال چند روزی در خدمت آیت‌الله آشتیانی، آیت‌الله کفعمی در منزل آقای حسینی زابلی بودم. چون راه زاهدان را خوب نمی‌شناختم و قبلاً هم به سختی با الاغ به پاکستان رفته بودم، با خود فکر کردم باید راه بهتری هم باشد. موضوع را با آقای حسینی زابلی در میان گذاشتم. البته نگفتم چه کسی می‌خواهد برود، فقط گفتم یکی از دوستانم تحت تعقیب است. ایشان هم قول داد افرادی را پیدا کند که صددرصد مطمئن باشند و بتوانند ایشان را از مرز خارج کنند.

به اصفهان آمدم. نامه‌ای به من نوشتند و در اتاقم انداختند، بعد هم قرار گذاشتند به تهران پارک شهر بروم و شخصی با مشخصات داده شده را ببینم. آن شخص، آقای تهرانی بود که در روزنامه اطلاعات با آقای دعایی کار می‌کرد و اخیراً هم مرحوم شد و مقام معظم رهبری هم برای ایشان پیامی دادند. پس از ملاقات با ایشان سوار ماشین شدیم. ایشان در مسیر وضعیت را برابرم شرح داد و گفت که ماجرا این است و باید محمد را به نحو خاصی از ایران خارج کرد. آن موقع اصلاً ایشان را نمی‌شناختم و فقط با توجه به علائم و مشخصاتی که در نامه ذکر شده بود مطمئن شدم این آقا همان کسی است که باید ببینم. بعد هم اسم، شماره تلفن و آدرسی از ایشان نداشتم تا اگر احیاناً دستگیر شدم، حتی زیر شکنجه هم نام ایشان را فاش نکنم. حتی به من نگفتند چه کسی نامه را نوشته است. بعد که رفتم و راه را بررسی کردم و بازگشتم، دوباره قرار گذاشتیم. این بار محل قرارمان در یک چلوکبابی در مشهد بود. من هم به آن چلوکبابی رفتم تا ناهار بخورم که دیدم محمد سر میز دیگری نشسته است. طوری وانمود کردیم که به صورت اتفاقی همدیگر را دیده‌ایم تا اگر لو رفت، این‌طور بازگو شود که من به صورت اتفاقی به آنجا رفتم تا غذا بخورم که اتفاقاً او هم آنجا بود و از قبل هم با هم آشنایی نداشتیم. محمد کت و شلوار پوشیده و ریشش را هم زده بود. قرار شد از آنجا به زاهدان برویم. در اتوبوس هم با فاصله کم و در دو جای مختلف نشستیم تا کنار هم نباشیم.

من جلو نشستیم و ایشان هم عقب اتوبوس نشست. آن موقع هم مثل حالا مسافرخانه‌ها شناسنامه می‌خواستند. ما به مسافرخانه‌ای بسیار خراب رفتیم که از ما شناسنامه نخواهند. یادم نیست چه بهانه‌ای آوردیم، ولی از ما شناسنامه نخواستند. یک شب را آنجا بودیم. فوراً به یک خیاطی رفتم و دو دست لباس بلوچی برای خودم و او سفارش دادم. صبح لباس را به او پوشاندم و بلافاصله با هم با اتوبوس به زابل منزل آقای

آنها می کرد. بعد از آن من به پاکستان رفتم، در سال ۵۷ مجدداً به نجف آمدم و از نجف به کویت و از آنجا به پاریس رفتم و در پاریس ایشان را دیدم. ایشان زودتر از من به پاریس رفته بود. در مدتی که در پاریس بودیم با هم بودیم، تا اینکه آقای منتظری آمدند و محمد منتظری را با خود به ایران آوردند.

در اروپا اقدامات مبارزاتی شهید منتظری چه بود؟

شهید منتظری در آلمان تعداد زیادی از انجمن های اسلامی را جمع کرد و چند روزی با اعضای آنها جلسه داشتیم و با آنها بحث و تبادل نظر و در لندن هم با تعدادی از بچه های انجمن اسلامی صحبت می کردیم. یکی از افرادی که محمد در لندن بسا او صحبت و رویش کار کرد، آقای دکتر وحید، فرزند آقای وحید دستگردی و برادر خانم دکتر وحید که نماینده مجلس بودند، بود. الان ایشان داماد آقای نیری مسئول سابق کمیته امداد است. یکی از پایگاه های شهید منتظری منزل دکتر وحید بود. یکی دیگر از کسانی که با ایشان ارتباط داشت، آقای موحی بود. در واقع مبارزه هم همین بود که به جاهای مختلف می رفتیم و با تعدادی دانشجو صحبت می کردیم و هسته هایی را تشکیل می دادیم. این هسته ها اعلامیه پخش می کردند. انجمن های اسلامی اروپا برای امام نامه می نوشتند و این نامه در نشریات مختلف چاپ می شد. آقای داعی این اعلامیه ها و بیانیه ها را از رادیو بغداد می خواند. انعکاس حرکت انجمن های اسلامی در نشریه های نجف چاپ و اعلام می شد. آنها به امام پیام می دادند که این پیامها غیر از پیام های حالا بود که به صورت تشریفاتی باشد و حقیقتاً تأثیرگذار بودند؛ به این ترتیب این هسته های دانشجویی اثرگذار و مخالف حکومت شاه در جاهای مختلف فعالیت می کردند و مجموعه این تلاش ها فشاری بر دولت ایران بود.

شهید منتظری در پاریس چه فعالیت هایی داشت؟

در پاریس، دو طیف دور امام بودند، یکی روحانیون مانند من که معمم بودم، مرحوم منتظری، آقای محتشمی پور، فردوسی پور و آقای املائی که آقای املائی همان اوایل انقلاب در راه قم - تهران تصادف کرد. این افراد زودتر از من به آنجا رفته بودند و من بعداً به آنها ملحق شدم. طیف دیگر هم دکتر یزدی، صادق قطب زاده، بنی صدر و دکتر حبیبی بودند. در آن طیف از همه معقول تر و منطقی تر آقای دکتر حبیبی بود. ایشان کارهای ترجمه، نگارش و تبلیغات را انجام



■ ■ ■
شهید منتظری ویژگی های خاص خود را داشت و هر جا که بود فعالیت های مبارزاتی اش را دنبال می کرد. زندگی بسیار متواضعانه ای داشت و خیلی به خود سخت می گرفت. همیشه لباس مندرسی به تن می کرد و این سخت گیری به خود تا آخر، یعنی پس از پیروزی انقلاب همچنان ادامه داشت.

کنید در حالی که یکی از آنها (شهید منتظری) در حبش چند گذرنامه داشت! برای کشورهای اروپایی مثل آلمان و فرانسه ویزا لازم نبود و ما هم که گذرنامه در جیب داشتیم. همین طور وقتی امام از نجف به پاریس رفتند، نیازی به ویزا نداشتند، فقط انگلیس ویزا می خواست. در بندر انگلیس چند سؤال از ما کردند و به ما شش ماه ویزا دادند. شهید محمد منتظری گذرنامه های بسیاری داشت، گاهی با یک گذرنامه خارج و با گذرنامه دیگری وارد می شد. در عین حال که مأموران ساواک در جاهای مختلف مانند سوریه و بیروت به دنبال او بودند، به دلیل تعدد گذرنامه، چهره و اسم نمی توانستند ایشان را پیدا کنند. آن موقع روابط ایران با همه این کشورها خوب بود و هر جا که مبارزان را دستگیر می کردند، بلافاصله تحویل مقامات ایرانی داده می شدند.

در دوره ای که شهید به سوریه، لبنان و نجف می رفت، با هم ارتباط داشتیم. یک بار برای صحبت با اعضای انجمن های اسلامی اروپا به آنجا رفتم. انجمن های اسلامی در اروپا اجتماعی داشتند که آقای صادق طباطبایی هم آنجا بود. محمد هاشمی هم از امریکا آمد. یک بار هم به آلمان رفتم، ولی به خاطر ندارم در چه سالی بود. شهید منتظری گذرنامه آقای به نام جلیل که فامیلشان را دقیقاً به خاطر ندارم و پزشک اطفال هستند و گمان کنم الان در ایران باشند، برای من گرفته و عکس مرا به جای عکس ایشان جیبشاند بود.

پس از مدتی، اولین جلسه ای که یکدیگر را دیدیم و با هم کار کردیم، در پاریس و ماجرای اعتصاب غذا در کلیسای سنت ماری بود، اگر اشتباه نکنم سال ۵۶ بود. من از ایران رفتم. آقایان محمد منتظری، غرضی، جنتی و خانم دیباغ از سوریه آمده بودند. آقای صادق طباطبایی از آلمان آمده بود. عده ای هم از نجف آمده بودند، مانند آشیخ حسن کروی و آقای داعی. به خاطر ندارم آقای زیارتی هم آمده بود یا خیر. پلیس جلوی ماشین ما را گرفت و تفتیش کرد و گفت: «politic». ما را گرفتند و یک شب بازداشت کردند. آقای قطب زاده و کیلی گرفت و همان شب ما را از زندان آزاد کرد و نگذاشت تا صبح آنجا بمانیم. او یک آپارتمان کوچک دو خوابه داشت که در اختیار انقلابیون قرار داده بود. با وجودی که طبیعتاً خیلی سر و صدا می کردیم و همسایه ها هم اعتراض می کردند، ایشان ما را تحمل می کرد. در نهایت در اعتصاب غذا شرکت کردیم.

گویا امام از این اعتصاب راضی نبودند. آیا شهید منتظری از نظر امام مطلع بود؟

البته در خاطرات آقای فردوسی پور هم آمده است که حضرت امام با این کار موافق نبودند و آن را قبول نداشتند. در این باره که آیا شهید منتظری می دانست که امام با این حرکت مخالفند، اطلاعی ندارم. خودم شخصاً بعداً متوجه مخالفت امام در مورد این موضوع شدم. آن اعتصاب غذا انعکاس بسیار گسترده ای داشت و یادم هست خبرنگار بی بی سی و نماینده امنیتی سازمان عفو بین المللی آنجا بودند و گزارش دادند. مرحوم محمد منتظری هم مصاحبه های گوناگونی با

فراوان نتوانست بفهمد شهید منتظری کجاست، چون به هیچ وجه خود را معرفی نمی کرد و در شهرهای مختلف، اسامی متعددی داشت، حتی در یک شهر در ملاقات و تماس با افراد مختلف دو سه اسم داشت، از این رو به سختی قابل شناسایی بود.

پس از آنکه به کراچی رفتیم و خود را به آیت الله شریعت معرفی کردیم، به یک هتل معمولی رفتیم. روزها نزد آیت الله شریعت می رفتیم و با ایشان مباحثه علمی هم می کردیم. یادم هست اقتصاد شهید صدر را با هم مباحثه کردیم. در آن میان جنگ بین هند و پاکستان در گرفت، همان جنگی که منجر به تجزیه پاکستان به پاکستان شرقی و بنگلادش شد. با آغاز جنگ کلیه راه های زمینی، هوایی و دریایی پاکستان بسته شد، بنابراین ما در پاکستان ماندیم. جنگ که به پایان رسید و پاکستان شرقی جدا و بنگلادش تأسیس شد و انتخابات و این قبیل مسائل پیش آمد، وضعیت در پاکستان عادی شد. آقای شریعت دوستی به نام مصطفی گوگل داشت که از مریدان آیت الله شریعت و از وزرای شیعه بود و یک شرکت کشتیرانی داشت. احتمال می دهم در حال حاضر در ایران باشد. مصطفی گوگل بعدها از طرف ضیاء الحق به مدت یک ساعت با امام در خارج از کشور صحبت کرد که من هم در آن جلسه حضور داشتم. آقای شریعت از ایشان خواستند به محمد منتظری یک بلیط کشتی بدهد. به این ترتیب در ظرف کمتر از یک سال شد، محمد منتظری به نجف رفت و من در پاکستان ماندم و آنجا مستقر شدم. بعداً گاهی می آمد و به افغانستان می رفت و آن موقع در افغانستان هم بازداشت شد.

در هر حال وقتی به نجف رفت، فعالیت های مبارزاتی اش را در آنجا آغاز کرد. در این مدت با هم مکاتبه و ارتباط داشتیم. چون ما آن موقع تلفن و وسایل ارتباطی از این قبیل نداشتیم. معمولاً در این مکاتبات افراد را معرفی و به ما راهنمایی های لازم را می کرد. تعدادی نامه هم از ایران می رسید. آنها به صورت ناهرئی در کتاب می نوشتند و کتاب را برایمان پست می کردند، آنگاه ما آن نوشته ها را با محلول فنل فتالین ظاهر می کردیم. اما نامه هایی که از نجف توسط ایشان برای ما می رسید، عادی و حاوی پیغام ها و کارهایی بود که می بایست انجام می دادیم. چون راه پاکستان راه بسیار راه امنی بود. تعدادی از انقلابیون به صورت قاچاق از ایران به پاکستان می آمدند و به آنها کمک می کردم. در این مدت آقایان ابوشریف، سراج، ابراهیمی، اندرزگو، علی جنتی، شیخ علی تهرانی، تقدیسین که در ریاست جمهوری بود و افراد مختلفی به پاکستان می آمدند. در این برهه آقای سراج نقش بسیار اساسی ایفا و این افراد را اداره می کرد، یعنی برایشان گذرنامه می گرفت، کارهایشان را انجام می داد و آنها را می فرستاد.

آیا در این مقطع همچنان ارتباط شما حفظ شد؟

در این میان همچنان با محمد منتظری ارتباط کاری منظمی داشتیم. شهید منتظری ویژگی های خاص خود را داشت و یک عنصر سیاسی بود که در همه جا فعالیت های پشت پرده داشت و هر جا که بود فعالیت های مبارزاتی اش را دنبال می کرد. ایشان آدم بسیار کنومی بود و در جاهای مختلف اسامی مختلفی داشت، مثلاً سمیعی، محمدی حمیدی و... که از اسامی سمیعی و محمدی بیشتر استفاده می کرد. وی در جعل گذرنامه و کپی پر از مهر و گذرنامه داشت و بلافاصله یک گذرنامه را جعل می کرد که با استفاده از آن به جاهای مختلف می رفتیم.

قبل از جریان اعتصاب غذا که فکر می کنم در سال ۵۴ بود، وقتی در اروپا بودیم، با هم به آلمان، بعد به فرانسه و از آنجا با کشتی به انگلستان رفتیم. این سفرها به منظور کارهای مبارزاتی انجام می شدند. دو نفر را با ظاهر بسیار جلنبر تصور

شهید منتظری در موضع خود سرسخت و به شدت ناراحت بود. خیلی وقت‌ها من و دوستان با ایشان صحبت می‌کردیم، اما اصلاً قانع نمی‌شد. شهید منتظری به صورت فردی برخورد تند و شدیدی با لیبرال‌ها نداشت، ولی همان‌طور که اشاره کردم از وضعی که بعد از انقلاب به وجود آمده بود، کاملاً ناراضی بود. بعضی نمایندگان بسیار بی‌ادبانه برخورد می‌کردند و حتی به آنها فحش می‌دادند، ولی او این‌گونه نبود. اصولاً آقای بازرگان و سیستمی را که به وجود آمده بود، قبول نداشت. از طرفی کسی هم به او کاری نداشت، چون به هر صورت محمد منتظری بود. همه ماجرهای بعد از انقلاب ایشان از هواپیما، رفتن به لیبی، لبنان، سخنرانی‌ها و نوشته‌هایش می‌توانید این‌طور تفسیر کنید که او این انتخاب را قبول نداشت. همان‌طور که در نوشته‌هایش هم هست معتقد بود یک خط صهیونیستی وارد انقلاب شده است از این‌رو چهره‌های بسیاری را متهم می‌کرد.

رابطه حضرت امام با ایشان چگونه بود؟

شهید منتظری با حضرت امام رابطه خوبی داشت. بین کسانی که در نجف با امام بودند گمان نمی‌کنم کسی به اندازه ایشان با امام رابطه داشت. در بعضی موارد که هیچ‌کس جرئت نمی‌کرد موضوعی را با امام مطرح کند، محمد منتظری را می‌فرستادند. فکر کنم در خطرات آقای فردوسی‌پور هم دیدم که پس از آنکه دکتر شریعتی سکت کرده و به رحمت خدا رفت، توقع این بود که امام برای ایشان بیانیهای بدهند. البته ایشان مطلبی نوشته بودند، ولی دکتر یزدی و سایرین قبول نداشتند و می‌گفتند که این نوشته کوتاه و کم است، از این‌رو محمد را فرستادند تا با امام صحبت کند. کلاً امام به شهید منتظری علاقه زیادی داشتند و همیشه هم تأکید می‌کرد که درس بخوانید.

راجع به جلسات حزب و شرایط آن زمان آنچه در خاطر دارید، بفرمایید.

جلسات حزب در شرایط سختی برگزار می‌شد. به خاطر دارم روحانیت مبارز، بنی‌صدر را تأیید کردند، در حالی که روحانیون حزب و اعضای حزب جمهوری اسلامی طرفدار جلال‌الدین فارسی بودند. بعد که شیخ علی تهرانی اسنادی آورد مبنی بر اینکه اجداد آقای فارسی افغانی‌اند، حزب از دکتر حبیبی حمایت کرد. در روحانیت مبارز پنج روحانی بودند که در حزب جمهوری اسلامی هم حضور داشتند که این افراد آیات عظام بهشتی، خامنه‌ای، هاشمی رفسنجانی، موسوی اردبیلی و دکتر باهنر بودند. آن زمان آیت، علیه بنی‌صدر سخنرانی‌ای کرد که نوار این سخنرانی به دست بنی‌صدر افتاد و او هم دائماً آن را بر سر حزب جمهوری اسلامی و علمای آن حزب می‌کوبید. طوری که طی جلسه‌ای در روحانیت مبارز، آن‌چنان فشار شدیدی به آقای هاشمی رفسنجانی و آقای خامنه‌ای آوردند که یادم هست بلند شدم و به دفاع از این دو سخنرانی کردم. همین‌طور وقتی آقای هاشمی رفسنجانی بلند شد، با بغض دفاع می‌کرد.

در جلسه هماهنگی بین مسئولین که از اعضای دولت، مجلس و قوه قضائیه در آن حضور داشتند، آقای هاشمی رفسنجانی و آقای بهشتی هم می‌آمدند. در شب حادثه آقای هاشمی رفسنجانی نیامد. من هم به دلیل آنکه همسر بیمار بود نیامدم. جالب اینجا بود محمد که اصلاً در جلسات شرکت نمی‌کرد، به آن جلسه آمده بود. وقتی انفجار در مسجد ابوذر رخ داد و آیت‌الله خامنه‌ای مجروح شدند، بسیار متأثر و ناراحت شدیم و همگی با هم در مجلس صحبت می‌کردیم که باید امنیت را بالا ببریم. آن شب آن‌طور که من شنیدم، کلاهی به محمد و دیگران زنگ زده و آنها را دعوت کرده بود که چرا نیامدید و به جلسه بیایید. در نهایت هم صدای انفجار را شنیدیم و به بیمارستان طرفه رفتیم و آنها را دیدم و شناسایی کردم. ■

اصولاً محمد منتظری ارتباطات گسترده‌ای داشت و آنها محمد را بیشتر از همه ما قبول داشتند و اصلاً قابل مقایسه با دیگران نبود. همین‌طور در ایران و حوزه‌های علمیه ایشان را بیشتر قبول داشتند. شما با توجه به پیام حضرت امام راجع به شهید منتظری که پیام بسیار گویایی است، می‌توانید دید امام را نسبت به ایشان دریابید.

خودش را می‌کرد.

نظر شهید محمد منتظری راجع به لیبرال‌ها چه بود؟

محمد منتظری بعد از انقلاب، از انتخاب مرحوم بازرگان به عنوان نخست‌وزیر به‌شدت برآشفته و اصلاً این موضوع برایش قابل قبول نبود. اگر یادتان باشد در گفتارها و نوشته‌هایش در آن زمان به دولت موقت، حتی شهید بهشتی و سایرین به دلیل اینکه این انتخاب را دستپخت آنها می‌دانست به‌شدت حمله می‌کرد. با وجود علاقه‌ای که به انقلاب داشت، از وضع بعد از انقلاب ناراحت بود. در انتخابات مجلس ایشان نماینده مردم نجف‌آباد شد و من به عنوان نماینده مردم تهران وارد مجلس شدم. یادم هست در مجلس هم چهره شاخصی بود. یک بار در مجلس نامه‌ای علیه دولت بازرگان خواند که اینها به مستشاران نظامی امریکا اجازه نمی‌دهند از کشور خارج شوند. مواضع ایشان بسیار مشهور است. نه بنده و نه سایر دوستان به هیچ‌وجه با موضع‌گیری‌های ایشان علیه شهید بهشتی، مرحوم بازرگان و... موافق نبودیم و حتی به ایشان تذکر هم می‌دادیم. پس از آنکه چنین موضعی گرفت، جلسات زیادی داشتیم. یادم هست حتی به قم رفتیم و با پدرشان صحبت کردیم. همان‌طور که می‌دانید پدرشان علیه ایشان اعلامیه دادند. در حقیقت محمد منتظری در مخالفت با وضع موجود، آمدن دولت بازرگان و وضعی که بعد از انقلاب به وجود آمده و خلاف توقعش بود، حالت عادی‌اش را از دست داده بود و آن، برای محمد اعلامیه خوبی نبود.

با وجودی که رابطه آیت‌الله منتظری به عنوان پدر با ایشان بد نبود، ولی آیت‌الله منتظری مخالف این وضع بود، با این حال



می‌داد. قطب زاده نسبت به سایرین به امام نزدیک‌تر بود، ولی در مجموع از نظر کاری، امام به دکتر یزدی بیشتر از همه بها می‌داد. بنی‌صدر هم گاهی می‌آمد و گروه‌های خبرنگاری را می‌آورد، ولی از میان افراد آن طیف هیچ‌کس به اندازه آقای دکتر یزدی و مرحوم قطب‌زاده حضور فعال نداشتند. آنجا یک اتاق خیلی کوچک بود که یک خط تلفن داشت و ما که در آنجا و به نوبت مشغول تلفن بودیم. این تلفن ۲۴ ساعته در حال کارکردن بود. ما با ایران تماس می‌گرفتیم یا از آنجا با ما تماس می‌گرفتند و از این طریق پیام‌های صوتی امام منتقل می‌شد. پیام شخصیت‌ها هم از طریق همین تلفن ضبط و منتقل می‌شد. بحث کنترل هم نبود. جالب اینجا بود که در اواخر از مخابرات ایران روزها خانم‌ها و شب‌ها آقایان و همین‌طور جوانان انقلابی تماس می‌گرفتند و می‌گفتند چه شماره‌ای را می‌خواهید و وصل می‌کردند. به این ترتیب پول تلفن به حساب مخابرات ایران گذاشته می‌شد. شهید محمد منتظری هم یکی از افراد مسئول تلفن، ارتباط با امام و رفتن پیش امام بود. همه ما در نوفل‌لوشاتو در آن اتاق با هم بودیم. مرحوم عراقی اواخر آمدند. حاج احمدآقا و حسین‌آقا خمینی هم بودند. همین آقای سازگارا که در حال حاضر در آمریکا است، با آقای دکتر یزدی بود و در آنجا حضور داشت.

رابطه شهید محمد منتظری با آن طیفی که شما به آن اشاره کردید، یعنی کسانی که از اروپا و آمریکا آمده بودند، چگونه بود؟

روابط ایشان بهتر از روابط ما بود. اصولاً محمد منتظری ارتباطات گسترده‌ای داشت و آنها محمد را بیشتر از همه ما قبول داشتند و اصلاً قابل مقایسه با دیگران نبود. همین‌طور در ایران و حوزه‌های علمیه ایشان را بیشتر قبول داشتند. شما با توجه به پیام حضرت امام راجع به شهید منتظری که پیام بسیار گویایی است، می‌توانید دید امام را نسبت به ایشان دریابید.

چه شد که شهید منتظری همراه پدرش به ایران بازگشت؟

چون شخصاً آنجا حضور داشتم و اطلاع دارم، آیت‌الله منتظری تنها کسی بود که وقتی به پاریس آمد، امام را تشویق کرد به ایران بیایند. ایشان گفت: «تا شما در پاریس هستید این انقلاب پیروز نمی‌شود. باید به ایران بیایید.» با این دید که الان باید به ایران رفت، پسرش را هم با خود به ایران برد. آنان قبل از ورود به ایران برای زیارت به عتبات یعنی عراق و به نجف، کربلا، سامرا و کاظمین رفتند و بعد هم از آنجا وارد ایران شدند. به این ترتیب تا پیروزی انقلاب وقتی از پاریس به ایران برگشتم، محمد در ایران بود و به فعالیت‌هایش ادامه می‌داد. آن موقع از فعالیت‌هایش مطلع نبودم. از پاریس که با هواپیما امام به ایران می‌آمد، مرحوم فروهر کنار من نشسته بود. آن اواخر قبل از حرکت، امام فرمودند: «زن و بچه و کسی نیاید.» چون احتمال زدن هواپیما وجود داشت، بنابراین از ماها زن و بچه‌ای در هواپیما نبود، البته اغلب افراد آنجا در خارج از کشور زن و بچه‌ای نداشتند. ضمن اینکه در بین خبرنگارانی که تعدادشان هم زیاد بود چند خانم هم حضور داشتند. بین کسانی که از خارج با هواپیما آمده بودند و کسانی که در ایران بودند رقابتی وجود داشت. در این میان آیت‌الله منتظری تقسیم کار کرده بود. من، آقای یزدی و شهید مفتاح مسئول تبلیغات خارجی شدیم. ما هر روز خبرنگاران خارجی را در سالی نزدیک مدرسه رفاه جمع و آنها را توجیه می‌کردیم. دکتر یزدی این تقسیم‌بندی را قبول نداشت و معمولاً خودش نمی‌آمد و به نیابت از خود، دکتر صالح را می‌فرستاد. دقیقاً به خاطر ندارم که دکتر صالح بعدها سفیر ایران در ژاپن شد یا نماینده ایران در بانک جهانی یا صندوق بین‌المللی پول شد. در این میان محمد منتظری هم کارهای



• درآمد

شیوه‌های مبارزاتی شهید منتظری منحصر به خود او و شایان بررسی و توجه خاصی است که دوستان نزدیک وی بهتر از هر کسی قادر به بازگوئی و تحلیل آنهاست، از همین روی خاطرات دکتر صلواتی سرشار از نکات ارزشمندی از تاریخ معاصر است.

«سلوک مبارزاتی شهید محمد منتظری» در گفت و شنود

شاهد یاران با دکتر فضل الله صلواتی

دغدغه اصلی او حفظ انقلاب بود...

به زندان رفتن و تبعید شدم و ... ارتباط ما دیگر قطع شد. آن زمان ایشان در لبنان بود و در همان اوایل دهه پنجاه که من در زندان بودم، می‌دانستم که با آقای جلال‌الدین فارسی و ... فعالیت‌هایی دارند. البته در تبعید هم که بودم گاهی برخی مبارزین می‌آمدند و خبرها و کمک‌هایی را می‌آوردند، ولی به خاطر شرایط خفقان، ما خیلی نام ایشان را نمی‌پرسیدیم و آنها هم گاهی نام مستعار می‌گفتند.

البته شاید برای مردم این زمان قابل تصور نباشد. برخی نیز برای ما مشکوک بودند و لذا خیلی حرفی نمی‌زدیم، مگر اینکه برای ما شناخته شده بودند. مثلاً ما با مرحوم شهید رجایی هم آشنا بودیم و یک بار که ایشان را دیدم گفتند که یک مدت من لبنان بودم، پرسیدم محمد را هم دیدید؟ گفت بله. البته آن موقع فقط اسم را می‌گفتم و القابی مثل حجت‌الاسلام و ... را نمی‌گفتم. گفتند فعال هستند و خوب دارند کار می‌کنند و نفوذی در مردم لبنان دارند.

البته من هم گفتم ما احتیاج به انقلاب داریم نه لبنان. آنها یک آزادی نسبی دارند. آن موقع لبنان به خاطر آن آزادی که داشت از کشورهای ایده‌آلی بود که همه دوست داشتند به آن سفر کنند. پرسیدم محمد می‌تواند به ایران بیاید، گفت ان شاء الله فعالیت‌هایش را می‌کند و به ایران هم می‌آید.

در آن زمان ایشان یک مقدار اختلاف‌نظر هم با امام موسی صدر و شهید چمران داشت که گاهی تنش‌هایی هم بینشان ایجاد می‌شد. با اینکه یکدیگر را خیلی دوست داشتند، گاهی نقطه‌نظرات هم را قبول نداشتند. شهید چمران و امام موسی صدر در لبنان حرکت محرومین را راه انداخته بودند و بسیار موثر بودند. شهید محمد منتظری بیشتر حمایتش در جهت مبارزین فلسطینی و شکل‌دهی آنها بود. البته جریان‌های آنجا را باید از مبارزینی که حاضر بودند پرسید. به گمانم برخی اختلاف‌نظرهای اول انقلاب ایشان با شهید چمران و دولت موقت هم متأثر از همان دوره بود.

بعد از انقلاب با شهید منتظری چه ارتباطاتی داشتید؟

بعد از انقلاب اولین ملاقات ما در فرمانداری بود. ایشان اصرار داشت که من استاندار اصفهان باشم. در آن زمان من فرماندار اصفهان بودم و استاندار آقای دکتر واعظی بودند که استعفا دادند و اصفهان چند روز بدون استاندار ماند. ایشان

و اعلامیه‌ها را تحویل داده بود، ته خورجین دوچرخه‌اش مقداری از زده شده‌ها و پاره‌های اعلامیه‌ها که به درد نمی‌خورد، از او گرفتند و او را خیلی اذیت کردند. البته ایشان هم اظهار بی‌اطلاعی کرد و بهانه آورده بود که اینها را از جایی پیدا کرده و ریخته بودم که میوه که در آن می‌ریزم، آلوده نشود.

اعلامیه‌ها هم متفاوت بودند، گاهی امضا داشتند و گاهی هم نداشتند، مثلاً اعلامیه فضلالی حوزه علمیه قم بود. اصلش را اینها پیش خودشان نگه می‌داشتند. مثلاً امضای آقایانی مثل آیت‌الله ربانی شیرازی، صالحی نجف‌آبادی و ... پای این اعلامیه‌ها بود. موضوع آن هم عموماً انقلاب، امام و جنایات دستگاه بود. البته سال‌ها از آن زمان می‌گذرد و مضامین

من اول با گروگان‌گیری موافق نبودم، اما معتقد بودم حالا که این کار شده است و سفارت اشغال شده است، باید یک محاکمه انجام شود، اما او می‌گفت بهتر است قبل از انتخابات، آنها را رها کنیم، چون اگر ریگان رای بیاورد به نفع ملت ما خواهد بود، چون ریگان خیلی با شاه و سلطنت طلبان میانه‌ای ندارد.

اعلامیه‌ها را به‌خوبی به یاد ندارم. خیلی از این اعلامیه‌ها را که تحت عنوان فضلالی قم جمع‌آوری و منتشر شده است، ما با همت شهید منتظری توزیع می‌کردیم.

در هر صورت رابطه ما اول با اعلامیه شروع شد. بعد از دستگیری و زندانی شدن ایشان، یکی از کسانی که می‌توانست اسم ببرد و مشکل ایجاد شود، من بودم. ولی ایشان مقاومت‌های خیلی زیادی کرد و همه چیز را به خودش ختم کرد. بعد از آزادی هم به لبنان رفت و با گروه‌هایی کار کرد که ریشه همین حزب‌الله امروز هستند. در این مقطع من

آشنایی شما با منتظری چگونه شکل گرفت؟

تقریباً از سال‌های ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ بود. من از دوران مبارزات و ارتباطی که با پدر ایشان داشتم و رفت و آمد به نجف آباد و به منزل ایشان و قم و ... به‌مرور زمان با محمد آشنا شدم و یک علاقه دوطرفه ایجاد شد. چون ما هم در اصفهان فعالیتیمان زیاد بود و ایشان دوست داشت که به ما نزدیک و از کم و کیف فعالیت‌های ما آگاه شود.

در آن سال‌ها نوع فعالیت‌های شهید چگونه بود؟

ایشان در آن سال‌ها بیشتر در حوزه کار می‌کرد و سعی داشت با طلبه‌ها فعالیت‌هایی را دنبال کند که سطح فرهنگی آنها بالا برود و بسیار تلاش داشت که شخصیت امام را در بین جامعه جا بیندازد و مطرح کند. مخصوصاً در اصفهان و نجف آباد و اطراف قم، روی امام بسیار تاکید داشت و هر جا می‌رفت، اسم امام را می‌گفت و صحبت ایشان را پیش می‌کشید. شهید محمد مخصوصاً بسیار دوست داشت که این برنامه‌ها در قم دنبال شود.

فعالیت‌های مبارزاتی مشترکی هم با ایشان داشتید؟

بله، رابطه مبارزاتی ما از تبادل اعلامیه آغاز شد. برخی اعلامیه‌ها را در همان اوایل دهه چهل رد و بدل می‌کردیم. در آن زمان امکانات تکثیر برایش در قم نبود و گاهی اعلامیه‌ها را به اصفهان می‌آورد که امکانات تکثیر بیشتر بود. ما در آنجا با ماشین پلی‌کپی و ماشین استنسیل تکثیر می‌کردیم. اعلامیه‌ها را در کاغذ مخصوص استنسیل، تایپ می‌کردیم و آنها را زیر دستگاه استنسیل می‌گذاشتیم و تکثیر می‌کردیم. این دستگاه‌ها فقط در جاهای مخصوصی وجود داشت، مثلاً به همه دبیرستان‌ها اجازه می‌دادند که این دستگاه‌ها را تهیه کنند و ما هم در دبیرستان‌ها این اعلامیه‌ها را تکثیر می‌کردیم. البته در جاهای دیگری هم این کار دنبال می‌شد. مثلاً حاج علی بزرگ‌زاد، مهندس میرمحمد صادقی و ... مبارزینی بودند که دستگاه استنسیل تهیه و آن را پنهان کرده بودند و در این مسیر کمک می‌کردند و به این خاطر به زندان هم رفتند. ما پنهانی با اینها کار می‌کردیم و اعلامیه‌ها را حاضر می‌کردیم و شهید محمد، فرد ناشناسی را می‌فرستاد که اینها را ببرد. ما هم البته سعی داشتیم حتی خرده‌هایش را هم نگه نداریم.

حتی یک بار یکی از دوستان ما به نام حاج عباس نصر رفته



با گروگان‌گیری موافق نبودم، اما معتقد بودم حالا که این کار شده است و سفارت اشغال شده است، باید یک محاکمه انجام شود، حتی یک محاکمه ظاهری. نباید گروگان‌ها را همین طوری آزاد کرد. در جلسات محرمانه مجلس حرفم این بود، اما او می‌گفت بهتر است قبل از انتخابات، آنها را رها کنیم، چون اگر ریگان رای بیاورد به نفع ملت ما خواهد بود، چون ریگان خیلی با شاه و سلطنت طلبان میانه‌ای ندارد.

این رابطه دوستانه تا آخر ادامه یافت؟

حتی روز قبل از شهادتش هم درباره شهید چمران که به تازگی شهید شده بود، با هم صحبت داشتیم، کمی با هم حرف زدیم و من انتقاد می‌کردم که شما نسبت به شهید چمران قدری تند رفتید و باید استغفار کنید. ایشان هم سرش را پایین انداخته بود و گوش می‌داد. یک هفته بعد از آن هم خود او در کنار شهید بهشتی شهید شد، در حالی که نسبت به شهید بهشتی نیز در مقطعی موضع‌گیری داشت. تازه همان هفته بود که بینشان اتفاق و وحدت ایجاد شده بود و شاید اولین جلسه‌ای بود که در جلسه حزب دو باره شرکت می‌کرد. شهید بهشتی و شهید منتظری هر دو از دوستان و مشاوران من بودند و تا مدتی بعد از آن حادثه شوکه بودم. بعد از آن هم من به خاطر ارادتی که به او داشتم در مراسم‌های بسیاری برای او سخنرانی کردم.

چقدر در جریان این اختلاف میان شهید بهشتی و شهید منتظری بودید؟

البته زیاد در جریان نبودم، اما مرحوم شهید بهشتی آدم سلیم‌النفسی بود و واکنش نشان نمی‌داد. ایشان با مخالف خود بسیار با مهربانی برخورد می‌کرد. حتی یادم می‌آید یک بار در ورزشگاه تختی اصفهان مراسمی بود و شهید بهشتی سخنرانی داشتند، من هم کنارشان نشستم. بعد از آن عده آمدند که برنامه را به هم بزنند، اما ایشان به قدری با آنها با مهربانی و صمیمیت صحبت کردند که مجبور شدند ساکت باشند. اختلافات بر سر همین مسائل موضع‌گیری‌ها و تشکیل سپاه و ... بود. چون سپاه که تشکیل شد، اول همه می‌خواستند فرمانده باشند. محمد منتظری این الگو را از لیبی گرفته بود که غیر از ارتش و پلیس یک نیروی مسلح انقلابی هم داشتند. دکتر ابراهیم یزدی، آقای لاهوتی و ... می‌خواستند. البته تاریخ باید درباره نقش اینها قضاوت کند و هر کس هم مصاحبه می‌کند، همان‌هایی را می‌گوید که به نفع خودش و دوستانش هست. البته این را که موارد اختلاف دقیقاً چه بود، باید از اعضای وقت شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی پرسید. ■

نمی‌کرد. خیلی مراقب خوراکش بود و غذاهای تشریفاتی مثل بستنی نمی‌خورد، ولی این بار یک فردی با ایشان بود، پول داد و او رفت خرید و آمد. گاهی هم مرا برای سخنرانی نهضت‌های آزادی‌بخش دعوت می‌کرد. مثلاً جنبش مسلمانان مورو که مربوط به فیلیپین بودند یسا نهضت صحرا، یک گروهی بودند که با مراکش درگیری داشتند، ولی می‌گفتم: «اگر می‌خواهی مرا دعوت کنی، قبلش اطلاعاتی درباره آن نهضت یا از آن کشور به من بده. صبح که به من می‌گویی برای عصر، من که بدون مطالعه روی آن موضوع نمی‌توانم بیایم حرف بزنم.» ولی ایشان با علاقه‌ای که به من داشت و فکر می‌کرد موثرم و روحیه می‌دادم، دعوت می‌کرد و من هم اگر اطلاع دقیقی از آن نهضت‌ها نداشتم، از قرآن و روایات درباره مبارزه برای آنها صحبت می‌کردم. به هر حال توانسته بود گروه‌های مبارز را دور خودش جمع کند.

در این ارتباط به سفر هم اعزام می‌شدید؟

در یک سفر ما به عنوان نمایندگان مجلس به لیبی دعوت شدیم. فکر می‌کنم اوایل ۱۳۶۰ بود که ایشان هم بود. جشن یازدهمین سال استقلال بود. سخنران گروه من بودم که به عربی صحبت کردم و مورد توجه سرهنگ قذافی رهبر لیبی هم قرار گرفت. آقای محمد مهدی جعفری، خانم اعظم طالقانی، دکتر محمدی و ... هم بودند، افراد شایسته دیگری هم بودند که البته با مشورت محمد منتظری بود. سخنرانی مرا خیلی تجلیل کرد، به خصوص اینکه به عربی بود و نیاز به مترجم نبود. در این مقطع دیگر روابط ما در مجلس خیلی خوب بود و موضع‌گیری‌هایمان به هم نزدیک بود.

یکی از انتقادات به آن سفر از سوی علاقمندان به امام موسی صدر صورت گرفت. شما در آن سفر درباره ایشان فعالیت نداشتید؟

به هر حال دعوت شده بودیم و رفته بودیم، اما هم از طرف محمدآقا و هم از طرف سفیر لیبی به ما گفته شده بود که درباره امام موسی صدر صحبت نشود، ولی قسمت عمده صحبت ما با سرهنگ جلود که نخست‌وزیر وقت لیبی بود و هم با آقای سعد مجبر که سفیر لیبی در ایران بود و فارسی را خوب بلد بود، درباره امام موسی صدر بود. البته اینها هم همان حرف کلی را می‌زدند که ایشان آمدند و بعد رفتند ایتالیا و آنجا مفقود شدند. که البته نه آن وقت و نه بعد، ما باور نکردیم. البته مرحوم علامه جعفری که پدر خانم بنده بودند، وقتی به لیبی دعوت شده بودند، وقتی خدمت امام می‌روند که اجازه برای سفر بگیرند، امام می‌فرمایند نه، شما نروید چون مسئله امام موسی صدر برای ما حل نشده است.

بعد که ما آمدیم سوریه، مراسمی برای امام موسی صدر گرفته بودند. من چون از قبل متن عربی حاضر نکرده بودم، ناگزیر بودم فارسی صحبت کنم. به هر کدام از مترجم‌هایی که همراهان بودند، گفتم، ولی چون از دوستان محمد بودند، تن نمی‌دادم. به هر مترجمی هم نمی‌شد اعتماد کرد و آخر آن سخنرانی در حرم حضرت زینب(س) برای تجلیل از امام موسی صدر برگزار نشد.

از موارد اختلافان در مجلس هم نکته‌ای در خاطرتان مانده است؟

مثلاً در ماجرای گروگان‌گیری معتقد بود باید قبل از انتخابات آمریکایی‌ها را آزاد بشوند. اینجا یک اختلافی بین ما بود. من البته اول

آمد و گفت شما بیا و استانداری اصفهان را بپذیر. ایشان هم با دفتر امام و هم با تمام مقامات رابطه داشت. من گفتم اگر بتوانم همین فرمانداری را اداره کنم، خیلی خوب است، بعد یک روز ایشان با کاظم موسوی بجنوردی - که از مبارزین حزب ملل اسلامی بود - آمدند و حکم استانداری در دست ایشان بود و چند روزی با هم بودیم.

بعد ایشان در خصوص نیروهای مسلح با من صحبت کرد که: «می‌خواهیم نیروی انقلابی غیر از ارتش ایجاد کنیم، بیا با من همکاری کن.» گفتم: «همکاری را حرفی ندارم، اما با اسلحه میانه‌ای ندارم و در زمان شاه هم هیچ وقت با اسلحه کار نکردم. مبارزات من هم‌ه‌اش فرهنگی بوده است. من را از اسلحه معاف کنید.» گفتم: «پس یک عده را معرفی کنید.» که من یک عده از دوستان خویم را به عنوان سپاه معرفی کردم که البته از جناح‌های مختلف هم بودند و بعضی از آنها بعدها مخالف ما شدند.

در سال ۱۳۵۹ هم در مجلس با ایشان بودیم، دوست بودیم، اما من به موضع‌گیری‌های ایشان علیه آقای بازرگان که منتخب امام بود، انتقاد می‌کردم. دوست نداشتم و گاهی می‌گفتم این حرف‌ها چیست که شما می‌زنید؟ یکی از حرف‌های ایشان این بود که ما باید شور انقلاب را حفظ کنیم. حتی یک بار از منزل امام به اتفاق ایشان و آقای حجتی باز می‌گشتیم، در راه همین حرف‌ها بین ما مطرح شد و حتی به داد و قال رسید. زمانی بود که گاهی ترور هم می‌شد، من رانندگی می‌کردم. به اینها گفتم عمامه‌هایتان را بردارید. آقای منتظری و حجتی گفتند: «در کشوری که عمامه قاچاق باشد، می‌خواهیم کشته شویم.» گفتم: «باشد. شما دو تا می‌خواهید کشته شوید، من که گناهی ندارم.» به هر حال با چنین شوخی‌هایی سعی کردیم آن اختلافات را تحت‌الشعاع قرار دهیم. نزدیک یک بستنی‌فروشی در شمیران هم ایستادم و گفتم محمد برو یک چند تا بستنی بگیر. البته ایشان خیلی آدم زاهدی بود و اسراف

روز قبل از شهادتش درباره شهید چمران که به تازگی شهید شده بود، با هم صحبت داشتیم. کمی با هم حرف زدیم و من انتقاد می‌کردم که شما نسبت به شهید چمران قدری تند رفتید و باید استغفار کنید. ایشان هم سرش را پایین انداخته بود و گوش می‌داد. یک هفته بعد از آن هم خود او در کنار شهید بهشتی شهید شد، در حالی که نسبت به شهید بهشتی نیز در مقطعی موضع‌گیری داشت.





■ مرحوم حجت الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی پور

مجاهد خستگی ناپذیر...

روابط او با نهضت فلسطین بسیار خوب بود و فعالیت‌های پیگیر و شبانه‌روزی‌اش در دوران بعد از انقلاب، برای استقرار سفارت فلسطین به جای سفارت اسرائیل و ارتباط دادن برادران فلسطینی با انقلابیون ایرانی، خود مبین این مسئله است.

در سال ۱۳۵۶ برای افشاگری جنایات شاه خائن در فرانسه، اعتصاب روحانیون مبارز را در کلیسای سنت مری برپا کرد و در سایه این اعتصاب، مصاحبه‌هایی هم انجام و در جنایات چندین ساله شاه مزدور بر ملا شد.

محمد بالاترین قدم‌ها را در افشای دودمان کثیف پهلوی در داخل و خارج کشور برداشت و همیشه مانند یک سرباز، کوله‌پشتی خود را به همراه داشت و مشغول فعالیت و مسافرت و روشنگری و افشاگری بود، کما اینکه بعد از

مستعار (سمعی) را برایش انتخاب کردیم. آن موقع، شهید مبارزات خودش را در بین طلاب و برادران ایرانی و غیرایرانی به عنوان جلسات سخنرانی و جلسات افشاگرانه و روشنگرانه شروع کرده بود. مرحوم شهید محمد منتظری از آنجا که فردی فعال و کوشا بود، فکر و نظر او محدود به یک منطقه نمی‌شد، فکر او به فعالیت در نجف هم محدود نشد و از آنجا به کشورهای خلیج، کویت، بحرین، سوریه، لبنان و اروپا و ... مسافرت کرد و با برادران مبارز و فعال خارج از کشور تماس گرفت. روحانیت مبارز خارج از کشور عنوانی بود که ایشان انتخاب کرده بود و برادران مبارز ایرانی در عراق را تحت این عنوان متشکل کرده بود.

شهید گاهی از اوقات در نیمه‌های شب، در می‌زد و مثل یک سرباز، کوله‌بار خود را بر دوش می‌کشید و بدون اینکه به استراحت و خوردن نان و چای بپردازد، وسائلی را که آورده بود از قبیل نوارها و کتاب‌ها را فوری تحویل می‌داد و باز برای بازگشتن و بردن اطلاعات و نوارهای امام به خارج آماده می‌شد. گاهی در لباس روحانیت و گاهی هم در لباس عادی دنبال فردی می‌آمد که بتواند او را با جرائم شاه خائن و آمریکا روشن کند و به او برای افشای این جرائم کمک کند.

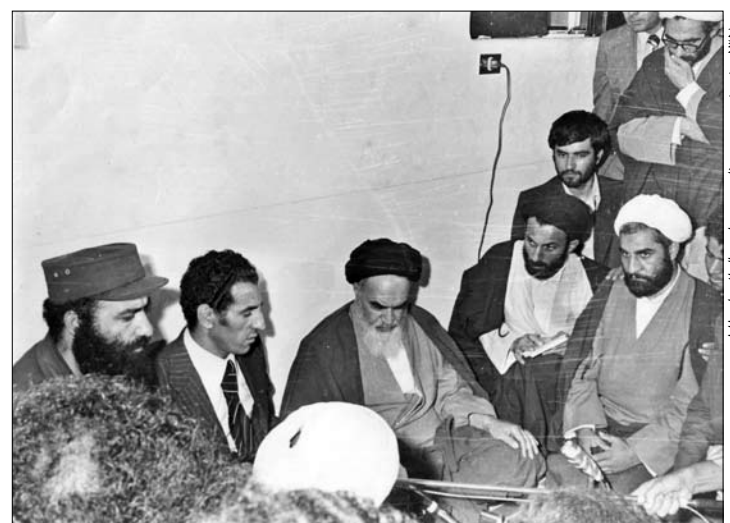
عمده نظر شهید محمد کمک به برادران جنوب لبنانی بود، لذا مدتی در سوریه و در لبنان اقامت داشت و رابط مستقیم بین برادران مبارز ایرانی و برادران فلسطینی بود. او برای برادرانی که می‌خواستند به سازمان آزادی‌بخش فلسطین راه یابند، معرف خوبی بود.

ارتباط و آشنائی من با شهید محمد از نزدیک در نجف اشرف در سال ۱۳۵۰ آغاز شد تا زمانی که ایشان از ایران به نجف هجرت کرد. قبلاً هم از مبارزات او و دستگیری و شکنجه‌هایی که دیده بود، کاملاً اطلاع داشتم، مخصوصاً از نشاندنش روی بخاری برقی. بعد از آزادی از زندان، باز دست از مجاهدت در راه اسلام و قرآن برنداشت، منتهی مجاهدت‌های مخفیانه و مسافرت‌هایی هم به کشورهای همسایه کرد تا اینکه منجر شد به سفر به نجف اشرف. با اینکه آن موقع بین ایران و عراق اختلاف بود و عراق از کلیه مبارزین و مجاهدین دعوت کرده بود که اگر حرفی و مطلبی علیه رژیم شاه دارند، می‌توانند در رادیو عراق حرفشان را بزنند، با این حال شهید محمد را در مرز گرفته بودند و مدتی هم در زندان طاغوت عراق زندانی بود تا بالاخره توسط نامه‌ای که به رئیس امن عام آنجا نوشت و شرح حال خودش را داد، آزاد شد. روزی در نجف اشرف به ما اطلاع دادند که آقای محمد منتظری آمده‌اند. ما هم برادران را برای دیدار با او خبر کردیم، البته به خاطر اینکه شهید معرفی نشود و ساواک او را شناسائی نکند، اسم

شهید گاهی از اوقات در نیمه‌های شب، در می‌زد و مثل یک سرباز، کوله‌بار خود را بر دوش می‌کشید و بدون اینکه به استراحت و خوردن نان و چای بپردازد، وسائلی را که آورده بود از قبیل نوارها و کتاب‌ها را فوری تحویل می‌داد و باز برای بازگشتن و بردن اطلاعات و نوارهای امام به خارج آماده می‌شد.

انقلاب هم دست از این روش برنداشت و در راه افشای ماهیت ملی‌گرایان و لیبرال‌ها و کسانی که در خط امریکا حرکت می‌کردند، قدم‌های شایسته‌ای را برداشت، منتهی از طرف ملی‌گرایان تهمت‌ها و خیانت‌هایی نسبت به او انجام شد و این اواخر در مجلس هم به او اهانت‌هایی کردند تا اینکه در آن شب شوم، کینه‌های منافقین و دشمنان اسلام منفجر شد و این عزیزان را به شهادت رساند.

روحشان شاد
والسلام علیکم ورحمه‌الله وبرکاته



«محمد پیش من بوده است و مطمئناً بچه‌های خوبی با او هستند. شما هیچ ناراحتی نداشته باشید.» فکر می‌کنم که این صحنه‌ها مربوط به خرداد ۵۰ باشد. بالاخره من آمدم تهران و داستان دستگیری پیش آمد و رابطه من با زندان‌ها زیاد شد و اگر به مناسبتی مجاهدین دستگیر می‌شدند، من با تمام مجاهدین و یا خانواده‌های مجاهدین می‌فهمیدیم که اینجا کجاها هستند. آقای منتظری پرسیدند که تحقیق کن ببین محمد در زندان است یا نه؟ این کار ظاهراً در زمستان ۵۰ بود. من دیگر اطلاع چندانی نداشتم و این بچه‌ها را چند وقت بود نمی‌دیدم. تهران آمده بودم و آقای منتظری هم هیچ جا از آنها اطلاع نگرفته بود. من خیلی از زندان‌های تهران و بعضی شهرستان‌ها را به وسیله خانواده‌های مجاهدین تحقیق کرده بود و تقریباً چیزی نفهمیدم. من به ایشان گفتم: «مطمئن هستم که در ایران نیست، این طور نیست که مسئله‌ای پیش آمده باشد، آرام باشید. این بچه‌ای هم که ما بالاخره کم و بیش می‌شناسیم و من با او مانوس شدم، احساس می‌کنم که زرتگرتر از این است که گرفتار شود».

خوب این صحنه‌ها بود تا تقریباً بعد از برگشتن او که من یکی دو مرتبه ملاقات‌های ساده و مختصری داشتم تا لحظات پیروزی انقلاب. و اما بعد از انقلاب هم دیدم ایشان در کارهای خاصی به من توجه دارد و دلش می‌خواهد من توی این کارها باشم. شدیداً علاقمند بودم که بتواند یک سازماندهی خاصی را انجام بدهد، یکی دو مرتبه هم بعد از تشکیل سپاه و آن مسئولیت‌های خاصی که ابوشریف داشت، او را دیدم. یک روز من اتفاقاً رسیدم و دیدم او دوستان را در اتاقی جمع کرده و دم در نشسته و اظهار کرد که من نمی‌گذارم از اینجا بروید بیرون تا یک سری تعهداتی بدهید برای اینکه نظام اسلامی فعال باشد و عناصر سیاسی مرموز در آن رخنه نکنند. او خیلی هیجان‌زده این مسئله را دنبال می‌کرد که نکند این انقلاب به شکست بینجامد. ■



شدیدا علاقمند بودم که بتواند یک سازماندهی خاصی را انجام بدهد، یکی دو مرتبه هم بعد از تشکیل سپاه او را دیدم. او دوستان را در اتاقی جمع کرده و دم در نشسته و اظهار کرد که من نمی‌گذارم از اینجا بروید بیرون تا یک سری تعهداتی بدهید برای اینکه نظام اسلامی فعال باشد و عناصر سیاسی مرموز در آن رخنه نکنند. او خیلی هیجان‌زده این مسئله را دنبال می‌کرد که نکند این انقلاب به شکست بینجامد.

و روشن و پاکیزه بود و خرت و پرت هم زیاد بود که ایشان می‌توانست حتی پشت آن خرت و پرت‌ها مخفی بشود. در این اطاق هم بسته می‌شد. من جهت تدریس از منزل بیرون می‌رفتم و برمی‌گشتم و به اسم اینکه مهمان آمد، در انبار را و در بیرونی را از این طرف باز می‌کردم. یاالله کسی نباشد یک کسی را هم همین طوری سر پله‌ها می‌بردم و می‌گفتم مثلاً آقا بفرمائید! آقا بفرمائید! سرو صدا راه می‌انداختم تا می‌رفتم ایشان را از توی انبار می‌بردم بالا در همان اتاق بالا که مثلاً وضو بگیرد و نمازشان را بخواند و غذایی می‌بردم بالا. باز اگر عصر می‌خواستم بروم بیرون همین طوری یاالله می‌گفتم که کسی نباشد.

ایشان مدت ۵ شبانه روز به این نحو در خانه ما بود و هیچ کس از او اطلاع پیدا نکرد. من هم گرفتار بودم و دلال‌های منزل، فهمیده بودند که من می‌خواهم خانه‌ام را بفروشم و چون خانه من پرت افتاده بود، ناگهان جمعیتی راه می‌افتاد و می‌آمد و من نمی‌توانستم ردشان کنم و ایشان را می‌فرستادم تا رختخواب و لحافی را رویش بکشند و من از آن پائین می‌گفتم که آقا! مهمان دارم مریض است و خوابیده، صدا نکنید. اینجا می‌آمدند خانه را ببینند، همه اتاق‌ها را می‌دیدند و ایشان را هم می‌دیدند که در رختخواب خوابیده است.

این دوره خاصی بود که نزدیکی روح من و او نمودار شد و او فهمید که من به این حرکت و فعالیت‌های پارتیزانی او برای خدمت به اسلام خیلی علاقمند هستم. بالاخره یک روز به من گفت که شرایط خانه‌ات مثل اینکه نامساعد است، زیاد رفت و آمد می‌شود. گفتم: من کل خطر را تقبل می‌کنم. گفت بناست جای دیگری تهیه بشود. باید مسائل امنیتی رعایت می‌شد.

او رفت و بعد از مدتی آقای منتظری از من پرسیدند: «خبری از محمد نداری؟» گفتم:



من سابقه انس و ارتباط زیادی با محمد آقا نداشتم. درست از سال ۳۰ که رفتم قم با آیت‌الله منتظری مانوس شدم، بالاخص از سال ۳۱ و شاید ۳۲ برای درس منزل ایشان رفتم و به دنبالش مکاسب را پیش ایشان خواندم. گرچه پای درس آقای طالقانی می‌رفتم، اما درس آیت‌الله منتظری را بیشتر می‌پسندیدم و علاقه خاصی به محمد منتظری داشتم. معیارهای عجیبی در آقای محمد منتظری یافتیم که روحیه مرا به محمد نزدیک نشان می‌داد، ولی ارتباط نزدیک و مستقیم من، لحظات فرار و اختناق ایشان بود. در قم چند تا از برادران که در حقیقت دوستان یا شاگردان محمد بودند، کار محمد آقا را به اصطلاح می‌چرخاندند و از محل اختفایش خبر داشتند. وضع محمد آقا به هر حال خیلی مخدوش بود. از من پرسیدند: «منزل شما برای این کار مساعد هست؟» گفتم: «خیلی»، محمد را آوردند به منزل ما. من برای اینکه هیچ کس نفهمد که ایشان داخل منزل ما هستند (حتی عیال من هم نمی‌دانست و ایشان شاید ۵ شبانه روز در منزل ما بود) و جز من و آن دو سه نفر که محمد را آوردند و بسیار بچه‌های خوب و مطمئن و فعالی بودند، هیچکس خبر نداشت... منزل من در قم پرت افتاده بود و ساختمان سه طبقه‌ای بود که طبقه سوم آن سه تا اتاق داشت، یک اتاقش انبار اثاثیه ما بود و در لحظاتی که من نبودم، ایشان در این انبار زندگی می‌کرد گرچه هیچ جور وسائل آسایشی برای ایشان فراهم نبود، اما ایشان با آن روحیات و با آن پذیرش رنج‌ها، از آنجا خیلی خوشش می‌آمد و می‌دانست شرایط جوری است که راحت می‌تواند بماند و حتی مطالعه کند. اتفاقی که او در آن بود بزرگ، سفید

■ شهید آیت‌الله حاج شیخ مهدی شاه‌آبادی

مبارز خستگی ناپذیر...



جهادگری بی نظیر...

مرحوم آیت الله شیخ صادق خلخالی

ثمر می رسد.
با رفتن امام از بورس با
نجف، باز به یک شکل
دیگری حرکت در قم
شروع شد که فهمیدند
مثلا نشد آقای خمینی را
مثل مرحوم جمال الدین
اسدآبادی در ترکیه بکشند
و از بین ببرند، یعنی زمان

به ما نشان می داد که مبارزه بی ثمر نیست، ولو ضایعات
داشت، ثمر هم داشت. یکی از جاهایی که محمد منتظری
نقش داشت، در تنظیم اعلامیه ها بود، البته محمد منتظری
شکل های مختلف به خود می گرفت، بعضی مواقع کت و
شلوار می پوشید. طلبه جوانی بود و اکثرا پالتوی کوتاهی
می پوشید. غالبا عبا سر می کشید و طلاب جوان را تشویق
می کرد که اعلامیه ها را شبانه به علما برسانند. شهید منتظری
شخصا اعلامیه هایی که از طرف علمای مبارز به خصوص

بعد از آنکه امام را به ترکیه تبعید کردند، فعالیت چشمگیری
در میان طلاب علوم دینی در قم به وجود آمد که نگذارند
آتش این انقلاب خاموش شود. بیانیه می دادند، اعلامیه
می دادند. مخصوصا در مسجد بالاسر، هر شب مجلس دعا
برقرار بود. بعد از نماز آیت الله نجفی مرعشی مخصوصا
وقتی که زمستان بود و طلاب علوم دینی جمع می شدند،
دعای فرج می خواندند و مسلم بود که در دعای فرج یکی
از خواسته هایی که روی آن اصرار داشتند، برگشتن آیت الله
خمینی و برگرداندن حاج آقا مصطفی بود. در تشکیل
این مجالس شهید منتظری نقش عمده ای داشت، سر تیپ
بدیعی، رئیس سازمان امنیت وقت، تلاش زیادی داشت که
از طریق بعضی از اهل علم این جلسات را از هم بپاشد و
رفقای محمد خیلی تلاش می کردند که این مجلس باشد
و کسانی هم که در برپائی این مجلس مؤثر بودند و کمک
می کردند، همین خدام آستانه مقدسه قم بودند. اینها از سید
ابوالفضل تولیت الهام می گرفتند و تولیت مزاجش این
بود که همیشه طرف مخالف دستگاه را می گرفت و پول
خرج می کرد و امکاناتی داشت. دستگاه هم نمی توانست
خیلی تولیت را اذیت کند. البته این اواخر تولیت را هم به
زندان بردند و تبعید کردند، ولی هر چه تلاش می کردند،
نمی توانستند این مجلس را متلاشی کنند.

این مجلس بعد از تبعید امام در حدود یک سال دوام
داشت و آقای منتظری و امثال آقای منتظری در این مجلس
رفت و آمد می کردند و این یک کانون همیشه داغ بود. این
مجلس از آن جهت اهمیت داشت که تمام افراد خارج از
قم، مخصوصا شب های جمعه به زیارت حرم حضرت
معصومه (س) می آمدند و با یک وضع فوق العاده برخورد
می کردند. مثلا مردم از تهران، اصفهان از کاشان و از جاهای
دور و نزدیک برای زیارت می آمدند و نتیجتا بعد از زیارت
به مسجد بالا سر می آمدند و این مجلس تاثیر عجیبی
داشت. رژیم برای دستگیری افراد و از هم پاشیدن مجلس
تلاش زیادی می کرد و مردم از بس آمده بودند، دعای
فرج را از بر شده بودند. وحشت عجیب سازمان امنیت
به خاطر مطرح شدن اسم امام و دعا برای سلامتی ایشان
بود که نام آقای خمینی را در دل ها زنده نگاه می داشت. از
ارکان این مجلس، شهید محمد منتظری بود که نقش مؤثری
داشت. در انعقاد این مجلس طلاب جوان دیگری نیز بودند
که با او همکاری می کردند و فعالیت طلاب بیشتر نضج
می گرفت. مخصوصا وقتی که طلاب دیدند مبارزاتشان به

چقدر باید کوشش کنیم که یک نفر
مثل محمد منتظری تربیت شود که
از این بحران ها رد بشود، از ساواک
آبدیده بیرون بیاید، از زندان آبدیده
بیرون بیاید، از اعتصابات، از تحصن و
از چنگال بخت عراق و ... سالم بیرون
بیاید؟ این جور افراد را واقعا ما نداریم و
به خاطر اینکه حالا اینها شهید شده اند
و می خواهیم روضه خوانی کنیم، این
حرف را نمی زنیم. می خواهیم بگوئیم که
ملت ما بداند چگونه افرادی داشتیم.

آیت الله منتظری تهیه می شد، به خانه علما می برد که از آنها
امضاء بگیرد. عبا را سرش می کشید و اعلامیه را می آورد و
پافشاری می کرد که زود امضا کنید.

یادم هست که شبی به خانه آمد و در حالی که عبا را به
سر کشیده بود آمد، از من امضاء گرفت که سر آن اعلامیه
عده زیادی از ما را گرفتند. او فعالیت عجیبی داشت. البته

آن موقع ساواک هم به عمق فعالیت وی پی نبرده بود، اما
کم کم پی برد و او را به جرم همان فعالیت های به اصطلاح
خرابکارانه، پخش اعلامیه، کتاب، نوار گرفت. شهید منتظری
در نجف آباد هم اعلامیه پخش می کرد و فعالیت داشت و
احيانا بعضی مواقع در جلسات خصوصی سخنرانی ولو به
صورت مختصر می کرد که زیرزمینی در تهران، در مشهد و
در جاهای دیگر تشکیل می شد، این فعالیت کم کم ساواک
را متوجه کرد، لذا عده زیادی در زندان ها بودند، بازرگان
با آیت الله طالقانی و سایرین و محمد هم بود و سر اینکه
می خواستند از آقای محمد منتظری اقرار بگیرند. در زندان
قول قلعه، ایشان را لخت کردند و نشانند روی بخاری.
البته این لخت کردنشان هم خیلی به صورت زنده بود که
در حضور پدرشان بود. محمد را لخت کردند و آیت الله
منتظری را زدند. عرض کردم که ایشان خیلی دوام داشت،
یعنی می شود این را گفت که یکی از اسطوره های مقاومت
محمد منتظری بود. او سه سال در زندان ماند با اینکه مکرر
به او می گفتند التزام بده که بعد از این کار سیاسی نکنی
و از این جور حرف ها نزن تا آزاد شوی، ولی او تسلیم
نشد و سه سال زندان را کشید و از زندان دوباره به قم آمد.
البته قم کانون انقلاب بود و طلاب با او آشنایی داشتند و
کار می کردند. ما از دور ناظر بودیم که او یک درسی را در
مسجد اعظم شروع کرد و عده ای از طلاب به درس که
درباره اقتصاد اسلامی بود، می رفتند و اینکه اسلام اصلا
درباره اقتصاد چه می گوید؟ ثروت باید چه جوری باشد؟
مسئله بانک، قرض، ربا، خمس، زکات و ... چگونه است؟
مطالعاتی هم در زندان داشت و تکمیل کرده بود که به درد
طلاب جوان می خورد و طلاب هم علاقه زیادی به محمد
داشتند. به یاد دارم که قریب ۱۰۰-۱۵۰ شاگرد داشت.
عرض کنم همین مسائل اسلام که قرآن چه می گوید؟
احادیث چه می گویند؟ ائمه چه جوری بوده اند؟ حکومت
اسلامی چگونه است، این درس یک وحشت عجیبی در

اینکه در ایران حتی دفتری داشته باشد تا چه رسد به سفارت، مخالفتشان علنی بود تا بازرگان و دار و دسته‌اش روی کار بودند، ابراهیم یزدی مانع شد. محمد منتظری عده‌ای را جمع کرد که قریب ۴۰۰ نفر می‌شدند. آنها در فرودگاه جمع شدند و می‌خواستند به لیبی بروند، ولی بازرگان و ابراهیم یزدی مانع شدند. همچنان که در گشودن دفتر سازمان آزادی‌بخش فلسطین در اهواز کارشکنی کردند. محمد منتظری از دست خودی‌ها چه بلاهائی که نکشید. بازرگان می‌گفت: «ما از دست این بچه چی که نکشیدیم.» و صباغیان مکرر می‌گفت: «آقای منتظری که دیوانه است، چون پدرش گفته دیوانه است.» اینها آدم‌های فرصت‌طلبی بودند.

محمد منتظری این اواخر تقریباً داشت جا می‌افتاد تا جائی که امام ماموریتی را به او محول کردند تا در هیئت شایعه شکنجه که از طرف بنی‌صدر و دفتر هماهنگی درست شده بود، شرکت کند.

محمد منتظری در بین دولت‌های اسلامی معروفیت داشت و یکی از چهره‌های شناخته شده بود و در انقلاب سهم بزرگی داشت و همان طور که من را به اتحاد جماهیر شوروی دعوت کردند، او را هم دعوت کردند. البته من وقتی می‌خواستم بروم به او گفتم که شما نمی‌خواهید بروید. ایشان گفت: چون من تجاوز شوروی را در افغانستان می‌بینم، رفتن من در وضع فعلی مناسب نیست و به من گفت این رفتن شما خیلی مؤثر است، چون شما رک و راست حرف‌ها را می‌زنی و واقعا هم همین طوری بود. او رفت و آمدی به دفتر حزب نداشت و شنیدم آن روز، کلاهی به خانه محمد منتظری تلفن کرد که شما باید اینجا باشید، چون مسئله مهمی پیش آمده است. او با اینکه خبر نداشته رفته و آن فاجعه اتفاق افتاده است. خلاصه اینکه رفتن آقای محمد منتظری و شهادتش فاجعه بزرگی بود و خوب این جور افراد، این اسطوره‌های مقاومت، صبر، استقامت و ایثار کم به دست می‌آیند، دیر به دست می‌آیند.

محمد در مجلس هم که بود، تنها نماینده نبود و هزاران کار می‌کرد. تازه بعضی از این نماینده‌ها در مجلس خوبند، اما مؤثر نیستند و محمد یکی از مؤثرترین‌ها بود که حرکت‌های انحرافی را تشخیص می‌داد و می‌ایستاد.

چقدر باید کوشش کنیم که یک نفر مثل محمد منتظری تربیت شود که از این بحران‌ها رد بشود، از ساواک آبدیده بیرون بیاید، از زندان آبدیده بیرون بیاید، از اعتصابات، از تحصن و از چنگال بعث عراق و ... سالم بیرون بیاید؟ این جور افراد را واقعا ما نداریم و به خاطر اینکه حالا اینها شهید شده‌اند و می‌خواهیم روضه‌خوانی کنیم، این حرف را نمی‌زنیم. می‌خواهیم بگوئیم که ملت ما بدانند چگونه افرادی داشتیم؟

بازرگان یا صباغیان و اینها در مورد محمد منتظری می‌گفتند که دیوانه است و همه جا او را می‌کوبیدند. این همان حرکت آمریکا بود که با دست امیرانتظام‌ها، با دست صباغیان می‌خواستند این جور اسطوره‌ها نباشند.

این روزها مسایل روشن شده است. امیدواریم که این حرکت ادامه پیدا کند تا اینکه آنهایی که خائن به انقلابند و آنهایی که خادم به انقلابند، تشخیص داده بشوند. شهید منتظری یک چهره مشخصی بود از اول تا آخر راهش را تشخیص داده بود و خدمت خودش را انجام داد و رفت به طرف خدا. ما باید بهره‌برداری کنیم. نسل جوان باید در اطراف زندگی منتظری مطالعه کند که چه حرمان‌ها کشید، خراج رفت، فراری بود، مدت‌ها مسافرت‌های مخفی داشت، شکل‌های مخفی، گذرنامه‌های مختلف، اسم‌های مختلف همه اینها بود. ■

آقای دعائی و عده‌ای از طلاب جوان در نجف بودند و محمد منتظری که رفت، فعالیت و انسجام بیشتری به آنها داد. البته در مقابل اینها افرادی دیگر بودند که می‌خواستند اینها هیچ نقشی نداشته باشند. آن زمان که اوضاع عراق مساعد بود، اینها توانستند نشریاتی را در آنجا چاپ کنند و کتاب‌هایی چون درس امام را درباره حکومت اسلامی چاپ کردند و کم‌کم رادیوی روحانیت مبارز را تشکیل دادند.

بود که روحانی‌نماها را که به مراتب بدتر از ساواک بودند و باید اعدام می‌شدند، به خلع لباس محکوم کردند. در هر حال در عراق تشکیلات خیلی وسیع شد و محمد منتظری برای رد گم کردن، مکرراً مسافرت‌هایی به سوریه کرد تا در آنجا پایگاهی را درست کند. در عراق یعنی عده‌ای از مبارزین را می‌گرفتند و زندانی می‌کردند تا مبارزین کم‌کم توانستند یک پایگاهی قوی در سوریه درست کنند و بعد در لبنان با سازمان آزادی‌بخش فلسطین ارتباط برقرار شد. فعالیت‌های محمد منتظری بیشتر در رابطه با جنبش‌های آزادی‌بخش بود و بیشتر در کنار سازمان آزادی‌بخش فلسطین در لبنان و سوریه فعالیت می‌کرد و در کشورهای خلیج افراد زیادی داشت. بعد از انقلاب در ایران مخصوصاً با جبهه آزادی‌بخش فلسطین و با کلیه جبهه‌های آزادی‌بخش مرتبط بود و غرض این بود که جنبه بین‌المللی اسلام را در مدنظر داشت و به اصطلاح امروزی انترناسیونالیستی بود. محمد منتظری نقش عمده‌ای داشت که با رفت و آمد مستقیم خودش به مناطق مختلف، مخصوصاً به سوریه، لبنان و کشورهای عربی، حرکت فوق‌العاده‌ای را در بین مسلمانان ایجاد کرده بود. او قبل از آنکه به ایران بیاید، عده‌ای از طلاب علوم دینی را از نجف و از سوریه و از لبنان برداشت و به پاریس برد و در آنجا متحصن شدند.

نقش محمد را پس از اینکه به ایران برگشت نمی‌توان انکار کرد و خیلی چشمگیر بود و دستگاه هم تقریباً زورش نمی‌رسید، در تحصن دانشگاه یکی از کسانی که خیلی مؤثر بود، آقای محمد منتظری بود.

محمد منتظری در دانشگاه هم خیلی تلاش می‌کرد و سخنرانی داشت و حرکت ایجاد می‌کرد تا اینکه که امام آمد. محمد منتظری در این دوران هم نقش مؤثری داشت، و از گردانندگان امور بود تا دولت موقت تشکیل شد.

محمد منتظری در مدرسه علوی شماره ۱ پیش امام بود و کم‌کم کارها توسعه پیدا کرد و او به عده‌ای کارت داد تا پاسدار یا مثلاً جزو کمیته بشوند. و بعد کم‌کم عده‌ای دیگر برای تشکیل سپاه به پادگان ولی عصر رفتند و ما دیگر با ایشان تماس مستقیم نداشتیم. ما کارمان در دادگاه‌ها بود و آنها رفتند سراغ سپاه، البته آن موقع کارشکنی‌ها را علیه محمد منتظری می‌دیدیم.

در مورد سفارت فلسطین

ساواک ایجاد کرد که پلیس قم و ساواک قم روی این مجلس خیلی حساس بودند و شاید این درس دو ماه بیشتر طول نکشید که آن را به هم زدند.

بعد از آن شهید منتظری دیگر مخفی شد و مباشران را هم تغییر دادند حتی با آیت‌الله منتظری هم تماس نگرفت. من با آیت‌الله منتظری تماس گرفتم، ایشان گفت که یک دفعه آن اوایل یک تلفنی به من کرد. البته همه کوچه‌های قم تحت‌نظر بود، مخصوصاً ماشین‌هایی که بین قم و تهران رفت و آمد داشتند، زیر نظر بودند. ساواک برای دستگیری محمد خیابان‌ها و کوچه‌ها و مخصوصاً کوچه حاج زینل و کوچه‌های دور افتاده قم را تحت نظر داشت خلاصه نشد او را بگیرند. سه و چهار ماه بعد خبر محمد منتظری را از افغانستان شنیدیم که بعد از رفتن به آنجا رفقای را برای خودش دست و پا کرده بود. خلاصه حرکتش را از افغانستان و پاکستان به نجف کشاند و ما کم‌کم از او خبردار شدیم. آقای دعائی و عده‌ای از طلاب جوان در نجف بودند و محمد منتظری که رفت، فعالیت و انسجام بیشتری به آنها داد. البته در مقابل اینها افرادی دیگر بودند که می‌خواستند اینها هیچ نقشی نداشته باشند. آن زمان که اوضاع عراق مساعد بود، اینها توانستند نشریاتی را در آنجا چاپ کنند و کتاب‌هایی چون درس امام را درباره حکومت اسلامی چاپ کردند و کم‌کم رادیوی روحانیت مبارز را تشکیل دادند. آقای دعائی از جمله سخنرانان رادیو بود، جلسه داشتند و با آقا مصطفی مشورت می‌کردند. البته ساواک هم آنجا مامور داشت و بعدها کشف شد که حتی در خود خانه امام، آن سید مازندرانی که در نجف بود و در تلفنخانه آقا در پاریس نفوذ کرده بود، یکی از ایادی ساواک بود (با اسم رمز در نجف بود). الان فکر کنم خلع لباس شده باشد ولی این جور روحانیون را باید اعدام بکنند. یکی از کارهای ناجوری که انجام گرفت آن دادگاه ویژه





دنیا را میدان مبارزه خود می دید...

«شهید منتظری، نهضت های آزادی بخش و دغدغه جهانی» در گفت و شنود با آیت الله سید محمد تقی مدرسی

• درآمد

زندگی پرشور و حادثه شهید منتظری قبل از هر چیز تعلق خاطر او را به قشرهای محروم و مظلومین نشان می دهد که برای رفع رنج آنان چه در روابط فردی و چه در سطح ملی و بین المللی، از بذل مال و جان خود دریغ نداشت و برای خود هیچ چیز نمی خواست. این گفتگو مشحون از چنین ویژگی شریفی است.

حقیقت بایستد. خصلت دوم وی، ایمان به ملت بود و ما دیدیم که تاکید می کرد باید شوراهای مردمی در ایران ایجاد گردد و همه مردم آزادانه صحبت کنند، رای دهند و حق گفت و شنود داشته باشند تا رشد انقلابی و روح مسئولیت و تعهد مردم بالا برود و مردم واقعا در صحنه باشند. شهید منتظری همچنین به رهبریت امام و بر اینکه رهبریت ایشان را باید در سطح جهان مطرح کرد، ایمان داشت. شاید او دومین کسی بود که دقیقا خط امام را مطرح کرد.

نحوه رابطه شهید محمد منتظری با جنبش ها چگونه بود و شهادتش چه اثراتی بر آنها داشت؟

در خدمت آیت الله منتظری بودم، اظهار داشتم، اگر شما پسری را از دست دادید، کسانی که در ایران هستند که با شهادت شیخ محمد پدري از دست داده اند، ایشان می گفتند: خیر باید بگوئید برادری، گفتم: او برادر بود، ولی بیش از یک برادر برای آنها زحمت می کشید. عشق به انقلاب در او به حدی رسیده بود که می گفت چرا مسلمانان دیگر و مردم جهان از آن بی بهره باشند؟

نظرات وی در باره جبهه ملی، لیبرال ها و ملی گراها خیلی شدید و سخت و بلکه خشن بود و شاید از این ریشه گرفته بود که فکر می کرد آنها مانع صدور انقلاب اسلامی به جهان هستند. او به بسیاری از کشورهای مستضعف رفته و با مستضعفین آنها زندگی کرده بود. او به افغانستان، پاکستان، عراق، لبنان، سوریه، مصر و غیره رفته و رنجی را که آنها می بردند و علاقه شان به انقلاب اسلامی را مشاهده کرده بود و به همین دلیل به جنبش های آزادی بخش عشق می ورزید و می کوشید که این انقلاب را به این کشورها صادر کند. مدافع آنها بود و گاهی اوقات هزار تومان قرض می کرد و تایی می خرید که به فلان جنبش بدهد که آنها هم بتوانند اعلامیه های خودشان را چاپ کنند. گاهی فرش منزل خود را به یک جنبش می داد که بتواند به حرکت ادامه دهد و گاهی اوقات خودش را به مخاطره می انداخت که یک جنبش بتواند وجود پیدا کند، نقش او نسبت به جنبش ها نقش یک عاشق بود و واقعا به آن عشق می ورزید. شیخ محمد پیش از آنکه یک الگو باشد، یک برادر نزدیک، یک پدر مهربان و یک دوست دوست داشتنی بود، لذا افراد جنبش ها نیز به ایشان عشق می ورزیدند. ■

مردم، نمی توانستند شناسایی اش کنند. مسئله خاکی بودن در مبارزه یکی از شرایط اساسی پیروزی است، زیرا خداوند دوست دارد کسانی که در راهش کار می کنند، به هیچ وجه منیت نداشته باشند. ضمنا با برخورداری از این صفت، در مسایل اقتصادی خیلی صرفه جویی می کرد. یادم می آید یک وقت می خواستیم از دمشق نزد آقای سید موسی صدر برویم، ایشان ما را ۷ تا ۸ کیلومتر پیاده راه برد تا از پول انقلاب صرف نشود، همچنین ایشان هیچ گاه پولی بابت هتل نمی داد و در سفر حج در منا، عرفات، مکه و مدینه هیچ جایی را اجاره نکرد و در مسجدالحرام یا خیابان می خوابید و حتی حاضر نشد یک زیرپله ای را که پیدا شده بود، اجاره نماید.

پس از پیروزی انقلاب وقتی احساس کرد که در ایران انحراف در کار است، به طور جدی در مقابل آن مقاومت کرد و دست به افشاگری و فعالیت زد و همچنان که امام فرمودند در این راه سر از پای نمی شناخت. بارها آیت الله

بسیار فروتن و بی آرایش و دور از هر نوع تظاهر بود، لذا با وجود شرایط سخت امنیتی که در داخل و خارج وجود داشت، به دلیل همین بی آلاشی و همراه بودن با مردم، نمی توانستند شناسایی اش کنند. مسئله خاکی بودن در مبارزه یکی از شرایط اساسی پیروزی است، زیرا خداوند دوست دارد کسانی که در راهش کار می کنند، به هیچ وجه منیت نداشته باشند. ضمنا با برخورداری از این صفت، در مسایل اقتصادی خیلی صرفه جویی می کرد.

منتظری به ما امر کردند که به ایشان بگوئیم یک مقدار استراحت کند، با این گونه فعالیت ها خود را تلف می کند. من می رفتم و به او می گفتم و او می گفت: «من کی در زندگی استراحت کرده ام که حالا این کار را بکنم؟ حالا که این همه خطر هست؟ کار و زندگیم این گونه شکل گرفته است.» واقعا هم همین طور بود و این قابل ستایش است که کسی حقیقتی را دریابد و هیچ چیز را مانع این نداند که حقیقت را بگوید و تا ریختن خون خودش در راه گفتن

چه زمانی با آقای محمد منتظری آشنا شدید و خصوصیات ایشان چه بود؟

در سال ۱۹۷۵ میلادی با وی در شهر بیروت ملاقات کردم. البته نمی دانستم که او کیست؟ فقط او را در رابطه با روحانیت خط امام می شناختم. در آن وقت به دلایل امنیتی به ابوالاحمد معروف بود. برای بررسی خصوصیات شهید منتظری می توانیم دو نوع خصلت وی در پیش و پس از پیروزی انقلاب را بیان کنیم پیش از پیروزی در خارج از کشور کمتر روزی بود که بیش از سه ساعت استراحت کند و در کنار کار سخت نوشتن بیانیه ها، نامه ها، کتاب و گذاشتن قرار در شرایط سخت امنیتی، به عبادت نیز مشغول بود. بسیار پویا بود، به طوری که در طول چند روز به چند کشور مسافرت می کرد و به عبارت دیگر، دنیا را میدان مبارزه خود می دید و هرکاری در هرجایی که بود بی دریغ به سوی آن می شتافت. از خصلت های مهم دیگر وی، شجاعت بود، کارهایی را که دیگران از آن سرباز می زدند و می ترسیدند، خود بر گردن می گرفت، لذا در زندان های اغلب کشورهای منطقه بازداشت شده بود.

روزی در کویت بودیم که با ما خداحافظی کرد و به قصد دیدار امام راهی عراق شد. ۱۴ روز در عراق بود، پس از این مدت که او را دیدم، گفتم کجا بودی؟ اظهار داشت، در طول این مدت در زندان عراق به سر می بردم، روزها و شب های بسیاری را در فرودگاه ها به سر می برد، زیرا اغلب یا ویزا نداشت، یا گذرنامه اش اشکال داشت، لذا راهش نمی دادند و در قسمت ترانزیت فرودگاه، با تلفن های مختلف کارش را راه می انداخت.

پیش از پیروزی انقلاب اسلامی تحلیل های خوبی از انقلاب داشت و خطوط سیاسی را کاملا می شناخت. در آن زمان دقیقا مطرح می کرد که باید خط جبهه ملی و گروه های غریب زده را کور کرد، لذا برای جلوگیری از انحراف باید رهبریت امام را در مقیاس گسترده ای و در سطح جهان مطرح کنیم، به همین دلیل یک اعتصاب سیاسی در پاریس برگزار کرد و برای چهل و دو روز شریعتی هم مراسم ختمی را در بیروت برپا کرد. برای تثبیت رهبریت امام و روحانیت در جهان هر کاری می کرد.

بسیار فروتن و بی آرایش و دور از هر نوع تظاهر بود، لذا با وجود شرایط سخت امنیتی که در داخل و خارج وجود داشت، به دلیل همین بی آلاشی و همراه بودن با



• درآمد

یکی از فرازهای مهم زندگی شهید منتظری، موضع گیری های تند او در قبال چهره های مطرح انقلاب از جمله شهید بهشتی بود که پندارهای نادرستی را در اذهان کسانی که شخصیت آن شهید بزرگوار را نمی شناختند پدید آورد، پندارهایی که انقلاب از جانب آنها آسیب های جدی دید، با این همه از آنجا که شهید منتظری در پی کسب جاه و مقام نبود، سرانجام به این اشتباه پی برد و مردانه عذرخواهی کرد. این گفتگوی جالب، نشان دهنده این سیر معنوی است

■ «نگاهی به آغاز و انجام ارتباط شهید بهشتی و شهید منتظری» در گفت و شنود
شاهد یاران با حجت الاسلام و المسلمین مسیح مهاجری

سرانجام به حقانیت شهید بهشتی پی برد...

برای کارهای رزمی و جنگ مسلحانه آمادگی لازم را پیدا می کرد. تفکر او مبارزه مسلحانه بود و براساس چنین تفکری از این طریق به جلو حرکت و مبارزات را هم به سمت مبارزه مسلحانه هدایت می کرد. فرق ایشان با افراد دیگر، فعال بودنش بود. آرامش و ایستایی نداشت و بسیار پرتحرک بود. به هر کس هم که می رسید او را به تحرک وامی داشت. در حقیقت مانند یک موتور محرکه بود. زمانی که شهید منتظری زندانی شد و همچنین تا قبل از پیروزی انقلاب در سال هایی که ایشان در لبنان، سوریه و کشورهای عربی حضور داشت، آیا با هم ارتباط مستمری داشتید یا این ارتباط تا نزدیکی پیروزی انقلاب قطع شد؟

جریان آقایانی که زندانی می شدند یا به شکل های دیگر تحت تعقیب بودند، جریان خاصی بود و با آقای محمد منتظری ارتباط داشتند، منتها من در این گونه ارتباطات نبودم. ارتباط من با آقای محمد منتظری زمانی که ایشان خارج از کشور بود، قطع شد، اما گاهی بعضی از این آقایان از جمله آقای محمد منتظری را در کشورهای عربی می دیدم. سعی می کردم برای انجام بعضی مأموریت ها به این کشورها سفر کنم، پیامی ببرم، افرادی را ببینم و با آنها صحبتی کنم و مسئله تفکر انقلابی را رشد بدهم. یک بار ضمن این سفرها آقای علی جنتی را در یکی از خیابان ها مدینه دیدم. ایشان جزو کسانی بود که در زمان شاه مدتی در خارج از کشور فراری بود. در خیابان بودم که یک نفر با لباس عربی جلو آمد و به من سلام کرد و با من دست داد و بغلم کرد. با تعجب به صورتش نگاه کردم و متوجه شدم آقای علی جنتی است. تا قبل از اینکه ایشان به خارج از کشور بروند و مخفی شود، با هم رفیق بودیم. فرصت را غنیمت شمردیم و به محلی قهوه خانه مانند رفتیم. عرب ها یک حیاط بیرون هم دارند که در آن می نشینند و چای می خورند. ما هم بیرون، در هوای آزاد نشستیم، چای خوردیم و مدت زیادی با هم صحبت

داده باشد. من آن را نفی نمی کنم. تا این اندازه در این باره اطلاع دارم.

همان طور که اشاره کردید شهید منتظری از اوایل آغاز نهضت در مبارزات حضور داشت. مبارزات وی در چه زمینه هایی بود؟

قبل از رفتن به خارج از کشور و در زمانی که در قم بود، اصولاً نه بستر فعالیت های مسلحانه فراهم بود و نه امام چنین خط و مشی ای داشتند، بنابراین در آن دوران کارهای مبارزاتی از قبیل اعلامیه، سخنرانی، تشکیل جمع ها و هسته های انقلابی و فعالیت هایی از این قبیل

تفکر او مبارزه مسلحانه بود و براساس چنین تفکری از این طریق به جلو حرکت و مبارزات را هم به سمت مبارزه مسلحانه هدایت می کرد. فرق ایشان با افراد دیگر فعال بودنشان بود. ایشان حالت آرامش و ایستایی نداشت و بسیار پرتحرک بود. به هر کس هم که می رسید او را به تحرک وامی داشت و در حقیقت مانند یک موتور محرکه بود.

بود. غیر از ایشان افراد دیگری هم برای ملاقات با امام و یا به این دلیل که در ایران تحت تعقیب بودند، به خارج از کشور رفته بودند. همه این افراد به دنبال حرکات مسلحانه نبودند، بلکه عده ای از آنها چنین تفکری داشتند که محمد منتظری هم یکی از افراد اصلی در این قضیه بود. دورانی که وی در کشورهای عربی، خصوصاً لبنان حضور داشت، با شهید چمران و سازمان آزادی بخش فلسطین مشغول فعالیت بود. هم تمرینات نظامی و هم

از کجا و چگونه با شهید منتظری آشنا شدید؟
آشنایی ام با شهید محمد منتظری از دو بعد بود، یکی اینکه هر دو در حوزه علمیه قم مشغول تحصیل بودیم و معمولاً کسانی که در حوزه هستند، ضمن تحصیل همدیگر را می بینند و با هم آشنا می شوند. دیگری مسئله مبارزه و نهضت در همان سال های اول آشنایی ما بود. وقتی نهضت امام خمینی آغاز شد، افرادی که به امام علاقمند بودند بیشتر همدیگر را پیدا می کردند و با هم آشنا می شدند؛ ضمن اینکه شهید منتظری جز فعالان نهضت اسلامی و به امام خمینی خیلی علاقمند بود؛ به همین دلیل در بین کسانی که در حوزه علمیه مشغول تحصیل بودند و در مجموعه نهضت فعالیت داشتند، معروف بود و همه ایشان را می شناختند و کسانی هم که در مجموعه کار مبارزاتی و نهضت اسلامی بودند، بیشتر ایشان را می شناختند.

شما به تحصیل ایشان اشاره کردید. بعضی ها می گویند شهید منتظری تحصیلات حوزوی زیادی نداشت و به احترام پدرش و مبارز بودنش لباس روحانیت به تن می کرد. آیا این موضوع صحت دارد؟

ایشان تحصیلات حوزوی داشت، منتها شاید کسانی که چنین مطلبی را گفته اند، منظورشان این باشد که تحصیلاتش را ادامه نداد، چون وقتی نهضت شروع شد و امام تبعید شدند، ایشان هم به دلیل فعالیت های بسیارش ناچار بود در ایران و در کشورهای مختلف، از جمله کشورهای عربی مخفی باشد، از این رو توفیق ادامه تحصیل نداشت، نه اینکه اصلاً تحصیل نکرده باشد. در واقع ایشان به دلیل مبارزات نتوانست به درسش ادامه بدهد و به مدارج بالاتر برسد. شخصاً شاهد بودم که در حدود سطح و سطح عالی پیش رفته بود، اما اینکه سطح عالی را تمام کرد و سپس به خارج از کشور رفت، در این باره اطلاعی ندارم، زیرا زمانی که در قم حضور داشت، مخفی و در اوقات دیگر هم در خارج از کشور بود. ممکن است در آن کشورها به تحصیلات خود ادامه



و اشتباه بوده است، نه اینکه واقعا یکی از طرفین مقصر بوده باشد.

اصولا محمد منتظری روح بی‌تابی داشت، ولی آقایان حزب روح انقلابی، اما منطقی داشتند و این دو با هم سازگاری نداشت و منجر به چنین اتفاقاتی شد.

چه شد که این رویه تغییر کرد؟

خود من در این مقطع شخصا شاهد بودم و حضور داشتم که محمد منتظری به وقتش آمد و مطالب را بیان کرد. آقای بهشتی دبیر کل حزب جمهوری اسلامی بودند و دبیر کل، رئیس دفتر سیاسی حزب هم بود، از این‌رو در جلسات دفتر سیاسی هم شرکت می‌کردند. چهار پنج روز مانده به فاجعه هفتم تیر، اعضای دفتر سیاسی در ساختمانی واقع در خیابان سعدی طبقه هفتم که هم دفتر روزنامه و هم دفتر سیاسی در آن قرار داشت، جمع شده بودیم. در آنجا درباره مسائل و تحلیل‌های سیاسی و همچنین تحلیل‌های لازم روز که خوراک تشکیلات حزب بود، بحث می‌شد.

همگی در سالن بزرگی منتظر نشسته بودیم که آقای بهشتی بیایند. همان‌طور که می‌دانید ایشان بسیار منظم بودند و هیچ‌گاه یک ثانیه تأخیر در وعده‌هایشان نبود و ما همیشه

شرمنده می‌شدیم که دیر می‌رسیدیم و وقتی می‌رسیدیم، می‌دیدیم ایشان آنجا حضور دارند. هیچ وقت تأخیر نمی‌کردند. آن روز یک دقیقه، دو دقیقه تا یک ربع منتظر شدیم، دیدیم نیامدند. برای ما همان یک دقیقه تأخیر هم بسیار تعجب‌آور بود و چند دقیقه در قانون وعده‌های دکتر بهشتی نمی‌گنجید، چه برسد به یک ربع! همه با هم صحبت می‌کردیم و از هم می‌پرسیدیم که چه شده است که ایشان این‌قدر تأخیر دارند؟ آن زمان مانند حالا تلفن همراه هم نبود که از پاسدار یا راننده‌شان بپرسیم. مسیر هم طولانی نبود. دفتر کار ایشان در دادگستری واقع در میدان ارگ بود. همان‌طور که گفتیم ما هم در خیابان سعدی بودیم. ضمن صحبت با یکدیگر ناگهان در باز شد و آقای بهشتی وارد شدند. به محض ورود با صدای بلند گفتند:

«سلام علیکم! آقا عذر می‌خواهم، ببخشید...» و به این ترتیب از همان بدو ورود شروع به عذرخواهی کردند.

ایشان آمدند و نشستند و منتظر ما هم نشدند که علت تأخیرشان را بپرسیم و خودشان شروع به توضیح دادن کردند. ما هم بسیار مشتاق بودیم بدانیم چه اتفاقی افتاده است. آقای بهشتی بسیار خوشحال بودند. کمتر ایشان

را آن‌قدر شاد و مسرور دیده بودم. چهره‌شان بشاش و خوش‌رنگ شده بود و دائما لبخند می‌زدند. گفتند: «علت این‌که دیر آمدم این بود که محمدآقا آمده بود.» ما تعجب کردیم که محمدآقا کیست؟ به ذهنمان هم خطور نمی‌کرد

چنین اتفاقی افتاده باشد. پرسیدیم: «محمدآقا کیست؟» پاسخ دادند: «محمدآقای منتظری.» بسیار تعجب کردیم، چون علاقه دکتر بهشتی به محمد منتظری بیشتر شده بود و از وی ناراحت نبودند. با توجه به سابقه برخورد

محمد منتظری با ایشان و اینکه طرف اصلی حملات وی، ایشان بودند. تا آن روز نشنیده بودیم که آقای محمد منتظری قصد داشته باشد نزد آقای بهشتی برود. حتی

به ما هم نگفته بود که قبلاً موضوع را به ایشان منتقل و زمینه‌سازی کنیم. خودش یکباره پیش آقای بهشتی رفت که این موضوع برای خود آقای بهشتی هم بسیار عجیب بود.

آقای بهشتی گفتند: «من از اتاق بیرون نیامده بودم که آمدند و اطلاع دادند آقای محمد منتظری آمده است و می‌خواهد شما را ببیند. من بین دو محذور گیر کردم:

یکی اینکه ایشان را بپذیرم و در اینجا تأخیر داشته باشم و یکی اینکه ایشان را نپذیرم و به‌موقع به اینجا برسم. سرانجام بهتر دیدم ایشان را بپذیرم و با ایشان صحبت کنم تا تصور نکنند قصد دارم به ایشان بی‌اعتنایی کنم.

با اینکه انقلاب پیروز شده بود، هنوز همان حرکات قبل از انقلاب را انجام می‌داد. تحرک و تندروری و به تعبیر امروزی افراط داشت. مثلاً عده‌ای را در فرودگاه جمع کرده بود که پیش قذافی بروند و با آنها صحبت کنند. آن وقت‌ها قذافی حرف‌هایی می‌زد و شعارهایی می‌داد که مورد توجه انقلابیون بود. در لیبی پایگاه‌های ایتالیایی‌ها را برچیده بود و به عنوان یک چهره انقلابی معروف بود. بعدها چهره‌اش تغییر کرد و محو شد. همین‌طور شهید محمد منتظری می‌گفت به لبنان و فلسطین پیش یاسر عرفات برویم و... برویم و نیرو ببریم و امتا لهم. آن زمان ما می‌بایست کشوری را که همه چیز آن از هم گسسته شده بود و انقلابمان را سامان و کارهای مربوط به آن را انجام می‌دادیم. قوانین باید تنظیم می‌شدند و نظام باید شکل می‌گرفت. مسائلی که مد نظر محمد منتظری

کردیم و قرار گذاشتیم در روزهایی که آنجا هستیم، باز هم همدیگر را ببینیم.

همین اتفاق به شکل دیگر در جای دیگر با آقای محمد منتظری افتاد، اما ارتباط به این معنا که از اینجا با بیرون ارتباط و با آنها سر و کار داشته باشیم، نبود. چند باری که ایشان را دیدم، با لباس خودشان بود، اما بر اساس اطلاعاتی که داریم، گاهی لباس عربی هم می‌پوشید. از ایشان عکس‌هایی است که در کشور لبنان در جریان فعالیت‌های شهید چمران و چند نفر دیگر، لباس روحانی به تن دارد، اما در برخی موارد بر اساس احتیاط، نیاز و اقتضا، لباس‌های دیگری هم می‌پوشید. پس از این ملاقات‌ها تا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل حزب جمهوری اسلامی با ایشان دیداری نداشتیم.

حضور وی در حزب و روابطش با شهید بهشتی چگونه بود؟

آقای محمد منتظری مدت کوتاهی، شاید یکی دو ماه در بدو کار در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی در حقیقت قبل از تصویب اصل کنگره و... بود. اصولاً تصویب کنگره بعد از سال ۶۰، پس از شهادت آقای بهشتی و فاجعه هفت تیر بود. در همان ماه‌های اول در ۲۲ بهمن ۵۷ وقتی اعلامیه‌ای پیرامون تشکیل یک حزب اسلامی منتشر شد، عده‌ای جمع شدند و مؤسسين آن هم مشخص بود. علاوه بر مؤسسين، ۲۵ نفر هم به عنوان اعضای شورای مرکزی تعیین شدند و در مجموع سی نفر شدند که محمد منتظری یکی از آنها بود، البته خیلی زود بیرون آمد. هم خود او متمایل به همراهی با حزب نبود، هم حزب پایدار نماند.

علت جدائی او از حزب چه بود؟

آن هم تندروری‌های او بود که بعضی از بزرگان حزب را به لیبرال بودن و یا مسائل دیگر متهم می‌کرد. مؤسسين حزب خط‌مشی معتدل و در عین حال انقلابی داشتند، یعنی از آن انقلابی‌هایی نبودند که بخواهند بولدوزوار جلو بروند و همه چیز را خراب کنند، بلکه بعد از انقلاب برای ساختن، سر و سامان دادن آمده بودند.

حزب جمهوری اسلامی نقش بسیار بزرگی در ایجاد نظم، قانون و تدوین قوانین، خصوصاً قانون اساسی و تشکیل ارگان‌های نظام جمهوری اسلامی داشت. این آقایان کارهای منطقی قوی در جهت و چهارچوب انقلاب اسلامی انجام می‌دادند. شهید محمد منتظری از همان اول

تا آن روز نشنیده بودیم که آقای محمد منتظری قصد داشته باشد نزد آقای بهشتی برود. حتی به ما هم نگفته بود که به ایشان منتقل و زمینه‌سازی کنیم. خودش یکباره پیش آقای بهشتی رفت که این موضوع برای خود آقای بهشتی هم بسیار عجیب بود.

بود، با تفکراتی که در حزب جمهوری اسلامی مطرح می‌شد، همخوانی نداشت. وی در ابتدا، این افراد را متهم به انقلابی نبودن یا مقابل انقلاب بودن و حتی چرخ آن را کند کردن می‌کرد، به همین دلیل حزب را رها کرد و در مقابل حزب قرار گرفت و حتی علیه بزرگان حزب مقاله و نشریه منتشر کرد و حرف‌های زیادی زد.

در اینجا لازم می‌دانم بگویم بعدها برای او معلوم شد که سران حزب جمهوری اسلامی در مقابل انقلاب نبودند و چرخ انقلاب را کند نمی‌کردند، بلکه منطقی برخورد می‌کردند و تصور او راجع به آنها اشتباه بود. افرادی که یا شهید منتظری و یا طرف مقابل را متهم می‌کنند، به این نکته توجه نمی‌کنند که این مسئله یک سوء تفاهم

انسان فکر می کند که خداوند مقدر کرده بود که او را نباید محمد می ماند و آقای بهشتی می رفت، تا محمد نتواند از آقای بهشتی عذرخواهی کند که این نکته بزرگ و مهمی است. ثانیا با هم همسفر می شدند و همین امر خیلی از مسائل را از بین می برد.

من از اینکه محمدآقا بیاید و با ایشان دیداری داشته باشم استقبال کردم. ایشان وارد اتاق شد و سلام کرد. من جلو رفتم و محمدآقا را بغل کردم. [مرتبا از محمد منتظری با لفظ محمدآقا یاد می کرد.] ایشان را بوسیدم و گفتم: «خوش آمدید محمدآقا!» و ایشان هم شروع به صحبت کرد و به من گفت: «آقای بهشتی! من امروز آمده ام تا از شما عذرخواهی کنم، چون در مورد شما اشتباه می کردم و قصد و غرضی هم نداشتم.» ما به آقای بهشتی گفتیم: «شما چه گفتید؟» در جواب گفتند: «محمدآقا من از اول هم می دانستم که شما قصد و غرضی ندارید و اشتباه می کنید. منتظر چنین روزی هم بودم که متوجه شوید و خودتان برگردید. حالا هم خیلی خوشحالم و هیچ چیز در دل ندارم و نیازی به عذرخواهی نیست. الان هم از شما عذرخواهی می کنم. ببخشید که دیر آمدم. به این دلیل بود و شما هم حتما آن را قبول می کنید.»

ادامه این برخورد چگونه رقم خورد؟ آیا شهید منتظری برای عضویت در شورای مرکزی دعوت شد؟

آقای بهشتی بسیار بزرگوار و با سعه صدر بود. آقای بهشتی از محمد منتظری دعوت کرد که دوباره به حزب بیاید. اگر بنا بود ایشان وارد شورای مرکزی حزب شود، می بایست این موضوع در شورای مرکزی مطرح و تصویب و راجع به آن نظر داده می شد، از این رو ایشان در آن گفتگو نمی توانستند چنین کاری را انجام دهند و باید تا تشکیل جلسه شورای مرکزی صبر و در آن جلسه موضوع را مطرح می کردند. ایشان برای شرکت در جلساتی که شبانه ها که نخستین جلسه اش هم روز فاجعه هفت تیر بود، از آقای محمد منتظری دعوت کرد و ایشان هم شرکت کرد و به فاصله چند روز بعد از عذرخواهی از شهید بهشتی و آشتی با ایشان، در همان جلسه شهید شد.

انسان فکر می کند که خداوند مقدر کرده بود که او را نباید محمد می ماند و آقای بهشتی می رفت تا محمد نتواند از آقای بهشتی عذرخواهی کند که این نکته بزرگ و مهمی است. ثانیا با هم همسفر می شدند و همین امر خیلی از مسائل را از بین می برد. ثالثا شهید می شدند و همین شهادتشان هم به بسیاری از مسائل خاتمه می داد چون آن را گفته بود و شاید هم در دلش هنوز اینها را داشت و ناراحت بود. رابعا در حزب شهید می شد همان جایی که این قضایا در آنجا شروع شده بود و علیه آنجا بسیار صحبت کرده و مطلب نوشته و کارهای زیادی انجام داده بود. همه اینها نکات جالبی بود. همان موقع که چنین اتفاقی افتاد فکر می کردیم از رویدادهای عجیب و بسیار مهم بود. می شد آقای محمد منتظری یک هفته بعد از این رخداد یا اینکه جلوتر بیاید. اینکه همان زمان بیاید و دعوت هم صورت پذیرد و بعد هم ایشان بهانه ای نداشته باشد و حتما در جلسه دفتر حزب شرکت کند و مثل بعضی ها از جمله بنده و سایرین که مجروح شدیم، ایشان

هم مجروح شود، ولی این طور نشد و ایشان شهید شد و انسان احساس می کند این تقدیر الهی و امر عجیبی بود.

به نظر شما چه عاملی باعث شد شهید محمد منتظری به اشتباهش پی ببرد؟ آیا حرکت مسلحانه ۳۰ خرداد منافقین در این امر دخیل بود؟

به چند عامل می توان اشاره کرد. پس از آن جلسه، من شهید محمد منتظری را ندیدم تا با او صحبت کنم و نمی دانستم واقعا در ذهنش چه می گذشت. به آقای بهشتی هم بیش از این نگفته بود، چون آقای بهشتی نمی خواستند زیاد بمانند و باقی صحبت را برای بعد گذاشتند و همین اندازه صحبت کردند و آمدند. یکی از دلایل این بود که امام به این آقایان ابراز اعتماد و اطمینان می کردند و شهید منتظری در عین حال که تندروی هایی داشت، به امام بسیار علاقمند بود. امام هم پس از شهادت وی پیام دادند و راجع به او صحبت کردند و این موضوع برایشان اهمیت داشت. محمد منتظری وقتی می دید امام با این آقایان این گونه رفتار و درباره شان صحبت می کند، همین امر عاملی شد که محمد منتظری فکر کند بالاخره من درست می گویم یا حضرت امام؟

نکته دوم اینکه از آن زمان تا تیرماه ۱۳۶۰، یعنی سال های ۵۸ و ۵۹ و دو سه ماه هم از سال ۶۰ گذشته بود، یعنی در مدت دو سال و سه، چهار ماه کارهای بسیاری انجام شده بود. به عنوان مثال قانون اساسی بسیار خوبی تدوین شده، ارگان های نظام شکل گرفته، نظام سرپا بود و توطئه های ضدانقلاب در هم کوبیده شده بودند و جنگ تحمیلی ایران و عراق هم شروع شده بود. به نظرم این مسائل شهید منتظری را به فکر انداخت که اگر اینها این طور رفتار نمی کردند، معلوم نبود این اتفاقات بیفتد، قانون اساسی تدوین، مجلسی تشکیل و انتخاباتی انجام شود و ارکان نظام سر جای شان قرار بگیرند.

آنچه راجع به محمد منتظری حائز اهمیت است این است که او تندروی هایی داشت، اما سوءنظر نداشت. به نظام و انقلاب علاقمند بود و قاعدتا این مسائل را نباید از نظر دور داشت، در عین حال که این مسائل اتفاق افتاده اند و نمی توان آنها را انکار کرد. گمان می کنم موضوع دیگری که در تصمیم محمد منتظری تأثیر داشت این بود که او به بیرون و مسائل بین المللی اسلامی بسیار توجه داشت. می دید که انقلاب و نظام جمهوری اسلامی چقدر در

خارج از کشور تأثیر گذاشته و این تأثیر فقط با شعار، سر و صدا و تخریب ممکن نیست و نتیجه منطقی این است که این آقایان همت به خرج داده بودند و با کارها و برخوردهایی که می کردند و حرف هایی که می زدند، این اتفاق ها افتاد. در همان بحبوحه جریان که شما به آن اشاره کردید یعنی حرکت مسلحانه منافقین در ۳۰ خرداد و کاری که منافقان و بنی صدر انجام دادند، در واقع جبهه متحدین ضدولایت فقیه و ضدانقلاب در مقابل حزب قرار گرفتند. در آن بحران حزب جمهوری اسلامی بازوی اصلی امام و انقلاب بود و مؤسسين حزب آماج حملات محمد منتظری قرار گرفته بودند. جالب اینجاست که محمد منتظری متوجه این نکته شد، بنابراین عامل چهارم هم قطعا مؤثر بوده است.

شاید مسائل و عوامل دیگری هم بوده، ولی این سه چهار عامل را هیچ انسان منصف و علاقمند به انقلاب، امام، اسلام و نظام جمهوری اسلامی نمی توانست نادیده بگیرد و همه اینها مثل روز روشن و آشکار بود و من فکر می کنم این مسائل در شهید محمد منتظری اثر کرد و سبب شد که متوجه شود و به سمت حقیقت بیاید و اقدام کند. همین جا لازم می دانم بگویم این امر صفای باطن و شجاعت وی را نشان می داد. صفای باطن لازم است تا وقتی انسان متوجه می شود اشتباهی را مرتکب شده است، حاضر شود به آن اعتراف کند و باید شجاع باشد تا خودش نزد شخصی که به او بد کرده است، برود و حرف هایش را به او بزند، در غیر این صورت باید منتظر شود تا کس دیگری این کار را انجام دهد. هستند کسانی که کاری را انجام می دهند و بعدا شجاعت بازگشت از آن را ندارند، اما او واسطه ای قرار نداد و خودش نزد آقای بهشتی رفت که فرد اصلی آن تهاجمات بود. این امر برای همه بسیار عجیب بود.

وحدت گروه ها معمولا یا وحدت در آرمان آنهاست یا وحدت در دشمنانشان. در طول ایامی که شهید منتظری با حزب جمهوری اسلامی اختلاف دیدگاه های عمیق داشت و با آنها برخورد می کرد، آیا بین او و دشمنان اصلی حزب مانند بنی صدر یا سازمان مجاهدین خلق وحدتی هم ایجاد شد یا مرز اصلی حفظ شد؟

خیر. محمد منتظری، امام و جوهره اصلی انقلاب را با هیچ چیز عوض نمی کرد و این یکی از خصوصیات او



کردم، حاکمی از آن بود که قذافی به عنوان یک نیروی انقلابی مورد توجه بود.

بسیاری از نیروهای انقلابی این گونه‌اند که وقتی به حکومت می‌رسند، اقتضای حکومت آنها را کند می‌کند. مثلاً در جریانات مربوط به انرژی هسته‌ای در چند سال اخیر، همان فشاری که به ما آوردند، به قذافی هم آوردند. او تسلیم شد و تمام امکانات هسته‌ای را تحویل غرب داد و حتی پیچ و مهره‌هایش را هم باز کردند و بردند. معنی‌اش این است که ما انقلابی ماندیم، اما او نماند. خیلی‌ها مثل شهید منتظری او را به عنوان یک انقلابی قبول داشتند و بعضی دیگر هم حاضر نبودند بیشتر از حد متعارف، این حرف را بپذیرند، علش هم این بود که بین قذافی و امام از نظر تفکر، علم، خط اسلامی تفاوت زیادی وجود داشت و این تفاوت‌ها بسیار بارز بود. محتوای کاری که امام کرده بودند و آنچه قذافی انجام داده بود، فرق داشت. در سال‌های دوم، سوم پس از پیروزی انقلاب در دهه ۶۰، دیدیم که قذافی برای آمدن به ایران شرط گذاشت. شرطش این بود که وقتی من آمدم همتای من امام خمینی باشد که این امر برای ما قابل قبول نبود، زیرا کشور ما نظام خاصی داشت. آن زمان نخست‌وزیر داشتیم و مجلس هم حضور بود. برای حضرت امام هم که همتا و غیرهمتا مهم نبود. ما قذافی را به عنوان رئیس جمهور لیبی همتای رئیس جمهور کشورمان می‌دانستیم و بیشتر از این هم نبود. رئیس جمهور سوریه، حافظ اسد که رهبر جبهه مقابل اسرائیل بود و افراد دیگر که به ایران آمده بودند، چنین تقاضایی نکردند. قذافی به این دلیل که خواسته‌اش پذیرفته نشد، به ایران نیامد و این خیلی مهم بود. همه این مسائل نشان می‌داد قذافی کسی نیست که بعضی‌ها گمان می‌کردند. اوایل مشخص نبود، ولی بعدها معلوم شد.

تا قبل از پیروزی انقلاب افراد زیادی برای انقلابیون ایران جاذبه داشتند مانند یاسر عرفات، که او قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و تا مدتی بعد از آن مورد توجه بود. او به ایران هم آمد و در کنار امام نشست و در گوش ایشان حرف زد و سران کشور، حزب و احمدآقا و سایرین او را تحویل گرفتند. پس از مدتی معلوم شد که راه انقلاب اسلامی با راه یک گروه ملی مبارز تفاوت دارد و اگر تضاد نداشته باشد، لاقلاً تفاوت است. یاسر عرفات بین دولت‌ها مباحث می‌کرد و به ایران آمده بود تا دلالت کند و ایران را از عزم خود نسبت به بعضی مبارزات منصرف و وادار به عقب‌نشینی کند. بعدها با مشخص شدن وضعیت یاسر عرفات، او طرد شد. یادم هست استاندار گیلان آقای دکتر انصاری که از دوستان ما بود و در همان سال ۶۰، پس از فاجعه حزب در هفتم تیرماه توسط منافقین به شهادت رسید، اواخر ۵۹ و اوایل ۶۰ به من گفت: «یاسر عرفات از شوروی به ایران آمد و چون جنگ آغاز شده بود و مشکلات حمل و نقل وجود داشت، به صورت زمینی از مرز آستارا وارد رشت شد و من برای استقبالش به رشت رفتم و او را آوردم. با هم در ماشین نشستیم. در حالی که دو انگشت شست و اشاره را به معنی پول و اوضاع مالی به هم مالیدم که یعنی چقدر به تو پول دادند؟ خندید و طوری حرف زد که یعنی بله. از او پرسیدم برای چه اینجا آمده‌ای؟ می‌خواهی دلالت کنی؟» یعنی تا این حد هم چنین صحبت‌هایی شد. در واقع به این دلیل آمده بود تا تسلیم صدام شویم و مواردی را که او می‌خواست بپذیریم و جنگ ادامه پیدا نکند. برای همین قضیه یاسر عرفات با بعضی از هیئت‌هایی به ایران آمده بودند تا بین ایران و عراق وساطت کنند، بعدها ماهیتشان کشف شد. ■



مسئله امام موسی صدر باعث شد تا برای همه علامت سئوالی ایجاد شود که قذافی کیست و درباره‌اش شک کردند و تا همین امروز هم مشخص نشده است که ماجرا چه بود. بعضی از صحبت‌ها و موضع‌گیری‌هایش مثلاً در همان جلسه‌ای که همراه هیئتی از مجلس نزد قذافی رفتیم و با او دیدار کردیم، سؤال برانگیز بود. او صراحتاً و رسماً به ما ایراد گرفت که چرا شما در مقابل صدام هستید و چنین روابطی با او دارید؟ و بحث اصلی هم همین بود. در آنجا آقای هاشمی‌نژاد به او اعتراض کرد که چرا شما چنین حرف‌هایی می‌زنید؟ البته بعدها ضمن روابطی که آقای هاشمی رفسنجانی برقرار کردند و آن زمان آقای رفیق‌دوست هم با او روابط خوبی برقرار کرد و مسئله سپاه بود، مسئله عوض شد و حمایتش را از صدام ادامه نداد.

محمد منتظری، امام و جوهره اصلی انقلاب را با هیچ‌چیز عوض نمی‌کرد. او عاشق امام بود و حاضر نمی‌شد تندروی‌هایش را با انحراف قاطی کند. با اینکه شهید بهشتی طرف اصلی حملات محمد منتظری بودند، اما هیچ‌گاه ایشان را منحرف نمی‌دانست، بلکه کسی می‌دانست که اشتباه می‌کند. این گمان به اشتباه آقای بهشتی از تندروی‌ها و افراط‌های محمد منتظری بود.

در مجموع از همان یکی دو سال اول وضعیتش مشخص شد، اما قبل از اینکه ماهیتش آشکار شود به عنوان کسی که روی کار آمده، کودتا و رژیم قبلی را سرنگون کرده و خودش یک حکومت جدید تشکیل داده و اشغالگران ایتالیایی را که مدت‌ها در لیبی بودند از کشور بیرون کرده و پایگاه‌های نظامی آنها را برچیده بود، برای انقلابیون قبل از پیروزی انقلاب جاذبه داشت، ضمن اینکه حضور نمایندگان کشورهای مختلف در آن جشنی که بدان اشاره

بود. او عاشق امام بود و حاضر نمی‌شد تندروی‌هایش را با انحراف قاطی کند. انحراف و تندروی دو موضوع کاملاً مختلف است. از نگاه محمد منتظری، آقای بهشتی منحرف نبودند، با اینکه ایشان طرف اصلی حملات محمد منتظری بودند، اما هیچ‌گاه ایشان را منحرف نمی‌دانست، بلکه کسی می‌دانست که اشتباه می‌کند. این گمان به اشتباه آقای بهشتی از تندروی‌ها و افراط‌های محمد منتظری بود، بنابراین به هیچ‌وجه با بنی‌صدر و دیگران پیوندی نداشت و با آنها مرز کاملاً جداگانه‌ای داشت.

به نظر شما آیا شهید منتظری روحیه تشکیلاتی داشت و در اوایل انقلاب حضورش در شورای مرکزی به دلیل این روحیه تشکیلاتی بود؟

بله. روحیه تشکیلاتی داشت و همین هم باعث ورودش به حزب شده بود. از طرفی قبلاً هم به دلیل چنین روحیه‌ای کارهای تیمی انجام می‌داد. تیم و کار گروهی، همان تشکیلات، اما در سطحی محدودتر است. علت اینکه حاضر شد بپذیرد و به حزب بپیاید، همین روحیه تشکیلاتی‌اش بود. به قول ما طلبه‌ها «الجنس مع الجنس» یعنی اگر چهار نفر تندرو کنار هم قرار گیرند، می‌توانند با هم کار کنند، اما یک تندرو در یک جمع معتدل نمی‌تواند کار کند و با آنها کنار بپیاید. در واقع جذبش به حزب به دلیل علاقه‌اش به کار تشکیلاتی و دفع و رفتش از حزب به این دلیل بود که آن را مناسب و متناسب با تفکرات خود نمی‌دید. در واقع اگر جمعی پیدا می‌کرد که با افکار و تحركات زیاد، او همراهی می‌کرد، چون اهل کار تشکیلاتی بود با آنان همراه می‌شد. بیرون آمدنش از حزب به این دلیل بود که انسجام فکری نداشت، یعنی فکر می‌کرد همیشه باید ده قدم جلوتر از آنها باشد و آنها ده قدم عقب‌تر باشند و این ممکن نبود. اینکه حق با چه کسی بود، بعداً روشن شد، اما در آن زمان به این دلیل از حزب جدا شد.

شهید منتظری و شما سفری هم به لیبی داشتید؟

در سفری که به لیبی داشتیم محمد منتظری حضور نداشت. البته او چند بار جداگانه به لیبی سفر کرد. در این سفر جمعی از وکلای مجلس، عده‌ای از حزب جمهوری اسلامی که ما در آن گروه بودیم و رئیس‌مان هم شهید هاشمی‌نژاد بود و جمعی هم از طرف ریاست جمهوری رفته بودیم که خانم نواب صفوی دختر شهید نواب صفوی در آن جمع بود. ما آن جمع را قبول نداشتیم و با آنها همراهی نکردیم. این سفر در واقع به مناسبت دهمین سالگرد برچیده شدن پایگاه‌های نظامی ایتالیایی‌ها در لیبی برگزار شده بود و ما از طرف ایران شرکت کرده بودیم تا تبریک بگوییم. در بیابانی که پایگاه‌های نظامی ایتالیایی‌ها قرار داشت، چادرهایی را برپا و مراسمی را برگزار کردند. از کشورهای دیگر هم به این مراسم آمده بودند. قذافی در این مراسم سخنرانی کرد. از طرف ایران هم رؤسای هیئت‌ها سخنرانی کردند و تبریک گفتند. وقتی قذافی خواستار ملاقات شد و اطرافیان می‌خواستند ترتیب ملاقات با قذافی را بدهند، ما شرط کردیم با هیئتی که از طرف ریاست جمهوری آمده بود، نمی‌رویم و باید جدا باشیم، فلذا برای آن هیئت یک وقت ملاقات و برای ما و مجلسی‌ها هم زمان دیگری جدا از آنها تعیین کردند. دلیل آن هم اختلاف بین حزب جمهوری اسلامی و بنی‌صدر بود و ما افکار این هیئت را قبول نداشتیم. ما با هیئت مجلس در یک هتل بودیم و با هم حشر و نشر داشتیم و در ملاقات‌ها با هم می‌رفتیم. همین‌طور در یک مهمانی در شهری اطراف بن‌قازی در یک مزرعه سبز که قذافی به عنوان مزرعه نمونه درست کرده بود، همراه مجلسی‌ها در آن مهمانی حضور داشتیم.

کنار من جلو و این جناب سرهنگ هم صندلی عقب، پشت سر من نشسته بود. وارد پادگان لویزان که شدیم، همان سرگرد جلو آمد و در را باز کرد. وارد سالن شدیم. در طبقه پایین، سالن اجتماعاتی قرار داشت و ما را به طبقه بالا که سالن دیگری بود، بردند. تمام افسران ارشد پادگان لویزان آمده بودند و عده‌ای سرهنگ تمام، سرتیپ، سرتیپ تمام و سرتیپ دو و... حضور داشتند. مرحوم بهشتی حدود ۱۰ دقیقه برای آنها صحبت کردند که ناگهان به ساختمان تیراندازی شد. در این میان سرهنگی که آقای منتظری به ما معرفی کرده بود، سریعاً مرا که در راهرو ایستاده بودم، صدا کرد و گفت: «آقای بهشتی را از ساختمان پایین ببرید.» من سریع آمدم و وسط صحبت آقای بهشتی به ایشان گفتم که مابقی بحث‌ها را در طبقه پایین ادامه دهید. ایشان هم گفتند: «اشکالی ندارد» خلاصه آقایان بلند شدند و به سالن پایین که کوچک‌تر بود رفتیم. در آنجا آقای بهشتی به نکات خوبی اشاره کردند که در بعضی از خاطراتم از شهید بهشتی و انقلاب به این خاطرات اشاراتی کرده‌ام. به طور کلی محمد آقای منتظری در این قضیه و هماهنگی آن جلسه برای بنده، آقای بهشتی و این نیروهای مسلح توسط آن سرهنگ نقش خوبی داشت و ایشان هم خیلی به ما کمک کرد. وقتی بحث تمام شد، جناب سرهنگ به ما گفت: «در حال حاضر بیرون رفتن از پادگان در این موقعیت خطرناک است. اگر بشود شما سلاحی را آماده کنید.» گفتم: «عقب ماشین اسلحه هست.» یک اسلحه ژ.۳ با خشاب پر به ایشان دادم و ایشان پشت سر من نشست و صندلی شهید بهشتی را مقداری خوابانیدیم، طوری که تقریباً سر آقای بهشتی پیدا نبود و به سرعت از پادگان لویزان بیرون آمديم. آن سرهنگ را در خیابان دولت پیاده کردم، شهید بهشتی را هم به منزلشان در قلهک رساندم و برگشتم.

شهید منتظری با بینش قوی‌ای که داشت باعث شده بود، وقتی در دادگاه شرکت می‌کرد، همگی می‌لرزیدند و سعادت‌ی و امثال اینها وحشت خاصی از ایشان داشتند.

و ما هم کارت کمیته استقبال را به او دادیم. تعدادی هم آمده بودند که می‌خواستند کارهایی را انجام دهند و سلاح ببرند که اجازه ندادیم و آنها را با کمک همین سرگرد بیرون کردیم. این سرگرد ذائقه توده‌ای داشت و بعدها مشخص شد از اعضای حزب توده بوده، ولی در مورد گرفتن پادگان لویزان کمک زیادی به ما کرد. ما خدمت شهید بهشتی رفتیم و عرض کردیم، با افسران پادگان لویزان صحبت کرده‌ایم و قرار بر این شده که روز بیست و چهارم یا بیست و پنجم، این افسران با شما در محل پادگان دیداری داشته باشند. ایشان گفتند: «من آمادگی دارم. بروید با محمد آقای منتظری هماهنگ کنید.» من خدمت محمد آقای منتظری آمدم و به ایشان مطالب را گفتم. ایشان سرهنگی را به من معرفی کرد و گفت: «اگر خواستید وارد آن پادگان شوید، این سرهنگ را هم با خودتان ببرید.» معلوم بود که ارتباط محمد آقای منتظری با دستگاه‌ها و نیروهای انتظامی و نظامی قوی بود که آن شخص را به من معرفی کرد. با آن سرهنگ قرار گذاشتم و در ساعت معین به منزل شهید بزرگوار بهشتی رفتم و ایشان را از در منزلشان سوار کردم. طبق قرار که با آن آقا که سرهنگ ۲ بود گذاشته بودم، ایشان را سر قلهک سوار کردم. عقب ماشین هم تعدادی اسلحه بود. من پشت فرمان بودم و آقای بهشتی

چگونه شهید منتظری را شناختید؟

قبل از هر چیز راجع به شهید محمد منتظری مقدمه‌ای را عرض می‌کنم. پس از انقلاب در کمیته استقبال از حضرت امام با شهید منتظری آشنا شدم. این زمانی بود که در بخش امنیتی و نظارت بر اوضاع نظامی - سیاسی فعالیت می‌کرد. ایشان فردی مؤمن، متقی، فداکار، ایثارگر و نترس بود و ضمن اینکه یک روحانی بود، با مسائل نظامی، امنیتی و اطلاعاتی آشنایی کاملی داشت و در این زمینه کاملاً هوشیار بود. شهید منتظری دوره‌های مختلف نظامی را دیده بود و راجع به مسائل و نکات اطلاعاتی و امنیتی دیدگاه‌های وسیعی داشت و بخش استقبال از حضرت امام را به‌خوبی اداره می‌کرد. ایشان دشمن‌شناسی قوی بود و به خاطر دارم هیچ‌گاه با اعضای نهضت آزادی، جبهه ملی و گروهک‌ها سازش نکرد و سر ناسازگاری عجیبی با جبهه ملی و نهضت آزادی داشت و می‌دانست بالاخره آنها ضربه‌شان را به نظام وارد می‌کنند. همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، تا امروز بعد از آنکه حدود ۵۸ گروه و سازمان متلاشی شده‌اند، هنوز دو، سه نفری هستند که فعالیت‌های سیاسی و ارتباط خود را با کشورهای خارجی حفظ کرده‌اند. در حقیقت محمد منتظری دست اینها را خوانده بود و می‌دانست آنها بسیار خبیث و کثیفند. همواره در کنار شهید بهشتی به ایشان کمک می‌کرد و راجع به آنها به ایشان خط می‌داد. ضمن اینکه شهید بهشتی هم نسبت به این گروه‌ها آشنایی کامل داشت.

در روز بیست و سوم یا بیست و چهارم بهمن ۵۷، قرار شد به همراه برخی از دوستان به تعدادی از پادگان‌ها سرکشی کنیم و بر اعمال آنها نظارت داشته باشیم. وقتی به پادگان لویزان رسیدیم، متوجه شدیم چون خانه سازمانی‌شان نزدیک آنجا بود، تعداد زیادی از افسران ارشد نظام در آنجا حضور دارند. وقتی وارد پادگان شدیم سرگردی خیلی به ما کمک و با ما همراهی کرد



با حضور او دشمنان انقلاب می‌لرزیدند...

«شهید محمد منتظری و دادگاه‌های انقلاب» در گفت و شنود

شاهد یاران با احمد قدیریان

درآمد

احمد قدیریان یکی از مبارزینی است که سال‌های نخستین پس از انقلاب را در کنار شهیدان قدوسی و لاجوردی در دادستانی انقلاب فعال بوده است. او به‌خوبی از نقش افشاگری‌های شهید منتظری علیه گروهک‌ها و ضد انقلاب آگاه است و از رابطه حسنه او با دادگاه‌های انقلاب سخن می‌گوید.

۱۳۵۹. زندان قصر، شهید محمد منتظری در کنار شهید سید اسدالله لاجوردی.



بزند. نکته دیگری که باید عرض کنم، پیرامون حضور ایشان در دادگاه‌های اوین بود، مخصوصاً در دادگاه کودتای نوژه که در این مورد همکاری‌ها و افشاکاری‌های خوبی کرد. با توجه به تسلطی که به ارتش داشت، فکر می‌کنم اگر محمد آقا زنده بود، از افراد نخبه‌ای بود که نظام می‌توانست از ایشان بهره ببرد.

در مقطعی شایع شده بود که سعادت و دیگران در زندان شکنجه شده‌اند، به همین دلیل بحث شکنجه در زندان‌های جمهوری اسلامی مطرح شد و شهید محمد منتظری به نمایندگی از امام و به سرپرستی کمیته‌ای از زندان اوین بازدید کردند. آیا در این باره اطلاعاتی دارید؟

همان‌طور که اشاره کردم، شهید منتظری با شهید لاجوردی و سایرین ارتباط و به دادستانی و دادگاه انقلاب تردد داشت. در مورد دادگاهی که برای سعادت تشکیل شد، شاید حدود بیست جلسه دادگاه بود. در حال حاضر نزدیک به ۲۰ تا ۳۰ نوار از جلسات دادگاه سعادت موجود است. پرونده سعادت خیلی پیچیده بود و تحت هیچ شرایطی راه نمی‌داد، با این حال شهید منتظری با بینش قوی خود باعث می‌شد که وقتی در دادگاه

شرکت می‌کرد، همگی بلرزند و سعادت و امثال اینها وحشت خاصی از ایشان داشتند. تعدادی از این آقایان در بیرون جوسازی می‌کردند که مجبور شدند این هیئت را تشکیل دهند، ولی در ریز کارهای آن هیئت نبودم. اما یکی از توطئه‌های منافقین برای از بین بردن

اشراف اطلاعاتی و امنیتی شهید منتظری بسیار بالا بود. به همین دلیل امیرانتظام در دادگاه از دست محمد خیلی ناراحت بود. هر موقع که محمد را در دادگاه می‌دید، اوضاعش به هم می‌ریخت.

مشروعیت مردمی دولت و زمینه‌سازی برای براندازی نظام نوپا و ضدامپریالیستی جمهوری اسلامی ایران، طرح شایعه شکنجه زندانیان بود. این شایعه در آن شرایط حساس که دشمنان قسم خورده انقلاب اسلامی ایران در حال پیشروی و غصب قسمت‌های وسیعی از خاک جمهوری اسلامی ایران بودند، حائز اهمیت خاصی بود، به طوری که اذهان را از مسئله اصلی که جنگ بود، به سوی مسائل و شایعات درونی متوجه ساخت و تا مدت‌های مدید، تمامی مشکلات کشور را تحت الشعاع خود قرار داد و تمامی رسانه‌های گروهی حول این محور در گردش بودند. بنی‌صدر نیز بی‌شرمانه بر فعالیت خود افزود و در این

به این دلیل به این موضوع اشاره کردم تا بگویم محمد آقای منتظری نفوذ جامع و کاملی در برنامه‌های ارتش و ارتشی‌ها داشت. این یکی از مواردی بود که شهید محمد منتظری راهنمایی خوبی به ما کرد، ضمن اینکه آن جناب سرهنگ هم کمک زیادی به ما کرد. متأسفانه نام ایشان را به خاطر ندارم. ایشان از سرهنگ‌های ارتش و بسیار زنده، فعال و قابل توجه بود. لازم می‌دانم به مطلبی اشاره کنم. شهید منتظری با آیت‌الله ربانی شیرازی ارتباط تنگاتنگی داشت و سرهنگی که آن روز آقای منتظری به ما معرفی کرد، در واقع از طریق آیت‌الله ربانی شیرازی معرفی شده بود، چون تیم نفوذی در ارتش از طرف آنها بود.

نظر شهید منتظری راجع به نهضت آزادی، جبهه ملی و... چه بود؟

همان‌طور که عرض کردم، ایشان نسبت به نهضت آزادی و گروهک‌ها موضع‌گیری خاص و هجسه فوق‌العاده‌ای داشت. زمانی که دفتر جبهه ملی و نهضت آزادی در خیابان مطهری گرفته شد و بعد که آنها دستگیر شدند و آقای قطب زاده که در آنجا چه در مرحله اول و چه در مرحله دوم دستگیر شد، محمد منتظری بر اوضاع نظارت داشت. او همراه شهید مظلوم دکتر بهشتی در حزب جمهوری اسلامی به درجه رفیع شهادت رسید. ولی بعد از سال ۶۰ که آن برنامه‌های قطب‌زاده صورت گرفت، واقعا هدایت این بزرگوار در قبل از سال ۶۰ یعنی در سال‌های ۵۷، ۵۸ و ۵۹ کمک بزرگی به دادستانی کرد و بسیار مؤثر بود. مثلاً در مورد پرونده همین سازمان و همراهی با آقای لاجوردی نقش به‌سزایی داشت و راجع به امیرانتظام و دادگاه او بسیار کمک کرد. امیرانتظام از دست او خیلی ناراحت بود.

آیا از ارتباط شهید منتظری با شهید اندرزگو مطلع بودید؟

می‌دانستم ارتباطاتی وجود دارد، چون محمد منتظری با همه گروه‌های مبارزاتی ارتباط و شهید اندرزگو هم ارتباطات زیادی با لبنان و دوره‌های خارج از کشور داشت، از این‌رو یقیناً این دو با هم ارتباط داشتند، اما چندان از ارتباطاتشان مطلع نبودم.

آیا با دادستانی انقلاب هم همکاری داشت؟

محمد آقای منتظری در مورد گروه‌های فلسطینی و کمک به آنها توسط شهید دکتر بهشتی نقش مؤثری داشت. در برهه‌ای از زمان تا آنجا که به خاطر دارم و آن موقع در سمت معاونت اجرایی دادستانی بودم. شهید منتظری با گروهی که داشت از سفارت لیبی گذرنامه گرفته بود که گذرنامه‌شان هم درست بود. بلیط هم تهیه کرده بودند. دقیقاً نمی‌دانم قرار بود به لیبی بروند یا به لبنان، ولی دولت بازگان اجازه پرواز به هواپیما را نداد، لذا آنها در فرودگاه تحصن کردند. دو، سه روزی در فرودگاه بودند و سروصدای زیادی در آنجا به وجود آمد. بالاخره شهید دکتر بهشتی وساطت کرد و یک هواپیما آماده شد و آنها سوار شدند و رفتند. منظورم این است که محمد آقا روپا نبود و واقعا تلاش بسیار زیادی می‌کرد که کاری برای نظام جمهوری اسلامی بکند و تا آنجا که من اطلاع دارم، زیاد به دادگاه انقلاب و دادستانی می‌رفت و با آقای لاجوردی هم همکاری‌های بسیاری داشت. من شخصاً در دادستانی ارتباط تنگاتنگی با ایشان نداشتم، ولی تا آنجا که اطلاع پیدا کردم، ایشان با دادستانی، ارتباطاتی داشت و به آنجا سر می‌زد و به آنها کمک و خصوصاً در مورد گروهک‌ها برنامه‌ریزی می‌کرد. همین امر سبب شده بود، گروهک‌ها از او کینه به دل بگیرند و در نهایت توانستند ضربه‌شان را به ایشان و یارانشان

باره نیز بسیار گفت و نوشت، از جمله در ستون کارنامه رئیس جمهور روزنامه انقلاب اسلامی نوشت: «گفتن اینکه اقتصاد ما فلج است، گفتن اینکه شکنجه هست... و بسیاری گفتن‌های دیگر نیست که به سود آمریکاست، بلکه نگفتن اینها به سود آمریکا است.» در صورتی که هیچ مدرکی دال بر شکنجه در زندان‌ها وجود نداشت. شورای عالی قضایی، «هیئت رسیدگی به شایعه شکنجه و وضع زندانیان» برای بررسی صحت و سقم مسئله تشکیل داد و امام امت نیز شهید بزرگوار محمد منتظری را به عنوان نماینده خود در هیئت مذکور منصوب کردند که او ریاست هیئت را نیز به عهده گرفت و آن گونه که روزنامه‌های آن زمان از قول آیت‌الله موسوی اردبیلی نوشتند، امام فرموده بودند: «این هیئت باید با قاطعیت از تمام زندان‌ها بازدید نموده و در صورت ثبوت شکنجه، شکنجه‌گر قصاص گردد.» هیئت پس از مدت‌ها بررسی و تحقیق، پرده از این توطئه شوم برداشت و در تاریخ ۱۳۶۰/۱/۲۹ شایعه شکنجه در زندان‌ها را با دلایل کافی تکذیب کرد. حجت‌الاسلام محمد منتظری نیز در مصاحبه‌ای با رد شکنجه اعلام کرد: «اتهام وارده از سوی بنی‌صدر به روش بازجویی و بازپرسی به هیچ‌وجه صحیح نمی‌باشد.»

شهید منتظری اطلاعات ویژه‌ای را در دادگاه امیر انتظام مطرح کرد که بعدها مشخص شد این اطلاعات کاملاً صحیح بوده‌اند. در مورد نوع روابط امیرانتظام با بیرون و موارد بسیاری از این قبیل در اسناد لانه جاسوسی نظر شما در این باره چیست؟

همان‌طور که قبلاً هم عرض کردم، اشراف اطلاعاتی و امنیتی شهید منتظری بسیار بالا بود. محمد در جهت انقلاب، ولی آنها در مخالفت با انقلاب با خارج ارتباط داشتند و ایشان هم دقیقاً دست آنها را خوانده بود. به

در کنار هم قرار گرفته‌اند... به هیچ وجه من راضی نیستم که برخی از افراد ضدانقلاب که هم با اسلام و هم با روحانیت و هم با امام مخالفند و درست نقشه های آمریکا را در کشور پیاده می کنند، تعبیر گذشته من را بگیرند و در جهت خط آمریکا استفاده کنند.»

واقعیت هم همین بود. شهید محمد منتظری هیچ موقع با شهید بهشتی درگیر نبود، ولی اطرافیانی داشت که می خواستند او را از شهید بهشتی یا شهید بهشتی را از او جدا کنند. همیشه این کار بوده، هست و در آینده هم خواهد بود. اطرافیانی هستند که نمی گذارند آن کسی که خالص و انقلابی است، در کنار یک نیروی قوی انقلابی قرار بگیرد. همیشه می خواهند چنین افرادی را از هم جدا کنند. الان هم چنین مسئله ای هست. آن زمان هم این طور بود و نمی گذاشتند محمد در کنار آقای بهشتی کار کند، لذا در برخی مواقع نیروهای نهضت آزادی و دولتی با محمد درگیر می شدند. حتی یک بار سایرین محمد آقا را از پشت بام بازار فراری دادند. بعدها ایشان فهمید که اشتباه کرده است و شهید مظلوم دکتر بهشتی، محمد را در آغوش گرفت. هر دو انقلابی و فدakar بودند و در آخر هم کنار یکدیگر به شهادت رسیدند و ضربه منافقین هر دویشان را زیر آوار دفن کرد.

باید توجه داشته باشیم که در تمام کوران ها و دوران های انقلاب این جریان ها هست، ولی محمد هم مرد فهم، عاقل، بیدار و ترسی بود. روابط شهید منتظری با شهید بهشتی بر روابط آقای لاجوردی و دادستانی با محمد منتظری سایه نینداخت، چون شهید لاجوردی اصل قضیه را می دانست و حتی خود شهید بهشتی هم می دانست که محمد منتظری تحت تأثیر قرار گرفته است. البته دقیقاً نمی دانم که تا چه حد تحت تأثیر هادی و مهدی هاشمی بوده است، چون آنها آدم های خبیث و کثیفی بودند، لذا ما دیدیم که در نهایت مهدی هاشمی، حضرت آیت الله ربانی املشی را مسموم و شهید کرد و این مشخص بود. اینها چنین خبیث هایی در کنار آن عزیزان بودند و نمی خواستند محمد با افکار و ذهنیت قوی انقلابی اش کنار آقای بهشتی باشد، ولی آقای بهشتی ایشان را گرفت و توانست از ایشان به عنوان یک ابزار قوی امنیتی - اطلاعاتی و اجتماعی استفاده کند. ■

روابط شهید منتظری با شهید بهشتی بر روابط آقای لاجوردی و دادستانی با محمد منتظری سایه نینداخت چون شهید لاجوردی اصل قضیه را می دانست و حتی خود شهید بهشتی هم می دانست که محمد منتظری تحت تأثیر قرار گرفته است.

او می گفت «من دو سال با بازرگان در زندان در یک اتاق بودم. نماز می خواند، دروغ نمی گوید، یک سری کتاب های اسلامی هم نوشته، خدمت هم کرده، اما پینش سیاسی لازم را ندارد. او نه روزنامه می خواند و نه به رادیو گوش می کرد. بیشتر سیر تحول قرآن را می نوشت. ما دو سال با او بودیم و یک تجزیه و تحلیل سیاسی از او نداشتیم.»

وقتی مصاحبه ها و سخنرانی های شهید منتظری را بررسی می کنیم، در مقطعی ایشان مواضع تندی نسبت به شهید بهشتی داشت. آیا چنین مواضعی را نسبت به شهید لاجوردی و دادستانی انقلاب هم داشت؟

در مصاحبه ای که نشریه عروه الوثقی با شهید منتظری انجام داده و به زمان حیات او نرسید و پس از شهادتش، در ۱۰ مردادماه سال ۱۳۶۰ منتشر شد، از او پرسیده بودند: «شما در مقطعی نسبت به شهید بهشتی مواضع تندی گرفتید. هنوز هم نظراتان همان است؟» شهید جواب می دهد: «در مورد آقای دکتر بهشتی من ایشان را یک فرد لایق و مفیدی می دانم... ولی در مورد تعبیه هایی که کرده ام و اهانت هایی که به ایشان شده، به عنوان مثال من گفتم که ایشان در جهت خط آمریکا هستند و امثال اینها. حالا به این نتیجه رسیده ام که اینها غلط است. در آن زمان تصور من این بوده که در جریان دولت موقت، ایشان همگام با دولت موقت هستند، ولی بعد در عمل و با مسائلی که من به آنها رسیدم، کشف کردم که ایشان با دولت موقت همگام نبوده و با آنها اختلافاتی هم داشته اند، ولی به دلیل شرایط انقلاب اینها

همین دلیل امیرانتظام در دادگاه از دست محمد خیلی ناراحت بود و هر موقع که محمد را در دادگاه می دید، اوضاعش به هم می ریخت. امیرانتظام در ایران کسی را نداشت و زن و دو بچه اش در سوئیس بودند که خودش هم گفت. او بسیار وضعیت پیچیده ای داشت و هیچ کدام از بستگانش در ایران نبودند. یک روز به آقای قدوسی گله کرده بود که کم کم حرف زدن دارد یادم می رود. آقای قدوسی هم به بنده گفتند: «شما برو و هفته ای دو روز با او صحبت کن!» من هم می رفتم و با امیرانتظام صحبت می کردم. به تدریج متوجه شدم پاسدارها به این موضوع حساس شده اند، چون وقتی من به آنجا می رفتم و با او صحبت می کردم، نیازی به حضور پاسدار نبود؛ از این رو به آقای قدوسی گفتم: «کم کم این مسئله دارد برای من گران تمام می شود و پاسدارها نسبت به این قضیه حساس شده اند.» ایشان به من گفتند: «از او بپرس آیا کسی را در ایران دارد؟» وقتی از او پرسیدم، جواب داد: «من هیچ کس را در ایران ندارم.»

همین موضوع مشخصه وابستگی او به خارج و جاسوس بودنش بود. محمد منتظری اینها را می شناخت و می دانست که اعضای نهضت آزادی و جبهه ملی چگونه اند. از امیر انتظام پرسیدم: «رفیق دانشگاهی داری یا نه؟» گفت: «یک رفیق دانشگاهی دارم که در هفت حوض نارمک است.» من هم رفتم و او را پیدا کردم و از او خواستم که هفته ای دو روز بیاید. به این ترتیب او هم هفته ای دو روز می آمد و با حضور یک پاسدار می نشستند، با یکدیگر صحبت می کردند، گپ می زدند و خاطراتشان را مرور می کردند. امیرانتظام بعدها در کتاب خاطراتش نوشته بود که مثلاً قدیریان معاونت اجرایی، بسیار صمیمی و نسبت به من مهربان بود و برای من کسی را پیدا کرد که در زندان به ملاقاتم بیاید، ولی اینها واقعا نیروها و جاسوس های پیچیده و خطرناکی بودند.

در واقع محمد منتظری هم از مبارزان داخل و هم خارج بود. شما می بایست ارتباط محمد منتظری با مهدی هاشمی را در بیاورید، چون این موضوع بسیار مهم است و می تواند کمک زیادی کند. یقیناً مبارزات مهدی و هادی هاشمی در پوشش مبارزات محمد منتظری شکل گرفته بود، ولی آنها عاقبت جیره خوار خارجی ها شدند، اما محمد این گونه نبود.

آیا حضور شهید محمد منتظری در دادگاه ها به پیشنهاد خودش بود یا به دعوت دادستانی؟

در اوایل انقلاب هر کسی هر نوع کمکی که می توانست به انقلاب می کرد، یعنی مسئولان دادستانی یا قوه قضاییه آغوششان باز بود که اگر کسی اطلاعاتی دارد بیاید و هیچ گونه سد و مانعی برای افراد قائل شوند، نبود. در آن موقع، هم ایشان و دیگران مانند خیلی از کسانی که می آمدند و به مرحوم لاجوردی کمک می کردند، حضور داشتند. همان طور که ملاحظه می کنید، الان هم برخی از اطلاعات و اخبار در جامعه است و کسانی که پیرامون آن اطلاعات انحرافی، خبری دارند، می آیند و کمک می کنند. آن موقع هم این گونه بود. از طرفی محمد آقا یک فرد انقلابی و مورد تأیید بود. ایشان جبهه ملی، نهضت آزادی، امیرانتظام و مهندس بازرگان را می شناخت. مهندس بازرگان همیشه برخورد شدیدی با شهید منتظری می کرد و خیلی هم از دستش ناراحت بود. در این باره به پدرش گله هم می کردند، البته آقای منتظری هم با محمد صحبت می کرد، ولی محمد منتظری ترتیب اثر نمی داد و کار خودش را می کرد.



۱۳۵۹. زندان قصر. شهید محمد منتظری در کنار شهید سیدالسلام لاجوردی.

و عنوان می‌کردند که در نهایت، نتیجه هر دو تحقیق به شما ختم شد. افرادی که این تحقیقات را انجام دادند آقای حبیب‌اللهی و اشرف خانم، خواهر ایشان بودند. چون آقا محمد نمی‌توانستند به ایران بیایند، قرار شد خانواده ایشان به خواستگاری بیایند و خواهرشان با خود من صحبت کردند و با آقای هاشمی به طور رسمی برای خواستگاری به خانه ما آمدند. بعد قرار شد با این عنوان که می‌خواهیم به سفر مکه برویم، به عربستان برویم و ایشان هم به آنجا بیایند آنجا تا خطبه عقدی خوانده شود. این مسئله مقداری طول کشید. آیت‌الله منتظری به دیدن امام رفته بودند و محمدآقا مخفیانه، همراه ایشان به ایران برگشت.

یادتان هست که با چه اسمی به ایران برگشتند؟

خیر. حدود ۶ ماه بود که ایران بودند و من هم ایران بودم، ولی تا اواخر ۵۸ ایشان را ندیدم. جو آن زمان به گونه‌ای بود که بچه‌ها جذب حوزه می‌شدند. من هم بعد از تحصیلات دانشگاهی جذب حوزه شدم. ما کسانی را داشتیم که پزشکی می‌خواندند، پزشکی را رها کرده و به حوزه آمده بودند. من خودم بلافاصله بعد از فارغ‌التحصیلی به مدرسه آیت‌الله قدوسی رفتم. در حوزه، هم مسایل حوزوی بود و هم دوره‌های فشرده جالبی بود که بچه‌ها خیلی جذب می‌شدند. من هم در این مدارس ثبت نام کردم.

مکتب توحید شبانه روزی بود؟

برای کسانی که خوابگاه می‌خواستند، بله، ولی کسانی که نمی‌خواستند در خوابگاه بمانند، نمی‌ماندند. در آنجا بخشی برای کارمندان و افرادی که بالای دیپلم بودند، اختصاص داده شده بود. ما در کلاس‌ها شرکت می‌کردیم، ولی در قسمت شبانه‌روزی نبودیم و کلاس‌های شبانه‌روزی گذاشته بودند و مسایلی را که بالاتر از حد دیپلم بودند، در این کلاس‌ها مطرح می‌کردند. نهج‌البلاغه و اخلاق و بررسی مکاتب و... موضوعاتی

نداشت؟

خیر، ایشان نه تنها مانع نمی‌شدند، بلکه جزو افرادی بودند که خیلی اصرار داشتند افراد مطالعات و تحصیلات دانشگاهی داشته باشند. بسیار روشنفکر بودند. در جو

ایشان جزو افرادی بودند که خیلی اصرار داشتند افراد و مخصوصاً زنان، مطالعات و تحصیلات دانشگاهی داشته باشند. بسیار روشنفکر بودند. در جو آن زمان برخی از خانواده‌های روحانی از تحصیلات بانوان ممانعت به عمل می‌آوردند و مشکلاتی را ایجاد می‌کردند، ولی ایشان، این گونه نبودند و تفکراتشان خلاف این امر را می‌رساند.

آن زمان برخی از خانواده‌های روحانی از تحصیلات بانوان ممانعت به عمل می‌آوردند و مشکلاتی را ایجاد می‌کردند، ولی ایشان، این گونه نبودند و تفکراتشان خلاف این امر را می‌رساند. به هر حال من دوره کوتاهی در مکتب توحید بودم تا اعتصابات شروع شد و کلاس‌ها نیمه تعطیل شد. این وضعیت بود تا انقلاب پیروز شد. سال ۵۷ زمینه ازدواج من با شهید منتظری ایجاد شد. البته آن زمان ایشان فراری بودند.

از چگونگی خواستگاری و ازدواجتان با ایشان نکاتی را بفرمایید.

ایشان در نجف و نزد امام بودند. زمانی هم که در اواخر سال ۵۶ تصمیم گرفتند ازدواج کنند، در نجف بودند. قبل از مهاجرت امام به پاریس بود و این طور که خودشان می‌گفتند وقتی تصمیم گرفتند ازدواج کنند قرار شد تحقیقاتی توسط دوستان و خانواده‌شان انجام شود

آشنایی شما با شهید منتظری مربوط به چه زمانی است؟

ما هم مثل خانواده ایشان، نجف‌آبادی بودیم. ایشان فردی مطرح و اهل مبارزه بود و لذا افرادی که در همان خط بودند با اسم و اخلاقیات و افکارش آشنا بودند. من در آن زمان دانشجوی بودم و خانواده‌ام در مبارزات شرکت داشتند. جو نجف‌آباد آن زمان با دیگر شهرها فرق می‌کرد. مردم این شهر نسبت به شهرستان‌های دیگر خیلی آگاه‌تر بودند. خواهر و شوهرخواهرم هم فعال بودند و دستگیر شدند و پدر هم از این جمع جدا نبود. در هر صورت دوره دانشجویی من با این مسائل گذشت تا سال ۵۶. همین مسئله باعث شده بود که هفت سال قبل از ازدواج با تیپ فکری و اخلاقی ایشان آشنایی داشته باشم، ولی ایشان را از لحاظ ظاهر تا اوایل سال ۵۸ ندیدم.

زمانی که ایشان از شما خواستگاری کردند، دانشجوی بودید؟

من به تازگی در رشته کشاورزی فارغ‌التحصیل شده بودم. بعد از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه، برای تحصیل در مکتب توحید به قم آمدم. آن سال جو، جو خیلی بدی بود، چون مجاهدین تغییر ایدئولوژی داده بودند و این مساله بر نیروهای مذهبی خیلی تاثیر بدی گذاشته بود. مسوول مکتب توحید آقای قدوسی بود. کلاس‌های مکتب توحید فشرده بود و استاد‌های آن افرادی بودند که حالا بسیار شناخته شده اند مثلاً آقای قدوسی نهج‌البلاغه درس می‌داد. آقای حائری شیرازی اخلاق و نهج‌البلاغه می‌گفت. آقای رازینی صرف ساده درس می‌داد. یک شخصی هم بودند که به ما مبادی درس می‌دادند. چند وقت نتوانستند بیایند و به جای ایشان آقای فلاحیان به ما مبادی درس داد. درس‌ها طوری بود که کسی احساس اتلاف وقت نداشت.

از نظر ایشان مانعی برای تحصیلات بانوان وجود

ساده‌زیست‌تر از او هرگز ندیدم...

«شهید منتظری در قامت همسر» در گفت و شنود

شاهد یاران با زهره حری

• درآمد

زندگی با مردی که سراسر زندگی‌اش سرشار از شور مبارزه و خدمت به بندگان خدا بوده، در عین دشواری، ظرافت‌ها و شیرینی‌های خودش را دارد؛ از همین رو زندگی کوتاه، اما پر بار خانم حری و شهید منتظری سرشار از نکاتی شنیدنی است که در این گفتگو به بخش‌هایی از آن اشاره شده است.



بودند و کارهای انقلابی می‌کردند. ایشان گفته بودند که بیاییم در خانه شان، ولی چون رفت و آمد خیلی زیاد بود و گاهی می‌شد که حدود ۸۰ نفر هم می‌آمدند و ما هم در طبقه دوم منزل ایشان سکونت داشتیم، احساس کردیم که مزاحمت زیادی ایجاد کرده‌ایم، طبقه دوم این خانه یک اتاق بود و ما آنجا ساکن بودیم. بعد از آن دیگر مرتب خانه ما عوض می‌شد. تقریباً یک جا ساکن نبودیم. تا من گفتم این وضعیت خیلی سخت است. بنابراین مدتی به قم آمدم و یک طبقه از یک ساختمان مصادره‌ای که برای فعالیت به گروه‌ها واگذار کرده بودند را گرفتیم و در آنجا مستقر شدیم و در یک طبقه آن زندگی کردیم اما چیزی به عنوان زندگی مشترک که امروز مطرح است، نداشتیم. بدون اغراق ایشان حتی یک بار خرید خانه نکردند. وقت‌هایی بود که گروه‌های فلسطینی به ایران می‌آمدند. ایشان برای راهنمایی می‌رفتند و با وجود اینکه هر دو در تهران بودیم سه شبانه روز همدیگر را نمی‌دیدیم و شهید منتظری به خانه نمی‌آمدند. اما به دلیل وضعیت خاص بعد از انقلاب یعنی حضور گروه‌های سیاسی وضعیت دولت موقت و دیگر مسائل، آدم به این جمع بندی می‌رسید که واقعاً نباید توقع داشته باشد. دخترم ۹ ماهش بود که پدرش شهید شد و پسریم را هم سه ماهه حامله بودم. تحمل این وضعیت واقعاً برای من دشوار بود.

پس از ازدواج، آیا غیبت ایشان موجب بحث بین شما نمی‌شد؟

ایشان صبح‌ها می‌رفت و اگر شب مسئله‌ای پیش نمی‌آمد، به خانه برمی‌گشت. بستگی به وضعیت کاری ایشان داشت. ایشان در عین حال که خیلی گرفتار بود، مشکلات شخصی‌اش را در خانه نمی‌آورد و اگر سخت‌ترین روز کاری را هم گذرانده بود، وقتی به خانه می‌آمد، حالت گرفتگی و اخم کردن نداشت، در صورتی که می‌دانستم در مجلس حجم کاری بالایی دارد و یا بعداً اخبارش را می‌گرفتم و گوش می‌کردم. من خودم با انقلاب مرتبط بودم و چه در خانواده و چه در زندگی مشترکمان کم و بیش در انقلاب حضور داشتم، ولی فاز کاری ایشان خیلی بالا بود، به همین دلیل نمی‌توانستم به‌طور کامل با ایشان همراهی کنم. اصلاً هیچ وقت نمی‌دانستم شهید منتظری کی خانه می‌آید، کی می‌رود. نماینده مجلس هم بودند و بالاخره باید به آنجا هم می‌رفتند. به خاطر کارهایی که داشتند، من یک دفعه می‌دیدم بعد از چند روز خسته آمدند خانه یعنی چند شبانه روز نه خوابیده بودند و نه غذا خورده بودند. من با این وضعیت که نمی‌توانستم انتظار داشته باشم حالا بروند خرید خانه بکنند.

وقتی ایشان به خانه می‌آمد، نامه‌هایی را که برایش می‌آمد، می‌گرفتم و بررسی می‌کردم. یک بار متوجه شدم که از طرف گروهک‌ها فوق‌العاده تهدید می‌شود. نامه‌های بسیار توهین‌آمیزی برای ایشان می‌آمد و سعی می‌کردم ایشان چنین نامه‌هایی را کمتر بخواند. اگر چه روحیه ایشان قوی بود، ولی می‌توانست تأثیر داشته باشد.

این نوع زندگی حس خوشبختی یا اگر بخواهیم دقیق تر بگوییم حس رضایت از زندگی داشتید؟

خب خود من اهداف و کارهای ایشان را قبول داشتم. به همین دلیل ترجیح می‌دادم به جای رسیدن به من به کارهایشان برسند. ویژگی دیگر ایشان این بود که با وجود شکنجه‌هایی که دیده بود، هیچ‌گاه از خود تعریف



با افراد مختلف در هر لحظه قرار ملاقات داشت و گفت خانه‌ای در تهران که به آنجا رفت و آمد دارد و اتاقی هم دارد که می‌شود در آنجا زندگی کرد. به من گفت کارهایم را انجام بدهم و عصر ساعت ۵ با هم راه بیفتیم. من عروس بودم و خودم آمدم سر قرار ساعت ۵ که برویم خانه برای زندگی مشترک، با همان لباس و با همان کیفیت، راه افتادیم و به طرف تهران. این هم از روز عقدمان بود. تا آمدم حرکت کنیم شب شد و نماز خواندند و راه افتادند. آقای طالقانی هم می‌خواستند بیایند. گروه لبنانی و لیبیانی هم به تهران آمدند. زمانی که رسیدیم، حدود ساعت ۱ بعد از نصف شب بود. آن روز که ما رفتیم تا آنجا زندگی کنیم، کلی پشت در ماندیم تا بنده خدا آمد در را باز کرد. صاحبخانه اصلاً خواب بود و نمی‌دانست ما قرار است برویم آنجا. تا رسیدیم دیدیم یک گروهی آنجا منتظر هستند. ظاهراً

شهید منتظری را نه تنها به عنوان یک شوهر و همسر، بلکه مجموعه افکار و عقایدش را بسیار قبول داشتیم. در عین حال که سنگینی شهادت ایشان را احساس می‌کردم، به ذهنم خطور کرد که آیا لیاقت دارم همسر یک شهید باشم.

جلسه داشتند. آقای عبدالله نوری که چند روز پیش ایشان را دیده بودم، گفتند به مارتی ندادند که افراد عروسی‌شان است. جلسه امشب باید برگزار شود. آن جلسه تا حدود ساعت ۳ شب ادامه داشت و بحث می‌کردند. خلاصه یک چنین وضعیتی بود.

در تهران مستقر شدید؟

چون کار ایشان در تهران بود تا زمان شهادت ایشان در تهران بودیم. در تهران تا زمانی که کاری داشته باشی، می‌شود زندگی کرد، وگرنه شهرستان برای زندگی بهتر است.

منزل متعلق به چه کسی بود؟

آقای شفیعی از بازاری‌های تهران که عضو کمیته هم

بودند که مطرح می‌شدند. در این دوره ما مثلاً نامزد بودیم، اما شش ماه نتوانستیم همدیگر را ببینیم. تا انقلاب پیروز شد و ما اوایل سال ۵۸ توانستیم دو بار همدیگر را ملاقات کنیم. اردیبهشت سال ۵۸ مراسم عقد و عروسی در نصف روز برگزار شد. ما تنها دو سال و دو ماه با هم زندگی مشترک داشتیم تا ایشان شهید شدند.

شما که می‌دانستید او چنین شخصیتی است که دغدغه اولش مبارزه است، چرا حاضر به ازدواج شدید؟

در آن زمان ملاک‌ها برای ازدواج، خیلی متفاوت بود و در ازدواج، برای ما افکار و ارزش‌ها ملاک بود. یادم هست در اولین دیداری که با ایشان داشتم، سعی کردم تا جایی که ممکن است نگاهم به نگاه ایشان نیفتد تا قیافه ایشان در تصمیم‌گیری‌هایم تأثیر نداشته باشد.

جلسه اول هم به این ترتیب گذشت. در دومین جلسه عقد کردیم و مجلس مختصری در منزل خود آقای منتظری برگزار شد. افراد شرکت‌کننده، بیشتر، اقوام درجه یک بودند. یادم هست که قبل از ظهر بود و مادر ایشان خورشید قورمه سبزی پخته بودند. مراسم خیلی ساده بود و از لیبی و فلسطین هم چند نفری آمده بودند. آیت‌الله طالقانی نیز حضور داشتند. آیت‌الله طالقانی بعدها به من حرفی را زدند که خیلی جالب بود. ایشان می‌گفتند: «وقتی خطبه عقد را خواندند، شناسنامه خواستند و دنبال محمدآقا گشتند که شناسنامه‌اش را بگیرند. همه در به در دنبال شناسنامه می‌گشتند و نبود و محمدآقا داشت در زیرزمین اسلحه‌ای را تمیز می‌کرد. اینها چیزهایی است که برای نسل جوان آموزنده است. روز عقد، یک چنین وضعیتی را در خانه تصور کنید. آن روز تنها چیزی که مطرح نبود، لباس و جهیزیه و ... از این مسائل بود.

این برخورد آن زمان به نظر شما توهین آمیز نمی‌آمد؟

نه، به هیچ وجه. من قبول کرده بودم همسر ایشان بشوم و اخلاق ایشان را هم می‌شناختم. خود من هم سر عقد یک دست مانتو و شلوار پوشیده بودم که دو سال در دانشکده به تن داشتم. وضعیت ظاهری محمد آقا هم دست کمی از من نداشت، لباسی که پوشیده بود، خیلی ساده بود. چون شب عروسی رفته بودند سخنرانی و کفش هایشان را دزدیده بودند و با یک جفت دمپایی سر سفره عقد آمدند؛ کفش او یک جفت دمپایی پلاستیکی بود که الان هیچ کس حاضر نیست آن را بپوشد و یک قدم راه برود. جالب بود که با همین تیپ و لباس با گروه‌های مختلف لیبیانی هم راحت برخورد می‌کرد. ما حتی حلقه ازدواج هم نداشتیم. یعنی این مسائل برای من اصلاً مطرح نبود. در جامعه هم مطرح نبود. من حس می‌کنم ما ایرانیان در تمام مسائل حالت افراط و تفریط داریم. آن زمان این طور بود و حالا جشن‌های مفصل و آنچنانی. حد واسط نداریم.

در مورد مهریه هم صحبتی شد؟

من مهریه نمی‌خواستم و قبول نمی‌کردم. این برخورد در بین افرادی که در انقلاب بودند، رایج بود. و جالب بود که وقتی به ایشان گفتم بیایید به خانه، گفتند تجملاتی می‌شود. کسانی را داشتیم که با ایشان در کنار کیوسک تلفن قرار می‌گذاشتند و تلفن می‌زدند و می‌آمدند و خطبه عقدشان را می‌خواندند و می‌رفتند. محمدآقا، حتی در جلسه عقدش هم کار داشت. ایشان



می‌کردم و باید بگویم که همه خصوصیات ایشان شاخص بود. ایشان موضوع بنی صدر و دولت موقت را مدام مطرح می‌کرد و انتقاد می‌کرد.

این بحث‌ها دو طرفه بود، یا فقط نظر خودشان را اعلام می‌کردند؟

مطالعه ایشان خیلی زیاد بود، به‌خصوص در زمینه انقلاب‌های جهان. قبل از اینکه مسایل ایران پیش بیاید، ایشان انقلاب‌های مختلف را بررسی کرده بود و نه تنها پیروزی انقلاب را که ادامه پیروزی را نیز مد نظر داشت و معتقد بود که انقلاب کردن راحت است، ولی ایشان همیشه انقلاب‌های جهان را بررسی و نقاط ضعف آنها را پیدا و نقد می‌کرد.

ایشان در اوج این ترورها در نجف‌آباد سخنرانی داشت. در سال ۵۹ با اتوبوس به آنجا می‌رفتیم. در اتوبوس، مردم ایشان را می‌شناختند و برمی‌گشتند و نگاه می‌کردند. من و ایشان بدون هیچ مراقبی می‌رفتیم و می‌آمدیم. ایشان هیچ‌وقت نمی‌گفت بعد از شهادت من چه کار کنید. معتقد بود اگر قرار باشد مسئله‌ای پیش بیاید، پیش می‌آید، تا حالا هم که پیش نیامده است، بعد از آن هم یک کاری می‌کنید. ایشان به دلیل شناختی که از من داشت، نگران نبود. و به طور کلی، ایمانش بسیار قوی بود و همیشه به خدا توکل می‌کرد.

سال‌های زندگی مشترک شما با شهید منتظری، سال‌های اوج مسایل ایدئولوژیک در جامعه بود. آیا از این مباحث ایدئولوژیک چیزی هم در خانه مطرح می‌کردند؟

مسلم است که مطرح می‌شد، یعنی این گونه نبود که ایشان مطرح نکنند. به هر حال هر سری عقیده‌ای دارد و نمی‌شود که دو نفر کپی هم باشند.

آیا با شما بحث می‌کردند؟

کسی که در بند دنیا نباشد و همه عمرش را هم بر سر همین مسایل بگذارد، به هر حال در کوران مسائل جامعه قرار می‌گیرد و در تمام لحظات، پیگیر و درگیر مسایل ناب روز است. طبیعی است که ایشان هم مسایلی را مطرح می‌کرد و در باره‌شان بحث و اظهارنظر می‌کرد. بیان خاطره از کسی که انسان مدام با او بوده، خیلی سخت است، یعنی اگر شما از من بخواهید که یک خاطره تعریف کنم، خیلی سخت است، به دلیل اینکه در طول زندگی کوتاه خودم با ایشان، همیشه همراهی‌اش

مطالعه ایشان خیلی زیاد بود، به‌خصوص در زمینه انقلاب‌های جهان. قبل از اینکه مسایل ایران پیش بیاید، ایشان انقلاب‌های مختلف را بررسی کرده بود و نه تنها پیروزی انقلاب را که ادامه پیروزی را نیز مد نظر داشت و معتقد بود که انقلاب کردن راحت است، ولی حفظ آن مشکل است. ایشان همیشه انقلاب‌های جهان را بررسی و نقاط ضعف آنها را پیدا و نقد می‌کرد.

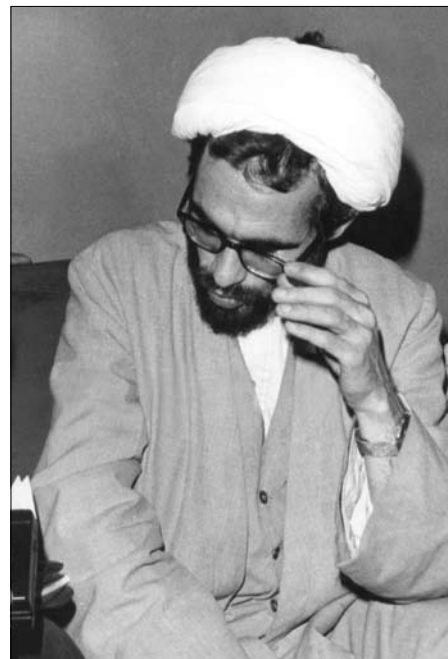
نمی‌کرد. حتی در خاطراتی که ایشان در زندان نوشته بود و به خط خودش هست و در آن، تمام شکنجه‌هایی را که دیده بود، ذکر کرده (من این دفترچه را بعد از شهادت ایشان دیدم)، به هیچ وجه به گذشته برنمی‌گردد و از خود تعریف نمی‌کند. حتی در زمانی که خیلی شدید توسط افرادی، اذیت می‌شد، یک بار هم ندیدم که گفته باشد ما تا به حالا چنین و چنان کرده‌ایم. همیشه در این فکر بود که الان باید چه کار کرد.

سخن معروفی از ایشان به یاد دارم که می‌گفت: «طول عمر که در دست ما نیست، حداقل عرض زندگی را زیاد کنیم. الان که هستیم باید بیشترین کارائی را داشته باشیم.» این روحیه‌ای که در افراد مختلف کمتر می‌بینیم. ایشان فوق‌العاده متواضع بودند و احساس می‌کنم این ویژگی‌ها به خاطر اخلاص بالای ایشان بود.

با این خصوصیتی که به آنها اشاره کردید، قطعاً برای شهادت آمادگی داشتند. به این ویژگی شهید هم اشاره‌ای داشته باشید.

ایشان در عین حال که خودش خطر را خیلی احساس می‌کرد و خیلی هم تهدید می‌شد، ولی معتقد بود که عمر دست خداست. یادم هست که به افرادی در اوایل انقلاب کلت کمربندی می‌دادند که از خود حفاظت کنند. نکته جالب این است که این کلت کمربندی همیشه در جانتاز من بود. وقتی علت را می‌پرسیدم، می‌گفت: «اگر کسی بخواهد کاری بکند، با این اسلحه‌ها نمی‌شود مانع شد. فکر می‌کنید که ترور کردن مگر چقدر کار دارد؟» و واقعاً هم راست می‌گفت. در همان زمان، شهید مفتاح را خیلی راحت در چند متری خانه ما ترور کردند!

به نظر من این دیدگاه ایشان به دلیل دید عمیق و صحیحی بود که نسبت به مسایل داشت، چون در جریان‌های چریکی لبنان و مسایل انقلاب، اگر کسی بخواهد کاری کند، می‌تواند. هیچ وقت ندیدم کلت را با خودش ببرد و خیلی راحت با تاکسی رفت و آمد می‌کرد، تا آن اواخر که از همه طرف فشار آوردند که صحیح نیست این طور رفت و آمد کنید و یک نفر که هم پاسدار و هم راننده بود، با ایشان می‌رفت و می‌آمد. به مراقب و محافظ، اعتقادی نداشت.



هر حال آقایی را آورده بود به خانه که کلاس‌ها را سطح‌بندی می‌کرد. شهید گفت: «امشب زودتر به خانه می‌آیم، چون چند روزی است نخوابیده‌ام و خیلی خسته‌ام. امشب در حزب جلسه داریم. و بعد گفتند می‌روم حزب اما زود بر می‌گردم.» دختر من خیلی زود زبان باز کرده بود و اولین بار آن روز توانست اسم پدرش را بگوید و مرتب می‌گفت: «محمد، محمد». ایشان رفت، ولی خبری از او نشد. کم‌کم اخباری پیچید که محل حزب منفجر شده است و خیلی نگران شدم. آن موقع دخترمان کوچک بود و ۹ ماه داشت و من در خانه تنها بودم. یکی از خانم‌هایی که در ساختمان ما بود، آمد و نزد دخترم ماند و من با یکی از برادرها رفتیم تا ببینیم چه خبر است.

ایشان خیلی معتقد بود که نباید قایل به حد و مرزهای خودمان باشیم و در همین راستا توانست کارهایی بکند و کلاس‌هایی گذاشت و افراد را از لحاظ سیاسی و عقیدتی آموزش می‌داد. در هر حال آقایی را آورده بود به خانه که کلاس‌ها را سطح‌بندی می‌کرد. در روز آخر گفت: «امشب زودتر به خانه می‌آیم، چون چند روزی است نخوابیده‌ام و خیلی خسته‌ام. امشب در حزب جلسه داریم.»

رفتیم و دیدیم که خیلی شلوغ است. چیزی که خیلی نگران‌کننده بود، منظره بولدورهای بود که می‌آمدند و سالی را که سقفش بتونی بود و ریخته بود، کنار می‌زدند. یک لحظه فکر کردم که اگر کسی هم زنده مانده باشد، این بولدورها او را از بین می‌برند. نیروی انتظامی نمی‌گذاشت جلو برویم. هنوز که هنوز است نمی‌دانم چرا یکی از ماموران این حرف را به من زد، چون نه من ایشان را می‌شناختم و نه ایشان مرا می‌شناخت. ایشان خیلی راحت گفت محمد منتظری شهید شده است و دکتر بهشتی را به بیمارستان برده و سرپایی معالجه کرده‌اند. نمی‌دانم چرا این حرف را زد. آن آقایی که همراه من آمده بود، گفت که چی می‌گویی؟ ایشان همسر محمد منتظری است، ولی او به هر حال حرفش را زده بود.

من این جمله را که شنیدم، نشستم زمین. این مسئله خیلی سنگین بود، چون شهید منتظری را نه تنها به عنوان یک شوهر و همسر، بلکه مجموعه افکار و عقایدش را بسیار قبول داشتیم. در عین حال که این سنگینی را احساس می‌کردم، به ذهنم خطور کرد که آیا لیاقت دارم همسر یک شهید باشم. بیمارستانی کنار آنجا بود که گفتند همه را به آنجا منتقل کرده‌اند. رفتیم بیمارستان. دکتر هادی که مرا دیدند، گفتند: «محمد چیزی اش نیست و الان او را بردند به بیمارستان. اگر می‌خواهید برویم و او را ببینیم.» گفتم می‌خواهم محمد را ببینم اما اجازه ملاقات نمی‌دادند. مدت طولانی دم در بیمارستان ماندم، گفتند که افرادی را که از زیر آوار در آورده‌اند، از لحاظ ظاهری وضعیت خوبی ندارند که خانم‌ها بخواهند ببینند و ببینند. گفتند به خانه بروید و بعد بیایید. ساعت حدود ۳ بود که به خانه آمدم. اما کم‌کم برآیم مسلم شد که ایشان شهید شده‌اند و بعد هم اخبار اعلام کرد. ■

عمل می‌کرد که با انقلاب سازگار نبود، واقعاً احساس می‌کردم انقلاب را از بین می‌برد و شهید بهشتی را نیز همراه دولت موقت می‌دانستم، به همین دلیل همان طور که با دولت موقت برخورد می‌کردم، با شهید بهشتی هم همان طور برخورد می‌کردم، ولی بعدها وقتی متوجه شدم که نظرات ایشان با دولت موقت متفاوت است، نظرم نسبت به ایشان برگشت و الان هم برخوردهای خیلی دوستانه‌ای با ایشان دارم. من این مطلب را به صورت تصادفی در جایی خواندم.

در مورد دیدار آخر چیزی برای شما بیان نکرده بودند؟

خیر، سالی که این اتفاق روی داد، من در سال ۵۸ به جلسه‌ای رفتم. حدود ۸۰ نفر از لیسی آمده بودند. جلسه‌ای بود که مقام رهبری، آقای هاشمی و دکتر هادی هم بودند. شب بود و یک مدت که گذشت، برق، قطع و جلسه تعطیل شد و ما برگشتیم. می‌دانستم که ایشان نظرش از حزب برگشته است. یک نفر از حزب جمهوری نجف آباد زنگ زده و ایشان را برای سخنرانی دعوت کرده بود. من به آن آقایی که زنگ زده بود، گفتم: «آیا شما نظر ایشان را در رابطه با حزب می‌دانید؟ ایشان نظرشان عوض شده است.» به خانه که رسیدیم، ماجرا را گفتم. ایشان خندید و سری تکان داد.

از رابطه ایشان با امام نکاتی را ذکر کنید.

ایشان با امام رابطه خیلی عمیقی داشت و تا لحظه آخر، به امام ایمان و اعتقاد داشت.

آیا نسبت به حمایت امام از دولت موقت انتقاد نمی‌کردند؟

نمی‌دانم این مسئله را چگونه برای خودش حل می‌کردند، ولی در مورد امام چیزی نمی‌گفت. ایشان مقلد امام بود.

خاطره آخرین لحظات همراهی تان با ایشان را برای ما بیان کنید؟

آن روز بعد از مجلس شورای اسلامی عصر آمدند خانه چون یکی از کارهایشان این بود که عده‌ای را برای مسائل عقیدتی آموزش می‌دادند تا بتوانند سفیر ایران باشند. از آنها تست می‌گرفتند. آن روز هم از یکی از همین افراد تست گرفتند. چون ایشان به صدور انقلاب بسیار معتقد بود و می‌گفت که ما اگر منحصر به کشور خودمان بشویم و انقلاب در حد ایران محصور بماند و با کشورهای خارج روابطی نداشته باشیم، آنها خیلی راحت ما را از مسیر خودمان منحرف می‌کنند، در حالی که اگر روابط به گونه‌ای باشد که در سطح جهان و با کشورهای غیرمسلمان و به خصوص نهضت‌های آزادی‌بخش ارتباط داشته باشیم، قدرتمند خواهیم بود. ایشان خیلی به آنها اعتقاد داشت و زمانی که در ایران نبود، با آنها ارتباطات خیلی نزدیکی داشت و به آنها خیلی کمک می‌کرد. مسایلی را از آنها یاد می‌گرفت و مسایلی را هم انتقال می‌داد.

به هر حال ایشان خیلی معتقد بود که نباید قایل به حد و مرزهای خودمان باشیم و در همین راستا توانست کارهایی بکند و کلاس‌هایی گذاشت و افراد را از لحاظ سیاسی و عقیدتی آموزش می‌داد. در

شهید منتظری زحمات بسیاری برای انقلاب زجر کشیده بودند و این تنها لفظ نیست، چه بعد از انقلاب و چه قبل از انقلاب، ایشان به معنای مصطلح، زندگی نکرد و از کوچک‌ترین لذات زندگی نیز خودش را محروم می‌کرد و به دلیل اینکه احساس مسئولیت می‌کرد و دلسوزی خاصی داشت و چون خیلی انقلابی بود، برخی از رفتارهای خشونت‌آمیز را داشت، ولی در عین حال خیلی عاطفی بود و زود رنجش پیدا می‌کرد. همین فعالیت‌های انقلابی باعث شده بود که در مورد مسایل انقلاب، بسیار حساس باشد و کوچک‌ترین مسئله‌ای که پیش می‌آمد، باعث می‌شد که زندگی ایشان به هم بریزد.

به هر حال افراد معمولاً در روابط خود با خانواده عاطفی هستند و برای خانواده وقت می‌گذارند. ایشان با تمام حالات عاطفی‌ای که داشت، به خاطر مسئله‌ای در مورد انقلاب همه چیز را کنار می‌گذاشت. یک بار که به خانه آمده بود، شاید حدود سه شبانه‌روز چیزی نخورده و نخوابیده بود. در این گونه موارد خیلی دلوپس می‌شد. موضع‌گیری‌هایش نسبت به انقلاب بسیار قوی و منتقدانه بود. حب و بغضی نسبت به افراد نداشت و همه کارهایش به دلیل دلسوزی بود.

یکی از پرهیاهوترین مواردی که درباره مواضع ایشان پیش آمد که معمولاً انعکاسش بعدها هم زیاد بود، بحث رابطه ایشان با شهید بهشتی بود. ایشان در ابتدا با حزب جمهوری ارتباطاتی داشتند و بعد ارتباطشان را قطع کردند و مواضع تندتری را علیه شهید بهشتی اتخاذ کردند و بعد از مواضعشان عدول کردند و سپس به همراه شهید بهشتی در یک جا به شهادت رسیدند. در این مورد توضیح دهید؟

یکی از مواردی که احساس می‌کنم موضع‌گیری درستی نبود، همین مسئله بود. اتفاقاً چند روز پیش مطلبی را در این مورد خواندم که از خود ایشان صریحاً سؤال کرده بودند که شما نسبت به شهید بهشتی مواضع مخالفی داشتید و ایشان جواب داده بود که من چون ایشان را با دولت موقت می‌دیدم و دولت موقت به گونه‌ای





• درآمد

دقت عالمانه دکتر اسرافیلیان تنها به حیطه علمی وی محدود نمی شود و در نقل و تحلیل وقایع تاریخی نیز همان دقت عالمانه را دارد و لذا توصیف او از ویژگی های شخصیتی شهید و تحلیل های او از رویدادها حاوی نکات بدیعی است.

«سلوک فردی شهید محمد منتظری» در گفت و شنود

شاهد یاران با دکتر ابراهیم اسرافیلیان

بسیار زیرک و تیزهوش بود...

چگونه با شهید منتظری آشنا شدید؟

شهید منتظری همشهری ما بود. در زمان طفولیت به مغازه عمویش که چاقوسازی داشت، می رفت و شب ها به اکابر می آمد و درس می خواند. پسر عمه پدرش در نجف آباد مکتبخانه ای را درست کرده بود که ما را هم شب ها دعوت می کرد و می رفتیم تدریس می کردیم. ایشان در آنجا در پایه فارسی شاگرد ما بود، ولی ایشان با توجه به هوش سرشاری که داشت توانست سریع، خواندن و نوشتن را یاد بگیرد و بعداً به دنبال درس طلبگی رفت.

شهید منتظری یکی دو بار وارد کارهای کارگری شده بود. آن زمانی که در مغازه عمویش در نجف آباد کار می کرد، به جهت علاقه اش به تجربه کارگری بود و یا به خاطر درآمد؟

به خاطر هر دو. پدر بزرگش (خواجه علی) حاضر نبود که پدر محمد از وجوهات شرعی استفاده کند و حتی مخارج تحصیلی اش را از این طریق تامین کند و لذا پدر بزرگ خارکنی می کرد. او قبل از اذان صبح به بیابان می رفت و دو پشته خار می کند، یکی از آنها را به نام حسینعلی که فرزندش بود و یکی را هم برای مخارج زندگی خودش جمع می کرد. به ایشان گفتم که پسر تان طلبه است و می تواند از وجوهات شرعی استفاده کند. ایشان گفت حاضر نیست پسرش از وجوهات شرعی استفاده کند و حداقل در ابتدای کار نباید این کار را بکند، به همین دلیل هم محمدعلی که نوه ایشان و پسر آیت الله منتظری بود، به خاطر نیازی که داشت، کارگری می کرد.

در کلاسی که شهید هم حضور پیدا می کرد، چه

بحث هایی را مطرح می کردید؟

در آن موقع معمولاً فارسی و خواندن و نوشتن و یکی دو تا کتاب مذهبی مانند حلیه المتقین برای مردم عادی تدریس می شد. البته ایشان بعدها به دنبال درس طلبگی رفت و با هوش سرشاری که داشت، هم عربی و هم زبان انگلیسی را به خوبی آموخت.

به طلبگی علاقمند بود؟

خیلی آدم متدینی بود و در مسیر انقلاب خیلی تلاش و کوشش کرد. شاید ما در بین انقلابیون کسی را در حد او نداشته باشیم، به طوری که حضرت امام در هنگام شهادت او فرمودند: «ایشان در حمایت اسلام سر از پا نمی شناخت.» و واقعیت هم همین بود.

بله خودش هم به طلبگی علاقه داشت. خیلی آدم متدینی بود و در این مسیر خیلی تلاش و کوشش کرد. شاید ما در بین انقلابیون کسی را در حد او نداشته باشیم، به طوری که حضرت امام در هنگام شهادت او فرمودند: «ایشان در حمایت اسلام سر از پا نمی شناخت.» واقعیت هم همین بود.

در سال ۴۲ که امام سخنرانی کردند و پایه و اساس انقلاب گذاشته شد، او هم یکی از افرادی بود که در

سن پایین، یعنی در ۱۵، ۱۶ سالگی، یکی از فعالین خیلی خوب بود که زندان هم رفت و در زندان شکنجه هم شد، چیزی که تا آن موقع، کسی نظیر آن را ندیده بود. از جمله شکنجه هایی که خودش در نامه ای که به پدرش می نویسد این طور بیان می کند: «بخاری چوبی (وقتی چوب در آن می سوزد، سرخ می شود) را سرخ و بدنم را لخت می کردند. بعد بلند می کردند و مرا روی بخاری می گذاشتند و بوی سوختن بدن من بلند می شد. آن قدر این کار را می کردند که خودشان مشمئز می شدند. بعد از من می خواستند که تنم را به بخاری داغ بچسبانم.»

از دیگر شکنجه ها این بود که چندین شبانه روز نگذاشته بودند بخوابد و وادارش کرده بودند که به طرف خورشید بایستد و به آن نگاه کند. همچنین ضربات خیلی شدیدی به گوشش زده بودند، به طوری که هم چشم و هم گوشش معیوب شده بود. بعدها به خارج کشور رفت، متاهی در راه، به هر شهری که می رسید، افراد مستعد و باهوش را پیدا و با آنها صحبت و تربیت و آماده سازی شان می کرد و بعد می رفت. او بیشتر به کشورهای نظیر عراق، لبنان و سوریه می رفت، اما هیچ وقت نمی شد فهمید که دقیقاً در کجاست، به طوری که ساواک در یکی از گزارش هایش عنوان می کند که سردرگم است که او کجاست. من برخی از این گزارش ها را دارم.

آیا بعد از اینکه ایشان از محضر شما مرخص شد و به قم رفت، آیا باز هم با وی ارتباط داشتید؟

بله در مورد مسائل مربوط به انقلاب، با او ارتباط داشتم. شهید نامه های حضرت امام را به ایران ارسال

همان زمان، شاه با حسن البکر درگیری لفظی داشت و مرا به دانشگاه پلی تکنیک آوردند. یک سال در دانشگاه امیرکبیر بودم و با وجود اینکه ۱۴ سال سابقه کاری داشتم، ولی به من ابلاغ ندادند و تنها حقوقم را می دادند. بعد از مدتی کاغذی به ما دادند تحت عنوان عنصر نامطلوب و ضد نظام شاهنشاهی و مرا از کار برکنار کردند. من تحت نظر بودم و نمی گذاشتند فعالیت بکنم. با تاکتیک‌هایی مانند فروش خانه، حدود ۲۲ هزار تومان پول تهیه کردم و دست یک نفر امانت دادم تا کار کند و ماهی ۳۰۰ تومان به پدر و مادرم که علیل بودند، بدهد. مقداری را هم نزد همسرم و بچه‌ها گذاشتم و تنها با ۷۵۰۰ تومان که در حساب بانک صادرات داشتم، وارد انگلیس شدم. در آنجا ۴۰۰۰ تومان شهریه دانشگاه دادم و با ۳۵۰۰ تومان نزدیک به یک سال زندگی کردم. روزی ۵۰ پنس هزینه داشتم و تنها نان و مقداری هم شیر می‌خوردم و شب‌ها هم به صورت مخفیانه در دانشگاه می‌خوابیدم.

یادم هست بعد از مرگ دکتر شریعتی بسیار ناراحت بودم و رفته بودم که ببینم چه شده است. ساعت یک بعد از نصف شب بود. من تازه اتاقی را اجاره کرده بودم که هیچ کس از نشانی آن خبر نداشت. یک وقت دیدم محمد و محمد هاشمی برادر آقای هاشمی رفسنجانی و فردی به نام احمد که ساواک می‌خواست دستگیرش کند و فرار کرده بود، آمدند جلوی در خانه من و در زدند و گفتند پاشو برویم جایی. یکی از جاهایی که قرار بود برویم، منزل شهید وحید دستگردی بود که از انگلستان آمده بود و اینجا می‌خواستند از او وجوهاتی بگیرند. رفتیم دیدن ایشان و محمد تا صبح با ایشان مذاکره کرد. یک نفر دیگر را هم دیدیم که اسمش را به یاد ندارم. محمد تا نزدیک صبح بیدار بود و همان طور که صحبت می‌کرد، مرتباً سیگار می‌کشید. گفتم: «چرا این قدر سیگار می‌کشی؟» گفت: «به خاطر کم‌خوابی است.» از احمد پرسیدم: «محمد چند وقت است که نخوابیده؟» گفت: «از دو روز پیش.» و بعد تعریف کرد: «ما در سوریه بودیم و او در فرودگاه دمشق با افرادی ملاقات کرد. بعد آمدیم عراق و در بغداد هم افرادی را دید. دیروز ظهر در پاریس و دیروز عصر

محمد منتظری مرتباً پیشنهادهاتی را خدمت امام می‌برد و امام هم با اعتمادی که به او داشتند، از پیشنهادهاتش استقبال می‌کردند. از جمله پیشنهادهات او این بود که از درجه سرهنگ به بالای ارتش شاه بازنشسته شوند. خیلی از کارهای دیگر را هم پایه‌گذاری کرد.

به یک تشکیلات بود، یعنی مال آقای کلهر بود که الان معاون آقای جاسبی یا مشاور ایشان است و آن موقع در شرکت نفت بود. ایشان دبیر بود و آموزشگاه زبان داشت و ما آموزشگاه را از او خریدیم. این دستگاه، هم با دست کار می‌کرد و هم با برق. آن را در کوه پنهان کرده بودیم و با دست از آن استفاده می‌کردیم. یکی دیگر از خاطراتم این است که در دانشگاه اصفهان تدریس می‌کردم و شهید بدون خبر قبلی به ملاقاتم آمد. خیلی آدم تیزهوش و سریعی بود. یک وقت دیدم که یک نفر دارد در می‌زند. در را باز کردم و دیدم محمد است. یک سری اعلامیه به همراه دستورالعمل به من داد و رفت!

شیوه‌های مبارزاتی شما چگونه بود؟

یکی از روش‌های ما این بود که هیچ آدرس و تلفنی را از کسانی که انقلابی بودند یادداشت نمی‌کردیم که اگر یک وقت بازداشت شدیم هیچ اثری از کسی نباشد؛ روی این حساب در دانشگاه اصفهان که بودیم، رژیم می‌دانست که ما داریم کارهایی را انجام می‌دهیم، ولی هیچ رد پایی را از ما پیدا نمی‌کردند. من چند تا سخنرانی در آنجا کردم و آنها از لابلای سخنرانی‌هایم چیزهایی را فهمیدند، ولی اینها مسایلی نبودند که حساسیت ایجاد کنند. یکی دو باری هم که مرا بازداشت کردند، بیشتر از چند ساعت طول نکشید و چون مدرکی نداشتند، رها می‌کردند. در سال ۴۸ من را به اهواز تبعید کردند البته نه به عنوان تبعید، بلکه به عنوان انتقال اجباری به دانشگاه اهواز. البته این انتقال بیشتر از دو سه هفته طول نکشید، چون در



می‌کرد و رابط بود. اگر اشتباه نکنم آقای بود به نام شیخ اسدالله روح‌اللهی که تا آخر عمر هم ازدواج نکرد. به خاطر فعالیت‌های انقلابی و نیاز به ناشناس ماندن، عمامه نگذاشته بود. او از اینجا تا مرز عراق می‌رفت و از آنجا چندین کیلومتر به صورت قاچاق پیاده می‌رفت و اعلامیه‌های حضرت امام را می‌آورد. یک بار هم بازداشتش کردند و چون چند تا پول سوری و عراقی همراهش بود، ساواک اعلام کرد که ما کسی را به عنوان جاسوس پیدا کردیم.

رابط ما بین ایران و عراق، محمد منتظری بود و اعلامیه‌هایی را که می‌فرستادند، می‌آورد و به ما می‌داد. در آن موقع امکان تکثیر هم که نبود و ما خودمان اعلامیه‌ها را تکثیر می‌کردیم. خود من وقتی اعلامیه‌ها به دستم می‌رسید، برای اینکه خط طرف شناخته نشود، کاربن را وارونه می‌گذاشتم و از سمت چپ می‌نوشتم و ۱۰ الی ۱۱ نسخه تهیه می‌شد و به این شکل، تکثیر می‌کردیم. معمولاً هم برای رساندن به دست افراد، روی پاکت، اسم و آدرس خودم را می‌نوشتیم و اعلامیه را داخل آن قرار می‌دادم که اگر بین راه، مرا گرفتند، بگویم این را با پست برایم فرستاده‌اند و من از هیچ چیز خبر ندارم. بعدها هم تکثیر ما به این صورت شد که در آن موقع می‌گویم که هیچ امکاناتی نبود. آن اواخر، برای تکثیر، مهرمانندی را درست کرده بودیم به اندازه ۲۰ در ۵ سانتی متر. چون استاد دانشگاه بودیم، می‌توانستیم بگیریم کاغذ استنسپل بگیریم و اعلامیه‌ها را دستی بنویسیم و بعداً به عنوان جزوه‌های درسی دانشجویان تکثیر کنیم. معمولاً اعلامیه‌ها را سه خط سه خط می‌نوشتیم و یک خط را رها می‌کردیم. این سه خط را روی آن وسیله مهر مانند که به اندازه سر یک دوات یا سر یک شیشه جوهر بود، می‌گذاشتیم و اینها را به صورت مهر می‌زدیم. صد تا که می‌زدیم، این را برمی‌داشتیم و سه خط بعدی را می‌زدیم و این دستگاه تکثیرمان بود. اواخر هم یک دستگاه پلی‌کپی داشتیم که متعلق



هر کپی برای من ۲ پنس تمام شد. آن موقع سازمان دانشجویی عربستان، ۸۰ پوند از انگلستان می گرفت و دانشجویان را به مکه می برد و بر می گرداند. من هم به عنوان حاجی رفتم. وارد جده شدم که وسط بیابان بود. در آنجا اعلامیه های مرا دیدند و گفتند: «اینها چه هستند؟» من گفتم: «هذا درس.» نگاهی کردند و گفتند: «همه آنها یکی هستند و بسم الله دارند.»

مرا به سازمان امنیت بردند. در آنجا پیرمردی بود که فارسی را خوب می فهمید و به من گفت این را بخوان. من هم یک اعلامیه ضدکمونیستی و ضدشعوبی را برایش خواندم. به نظر در آن زمان، پادشاه عربستان، پدر خالد بود. آن را خواندم و داشت تمام می شد که بزرگشان گفت این طور نمی شود. باید یکی یکی خودش آنها را بخواند. در این موقع اذان ظهر را گفتند و کار خدا بود، چون در آن زمان هرکسی را که می گرفتند، تحویل ساواک می دادند. اینها ایستادند به نماز. گفتم وضو ندارم و آنها وضوخانه را به من نشان دادند و تا اینها به رکوع رفتند، کفش هایم را پوشیدم و فرار کردم و چون موقعیت خیلی خطرناک بود، بلیط گرفتم و از همان جده به انگلیس برگشتم و حج را انجام ندادم و سال بعد رفتم.

بعد از پیروزی انقلاب، از برخورد شهید با لیبرال ها و گروهی که شهید آیت قیلا در باره شان هشدار داده بود چه خاطراتی دارید؟

من خوف دارم اینها را بیان کنم، چون بیست سال است که اینها را کنار گذاشته ام. در روزنامه ها هم چیزهایی راجع به لیبرال ها و ما می نویسند که حوصله ندارم جواب دهم.

مرحوم آیت ضربه ای به اینها زد که تا ابد فراموش نمی کنند و آن هم دفاع از ولایت فقیه است. اینها مخالف ولایت فقیه هستند و مدام می گویند که آیت این کار را انجام داده است و یا فلان کار را کرده است. اخیراً هم چیزی را از قول آیت الله منتظری نو و از قول من نوشته بودند. دفتر ایشان فاکسی برای من داد که این چیست؟ من هم جواب دادم: ولایت فقیه از ابداعات آیت نبود و از کارهای خود امام بود و او، آن را تبیین کرد.

مرحوم آیت نسبت به من، ارتباط بیشتری با شهید منتظری داشت. یادم هست، وقتی بازرگان بر سر کار آمد و نخست وزیر شد، مرحوم آیت خیلی عصبانی شد و گفت: «انقلاب اخته شد و از مردی افتاد.» مرحوم منتظری هم همین نظر را داشت و معتقد بود که اینها نمی توانند انقلاب را حفظ کنند. این دو معتقد بودند که انقلاب به مثابه یک گردن بند مروارید و اشرفی است که حالا به دست یک بچه داده اند و آنان، انقلاب را در لیجنار خود، غوطه ور می کنند. شهید منتظری معتقد بود که اینها مسیر انقلاب را طی نمی کنند و روی این حساب سر از پا نمی شناخت و نمی توانست این اوضاع را تحمل کند.

در همان ایام پدر ایشان اعلامیه ای داد که او به خاطر شکنجه ها بیمار شده است.

من این چیزی را که شما می گوید نشنیده ام. پدر ایشان عنوان کرد که محمد به دلیل شکنجه هایی که دیده، برخی از مسایل را نمی تواند تحمل کند. برخی آمدند و گفتند منظور ایشان این است که محمد دیوانه شده است. ■



اینها نرفت و در یک قضیه ای صریحاً گفت که اینها کمونیست هستند.»

از مذاکرات انگلستان چیزی به یاد دارید؟
صحبت ایشان بیشتر متمرکز روی کارهای انقلاب و رد و بدل کردن وجوهات بود.

شما خودتان در پاریس حضور داشتید؟
بله، ولی بعد از انقلاب و در ایامی که شهید منتظری بود، بنده نبودم و بعدها رفتم.

بعد از پیروزی انقلاب هم ارتباط داشتید؟
بله، قبل از آن هم به طور غیرمستقیم ارتباط داشتیم، ولی او بیشتر در خارج از کشور و در لبنان و فلسطین و سوریه و همراه فلسطینی ها بود و با آنها کار می کرد. خیلی از بچه های ایرانی را به آنجا می برد و کارهای

یکی از خصوصیات محمد منتظری این بود که بسیار تیزهوش بود. او حتی با عده ای از مجاهدین خلق هم رفیق بود، ولی بعدها که آنها تغییر موضع دادند، او اولین کسی بود که این تغییر موضع را فهمید. در عراق یکی از افراد در بیان خاطراتش می نویسد: "ما در آنجا خیلی ناراحت شدیم و حتی پدر ایشان هم گفتند که چرا محمد نسبت به انقلابیون این قدر بدبین است؟"

چریکی را هم یاد گرفته بودند. اطلاعاتیهایی که برای شما می آوردند، همه متعلق به امام بود؟

بله تقریباً همه آنها متعلق به امام بودند. در سال ۵۳ من در انگلیس دانشجوی بودم که آقای سید صادق لواسانی، توسط فرزندان اعلامیه ای را فرستاده و عنوان کرده بودند که در ایران مطلقاً نمی شود اعلامیه های امام را پخش کرد و سختگیری می کنند. آن را تکثیر و در ایام حج توزیع کنید. در آن ایام ۱۰۰۰ نسخه کپی کردم و

هم در لندن با افرادی ملاقات کرد!»
من به محمد گفتم: «خسته ای. مقداری استراحت کن»، ولی او گفت: «برای خواب آن قدر وقت زیاد است که آن سرش ناپیدا!»

با توجه به رفاقت شما با شهید آیت، اگر مواردی از ارتباط شهید منتظری با وی را به خاطر دارید، بیان کنید.

یادم هست حضرت امام در پاریس بودند و محمد هم همراه ایشان آمده بود. شهید آیت هشدارهایی به محمد منتظری و گفت: «راجع به بنی صدر و خیلی از ملی گراها به امام این نکات را بگو.» این به خاطر شناختی بود که مرحوم آیت از آنها داشت و گفت: «مراقب باشید که اینها تنها برای دزدیدن انقلاب آمده اند.» و بعد هم که قضایا به آن صورت شد.

وقتی محمد به ایران آمد، حضرت امام در مدرسه رفاه بودند. محمد و شهید کلاهدوز و شهید آیت و در آنجا در اتفاقی که مرحوم حضرت امام هم در آنجا بودند، کمیته ها و سپاه را پایه گذاری کردند. شهید آیت و محمد، تئوریسین بودند و شهید کلاهدوز که فرد با سابقه ای در ارتش بود، به عنوان مجری عمل می کرد. محمد منتظری مرتباً پیشنهادهای را خدمت امام می برد و امام هم با اعتمادی که به او داشتند، از پیشنهادش استقبال می کردند. از جمله پیشنهادات او این بود که از درجه سرهنگ به بالای ارتش شاه بازنشسته شوند. خیلی از کارهای دیگر را هم پایه گذاری کرد.

یکی دیگر از خاطراتی که دارم این است که شهید محمد منتظری در حدود یک روز تمام که در منزلش بودیم آب و غذایی برایمان نیاورد. به او گفتم: «ناسلامتی ما مهمان تو هستیم.» بعد از این حرف ما، یک مشت خرما را که قابل خوردن نبود، با کمی غذا آورد و گفت: «اگر می خواهید، بخورید. مردم همین را هم نمی توانند بخورند.»

موضع شهید منتظری نسبت به دکتر شریعتی چه بود؟

من سئوالی در این مورد از او نکردم، ولی یادم هست که روحانیون انقلابی نسبت به مرحوم شریعتی موضع خوبی داشتند. واقعیت این است که دکتر شریعتی ممکن است اشتباهاتی داشته باشد، ولی علاقمند به اسلام بود. شما شاید یادتان نیاید، ولی او برای انقلاب، موتور محرکه جوانان بود و با صحبت هایش، جوانان را خیلی خوب جذب کرده بود.

شهید منتظری در بسیاری از مسایل به شدت اصول گرایانه برخورد می کرد و با لیبرال ها و افرادی که با روحانیت مشکل داشتند، زاویه داشت. به همین دلیل قضاوت ایشان نسبت به دکتر شریعتی از حساسیت خاصی برخوردار است.

یکی از خصوصیات محمد منتظری این بود که بسیار تیزهوش بود. او حتی با عده ای از مجاهدین خلق هم رفیق بود، ولی بعدها که آنها تغییر موضع دادند، او اولین کسی بود که این تغییر موضع را فهمید. در عراق یکی از افراد در بیان خاطراتش می نویسد: «ما در آنجا خیلی ناراحت شدیم و حتی پدر ایشان هم گفتند که چرا محمد نسبت به انقلابیون این قدر بدبین است؟ پدرش هم می گوید که نکند فریب خورده باشد، ولی بعدها فهمیدند که او زودتر از همه فهمیده است که اینها تغییر موضع داده اند و این بود که دیگر دنبال

همیشه جزو اولین دستگیر شدگان بود!

۲

«سلوک فردی شهید محمد منتظری» در گفت و شنود شاهد

یاران با حجت الاسلام والمسلمین محمد حسن ارسنجانی

• درآمد

دقت در زندگی پرفراز شهید منتظری در شناخت او از ضروریات اولیه است، لیکن کسانی که شناخت دقیقی از او داشته باشند، چندان زیاد نیستند، به همین دلیل شرح دقیق سلوک فردی او در این گفتگو از جمله اطلاعات ذیقیمت در باره آن شهید بزرگوار است.



آشنایی شما با شهید محمد منتظری از کجا و چگونه بود؟

اواخر ۴۴ و اوایل ۴۵، در زندان قزل قلعه بودم. بازجویم فردی به نام ازغندی بود که از نظر شکنجه کردن و فشار آوردن بر زندانیان مشهور بود. ضمن اینکه توانایی بازجویی اش بالا بود، در شکنجه کردن هم بسیاری باک بود. مرا به اتاق بازجویی برده بودند. در آنجا متوجه شدم شخص دیگری هم در حال بازجویی شدن است. ظاهراً نشان می داد که از نیروهای مذهبی است. تا همین حد می توانستم این موضوع را متوجه شوم. فضای آن روزها در زندان، فضای مذهبی نبود، افراد مذهبی به ندرت پیدا می شدند و اوضاع به دست مارکسیست ها بود. بعد از آنکه در سلول انفرادی ما باز کردند و توانستم در بند رفت و آمد داشته باشم، متوجه شدم در آن بند بیشتر توده های هائی هستند که در خارج از کشور تحصیل کرده اند. به آنها اطمینان داده شده بود که اگر برگردند، با توجه به فضای کشور می توانند کار کنند، ولی وقتی وارد ایران شدند، آنها را دستگیر کردند.

در میان آنها یک کتاب فروش مارکسیست هم بود. آرامش کسی که در زندان است، این است که ندایی از هم صداهایش بشنود. مدتی بود که از شنیدن چنین صدایی محروم بودم. در آن اتاق بازجویی شخصی را دیدم که محاسن داشت و به نظر می رسید مذهبی است. ضمن اینکه من هم بازجویی می شدم، در خلال بازجویی یقین حاصل کردم این فرد مذهبی است، اما نمی توانستم از نام و نشانش مطلع شوم. ازغندی به این آقای جوان گفت: «تو اطلاعاتی داری که باید در اختیار ما بگذاری. چه کسانی را می شناسی؟ در کجاها کار می کنی و با چه کسانی ارتباط داری؟» این جوان هم منکر این بود که با کسی ارتباط دارد. بعد این بازجو به او گفت: «مثل اینکه مرا نمی شناسی. نشده کسی وارد این اتاق شود و بازجویی شود و حرف نزند و از اینجا جان سالم به در ببرد. من به هر نحوی که باشد، تو را به حرف می آورم. بهتر این است که قبل از آنکه خوشونت از ناحیه من به کار گرفته شود، حرف هایت را بزنی.» او هم گفت: «هر کاری می خواهید بکنید، چون من اینجا دست بسته هستم، ولی مطلب و اطلاعاتی ندارم.» ازغندی سربازی را صدا زد و آن سرباز آمد. به آن سرباز گفت: «بیندازش روی بخاری.» بخاری ای که در زندان قزل قلعه بود، از آن بخاری های قدیمی بود که مثل بخاری های حالا روکش دوم نداشت. سوخت آن زغال سنگ بود و به این ترتیب گذاشته می شد. ایشان را روی آن بخاری داغ و گذاشته گذاشتند. بوی گوشت سوخته، فضای اتاق بازجویی را پر کرد. ایشان بدون آنکه فریادی بزنند، این

آیه را تلاوت کرد: «یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم.» و سپس ساکت شد. خشم و غضب ازغندی بیشتر شد. فکر نمی کرد این تیر به هدف نخورد و نتواند از او اعتراف بگیرد. مهم تر از همه اینکه داد و فریادی نمی کرد و هیچ عکس العملی نشان نمی داد. آن قدر عصبانی شد که محکم به گوشش زد، طوری که خون روی لباسش ریخت. بعدها که با ایشان آشنا شدم، متوجه شدم علت آن خونریزی این بود که پرده گوشش پاره شده بود. باز هم عکس العملی نشان نداد و ساکت و آرام نشست. بعد او را از روی بخاری پایین آوردند و روی صندلی نشانده اند. آن فضا و صحنه بسیار برایم زجر آور بود و تا الان هم هنوز آن فضا و بازگو کردن آن صحنه برایم سخت است. یعنی از جلوی کبابی ها رد نمی شوم تا بوی گوشت به مشامم نخورد. در منزل هم اگر بنا به اتفاقی کباب باشد، سعی می کنم خود را از آشپزخانه دور نگاه دارم.

اگر ممکن است راجع به فضای اتاق بازجویی توضیحی بدهید.

فضای آقازدگی فضای نرم، لطیف، خوشگذرانی و زندگی آرام و بدون دردسر بود. وقتی فرد از آن فضا بیرون می آمد، فضای جدیدی را پیدا می کند که آن فضا باید فضای تلاش، کار و حرکت های خاص خود را داشته باشد. اولین ویژگی محمد این بود که جذاب باشد و نیروها را دور خود جمع کند. این یکی از نکات بارزی است که تنها در ایشان یافت می شود و من در شخص دیگری ندیدم.

با توجه به فضا و شرایط آن روزها، جرئت و جسارت عجیبی در ایشان دیدم. در یک اتاق دو نفر را بازجویی می کردند و چشم ها را هم نمی بستند. یک طرف اتاق، شخصی را روی صندلی می نشانده و به کسی هم که آنجا بود، می گفتند، بنویس و طرف دیگر اتاق هم به همین صورت بود، اما در سال های بعد فرم بازجویی ها عوض شد، به این شکل که شخصی را به اتاق بازجویی نمی بردند، مگر با چشم های بسته، برای اینکه بازجو را نبیند. متهم دیگری را هم به اتاق بازجویی نمی بردند، مگر آنکه دو متهم هم پرونده باشند. اما در آن سال ها اینها خود

را برنده این قضیه می دانستند و سرکوب های شدیدی صورت می گرفت و خیلی هم گستاخ بودند. به این ترتیب که من در یک سمت روی صندلی نشسته بودم و بازجویی می شدم و ایشان هم در سمت دیگر روی صندلی دیگری بازجویی می شد. ما یکدیگر را می دیدیم، اما نمی توانستیم با هم صحبت کنیم، چون بازجو مراقب و مواظب بود که با هم حرفی نزنیم و یکدیگر را شناسایی نکنیم، لذا نه ایشان می توانست بفهمد من کیستم و نه من می توانستم ایشان را بشناسم. معمولاً بعد از انقلاب افراد زیادی ادعای قهرمان بودن می کنند، ولی کسانی که در مبارزه بودند و مراحل مختلفی پشت سر گذاشتند، می دانند به ندرت کسی پیدا می شود که تا این حد به سختی شکنجه شود و هیچ سخنی نگوید. من مطمئنم غیر از محمد منتظری مورد دومی که به این شکل، یعنی سوزاندن به صورتی که شخص را روی بخاری داغ و گذاشته نشانند، وجود نداشت. حداقل از بدو ورود به آنجا تا موقع خروج جز محمد منتظری کسی را ندیدم که به این طریق شکنجه شود. ممکن است در سنوات قبل از ۴۲، چنین موردی اتفاق افتاده باشد، ولی مطمئنم بعد از سال ۴۲، چنین شکنجه ای در این حد و به این شکل انجام نشده است.

البته این طور نبود که بازجویی های من هم راحت باشد. من زیر بازجویی بودم و به شدت بر من فشار می آوردند، کتک می زدند، تحقیر می کردند. از جمله شکنجه ها سوزاندن با آتش سیگار، شلاق به پشت کمر، کف پا و جاهای مختلف بود. مشیت می زدند، فحش می دادند. سن و سال من هم از شهید محمد کم تر بود و حدود هفت سال از ایشان کوچک تر بودم. طبیعتاً سن کم تر من اقتضا می کرد که در فشارهای خاص خود در فشارهای روحی و جسمی در آن اتاق در تنگناهای خاصی قرار بگیرم، یعنی برای من هم فضای راحتی نبود. در آن فضای بسته و سختی که گرفتار آن بودم، وقتی با آن شکنجه و آیه ای که ایشان تلاوت کرد، روبرو شدم، از یک طرف آن شکنجه سخت بود و از طرفی برای همیشه در مبارزه جلوداری را برای خود می دیدم و او شهید محمد منتظری بود.

در یک ماهی که در سلول بودم، دائماً این صحنه و خاطره را در ذهنم مرور می کردم و کاملاً خود را فراموش کرده بودم. ضمن اینکه نمی دانستم این جوان کیست، در کنار این قضیه متوجه نکته دیگری شدم. می دیدم در آن اتاق بازجویی فرد دیگری هم نشسته است. وقتی ازغندی از این ترفند ناامید شد، تصمیم گرفت شکنجه ای روحی و روانی به او انجام دهد. در اینجا

درست می کردند که می توانست به جایی برسد که جریانی غیبی آمد و سوزاندن را به تبرید تبدیل کرد که مصداق آیه هم همین است، اما برداشت محمد این نبود که از آیات و روایات همیشه همان چیزی را که آنجا بوده بدون کم و کاست بیان کند. گفت: «نه. سوختن بود، ولی من تحملی پیدا کردم و به شرایط روحی ای رسیدم که توانستم آن را تحمل کنم.» در حقیقت آشنایی من با ایشان از زندان قزل قلعه، اتاق بازجویی و بازجوی او آقای ازغندی و ماجرای شکنجه شدن ایشان شروع شد که بعد این آشنایی ادامه یافت. ارتباط بعدی ما با هم همچنان در قم بود. ظاهرا ایشان پیش از زندان لباس روحانیت به تن نمی کرد و آیت الله طالقانی ایشان را در زندان معمم کرد و پس از آنکه از زندان آزاد شد، ملبس به لباس روحانیت شد.

راجع به ویژگی ها و روحیات شهید منتظری بفرمایید.

شهید محمد روحیات خاص خود را داشت و به نظر من کسی در این حد نمی توانست موفقیت های خاصی را کسب کند. شما می بینید وقتی می خواهم از ایشان یاد کنم، می گویم، محمد، یعنی عادت کرده ام. از همان زمان در جلسات همدیگر را به اسم کوچک صدا می زدیم. اول اسم، آقا هم نمی گفتیم. در صورتی که در حوزه معمولا هم اسم می بایست گفته شود و هم فامیل، ضمن اینکه ابتدای اسم آقا یا القاب و... آورده شود. در چنین فرهنگی شخصی پیدا شود که بتوان با او طوری صحبت کرد که بشود نام کوچکش را صدا زد. با توجه به اینکه ایشان از خانواده ای بود که طبیعتا می بایست غیر از این باشد. پدرش از مشاهیر بود و در واقع محمد آقازاده بود. سبک آقازاده این طور نبود که با دیگران این قدر راحت بنشینند و صحبت کنند. در صورتی که باید آنها را احترام، تکریم و تجلیل می کردی تا از آنها چیزی رو بشود و مطلبی عایدت گردد. آن روزها هم ایشان از چهره های مشهور بود و می توانست از نام و عنوان پدرش و خودش بهره برداری کند و زندگی خوب و آرامی داشته باشد و عده ای هم جمع شوند و ایشان هم به عنوان یک شخصیت اجتماعی میان آنها مطرح باشد. خود من هم چنین وضعیتی را در حد محدودتر داشتم. پدرم از روحانیون سرشناس بود. خلاصه اگر می خواستم از مسیر آخوندی خود استفاده می کردم، می بایست به حوزه می رفتم و می آمدم و در آنجا هم فلائی پسر فلائی است و بین من و دیگران تفاوت زیادی ایجاد می کرد تا بتوانم در فضای موجود در حوزه زندگی کنم.

در هر حال اشخاصی که سنجیت خاصی داشتند، یکدیگر را پیدا می کردند. آن فضا برای ما جذابیته نداشت. در واقع به دنبال جایی بودیم که در آن، خودمان باشیم حتی اگر آن شخصی که به او وابستگی داریم، آدم بزرگی باشد. پدر ایشان که آیت الله منتظری بود و پدر من هم برای خود شخصیتی بود و من هنوز هم افتخار می کنم که پدرم ایشانند. قطعا محمد هم چنین روحیاتی نسبت به آیت الله منتظری داشت. محمد غیر از آقازاده بودن برای خود شخصیت جداگانه و مستقلی داشت. فضای آقازدگی فضای نرم، لطیف، خوشگذرانی و زندگی آرام و بدون دردسر بود. وقتی فرد از آن فضا بیرون می آمد، فضای جدیدی را پیدا می کند که آن فضا باید فضای تلاش، کار و حرکت های خاص خود را داشته باشد. اولین ویژگی محمد این بود که جذاب باشد و نیروها را دور خود جمع کند. این یکی از نکات بارزی است که تنها در ایشان یافت می شود و من در شخص دیگری ندیدم.

منظور از کارهای سختی که به آنها اشاره کردید، چه نوع کارها و فعالیت هایی است؟

منظور کارهای مبارزاتی بود که ما هم به سمت آن کشیده می شدیم. عرض می کنم که موارد و نکات مبارزه سخت چه بودند. قرار بود هر کسی هر کار خطرناکی را که پیامدهای سنگینی را هم به دنبال داشت با علم به این موضوع انجام دهد و قرار بود هیچ کس به دیگری تکیه نکند؛ یعنی محمد راجع به آنچه که من انجام می دادم، حداقل اطلاعات را داشت. اگر ضرورت اقتضا می کرد، محمد در جریانی قرار می گرفت که

از آن به قم رفتم تا وسایلم را جمع کنم و به سازمان امنیت بروم. یکی از فشارهایی که سازمان روی من داشت، این بود که متوجه جای من بشود. من هم جایم را نشان نداده و به آنها گفته بودم: «من جا ندارم.» همین گفته باعث شده بود که آنها پیش پدرم به من و همین طور به خودم فحش بدهند که: «اگر جا نداشتی پس کجا می خوابیدی؟» و از حرف هایی که معمولا بازجوها می زدند، به من می گفتند. البته در بازجویی ها این موضوع کم رنگ تر بود. در مواردی که مسئله برایشان پررنگ تر و با اهمیت تر می شد، تهمت های اخلاقی هم می زدند.

من مقاومت می کردم، چون در اتاق اسناد و مدارکی داشتم که اگر به دست آنها می افتاد، طبیعتا می بایست ارتباطاتم را برای آنها شرح می دادم. به همین دلیل زیر فشار مقاومت کرده و گفته بودم: «من جایی ندارم.» به آن اتاق رفتم تا وسایلم را بردارم و آثار باقیمانده را از بین ببرم. در خیابان باجک، به منزل مرحوم آیت الله ربانی شیرازی رفتم. دیدم آن آقای بزرگوار که در اتاق بازجویی خدمتشان رسیده بودم، آنجا هستند. از آیت الله ربانی سوال کردم: «اسم ایشان چیست؟» ایشان گفتند آیت الله منتظری هستند.

از آنجا آشنایی من با ایشان و پسر ایشان شروع شد و تا بعد از پیروزی انقلاب این ارتباط فکری ادامه داشت و دارد. آیت الله فاضل هم آنجا حضور داشتند. جلسه در این باره بود که ما نباید بگذاریم حالا که آیت الله خمینی تبعید شده اند، ایشان فراموش شوند. یکی از راهکارهای مطرح شده این بود که به عنوان اعتراض درس ها تعطیل شوند. آیت الله فاضل گفتند: «آقای ربانی که درس نمی دهند. من و شما دو نفر هستیم. چه تأثیری دارد که درس ها را تعطیل کنیم؟» آیت الله منتظری به ایشان گفتند: «شما تعطیل کنید تا من هم تعطیل کنم. بقیه درس ها را هم به شیوه ای تعطیل کردم. در نهایت من و شما هستیم، اگر شما قبول کنید.» ایشان هم گفتند: «اگر به تعطیل کردن من است، قبول می کنم، اما نمی توانم با کس دیگری ارتباط برقرار کنم و کسی حرف مرا گوش نمی کند که بخوام تعطیل کنم. شخصا این کار را می کنم.»

در اینجا می خواهم نکته ای را عرض کنم. وقتی جریان تبعیدم پیش آمد، به سمت شهری که تبعید شده بودم، رفتم. آیت الله منتظری مجددا دستگیر شدند. در حالی که شهید محمد منتظری همچنان در زندان بود. در آن جلسه آیت الله ربانی بسیار از این قضیه ناراحت شده بودند که چرا ایشان کتمان کردند و نگفتند. آیت الله منتظری گفتند که «ضرورتی نداشت.» آیت الله ربانی گفتند: «اتفاقا این جنایت رژیم است و باید بازگو شود.» و مرتباً آیت الله منتظری می گفتند: «نه، لازم نبوده است.» و در آخر این جمله را بیان کردند، «محمد سوخته، من قهرمان این صحنه شوم؟» یعنی من نان سوختن او را بخورم؟ این جمله برایم بسیار ماندگار است. به نظرم از تماشای آن صحنه مهم تر بود که یک پدر نمی خواهد در مبارزه از گفتن یک داستان بهره

بردارد کند، مبادا گفتن اینکه در آن صحنه بوده است، به نفع خودش تمام شود.

به هر حال گذشت و شهید محمد هم از زندان آزاد شد و من هم از فضا که به آن تبعید شده بودم برگشتم. به این ترتیب رفاقتم با محمد بیشتر و رفت و آمد و ارتباطاتم تنگاتنگ و گسترده شد. راجع به آن سوختن و تلاوت آیه «یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم» از محمد پرسیدم: اگر آن آیه را نمی خواندی، نمی سوختی؟ حالا ممکن است برخی برداشت دیگری از دین داشته باشند، یعنی برای خود ذهنیتی

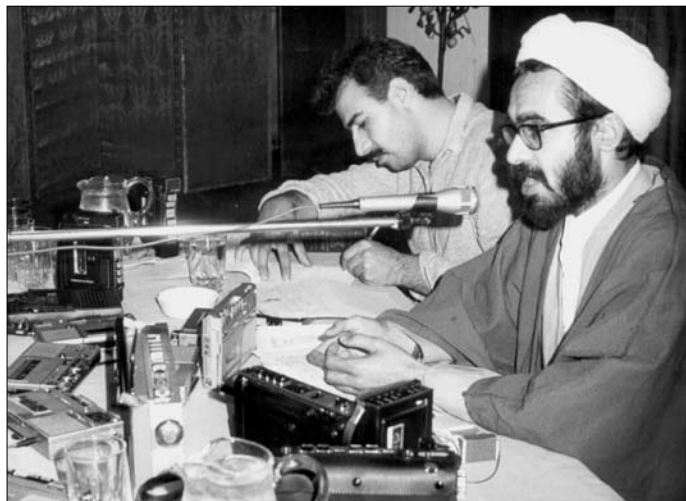
متوجه نکته دوم هم شدم. گفت: «تو جوانی، خامی، مسائل پشت پرده را نمی فهمی. دارند با احساسات بازی می کنند و اغفالت کرده اند. مثلا این پدرت (اشاره به آن شخصی کرد که آنجا نشسته بود) جزو همین کسانی است که تو و دیگران را اغفال کرده. اینها انگلیسی اند. ببین! چقدر راحت از این مسئله گذشت و هیچ عکس العملی از خودش نشان نداد.» متوجه شدم قصد تحریک روانی دارند. در واقع می خواستند او را در مقابل پدرش شکنجه کنند. می دانستم که فرد سوم پدر متهم است. وقتی ازغندی این حرف را زد، آن شخص که پدر شهید محمد منتظری یعنی آیت الله منتظری بود، گفت: «نه، خیلی به من سخت می گذرد. پسر من خوب می داند که حتی اگر حشره ای جلوی من مورد آزار و اذیت قرار بگیرد و بخواهند جانش را بگیرند، من تحمل ندارم. روح من این چنین ساخته شده و تو می خواهی از فضایی که در اینجا درست شده سوءاستفاده کنی و او یا من یا هر دوی ما را به زانو درآوری. من جایی دارم و استادی دارم و دانشگاهی هست و آنجا درسش را یاد گرفته ام. پسر من هم آنجا آن درس را یاد گرفته و آن کربلاست. استادهای ما در آنجا بودند. آنها آدم های متفاوتی بودند که بدترین شرایط را پشت سر گذاشتند و در مقابل دشمن تسلیم نشدند و اظهار عجز نکردند. من از آنجا درس یاد گرفتم. ساده

محمد شب و روز کار می کرد و هر جا که می توانست ارتباط برقرار می کرد. حداقل خواب را داشت و حداکثر تلاش را. شناسایی شده بود، چهره شده بود، طوری شده بود که هر خطری پیش می آمد می گفتند: «برویم، فلائی را بگیریم!» و جزو دستگیر شده های اول قرار می گرفت.

هم نیست.»

آن قضیه گذشت. با اینکه به دلیل صغر سنی که داشتم از نظر قانونی نباید مرا دستگیر می کردند، حالا که دستگیر کرده بودند و بازجویی می کردند، نمی توانستند محکوم به زندان کنند. در مورد امثال من سبکی را به کار می بردند و آن هم این بود که ما را به شهری دورافتاده تبعید می کردند که بازتاب هم نداشته باشد. چون بازجوها متوجه شده بودند ورقه ای را امضا نمی کنم، پدرم را خواسته بودند و به این شکل در سازمان امنیت و بدون اطلاع من از ایشان امضا گرفته بودند که مرا همراه خود به فسا برد و در شهربانی آن شهر هم امضا گرفته شود. چون پدرم در فسا زندگی می کرد، مرا به آنجا تبعید کردند.

به این ترتیب از زندان آزاد شدم و سفری به مشهد کردم و بعد





و قرآن بود. عمل ائمه و همچنین عمل به قرآن و نهج البلاغه منجر به این شده بود که نهج البلاغه و آیات قرآن به غلط تفسیر نشود، چون سیره را در کنار مفاهیم قرار داده بود. به این ترتیب به چنین زندگی‌ای معتقد و نسبت به دیگران هم سختگیر بود. همین تفکر موجب شده بود، شخصی در این حد اگر هم چیزی دستش می‌رسید، برای مبارزه کنار نگذارد و صرف کند. یک روز به حمام رفته بودیم و پولی داده بودیم تا پشتمان را کیسه بکشند. وقتی از حمام بیرون آمدیم، به من اعتراض کرد که: «چرا این طوری پول خرج می‌کنی؟ نباید این کار را می‌کردی.» من گفتم: «ما که هر روز حمام نمی‌رویم، هر چند روز یک بار می‌رویم. پشتمان کثیف می‌شود.» گفت: «هر وقت خواستیم، حمام برویم با هم می‌رویم. تو پشت مرا کیسه بکش و من هم پشت تو را کیسه می‌کشم تا پول دلاک ندهیم.» به این صورت به دزدانه این مسائل فکر می‌کرد و سختگیر بود. مثلاً او قبایی را که الان ما می‌پوشیم، نمی‌پوشید و می‌گفت: «این پول دوخت می‌خواهد.» داده بود از پیراهن‌های پارچه‌ای عربی که هر طرفش یک جیب داشت، برایش دوخته بودند. در خانه هم می‌توانستند چنین لباسی را بدوزند و نیازی به خیاط نبود. عبايي هم داشت که کنارش بخیه خورده بود و حاضر نبود آن را عوض کند. پیراهنش مثل دزدان‌های عرب‌ها نبود و بیشتر عربی و کمی ایرانی بود، چون آن موقع این طور نبود که لباس‌های عربی در ایران زیاد باشد، چون عرب‌ها کمتر در ایران بودند. خلاصه آن لباس منزل دوز بود و دالما می‌گفت: «نبايد خرج شود.» و از این حرف‌ها.

این رفتار اقتصادی فقط برای صرفه‌جویی بود یا انگیزه دیگری نیز داشت؟

یک روز به منزل پدر شهید رفتیم و کاری داشتیم که می‌بایست انجام دهیم. مثل اینکه آن روز یک نفر به آیت‌الله منتظری گفته بود: «شما به ایشان پول نمی‌دهی. نجف‌آبادی و گدا هستی. این چه وضعی است؟ پسر شما پیراهنش این طوری است، عبايش این طوری است.» ما که رفتیم، پدر شهید به او در باره لباسش اعتراض کرد. شهید محمد رو به پدرش کرد و گفت: «این حرف، حرف خودت است یا حرف دیگران؟» او هم جواب داد: «من چه کار دارم که چه می‌کنی؟ هر کاری می‌خواهی بکن. دیگران چنین حرفی به من می‌زنند.» محمد گفت: «اگر حرف خودت است، جواب تو را می‌دهم و اگر حرف دیگران است، جواب آنها را می‌دهم. هر کسی که چنین حرفی زده، غلط کرده، چرا نیامده و به خودم نمی‌گوید و به شما گفته؟ منظور از این حرف‌ها چیست؟ اگر هم این حرف خود شماست، من این پیراهن را می‌پوشم. این عبا را روی دوشم می‌اندازم. خودم را آزاد می‌کنم تا هر کسی که خواست حرف بزند، بزند.» و

جلوی آیت‌الله مطهری و یک کاسه ماست هم جلوی آیت‌الله منتظری بود. چند چنجه گوشت هم که تکه‌تکه کرده بودند در کاسه‌ای وسط سفره گذاشته شده بود. وقتی شهید منتظری این صحنه را دید، به آیت‌الله مطهری و پدرش اعتراض کرد و گفت: «شما چگونه زندگی می‌کنید؟ چگونه می‌خواهید اندیشه‌تان را در جامعه رواج بدهید؟»

به هر حال آنچه که امروز در حرکت‌های اجتماعی مان وجود دارد، حلقه‌ها را مشخص نمی‌کنیم، در آنجا شهید محمد حلقه‌ها را مشخص کرد. در ادامه گفت: «در طبقه خودتان گرسنه‌های اول دور و برتان، طلبه‌ها هستند. کسانی هستند که نان هم ندارند بخورند و زندگی‌های بسیار سختی دارند و آن وقت شما دو نفر نشسته‌اید و کباب می‌خورید؟» و کلمه «کباب» را بالحن خاص و باعصبانیت و بلند گفت. اگر ضبطی بود که آن موقع صدای ایشان را ضبط می‌کرد، متوجه می‌شدید، چقدر لحن ایشان تند و عصبانی بود. بعد به حلقه دوم اشاره کرد که در قم آدم‌های دیگری هم هستند که زندگی سختی دارند و سپس به حلقه سوم اشاره کرد که در کشورتان هم چنین انسان‌هایی هستند و در نهایت در حلقه چهارم به مردم دنیا اشاره کرد. اولویت‌های اول اینکه این طور نیست که ما فراموش کنیم طلبه‌هایی که در کنار دست ما هستند، گرسنه‌اند. یادمان برود همشهری‌هایمان گرسنه‌اند، فراموش کنیم، در کشور خودمان گرسنه است و در مرحله آخر گرسنه‌های کشورهای دیگر را از یاد ببریم، اما کسی که می‌خواهد ندای اسلام را به گوش دیگران برساند، آن شخص نمی‌تواند این گونه زندگی کند، چون غصه آنها را ندارد، آنها را لمس نکرده است. و به آنها گفت: «شما در صحبت‌ها و کتاب‌هایتان حرف آنها را می‌زنید.» به همین دلیل به آنها چنین اعتراضی کرد.

شاید امروزه خیلی‌ها بگویند، او تند بوده است، اما شخصاً نظرم این است که آن، اعتراض تندى نبود. اگر ما همواره چنین نگاه‌هایی را حفظ می‌کردیم، می‌توانستیم جلودار باشیم و همواره به جلو برویم. من چنین ضرورتی را هر روز بیشتر لمس می‌کنم. کسانی که می‌خواهند فرهنگ متعالی دینی را ارائه کنند، باید در چنین فضایی بیشتر مراقب و مواظب خود باشند. شاید چون آن روزها اوایل انقلاب بود، می‌گفتند، این حرف، حرف تندى است، ولی فکر می‌کنم دیدگاه مذهبی محمد از

محمد خود را عادت داده بود تا به هیچ وجه سه روز غذا نخورد، یا اگر غذا می‌خورد، به حداقل آن اکتفا می‌کرد. غذای اعیانی محمد این بود که مقداری نان خشک را در آب می‌ریخت و ماست و نعناع و اگر ریحانی را به آن اضافه و خیاری را در آن خرد می‌کرد و مقداری هم کشمش می‌ریخت. تازه گاهی کشمش هم نبود. خیاری، ریحان یا نان خشک هم نداشت. نان خشک همان نان خشک‌هایی بود که از نجف آباد می‌آوردند.

نهج البلاغه و امیرالمؤمنین بود. محمد می‌خواست خطبه‌هایی را که در نهج البلاغه و سیره عملی امیرالمؤمنین بود، مو به مو در زندگی خود پیاده کند. معتقد بود، برای حرکت در این راستا باید اول نگاه این گونه باشد و سپس به آن عمل کرد. در حالی که قواعد فقهی و روایات را خوانده بود. نوع اجتهادی که در حوزه‌ها صورت می‌گرفت و همین طور شأن را که خیلی‌ها در فتوا به آن معتقد بودند، ایشان قائل به شأن بود. اگر قائل به شأن بود نه خود این گونه زندگی می‌کرد و نه به این نوع زندگی به دیگران عیب و ایراد می‌گرفت، در حالی که محمد مستقیماً سراغ نهج البلاغه و قرآن رفته و زیرساخت فکری او نهج البلاغه

مثلاً من دارم این کار را انجام می‌دهم و من هم از آنچه که در مورد محمد ناچار بودم با آن ارتباط داشته باشم، اطلاع پیدا می‌کردم. محمد اطلاعات زیادی را در اختیار داشت که من از آن بی‌خبر بودم و همین‌طور من هم اطلاعاتی داشتم که محمد آنها را نمی‌دانست و هیچ‌کدام هم به دنبال این نبودیم از یکدیگر اطلاعات بگیریم. به این ترتیب سبک کار این گونه بود. به همین دلیل ممکن است مطالب زیادی را من، پدر، برادر و خانواده‌اش راجع به ایشان ندانیم. بعد اشخاصی پیدا می‌شوند و مثلاً می‌گویند ما در این مورد با محمد کار کرده‌ایم و چنین حرکتی را انجام دادیم. همین‌طور برعکس اگر محمد زنده بود یا حتی اعضای خانواده‌ام چیزهای زیادی را راجع به من نمی‌دانستند. چون من برای خودم کارهایی را انجام می‌دادم که قرار نبود به کسی گفته شود، یعنی نمی‌خواستیم آماری باشد. کارهای آماری گفتنی است و همراه با جنجال و سر و صداست.

می‌خواهم چنین نتیجه‌ای بگیرم که معمولاً کارهای آماری فلاکت به همراه دارد. کارهای مهم را کسی انجام می‌دهد که هر لحظه می‌خواهد عمل کند و فرصت و شرایط گفتن آن را پیدا نمی‌کند. محمد شب و روز کار می‌کرد و هر جا که می‌توانست ارتباط برقرار می‌کرد. حداقل خواب را داشت و حداکثر تلاش را. مسلماً چنین کاری سخت است. هر لحظه بیم دستگیری وجود داشته باشد، ضمن اینکه شرایط امنیتی خاصی وجود داشت. شناسایی شده بود، چهره شده بود، طوری شده بود که هر خطری پیش می‌آمد می‌گفتند: «برویم، فلانی را بگیریم» و جزو دستگیر شده‌های اول قرار می‌گرفت. در چنین شرایط سخت امنیتی سعی می‌کرد آثاری در منزل و خارج از محیط خانه باقی نگذارد تا اگر دستگیر شد، بازجوها نتوانند به اسناد و مدارک دسترسی پیدا کنند. با وجود این گاهی پیش می‌آید که اسناد و مدارکی باقی می‌ماند، ولی او فضاهای دیگری را پیدا می‌کرد و همه چیز را جایی می‌گذاشت که آن طرف امین باشد تا ماموران ساواک مطلع نشوند. در حقیقت در آن فضای امنیتی چنین فعالیت‌هایی بسیار دشوار بود و محمد در زندگی‌اش از این قبیل کارها بسیار می‌کرد. ضمناً این کار نیاز به پول، هزینه و بودجه داشت. طبیعتاً پول هم به‌راحتی به دست نمی‌آمد، فلذا باید در خرج کردن‌ها بسیار صرفه‌جویی می‌شد تا بتوان از این پول در مسیری که باید استفاده شود.

ممکن است توضیح دهید که این صرفه‌جویی در چه حدی بود؟

با این وضعیت، زندگی بسیار سختی پیش روی محمد بود و می‌بایست به چنین زندگی عادت می‌کرد. محمد خود را عادت داده بود تا به هیچ وجه سه روز غذا نخورد، یا اگر غذا می‌خورد، به حداقل آن اکتفا می‌کرد. غذای اعیانی محمد این بود که مقداری نان خشک را در آب می‌ریخت و ماست و نعناع و اگر بود ریحانی را به آن اضافه و خیاری را در آن خرد می‌کرد و مقداری هم کشمش می‌ریخت. تازه گاهی کشمش هم نبود. خیاری، ریحان یا نان خشک هم نداشت. نان خشک همان نان خشک‌هایی بود که از نجف‌آباد می‌آوردند.

در اینجا ماجرای را که خودم هم در آن حضور داشتیم، نقل می‌کنم. دو روز بود که با هم بودیم. با این تفاوت که ایشان مجرد بود و من متأهل بودم. من خانم را در شیراز گذاشته و به قم آمده بودم. من و ایشان هر دو در مدرسه فیضیه بودیم و تقریباً دو روز بود که غذا نخورده بودیم و کاملاً گرسنه بودیم، طوری که همان نان خشک را هم نداشتیم. روز سوم شد و همچنان نان خشک نداشتیم. به من گفت: «بلند شو، برویم تا اگر نان خشک باشد، مقداری از نهام بگیریم و بیاوریم و بخوریم.» کسی از این نوع زندگی اطلاعی نداشت. یعنی هیچ‌کس چه خانواده من، چه خانواده ایشان، چه دوستان من و چه دوستان ایشان هیچ‌کدام نمی‌دانستند ما گرسنه‌ایم.

با ایشان به منزل آیت‌الله منتظری که آن موقع در کوچه سعدی بود، رفتیم. آیت‌الله مطهری به دیدن آیت‌الله منتظری آمده بودند. آنها مشغول غذا خوردن بودند. سر سفره یک کاسه ماست

سختگیری می کرد، اما در مبارزه به راحتی خرج می کرد. اگر بچه ها با مشکلی روبرو می شدند، چون مشکلات حتما باید برطرف می شد، به رغم آنچه که امروز آنها را تحقیر و کوچک می کنیم، من آن روزهای محمد را می بینم و کمیته امداد را هم می بینم. در واقع می خواهم راجع به روحیات و ویژگی های محمد بگویم. وقتی محمد به آدم ها می رسید، نمی خواست شخصیت آنها مخدوش شود. محمد می گفت: «آدمی که الان گرفتار است، باید شخصیتش را در اوج خود بداند.» لذا وقتی می خواست مشکل کسی را حل کند، می گفت: «این پول به عنوان قرض توست. اما ما با رفقا جایی را سازماندهی کرده ایم، شما بعدا قرضت را به این حساب بریز.» تا آن فرد ریزش شخصیتی پیدا نکند، به این ترتیب روحیه گداپروری هم نداشت.

زمانی پیش می آید که اشخاص بزرگ هم عادت به گرفتن پیدا می کنند. محمد می گفت: «نباید افراد در شرایطی قرار بگیرند که بعد ناچار باشند، دستشان را دراز کنند و بعد از این دست دراز کردن زجر ببرند و برایشان عادی شود.» این یکی دیگر از ویژگی های محمد بود و به این روش های تربیتی بسیار دقت می کرد.

از دیگر خصوصیات او این بود که به هیچ وجه از شخص متملق خوشش نمی آمد و همیشه از این گونه اشخاص بدش می آمد. از دیدن آن دسته طلبه هایی که معمولا دم خانه آقایان می رفتند، رنج می برد. از اینکه در این جلسات، مداحی هایی نسبت به اشخاصی بیان می شد که وجه اجتماعی پیدا کرده بودند. حرف هایی که از نظر محمد زشت بود همین حرف ها بود که مثلا می گفتند، این آقا پولدار است یا جایگاهی دارد و... و در جلسه ای که می آید، نامش را می برند و از او تعریف و تمجید می کنند در حالی که آن آقا چون پولی ندارد اسمی از او نمی برند، لذا از وضع موجود متملق شدیدا بیزار و متفر بود و منظور او هم از آزادی این بود که نمی خواهم متملق کسی را بگویم، بنابراین دور و بر او هم اشخاص متملق جمع نمی شدند. او نه متملق می گفت و نه اجازه می داد متملقان به او نزدیک شوند، نتیجتا آدم های بزرگ سمت او می رفتند. کسانی که می توانستند کارهای بزرگ را انجام دهند. همین سبب می شد که در جاهای مختلف با اشخاصی ارتباط داشته باشد که کسی از آنها اطلاعی نداشت. این شخص با اینکه طلبه بود در زندان با دانشگاهی ها هم صحبت می شد و با آنها ارتباط برقرار می کرد. به این ترتیب از آنها مطالبی می آموزد، طوری که وقتی از زندان بیرون آمد، اقتصاد درس می داد. محمد هم با دانشگاهی ها ارتباط داشت و هم با حوزه و کسانی که می توانست در حوزه جذب کند. به این ترتیب چنین ارتباط دوسویه ای داشت. ضمن اینکه با قشر کارگر و گرسنه هم می نشست و از آنها اطلاعات و آمار می گرفت به این صورت با آنها هم روابطی داشت. آزادی خواهی محمد سبب شده بود، با آزادی خواهانی که در کشور با هر نگاهی که بودند ارتباط برقرار کند و به این ترتیب قبل از آنکه به خارج از کشور برود، از نظر فکری با هر دیدگاه آزادی خواهانه ارتباط داشته باشد. حتی در مجله ای دیدم که راجع به آنها صحبت می کرد.

اینها نکات برجسته ای بود که در فضای موجود دانستن آن برای جوانان ما لازم است، به ذهن رسید که در اینجا بیان کنم. در جریان دستگیری و متواری شدن ایشان نمی دانستم چرا ساواک به دنبال ایشان بود. اتفاقا زمانی که مأموران پلیس به مدرسه فیضیه ریختند تا ایشان را دستگیر کنند، من در اتاق ایشان بودم. یکی از دوستان که به خاطر ندارم چه کسی بود، به ایشان اطلاع داد پلیس در مدرسه است. محمد هم بلافاصله لباسش را عوض کرد و ما هم متوجه نشدیم او چگونه بیرون رفت. حتی متوجه نشدم که ایشان با عمامه مشکی بیرون رفت. در واقع محمد تا این حد سریع بود یعنی در اسرع وقت، مصمم و آرام بیاید و روشی را هم اتخاذ کند و عمامه سفید را بردارد و با عمامه مشکی بیرون رود. ■

از دیگر خصوصیات او این بود که به هیچ وجه از شخص متملق خوشش نمی آمد و همیشه از این گونه اشخاص بدش می آمد. از دیدن آن دسته طلبه هایی که معمولا دم خانه آقایان می رفتند، رنج می برد. از اینکه در این جلسات، مداحی هایی نسبت به اشخاصی بیان می شد که وجه اجتماعی پیدا کرده بودند.

هم گفتم: «برای زیارت با من به قم بیا. خرج به قم آمدنت هم با من.» آن پیرمرد پدر همان کسی بود که اعلامیه ها را چاپ کرده و شخص محترم و موقری بود. به من گفت: «چرا شما زحمت می کشید؟» به او گفتم: «قرار است این را در ماشین بگذاریم. چیز چندان مهمی هم نیست، ولی اگر بین راه از تو راجع به آن پرسیدند، نگو این مال من است. اگر هم لو رفتی، این کار و آن کار را بکن تا جنجال نشود.» در هر حال آن را آورد و به یکی از صابون فروشی ها داده بود. چون صابون فروش هم دیده بود پیرمرد خوش اخلاق و خوبی است، به او اعتماد کرد و پیرمرد هم چمدان را آنجا گذاشت و به او گفت: «من به حرم می روم.» و از آنجا برگشته بود. به این ترتیب اتفاقی نیفتاد. من هم آدرس آن را پیدا کردم و سریعا آن چمدان را برداشتم و بردم. شما ببینید که آن شخص با یک نگاه باز این کار را انجام می دهد و نگفت: «سایرین این کار را انجام دهند.» بعد هم پیرمرد به منزل آیت الله منتظری رفت و آیت الله منتظری هم احوالپرسی گرمی با ایشان کرد و به او ناهاری داد و از او پرسید: «چه می خواهی؟» پیرمرد گفته بود: «می خواهم به مشهد بروم.» همان موقع او را به مشهد فرستادند. پیرمرد می گفت: «آمدنش به قم و اینکه امام رضا چگونه مرا طلبید و من اصلا فکر نمی کردم.» این برای او خاطره شیرینی بود. به این ترتیب آن پیرمرد چند روزی برای زیارت به مشهد رفت و تا لحظه ای که زنده بود، از رفتن به مشهد کیف می کرد که من خندیدم و به او گفتم آن چمدان پر از اعلامیه بود.

می خواهم بگویم هر چیزی به جای خودش درست است. با وجودی که در مواردی مانند آن نان و خورش یا پیراهنش و..



چند جمله آخر را در نهایت عصبانیت و با هیجان خاصی بیان می کرد که متوجه شدم این موضوع فقط از نظر اقتصادی هم نیست، بلکه محمد می خواهد آزاد باشد.

آزادی برای او اهمیت خاصی داشت، طوری که می گفت: «من نمی توانم آزادی ام را بفروشم. می خواهم طوری زندگی کنم که در شرایطی که راه همه چیز بر من بسته می شود، آزاد فکر کردن، آزاد گفتن و آزاد اندیشیدن و آزادانه عمل کردنم را داشته باشم.» هیچ گاه این صحنه ها از خاطرم محو نمی شوند. شاید آن روز این حرف ها بیراه بود و در اول انقلاب شاید مقداری جاذبه این حرف ها کم شده بود که آیا واقعا لازم است این قدر سختی را تحمل کنیم؟ ولی هر چه زمان جلو رفت، ضرورت این نگاه را بیشتر حس می کنم که انسان ها وقتی می خواهند به دنبال هدف بزرگی باشند، می بایست سردمدار باشند و با اشخاص دیگر متفاوتند.

هر که به اندازه جایگاهی که پیدا می کند، هزینه های متفاوتی را می پردازد. در حقیقت محمد هزینه خود را می داد. او شخص شناخته شده ای بود که هر روز در معرض خطر بود و ممکن بود اتفاقاتی برایش پیش بیاید. آن روزهایی که ایشان متواری بود، متوجه می شدم که این حرف ها یعنی چه. در این مواقع او متواری بود و دسترسی به خانواده نداشت و می بایست با وجود همه این اتفاقات و شرایط زندگی می کرد. در دورانی که محمد متواری بود، به کلی ارتباطش را با همه رفقایش قطع کرده بود.

این شیوه اقتصادی او استثناء هم داشت؟

بله، قبل از جریان متواری شدن ایشان به نکات دیگری اشاره می کنم. کسی که در مورد خرج کردن آن گونه بود، به خاطر دارم یک روز با هم نشستیم و بدم و بسیار غصه داشت. انگار که دنیا روی سرش خراب شده بود. از او پرسیدم: «چه شده؟ چرا ناراحتی؟» گفت: «هیچی!» خیلی اصرار کردم. قبل از آن لازم است بگویم آن موقع امام راجع به جشن های ۲۵۰۰ ساله اعلامیه ای داده بودند. محمد گفت: «آقام که مکه بودند. حاج آقا مصطفی آن اعلامیه را به ایشان داده و آقام آن را در عمامه اش گذاشته و با خود به ایران آورده است و من الان غصه می خورم اعلامیه ای که از نجف به عربستان آمده و از آنجا به ایران به دست ما رسیده، چرا ما توانیم در این شرایط آن را تکثیر کنیم و در اختیار افراد قرار دهیم؟» به او گفتم: «آدم که می خواهد غصه بخورد، برای اینکه خواسته اش برآورده شود، پول می خواهد. اگر این کارت انجام شود، پولش را می دهی؟» گفت: «آره! چرا ندهم؟» گفتم: «هر چه باشد می دهی؟» گفت: «هر چه باشد می دهم.» گفتم: «بده به من.» گفت: «بیا چه می خواهی آن را تکثیر کنی؟ من هزار تا دو هزار تا می خواهم.» گفتم: «من برای ده هزار تا می زنم و می آورم. ولی الان باید پولش را بدهی.» گفت: «باشد.» گفتم: «پول را بده.» اصلا از من سؤال نکرد که کجا می خواهی بدهی. چه کار می خواهی بکنی. بدون اینکه حساسیتی داشته باشد که ممکن است از طریق من رابطی باشد و از این حرف ها. به من گفت: «باشد. کی می روی؟» گفتم: «همین امشب می روم. تو پول را جور کن. من امشب می روم کارهایم را انجام می دهم و برمی گردم.» محمد این پول را آورد و به من داد. وقتی خواستم بروم به محمد گفتم: «من آنها را نمی آورم. چون احتمال اینکه مرا بگیرند و این محموله از بین برود، زیاد است.» گفت: «درست می گویی.» به محمد گفتم: «شیوه آوردنش را هم بلد. پیرمردی را می شناسم که به آن صورت اطرافیان نداشتنه باشد، با چراغی که دارم، او را مطلع می کنم و بدون آنکه بفهمد داخل آن چیست، آماده می کنم تا اگر بین راه اتفاقی افتاد لو نرود. با همه این احتیاط ها اگر اتفاقی نیفتاد و آمد، آدرس و کدی به او می دهم که به منزل آقا برود و بین او و شما ارتباطی برقرار شود تا آنها را از او بگیرد.» محمد قبول کرد. ضمنا گفتم: «اگر آمد چون به هر صورت کار مهمی را انجام می دهد، کاری برایش انجام دهید و حواستان به این هم باشد.» البته او پیرمرد محترم و آقائی بود و از ما توقعی نداشت. به هر حال رفتیم و آن اعلامیه ها را چاپ کردم و به آن پیرمرد

سازماندهی و تشکیلاتی برای مبارزه داشت و طلبه‌ها را به مبارزه و فعالیت سیاسی تشویق می‌کرد. مثلاً روزنامه‌های مختلف را تهیه می‌کرد و آن را به صورت رایگان در اختیار طلاب قرار می‌داد. در آن زمان بعضی از روحانیون تمایل نداشتند در فعالیت‌های سیاسی دخالت کنند مانند شیخ حسین لنگرانی و علمای دیگر و او را نکوهش می‌کردند، با این حال شهید محمد منتظری به کار خود ادامه می‌داد و علاوه بر تحصیل، فعالیت‌های سیاسی هم می‌کرد، به همین دلیل رژیم دویاره او را دستگیر کرد. پس از آزادی از زندان مجدداً فعالیت‌های خود را از سر گرفت. یکی از این فعالیت‌ها تکثیر اعلامیه‌های امام بود که مبارزان برای تکثیر آن مجبور بودند خودشان دستگاه‌های لازم را تهیه کنند و در برخی موارد بسازند تا بتوانند آنها را تکثیر و بین مردم پخش کنند. در راستای این فعالیت‌ها یک بار توسط عوامل ساواک در حوزه شناسایی شد. زمانی که می‌خواستند او را دستگیر کنند موفق شد به صورت عادی از حوزه علمیه و جنگ مأموران ساواک فرار کند. به این ترتیب از قم به تهران، از تهران به مشهد و از مشهد به تایباد رفت و در هرات با تعدادی از برادران افغانی آشنا شد و آنها را به مبارزه تشویق کرد. از آنجا به کویت که منطقه مرزی پاکستان و افغانستان بود، رفت و با افراد زیادی آشنا شد و توانست برای خود مدارکی نظیر گذرنامه و مانند اینها تهیه کند. مدتی هم در محلی کار کرد و با گذرنامه‌ای که تهیه کرده بود به عراق رفت و دو سال در خدمت حضرت امام بود و در آنجا فعالیت کرد. سپس به خلیج فارس رفت و با تعدادی از شیوخ آنجا آشنا شد. آنها از شهید محمد منتظری خیلی خوششان آمده بود، طوری که حتی حاضر شدند او را به عنوان معاون خود در خلافتشان به کار گیرند، اما شهید محمد منتظری به دلیل شور و شوقی که برای مبارزات علیه رژیم داشت، آنجا نماند و به سوریه و لبنان رفت تا مقرش را در آنجا ایجاد کند و در آن پایگاه فعالیت‌های سیاسی، نظامی و فرهنگی‌اش را ادامه دهد. او از سال ۵۰ در سوریه فعالیت می‌کرد و اهم فعالیتش این بود که حلقه واسطی بین همه مبارزان بود و کوشش می‌کرد افراد مسلمان و عاشق

شهید اندرزگو یکی از دوستان شهید منتظری بود. این دو تجارب و اطلاعات خود را به هم انتقال داده بودند و شاید بتوانم ادعا کنم شهید منتظری چنین فعالیت‌هایی را از شهید اندرزگو یاد گرفته بود. ضمناً او سعی می‌کرد تجربیات و اطلاعات خود را در این زمینه به صورت جزوه و کتاب درآورد و در اختیار سایر دوستان قرار دهد. در واقع این اطلاعات را در انحصار خود قرار نمی‌داد و از این طریق توانست افراد زیادی را تربیت کند. متأسفانه امروز عده‌ای این اطلاعات را از خود می‌دانند و فراموش کرده‌اند مدیون چه کسی هستند.

پدربزرگش حاج علی به کشاورزی پرداخت و منش پدربزرگ در او اثر گذاشت و از همان موقع با کشاورزی و محرومیت مردم در آن روزها و پس از آن هم در حوزه با مبارزان، روحانیون و حضرت امام آشنا شد و خیلی چیزها یاد گرفت. او حین تحصیل فعالیت‌های تولیدی هم می‌کرد. مثلاً در یکی از کارخانه‌های آن زمان که قاشق درست می‌کردند کار می‌کرد و از نزدیک با مشکلات و محرومیت‌های مردم آشنا می‌شد. چون فردی مبارز، فهیم و با بینش بالایی بود، در خط مبارزات قرار گرفت و در سال ۴۲ در فعالیت‌های سیاسی علیه رژیم شرکت کرد و مرتباً توسط مأموران ساواک تحت تعقیب قرار می‌گرفت که چند بار توانست از آنها بگریزد، اما بالاخره توسط عوامل آنها دستگیر و سه سال زندانی شد. او در این مدت شکنجه‌های بسیار ناجوانمردانه‌ای را تحمل کرد. مثلاً در حضور پدرش وی را لخت می‌کردند و روی اجاق برقی که داغ شده بود، قرار می‌دادند. البته حرارت آن را هم طوری تنظیم می‌کردند که فرد از بین نرود. او مدت‌ها از آثار این شکنجه احساس ناراحتی و تا پایان عمر عوارض و عواقب آن را تحمل کرد. یکی از فعالیت‌های او این بود که از همان ابتدا حالت

چگونه و از کی با شهید منتظری آشنا شدید؟
شهید منتظری عضو ظفار شد و همان‌طور که خودش گفته بود، پای برهنه پا به پای مبارزان ظفار گام برمی‌داشت و به آنها کمک می‌کرد. ما هم با خود گفتیم: «در این شرایط نشستن و دست روی دست گذاشتن صحیح نیست». از طرفی می‌دیدیم رژیم شاه ملت ظفار را قلع و قمع می‌کند و تصمیم گرفتیم به مبارزان ظفار بپیوندیم. با وجودی که مردم ظفار مسلمان بودند، لیکن اکثر رهبرانشان چپی و کمونیست بودند. در هر حال تصمیم گرفتیم به آنها بپیوندیم. وقتی دکتر چمران به آلمان آمد و باخبر شد که من هم می‌خواهم با مبارزان ظفار همراه شوم، گفت: «پیش ما بیا و با ما همکاری کن». من هم قبول کردم و به جنبش سابق امل لبنان که رهبر آن امام موسی صدر بود، پیوستم. مدتی در کنار دکتر چمران در امل بودم. روزی شهید چمران گفت: «یک افغانی می‌خواهد تو را ببیند». من هم رفتم و او را دیدم و پس از سلام و احوال‌پرسی از من پرسید: «تو کیستی؟» گفتم: «من هم یک افغانی هستم». در آن زمان مبارزان معمولاً خودشان را معرفی نمی‌کردند، بلکه خود را با نام‌های مستعار از کشورهای مختلف معرفی می‌کردند، به همین دلیل هم او و هم من خود را افغانی معرفی کردیم. در خلال صحبت‌هایمان متوجه شدیم هر دو ایرانی هستیم. البته آنجا او را با نام مستعار سمعی می‌شناختند. بعد که متوجه شدم او فرزند آیت‌الله منتظری است، از او پرسیدم: «حاج آقا! چرا خودت را این‌طوری معرفی کردی؟» جواب داد: «تو گفتی من افغانی هستم، به همین دلیل من هم خودم را افغانی معرفی کردم». این گفتگو و آشنایی در محل اقتدار امام موسی صدر و در مجلس اعلای شیعه صورت گرفت و از آن روز به بعد ارتباط من با شهید محمد منتظری آغاز و روز به روز بیشتر شد.

شهید محمد منتظری در لبنان و سوریه چه فعالیت‌هایی داشت؟

محمد در خانواده‌ای روحانی متولد شده بود. پس از پایان تحصیلات ابتدایی پدر به جای دبیرستان او را برای ادامه تحصیل به حوزه فرستاد. علاوه بر دروس حوزوی در کنار



در شناخت افراد و جریانات نبوغ داشت...

«جریان‌شناسی همکاران مبارزاتی شهید محمد منتظری»
در گفت و شنود شاهد یاران با اصغر جمالی‌فر

• درآمد

تیزهوشی، مبارزات طولانی مدت، بی‌باکی و تلاش بی‌وقفه در کسب تجربه‌های گرانسنگ، از شهید منتظری شخصیتی را می‌سازد که نبوغ عجیبی در شناخت افراد و جریانات سیاسی نه تنها ایران که جهان پیدا می‌کند و از همین روی در دفاع از دستاوردهای انقلاب بی‌تابی‌هایی نشان می‌دهد که دیگران بر نمی‌تابند. گذشت زمان نشان داد که بسیاری از تحلیل‌های او صحت داشته‌اند، شناختی که متأسفانه به قیمت از دست رفتن انسان‌های ارزشمند انقلاب اسلامی تمام شد، اما هنوز هم می‌توان از آن شیوه‌ها برای شناخت جریانات سیاسی استفاده کرد. این گفتگو سرشار از این ناگفته‌های روشنگر است.



مبارزه را جمع کند و به آنها امکانات بدهد و آنها را برای مبارزه علیه رژیم در زمینه‌های مختلف فرهنگی، سیاسی، مذهبی و نظامی تهییج کند. در واقع او شخصیتی بود که در همه زمینه‌ها فعالیت داشت. من در اواخر سال ۵۴ با او آشنا شدم و مدتی زمان لازم بود تا متوجه شود تفکر چیست، در چه خطی هستم و قصد دارم چه کارهایی انجام بدهم. به تدریج با شهید محمد منتظری دوست شدم. با وجودی که با شهید چمران هم همراه بودم، اما علاقه‌ام به محمد منتظری بیشتر می‌شد تا وقتی که ماجرای تل‌زعر اتفاق افتاد به طور کلی من از حرکت محرومین جدا شدم و با شهید محمد منتظری به صورت تنگاتنگ فعالیت را شروع کردم. او علاوه بر اینکه با اهل فلسطینی‌ها و نهضت‌های آزادی‌بخش جهان همکاری داشت. ارتباطش با لیبی عالی و با سوریه و امام موسی‌صدر خوب و با هر کس که علیه رژیم قدمی بر می‌داشت، همراه بود.

در سال ۵۴ هنگامی که موضوع مجاهدین خلق و تغییر ایدئولوژی آنها مطرح شد، حق‌شناس و سایر واخونده‌های منافقان در آنجا پرسه می‌زدند. شهید منتظری خیلی کم به آنها بها می‌داد و اصلاً با آنها کار نمی‌کرد، اما افرادی را که به دلیل عشق و علاقه به اسلام و در عین حال مبارزه علیه رژیم از مجاهدین جدا شده بودند، با آغوش باز می‌پذیرفت. او خانم دباغ را به انگلستان آورد و سپس در بیروت به آنها جا داد. همچنین محمد غرضی، مرتضی آلاپوش و... البته تعدادی هم از قبل در آنجا حضور داشتند مثل علی جنتی و... همین‌طور سلمان برادر رحیم صفوی وقتی از ایران متواری شد، به آنجا رفت و شهید محمد منتظری به او امکانات داد. همه آنچه اشاره کردم نشان‌دهنده این است که این شهید بزرگوار شبانه‌روز تمام هم و غم خود را گذاشته بود تا تشکیلات منسجمی را در تمام ابعاد به وجود بیاورد و از روحانیت گرفته تا غیرروحانیت، نظامی و غیرنظامی را سازماندهی کند و به صورت تشکیلاتی علیه رژیم از آن استفاده کند. آنهایی را که می‌توانستند به ایران بازگردند، کمک می‌کرد تا برگردند و کسانی را که نمی‌توانستند بازگردند، یاری می‌کرد تا در خارج از کشور به فعالیت‌های ضد رژیم بپردازند طوری که با کمک او فعالیت‌های عمده‌ای در خارج از کشور صورت گرفت.

من به عنوان رزمنده امل در کنار امام موسی‌صدر و شهید چمران فعالیت می‌کردم و یکی از اعضای حرکت محرومین

بودم. همان‌طور که برادران عزیز ما در جبهه‌های جنگ از کمترین مرتبه تا بالاترینشان، یعنی از سربازان تا فرماندهی عاشقانه کار می‌کردند و می‌جنگیدند، ما هم به دلیل عشق به خدمت و کمک وارد این مجموعه شده بودیم. در کنار ما جلال‌الدین فارسی، سید حمید روحانی و خیلی اشخاص دیگر از جمله شهید چمران حضور داشتند. چون من با دکتر چمران آشنا شده بودم، در کنار آنها قرار گرفتم و فنون نظامی را در کنار فلسطینی‌ها آموزش دیدم. جناح اسلامی فلسطینی‌ها با امام موسی‌صدر همکاری می‌کرد. در اولین جنگی که به وجود آمد، حرکت محرومین هم شرکت داشت و من هم در آن حضور داشتم. در این جنگ جناح چپ فلسطینی‌ها کمال جنبلاط و دیگران و خود فلسطینی‌ها بر مارونی‌ها پیروز شدند. پس از این پیروزی بین رهبران سوریه و فلسطین اختلافاتی به وجود آمد. این اختلافات ادامه یافت و این دو رو در روی هم قرار گرفتند و سوریه در جبهه مارونی‌ها قرار گرفت و با هم برای قلع و قمع فلسطینی‌ها متحد شدند. بیشتر فلسطینی‌ها و بعضی از مسلمان‌ها در تل‌زعر حضور داشتند. مارونی‌ها آنجا را محاصره کردند و در مدت ۶۰ روز تعدادی از آنها کشتند و آنها را از نظر غذایی هم محاصره کردند. در نتیجه این ماجرا تبدیل به فاجعه تل‌زعر شد. در این جریان مواضع خیلی‌ها مشخص گردید. سوریه و کسانی که با موضع این کشور همراه بودند، به انقلاب فلسطین خیانت کردند که یکی از آنها حرکت محرومین بود که نیازمند حافظ اسد بود و اگر او را رها می‌کرد ممکن بود همه امکاناتی را که حافظ اسد در اختیارشان می‌گذاشت، از دست بدهند و به همین دلیل از یک سو مواضع حافظ اسد را پذیرفتند و از سوی دیگر با این کار هزینه‌ای را پرداخت کردند، به این معنا که تعدادی از مبارزان از آن حرکت جدا شدند از جمله: جلال‌الدین فارسی، صالح حسینی فراهانی، حمید روحانی، دباغ و غرضی چون مواضع ایشان را می‌دانستند خود را کنار کشیدند در مقابلش موضع گیری کردند. این فاجعه دردآور و متاثر کننده باعث شد بسیاری از ایرانیانی که در جناح امل فعالیت می‌کردند، من جمله بنده خود را کنار بکشیم.

در سال ۵۴ هنگامی که موضوع مجاهدین خلق و تغییر ایدئولوژی آنها مطرح شد، حق‌شناس و سایر واخونده‌های منافقان در آنجا پرسه می‌زدند. شهید منتظری خیلی کم به آنها بها می‌داد و اصلاً با آنها کار نمی‌کرد، اما افرادی را که به دلیل عشق و علاقه به اسلام و در عین حال مبارزه علیه رژیم از مجاهدین جدا شده بودند، با آغوش باز می‌پذیرفت.

شهید منتظری در آنجا نیروها را شناسایی می‌کرد و به سمت خود می‌کشاند که من هم از این طریق با ایشان آشنا شدم. بیشترین فعالیت‌های تربیت مبارزان بود که با آنها را مستقیماً به ایران بفرستد یا در اروپا نگاه دارد. من به عنوان فردی که در کنار شهید منتظری قرار گرفته بودم، امکان بازگشت به ایران را نداشتم و شناسنامه‌ام مصادره شده بود، لذا در بیروت مانده بودم و با او کار کردم. یکی از مشکلاتی که ایرانیان آن زمان داشتند این بود که اگر با گذرنامه خود به کشورهای دیگر، به‌ویژه لبنان و مناطق اطراف می‌رفتند، سریع شناسایی می‌شدند و به قول معروف لو می‌رفتند، مانند آیت‌الله هاشمی رفسنجانی و بسیاری از بزرگان دیگر که وقتی به بیروت یا سوریه می‌رفتند لازم نبود با گذرنامه خودشان به آنجا بروند.

شهید منتظری شبکه‌ای را تشکیل داده بود که آقای جنتی و بنده در آن فعالیت می‌کردیم و در کنار آقای جنتی الفبای جعل را یاد گرفتیم. ما گذرنامه‌های ایرانی و غیرایرانی را می‌گرفتیم و با امکاناتی که شهید منتظری در اختیارمان قرار داده بود، برای افراد زیادی که از ایران می‌آمدند و یا می‌خواستند در خارج از کشور بمانند، گذرنامه تهیه می‌کردیم. ما فیلم و زینک و دستگاه‌های مختلف را خریدیم و به این ترتیب روز به روز مجهزتر شدیم، طوری که در آنجا یک شبکه تولید گذرنامه داشتیم؛ به عبارتی سفارتخانه‌ای درست کرده بودیم و برای کسانی که می‌خواستند، هویت غیرواقعی ایجاد می‌کردیم تا به فعالیت‌هایشان در خارج از کشور ادامه دهند. ما برای رفتن به کشورهای خارجی با مشکلات متعدد مادی مواجه بودیم که می‌بایست به صورتی آنها را حل می‌کردیم، از این‌رو شهید محمد منتظری مجدداً شبکه‌ای ایجاد کرد که ما از طریق آن به راحتی بلیط‌های هواپیمایی‌های مختلف را صادر می‌کردیم و به آن کشورها می‌رفتیم. در واقع آنچه اکنون داریم نتیجه سال‌ها مبارزه، تجربه و فعالیت است بدون آنکه شناسایی شویم و کسی متوجه چنین فعالیت‌هایی گردد. تا الان هم کسی متوجه نشده است.

وقتی در سال ۵۷ در بلژیک دستگیر و به آلمان برده شدم، پلیس آلمان کاملاً گیج شده بود، چون سه گذرنامه در اختیارش بود و می‌دانست که یکی از آنها اصل و دو تای دیگر جعلی است. ابتدا از من پرسیدند: «کدام یک از آنها اصلی و کدام‌ها جعلی‌اند؟» بعداً وقتی شناسایی شدم و به آنها گفتم که هر سه‌شان جعلی هستند، بسیار تعجب کردند. در حقیقت پلیس آلمان با آن همه تجارب و تجهیزاتی که در اختیار داشت نمی‌توانست جعلی بودنشان را تشخیص دهد و گمراه شده بود. این خاطره یکی از مصادیق فعالیت‌های شهید محمد منتظری بود. در حقیقت یکی از کسانی که برای این مملکت صمیمانه تلاش کرد و زحمت کشید، شهید محمد منتظری بود که می‌بایست از او قدردانی شود. من عضو کوچکی در کنار ایشان بودم که تجارب بسیاری را در زمینه‌های مختلف کسب کردم.

همان‌طور که گفتم شهید منتظری شبکه‌ای را برای تهیه گذرنامه‌های کشورهای مختلف برای مبارزان تشکیل داده بود تا آنها به راحتی بتوانند به کشورهای مختلف بروند و فعالیت‌های خود را انجام دهند. لازم است بگویم هیچ‌گاه از این گذرنامه‌ها سوءاستفاده نکردیم و زمانی که هر یک از ما شناسایی و دستگیر می‌شدیم، به عنوان یک مبارز با ما برخورد می‌شد، نه شخصی با هویت جعلی برای کارهای غیرقانونی و خلاف. اصولاً یکی از فعالیت‌های شهید محمد منتظری ارائه خدماتی از این قبیل به مبارزان بود.

جا دارد از شهید اندرزگو هم یاد کنیم. او یکی از دوستان شهید منتظری بود. این دو تجارب و اطلاعات خود را به هم انتقال داده بودند و شاید بتوانم ادعا کنم شهید منتظری چنین فعالیت‌هایی را از شهید اندرزگو یاد گرفته بود. ضمناً او سعی می‌کرد تجربیات و اطلاعات خود را در این زمینه به صورت جزوه و کتاب درآورد و در اختیار سایر دوستان قرار دهد. در واقع این اطلاعات را در انحصار خود قرار نمی‌داد و از این طریق توانست افراد زیادی را تربیت کند. متأسفانه امروز عده‌ای این اطلاعات را از خود می‌دانند و فراموش کرده‌اند مدیون چه کسی هستند.

این شهید بزرگوار بود که چنین کارهایی را به ما یاد می‌داد و به همین دلیل هم از نظر شرعی و هم عرفی وظیفه خود می‌دانم بگویم آنچه آموختم از استاد شهید محمد منتظری بود. من همراه فلسطینی‌ها آموزش نظامی دیدم و شهید محمد منتظری برادران ایرانی و افغانی و جاهای دیگر را به من معرفی می‌کرد و من آنها را به مکان‌هایی که فلسطینی‌ها و قبل از آنکه با امل اختلاف پیدا کنیم، در

۱۳۵۸. لیلی



محمد منتظری هم از کسانی بود که چون در ارتباط با حضرت امام بود، حضرت امام این اجازه را به مردمی که وقتی نزد ایشان می آمدند و سؤال می کردند که وجوهات را به چه کسانی بدهند. البته اشخاص دیگری از جمله جلال الدین فارسی و شهید چمران هم واسط بودند و وجوهات را دریافت می کردند.

که امریکایی های جنایتکار را حمل می کند امریکایی است و اگر اتوبوس را منفجر کنید، چنانچه فرزندان آن راننده خوب باشند از نظر شرعی زیر سؤال نمی رود؟» یعنی امام در این موارد مراعات می کردند و اجازه چنین اقداماتی را نمی دادند. از طرفی مخالف مبارزه هم نبودند. شهید منتظری در خط نهضت امام قرار گرفته و فعالیت هایش در زمینه های فرهنگی، سیاسی و نظامی بود. البته گروه هایی مانند نهضت آزادی فقط مبارزه فرهنگی و نهایتا سیاسی می کردند، ولی بعضی ها به این نتیجه رسیده بودند که ضمن مبارزه سیاسی باید در زمینه های نظامی نیز با در نظر گرفتن مسائل شرعی و فقهی فعالیت هایی داشته باشند.

نیروهایی که در تشکیلات شهید محمد منتظری آموزش نظامی می دیدند، پس از اتمام دوره آموزشی چه می کردند؟

آنها از گروه های مختلف داخل کشور و همچنین مانند ما خارج از کشور بودند. مثلا خود من پس از آنکه در لبنان آموزش نظامی دیدم، در کنار برادران فلسطینی و لبنانی علیه اسرائیل می جنگیدم. آقای غرضی و سایر کسانی که از ایران به لبنان می آمدند و آموزش نظامی می دیدند، عمده فعالیت های نظامی شان در خارج از کشور علیه اسرائیل بود. در کنار این فعالیت های نظامی در زمینه های فرهنگی و سیاسی کارهایی را انجام می دادیم. در این میان کسانی هم بودند که از ایران می آمدند و آموزش می دیدند و چون تمایلی نداشتند بمانند به ایران باز می گشتند و در آنجا فعالیت می کردند، مانند هفت گروه مختلطی که در سازمان مجاهدین خلق بودند مانند موحدين، منصورون و... شهید محمد منتظری کوشش می کرد به همه نیروها که برای آموزش نظامی آمده بودند کمک کند، به عبارتی ریشه آموزش نظامی بسیاری از

اجازه را بگیرد تا سهمی از این وجوهات به آنها داده شود. محمد منتظری هم از کسانی بود که چون در ارتباط با حضرت امام بود، حضرت امام این اجازه را به مردمی که وقتی نزد ایشان می آمدند و سؤال می کردند که وجوهات را به چه کسانی بدهند داده بودند که وجوهات را به شهید محمد منتظری بدهند. البته اشخاص دیگری از جمله جلال الدین فارسی و شهید چمران هم واسط بودند و وجوهات را دریافت می کردند. شاهد بودم بیشترین کمک هایی که از ایران می آمد به شهید محمد

منتظری می رسید. به عنوان مثال شهید چمران بارها ضمن صحبت هایش با من گله می کرد و می گفت، «چرا وقتی مردم کمک می کنند به ما می گویند این پول ها را بگیرید و فشنک بخرید، نان بخرید و... چرا دست ما را باز نمی گذارند.» آنها هم این کمک ها را دریافت می کردند و مجبور بودند به همان صورتی که گفته شده است خرج کنند، چون حضرت امام دستور داده بودند وقتی کسانی کمک می کنند و می گویند در زمینه خاصی خرج شود، در همان زمینه ای که آنها گفته اند می بایست خرج گردد. مثلا اگر گفته اند این پول ها را نان و یا فشنک بخرید، شما باید همان کار را بکنید و حق ندارید پولی را که مردم مثلا برای خرید فشنک داده اند، در راه دیگری مصرف کنید. شهید چمران گله می کرد چرا دست ما را باز نمی گذارند. از طرفی هم حق داشت. اما در این زمینه ها با شهید منتظری راحت تر بودند و شهید منتظری هم بدون ذره ای چشمداشت، پول ها را در جای لازم خرج می کرد. مثلا فعالیت هایی چون تهیه بلیط ها، فرستادن مبارزان، تهیه غذای نیروها، یا حتی برای انجام بعضی کارها در سوریه و لبنان خانه هایی را کرایه کرده بود که مسلمانا چنین فعالیت هایی نیازمند صرف هزینه هایی بود. به طور خلاصه باید بگویم منبع مالی فعالیت های شهید محمد منتظری در خارج از کشور، مردم مسلمان ایران بودند.

همان طور که گفتید شهید محمد منتظری در خارج از کشور تشکیلاتی را به راه انداخته بود. به دو مورد از فعالیت های این تشکیلات اشاره کردید، یکی آموزش نظامی مبارزان و دیگری تهیه اسناد و مدارک لازم برای فعالیت های چریکی. این تشکیلات چه هدفی را دنبال می کرد و اقدامات دیگر آن چه بود؟ آیا ایشان در آن یک قیام مسلحانه را ساماندهی می کرد یا به دنبال فعالیت در راه نهضت امام بود؟

الحمد لله جواب سئوالتان در آنچه پرسیدید مستتر بود. شهید محمد منتظری عاشق حضرت امام و به قول معروف درست در خدمت ایشان بود. در ایران کسانی بودند که مبارزه مسلحانه می کردند و امام هم از این موضوع چندان راضی نبودند. وقتی مبارزان فعالیت های مسلحانه در جریان منفجر کردن اتوبوس حامل امریکایی ها می خواستند از امام مجوز بگیرند، نقل قول است از حضرت امام که فرمودند: «آیا راننده آن مینی بوس یا اتوبوس

اختیارمان می گذاشت می بردم و به آنها آموزش می دادم. هنگامی که دوره آموزشی به پایان می رسید، هر کسی دنبال کار خودش می رفت. در واقع بدون آنکه بدانم کیستند، آنها را می بردم. علاقهای هم به دانستن این موضوع نداشتم. همین اندازه که شهید محمد منتظری آنها را برای آموزش به ما معرفی کرده بود، برایم کافی بود. آن شهید بزرگوار همه امکانات لازم را فراهم می کرد. وقتی این افراد می خواستند به ایران بیایند نیاز به اسلحه و مهمات داشتند. شهید منتظری آن را تهیه و جاسازی می کرد و در اختیارشان قرار می داد و آنان به ایران و جاهای دیگر می رفتند. این یکی دیگر از فعالیت های شهید منتظری در سوریه و لبنان بود. زمانی که دوستان ضمن مبارزه دستگیر می شدند شهید منتظری از طریق ارتباطات و امکانات گسترده ای که داشت می توانست وارد مذاکره شود و مبارزان را آزاد کند. هنگامی که با این شهید بزرگوار آشنا شدم ظریف الجته و لاغر اندام بود. وقتی در کنار سایر دوستان و مبارزان فعالیت می کردیم و زمان صرف غذا می شد، می دیدم او بهترین غذاها را تهیه می کند. بعد از مدتی تصور کردم این شیخ مبارز کمی شکموست، به همین دلیل به کته قضیه رفتم تا متوجه شوم آیا درست فکر کرده ام یا نه؟ یک روز صبح شهید منتظری از من پرسید: «آیا صبحانه خورده ای؟» جواب دادم: «بله!» پس از آنکه اصرار کرد و مطمئن شد گفت: «من می خواهم صبحانه بخورم. بیا با هم برویم که پس از صبحانه به کارهایمان بپردازیم.» راستش من صبحانه نخورده بودم، ولی می خواستم ببینم او چه می کند. شهید منتظری یکی از نان های گردی که در سوریه می پختند و یک قالب پنیر سه گوش خرید. لفافه آن را باز کرد، بر نان مالید، ساندویچ کرد و خورد. سپس گفت: «الهی شکرا حالا برویم به کارهایمان برسیم.» در میانه راه به او گفتم: «آقا محمد! من صبحانه نخورده ام.» تازه دوزاری اش افتاد. پرسید: «چرا؟» جواب دادم: «حقیقتش این است که می خواستم ببینم وقتی تنها هستی هم همین کار را می کنی یا نه.» در آنجا علاقه من به آن شهید بزرگوار بیش از پیش شد. از او پرسیدم: «پس چرا این قدر برای غذا تهیه و تدارک می بینی؟» جواب داد: «چون چیهایی که به اینجا می آیند مهمانان و عزیزان ما هستند و جان شان را فدای این انقلاب می کنند. چگونه من که واسط آنها شده ام به آنها نرسم؟ این وظیفه من است.» شهید منتظری ساده زیست بود. او مسائل شرعی را رعایت می کرد و آنجا که لازم بود واقعا دست و دلباز بود.

چنین کمک هایی مانند خرید دستگاه چاپ، فراهم کردن غذای نیروها و پشتیبانی مالی مبارزان نیاز به درآمد و منابع مالی دارد. این هزینه ها چگونه تأمین می شد و منابع مالی ایشان چه بود؟

در لبنان چند نفر بودند که وجوهات را دریافت می کردند. ابراهیم یزدی هم از طریق واسطه هایی توانسته بود این



هفت هشت ماه دیگر همگی با هم به ایران برمی گردیم». این پیش بینی حضرت امام بسیار جالب بود. آن مبارز منصرف شد و سرانجام همان طور که امام فرموده بودند، همراه ایشان به ایران بازگشت.

شهید محمد منتظری در رفت و آمد هایش به کشورهای مختلف چه فعالیت هایی داشت؟

او به اعراب مسائل و الفبای انقلاب را یاد می داد که در مقابل ظلم و ستم و حکومت های وابسته به امریکا، انگلیس و اسرائیل به پا خیزند. می گفت مردم مستضعف می بایست حق خود را بگیرند. در واقع انقلاب ما چیزی جز این نبود که حضرت امام همه ما را بیدار و آگاه کرد که علیه ظلم و ستم، استکبار و وابستگی به امریکا و شرق و غرب قیام کنیم که این قیام برای رضای خدا بود و از این رو خداوند



■ امام موسی صدر.

بزرگ هم پشتیبان و حامی ما بود که توانستیم به پیروزی برسیم. در حقیقت این نهضت رهایی بخش از صدر اسلام تا فعالیت های سید جمال الدین اسدآبادی و پس از آن شهید اندرزگو و سپس شهید منتظری و همین طور الی آخر ادامه دارد. اگر ادعا کنیم که شهید منتظری مبتکر آن بود، سخت در اشتباهیم. شهید محمد منتظری معتقد بود به تنهایی نمی توانیم مبارزه کنیم. به عبارتی اگر تفکر نهضت آزادی و سایرین را داشتیم، این انقلاب به پیروزی نمی رسید. یعنی نمی توان گفت فقط ما ایرانی ها در پیروزی انقلاب اسلامی نقش داشتیم. واژه هایی که به کار می برم ممکن است واژه های مارکسیستی و مبارزات مربوط به انقلاب های غیر اسلامی باشد، لیکن در زمان صدر اسلام در تشکیل حکومت اسلامی بلال حبشی، سلمان فارسی و... همگی دست به دست یدیگر دادند و اسلام به پیروزی رسید. شهید منتظری هم چنین تفکر اترناسیونالیستی داشت که به معنای ناسیونالیستی نبود، یعنی ایران فقط به دست ایرانی از چنگ ظلم و استکبار رها نشد. ما با کمک همه مسلمانان جهان می توانیم رژیم های فاسد را ساقط کنیم، به همین دلیل علاوه بر آنکه ایرانیان را تشویق می کرد تا علیه رژیم ستم شاهی مبارزه کنند چون در این راه به کمک و همکاری غیرایرانی ها احتیاج بود، آنها را هم به مبارزه علیه ظلم و ستم و استبداد راهنمایی و تشویق می کرد.

شهید منتظری هنگامی که در پاکستان بود از طریق مبارزان پاکستانی امکانات زیادی را به نفع ایران در اختیار گرفت. همین طور وقتی آن شهید بزرگوار به افغانستان رفت و در زندان افغانستان به افغانی ها کمک کرد، در نهایت آنان هم با فعالیت هایی که کردند سهم به سزایی در پیروزی انقلاب

و شهید منتظری به سوریه رفت و آمد می کرد، آیا با حضرت امام هم ملاقات هایی داشت و آیا خاطراتی را که ایشان در این باره نقل کرده باشد به یاد دارید؟

باید بگویم شهید منتظری به قول معروف یک جا بند نمی شد و دائما در حرکت بود. مرتباً به کشورهای مختلف مثل کویت، بحرین، عراق و... می رفت. در این مدت هم چندین بار با حضرت امام تماس داشت. به خاطر دارم یکی از مبارزان خسته شده و به عبارتی بریده بود و می گفت: «چقدر آدم علاف باشد؟ همسر، فرزندان و همه زندگی ام در ایران است. آخر این چه زندگی است که ما داریم؟ دائما در تعقیب، گریز و احتیاط هستیم. به ایران برمی گردیم، نهایتاً می میریم. اگر دستگیر نشدیم، مبارزه و دشمنان را به درک واصل می کنیم یا اینکه آنها ما را می کشند. بالاخره از این



■ شهید دکتر مصطفی چمران.

بلا تکلیفی نجات می یابم.» شهید منتظری و سایرین هر چه تلاش کردند که او نرود، فایده نداشت. سرانجام شهید منتظری به او گفت: «حالا که می خواهی بروی برو، اما قبل از رفتن خدمت حضرت امام برو و تصمیمت را با ایشان در میان بگذار و هر چه ایشان فرمودند اطاعت کن.» در حقیقت گفته شهید منتظری حاکی از تبعیت او از حضرت امام بود. محمد خدمت حضرت امام حضور نداشت، اما قلب، روح و فکرش با امام بود. این تنها راهی بود که در آن لحظه به ذهن شهید منتظری خطور کرد تا به آن مبارز پیشنهاد بدهد. آن شخص هم به نجف خدمت حضرت امام رفت و تصمیمش را مطرح کرد. حضرت امام به او فرمود: «عزیزم! اگر می خواهی بروی، من حرفی ندارم برو، اما اگر صبر کنی

■■■

او به اعراب مسائل و الفبای انقلاب را یاد می داد که در مقابل ظلم و ستم و حکومت های وابسته به امریکا، انگلیس و اسرائیل به پا خیزند. می گفت مردم مستضعف می بایست حق خود را بگیرند. در واقع انقلاب ما چیزی جز این نبود که حضرت امام همه ما را بیدار و آگاه کرد که علیه ظلم و ستم، استکبار و وابستگی به امریکا و شرق و غرب قیام کنیم که این قیام برای رضای خدا بود و از این رو خداوند بزرگ هم پشتیبان و حامی ما بود که توانستیم به پیروزی برسیم.

فرماندهان سپاه و نیروهایی که در انقلاب نقش داشتند، شهید محمد منتظری بود. هر کسی ادعا کند که ما به لبنان آمدیم و شهید منتظری را ندیدیم، صراحتاً اعلام می کنم که آنها با گروه های چپ همکاری می کردند، چون آن زمان گروه های چپ هم آنجا بودند. مثلاً سهراب حق شناس از باقیمانده های مجاهدین، از طریق گروه های چپ به آنجا آمده بود و در نیروهای چپ فلسطین فعالیت می کرد. شهید منتظری همه آنها را می آورد و با ارتباطاتی که با یاسر عرفات، ابو جهاد، امام موسی صدر، امل و... برقرار می کرد، نیروها را برای آموزش نظامی در اختیار آنها و حتی خود ما هم که آنجا بودیم می گذاشت. می توانم بگویم نود درصد کسانی که قبل از انقلاب در خارج از کشور در لبنان و سوریه آموزش دیده اند در کنار شهید محمد منتظری بوده اند.

در رژیم گذشته، ناخودآگاه مبارزان تا حدودی به سمت مبارزه مسلحانه کشیده می شدند. وقتی مأموران ساواک آنها را تعقیب می کردند، آنها می بایست چه می کردند؟ یک مبارز سیاسی در زمان شاه مجبور بود برای حفظ جان از دست عوامل ساواک از خود دفاع کند. اکثر کسانی که از طریق تشکیلات شهید منتظری آموزش نظامی دیده بودند، اغلب به هدف دفاع از خود آمده بودند و این دوره ها را می گذرانند نه به قصد تهاجم و حمله. به عبارتی این آموزش ها جنبه تدافعی داشت و به هیچ وجه تشکیلات شهید محمد منتظری برنامه ترور و مبارزه مسلحانه نداشت. تا آنجایی که اطلاع دارم یکی از معدود افرادی هستم که با شهید منتظری بوده و همراه او به کشورهای مختلفی رفته ام. بعداً وقتی بحث اروپا و فعالیت های شهید منتظری در آنجا شد، بیشتر توضیح خواهیم داد. این فعالیت ها اغلب فرهنگی و سیاسی و هدف آن در منگنه قرار دادن رژیم ستم شاهی بود تا از سلطه دست بکشد و حکومت اسلامی بر سر کار بیاید.

حضرت امام در سال ۴۸، ۴۹ در نجف بحث حکومت اسلامی و ولایت فقیه را مطرح کردند. در این زمینه کتاب های متعددی نوشته و اکثر آنها بعداً دوباره با فعالیت های شهید منتظری تجدید چاپ و توزیع شدند. در این میان اشخاصی چون مرحوم فردوسی پور، مرحوم املائی، محتشمی، دعایی در عراق و شهر نجف درس های حضرت امام را به صورت جزوه و کتاب در می آوردند و چاپ می کردند. از این سو آقای سید حمید روحانی فقط در زمینه تاریخ اسلامی ایران فعالیت می کرد و همه اطلاعات را در این باره جمع آوری می کرد. او هیچ گاه در فعالیت های نظامی و تشکیلاتی شهید منتظری شرکت نمی کرد و فقط به دنبال تاریخ بود. نتیجه این تلاش ها تألیف مجموعه ارزشمند «نهضت امام خمینی» بود. او در واقع یکی از کسانی بود که سهم به سزایی در پیروزی انقلاب اسلامی داشت و می بایست از او قدردانی شود. در سال ۵۵ که همراه شهید منتظری بودم می بایست جزوات و کتاب هایی راجع به تشکیل حکومت اسلامی به دست مردم ایران می رسید. تعدادی را در مکه به زوار می دادند. همچنین بعضی از کتاب ها، اسناد و جزوات را جاسازی می کردند تا از طریق مسافران وارد ایران شود. شهید منتظری آن چنان در جاسازی آنها مهارت پیدا کرده بود که مأموران گمرک و ساواک با وجود آموزش هایی که در این زمینه دیده بودند متوجه اسناد، مدارک، جزوات و کتاب های جاسازی شده نمی شدند. من کتاب «ولایت فقیه و حکومت اسلامی» را در قطع کوچک و به صورت جیبی در آوردم و تعدادی را به شهید اندرزگو دادم. بخشی را هم زوار با خود به تهران بردند. عده ای هم در مکه و جاهای دیگر تعدادی از آنها را توزیع کردند. در واقع ما آن زمان با امکانات بسیار کم ابتکارات جالبی می کردیم که این بخشی از فعالیت های فرهنگی شهید منتظری بود.

در این مقطع زمانی که شما در سوریه حضور داشتید

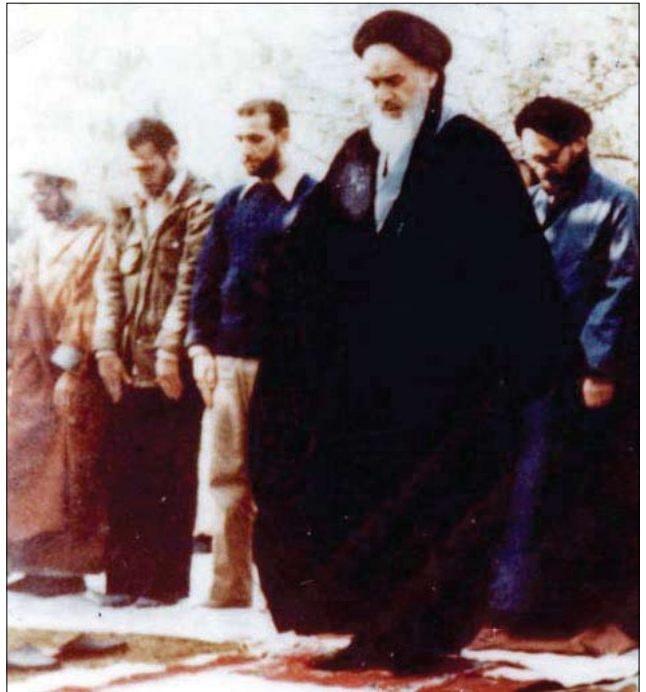
را فراهم کند تا جنازه به دمشق منتقل گردد و به این ترتیب پیکر دکتر شریعتی را در انگلستان تشییع کردند و با هواپیما به سوریه آوردند و دفن کردند. در این مراسم همه عکس‌ها و فیلم‌ها را حقیر گرفته بود و از همه آنها فقط یک نسخه بود. پس از مراسم با همکاری مبارزان تصمیم گرفته شد تا از این موقعیت استفاده شود و مراسم روز چهلم دکتر شریعتی باشکوه برگزار گردد و در آن روز تظاهراتی علیه نظام حاکم به راه بیندازیم. امام موسی صدر تمایل چندانی نداشت که مراسم چهلم دکتر شریعتی برگزار شود، اما با صحبت‌های شهید منتظری راضی به این کار شد.

آن زمان شهید منتظری پول‌های کلانی در اختیار داشت، از این رو به امام موسی صدر گفت: «در صورتی که موافقت نکنید، این پول‌ها قطع می‌شود و به شما کمکی نخواهد شد.» از طرفی امام موسی صدر هم چون نیاز به پول داشت ناگزیر پذیرفت و به این ترتیب به‌رغم میل باطنی امام موسی صدر، مراسم چهلم دکتر شریعتی در بیروت برگزار شد. مسئولان تدارک این مراسم شهید محمد منتظری، علی جنتی و بنده حقیر بودیم. در این راستا پوسترهای متعددی از حضرت امام، دکتر شریعتی، مرحوم طالقانی، آقای سبحانی و... تهیه کردیم تا در روز مراسم در جاهای مختلف نصب کنیم. وقتی می‌خواستیم عکس حضرت امام را در سالن نصب کنیم، هیچ کس جلو نمی‌رفت و همه به من نگاه کردند. من هم جلو رفتم و پس از آنکه سه چهار عکس چسباندم، آقای صادق طباطبایی خواهرزاده امام موسی صدر آمد و با تندی گفت: «چرا اینها را می‌چسبانی؟ در جایی که امام صدر هست امام سازی موقوف!» نزدیک بود با هم گلاویز شویم. او اجازه نمی‌داد و من همچنان عکس‌ها را می‌چسباندم. در این میان قطب‌زاده که نماینده امام موسی صدر بود، وساطت کرد و گفت: «دعوا نکنید. تا همین‌جا که چسبانندی کافی است.» بالاخره یک عکس امام موسی صدر و یک عکس کوچک دکتر شریعتی را جلو گذاشتند. در واقع در جایی که

تا بتوان حکومت واحد اسلامی را به وجود آورد. در راستای این هدف شهید منتظری راجع به انقلاب‌های فلسطین، لیبی، انقلاب‌ها و همچنین نهضت‌های آزادی‌بخش در فیلیپین، تایلند و... بر اطلاعات و تجربیات خود افزود. در حال حاضر نهضت‌های گمنامی در سراسر جهان نظیر اسپانیا، امریکا و کشورهای آفریقایی داریم که ناشناخته‌اند و علیه ظلم و ستم مبارزه می‌کنند. یاری کردن به این نهضت‌ها در پیشبرد اهدافشان، وظیفه جمهوری اسلامی ایران است. پیش از انقلاب اسلامی وظیفه مبارزان بود که شهید منتظری در این زمینه بسیار فعال بود، طوری که این شهید بزرگوار به عنوان «پدر نهضت‌های آزادی‌بخش» معروف شده بود. زمانی هم که شهید شد نهضت‌های آزادی مانند انقلاب فلسطین و ... همگی عزادار شدند و خود را یتیم می‌پنداشتند. پیام‌هایی که به مناسبت شهادت او صادر کردند،

بسیار جالب و خواندنی بود. باز هم تأکید می‌کنم که اعتقاد شهید منتظری بر این بود که به کمک همه مسلمانان جهان می‌توانیم حکومت اسلامی را دوباره احیا کنیم. به این ترتیب شهید منتظری ساکت نمی‌نشست و تصمیم گرفته بود به عنوان شاگرد و پیرو امام حرکت کند، طوری که حضرت امام پس از شهادت شهید منتظری از او به عنوان فرزند اسلام و قرآن یاد کردند.

لازم می‌دانم راجع به قضیه دکتر شریعتی مطالبی بیان کنم. قبل از آنکه دکتر شریعتی از ایران خارج شود شهید منتظری برای او گذرنامه پاکستانی تهیه کرد، اما او توانست با نام مزیانی برای خود گذرنامه بگیرد و با گذرنامه خود به فرانسه و از آنجا انگلستان رفت. قرار بود به خانواده خود در انگلستان ملحق شود. راجع به مرگ دکتر شریعتی دو روایت وجود داشت. یکی اینکه شب هنگام وقتی سوسن و سارا وارد انگلستان شدند، دکتر شریعتی از آنها پرسید: «چرا مادر نیامد؟» آنها پاسخ دادند: «جلوی او را گرفتند و مانع آمدنش شدند.» می‌گویند به‌حدی ناراحت شد و آن‌قدر سیگار کشید تا بالاخره سکنه و فوت کرد. روایت دیگر اینکه یکی از مأموران ساواک در انگلستان او را ردیابی کرد و در موقعیت مناسب در منزلش سرش را به زمین کوبید و او را به قتل رساند. در هر دو صورت چون هجرت کرده بود و علیه رژیم مبارزه می‌کرد به قول جلال‌الدین فارسی ما او را شهید می‌دانیم. هر چند نقل و گفتگوهای بسیاری در این باره وجود داشت. بعضی می‌گفتند، از عوامل رژیم بوده است. عده‌ای می‌گفتند، از عوامل ساواک بود و برخی هم می‌گفتند، او شهید بوده است. به هر حال این شخص در انگلستان فوت شده بود و رژیم قصد داشت از مرگ او سوءاستفاده کند. اگر رژیم موفق می‌شد جسد او را به ایران بیاورد اعلام می‌کرد که از عوامل خودمان بوده است. مبارزانی که در خارج از کشور بودند به این نتیجه رسیدند به هر طریقی که ممکن است نگذارند جسد او را وارد کشور کنند. در این میان اعضای انجمن اسلامی اروپا، روحانیت و بیشتر از همه اعضای نهضت آزادی و قطب‌زاده و ابراهیم یزدی در این زمینه نقش داشتند. ابراهیم یزدی و سایرین فکر می‌کردند بهترین مکان برای بردن و دفن جنازه کشور سوریه است. شهید محمد منتظری از امام موسی صدر خواست با توجه به روابط حسنه‌ای که با حافظ اسد داشت، زمینه آن



داشتند. در زمانی که شهید منتظری به کشورهای عربی مانند بحرین می‌رفت، مبارزان ما نمی‌توانستند امکاناتی به دست آورند مگر اینکه آنها در اختیارشان قرار می‌دادند. لازم است صراحتاً بگویم مبارزان بحرینی به دلیل تمکن بالایی که داشتند برای تهیه بلیط‌های هواپیمایی کمک‌های زیادی به ما می‌کردند و امکانات بسیاری در اختیار شهید محمد منتظری قرار می‌دادند، در مقابل آن شهید بزرگوار همه تجارب انقلابی خود را به آنها منتقل کرد تا بتوانند علیه شیخ‌نشین‌های خائن قد علم کنند. این مسائل همه به هم متصل است و اگر آنها را تفکیک کنیم به جایی نخواهیم رسید. در لبنان آیا می‌توان گفت بدون کمک فلسطینی‌ها قادر به ادامه مبارزاتمان بودیم؟ لازم بود در کنار ملت فلسطین قرار بگیریم و با تبادل اطلاعات و تجربیاتمان با مبارزان فلسطینی بتوانیم علیه ظلم و استبداد داخلی و خارجی بایستیم. این نوع نگاه و تفکر انترناسیونالیستی در شهید منتظری بسیار عمیق بود، به همین خاطر دائماً به کشورهای مختلف سفر می‌کرد و در تلاش بود تا تشکیلات کوچک را به تشکیلات منسجم مبارزاتی تبدیل کند، مانند نهضت آزادی‌بخش بحرین، نهضت آزادی‌بخش عراق و... در واقع همه تلاشش این بود که گروه‌های کوچک مبارزانی را علیه ظلم و استبداد جهانی و به نفع اسلام متحد کند. اگر هر یک از خلفای حاشیه خلیج فارس، ظالمانی که در افغانستان، سوریه، لبنان و... بودند ساقط می‌شدند، در حقیقت به نفع اسلام و مسلمانان بود. وقتی انقلاب اسلامی به پیروزی رسید، این موفقیت فقط منحصر به ملت ایران نبود، بلکه پیروزی سایر ملت‌های مسلمان علیه ستم و استبداد بود. این پیروزی ترس و وحشت عظیمی در سلاطین و حتی اسرائیل ایجاد کرد. لازم است بگویم زمانی که آنجا بودیم ناخودآگاه بعضی مواقع صحبت از لیبی می‌شد. متأسفانه تا نام لیبی می‌آمد، سایرین می‌گفتند: «آنها بی‌دینند.» و سخنانی از این قبیل. قذافی و دیگر مسئولان لیبی تفکر انترناسیونالیستی داشتند و معتقد بودند در این آشفته بازار، لیبی به‌تنهایی نمی‌تواند موفق شود و نیاز به نهضت‌های آزادی‌بخش سایر کشورها دارد.

تفکر شهید محمد منتظری و سایر مبارزان علیه رژیم شاهنشاهی که همه نشأت گرفته از اعتقادات حضرت امام بود این بود که می‌بایست همه مستضعفان جهان متحد شوند

در حقیقت این نهضت رهایی‌بخش از صدر اسلام تا فعالیت‌های سیدجمال‌الدین اسدآبادی و پس از آن شهید اندرزگو و سپس شهید منتظری و همین‌طور الی آخر ادامه دارد. اگر ادعا کنیم که شهید منتظری مبتکر آن بود، سخت در اشتباهیم. شهید محمد منتظری معتقد بود به‌تنهایی نمی‌توانیم مبارزه کنیم. به عبارتی اگر تفکر نهضت آزادی و سایرین را داشتیم، این انقلاب به پیروزی نمی‌رسید.

می‌بایست امام را مطرح و معرفی می‌کردیم، اجازه نمی‌دادند. در مراسم چهلم دکتر شریعتی، امام موسی صدر، اعضای نهضت‌های آزادی‌بخش فلسطین، اریتره، یاسر عرفات و عده‌ای از ایرانی‌ها حضور داشتند. با توجه به اینکه در آن مراسم شهید منتظری به امام موسی صدر خط داده و محور سخنرانی را مشخص کرده بود، امام موسی صدر و همین‌طور یاسر عرفات ضمن سخنرانی‌شان از انقلاب اسلامی حمایت کردند. به این ترتیب جوی ناخواسته برای امام موسی صدر و خواسته برای ما علیه رژیم ایجاد شد و مراسم به‌خوبی برگزار شد و در جراید بازتاب خوبی داشت و سفیر ایران در لبنان را که رئیس ساواک آنجا هم بود خشمگین و غضبناک کرد. عده‌ای از روحانیون هم که با دکتر شریعتی مخالف بودند مانند مرحوم مرتضی عسکری نامه تنادی به شیخ شمس‌الدین با این مضمون نوشت: «تو که در آنجا هستی چرا اجازه دادی چنین کاری را انجام دهند؟ این شخص

به راه بیندازد. به دنبال آن هادی غفاری از پاکستان و افراد زیادی از نقاط مختلف به فرانسه رفتند. این مقطع زمانی بود که من از همه حتی شهید منتظری دلخوری پیدا و از طرفی با توجه به اطلاعات و تجربیاتی که کسب کرده بودم، مستقل شده بودم و هر کاری را که به نظر من صحیح بود انجام می‌دادم. به عبارتی برای خودم کار می‌کردم. در حالی که شهید منتظری کارهایش را انجام داده و به پاریس رفته بود، خانم دبلاغ و آقای آلا پویش در بیروت مانده بودند و خیلی به من اصرار کردند من هم به پاریس بروم. نمی‌دانم با وجود اصرارهای فراوان و موقعیتی که پیش آمده بود و می‌توانستم دوستان قدیمی را هم ملاقات کنم، اما از درون عاملی مانع رفتن من به پاریس می‌شد. من به راجع به این قضیه خدمت حضرت امام رفته بودم و نه از سایرین در این باره در خدمت امام اطلاع داشتم، وقتی بعداً این جریان را در ایران شنیدم، بسیار خدا را شکر کردم که نرفتم. عده‌ای از دوستان که از بیروت رفته بودند، در آنجا لباس روحانیت به تن کردند تا نشان دهند در این جریان روحانیت هم حضور دارند. همین‌طور تعدادی از روحانیون و دوستانی که در اروپا بودند، در کلیسای سنت تورین تحصن کردند.

من چون کارم مطبوعاتی بود، نتیجه گزارش کلیسای سنت تورین را از روزنامه‌های عربی در آوردم و با همکاری آقای غرضی و خانم دبلاغ آن را چاپ کردیم. بعد از آن ماجرا اختلافات شدیدی میان خانم دبلاغ، آقای غرضی و شهید منتظری در لبنان به وجود آمد. به عبارتی همان اتفاقی که در سازمان مجاهدین خلق افتاد، این بار در بین دوستان ما در لبنان رخ داد. البته از ایران و نقاط دیگر آمدند تا اختلافشان را حل کنند، اما سودی نداشت. به نظر من این اختلاف بیشتر بر سر مدیریت تشکیلات بود. زیرا آقای غرضی و خانم دبلاغ با هم همفکر شده بودند و قصد داشتند تشکیلات خاص خود را به وجود آورند و از طرفی امکانات مالی در اختیار شهید منتظری بود و آنها می‌خواستند آن امکانات را در اختیار خود بگیرند. کار به جایی رسید که شهید منتظری تنها کاری که می‌توانست انجام دهد این بود که همه امکانات را در لبنان رها کند و به خلیج فارس برود و فعالیت‌های مبارزاتی‌اش را در آنجا پی بگیرد. با جدا شدن شهید منتظری، آنها خیلی کوشش کردند مرا در جناح خود نگاه دارند، اما من زیر بار نرفتم. من هم تسویه حساب کردم و به آلمان رفتم. خانم دبلاغ و آقای غرضی هم در سوریه و لبنان به فعالیت‌های خود ادامه دادند. به این ترتیب من در این مقطع زمانی از شهید منتظری جدا شدم که این جدایی تا زمان هجرت امام به پاریس ادامه داشت.

یک روز در خانه نشسته بودم که محمد از کویت با من تماس گرفت و گفت: «ابو حمید! حضرت امام دارند به

داشت و در مجموع روابط شهید منتظری با سیدمهدی هاشمی چگونه بود؟

شهید منتظری و سید مهدی هاشمی همشهری بودند و از بچگی با هم بزرگ شده و هم سن و سال و هر دو تحصیلکرده حوزه و مبارز بودند، اما یکی از آنها خارج از کشور و دیگری داخل کشور فعالیت‌های مبارزاتی داشت. زمانی که سیدمهدی هاشمی به سربازی رفت، اطلاع ندارم شهید منتظری در زندان یا خارج از کشور بود. وقتی وقایع نجف‌آباد و اصفهان رخ داد و افرادی از جمله شمس‌آبادی کشته شدند و بحث شهید جاوید مطرح گردید، در آن زمان سید مهدی هاشمی دستگیر و به سه بار اعدام محکوم شد. در این مقطع شهید منتظری، آقای غرضی، خانم دبلاغ و بنده در لبنان بودیم. شهید منتظری از جزئیات وقایعی که در ایران رخ می‌داد، اطلاع دقیقی نداشت. سیدمهدی هاشمی یکی از مبارزانی بود که گروه «الله‌اکبر» را تشکیل داد. در آن روزها جوی به وجود آمده بود که اکثر روحانیون حضرت امام را قبول نداشتند و حتی عده‌ای از آنها می‌گفتند: «حضرت امام و طرفدارانش وهابی هستند!» و علناً با امام مخالفت می‌کردند. در نجف هم وضع به همین صورت بود. حتی در نجف این گفته نقل قول بود و همه ما شنیده بودیم که در فیضیه وقتی شهید مصطفی خمینی از لیوانی آب می‌نوشید، روحانیون مرتجع می‌گفتند: «از آن لیوان نمی‌شود آب خورد، باید آن را آب کشید، چون نجس است.» شمس‌آبادی هم به حضرت امام اعتقادی نداشت و طرفدار آیت‌الله خویی بود. ضمن مبارزات ممکن است مبارزان در مسیر خود اشتباه کنند، مانند حجتیه‌ها که به جای آنکه برضد رژیم پهلوی باشند، خود با انحرافات که داشتند به نفع رژیم و علیه مخالفان آن عمل می‌کردند. سیدمهدی هاشمی دچار می‌شد. شمس‌آبادی و همفکرانش مخالف حضرت امام و آیت‌الله منتظری بودند. اشتباه بزرگ سید مهدی هاشمی و همراهان او، قتل شمس‌آبادی بود. البته رژیم هم می‌خواست چنین اتفاقاتی بیفتد.

پس از چهل دکتر شریعتی مبارزان در دفاع از حضرت امام و زندانیان سیاسی در پاریس اقدام به اعتصاب غذا کردند. شهید منتظری وقتی مطلع شد که قرار است سیدمهدی هاشمی را اعدام کنند، با توجه به شناختی که از او داشت و اینکه در هر صورت او یک مبارز بود، تصمیم گرفت از او دفاع کند. هنگامی که قضیه اعدام سیدمهدی هاشمی مطرح شد، خانم دبلاغ و سایرین خدمت حضرت امام رفتند و به ایشان اطلاع دادند که می‌خواهیم چنین کاری را انجام بدهیم و این کار دفاعیه‌ای برای سیدمهدی هاشمی است. حضرت امام به آنها فرمودند: «این کار را نکنید! او یک قاتل است، نه یک سیاسی. نیازی به دفاع ندارد.»

به‌رغم مخالفت حضرت امام، این مجموعه کار خود را انجام دادند. شهید منتظری از این ماجرا برای حمایت از امام، روحانیون و مبارزه و نیز معرفی نظام و امام در سطح جهانی استفاده کرد. با توجه به اینکه شهید منتظری ارتباطات خود را با مبارزان و دانشجویان انجمن اسلامی در کشورهای اروپایی محکم کرده بود از این فرصت به‌خوبی استفاده کرد تا در فرانسه چنین اعتصاب غذایی را

ملحد است و شما نباید این کار را می‌کردید.» قبل از مراسم با کمک دکتر چمران و علی جنتی کتاب «آری این چنین است ای برادر» و «فاطمه فاطمه است» دکتر علی شریعتی را به عربی ترجمه کرده بودیم و پس از مراسم کتاب‌ها را در معرض فروش گذاشتیم. پس از آنکه مراسم تمام شد. امام موسی صدر آمد و گفت: «شما پدر ما را در آوردید. ابروی ما را بردید. من نمی‌خواستم در این مراسم شرکت کنم. ناچار به شرکت در این مراسم شدم.» در صورتی که هر کس دیگری بود می‌بایست خوشحال می‌شد، اما چون محافظه‌کار و حسابگر بود اعلام کرد: «ما را به شرایطی انداختید که امکانات بسیاری را از دست دادیم.» پس از آن قرار بر این شد با خانم دبلاغ، آقایان قطب‌زاده، غرضی، آلا پویش و چند نفر دیگر برای ارزیابی مراسم نزد امام موسی صدر برویم. شب بود و همه نشسته بودیم. شام مفصلی آوردند. ما هم گرسنه و تشنه بودیم. پس از صرف

حسینی که شهید منتظری داشت این بود که در این گونه مباحث سیاسی حرف آخر را اول می‌زد، از این‌رو راجع به عباس امیرانتظام چنین گفت: «عباس امیرانتظام جاسوس امریکا و بهایی است و...» و همه اینها را بیان کرد. پلیس‌ها هیچ‌یک از جنایتکاران را نمی‌توانند کشف کنند، مگر آنکه خودشان خود را لو بدهند. پلیس‌ها به دلیل تبخری که دارند متوجه می‌شوند، اما مردم عادی متوجه نمی‌شوند.

غذا همگی به من گفتند: «این چه حرکتی بود؟ این شیوه ثروتمندان است. این کارها اصلاً صحیح نیست. شما باید زندگی آرام، ساکت و مستضعفی داشته باشید. این غذاها طاغوتی بود.» من به شهید چمران گفتم: «دوستان اعتراض کرده‌اند که این چه غذایی بود که دادید؟» شهید چمران جواب داد: «من تعجب می‌کنم. اگر به شما چنین غذایی بدهیم ایراد می‌گیرید و اگر هم ندهیم می‌گویید اینها گرسنه و گدا هستند و باز هم ایراد می‌گیرید. ما نمی‌دانیم با شما چه کنیم؟»

خلاصه تصمیم گرفتیم خدمت حضرت امام برویم و گزارش این جریان‌ها را به امام بدهیم. شهید چمران گفت: «من نمی‌توانم بروم. اگر بروم تکه بزرگم گوشم است چون حسنی‌فرد با من مخالف است.» هر کس برای نرفتن بهانه‌ای آورد. ناگزیر آقای قطب‌زاده پذیرفت خدمت حضرت امام برود و ماجرای آن شب را توضیح دهد. حضرت امام بیانیه زیبایی در این باره صادر کردند: «اکنون که به نظر می‌رسد انقلاب اسلامی در حال به پیروزی رسیدن است، بر شما و مسلمانان واجب است با کسانی کار کنید که صد در صد اسلامی باشند.» یعنی به ما هشدار داد که با هر نیرویی نمی‌توانیم کار کنیم. لازم است اشاره کنم با وجودی که مراسم چهلمین روز درگذشت دکتر شریعتی به‌خوبی برگزار شد، اما در کنار آن تنش‌هایی هم وجود داشت مثلاً جلال‌الدین فارسی و حمید روحانی از دیدگاه اسلامی، لیکن روحانیت مرتجع و رژیم از نگاهی دیگر مسبب این تنش‌ها بودند.

با توجه به اینکه پس از شهید محمد منتظری نهضت‌های آزادی‌بخش عملاً دست سیدمهدی هاشمی بود، آیا شهید منتظری در آن مقطع زمانی متوجه انحرافات فکری مهدی هاشمی شده بود و یا او به همان صورتی که سایر نیروهای مبارزاتی را به سمت خود کشانده بود، مهدی هاشمی را هم جذب کرده بود. آیا به او اعتماد کامل



۱۳۵۹. شهید منتظری در جلسه شورای عالی دفاع.



۱۳۵۹ شهید منتظری به اتفاق هیتت لیبایی در برابر ورودی بهشت زهرا.



به حرف او توجهی نمی کرد و به من می گفت: «تو کارت را بکن». ابراهیم یزدی عملاً مخالفت می کرد. می خواهم جایگاه شهید منتظری را برایتان بگویم که اگر او حضور نداشت، آن بیانیه که بعدها آن را به من داد برای نخستین بار در نشریه والفجر چاپ کرد، هیچ گاه نوشته نمی شد. همچنین اولین سخنرانی که حضرت امام در پانزدهم مهرماه در بین دوستان کردند و هنوز هیچ کس نسخه ای از آن را در اختیار نداشت و چندین بار هم مرکز

تنظیم و نشر آثار امام آن را به عنوان یک سند تاریخی از من خواست که هنوز به آنها ندادهم. اگر محمد نبود نوارهای سخنرانی امام در روزهای هفدهم، هجدهم و نوزدهم مهر هیچ گاه پخش نمی شد، زیرا جز شهید منتظری کس دیگری به فکر این کار نبود و آن را انجام نمی داد. او با قاطعیت نوار را ضبط می کرد و به من می داد و من هم از طریق تلفن آن را پخش می کردم. از پانزدهم مهر تا آبان ماه کار ما همین بود. شهید منتظری بارها و بارها به من می گفت: «ابتدای این نوارها را که پخش می کنی خودت صحبت کن». من این کار را نمی کردم. نوارها را به سایرین می دادم و آنها تکثیر می کردند و من هم آن را پخش می کردم. یک هفته از حضور امام در پاریس می گذشت که خانم دیباغ و آقای غرضی به آنجا آمدند. آنها هم یک تشکیلات بودند و امکانات لازم برای این کار را داشتند، به همین دلیل مسئولیت ضبط، تکثیر و توزیع سخنرانی ها را خانم دیباغ، آقای غرضی و آقای آلاپوش بر عهده گرفتند و من و شهید منتظری خودمان را کنار کشیدیم.

شهید منتظری تا زمانی که در پاریس بود همه تلاشش این بود که با لیبی و نقاط دیگر ارتباط لازم را ایجاد کند تا این انقلاب زودتر به پیروزی برسد. شهید منتظری شیفته و شاگرد حضرت امام و به عبارتی در شخصیت ایشان ذوب شده بود و سعی می کرد اهداف ایشان را پیاده کند. هنگامی که پدر شهید منتظری به پاریس آمد می دیدم مبارزان مختلف اطراف او جمع می شدند. به شهید منتظری می گفتم: «محمد! نگذار اینها تا این حد نزدیک شوند. آنها چپی و فرصت طلبند و سوءاستفاده می کنند.» او می گفت: «ایرادی ندارد. بگذار این انقلاب عمومی شود.» شهید منتظری چنین دیدگاهی داشت و دیدش نسبت به مسائل باز و روشن بود، در صورتی که سایرین سعی می کردند همه چیز را بین خودشان تقسیم کنند. در حالی که شهید منتظری می خواست انقلاب ما عمومی و علنی باشد. لازم است بگویم در این مدت بازرگان، سنجابی،

پاریس می روند. بلند شو و سریعاً خود را به پاریس برسان.» آدرس منزل بنی صدر را هم به من داد. من هم فوراً مقدمات سفر به پاریس را مهیا کردم و با گذرنامه پاکستانی عازم آنجا شدم. به این ترتیب دو ساعت پس از ورود امام، به پاریس رسیدم و خدمت ایشان رفتم. سپس شهید منتظری هم به پاریس آمد. علاوه بر من و شهید منتظری، محتشمی، مرحوم فردوسی پور، مرحوم املائی، ابراهیم یزدی و... هم در پاریس خدمت حضرت امام حضور داشتند و سایر مبارزان و دوستانی که در اروپا بودند به تدریج به ما پیوستند. بنده کارهای اولیه امام را انجام می دادم. به عنوان مثال تهیه نان و غذا برای آنها که به تازگی آمده بودند و به محیط آشنایی نداشتند، مشکل بود و تنها کسی که می توانست از عهده آنها برآید، حقیر بودم که افتخاری نصیب شده بود که در خدمت امام باشم. وقتی حضرت امام وارد پاریس شدند، خیلی ها کوشش می کردند ایشان را سمت خودشان ببرند. اگر ایشان منزل قطب زاده، یا بنی صدر می رفت فاجعه بود، چون هر کدام بعداً ادعاهایی داشتند، از این رو ایشان فرمودند: «من خانه هیچ کدامتان نمی آیم و به منزلی غیر از منزل شماها می روم.» آن زمان بحث بر سر این بود که حضرت امام را به کجا ببرند. آقای فرسود که از همسرش جدا شده بود و به عبارتی متارکه انقلابی کرده بودند، قرار بود منزل را تحویل بدهد، اما هنوز کلیدش دست دوستان بود. به حضرت امام اطلاع دادند آن خانه خالی است. امام هم موافقت کردند آنجا بروند. وقتی وارد خانه شدیم هنوز کارتن کتابهای فرسود آنجا بود. یک اتاق را برای حضرت امام آماده کردند. در اتاقی دیگر هم آقای فردوسی پور و سایرین و در یک اتاق هم من و چند تن از دوستان بودیم و کارها را رتق و فتق می کردیم.

به خاطر دارم شب دوم ورودمان به پاریس بود که هادی غفاری تماس گرفت که من الان آمده ام و در فرودگاه شارل دوگل هستم. من هم رفتم و او را از فرودگاه آوردم. وقتی تلفن زنگ می زد و دوستان از جاهای مختلف به پاریس می آمدند، معمولاً من تا فرودگاه دنبالشان می رفتم، چون تاحدودی به آنجا آشنایی داشتم. به تدریج که تعداد افراد زیاد شد، کارها بین دوستان تقسیم شد. به این ترتیب کار من ارتباط میان مبارزان در آلمان بود. وقتی وارد پاریس می شدم، من دنبالشان می رفتم و آنها را از فرودگاه تا منزل امام می آوردم. نخستین کاری که شهید منتظری پس از ورودش انجام داد این بود که با آقاسید احمد خمینی، هادی غفاری و آقای فردوسی پور اولین بیانیه روحانیون مبارز خارج از کشور را صادر کردند. سپس آقاسید احمد خمینی آن بیانیه را بلند خواندند و آن را ضبط کردند. در این مجموعه ابراهیم یزدی چون همراه امام آمده بود، سعی می کرد همه کاره حضرت امام باشد. اخباری که می آمد ابتدا از کانال ابراهیم یزدی عبور می کرد و سپس به حضرت امام می رسید و همین طور هم بالعکس. از این طریق ابراهیم یزدی در جریان همه اخبار و امور قرار داشت. شهید منتظری هم از اخبار مطلع بود، اما با ابراهیم یزدی میانه ای نداشت. هنگامی که حضرت امام سخنرانی می کردند، شهید منتظری ضبط صوت را مقابل ایشان قرار می داد و صحبت ایشان را ضبط می کرد. شب هنگام در پاریس هزینه مکالمات تلفنی از ساعت معینی به بعد کمتر می شد. من هم شماره تلفن همه دوستان در خاورمیانه از جمله ایران را داشتم. از ده شب پشت تلفن می نشستم. آن زمان هم مثل حالا نبود که به راحتی با ایمیل حجم زیادی از اطلاعات را در زمانی کوتاه منتقل کنیم. از ابتدای سخنرانی گوشی تلفن را جلوی ضبط می گذاشتم و طرف در کویت، تهران یا بحرین آن را ضبط می کرد. ابراهیم یزدی فریاد می زد: «این کارها را نکنید. این صحبت ها در این حد نیست. وجهه ما و انقلاب پایین می آید.» شهید منتظری

شهید مطهری و شهید بهشتی مرتباً در رفت و آمد بودند. او با آنها ارتباط داشت و بحث و گفتگو می کرد و از آنها اطلاعات و اخبار را دریافت می کرد. هنگامی که پدر ایشان تصمیم گرفت بازگردد، شهید منتظری هم همراه ایشان عازم ایران شد. شهید منتظری با گذرنامه بحرینی همراه پدر از طریق عراق وارد قصر شیرین شد. از این طرف من هم از فرانسه به آلمان رفتم و دوباره میان ما جدایی افتاد.

میانه شهید منتظری با بازرگان، سنجابی، شهید مطهری و شهید بهشتی چگونه بود. با توجه به اینکه شهید مطهری نیروی عمیق و متفکری بود روابط شهید منتظری با شهید مطهری چگونه بود؟

یکی از ویژگی های شهید منتظری این بود که با همه تعامل و ارتباط داشت که این خصلت اقتباسی از خصوصیات اخلاقی حضرت امام بود. به عنوان مثال حضرت امام با سنجابی، بازرگان و حسن نزیه هم ارتباط داشت، اما چند تن را نمی پذیرفت. مثلاً منصور، خبرنگار روزنامه اطلاعات را به هیچ عنوان به حضور نپذیرفت. یا امام درباره جلال تهرانی فرمودند: «تا استعفا ندهی تو را نمی پذیرم.» هنگامی که جلال تهرانی استعفا داد، امام او را به حضور پذیرفتند. همچنین راجع به بختیار فرمودند: «تا زمانی که استعفا ندهد، او را ملاقات نخواهم کرد.» اما با سایرین با وجود افکار التقاطی، برای پیشبرد اهداف انقلاب تعامل می کرد. شهید منتظری پس از ورود به ایران با سنجابی، بازرگان و شهید مطهری و... ارتباط داشت و با هیچ کدام اختلافی نداشت، بجز شهید بهشتی که بعداً به این موضوع خواه پرداخت. شهید محمد منتظری در خارج از کشور با عناصر و گروه های مختلف مانند نهضت آزادی، امام موسسی صدر، نواب سفیر ایران در فرانسه اختلافاتی داشت، اما با جامعه روحانیت اختلافی نداشت. شهید منتظری با موفله اسلامی، عسگر اولادی و شکوری روابط خوبی داشت. در واقع هنر شهید منتظری این بود که از آنها امکانات می گرفت و در راه انقلاب مصرف می کرد. در ابتدا روابط شهید منتظری با بازرگان، ابراهیم یزدی و امیرانتظام خوب بود، اما زمانی که متوجه ماهیت آنها شد و چهره واقعی آنها را قبل از امام شناخت، مقابله شان ایستاد و از آن به بعد روابطش با آنها به هیچ وجه اصلاح نشد. در حقیقت شهید منتظری شیوه حضرت امام را اتخاذ و کوشش کرده بود از همه امکانات برای پیروزی انقلاب استفاده کند و به نظر من در حال حاضر رهبر معظم انقلاب اسلامی هم همین روش را به کار می برند.

رابطه شهید منتظری با شهید مطهری بسیار نزدیک بود. اگر تاریخ تشکیل سپاه را بررسی کنید، با وجود آنکه عده ای آن را به خود گرفته اند، اما در واقع سپاه را شهید منتظری تشکیل داد. وقتی شهید منتظری وارد ایران شد، به خوبی

عباس امیرانتظام هم به عنوان یک جاسوس با عملکرد و مواضعش خود را لو داد. همان طور که حضرت امام فرمود: «شما می توانید انسان ها را کشف کنید و اگر می خواهید بدانید یک مسئول خوب یا بد است، به دنبال سوابقش بروید و در باید پدر و مادر او چه کسانی بوده اند. مواضع قبل و بعد از انقلاب او چه بوده است و آنگاه این موارد را کنار هم بگذارید و نتیجه بگیرید.»

۱۳۵۸. حزب جمهوری اسلامی.



جا مانده‌ام. من هم برایشان از پشت شیشه دست تکان دادم. به این ترتیب نخستین مهمان از سوی دولت جدید ایران به لیبی بودم. ده روز آنجا بودم و با مسئولان آن کشور گفتگو کردم و طبیعی بود در این میان از امام موسی صدر و... هم صحبت‌هایی می‌شد.

وقتی وارد یونان شدم چون گذرنامه نداشتم، دستگیرم کردند. من یک گذرنامه لیبیایی داشتم. از گذرنامه عکس گرفتند و غیر از آن هیچ چیز دیگری به همراه نداشتم. سپس از طریق فرودگاه آتن به ایران آمدم. مأموران وزارت امور خارجه تماس گرفتند که یک لیبیایی را دستگیر کرده‌ایم. آنها گذرنامه‌ام را هم ضبط کردند. از این سو دوستان خوشحال و خندان به فرودگاه آمدند. پس از آن شهید منتظری توانست از زندان پدر بگیرد و نخستین شماره نشریه «پیام شهید» را منتشر کرد. شهید منتظری خیلی کوشش کرد که اختلافش را با شهید بهشتی برطرف کند. در واقع در انقلاب شهید بهشتی یک عقیده و شهید منتظری عقیده دیگری داشتند. شهید بهشتی و شهید منتظری با توجه به نگرش‌هایی که داشتند و از طرفی چون هر دو برای انقلاب فعالیت می‌کردند، هر یک خود را روزهایی می‌پنداشتند، اما کار به جایی رسید که هر دو متوجه شدند نمی‌توانند کار کنند و علت اصلی آن هم ناکسانی بودند که درون انقلاب نفوذ کرده بودند مانند نهضت آزادی و... آنها همه تلاششان این بود بین این دو روحانی اختلاف ایجاد کنند، چون اگر چنین می‌شد آنها پیروز می‌شدند.

شهید منتظری چهار شماره از پیام شهید را منتشر کرد و در آنها کوچک‌ترین اهانتی به شهید بهشتی نکرده بود، اما تماماً علیه نهضت آزادی، امریکایی‌ها و جاسوس‌ها بود. بالاخره شهید منتظری مجدداً سپاه را به دست گرفت و با برخی افراد برخورد کرد. در این میان از طرف لیبی برای سالگرد آن کشور دعوت شدیم. حزب جمهوری اسلامی هم قصد داشت بیاید. از این رو اختلافاتی ایجاد شد. شهید بهشتی با کاری که شهید منتظری در آن مقطع انجام می‌داد موافق نبود و می‌گفت: «در شأن انقلاب و نظام نیست» شهید منتظری می‌گفت: «نه این حرف‌ها نیست و باید این کار را انجام دهیم» از نظر من اختلاف شهید منتظری و شهید بهشتی به این صورت است که شهید منتظری شیبه ابوذر غفاری و شهید بهشتی مانند سلمان فارسی یعنی هر دو نه با بینش متفاوت بلکه با سلیقه متفاوت مسلمانند. شهید منتظری معتقد بود می‌بایست انقلاب‌مان را انترناسیونالیستی و باز کنیم تا همگان بدانند. شهید بهشتی عقیده داشت می‌بایست تشکیلاتی و درست کار کنیم و افراد مناسب نظام را تربیت کنیم. به عبارتی این دو در ظاهر امر اختلاف پیدا کرده بودند. رسول خدا فرمود: «اگر این دو از سلیقه هم مطلع شوند، به روی هم شمشیر می‌کشند.» چنین اتفاقی در جمهوری

لازم است اشاره کنم کنگرلو هم که قبلاً در خارج از کشور با ما فعالیت داشت، به سپاه آمد. او هم به تدارکات سپاه رفت. در اردیبهشت ماه جلود به ایران آمد. شهید چمران می‌خواست او را گروگان بگیرد که سیدحسین خمینی مشقت محکمی به سینه او زد و گفت: «سر جایبت بنشین!» کاری نکن دوباره تو را همان جایی که بودی، به لبنان برگردانم. به تو ربطی ندارد.» جلود پس از ورود به ایران خدمت حضرت امام رفت. در فاصله‌ای که جلود در ایران بود، در روز دوم و سوم

اردیبهشت، طبق پیش‌بینی خود شهید مطهری، ایشان توسط یکی از افراد گروه خائن و جنایتکار فرقان به شهادت رسید. در دوازدهم اردیبهشت ماه این شخصیت بزرگوار برای همیشه ما را ترک و دعوت حق را لبیک گفت. در تسلیع جنازه آن شهید بزرگوار، جلود هم حضور داشت که من هم از طرف سپاه برای محافظت از او در کنارش بودم. جلود ده روز در ایران اقامت داشت. هنگامی که وارد فرودگاه شدم، گاردهای جاویدان را با اسلحه‌های ۳۰ اما با خشاب‌های خالی مشاهده کردم که آنجا حضور داشتند. زمان خداحافظی در فرودگاه آرپی. جی به دست‌های لاهوتی را دیدم. قصد داشت هوایما را هدف بگیرد. به خاطر دارم آن روز من فقط یک شلوار نظامی به پا داشتم و سایر لباس‌های عادی بود. آن شلوار متعلق به سرهنگ معدوم منوچهری از ساواک بود.

پس از پیروزی انقلاب زمانی که اتاقش را کشف و ضبط کردیم، دیدم یک‌دست لباس نو نظامی آویزان کرده بود. از روپوش خوشم نیامد، اما شلوارش را به دلیل آنکه نظامی بود به تن کردم. ابتدا هوایمایی که قرار بود جلود سوار شود، خالی بلند شد. از او پرسیدم: «چرا سوار نشدید و این هوایما خالی بلند شد؟» او پاسخ داد: «به دلیل آنکه مطمئن شوم در آن بمبی جاسازی نشده است.» گفتیم: «اینجا کشور ماست.» وقتی این حرف را شنیدیم یک لحظه احساساتی شدم و گفتم: «حقیقتش این است که می‌خواهم آنجا بیایم. خسته‌ام.» گفت: «بیا!» هوایما در آسمان فرودگاه تهران دوری زد و نشست. چون عملیات بود، ابوشریف هم در آنجا حضور داشت. من هم که فرمانده «پاسا» بودم، آرپی‌جی به دست‌های لاهوتی هم برای هدف گرفتن هوایما به همراه فرمانده‌شان آمده بودند. هنگام بالا رفتن، من در یک سمت جلود و ابوشریف در سمت دیگر او قرار گرفتیم و هر سه وارد هوایما شدیم. وقتی من و جلود نشستیم، ابوشریف پس از روپوشی و خداحافظی با کلاشینکف و ژ۳ پایین آمد و در هوایما را بستند. تازه بچه‌ها یادشان آمد که من

می‌دانست که نباید ارتش را از بین برد. در عین حال ما نیاز به یک نیروی ارتشی و نظامی داشتیم، لیکن باید آن نیرو را پاک کرد. به عبارتی هم ارتش و هم آن نیرو می‌بایست در کشور باشند. شهید منتظری به ارتش نفوذ کرد و با افرادی چون شهید نامجو، کلاهدوز، کنیریسی و... ارتباط یافت و آنها به‌خصوص کلاهدوز و شهید نامجو را به سمت انقلاب سوق داد و از تجربیات و اطلاعات این دو برای نیرویی که می‌خواست تشکیل دهد، استفاده کرد. در واقع بدون ارتش، نیروهای مسلح و سپاه نمی‌توان اهداف انقلاب را پیش برد، از این رو خدمت شهید مطهری رفت و با توجه به اینکه روابط بسیار خوبی با هم داشتند، در این باره به بحث و گفتگو نشستند. شهید منتظری به شهید مطهری گفت: «حاج آقا! ما می‌خواهیم چنین تشکیلاتی به نام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به وجود آوریم.» شهید مطهری هم او را تأیید کرد و به اتفاق هم خدمت حضرت امام رفتند. به این ترتیب شهید منتظری به عنوان یک شاگرد در کنار شهید مطهری نشست و شهید مطهری موضوع را با امام در میان گذاشت. حضرت امام هم آن را تأیید کردند. این هم نوعی تبعیت از امام بود، زیرا شهید منتظری می‌توانست به‌تنهایی چنین کاری را انجام دهد، اما می‌بایست مجوز می‌گرفت که در نهایت مجوز تشکیل سپاه را از حضرت امام گرفت. زمانی که بازرگان، یزدی و لاهوتی از این قضیه باخبر شدند، درصدد برآمدند سپاهی را تشکیل دهند که تحت نفوذ خودشان باشد، از این رو مرحوم لاهوتی را جلو انداختند تا مجوز را بگیرد. به این ترتیب سپاهی هم تحت نظر نخست‌وزیر تشکیل شد. در نتیجه دو سپاه به وجود آمد. شهید منتظری برای اسم گذاری ید طولایی داشت. می‌دید اگر سپاه پاسداران بگذارد، با آنها ادغام می‌شود به همین دلیل با کمی جابه جایی نام «پاسا» را انتخاب کرد. مقر آن اداره گذرنامه در شهرآرا بود و برویچه‌های قدیم را جمع کرد. من هنوز در آلمان بودم. از طرفی ابوشریف به عنوان فرمانده عملیاتی سپاه در بخش جمشیدیه سپاه راه‌اندازی کرد. لاهوتی هم بخش عباس‌آباد و پادگان حرّ را گرفت. خانم دبّاع و غرضی هم پاسداران سپاه را تشکیل دادند و به صورت اطلاعاتی فعالیت می‌کردند. با این اوصاف چهار سپاه به وجود آمد.

از یک سو پس از بازگشت شهید منتظری با پدرش به ایران من در آلمان شناسایی و دستگیر شدم و یک ماه در زندان آلمان بودم تا هنگامی که انقلاب ایران به پیروزی رسید. دولت آلمان به من پیشنهاد داد که درخواست پناهندگی سیاسی کنم. گفتم: «این حکومت خودمان است و نیازی به پناهندگی سیاسی ندارم.» آنها در واقع می‌خواستند مرا تحویل رژیم شاه دهند که با سقوط رژیم مجبور شدند مرا آزاد کنند. من در چهارم اسفند ماه ۵۷ به ایران بازگشتم. ابتدا خدمت پدر و مادرم و سپس حضرت امام رفتم. بعد از پرس و جو توانستم دو روز بعد از آمدن محمد را پیدا کنم. او مسئول سپاه پاسداران بود و مرا با آغوش باز پذیرفت و به عبارتی مرا به عنوان جانشین خود انتخاب کرد، طوری که من همه فعالیت‌ها را انجام می‌دادم و مسئول آموزشی، اطلاعاتی و... بودم که چند نفر دیگر هم با ما همکاری می‌کردند. به این ترتیب کارهای ما پیش می‌رفت.

به‌تدریج زندان شروع به آزار کردند و کار به جایی رسید که نزد آیت‌الله منتظری رفتند و از شهید منتظری به پدر شکایت کردند. ایشان هم محمد را به قم احضار کرد و به عنوان پدر، او را در قم نگاه داشت. در این میان بحث ادغام سپاه مطرح گردید. سید مهدی هاشمی هم به سپاه پاسداران آمد. لازم است بگویم شهید منتظری به دلیل امکاناتی که سید مهدی هاشمی و همکارانش در اختیار داشتند، با آنها ارتباط داشت، ولی به هیچ‌وجه با آنها همکاری نکرد.

شهید منتظری با مولف‌ه اسلامی، عسکروالادی و شکوری روابط خوبی داشت. در واقع هنر شهید منتظری این بود که از آنها امکانات می‌گرفت و در راه انقلاب مصرف می‌کرد. در ابتدا روابط شهید منتظری با بازرگان، ابراهیم یزدی و امیرانتظام خوب بود، اما زمانی که متوجه ماهیت آنها شد و چهره واقعی آنها را قبل از امام شناخت، مقابلشان ایستاد.

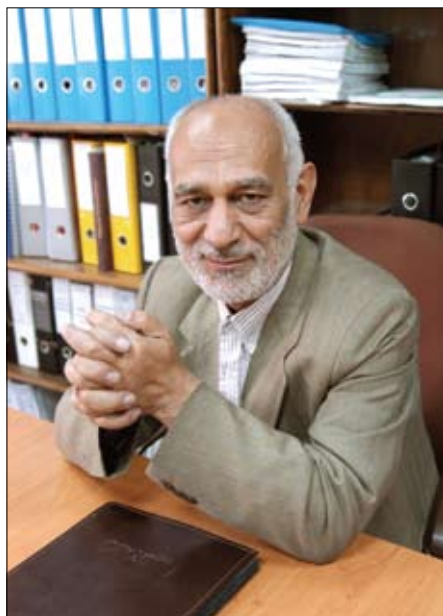
آدم‌های ناباب را وارد سیستم کرده‌اند. ما راجع به اشخاص و شخصیت‌ها از جاهای مختلف اطلاعات می‌گرفتیم. این اطلاعات بیشتر مردمی بود نه کشوری، یعنی در این قضایا ما هیچ‌گونه ارتباطی با لیبی نداشتیم هر چند آنها می‌توانستند ما را کمک کنند.

اگر به زندگی شهید منتظری قبل از انقلاب در پاکستان و افغانستان نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شوید او هوش سرشاری در شناخت افراد داشت. شهید منتظری هارون مجللی در افغانستان و صدام حسین را قبل از آنکه با لیبی ارتباط داشته باشد افشا کرد. خداوند به او بیش و نعمتی داده بود که با سه چهار حرکت، متوجه شخصیت طرف می‌شد که یکی از آنها عباس امیرانتظام سخنگوی دولت موقت و معاون دولت بازرگان بود. وقتی وارد ایران شدیم آن زمان چه کسی می‌دانست و می‌توانست بفهمد که عباس امیرانتظام یهودی و جاسوس است؟ فقط یک سازمان اطلاعاتی دقیق مانند ساواک و سیا آمریکا می‌توانست متوجه شود. شهید منتظری بدون آنکه با این سازمان‌ها در ارتباط داشته باشد، با روشی که فقط خاص خودش بود توانست دریابد. او می‌گفت: «به راحتی می‌توان با توجه به مواضع، حرکات و رفتارهای اشخاص آنها را شناخت.» عباس امیرانتظام زمانی که سخنگوی دولت موقت شد نخستین کاری که کرد این بود که علیه فلسطینی‌ها موضع گرفت و پس از آن به کردستان رفت و در آنجا گفت: «ما عرب‌ها را به آب دریا می‌ریزم و دندان‌هایشان را خرد می‌کنیم!» هنگامی که در کنار امریکایی‌ها قرار گرفت بسیار خاضعانه رفتار می‌کرد. شهید منتظری با توجه به حرکات و سکنات تحلیل می‌کرد و تحلیل‌گر خوبی بود. در کنار آن مردمی که زمانی برای فعالیت‌هایش به او پول می‌دادند، این بار اطلاعات در اختیارش می‌گذاشتند. یک روز آقای حسینی یکی از کارمندان اداره ثبت احوال نزد شهید منتظری آمد و گفت: «آقای منتظری شما این شخص را می‌شناسید؟» شهید منتظری هم جواب داد: «بله! ایشان عباس امیرانتظام سخنگوی دولت بازرگان است.» گفت: «نه بابا! ایشان عباس روافیان فرزند میرزا یعقوب این هم شناسنامه و مشخصاتش است. برو و پیگیری کن.» شهید منتظری هم شروع به جستجو و پیگیری کرد. زمانی که به بازار رفتیم، متوجه شدیم پدرش یهودی و عمیش از پدرش بدتر است. سپس فهمیدیم مادرش بهایی است و همین‌طور اطلاعات بیشتری به دست آوردیم. در واقع شهید منتظری این اطلاعات را خودش کسب کرد و نیازی به لیبی یا کشورهای دیگر نداشت. با توجه به اطلاعاتی که به دست آورده و تحلیل‌هایی که کرده بود توانست به درستی نتیجه‌گیری کند. در این میان در رفت و آمدهایی که به فرودگاه داشتیم آقای صداقت و آقای فاتح به ما اطلاعات می‌دادند. با پیگیری‌های بعدی متوجه شدیم امیرانتظام عضو نهضت آزادی و از یاران بازرگان است. در سخنرانی‌هایش به عنوان سخنگوی دولت موقت مواضعش در جهت منافع آمریکا بود. حسنی که شهید منتظری داشت این بود که در این گونه مباحث سیاسی حرف آخر را اول می‌زد، از این‌رو راجع به عباس امیرانتظام چنین گفت: «عباس امیرانتظام جاسوس آمریکا و بهایی است و...» و همه اینها را بیان کرد. پلیس‌ها هیچ‌یک از جنایتکاران را نمی‌توانند کشف کنند، مگر آنکه خودشان خود را لو بدهند. پلیس‌ها به دلیل تبحری که دارند متوجه می‌شوند، اما مردم عادی متوجه نمی‌شوند. عباس امیرانتظام هم به عنوان یک جاسوس با عملکرد و مواضعش خود را لو داد. همان‌طور که حضرت امام فرمود: «شما می‌توانید انسان‌ها را کشف کنید و اگر می‌خواهید بدانید یک مسئول خوب یا بد است. به دنبال سوابقش بروید و دریابید پدر و مادر او چه کسانی بوده‌اند. مواضع قبل و بعد از انقلاب او چه بوده است و آنگاه این موارد را کنار هم بگذارید و نتیجه بگیرید.» ■

شهید منتظری چهار شماره از پیام شهید را منتشر کرد و در آنها کوچک‌ترین اهانتی به شهید بهشتی نکرده بود، اما تماما علیه نهضت آزادی، امریکایی‌ها و جاسوس‌ها بود. بالاخره شهید منتظری مجددا سپاه را به دست گرفت و با برخی افراد برخورد کرد.

بستان انجام می‌دهم. اما اگر این بار رأی بیاورم به دلیل این ارتباطات است. یعنی روش قبلی‌ام را کنار گذاشته‌ام. این امکان ندارد که انسان به تنهایی بنویسد، چاپ و توزیع کند. اثرگذاری آن کم است. ما ناچاریم با سایرین تعامل داشته باشیم و کمک بگیریم البته در این جریان‌ها ممکن است در مواردی هم ضرر کنیم. علت این‌که تا به حال سالم مانده‌ام این است که تعامل و ارتباط کم است، چون می‌دانم خیلی‌ها می‌آیند نفوذ می‌کنند و ضربه می‌زنند. یکی از تجارب خوب و شاید هم منفی من این است که با کسی اخت نمی‌شوم و تک و تنها هستم، به همین دلیل هیچ وصله‌ای به من نمی‌چسبد.

ما وقتی وارد ایران شدیم، دولت بازرگان تشکیل شد. همان ابتدا با شهید منتظری خدمت بازرگان رفتیم و گفتیم: «می‌خواهیم کار کنیم.» به هر حال ما هم می‌بایست گوشه‌ای از کار را می‌گرفتیم. نمی‌شود شما که برای رضای خدا کار کرده‌اید، سமாக بکمید. گفتیم ما هم به سهم خود مملکت را اداره می‌کنیم. هنگامی که به خیابان پاسور رفته گفتیم: «به آقای ابراهیم یزدی بگویید یک نفر از لبنان آمده است.» وقتی نزد ابراهیم یزدی رفتیم و گفتیم که آمده‌ام. گفت: «بی خود آمدی!» اگر آقای ابراهیم یزدی همان ابتدا می‌گفت: «آقای ابوحمید! شما هم آن مسئولیت را بپذیر و کارت را انجام بده.» ما که به دنبال پست و مقام نبودیم، اما می‌بایست گوشه‌ای از کار را می‌گرفتیم. در واقع برای انجام کار اعلام آمادگی کرده بودم و او مرا طرد کرد. شهید منتظری هم برای گرفتن پست و مقام اعلام آمادگی نکرده بود، بلکه می‌خواست نقشی در این انقلاب ایفا کند. متوجه شدیم که آنها به جای آنکه انقلابیون را به کار بگیرند، آنها را طرد و



اسلامی افتاد. بعد از اینکه نتوانستیم به لیبی برویم، شهید منتظری نشریه‌ای منتشر و در آن به شهید بهشتی حمله کرد، اما شهید بهشتی به او پاسخی نداد. هیچ‌کس مانند شهید منتظری جرئت نداشت چنین حرف‌هایی را به شهید بهشتی بزند. حتی به خاطر دارم یک بار به او گفتم: «محمد! تو که به مجلس می‌روی و در کنار بازرگان می‌نشینی، چرا راجع به بهشتی حرفی نمی‌زنی؟ مردم از من سوال و مرا مؤاخذه می‌کنند که ابوحمید تو هم همراه منتظری به بهشتی اهانت کردی. من چه جوابی به آنها بدهم؟» گفت: «ابوحمید! تو از طرف من مختاری هر چه برای دفاع از خود به ذهنت رسید بگو.» به همین دلیل با توجه به شناختی که داشتم و بررسی‌هایی که کردم، آخرالامر به این نتیجه رسیدم که آنها دو برادر مسلمان و انقلابی بودند که سلیقه‌های متفاوتی داشتند، همین سبب اختلافشان می‌شد. در واقع شهید منتظری فریاد می‌زد و اعتراض می‌کرد، اما شهید بهشتی از خود هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌داد. لیکن شهید بهشتی در مقابل حزب توده برخورد‌های شدیدی می‌کرد. البته همان‌طور که گفتیم سایرین از جمله نهضت آزادی تلاش می‌کردند به اختلافات دامن بزنند. به هر حال شما دیدید که در هفتم تیر ماه خداوند تعالی این دو بزرگوار را در کنار هم قرار داد و هر دو به مقام رفیع شهادت نائل شدند و حضرت امام درباره این دو شهید گرانقدر جملات زیبایی را به کار برد. «شهید منتظری فرزند قرآن و انقلاب بود.» به همین دلیل هیچ‌کس نتوانست پس از شهادت راجع به شهید محمد منتظری حرفی بزند، هر چند در حیاتش گروه‌های منافق و حزب توده و سایرین علیه او حرف‌هایی می‌زدند و اقداماتی می‌کردند.

حتی شنیدم پدرش هم راجع به او حرف‌هایی زده و نقل می‌کنند از لفظ دیوانه هم در مورد پسرش استفاده کرده بود. اگر ممکن است در این باره توضیح‌حاتی بدهید.

پدرش گفته بود: «پسر من مریض است.» هیچ‌گاه نگفت که او دیوانه است. این حرف‌ها مثل بازرگان، ابراهیم یزدی و صباغیان بود که در مجلس از قول آیت‌الله منتظری چنین حرف‌هایی زدند. پدر شهید منتظری گفت: «پسر من در اثر شکنجه‌های زمان شاه دچار ضعف اعصاب شده است و لازم است مداوا شود.» آنها از این سخن به دیوانگی تعبیر و آن را همه‌جا مطرح کردند و گفتند: «آقای منتظری گفته پسر من دیوانه است.» اما با همه این حرف‌ها وقتی پدرش چنین حرفی زد، شهید منتظری گفت: «ایرادی ندارد، ما همه عضو یک خانواده هستیم.» با این حال کوشش می‌کردند چه از طریق دامادش که برادر سیدمهدی هاشمی ملعون بود و چه برادرش که آدم عوضی بود و در حزب جمهوری اسلامی فعالیت داشت، شرایط را علیه شهید منتظری بر هم بریزند. لیکن شهید منتظری همچنان به صورت شبانه‌روزی و عاشقانه برای این انقلاب زحمت می‌کشید.

شهید محمد منتظری در مقاطعی از زمان کارهایی کرد که دیگران نتوانستند انجام دهند، مثلا در برابر امیرانتظام ایستاد و ادله‌ای آورد و اسنادی را رو کرد که بعدها درستی آنها اثبات شد. این اسناد و اطلاعات از کجا به دست او می‌رسید. آیا آنها را از لیبی یا گروه‌های خارج از کشور یا داخل کشور می‌گرفت. چگونه آنها را به دست می‌آورد؟

سوال بسیار جالبی پرسیدید. ما معتقد هستیم که وقتی می‌خواهیم مبارزه کنیم به تنهایی قادر به این کار نیستیم. به عنوان مثال من می‌خواهم در حوزه یاریک خودم فعالیت کنم. در هفت دوره کاندیدا شدم و رأی نیاوردم، چون روشی را اتخاذ کردم که نه هیچ‌کس را می‌شناسم و نه از کسی چیزی می‌خواهم. اما این بار خلاف آن را انجام می‌دهم. یعنی از یکی از کاندیداها حمایت می‌کنم، به عبارتی بده و



• درآمد

جریانات و گروه‌های سیاسی دخیل در مبارزات علیه رژیم ستم‌شاهی و نیز عملکرد آنها پس از پیروزی انقلاب، از پیچیدگی خاصی برخوردار بود و شناخت ماهیت حقیقی آنها به هوش و تجربه فراوان نیاز داشت که شهید منتظری از هر دوی آنها بهره کافی و وافی داشت و به همین دلیل در مقاطعی علیه این جریانات موضع‌گیری کرد که عملاً کسی با او همراهی نمی‌کرد و گاه از سوی نزدیک‌ترین کسان خود نیز مورد بی‌مهری قرار می‌گرفت. این گفتگو سرشار از بیان این هوشمندی‌هاست.

■ «رویکرد شهید منتظری به جریانات سیاسی» در گفت و شنود شاهد یاران
با حجت‌الاسلام و المسلمین محمدجعفر سعیدیان‌فر

جریان‌شناس بی‌نظیری بود...

را نمی‌دیدیم، معمولاً یک شب در میان با هم ملاقات داشتیم و بحث می‌کردیم. یادم هست آن موقع کارهای زیادی برای ما بود. در آن زمان شاه انقلاب سفید را شروع و افکار عمومی مردم، مخصوصاً کشاورزان را جذب خود کرده بود و این‌طور نبود که شاه پایگاهی نداشته باشد چون مسئله اصلاحات ارضی و اینکه سهام کارگران که کارگران را در سود کارخانه‌ها شریک کرده بودند، مطرح شده بود و اینها ظاهراً اصلاحاتی بودند که روی مردم اثر زیادی گذاشته بودند و به این راحتی که حالا راجع به آن بحث می‌کنیم، نبود. ما هم که جوان‌تر بودیم، ذهنمان به این مسائل گرایش می‌کرد که اینها دارند این کارها را می‌کنند و ما در قبال آن چه کار می‌توانیم بکنیم. دیدگاه‌های چپی که در آن زمان وجود داشتند، کمی این کارهای رژیم را به چالش می‌کشیدند. یادم هست محمد در توجیه این مسائل خیلی جالب بحث می‌کرد و مثالی می‌زد و می‌گفت: «دوشیدن اینها مانند در آوردن آب از تلمبه است. اول کمی آب می‌ریزند تا بعد بهتر بتوانند همه آب را بیرون بکشند و بهتر ملت را بدوشند.» نمی‌دانم شما تلمبه‌های قدیمی را دیده‌اید یا نه. اول کمی آب داخل آن می‌ریختند تا بتوانند آب را از آن بکشند، چون هوا می‌گرفت. من حافظه خوبی دارم و مطالبی را که شهید می‌گفت، دقیقاً یادم هست.

محور دوم کار محمد کادرسازی بود. او به‌شدت در استعدادیابی جوان‌ها کم‌نظیر و حتی بی‌نظیر بود. او می‌گشت و اشخاص را پیدا و به استعدادهای آنان با دقت توجه می‌کرد و به آنها برای خطا کردن، میدان می‌داد. هیچ‌وقت کسی را به خاطر خطایش سرزنش نمی‌کرد. مثلاً اینکه بگوید: «این کار که شما می‌کنی بد می‌شود.» این‌طور نبود. به عنوان مثال یک بخش مربوط به نوشتن بود و مثلاً می‌گفت: «فلانی تو باید آن اعلامیه

را نمی‌داد. از طرف دیگر این کار بسیار مشکل بود، از این‌رو تصمیم گرفت کتابخانه سیاری را ایجاد کند. از اولین کتاب‌ها «سرگذشت فلسطین» و کتاب «امیرکبیر» نوشته آقای هاشمی بود. دیگر کتاب «جنگ شکر در کوبا» بود که از کتاب‌های چپ و مبارزاتی آن موقع بود. در آن زمان، چپ و راست مخلوط بودند. همین‌طور کتاب «میراث‌خوار استعمار» نوشته مهرداد بهار و کتاب‌هایی از این قبیل روی بورس بود. کتاب حکومت اسلامی امام

او در عین حال که با مجاهدین، آشنا و حتی با قدیمی‌ترین هایشان رفیق هم بود و کمکشان هم می‌کرد، همیشه استقلال فکری و روحیه نقادانه‌اش را داشت. همین‌که شریف واقفی را پناه داد، حاکی از آن بود که از آنها حمایت‌هایی می‌کرد، ولی نسبت به ایدئولوژی آنها بسیار دقیق بود و به ما گفت که کتاب شناخت اینها ایراد دارد.

هنوز نیامده بود، اما رساله امام و نوشته‌ها و کتب ایشان مانند کشف اسرار و دیگر کتاب‌های مذهبی دیگر و برخی از کتاب‌های روشنفکری آن زمان هم بود. من مسئول توزیع این کتاب‌ها شدم و افراد را برای خواندن چنین کتاب‌هایی عضوگیری می‌کردم. این کار هزینه داشت و هزینه آن هم بالا بود. اینکه شهید سرمایه تهیه آنها را از چه طریقی تأمین و آن کتاب‌ها را تهیه می‌کرد، برای ما مخفی بود و مربوط به کارهای خودش می‌شد. شهید تا موقعی که در ایران بود، اگر هر شب همدیگر

شهید منتظری را از کجا شناختید و چگونه با ایشان آشنا شدید؟

من از سال ۶۶ به حوزه علمیه قم آمدم. البته قبلاً پدرش، آیت‌الله منتظری را می‌شناختم، ولی با محمد آشنایی نداشتم. ایشان در سال ۶۷ از زندان قزل قلعه آزاد شد. محمد تا سال ۶۷ در زندان بود و در آنجا شکنجه‌های طاقت‌فرسایی را هم تحمل کرد. پس از گذراندن دوران محکومیت سه ساله، هنگام آزادی از او تعهد گرفته بودند که به قم و نجف‌آباد نرود، ولی او گوش نداد و به قم آمد. آشنایی‌ام با شهید از آنجا شروع شد. وقتی وارد قم شد، در سه محور کار می‌کرد و کار در این سه محور باعث آشنایی ما شد: اولاً کار شهید آگاهی دادن به طلاب بود، یعنی بسیار مصمم بود تا فضای آن موقع حوزه را که فضای بسیار خفقان‌زده و مرده‌ای بود و از نیازهای جامعه آن روز هم خیلی فاصله داشت، زنده کند. محمد همت زیادی داشت تا طلبه‌ها را آگاه کند. در این باره به صورت حضوری با افراد ارتباط می‌گرفت و دائماً با آنها تماس داشت.

از فعالیت‌های محمد، تشکیل کتابخانه بسیار بود. من بعد از تماس با او یکی از اولین شاخه‌های آن کتابخانه شدم. بعد از آزادیش، به دیدنش رفتم و به این ترتیب با هم آشنا شدیم و رابط‌های عاطفی بین ما برقرار شد. یادم هست اولین بحث‌هایی که مطرح کردیم، این بود که ما باید فضای عقب‌مانده ذهنی و فکری را خصوصاً در میان روحانیت بشکنیم. با توجه به اینکه سنم نه، ده سال از او کمتر بود و او تجربه بیشتری داشت، گفت: «بهترین راه تشکیل کتابخانه‌های سیار است.» در آن زمان او نمی‌توانست با توجه به کتاب‌هایی که قصد داشت برای مطالعه در اختیار سایرین قرار دهد، جای ثابتی داشته باشد و از طرفی ساواک اجازه چنین کاری

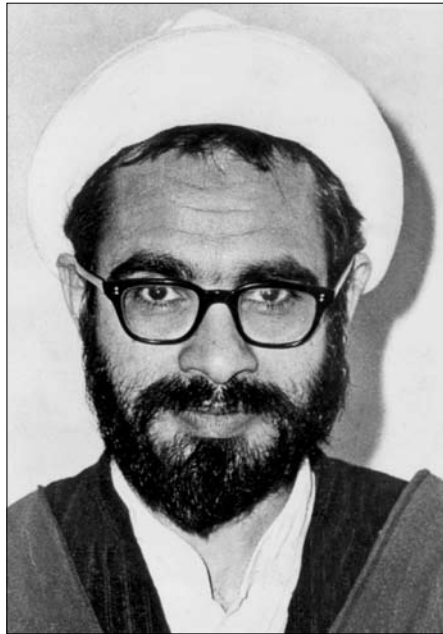
زندان متوجه شدم که آن شخص مجید بوده است. یک بار شهید اندرزگو را به عنوان شیخ عباس تهرانی به اتاق ما آورد و گفت: «ایشان در اتاق شما باشد». ظاهر ایشان طوری بود که از آن آدم‌های مقدس‌مآب به نظر می‌رسید که دائماً دعا و زیارت می‌خوانند و تیپ‌هایی نظیر ما از آنها بدشان می‌آمد. به محمد گفتم: «حوصله این را ندارم». ولی محمد گفت: «حالا چند روزی تحملش کن تا ببینیم چه می‌شود». محمد او را می‌شناخت، چون با هم کار می‌کردند. در واقع ظاهرش را طوری درست کرده بود که او را نشناسند. یک هفته‌ای در اتاق ما بود و پس از آنکه رفت، ساواک به اتاق ما ریخت تا او را دستگیر کند. ما را هم به ساواک بردند. در آنجا به آنها گفتم: «آن کسی که شما می‌گویید شیخ مقدسی بود». آنها هم گفتند: «این همان کسی است که به دنبالش هستیم». من هم گفتم وقتی اتاقمان بود، خودمان هم بدمان می‌آمد که اینجاست و الان هم نیست و رفته است. شهید اندرزگو با محمد منتظری رابطه بسیار تنگاتنگی داشت.

اشاره کردید که شهید منتظری در آن مقطع با سازمان مجاهدین خلق ارتباطاتی داشت. این موضوع از شفاف‌ترین بیاناتی است که به آن اشاره کردید. قبل از علنی شدن ایدئولوژی آنها، آیا محمد منتظری با آنها ارتباط تشکیلاتی داشت یا صرفاً حمایت حداقلی (؟) بود؟

به نظر من شهید محمد ارتباط تشکیلاتی به آن معنا که عضو تشکیلات آنها باشد، نداشت، چون ظرفیتش بیش از آنها بود و شاید شخصا بدها مورد از این سازمان‌ها ارتباط داشت. اصولاً انسان فاضلی بود. یادم هست همان موقع شناخت مجاهدین به تازگی در آمده بود. تصادفاً بزرگواری که الان در رأس کار است و نمی‌خواهم اسمش را بیاورم، آن را به من داده بود. بعد من این شناخت را بسا خود به حجره آوردم و آنجا آن را می‌خواندم. بعد محمد آمد و از من پرسید: «چه می‌خوانی؟» گفتم: «جزوه شناخت است». پرسید: «مال مجاهدین است؟» جواب دادم: «بله». گفت: «بخوان بعد با تو صحبتی دارم». من هم آن را خواندم. فردا شب آمد و گفت: «خواندی؟» گفتم: «ب» له.» گفت: «این

ایراد دارد». گفتم: «چرا؟» گفت: «اینجا آمده‌اند دیالکتیک را مخلوط کرده‌اند». (تعبیر التقاط را به کار نبرد) و در ادامه گفت: «این ایراد دارد و با دید انتقادی بخوان و دریست نپذیر». این برای من بسیار عجیب بود و رفتم به آن بزرگوار گفتم، محمد چنین می‌گوید و آن شخص نپذیرفت. اساس تفکر آنها هم همین بود. بعد «اقتصاد به زبان ساده» آنها و بعد هم آنچه راجع به امام حسین که نوشته رضایی بود، آمد که فکر کنم نام آن کتاب «حسین راه تکامل» بود. راجع به اقتصاد به زبان ساده هم چنین دیدگاهی داشت و می‌گفت: «ایراد دارد». ولی آنچه را که درباره امام حسین نوشته بودند، قبول داشت و می‌گفت: «بدهید بخوانند، مشکلی نیست».

این نظیر داورهایی بود که شهید محمد نسبت به سازمان مجاهدین و ایدئولوژی آنها داشت، آن هم در موقعی که خیلی از آقایانی که این حرف‌ها را می‌زدند، جذب آن سازمان شده بودند و با آنها کار می‌کردند. او در عین حال که با آنها آشنا و حتی با قدیمی‌ترینشان رفیق هم بود و حتی شاید کمکشان هم می‌کرد، همیشه استقلال فکری و روحیه نقادانه‌اش را داشت. همین که شریف واقعی را پناه داد، حاکی از آن بود که از آنها حمایت‌هایی هم می‌کرد، ولی نسبت به ایدئولوژی آنها بسیار دقیق بود و حتی به ما گفت که این کتاب ایراد دارد. یادم هست که در ذهن ما جرقه‌ای زد، چون ما خیلی به سازمان علاقه داشتیم، عضو



از ویژگی‌های بسیار مهمش که خیلی‌ها آن را فراموش کرده‌اند، همین ساده زیستی‌اش بود.

ایشان در قم معمم بودند؟

بله، تا موقعی که در قم بود، عمامه داشت. گاهی که با هم برای کوهنوردی می‌رفتیم، لباس عادی داشت. او بچه‌ها را هم به کوهنوردی می‌برد. آن روزها انقلابیون کوهنوردی می‌کردند تا بدانشان محکم شود و بتوانند مقاومت کنند و این یکی از برنامه‌های ثابت مبارزان بود، لذا ساواک هم همیشه یک‌دفعه به کوه می‌آمد و آنها را دستگیر می‌کرد. اصرار عجیبی داشت که مبارزان حتماً به کوه بروند و حتی از ما می‌پرسید که آیا به کوه می‌روید یا نه؟ می‌گفت: «کوه، اسلحه مبارزه است». آن زمان چنین شرایطی بود. شهید منتظری کوهنورد قوی و خوبی بود، طوری که ما به گرد پایش هم نمی‌رسیدیم. آن موقع

درمقطع جوانی ایشان، روزنامه خواندن برای روحانیون اشکال داشت و اگر کسی در مدرسه روزنامه می‌خواند، می‌گفتند بی‌تقواست. ایشان مطالعه روزنامه را رسم کرد. با وجودی که روزنامه ده شاهی یا یک ریال بود، پول نداشتیم که روزنامه بخریم، ایشان به طریقی پول خرید روزنامه را جور می‌کرد. می‌گفت: «چند نفری روی هم پول بگذارید و حتماً روزنامه بگیرید و بخوانید تا از وقایع باخبر شوید».

همراه شهید منتظری و جوان‌ها به کوه می‌رفتیم. در چنین مواقعی لباس روحانیت به تن نداشتیم. **آیا اطلاع دارید جوانانی که همراهان به کوه می‌آمدند، عضو چه گروه یا تشکیلاتی بودند؟**

بعضی از آنها بعدها شهید شدند. محمد منتظری کارهای امنیتی و تشکیلاتی زیادی می‌کرد. در حال حاضر اسم‌ها در خاطرم نیست، ولی شاه‌کرمی‌ها که بعداً در اصفهان در گروه منصورون کشته شدند، بودند. یادم می‌آید که یک بار با آنها در کوه بودیم، ولی بقیه را نشناختم. آن موقعی هم که مجید با ما بود، او را نشناختم و بعداً در

را بنویسی.» آن شخص هم می‌گفت: «آقا من تا به حال اعلامیه ننوشته‌ام». ولی شهید مصر بود که او این کار را انجام دهد. به این ترتیب آن فرد دو سه بار می‌نوشت، طوری که خیلی‌ها از این طریق وارد عالم نویسندگی می‌شدند. بخش مهمی از فعالیت‌های محمد کادرسازی و نیرویابی و در این زمینه بسیار فعال و شاخص بود. این فعالیت فقط در شاخه روحانیت نبود. گاهی می‌دیدم دو، سه نفر با او می‌آمدند. یک روز در حجره طلبگی‌ام بودم که محمد، مجید را با نام مستعار علی آورد. او بچه خیلی خوب و اهل تهجد و نماز بود. کلاً دو روز در اتاق ما بود. بعد که دستگیر و زندانی شدم، زیر شکنجه عکس مجید را به من نشان دادند. البته من اعتراف نکردم که او را دیده‌ام، ولی بعد متوجه شدم او همان مجید بوده که محمد او را به اسم علی به حجره ما آورده بود. در زندان که با هم بودیم، با همه سران و اعضای قدیمی سازمان مجاهدین خلق مثل حنیف‌نژاد ارتباط داشت.

به برخی از ویژگی‌های شهید محمد منتظری اشاره کنید.

یکی از ویژگی‌هایش همین کادرسازی‌ها و بعد هم ساده زیستی بود. هیچ وابستگی‌ای به مال دنیا نداشت و کسانی را هم که با او بودند، همین گونه تربیت می‌کرد. گاهی از من می‌پرسید: «چقدر پول داری؟» مثلاً می‌گفتم: «دو یا سه تومان». می‌گفت: «بده به من، فلانی احتیاج دارد». می‌گفتم: «پس خودمان چی؟» جواب می‌داد: «خدا بزرگ است. تا ظهر که با من هستی و تا شب هم یک فکری می‌کنیم. کاری داشتی بیا پیش خودم». هیچ‌وقت نمی‌گذاشت پول پیش کسی بماند و خیلی راحت بود. اگر هم خودم احتیاجی داشتم، همان موقع برایم جور می‌کرد و این طور نبود که اگر مثلاً من مشکلی داشتم، به من اهمیت ندهد. یادم هست در لباس پوشیدن، غذا خوردن و ... بسیار ساده‌زیست بود. به خاطر دارم زمانی که او را بعد از انقلاب دیدم، هنوز همان عبایی را که قبل از انقلاب می‌پوشید و یک جای آن هم پاره بود، به تن داشت، یعنی بعد از سال‌ها که من زندان بودم و ایشان هم خارج از کشور بود و برگشته بود، هنوز همان عبا را به تن داشت. به او گفتم: «محمد! هنوز این عبا را عوض نکردی؟» جواب داد: «هنوز کار می‌ده». یعنی هنوز قابل استفاده است.

اصلاً اهل تجمل نبود و در غذا خوردن و لباس پوشیدنش انسان بسیار خودساخته‌ای بود. همین ویژگی‌ها باعث شیفتگی همه ما به او می‌شد. واقعا دوستش داشتیم و رابطه‌ای عاطفی بین ما وجود داشت. فردای شب عروسی‌اش به منزل پدرش رفتم و متوجه شدم، صدای داد و بیداد می‌آید. پرسیدم: «چه شده است؟» گفتند: «هیچی، یک فرش آورده‌اند و در حجله‌اش انداخته‌اند. می‌گویند، زیلو کافی بود، چرا فرش آوردید؟» واقعا انسان ساده زیستی بود. یادم هست یک بار آقای قمی که در تبعید بودند، به قم آمده و مهمان آقای منتظری بودند. ظاهراً از جنوب به سمت کرج می‌آمدند، یعنی محل تبعید ایشان را عوض کرده بودند و از یک تبعید به تبعید دیگر می‌رفتند. آن موقع آقای منتظری مرغ گرفته بود. به ما گفت: «بروید و به بابام اعتراض کنید که چرا مرغ گرفته است؟ نباید به این کارها عادت کنند». یادم هست آمد و ما را تحریک کرد که به آقای منتظری اعتراض کنیم. کار خلاقی هم نبود. یک مهمانی بود و آنها هم مرغ گرفته بودند. شاید آن موقع مرغ یک غذای اشرافی بود و چنین بحثی هم بود که آقای قمی مریضند و نمی‌توانند گوشت قرمز بخورند، ولی شهید شدیداً اعتراض کرد. او زندگی بسیار ساده‌ای داشت. یکی



درس می‌دهد. اقتصاد چیست؟ باید دین تدریس کند. به این ترتیب با کلاس‌های درس اقتصاد ایشان مخالفت کردند، طوری که منجر به تعطیلی این کلاس‌ها شد. بعد از مدتی هم که خود ایشان متواری شد.

آیا ایشان سواد حوزوی خوبی داشت؟

بله. ایشان شخص فاضلی بود و در درس حاج آقا مرتضی حائری شرکت می‌کرد و جزو مستشکلان بود. من

ایشان ابتدا درس اقتصاد را از حجره آغاز کرد و بعد به مسجد اعظم رفت. ایشان کتاب اقتصاد نوشته یکی از نویسندگان غربی را تدریس می‌کرد، ولی آن کتاب در واقع بهانه بود و ایشان در کلاس حرف‌های خودش را می‌زد، به عبارتی، حاشیه بیش از متن بود و بحث‌های سیاسی بسیاری همراه آن مطرح می‌شد و در واقع می‌خواست کار دیگری انجام دهد و منظورش بحث اقتصاد نبود.

زمان درس حضرت امام نبودم، چون بعد از دستگیری ایشان به قم آمدم. ایشان به کلاس درس مرحوم امام هم می‌رفت. در واقع ایشان در سال ۴۷-۴۸ در درس آقایان شرکت می‌کرد. یکی از ویژگی‌های محمد این بود که خیلی مطالعه می‌کرد و کسانی هم که با ایشان بودند همه اهل مطالعه بودند. ایشان می‌گفت: «مبارزه برای ما بسیار مهم است، ولی مبارزه با سوادها و انسان حتما باید فاضل باشد.» و لذا شب‌ها به ما می‌گفت: «همه جلسات را بعد از ده و نیم بگذارید.» برای اینکه کتابخانه فیضیه تا ده و نیم باز بود. همه کارهای سیاسی‌مان بعد از ده و نیم بود. می‌گفت: «شما به کتابخانه بروید. مطالعات و کارهایتان را بکنید. کارهایتان که تمام شد، حالا شام نخورید و از خوابتان زده شد، مهم نیست. اما از درس و مطالعه‌تان نزنید.»

راجع به علوم روز و همین‌طور علوم حوزوی اطلاعات خوبی داشت. همچنین فلسفه خوانده بود. یک بار حضرت امام به ایشان فرمودند: «اینکه محمد به کتاب‌ها و شناخت‌ها ایراد دارد و متوجه است چون فلسفه خوانده است.» چون آن موقع اطرافیان امام تحت تأثیر جزوه‌ها و این قبیل مسائل بودند. و چنین جمله‌ای را که، «متوجه است چون فلسفه خوانده» از امام شنیده‌ام، یاد نمی‌آید از کدام یک از یاران ایشان شنیدم. شاید در مصاحبه‌هایشان،

می‌گشتند، آنجا بود، آنجا را زیر و رو می‌کردند تا ببینند زیر آن کتابی هست یا نه. کتابخانه سیار را زیر کیسه زغالی جاسازی کرده بودیم. غیر از کتاب، همان‌طور که گفتم، رادیو و چیزهای دیگری هم آنجا قرار می‌دادیم. به هر حال شهید منتظری رادیو را بین افراد رایج کرد و خودش موج‌ها را به آنها یاد می‌داد و تأکید می‌کرد حتما بی.بی.سی را گوش کنند.

مواردی که شما به آنها اشاره کردید، مانند خواندن روزنامه، گوش کردن رادیو

و حتی بحث اقتصاد، قطعاً از دید خیلی از علما با زندگی طلبگی همسو نبود. آیا آنها با شهید منتظری مخالفت نمی‌کردند؟

ایشان ابتدا درس اقتصاد را از حجره آغاز کرد و بعد به مسجد اعظم رفت. این مسجد، مسجد بزرگی است و هنگام کلاس ایشان یکی از سالن‌های آن پر می‌شد و حدود ۴۰۰ نفر و نیز طلبه‌های زیادی می‌آمدند. یک بار آقای قرائتی در تلویزیون گفت که من به کلاس‌های درس اقتصاد محمد منتظری می‌رفتم. آن درس در حوزه گرفته بود، چون درس جدیدی بود. ایشان کتاب اقتصادی نوشته یکی از نویسندگان غربی را تدریس می‌کرد که دقیقاً به خاطر ندارم عنوانش چه بود. آن کتاب در واقع بهانه بود و ایشان در کلاس حرف‌های خودش را می‌زد. یادم هست، آن موقع بحث‌هایش را یادداشت می‌کردم، ولی ساواک همه آن یادداشت‌ها را برد. در حقیقت آن کتاب مبنا بود، اما نه اینکه قصد داشته باشد آن کتاب را تدریس کند، بلکه تا آنجا که به خاطر دارم، ایشان بحث‌های خودش را می‌کرد. به عبارتی، حاشیه بیش از متن بود و بحث‌های سیاسی بسیاری همراه آن مطرح می‌شد و در واقع می‌خواست کار دیگری انجام دهد و منظور بحث اقتصاد نبود.

ابتدا به ایشان گفتند: «شما نباید اینجا درس بدهید.» آن موقع پسر آیت‌الله بروجردی، متولی آن مسجد بود. شهید منتظری اول زیر بار نرفت. بعد به ایشان گفتند: «شما اینجا نیا.» ایشان گفت: «آخر چه اشکالی دارد؟» گفتند: «ناباید شما در مسجد اقتصاد درس بدهید.» بعد آمدند و در شبستان را بستند و ما در ایوان مسجد نشستیم. فردا بعد از ظهر حدود ساعت ۴، هنگام درس به خادمان گفتند، آنقدر آب روی ایوان‌ها بریزند تا کسی نتواند بنشیند. یادم هست ایشان یک جلسه به صورت ایستاده، مقداری صحبت کرد. بعد خادمان آمدند و با سر و صدا به ایشان گفتند: «شما نباید اینجا درس بدهید.» و کلاس درس به مدرسه فیضیه منتقل شد. فیضیه هم سالن خوبی به نام کتابخانه داشت. آن ساعتی که می‌خواستیم، برای کلاس بیاییم، عملاً نشد و مشکلاتی را ایجاد کردند، به همین دلیل به سالن نمناکی که پشت آنجا و رختشوی‌خانه بود، رفتیم. مدتی کلاس‌ها ادامه داشت و طبیعتاً در آنجا مشکلاتی چون جای نشستن و... بیشتر و به این ترتیب عملاً کلاس‌ها تعطیل شد. این احتمال وجود داشت ساواک کسانی را که در این کلاس‌ها شرکت می‌کردند، دستگیر کند. کما اینکه تعدادی را هم در این رابطه دستگیر کرد. در حوزه هم بعضی از مرتجعین که مخالف امام بودند، می‌گفتند: «محمد منتظری کمونیسم

نودیم. ولی در فضای آن موقع به ما می‌گفت، آن نوشته‌ها ایراد دارد. اول هم نگفت، نخوان، بلکه گفت: «نخوان، بعد می‌خواهم با تو صحبت کنم.» شیوه‌اش هم این‌گونه بود. هیچ وقت نمی‌گفت، نخوان یا دنبال اینها نرو و امثالهم. یکی از ویژگی‌های مهم محمد صداقتش بود. مثلاً یک بار بعد از انقلاب در درگیری‌هایی که با دولت بازرگان داشت او را متهم می‌کردند و برخی از مخالفان می‌گفتند که خود او هم در خارج مسائل مذهبی را رعایت نمی‌کرده است. به این ترتیب چنین مواردی را علیه او می‌نوشتند و مطرح می‌کردند. یادم هست، در خانه ما در نیروگاه، بنا شد خاطراتش را بگوید که متأسفانه دو نوار بیشتر از ایشان نشد. شخصاً بانی این کار بودم و به او گفتم: «محمد! می‌میری و این خاطرات با تو زیر خاک می‌رود. بیا و بخشی از خاطرات را بگو.» او هم پذیرفت. دو جلسه آمد و بعد شهید شد. آقای منتظری گفتند این نوارها را فعلاً به کسی ندهید، چون راجع به بعضی از افراد هم در آنها بحث شده بود.

با توجه به اینکه محمد جریان‌شناس خوبی بود، بحث‌هایی در آن نوارها مطرح شده که بحث‌های مهمی است. در این نوارها سوال کننده ما بودیم که با توجه به تجربیاتی که داشتیم از او سئوالاتی پرسیدیم. آن موقع در همان منزل ما به او گفتم: «محمد! می‌گویند زمانی که در پاریس بودی، شرع را رعایت نمی‌کردی.» گفت: «شدیدا دروغ می‌گویند. در این مدت فقط یک بار نماز صبحم قضا شد.» یعنی تا این حد صادق بود. در ادامه گفت: «من شرع را کامل رعایت می‌کردم. اینها از دیدگاه خودشان می‌خواهند مرا متهم کنند. اینها بی‌خود می‌گویند این حرف‌هایی که می‌زنند، یکسری از روی حسادت و یکسری هم به دلیل مسائل دیگر است.»

ایشان در حوزه و در کنار کار کادرسازی، مجموعه‌ای از دروس عمومی، از جمله اقتصاد را شروع کرد که خیلی مهم بود. آن روزها روزنامه خواندن برای روحانیون اشکال داشت و اگر کسی در مدرسه روزنامه می‌خواند، می‌گفتند بی‌تقواست. ایشان مطالعه روزنامه را رسم کرد. با وجودی که روزنامه ده شاهی یا یک ریال بود، پول نداشتیم که روزنامه بخریم، ایشان به طریقی پول خرید روزنامه را جور می‌کرد. می‌گفت: «چند نفری روی هم پول بگذارید و حتماً روزنامه بگیرید و بخوانید تا از وقایع باخبر شوید.» حتی می‌گفت کدام صفحات را بخوانیم. یادم هست مثلاً می‌گفت، کدام صفحه روزنامه کیهان مقاله سیاسی یا کدام صفحه روزنامه اطلاعات مقاله اقتصادی دارد. ایشان می‌گفت: «صفحات را بریده بریده به هم بدهید و بخوانید.»

یکی دیگر از کارهایش قضیه گوش کردن به رادیو بود. ما می‌بایست مخفیانه رادیو گوش می‌کردیم و داشتن رادیو دلیل بر فسق بود. یعنی با این دید به قضیه نگاه می‌کردند که ای داد بیداد! فلان طلبه رادیو دارد و با آن به اخبار گوش می‌دهد! او انگار نماینده شرکت آیوا بود! از این رادیوهای آیوای قدیمی می‌خريد که دو موج داشت و یک بار هم آن را از بالای یک بلندی انداختیم، ولی خراب نشد! یعنی تا این حد قوی بود. نمی‌دانم از کجا آنها را تهیه می‌کرد، طوری که تقریباً هر دو سه طلبه یک رادیو آیوا داشتند. منتها این رادیوها در کیسه زغال و حجره مخفی بودند! در آن زمان مثل حالا امکانات نبود؛ یا باید کرسی می‌گذاشتیم که ذغال می‌خواست یا می‌بایست چراغ روشن می‌کردیم و چراغ به نفت نیاز داشت و تهیه نفت مشکل بود، از این‌رو آن سال‌ها معمولاً در اتاق‌ها کرسی می‌گذاشتند و زیر زیر آن مخفیگاه کتاب‌هایمان بود. آن اواخر وقتی ساواکی‌ها می‌آمدند، اولین جایی که

البته محمد دو تا کد هم به ما داده بود که از افراد آن شهر بودند. یادم هست یک حاجی بازاری بود، اما نامش را به خاطر ندارم. محمد به ما گفته بود، سراغ آن شخص برویم تا در گرفتن خانه و... به ما کمک کند. محمد چنین حالتی داشت که چون آن کار را کرده بود، تبعه آن را هم انجام می داد و اقدام می کرد. منظورم این است که بگویم محمد منتظری آدمی بود که بسیار کار می کرد. ما هم اصرار نداشتیم کارهایش را بدانیم. اولین چیزی که به ما یاد می داد این بود که می گفت: «شما در مبارزه اصراری در دانستن زیاد نداشته باشید. وقتی شما را به زندان می برند، دانستن زیاد جز مسئولیت و زجر بیشتر چیزی نیست. کمتر بدانید بهتر است. مثلاً اینکه این پول از کجا می آید. شما کاری به آن نداشته باشید.» البته منظورش مسائل تشکیلاتی بود، نه آگاهی های کلی.

از دیگر ویژگی های محمد این بود که ارتباطش با علما خیلی زیاد بود، مخصوصاً با آقای فلسفی در تهران خیلی ارتباط داشت. همین طور با علمای تهران و یادم هست با آشیخ حسین لنگرانی هم ارتباط داشت. با شهید آیت الله سعیدی ارتباط زیادی داشت و اصلاً پاتوقش آنجا بود. با آقای هاشمی ارتباط گسترده ای داشت و شخصاً با محمد منتظری زیاد به منزل آقای هاشمی می رفتم. غیر از علما با اشخاصی چون دکتر واعظی، پدر دکتر اصفهانی و دکتر وحید دستگردی که رییس هلال احمر بود، ارتباط زیاد و گسترده ای داشت و در واقع منزل آنها، هم زمان شاه و هم بعد از انقلاب، پاتوق محمد منتظری بود. در بازار مرتباً با حاج طرخانی که در کار آهن بود، ارتباط داشت. اصولاً ارتباطات محمد منتظری در تهران با انقلابیون بسیار گسترده بود. آنچه برای شما می گویم افراد و ارتباطاتی است که دیده ام و از آنها اطلاع دارم.

آیا بعد از فرار شهید منتظری از قم، ارتباطات با ایشان قطع شد؟

ایشان در سال ۵۰ فراری شدند و به خارج از کشور رفتند. بعد از آن من هم فراری شدم، منتهی نتوانستم از ایران خارج شوم. اواخر سال ۵۰، بعد از فرار محمد، چون تقریباً ساواک از ارتباط ما با محمد اطلاع داشت و می دانست افرادی هستیم که به ایشان نزدیکیم و مأموران ساواک حداقل تا این حد را می دانستند، به این ترتیب مدتی فراری شدم. بعد از آن به قم آمدم که حادثه ای اتفاق افتاد که مرا در فیضیه گرفتند. سپس مرا از ساواک از زندان اوین به سرابازی بردند. آن موقع هم مصادف شد با ایامی که امام فرمودند: «از سرابازی فرار نکنید و مانند موسی در دل فرعون بمانید.» من هم با توجه به گفته امام ماندم. به این ترتیب در رژیم شاه دو سال سرابازی را گذراندم. البته برایم از نظر شناخت حکومت و بسیاری از مسائل خیلی هم خوب و جالب بود.

بعد از آنکه از زندان آزاد شدم، ارتباطات مختصری در خارج از کشور برقرار شد. ایشان از طریق افرادی که می آمدند برایمان پیغام های رمزی می آوردند که راجع به کارهایی بود که می بایست انجام شود. یادم هست برای خرداد ۵۴ که اوضاع در فیضیه به هم ریخت و بعد من دستگیر و سپس آزاد و بعد باز محکوم به حبس ابد شدم، محمد از طریق زائری که از کربلا آمده پیغام داده بود. این دقیقاً زمانی بود که شاه حزب رستاخیز را اعلام کرد و گفت: «دیگر هیچ مخالفی نیست.» محمد پیغام داده بود: «بعد از این همه حرکت، مگر شما مرده اید؟! با یک نشانه کاری کنید.» آن زمانی بود که من به دنبال این بودم که وارد گروه یا تشکیلاتی شوم، چون

کار مهم محمد کادرسازی بود. او به شدت در استعدادیابی جوان ها کم نظیر و حتی بی نظیر بود. می گشت و اشخاص را پیدا و به استعداد های آنان با دقت توجه می کرد و به آنها برای خطا کردن، میدان می داد. هیچ وقت کسی را به خاطر خطایش سرزنش نمی کرد.

و وارد منزل شدیم. یادم هست کلی داد و بیداد کردم. آن موقع معمم بودم. عمامه ام را برداشتم و گفتم: «خب! شاه هم می گوید جایز است. شما چه کار کردید؟! هنر کردید آن را نوشتید.» خلاصه داد و بیداد و گریه کردم که، «جایز است فایده ندارد. باید بیش از این بنویسید.» در همین حین آقای مشکینی هم می گفت: «نه! من این کار را نمی کنم. من ترکم. اهل تبریزم. آقای شریعتمدار هست. آقای خوبی هست.» به خاطر دارم چنین مطالبی را بیان می کرد و محذورات خود را گفت. ایشان خیلی ناراحت بود و می گفت: «من شما را دوست می دارم، اما کاری نمی کنم.» من هم گفتم: «ما از اینجا نمی رویم، مگر اینکه یک چیزی اضافه شود.» در این میان در منزل را زدند و محمد هم آمد. در واقع بین ما واسطه شد. آقای مشکینی عبارت «به صلاح اسلام و مسلمین است» را اضافه کردند که الان اگر آن بیانیه را داشته باشید، در متن بیانیه این عبارت را خواهید دید. به این ترتیب عبارت «به صلاح اسلام و مسلمین است» حاصل چنین حرکتی بود. آقای مشکینی هم گفتند: «آقا! من می رضم و شما با این کارتان بلایی به سر من می آورید که...» اتفاقاً فردای آن روز آقای مشکینی را به ماهان کرمان تبعید کردند. خدا رحمتشان کند. محمد به ما گفت: «شما سریع حرکت کنید و به ماهان بروید و تا ایشان به آنجا می رسد، برایشان وسایل منزل و یکسری وسیله جور کنید تا مشکلی نداشته باشند.» می دانید آن موقع مثل حالا جاده و اتوبوس خوب نبود و تا به آنجا برسیم خیلی سختی کشیدیم. محمد مقداری پول به ما داد. ما از ایشان نمی پرسیدیم این پول را از کجا گرفتید، چون به هر حال یک مبلغ مالی بود. یادم آن قدر زیاد نبود، ولی نسبت به آن زمان خوب بود. یادم هست سریع رفتم. تا آقای مشکینی به آنجا رسیدند و ما را دیدند، گفتند: «شما اجنه هستید! اینجا چه کار می کنید؟ نکند شما را هم آورده اند اینجا.» گفتم: «نه آقا! آمده ایم کمک کنیم.» خیلی خوشحال شدند که اولین کسانی را که در آنجا دیدند، ما بودیم.

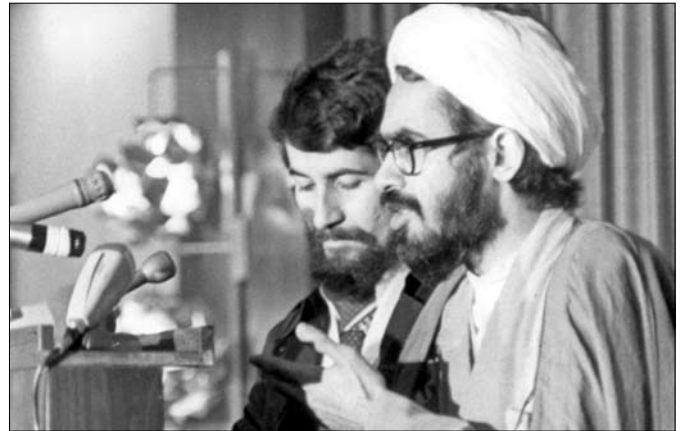
زمانی که محمد منتظری شهید شده بود، گفته بودند. آن جمله ای که امام فرموده بودند: «محمد شما و ما، خود را وقف هدف کرد و برای پیشبرد آن سر از پا نمی شناخت» نشان می داد، امام صد در صد ایشان را تأیید می کرد و مشخص بود با وجود همه آن موضع گیری های بعد از انقلاب و درگیری ها حضرت امام ایشان را خوب شناخته بود.

غیر از اینها، شهید منتظری معتقد به مبارزه مسلحانه و تشکیلاتی هم بود. چون در آن زمان دو نوع مبارزه بود. تعدادی فقط کارهای فرهنگی در حد پخش اعلامیه می کردند. محمد وقتی می دید عده ای استعداد مبارزه مسلحانه دارند تمایل داشت در آن سمت حرکت کند که البته او را گرفتند. در واقع محمد منتظری به این نوع مبارزه هم اعتقاد داشت. حتی با محمد منتظری به کوه های خضر می رفتم و تمرین تیراندازی می کردیم. آن زمان کوه خضر محیط دنجی بود و مثل حالا ساختمان نداشت، بلکه از نزدیک پل راه آهن، بیابان و صحرا بود و آن موقع خیلی از شهر فاصله داشت. یک بار که با هم به کوه رفتم، دیدم در محلی غار مانند به دنبال چیزی می گردد. بعد از مدتی با اسلحه ای که آنجا جاسازی کرده بود، آمد و گفت: «می خواهم تیراندازی یاد بگیرم.» به این ترتیب من اولین بار آنجا از نزدیک با اسلحه آشنا شدم. در واقع فعالیت های مسلحانه شهید منتظری از خارج از کشور آغاز نشده بود، البته من از سایر فعالیت های مسلحانه ایشان مطلع نبودم، اما آنچه خودم دیدم این بود که به من تیراندازی یاد داد. البته بعد به سرابازی رفتم و کامل کار با اسلحه را آموزش دیدم. اما تا پیش از سرابازی، به خاطر دارم یک کلت به من داد و یاد داد چگونه با آن تیراندازی کنم. خودش هم تیراندازی کرد و به خوبی به هدف می زد. شاید ارتباطش با گروه هایی که به آنها اشاره کردید به این دلیل بود که اعتقاد داشت، نهایتاً کار حکومت وقت به مبارزه مسلحانه کشیده می شود.

آیا با علما، مراجع و بزرگان حوزه هم ارتباط داشت؟
ارتباطش خیلی قوی بود. یک دلیل آن، موقعیت پدر گرامی شان آیت الله منتظری بود که از شخصیت های برجسته حوزه و از شاگردان مهم آیت الله بروجردی بودند و تا موقعی که اجازه می دادند شاگردان زیادی داشتند و افراد بسیاری شاگرد ایشان بودند. شهید منتظری ارتباطات گسترده ای داشت. یادم هست که در قضیه امضاء گرفتن برای مرجعیت امام چند بار امضاء گرفتند. یک بار بعد از فوت آقای حکیم در سال ۴۹، که آقا محمد هنوز فراری نشده بود و ایران بود، حتا برخی از آقایان از امضاء کردن وحشت داشتند. محمد به ما می گفت: «شما پیاده نظام ما هستید. اول شما بروید و این آقایان را آماده کنید که وقتی ما می رویم، بتوانیم از آنها امضاء بگیریم.» یادم هست که

مرحوم آیت الله مشکینی مطلب بسیار ضعیفی نوشته بودند که "تقلید از آیت الله خمینی جایز است" بعد هم یک کلمه به آن اضافه نکردند. محمد همان شب در جلسه پیش من آمد و گفت: «تو که به درس آقای مشکینی می روی و با ایشان ارتباط داری، نزد آقای مشکینی برو و ایشان را آماده کن تا بیش از اینها بنویسد. آنچه که ایشان نوشته خیلی کم است.» به خاطر دارم با آقای نادی که از مبارزان بودند، با هم به منزل آقای مشکینی که بغل میدان نو بود، رفتم. با توجه به شرایط موجود، وقتی آقای مشکینی در را باز کردند و همان دم در به ما گفتند: «چه کار دارید؟» گفتم: «آقا! ما کار داریم.» در واقع به نوعی خودمان را به ایشان تحمیل کردیم





بعد از گذراندن دوران سربازی و زندانی، دیگر به این کارهای این چنینی اعتقاد نداشتیم و معتقد بودم باید بروم و با گروهی کار کنم تا علیه رژیم موثر واقع شود. در این میان حادثه فیضیه اتفاق افتاد. همان طور که در کتاب «حماسه ۱۵ خرداد» که مرکز اسناد چاپ کرده آمده است، مدرسه فیضیه ۴۸ ساعت بسته شد. بعد هم کوماندوها به فیضیه ریختند. ماجرای فیضیه در دنیا صدا کرد. بعد از آنکه ساواک ما را گرفت، به ما گفت: «شما آبروی ما را بردید. وقتی اعلیحضرت اعلام می کند که دیگر هیچ مخالفی نیست و حزب را تشکیل می دهد...» خلاصه آن حرکت شروع شد و ساواک هم آمد و ۴۸ ساعت فیضیه را محاصره کرد و درگیری شد و بعد هم از هوا نیرو فرستادند و شدت عمل به خرج دادند و سیصد نفر را دستگیر کردند. امام هم بیانییه دادند که طبق نقلی که برای من شده است، چهل و پنج نفر کشته شده اند. به نظر من این تعداد کشته نبود، بلکه تعداد مجروحان این اتفاق زیاد بود.

خلاصه محمد این گونه با ما رابطه داشت. بعد از آن حادثه من دستگیر و سپس آزاد شدم، چون مقاومت کرده و گفته بودم اصلا مرا اشتباهی دستگیر کرده و اینجا آورده اید. در صورتی که عامل مؤثری بودم. آن موقع بین ساواکی ها هماهنگی نبود و به این ترتیب مرا بعد از شکنجه آزاد کردند. وقتی از آنجا بیرون آمدم هنوز پاهایم زخم بود. من به امام عشق دیوانه واری داشتم. موقعی که مرا در سال ۵۴ دستگیر کردند، همراه با سیصد نفر در اتوبوس های مختلفی نشاندند تا ببرند. ظاهرا این مسئله در همه ماشین ها بوده است که مأمورانی که در ماشین ها بودند، می آمدند و طلبه های جوان تر را وادار می کردند به امام فحش دهند. وقتی آنها را تهدید می کردند، آنها هم فحش می دادند. من خیلی ناراحت بودم. شاید سنم دو، سه سال از آنها بیشتر و بیست و یکی دو ساله بودم. مأمور ساواکی بالای سر من آمد و گفت: «بگو خمینی انگلیسی است.» من هم گفتم: «ارباب قرمساق آمریکایی است. خفه شو. تو کی هستی که این حرف را می زنی؟» پنج، شش مأمور روی سرم ریختند و با قنداق تفنگ آن قدر مرا زدند که هر جای بدنم را دست می گذاشتی، درد می کرد. بعد از من دیگر کسی به امام فحش نداد و بعد از آن از همه کتک هایی که خوردم، خوشحال بودم که جلوی فحش دادن به امام را گرفتم. الان پس از سی و چند سال هنوز آثارش روی بدنم باقی است.

این ماجرا گذشت که دوباره دستگیر و محکوم به حبس ابد شدم و تا پیروزی انقلاب اسلامی در زندان بودم. ارتباط بعدی من با محمد مربوط به کمی قبل از انقلاب است که بعد از انقلاب هم ادامه داشت. دقیقا وقتی از زندان آزاد شدم، به خمینی شهر، شهر خودم آمده بودم.

آن زمان مردم از زندانیان استقبال خوبی می کردند و به همین دلیل منزلمان محل رفت و آمد بود. یک روز دیدم که مادرم آمد و به من گفت: «شیخی آمده و در ماشین نشسته است.» به مادرم گفتم: «خب بگویند داخل بیاید.» مادرم گفت: «می گوید نمی آیم. شما باید بروی.» آمدم، دیدم که محمد است و در پیکان نشسته است. این دیدار مربوط به کمی قبل از پیروزی انقلاب و هنوز انقلاب پیروز نشده بود و زمانی بود که زندانیان را آزاد کرده بودند. به نظرم دی ماه و زمانی بود که ایشان همراه پدرش از پاریس به ایران آمده بود.

محمد به من گفت: «نادون! آمدی نشستی که چه بشود؟» بیا برویم تهران. توطئه ها در حال شکل گیری است. آن موقع شاه رفته بود، ولی انقلاب هنوز پیروز نشده بود. محمد گفت: «ما باید به تهران برویم و نباید اینجا باشیم.» خلاصه اصرار کرد که همان موقع با هم به تهران برویم. بالاخره من هم راضی شدم، گفتم: «حداقل داخل بیا و بعد برویم.» محمد گفت: «نه، نمی آیم. همین الان برویم.» من هم گفتم: «حداقل بگذار خداحافظی کنیم.» خلاصه خداحافظی کردم و با محمد به تهران رفتم. در راه گفت: «خب! حالا خسته نباشی از آن همه شکنجه و کتک هایی که تحمل کردی.» البته او هم چنین شکنجه هایی را تحمل کرده بود.

پس از آن اولین بحث هایی که مطرح کرد این بود که ما به سه چیز نیاز داریم. اول اینکه ما باید برای انقلاب نیروهای مسلح یعنی سپاه را تشکیل دهیم. فکر و ایده سپاه متعلق به ایشان بود. من هم به سپاه رفتم و در تشکیل آن نقش داشتم. دوم روزنامه و سوم حزب بود. این سه موردی بود که مطرح کرد. از آنجا هم به خانه

یکی از ویژگی های مهم محمد زبان دانی اش بود. انگلیسی را بلد بود و عربی را هم به خوبی صحبت می کرد. به همه ما توصیه می کرد که زبان انگلیسی بخوانیم و کسانی هم که با ایشان در ارتباط بودند، می رفتند و انگلیسی می خواندند. اصولا محمد در قالب جهانی بودن فکر می کرد. مثلا معتقد بود که یک انقلابی باید چند زبان بداند تا بتواند با جاهای مختلف ارتباط برقرار کند.

آقای هاشمی رفسنجانی که آن زمان عضو شورای انقلاب بودند، رفتیم آن موقع خانه اش خوب بود و یادم هست استخر داشت، البته آقای هاشمی رفسنجانی از پیش از انقلاب هم وضع مالی خوبی داشت و متأسفانه الان برخی از افراد به این دلیل به ایشان حمله می کنند. در واقع پول آقای هاشمی مرکز انقلاب بود و مربوط به بعد از انقلاب نیست و هم خائمش و هم خودش هر دو ثروتمند بودند. ما ایشان را این طور می شناختیم، ضمن اینکه زجرهایی که ایشان کشیده و شکنجه هایی که شده واقعا طاقت فرسا بوده است. به خاطر دارم در جلسه ای که بودیم، محمد همه آن موارد را با آقای هاشمی در میان گذاشت و گفت که باید همه این کارها انجام شود. آقای

هاشمی گفت: «چگونه نیروهای مسلح و سپاه را تشکیل دهیم؟» محمد گفت: «همین آقای سعیدیان فر می تواند با نیروهای مسلح همکاری کند. چون هم سربازی رفته و هم قبلا دوره دیده است. ضمنا روزنامه و حزب را هم باید تشکیل دهیم.» به آقای هاشمی گفتم: «اما پول می خواهیم.» آقای هاشمی گفتند یک چک پنج یا ده هزار تومان می دهیم. من گفتم: «من بانک نمی روم و نمی توانم پول بگیرم.» آقای هاشمی شخصا ما را سوار پژوی ۵۰۴ خود کرد و با ما تا بانک آمد و پول را از بانک گرفت و به ما داد. بعد گفتم: «محمد با این پول چه کار کنیم؟» گفت: «برو شوش و یک ضبط و این و آن و فلان دستگاه را بخر و بیاور تا بگویم چه کار کنیم.» به خاطر دارم آن موقع در این فکر بودیم که اساس نامه نیروهای مسلح و همین طور سازمانش چگونه باید باشد.

محمد بعد از انقلاب هم همان ویژگی ها را داشت. اولاً خواش نابود شده بود. یادم هست یک بار سی، چهل روز نخوابیده بود که بیهوش شد. در این مدت خواب او در ماشین بود که با هم این طرف و آن طرف می رفتیم. هیچ کس نمی تواند تصور کند که وقتی از پله های نخست وزیری بالا می رفتیم، ناگهان افتاد و بیهوش شد، از بس نخوابیده و بی خوابی کشیده بود. محمد شخص بسیار پرکاری بود، مخصوصا از وقتی که انقلاب شده بود، می گفت: «حالا وقت خواب نیست.» ما که سنانم کمتر بود پا به پایش می آمدیم، ولی برایمان خیلی سخت بود. ویژگی ای که قبل از انقلاب هم داشت، این بود که جهانی فکر می کرد و هیچ وقت انقلاب را مختص به ایران نمی دانست. مثل بعضی افراد که این انقلاب را در شیعه خلاصه می کنند، می گفت: «نه، ما باید انقلاب را به کل جهان صادر کنیم.»

صدور انقلاب جزو ایده های قبل از انقلاب ایشان بود. بعد از انقلاب هم همچنان به آن اعتقاد داشت. لذا شب ها به منزل دکتر واعظی می رفتیم که بعد از انقلاب اولین استاندار اصفهان شد. وقتی آخر شب به منزل ایشان می رفتیم، مستر بگووچ که بعدا رئیس جمهور بوسنی هرزگوین شد و جلال طالبانی حضور داشتند. به این ترتیب تمام این انقلابیون دنیا در آن خانه جمع بودند. منزل ایشان سالن بزرگی داشت که همه در آنجا جمع می شدند. محمد با همه اینها در خارج از کشور ارتباط داشت. آن موقع آنها به ایران آمده بودند.

یکی از ویژگی های مهم محمد زبان دانی اش بود. انگلیسی را بلد بود و عربی را هم به خوبی صحبت می کرد. به همه ما توصیه می کرد که زبان انگلیسی بخوانیم و کسانی هم که با ایشان در ارتباط بودند، می رفتند و انگلیسی می خواندند. اصولا محمد در قالب جهانی بودن فکر می کرد. مثلا معتقد بود که یک انقلابی باید چند زبان بداند تا بتواند با جاهای مختلف ارتباط برقرار کند.

اشاره کردید که قبل از پیروزی انقلاب جلسه ای به منزل آقای هاشمی می رفتید. آیا اطلاع دارید که شهید منتظری با کمیته استقبال هم در ارتباط بود؟

حتما ارتباط داشت، چون به من هم کارت داده بود. بعد از این قضایا دنبال این بودیم که به سپاه فکر کنیم. البته آن موقع هنوز اسم سپاه نبود، منظورم همان نیروهای مسلح بود. چون اول کمیته ها تشکیل شدند که به صورت خودجوش بودند. بعد این بحث مطرح شد که کمیته ها را سازماندهی کنند. پس از آن سپاه پاسداران تشکیل شد. آن موقع هنوز اسم سپاه نبود، بلکه تحلیل این بود که چون انقلاب های گذشته نیروهای مسلح نداشتند، علیه شان کودتا شده است و آنها شکست خورده اند و باید انقلاب از خود نیروی مسلحی داشته باشد. این تحلیل در بین

دادم و مدتی مسئول آن بودم. از این طرف محمد با رأی بسیار بالا و بی‌نظیر حدود ۸۵ - ۹۰ درصد آرای مردم به عنوان نماینده نجف‌آباد وارد مجلس شد. زمانی که محمد در مجلس بود، درگیری‌هایش با بازرگان شروع و قضیه بسیار حاد شد. در آن مقطع در فرصتی از محمد جدا شدم، یا نمی‌توانستم با او بروم یا گرایش‌هایم به امام بیشتر بود. بعد از آن قضایا یکی، دو ماهی از هم فاصله گرفتم. چون یک روز سر همین موضوع بحث‌مان شد و به من گفت: «شما خوارج نهروان هستید.» و با من درگیر شد. دیدم با من هم چنین برخوردی می‌کند. با آیت‌الله منتظری مشورت کردم و گفتم: «اما با محمد چه کار کنیم؟» آقای منتظری گفتند: «شما دنبال این قضیه و کارهایی که می‌کنید، نروید.» چون آقای منتظری می‌دانست جدا شدن ما موثر بود. بعد محمد در خانه‌مان آمد و مرا بغل کرد و گفت: «ببخشید که آن موقع بهترین دوستانم را از خود رنجاندم.» من گفتم: «اصلا از شما رنجشی ندارم و نخواهم داشت.» یادم هست در همان جلسه‌ای که آمد،

درست کردم.» به این ترتیب فوری انعطاف به خرج داد و با ابزاری که در اختیار داشت گذرنامه‌اش را درست کرد. به هر صورت بعد از انقلاب ارتباط ما در سپاه با یکدیگر ادامه داشت.

شهید محمد منتظری تا چه زمانی در سپاه فعال بود؟

تا زمانی که سپاه یکی شد. همان طور که می‌دانید در ابتدا چهار سپاه وجود داشت: یکی در سلطنت‌آباد و یکی در گارد شاهنشاهی بود که در حال حاضر اداره گذرنامه است. با محمد که در آنجا که به آن «پاسا» می‌گفتیم، مستقر بودیم. ایشان سازمانی به نام ساتجا یعنی سازمان توده‌های جمهوری اسلامی را ایجاد کرده بود و یک روزنامه هم داشت که آن را تحت عنوان ساتجا منتشر می‌کرد. اعضای مرکزی پاسا من بودم، آقای شیخ محمود صلواتی و آقای حمید عبدالوهاب بودند که بعدها مدتی استاندار و مدتی هم معاون وزیر بازرگانی شد، البته الان اطلاع ندارم که گرایش‌هایش چیست، اما آن موقع با ما بود و مدتی هم در زندان با هم بودیم.

به این ترتیب ما در آن سپاه فعالیت می‌کردیم که در آن جزوهای آموزشی و همین‌طور اساس‌نامه سپاه که بعداً نوشته، اول در آنجا پی‌ریزی شد. محمد چند تن از افسران گارد را آورده بود که یکی از آنها شهید کلاهدوز بود که محمد با آنها ارتباط داشت. ما اول نسبت به آنها خوش‌بین نبودیم و به ایشان می‌گفتم: «محمد این گاردی‌ها را برای چه می‌آوری؟» می‌گفت: «این‌قدر شاه از پول ملت خرج اینها کرد. حالا که در خدمت ملتند، شما عصبانی می‌شوید؟» بعضی از آنها به‌قدری در تیراندازی ماهر بودند که دوزاری را به هوا می‌انداختند و به آن شلیک می‌کردند. یکی از آنها هم به نام مصطفوی در جنگ مفقود شد. آقای کلاهدوز همان موقع هم که در گارد بود با محمد و شهید آیت ارتباط داشت. حتی سوزن اسلحه‌ها را هم درآورده بود. نهایتاً امام و به تبع آن شورای انقلاب تصمیم گرفتند این چند گانگی در سپاه را حل کنند و بنا شد که همه اینها یکی شوند تا ناهماهنگی‌ها از بین بروند. جلسات مختلفی تشکیل شد و محمد شدیداً دنبال این بود که سپاه یکی شود و به قول خودش به دست لیبرال‌ها نیفتد. آن روزها همه تلاش و اصرارش این بود که در دست نیروهایی بیفتد که در خط امام هستند. بالاخره بعد از مدتی آقای اردبیلی از طرف شورای انقلاب مسئول این کار شد. مقداری نگرانی برای سپاه باغشاه و آقای لاهوتی و اینها بود. بعد هم سلطنت‌آباد و آقای یزدی و اینها بودند. این نگرانی‌ها وجود داشت. خود ما هم این‌طور فکر می‌کردیم.

در حین که سپاه در حال یکی شدن بود، آیت‌الله منتظری به من گفتند: «کمیته قم بسیار گسترده و بی‌نظم است و نظر امام این است که در قم سپاه تشکیل شود.» آن موقع کمیته قم چند هزار نیرو داشت. محمد به من گفت: «شما بیا و در قم سپاه تشکیل بده.» من هم به قم آمدم و سپاه آنجا را تشکیل



نیروهایی که آن زمان بودند، جا افتاده بود. در شکل آن بحث بود. مثلاً آن طور که به خاطر دارم دکتر ابراهیم یزدی و اینها می‌خواستند گارد ملی تشکیل دهند و نامش را هم این چنین پیشنهاد می‌دادند. در واقع قصدی هم نداشتند، بلکه همه به دنبال این بودند چنین نیرویی ایجاد شود که بعد به این اسم رسیدند.

محمد در کمیته استقبال عضو فعالی بود، حتی به من هم کارت داد که تو هم بیا و در قسمت‌هایی از آن فعالیت کن. مخصوصاً به ما می‌گفت: «بیا بید در قسمت امنیت، انضباط و انتظامات فعال شوید»، چون می‌دانست که قبلاً سربازی رفته بودم و با اسلحه هم آشنایی داشتم، ولی بعد موفق نشدم به آنجا بروم، دلیلش هم این بود که من به شهرستان رفتم، چون بعضی شهرها هنوز مشکل داشت. من به خمین و دو سه شهر دیگر رفتم تا سخنرانی کنم. دنبال این بودم که در شهرها کار کنم، فلذا روزی که امام آمدند، من در شهرستان بودم. بعد خود را به بهشت زهرا رساندم و امام را در بهشت زهرا دیدم، ولی نتوانستم به مدرسه علوی و رفاه بروم. یادم هست محمد در کمیته استقبال در مدرسه رفاه و علوی بسیار موثر بود و با امام رابطه بسیار خوبی داشت و نزد ایشان رفت و آمد داشت.

یادم هست، وقتی عرفات به ایران آمد، مدام سراغ ابوالاحمد را می‌گرفت که منظورش محمد منتظری بود، چون شهید در خارج از کشور با فلسطین ارتباطات گسترده‌ای داشت. بعدها فهمیدم محمد در فلسطین آموزش، خروج و ورود مجاهدین را سازماندهی می‌کرد که در اسناد ساواک هم آمده است. محمد در سوریه پایگاه بسیار قوی‌ای داشت. حتی بین دستگیری مربوط به ۱۵ خرداد و آخرین دستگیری‌ام به من گفت: «برایت پاسپورتی می‌فرستم که جعلی است.» همه آن پاسپورت‌ها را جعل می‌کرد و می‌شد با آنها به همه جای دنیا رفت. در واقع یکی از ویژگی‌های محمد جعل پاسپورت بود. اینکه کجا دوره این کار را دیده بود، نمی‌دانم. البته او هوش بالایی داشت. بعضی دوستان می‌گفتند: «ما کل اروپا را با پاسپورت‌های محمد رفتیم.» خودش پاسپورت صادر و مهرهای آن کشور را جعل می‌کرد. ظاهراً آن موقع مثل حالا کامپیوتر نبود و نمی‌توانستند تا این حد مانند حالا کنترل کنند. حتی یکی از دوستان می‌گفت: «وقتی با محمد به پاریس رفته بودیم، هم من و هم او گذرنامه‌هایی داشتیم که خود محمد جعل کرده بود. وقتی وارد فرودگاه پاریس شدیم، محمد در صف بعد از من بود. من جلوتر بودم، مثل اینکه گذرنامه‌ام اشکال داشت، مرا گرفتند. ولی محمد را نگرفتند. بعد از اینکه آزاد شدم، از او پرسیدم: «محمد چه شد؟» گفت: «وقتی شما را در صف گرفتند، متوجه شدم که مهر گذرنامه تغییر کرده است. به بهانه دستشویی رفتم و آن تغییر را از پاسپورت دیگری دیدم و پاسپورتم را

شهادت ایشان خطر بسیار تلخی بود. در سپاه بودم که حوادث منافقین اتفاق افتاد. بعد از ۳۰ خرداد اتفاقات فوق‌العاده زیاد و مشکلات عدیده بودند. شب آن حادثه به من خبر دادند که حزب منفجر شده است. من اولین بار زنگ زدم که از محمد خبر بگیرم. گفتند او هم در حزب بوده است. تقریباً یک هفته مات و گیج شده بودم و هیچ کاری نمی‌توانستم انجام دهم.

گفتم: «محمد! تو خطرات و تجربه‌های انقلابی زیادی داری. بیا و اینها را بگو.»

محمد یکی نگران فرصت‌طلب‌ها بود و می‌گفت: «اینها می‌آیند و تمام دستاوردهای انقلاب را به باد می‌دهند.» و یکی هم روی نفوذ سیستم‌های خارجی. روی این دو مورد بسیار حساس بود. همه تلاشش و هر حرکتی که انجام می‌داد برای اینها بود. دیگر اینکه نسبت به امام و اینکه خط و مرجعیت ایشان تثبیت شود، بسیار حساس بود. این سه حساسیت تا پایان با محمد بود و جز اینها هم تا آخر چیز دیگری از محمد ندیدم. البته منتقد هم بود. یادم هست زمانی که من در قم فرمانده سپاه بودم و امام هم هنوز در قم بودند و به تهران نرفته بودند، زمانی بود که محمد با دولت بازرگان مشکل داشت. به



که می‌خواستیم از سپاه قم بروم، حکم بسیج کل را به من دادند. چون جریان عجیبی تلاش می‌کرد که از سپاه قم بروم. به من حکم بسیج کل داده بودند که بروم و رئیس بسیج شوم. محمد به من گفت: «اگر خواستند تو را رئیس جمهور هم بکنند، از سپاه قم نرو.» گفتم: «چرا؟» گفت: «طرح این آقایان این است که قصد دارند در بیت مراجع نفوذ کنند و نیروی مسلح هم باید نفوذ کند. در آینده هر کسی در اینجا نفوذ کند، کشور در دست اینهاست. سپاه جای محکمی است و باید اینجا بمانی.» آن موقع هم بحث‌های زیادی برای نفوذ گزارش از بیت مراجع بود که مخالفت می‌کردند که آنجا آدم بگذارید. الان متأسفانه می‌گویند وضع طور دیگری است. آن موقع محمد چنین ایده‌ای داشت که اینجا قم است و این مراجع، علما و آینده حفاظت هم دست سپاه است. لذا من هم نرفتم و هنوز حکم بسیج را دارم و در سپاه قم ماندم. البته چهل و ایشان استعفا دادم و کنار رفتم، اما درگیری‌ها از قبل با من شروع شده بود.

از شهادت ایشان چگونه مطلع شدید؟

شهادت ایشان خاطره بسیار تلخی بود. در سپاه بودم که حوادث منافقین اتفاق افتاد. بعد از ۳۰ خرداد اتفاقات فوق‌العاده زیاد و مشکلات عظیمه بودند. دو بار به خودم سوءقصد شد و نزدیک بود کشته شوم. شب آن حادثه به من خبر دادند که حزب منفجر شده است. من اولین بار زنگ زدم که از محمد خبر بگیرم. گفتند او هم در حزب بوده است. تقریباً یک هفته مات و گیج شده بودم و هیچ کاری نمی‌توانستم انجام دهم. سه روز به سپاه نیامدم. یادم هست که آقای منتظری دنبال می‌گشتند که مرا پیدا کنند. اولین بار که ایشان را دیدم، با اینکه محمد برایشان خیلی عزیز بود، گفتند: «مبادا با اسلحه‌ای که دست است، بخواهی انتقام بگیری، چون شما مسلحی و با خود گفتم، سپاه دستتان است، ممکن است بخواهی از کسی انتقام بگیری.» توصیه‌اش این بود که سراغ اسلحه نرو. این برای من بسیار مهم بود. هر وقت فکر می‌کنم یک پدر که چنین اتفاقی برای پچاهش افتاده است، بگویند: «یک وقت نروید و انتقام بگیرید و بخواهید همان‌جا با آنها برخورد کنید. این خلاف قانون است.» همه در حالت بهت بودیم. البته مثل اینکه محمد متوجه شده بود که توطئه‌ای در کار است و می‌خواست از حزب بیرون بیاید که کلاهی، او را برمی‌گرداند.

محمد حس عجیبی در جاسوس‌شناسی داشت و ما می‌گفتم: «محمد بو می‌کشد.» محمد از جلسه بیرون می‌آید که برود، منتها راننده‌اش نبوده و رفته بوده، ساندویچ بگیرد. بعد از این قضیه حال راننده‌اش هم بد شد. پسر خوبی بود. در این میان کلاهی می‌آید و محمد را برمی‌گرداند و به او می‌گوید: «بعد پذیرایی می‌شود و بحث ادامه دارد.» و چند دقیقه بعد انفجار رخ می‌دهد. محمد تا حیاط حزب هم آمده بود تا بیرون بیاید و خود کلاهی او را برمی‌گرداند. مثل اینکه محمد زیر آوار زنده بوده و ظاهراً همان متاعی که با آن سقف را برداشته بودند، در مغزش فرو می‌رود و او با زجر، شهید می‌شود. بعد از آن من از مجاهدینی مثل مدرسی که الان خارج از کشور است، پرسیدم شما به چه دلیل محمد را شهید کردید و چرا چنین جنایتی را مرتکب شدید؟ هیچ مبارزی در دنیا نمی‌تواند منطق شما را بپذیرد. به شما می‌گویم، سازمان مجاهدین دیگر هیچ جایگاهی در بین این ملت نخواهند داشت. وقتی محمد از دنیا رفت به جز قرض هیچی نداشت. فقط بدهکاری‌هایی داشت که مربوط به روزنامه‌اش بود. نه خانه‌ای از خود و نه مال دنیا داشت و بعد از این همه مبارزه واقعاً هیچی نداشت. ■

ولی ایشان هر وقت به قم می‌آمد، یکدیگر را می‌دیدیم. زیاد هم به قم می‌آمد. حتی خیلی وقت‌ها به خانه ما می‌آمد. گاهی هم تماس می‌گرفت. محمد خیلی سهل‌الوصول بود. مثلاً قبل از انقلاب ساعت ده شب تماس می‌گرفت و می‌گفت: «فلانی من فلان جا هستم. بیا می‌خواهم ببینمت.» یادم هست در جریان حزب خلق مسلمان خیلی به ما کمک کرد.

حرفی بزنند. بازرگان شخص متدین و خوبی بود. محمد با دولت بازرگان خوب نبود و می‌گفت این دولت مسیر انقلابی ندارد. اوایل انقلاب با توجه به شرایط موجود فکر می‌کرد اتفاقاتی در حال وقوع است و شاید نسبت به مرحوم بهشتی هم فکر می‌کرد ایشان پشتیبان دولت موقت است، در حالی که این طور نبود. بعد هم بسیاری از مسائلش با دکتر بهشتی حل شد، در نهایت هم با هم شهید شدند. احتمال می‌دهم همین بود، یعنی دولت موقت بازرگان مشکل او بود. مثلاً وقتی می‌خواست به فلسطین برود، دولت بازرگان نمی‌گذاشت یا محمد می‌خواست نیرو برود و آنها نمی‌گذاشتند. دولت سیاست‌های دیگری داشت و با صدور انقلاب موافق نبود. این بحث‌ها مطرح شدند که بالاخره آن مشکلات پیش آمد.

آیا بعد از اینکه ایشان به مجلس رفت و شما به سپاه رفتید، با هم ارتباط کاری داشتید؟

خیر، ولی ایشان هر وقت به قم می‌آمد، یکدیگر را می‌دیدیم. زیاد هم به قم می‌آمد. حتی خیلی وقت‌ها به خانه ما می‌آمد. گاهی هم تماس می‌گرفت. محمد خیلی سهل‌الوصول بود. مثلاً قبل از انقلاب ساعت ده شب تماس می‌گرفت و می‌گفت: «فلانی من فلان جا هستم. بیا می‌خواهم ببینمت.» یادم هست در جریان حزب خلق مسلمان خیلی به ما کمک کرد. در جریانی که در قم ریختند و چنین غائله‌ای هم در قم اتفاق افتاد و نزدیک بود شهر را بگیرند. یادم هست محمد سریع خودش را به سپاه رساند و تا شب ماند و حتی در اتاق فکر هم به کمک ما آمد. در قضایای مختلف به ما کمک می‌کرد. بعد



من گفتم: «امام چه وقت‌هایی بیرون می‌آیند؟» گفتم: «محمد! من نمی‌توانم بگذارم داخل بروی.» زمانی بود که ظاهراً نمی‌گذاشتند محمد خدمت امام برود. به من گفت: «وقتی امام می‌آیند به من بگو. می‌خواهم چیزی به ایشان بگویم.» به ایشان گفتم: «ساعت ۱۰ ملاقات دارند.» یک دفعه محمد آمد. تا امام ایشان را نگاه کردند، می‌خواستند بلند شوند و بروند، یعنی ملاقات تمام شده است. ظاهراً آن موقع امام نمی‌خواستند با ایشان رویرو شوند. محمد داد زد و گفت: «من آمده‌ام بگویم فریب‌کار را با دست خودتان آورده‌اید روی کار.» یادم هست این عبارت را گفتم. بعد با خود فکر می‌کردم، حالا چه می‌شود؟ احمدآقا بیرون آمد. از او پرسیدم: «چه شد؟ امام چیزی گفتند؟» گفت: «نه، امام فقط تبسم کردند.» یعنی امام موضعی علیه محمد نداشتند. مشخص بود امام از این موضع هم ناراحت نبوده‌اند. نامه‌هایی هم به امام نوشته که در اسناد آمده است.

در مقطعی شهید محمد منتظری با دوستان نزدیکش، دکتر بهشتی و خیلی از کسانی که با ایشان ارتباط داشتند، برخورد‌هایی داشت. به نظر شما این رویکرد حاصل چه بود؟

فقط به خاطر اخلاص محمد و علاقه شدید عاطفی‌اش به انقلاب بود. احساس می‌کرد انقلاب دچار آسیب و انحراف است. شاید دیگران از جمله خود ما با اینکه ما در همه جا پا به پای او بودیم، این واکنش را نشان نمی‌دادیم. دلیلش هم این بود که شاید بعضی چیزها را نمی‌دیدیم و یا بینشمان ضعیف‌تر بود. نمی‌دانم و نمی‌گویم ما صد در صد درست عمل می‌کردیم و ایشان غلط انجام می‌داد. هنوز نتوانستیم در این باره قضاوت کنیم. شاید علاقه‌ام نسبت به امام خیلی زیاد بود و یا بینشم ضعیف‌تر بود و احساس می‌کردم که وقتی امام این نوع حرکت‌ها را نمی‌پسندند، من هم نباید دنبال این حرکت‌ها بروم. فکر می‌کنم در آن مقطع محمد که با همه وجود انقلاب را دوست می‌داشت، از طرفی احساس می‌کرد اشکالاتی در آن ایجاد می‌شود. از طرف دیگر به شکلی مفرط خسته بود که آقای منتظری هم در اعلامیه‌ای که راجع به ایشان داد به آن اشاره کرد. محمد خیلی زحمت کشیده و واقعا از نظر جسمی خسته شده بود، طوری که واکنش‌هایش بسیار صریح شده بود. برای مثال دوستان آقای صلواتی در جلسه‌ای راجع به ادغام شدن سپاه نظری داد و محمد توی گوش ایشان زد. البته من هم آنجا بودم و به محمد گفتم: «محمد به من هم بزن. تو اگر صد بار هم بزنی...» واقعا دوستش داشتیم. این اولین واکنش این چنینی بود که از ایشان دیدم.

البته اخیراً که برای مصاحبه آمدند گفتم من دیگر راجع به این بخش از خاطرات محمد صحبت نمی‌کنم، چون سوءاستفاده‌های زیادی شد. بعضی‌ها می‌گفتند روانی شده است. اصلاً هم روانی نبود. عقلش از خیلی‌ها بیشتر بود. بیانیه آیت‌الله منتظری را هم به خستگی او اشاره شده بود، تعبیر به دیوانگی کردند. ایشان هم چنین نظری نداشت. مثلاً یک بار محمد به اصفهان رفت و در آنجا گفت: «من باید حکومت اسلامی را اینجا اعلام کنم و آن را از لیبرال‌ها بگیرم. باید از اینجا شروع کنیم.» مدتی هم در اصفهان بود. البته این مربوط به اواخر عمرش بود.

به نظر شما چه شد که شهید منتظری از مواضع خود برگشت؟

زمانی که آن مسائل حل شدند و دولت بازرگان کنار رفت، آرام شد، چون نسبت دولت موقت بسیار حساس بود. البته محمد با شخص بازرگان مشکلی نداشت و بعد از آن حاضر نشد حتی یک کلمه راجع به مرحوم بازرگان

جناب آقای اسلامی از چه زمانی و چگونه با شهید محمد منتظری آشنا شدید؟

شهید محمد منتظری متولد سال ۱۳۲۳ بود و هنگامی که وارد حوزه علمیه شد چهارده سال داشت. او در کلاس‌های درس آیت‌الله مشکینی و آیت‌الله جنتی و درس خارج آیت‌الله محقق داماد و امام شرکت می‌کرد. در عین حال چون طلبه پرشوری بود برای سایر طلبه‌ها کلاس‌های حکومت اسلامی هم برپا می‌کرد و به این ترتیب وارد فعالیت‌های مبارزاتی از جمله پخش اعلامیه شد و به دلیل چنین فعالیت‌هایی چندین بار از سوی عوامل رژیم دستگیر گردید. نخستین دستگیری او در سال ۴۵ یا ۴۶ زمانی که هجده سال داشت صورت گرفت. آشنایی من با شهید منتظری مربوط به زمانی است که پدرم با ایشان در مبارزات بود. به خاطر دارم یک بار پدرم قبل از انقلاب به اصفهان رفت. من احتمال می‌دادم به دلیل ارتباطشان با شهید منتظری بود. البته پدرم با توجه به خفقان موجود و نفوذ ساواک در این باره با من صحبت نمی‌کرد. شهید منتظری پدرم را می‌شناخت و این دو با هم صمیمی بودند. من قبل از انقلاب مدتی در زندان اوین بودم. آن زمان پدر شهید منتظری هم در بند چهار بود و من ایشان را در درمانگاه زندان دیدم. پس از آزادی آیت‌الله منتظری از زندان به منزل ایشان در قم رفتم. پس از ورود حضرت امام به ایران و پس از آنکه در کمیته استقبال از امام، خدمت کردم و دولت مستقر شد، از پدرم پرسیدم: «حالا وظیفه ما چیست؟» ایشان گفت: «برو و از آیت‌الله مهدوی کنی بپرس.» من به کمیته انقلاب که مقر آن در مکان فعلی مجلس، بهارستان، قرار داشت، خدمت آیت‌الله کنی رسیدم و در این باره با ایشان صحبت کردم. ایشان فرمودند: «شما نزد محمد منتظری برو. چون او قصد دارد سپاه را تشکیل دهد و به نیرو نیاز دارد.» من هم بلافاصله با موتورم خدمت شهید محمد منتظری رفتم. آن زمان دفتر ایشان در خیابان ستارخان، اداره گذرنامه

• شهید منتظری در زندان هم دست از مبارزه بر نمی‌داشت و راجع به وضعیت زندان‌ها گزارش‌هایی را بیرون از زندان قصر می‌داد. او نامه‌ای به سازمان‌های مدافع حقوق زندانیان سیاسی نوشت و رونوشت آن را برای حضرت امام هم فرستاد. در آن چنین گفته بود: «زندان مایه افتخار ماست و با کمال خشوع از آن استقبال می‌کنیم، اما گورستانی برای اندیشه‌ها و دریای بیکرانی از محرومیت‌ها، ستم‌ها و حق‌کشی‌هاست.»

فعلی بود. آنجا پیش از این متعلق به شهربانی سابق و به تازگی ساخته شده بود. شهید منتظری آنجا را برای تشکیل سپاه در اختیار گرفته بود، اما هنوز کاملاً در آن مستقر نشده بودند. هنگامی که خدمت ایشان رفتم شهید منتظری در اتاقی نزدیک به در، در حالی که هانی‌الحسن سفیر فلسطین در ایران هم حضور داشت نشست بود. جلو رفتم و پس از سلام خود را معرفی کردم. ایشان به دلیل آشنایی که با پدرم داشت مرا شناخت و حکمی به من داد و گفت: «تو معاون و قائم‌مقام من در سپاه هستی.»

در شروع کار ابتدا آنجا را از نظر تدارکاتی برای استقرار نیروها آماده کردیم. شهید منتظری با سازمان الفتح که سازمانی فلسطینی بود و گروه نظامی‌شان «الصاعقه» نام داشت مذاکره کرد تا نیروهایی را برای آموزش به ایران بفرستند. به این ترتیب ابوجهاد و فرماندهان الصاعقه به ایران دعوت شدند. برای آموزش دو روش وجود داشت.

یکی برای کسانی که در آینده فرمانده سپاه می‌شدند. چرا که شهید منتظری معتقد بود ما نیاز به نیروی نظامی جوشیده از انقلاب برای حفظ آن داریم. ضمناً نیرویی که بتوان برای ارتباط با نهضت‌های آزادی‌بخش از آن استفاده کرد. در نتیجه قرار بر این شد دوره فرماندهی دوره‌ای دو ساله و فوق‌العاده سنگین و ویژه باشد. دوره کوتاه مدتی هم برای نیروهای عادی برگزار شد. بنابراین در ابتدا تعدادی نیرو گرفتند و شروع به آموزش آنها کردند. شهید منتظری شورایی به نام شورای فرماندهی تشکیل داد. اعضای آن تا آنجا که به خاطر دارم سید مهدی هاشمی که بعدها اعدام شد، آقای صلواتی طلبه‌ای از اصفهان، آقای دوزدو زانی و ... بودند. شهید کلاه‌دوز هم به سپاه آمد و شهید منتظری او را معاون من کرد.

اگر امکان دارد درباره فعالیت‌های مبارزاتی شهید منتظری برایمان توضیحاتی بدهید.

شهید منتظری در تیر ۴۷ به سه سال زندان محکوم شد. شهید منتظری در زندان هم دست از مبارزه بر نمی‌داشت و در این زمینه اغماض نمی‌کرد. او در زندان راجع به وضعیت زندان‌ها گزارش‌هایی را بیرون از زندان قصر می‌داد که کپی تعدادی از آنها را در اختیار دارم البته این نامه‌ها و گزارش‌ها در کتاب «نهضت امام» آقای سید حمید روحانی آورده شده است. مثلاً شهید منتظری نامه‌ای به کمیسیون حقوق بشر داده است و در آن درباره وضعیت زندان‌ها مطالبی را بیان کرده است. او در این باره که گروه‌های مختلفی مانند مؤتلفه، ملل اسلامی و... که در زندان‌های کشور زندانی بودند، همچنین راجع به اوضاع‌اشراف و اینکه زندگی‌شان چگونه می‌گذرد اشاراتی کرده است. شهید منتظری نامه‌ای به سازمان‌های مدافع حقوق زندانیان سیاسی نوشت که رونوشت آن را برای حضرت امام هم فرستاد. در آن چنین گفته بود: «زندان مایه افتخار ماست و با کمال خشوع از آن استقبال می‌کنیم. اما گورستانی برای اندیشه‌ها و دریای

از ابتدا به لیبرال‌ها اعتماد نداشت...

«شهید منتظری و جنبش‌های آزادی‌بخش» در گفت و شنود

شاهد یاران با علیرضا اسلامی

۱۳۸۸

تعامل شهید منتظری با جنبش‌های آزادی‌بخش و نیز با کشورهایی چون لیبی، همچنان حاوی نکات ناگفته بی‌شماری است. علیرضا اسلامی که در بسیاری از فعالیت‌های سیاسی همپای او بوده است، به ذکر نکات بدیعی پرداخته که بی‌تردید برای پژوهندگان تاریخ انقلاب، بسیار مفید خواهد بود.



شهید منتظری با اعضای نهضت آزادی، جبهه ملی، منافقان، صهیونیست‌ها، فدائیان خلق، فراماسونری، موساد و سیا مخالف بود و در نشریه‌ها و سخنرانی‌هایش علیه آنها مطالبی بیان می‌کرد. او نسبت به دفتر هماهنگی بنی‌صدر، قاسم‌لو، و بعضی اعضای دولت، همین‌طور دولت موقت بازرگان، صباغیان و به‌ویژه امیرانتظام حساسیت‌هایی داشت و حتی علیه عباس امیرانتظام سندهایی را منتشر کرد.

خود رئیس‌جمهور چاپ می‌کرد و... توضیحاتی داد و اعلام کرد آنها وضع مناسبی ندارند. کارشکنی می‌کنند و با موضوع گروگانگیری دانشجویی و لانه جاسوسی برخورد می‌کنند.» از دیگر اقدامات شهید منتظری همان‌طور که قبلاً هم به آن اشاره کردم افشاکاری‌های او علیه عباس امیر انتظام همچنین حمله به دولت موقت بازرگان و بحث رابطه با لیبی و قطع رابطه با اسرائیل بود.

کمی درباره ویژگی‌ها و خصوصیات اخلاقی ایشان بفرمایید.

شهید محمد منتظری بسیار پرکار، فعال و کم‌خواب بود. مواقعی پیش می‌آمد که چهل و هشت ساعت مداوم کار می‌کرد و به هیچ‌وجه نمی‌خوابید طوری که حتی همراهانش هم کم می‌آوردند و تعجب می‌کردند. بی‌خوابی و کم‌خوابی برای شهید منتظری عادی بود. او جثه نحیف اما اراده‌های قوی و محکم داشت. حتی بعضی‌ها به دلیل جثه کوچکش به او لقب هوشی‌مینه ایران را داده بودند. شاید امروز هوشی‌مینه چندان شناخته شده نباشد ولی آن روز که او از فرماندهان ویت گنک در جنگ میان ویتنام و آمریکا بود، بسیار شناخته شده بود.

راجع به نحوه تشکیل سپاه و گروه‌های مختلفی که به وجود آمده بودند توضیحاتی بدهید.

از آنجایی که انقلاب تازه به ثمر رسیده بود چند گروه برای فعالیت‌های نظامی وجود داشت. یک گروه به همراه نیروهایش به فرماندهی ابوشریف که نام او عباس زمانی بود در پادگان جمشیدیه یا دژبان مرکزی فعلی مستقر بود. ابوشریف ریش بلندی داشت و بعدها هم معاون فرمانده سپاه شد. او قبل از انقلاب از گروه ملل اسلامی بود و مدتی پس از انقلاب به آلمان پناهنده شد و تا آنجا که اطلاع دارم الان معاون حکمت‌یار است. گروه دیگر در باغ شاه یا پادگان حرّ فعلی به مسئولیت آقای لاهوتی قرار داشت. آنجا قبلاً به کلاه‌سبزها و نوه‌د تعلق داشت. البته در اطراف گروه‌های دیگری هم حضور داشتند. گروه‌های مذکور به عنوان سپاه موقتی بودند. بعدها که سپاه به شکل فعلی در آمد، فرماندهانشان شهید کلاهدوز، آقای جواد منصوری، آقای دوزدوزانی، آقای مرتضی رضایی و محسن رضایی بودند. نهایتاً شهید محمد منتظری هم در مکانی که قبلاً به آن اشاره شد مستقر شده بود. در واقع اعضای این گروه‌ها به خصوص فرماندهانشان به دلیل آنکه قبل از انقلاب با هم در خارج از کشور فعالیت داشتند و با وجود بحث‌هایی که بین آنها بود از نظر نوع بیش و گرایش اختلافاتی داشتند، همین امر سبب شد به چند گروه تقسیم شوند و هرکدام تعدادی نیرو جمع کنند.

شهید منتظری نام سپاه خود را «پاسا» نهاده که مخفف «پاسداران انقلاب اسلامی ایران» بود. در ابتدای امر همان‌طور که عرض کردم برای استقرار نیروها، معاون تدارکاتی شهید

اعتصاب غذا کردند. این اقدام در سراسر جهان بازتاب خبری داشت. البته لازم به ذکر است حضرت امام از سید مهدی هاشمی حمایت نکرد. پس از ورود حضرت امام به ایران شهید محمد منتظری هم از فرانسه به ایران آمد و مسئول سپاه را از او گرفتند، نشریه‌ای عربی‌زبان به نام «الشهید» که صاحب امتیازش صادق‌العبادی بود، راه‌اندازی کرد. شماره‌های ۱۵ تا ۷۲ این نشریه هم‌اکنون در کتابخانه مجلس موجود است. برای نمونه در یکی از شماره‌ها مصاحبه‌ای هم از خود شهید منتظری به چاپ رسیده است. یکی دیگر از شماره‌های آن راجع به شهادت هفت تیر است و در آن عکس‌های مختلفی از شهید منتظری آورده شده است که نشان می‌دهد در کشورهای گوناگونی حضور داشته و به چه قیافه‌ها و گذرنامه‌هایی مخفیانه به نام‌های مختلف، فعالیت‌های مبارزاتی‌اش را در خارج از کشور انجام می‌داده است. ضمناً شهید منتظری ماهنامه‌ای به زبان اردو از سال ۱۹۸۱ میلادی (۱۴۰۱ هجری قمری) منتشر می‌کرد. در واقع دو نشریه مذکور در حوزه مبارزه ملل مختلف و نهضت‌های آزادی بخش است.

شهید منتظری در دوره اول مجلس شورای اسلامی با رأی بالایی نماینده مردم نجف‌آباد و عضو کمیسیون سیاست خارجی مجلس شد. او در مجلس نطق‌هایی هم کرده است که موضوع اکثر آنها درباره مبارزات ملت‌های اسلامی و افشاکاری نسبت به ضدانقلاب و عوامل آن است. من موفق شدم سه متن از سخنرانی‌های ایشان را پیدا کنم. شهید منتظری مدتی همراه آقای پرورش نماینده مردم اصفهان، در شورای عالی دفاع بودند و بعدها هم که در فاجعه هفت تیر ۱۳۳۰ در حزب جمهوری اسلامی همراه شهید بهشتی به شهادت رسیدند. شهید منتظری با اعضای نهضت آزادی، جبهه ملی، منافقان، صهیونیست‌ها، فدائیان خلق، فراماسونری، موساد و سیا مخالف بود و در نشریه‌ها و سخنرانی‌هایش علیه آنها مطالبی بیان می‌کرد. او نسبت به دفتر هماهنگی بنی‌صدر، قاسم‌لو، و بعضی اعضای دولت، همین‌طور دولت موقت بازرگان، صباغیان و به‌ویژه امیرانتظام حساسیت‌هایی داشت و حتی علیه عباس امیرانتظام سندهایی را منتشر کرد.

شهید محمد منتظری با توجه به روابطی که با جنبش‌های آزادی‌بخش داشت، به اینترناسیونالیسم اسلامی معتقد بود و می‌خواست کشورهای و ملل اسلامی را به هم وصل کند و با تشکیل اتحادیه کشورهای اسلامی، تشکیلی مانند آنچه امروز با عنوان اتحادیه اروپا شکل گرفته، بتواند آنها را علیه ظلم و استکبار متحد کند. از این رو نسبت به مسئله قدس و فلسطین بسیار حساس بود و در حمایت از آنها مطالبی بیان می‌کرد. شهید منتظری در جریان‌های بنی‌صدر نقش مهم و حساسی داشت. همان‌طور که در کتاب «غانله ۱۴ اسفند» آمده او به حضرت امام نامه‌ای نوشته که حاوی این مضامین است: «من با بنی‌صدر آشنا بودم. اما در این مدت می‌دیدم چه کسانی در دفترش فعالیت می‌کنند (آن زمان دفتر هماهنگی با رئیس‌جمهور به نام بنی‌صدر بود). در ضمن درباره جبهه ملی، حزب ایران، حزب پان ایرانیسم، مجاهدین خلق، نهضت آزادی، خط چین، مائوئیسم، کومله، میزان، عدالت، رنجبر و روزنامه‌های مذکور و روزنامه انقلاب اسلامی که



بیکرانی از محرومیت‌ها، ستم‌ها و حق‌کشی‌هاست.» نامه دیگر از زندان شماره ۴ قصر می‌باشد که در آن هم به وضع زندانیان اشاراتی شده است. ضمناً شهید منتظری به کمیسیون حقوق بشر نیویورک و کمیته دفاع از زندانیان ایران - پاریس نامه‌هایی را ارسال کرد. آنچه گفته شد بخشی از اقدامات مبارزاتی شهید منتظری در زندان بود.

هنگامی که شهید منتظری از زندان آزاد شد دوبار به اتهام حمل اسلحه تحت تعقیب قرار گرفت. اما این باره موفق شد بگریزد و به خارج از کشور رفت. وی به کشورهای مختلفی از جمله کشورهای حاشیه خلیج فارس مانند کویت، بحرین و همچنین کشورهای چوچ افغانستان، پاکستان، لبنان، سوریه، عراق و کشورهای اروپایی رفت. جالب اینجاست که به دلیل فعالیت‌های مبارزاتی‌اش در اکثر این کشورها هم دستگیر می‌شد و به زندان می‌افتاد. شهید منتظری با توجه به روابطی که با فلسطینی‌ها و کذافی رهبر لیبی برقرار کرده بود، این امکان را فراهم ساخت تا نیروهای مبارز ایرانی برای آموزش دوره‌های نظامی به آنجا بیایند. قبل از انقلاب یکی از دوستان من از طریق کویت توانسته بود به آنجا برود و با شهید منتظری ارتباط برقرار کند. او دو سال به نام ابوجعفر در سازمان الفتح آموزش دید و سپس همراه حضرت امام به ایران بازگشت. در یکی از اسنادی که در کتاب «چهارده سال رقابت ایدئولوژی» آمده به این مورد اشاره شده که گروه توحیدی «صف» که شهید بروجردی عضو آن بوده با شهید منتظری ارتباط داشته است. در سال ۵۵ تا ۵۶ دو تن از اعضای این گروه یعنی محمد بروجردی که در سپاه فرمانده غرب بود و حسین صادقی از طریق شهید منتظری دوره جنگ‌های پارتیزانی را در خارج از کشور گذراندند.

از دیگر اقدامات شهید منتظری در خارج از کشور ارتباط با گروه‌ها، احزاب و جنبش‌های آزادیخواه جهان بود که در ایران هم این فعالیت‌ها را پیگیری می‌کرد. به دنبال این فعالیت‌ها در سال ۵۶ در کلیسای سنت ماری پاریس به حمایت از سید مهدی هاشمی حدود پنجاه، شصت نفر

دفتر چه نام تعدادی از چریک‌ها و پارتیزان‌های دنیا هم بود. برای من بسیار تعجب‌آور بود که چرا این اطلاعات دست اینهاست و اصلاً چگونه ساواک به این اطلاعات دست یافته است؟ بعدها با مسائلی که پیش آمد، متوجه شدم لیبی و شخص قذافی از وابستگان به سازمان سیاست. قذافی با توجه به روحیه انقلابی با این گرایش و ظاهر، سبب می‌شد مبارزان و چریک‌های جهان جذب آنجا شوند و آموزش ببینند، ولی در عین حال همه مشخصات آنها را به سازمان سیا می‌داد. از طرفی چون آن زمان ایران و لیبی با هم رابطه‌ای نداشتند، سؤال اینجا بود پس این اطلاعات چگونه به دست ساواک ایران می‌رسید؟ مشخص بود که این اطلاعات از طریق سیا به ساواک ایران داده می‌شد. به عبارتی پارتیزان‌ها درگیر بازی پیچیده‌ای می‌شدند که استکبار جهانی از این برنامه‌ها بسیار داشت.

گاهی گروه‌هایی برای جذب مغزها و نخبه‌ها یا مبارزان ایجاد و در آنها نفوذ می‌کرد و از آنان اطلاعات کسب می‌کرد تا در موقع لازم علیه خودشان به کار برد مانند سازمان مجاهدین خلق و بعضی گروه‌های دیگر. بالطبع قذافی از اشخاص دیگر هم اطلاعاتی داشت و ضمن داد و ستدهایی که با شهید منتظری می‌کرد، به شهید منتظری هم راجع به افراد دیگر اطلاعاتی می‌داد. به عنوان مثال شهید منتظری درباره سید صادق روحانی، قاسم‌لو و امیرانتظام موضع‌گیری‌های زیادی داشت و اطلاعاتی را از آنها بازگو می‌کرد، در حالی که بعدها بخشی از اطلاعات امیر انتظام که در لانه جاسوسی کشف، پخش و چاپ شد، از بریده‌هایی بود که در لانه جاسوسی آمریکا پیدا شد. حال سؤال اینجا است این اطلاعات پیش از آنکه پخش شود، چگونه به دست شهید منتظری رسیده بود؟ اطلاعاتی از قبیل اینکه امیرانتظام یهودی‌زاده و یک عامل نفوذی بوده و هنوز هم تحت‌الحفظ است. در این باره می‌توان گفت به دلیل روابطی بود که با گروه‌ها و نهضت‌های آزادی‌بخش جهان داشت و از این نوع سازمان‌ها اطلاعاتی را دریافت و از آن اطلاعات در افشاسازی‌هایش استفاده می‌کرد. تا آنجا که دیدیم و مطلع هستیم و بعدها در طول انقلاب با گذشت زمان مشخص شد که این اطلاعات صحیح بوده‌اند. لازم است اشاره کنم در اوایل انقلاب شهید منتظری در منزلی واقع در خیابان ایران با شهید نامجو، دکتر هادی و تعدادی از دوستان جلساتی داشتند که من هم یک بار به یکی از این جلسات دعوت شدم. از دیگر ارتباطات شهید

عمده اختلاف شهید منتظری با شهید بهشتی به مسئله لیبی و امام موسی صدر برمی‌گشت. با وجود این بعدها یک هفته قبل از شهادتش شهید بهشتی ایشان را با آغوش باز پذیرفت و رویش را بوسید و گفت: «ایشان محمد ما هستند.» به این ترتیب کدورت‌ها از بین رفت و مثل اینکه شهید منتظری متوجه شده بود روش و منش دکتر بهشتی آن‌گونه نیست که می‌پنداشت. جالب اینجاست که شهید منتظری در حادثه هفت تیر ۱۳۶۰ در دفتر حزب جمهوری اسلامی حضور داشت و همراه شهید بهشتی شهید شد. این مطالب را عرض کردم تا اگر کسی در نوشته‌های شهید منتظری مطلبی علیه شهید بهشتی می‌بیند، بداند که با شهادت وی همراه بهشتی گواه و گویای آن است که شهید منتظری مواضع و عقیده‌اش را در مورد شهید بهشتی اصلاح کرده بود.

شهید منتظری چگونه به اطلاعات گوناگون دسترسی پیدا می‌کرد و منابع اطلاعاتی وی چه کسانی بودند؟
در اوایل انقلاب ما از کمیته استقبال برای تسخیر مرکز اسناد ساواک که بعدها تبدیل به وزارت اطلاعات شد به آنجا رفتیم. آنجا شهرک بزرگی بود که همه اطلاعات ساواک از گروه‌ها و حزب‌ها در آن نگهداری می‌شد. این شهرک بزرگ، عظیم و مدرن و ساختمان‌ها و آرشیه‌های جدیدی در آن ساخته شده بود. در حین اینکه در راهرو گشت می‌زدیم در اتاق نصیری متوجه دفترچه‌ای شدم که در آن اسم و مشخصات تمامی انقلابیون به طور کامل درج شده بود. به عنوان مثال آقای الف متولد چه سالی و در چه شهری است. در کدام اردوگاه‌ها و پادگان‌ها آموزش دیده است و در حال حاضر کجا و عضو چه گروه یا حزبی است. در این

منتظری بودم. با برگزاری کلاس‌ها و آغاز دوره‌های آموزشی به تدریج عضو گروه مصاحبه و گزینش شدم. هر کس که می‌خواست عضو «پاسا» گردد می‌بایست با او مصاحبه می‌کردیم تا تشخیص دهیم این فرد صلاحیت حضور در سپاه را دارد یا خیر. یعنی مانند سربازی آزاد نبود، بلکه برای ورود به سپاه نیروها باید گزینش می‌شدند و شهید منتظری در این امر بسیار دقت می‌کرد. ضمن برگزاری کلاس‌ها و اوج‌گیری آموزش‌های تخریب، تیراندازی و تاکتیک که این آموزش‌ها به صورت شبانه‌روزی به نیروها داده می‌شد و نیروها به میدان تیر می‌رفتند.

دو سه اتفاق باعث شد فعالیت پاسا متوقف شود. یکی از آنها مواضع شهید منتظری راجع به دولت موقت و رابطه با آمریکا بود. اعتراض ایشان هم این بود که ما انقلابی نو پا هستیم. چرا با کشوری مانند لیبی ارتباط برقرار نمی‌کنیم و آن کشور در ایران سفارت‌خانه ندارد در حالی که اسرائیل در ایران سفارت‌خانه دارد. آن زمان بعضی کشورها همچنان با ایران ارتباط داشتند. لذا حدود هفتاد، هشتاد نفر از انقلابیون مانند آقای زواره‌ای و افسرد زیادی به فرودگاه رفتیم تا به لیبی برویم و با آن کشور ارتباط برقرار کنیم. چون افراد حاضر ویزا و گذرنامه نداشتند. شهرتانی اجازه این پرواز را نداد. آن زمان شهرتانی هنوز فعال بود. اما پس از آن شهید منتظری در فرصت دیگر به لیبی رفت و موفق شد با آنها ارتباط ایجاد کند. سرهنگ جلود نخست‌وزیر لیبی به ایران دعوت و در حزب هم برای ایشان مراسمی برگزار شد. او در ایران دیدارهایی با شخصیت‌ها مختلف داشت. همیست حرکات و مواضع شهید منتظری باعث شد اعضای نهضت آزادی و آقای بازرگان به ایشان حساسیت ویژه‌ای پیدا کنند.

لازم است بگویم در جریان ارتباط با لیبی فضای شدید ایجاد شده بود طوری که آیت‌الله منتظری پدر شهید منتظری طی بیانیه‌ای اعلام کرد که محمد منتظری مشاعرش کار نمی‌کند. البته بعدها که شهید شد، امام با تأیید و حمایتی که از ایشان کردند و به مناسبت شهادت ایشان به پدرش تبریک گفتند. در واقع بر مبارزات و فعالیت‌های ایشان در خارج از و داخل کشور صحنه گذاشتند که همین امر حاکی از آن بود که حضرت امام چنین نظری راجع به شهید منتظری نداشتند. به هر حال در نهایت تصمیم گرفته شد مسئولیت سپاه را از شهید منتظری بگیرند و به آقای شیخ حسن لاهوتی بدهند. پس از آنکه شهید منتظری کار را تحویل داد به فعالیت‌های فرهنگی رو آورد. البته زمانی که در سپاه بودیم فعالیت‌های فرهنگی هم انجام می‌دادیم. به عنوان مثال در مدارس منطقه به مناسبت‌های مختلف سخنرانی می‌کردیم.

در مورد اختلافات شهید منتظری با شهید بهشتی مطالبی را بیان کنید.

شهید منتظری مدتی با شهید بهشتی اختلاف داشت. در جریان امام موسی صدر که از لبنان به لیبی رفت و در آنجا روبرو شد و به ایتالیا نرفت. شهید منتظری ابتدا تصور می‌کرد دولت بازرگان، شهید بهشتی و سایرین با همکاری دولت‌های بیگانه باعث شده بودند تا امام موسی صدر را برانند، طوری که حتی در مجله‌ای از شهید بهشتی تعبیر به راسپوتین کرده و راجع به ایشان تعابیر مربوط به موسولینی و فاشیست‌های ایتالیا به کار برده بود. با وجودی که شهید منتظری و شهید بهشتی در مقاطعی از زمان اختلاف داشتند اما در مورد برخی مسائل مثل مجاهدین خلق، غائله کردستان، بیگانگان و وابستگان آنها و گروهک‌هایشان مواضع مشترکی داشتند. شهید بهشتی در مورد مجاهدین خلق در مقایسه با شهید منتظری موضع آرامی داشت، در حالی که شهید منتظری موضع تنیدی داشت. به عبارتی عمده اختلاف شهید منتظری با شهید بهشتی به مسئله لیبی و امام موسی صدر برمی‌گشت. با وجود این بعدها یک



منتظری رابطه ایشان با شهید نامجو و شهید کلاه‌دوز بود که از ارتشی‌های انقلابی بودند. در آن زمان شهید نامجو نماینده امام در شورای عالی دفاع بود و ضمناً فرماندهی ارتش را هم بر عهده داشت.

درباره ماجرای امام موسی صدر و لیبی توضیحاتی بفرمایید.

بعد از حملاتی که شهید منتظری راجع به موضوع امام موسی صدر به شهید بهشتی کرد، با پیگیری‌هایی که انجام و دادگاه‌هایی که تشکیل شد، مشخص گردید تلقی شهید منتظری از شهید بهشتی اشتباه بوده است و امام موسی صدر همراه هیئتی از لبنان به لیبی رفت، ولی در آنجا ناپدید شد. بعدها شخصی عکسی از ایشان را که در یکی از زندان‌های عربی بود آورد و یک شخص انگلیسی و چند نفر دیگر هم گفتند: «ما فردی با چنین مشخصاتی را در زندان لیبی دیده‌ایم!» بعضی هم می‌گفتند: «ایشان هنوز زندانی هستند.» ایران پس از آن ماجرا هیچ‌گاه قذافی را نپذیرفت، چون مقامات ایرانی اعلام کردند موضوع امام موسی صدر برای ما بسیار مهم است و می‌بایست آن را حل کنیم. در ابتدای امر مقامات لیبی این موضوع را حاشا کردند اما بعد از آنکه هواپیمایی ایتالیا اعلام کرد که آن پرواز بدون امام موسی صدر و همراهانش بوده است. شهید منتظری هم کوتاه آمد. ضمناً در سال ۲۰۰۲ قذافی تقریباً اعلام کرد امام موسی صدر اینجا بوده است.

مدتی بحث بر سر شکنجه و آزار و اذیت در زندان‌های بعد از انقلاب مطرح بود طوری که کمیته‌ای برای بررسی این موضوع تشکیل شد و شهید منتظری به عنوان نماینده امام در آن حضور داشت. اصولاً چرا چنین بحثی پیش آمد و چه اقداماتی در این مورد صورت گرفت؟

بدلیل برخوردهای منافقین و تخلفات اطرافیان بنی صدر هر کدام از آنان که دستگیر می‌شدند به بنی صدر، نهضت آزادی و ... و بیست آقای منتظری فشار می‌آوردند که زندانیان را شکنجه می‌کنند کما اینکه بعدها که حضرت امام آیت‌الله منتظری را عزل و اشاره کردند آنجا پایگاهی برای منافقان و گروهک‌های ضدانقلاب است و شما مطالب آنها را به خورد نظام و ملت می‌دهید. این فشارها و برخوردها باعث شد تا آنها چنین اعلام کنند که اعضای ما را شکنجه می‌کنند، می‌سوزانند و امثالهم. آنها هم با مطالبی که در روزنامه‌هایشان می‌نوشتند مثلاً مجاهدین و منافقان در روزنامه مجاهدین خلق چنین اظهاراتی می‌کردند. از سوی دیگر از طریق آیت‌الله منتظری و بنی صدر فضا به قدری شدید شد که منجر به تشکیل کمیته تحقیق درباره



شهید منتظری

وضعیت زندان‌ها شد. البته ناگفته نماند، چون در اوایل انقلاب گروه‌های مختلفی فعالیت می‌کردند از این‌رو زندان‌های محلی هم در سراسر کشور وجود داشت. مثلاً کمیته برای خود یک زندان موقت داشت و هر کس که دستگیر و بازجویی می‌شد تا زمانی که به دادستانی فرستاده و پرونده‌اش تکمیل شود در این زندان نگهداری می‌شد. حتی دادستانی کل هم به ریاست شهید قدوسی در چهارراه قصر، یک زندان موقت کوچک داشت. در حقیقت چون ارگان‌های زیادی در کشور بود به دنبال آن زندان‌های موقت بسیاری هم وجود داشت. وجود این زندان‌ها خود مزید بر علت شده بود. چه بسا در آنها با زندانیان بدرفتاری‌هایی هم می‌کردند. در این میان اعضای سازمان مجاهدین خلق با اقداماتی به این فضا دامن می‌زدند. مثلاً با خودسوزی‌هایی که می‌کردند یا با سیگار روشن نقاطی از بدن بعضی از افراد خود را می‌سوزانند و چنین عکس‌هایی را در روزنامه‌های خود چاپ و جوسازی می‌کردند و می‌گفتند: «رژیم خمینی (جمهوری اسلامی) چنین کرده است.» و قصد داشتند از این طریق فضا را آلوده کنند. در اینجا لازم است مطلبی را عرض کنم. شما می‌دانید در اسلام آمده است اگر کسی مشروب بخورد باید تعزیر شود. این اشخاص ضدانقلاب تعزیر را شکنجه تلقی می‌کردند و می‌گفتند: «در زندان‌های ایران ما را شکنجه می‌کنند.» به عبارتی هدفشان مشوش و ناموجه جلوه دادن و مخدوش کردن چهره انقلاب بود. اطلاع دارید که اعضای سازمان مجاهدین خلق برنامه‌هایی برای ترور شخصیت‌های مختلف انقلابی داشتند. نظیر ترور آیت‌الله خامنه‌ای. هنگامی که یکی از این افراد دستگیر و بازجویی می‌شد. وقتی از آنها پرسیده می‌شد: «اسمت چیست؟» جواب می‌داد: «مجاهد!» وقتی پرسیده می‌شد: «فرزند چه کسی هستی؟» پاسخ می‌داد: «فرزند خلق ایران!» می‌پرسیدند: «خانه‌ات کجاست؟» می‌گفت: «ایران وطن من است.» با توجه به اینکه احتمال داشت او یا همدستانش قصد ترور شخصیت‌های دیگری را داشته باشند، قاضی حکم می‌داد مثلاً او را ده ضربه تعزیر کنید، که البته آن هم حد و اندازهای داشت و طبق فقه ما و حکم قاضی تعیین می‌گردید. در واقع قاضی قصد داشت قبل از آنکه

سید مهدی هاشمی برادر داماد آیت‌الله منتظری یعنی برادر سید هادی هاشمی بود. به دلیل مسائلی که قبل از انقلاب داشت از او یک چهره انقلابی ساخته شده بود. داستان هم این بود که در جریان کتاب «شهید جاوید» آقای صالح نجف‌آبادی و برخوردها و مخالفت‌هایی که شده بود سید مهدی هاشمی، آیت‌الله شمس‌آبادی را ترور کرد. بعد هم ساواک و شهربانی او را شناسایی و دستگیر کردند.

همدستانش دست به اقدامات مسلحانه دیگری علیه مردم و سایر شخصیت‌ها بزنند، از او اعتراف بگیرد که خانه تیمی‌اش کجاست تا بتوانند مانع شوند. آنها این امر را شکنجه تلقی می‌کردند. البته بعدها حقایقی مشخص شد مبنی بر اینکه اعضای سازمان مجاهدین خلق سه برادر کمیته‌ای را گرفته و روی بدنشان اتو کشیده و پوستشان را سوزانده و آنها را زنده به گور کرده بودند. بعداً آقای لاجوردی شخصاً رفت و جسد‌های آنها را پیدا کرد و از خاک بیرون آورد و به ملت نشان داد. در واقع همین معترضین خود اقدامات عجیب و غریبی می‌کردند. هدف آنها این بود که با همکاری بنی صدر در غائله ۱۴ اسفند ۵۹ مردم را علیه حکومت وقت بشورانند و کودتا کنند و به اصطلاح انقلابی مخملی به راه

بیندازند.

در چنین فضایی هیئتی شش نفره برای بررسی اوضاع و شرایط زندان‌ها تشکیل شد. تا آنجا که به خاطر دارم آقای بشارتی نماینده مجلس، آقای جهرمی از شورای نگهبان، آقای دادگر از دادستانی تهران و شهید منتظری به عنوان نماینده امام در این کمیته حضور داشتند. حضور شهید منتظری در این کمیته از چند جنبه قابل توجه است. یکی اینکه شهید منتظری علاوه بر اینکه قبل از انقلاب در زندان‌های رژیم بود. ضمن فعالیت‌های مبارزاتی‌اش در کشورهای مختلفی دستگیر و زندانی شد و با وضعیت زندان‌های خارج از کشور هم آشنایی و به این ترتیب هم روحیه انقلابی و هم روحیه حمایت از زندانیان را داشت. ضمناً نظر شهید منتظری درباره اوضاع زندان‌ها برای بیت آیت‌الله منتظری، انقلابیون و سیاسیون مورد قبول بود. شهید منتظری در مصاحبه‌ای که در کتاب «غائله ۱۴ اسفند» هم به چاپ رسید چنین می‌گوید: «من به عنوان یک مقام مسئول، شکنجه در زندان اوین را رد می‌کنم.» و درباره مسئله شکنجه در زندان‌های دیگر چنین می‌گوید: «نظام حاکم بر بازجویی‌ها، بازپرسی‌ها، زندان‌ها و دادگاه‌ها می‌باید هیچ‌وجه مبتنی بر شکنجه نیست. اگر مواردی معدود هم به طور استثنایی دیده شده از طرف افراد غیرمسئول بوده است و اتهام وارده به روش بازجویی، بازپرسی از طرف یکی از مقامات مسئول کشور (منظور ایشان بنی صدر بوده است) به هیچ عنوان صحیح نیست.» ضمناً سایر اعضای کمیته هم اعلام کردند: «شاید تخلفات موردی صورت بگیرد، اما خود این قضیه سبب شد تا با کوچک‌ترین تخلفی برخورد شود.» سپس دادگاه عالی قضات تشکیل شد و با قاضیان متخلف برخورد می‌شد. به تدریج دادستانی هم نظم گرفت. حضرت امام هم بیانیه‌ای صادر کردند که به بیانیه ده ماده‌ای معروف و در آن نحوه برخورد با مردم شرح داده شد به این ترتیب وضع قضایی ایران نظم و نسقی گرفت و شورای قضایی استقرار یافت.

با توجه به اینکه شما در مقطعی با دادستانی ارتباط داشتید. به نظر شما رابطه دادستانی با شهید منتظری چگونه بود؟

در سال ۵۸ من معاون شهید قدوسی بودم. در آن زمان در دادستانی درباره بستن تعدادی از مطبوعات که خلاف می‌کردند بحث‌هایی شد. شهید منتظری از نظر بینش با دادستانی موافق بود و در نقاط و سخنرانی‌هایش در مجلس علیه مجاهدین خلق و روزنامه‌هایی چون میزان، بامداد و انقلاب اسلامی بنی صدر موضع‌گیری می‌کرد. همان‌طور که حضرت امام در این‌باره فرمودند: «این روزنامه‌ها را جمع کنید.» به عبارتی در این مورد شهید منتظری با دادستانی مشکلی نداشت.

روابط سید مهدی هاشمی و شهید منتظری چگونه بود؟ آیا شهید منتظری به او اعتماد کامل داشت. درباره حوادثی که پس از شهادت شهید منتظری در بیت آقای منتظری و سید مهدی هاشمی رخ داد، توضیحاتی بدهید.

سید مهدی هاشمی برادر داماد آیت‌الله منتظری یعنی برادر سید هادی هاشمی بود. به دلیل مسائلی که قبل از انقلاب داشت از او یک چهره انقلابی ساخته شده بود. داستان هم این بود که در جریان کتاب «شهید جاوید» آقای صالح نجف‌آبادی و برخوردها و مخالفت‌هایی که شده بود سید مهدی هاشمی، آیت‌الله شمس‌آبادی را ترور کرد. بعد هم ساواک و شهربانی او را شناسایی و دستگیر کردند. وقتی او را به زندان بردند شهید منتظری و سایرین از او چهره‌ای انقلابی ساختند در حالی که او قتل انجام داده بود و خودش برای شخصی به دلیل مخالفت خوب یا بد یا به قول خودش یک فرد مرتجع حکم صادر کردند و او را به قتل رساندند. پس از آن هم اتفاقاتی افتاد مثلاً آنها قنبرعلی و چند نفر دیگر را هم کشتند. بعد از آن جریان بحرینی‌ها

عنوان معاون شما منسوب کردند. اصولاً شهید منتظری در تشکیلات خود یک افسر کارآزموده و ماهر را در چه جایگاهی قرار می‌داد و اگر امکان دارد تصویری از سپاه آن موقع را برایمان ترسیم کنید.

اطلاع ندارم شهید کلاه‌دوز از چه کانالی معرفی شد. شاید از طریق شهید نامجو بوده است، او به عنوان یک افسر نیروی زمینی ارتش از انقلابیون بود و افراد مؤمن و کسانی که در ۲۱ بهمن مانع شده بود تانک‌ها داخل شهر بیایند و مردم را گلوله‌باران کنند. در واقع چون من اول آمده بودم شهید منتظری مرا معاون خود و سپس شهید کلاه‌دوز را معاون من کرد. اما بعد از مدتی هر کس در جای مناسب خود قرار گرفت. لازم به ذکر است اوایل انقلاب امور با روحیه انقلابی توسط افراد اداره می‌شد. به عنوان مثال من که در آنجا حضور داشتم دوره نظامی رسمی ندیده و حتی سربازی نرفته بودم. البته بعداً دوره‌های ویژه‌ای گذراندم. بر خوردهای ایشان با دولت موقت که حضرت امام شش‌دین از آن حمایت می‌کرد چگونه بود. در حالی که امام چندین بار به موضوع امام موسی صدر تأکید کرده بودند، شهید منتظری راجع به ارتباط با لبی صحبت‌هایی می‌کرد. آیا چنین مسائلی سبب نشد دفتر امام نسبت به شهید منتظری موضع‌گیری کند. آیا اصولاً روابط شهید منتظری با دفتر امام حسنه بود یا اینکه اختلافاتی وجود داشت؟

حضرت امام در ۱۵ بهمن دو سه روز پس از ورودشان به ایران طی حکمی دولت موقت را تشکیل دادند. در متن حکمشان آقای بازرگان را که شخص متدینی است و فارغ از وابستگی گروهی منسوب کردند تا مقدمات انتخابات را فراهم کنند. بر همه هم تبعیت از ایشان و حمایت از دولت موقت مهندس بازرگان لازم بود. حتی مردم ایران در آن زمان در تبعیت از ایشان راهپیمایی کردند، چون فرمان ولی‌فقیه‌شان بود. حتی ابوی من با وجودی که قبلاً با بازرگان ارتباط داشت و با او رفیق و در زندان بود و می‌دانست روحیه انقلابی ندارد و از این جهت از او جدا بود، با این حال در آن زمان به دلیل پیروی از فرمان حضرت امام در حمایت از بازرگان در راهپیمایی شرکت کرد و حتی از برگزار کنندگان آن بود. اما شهید منتظری چون خارج از کشور بود و در فضای بازتری قرار داشت از موضع آنها مطلع بود. مثلاً در مورد آقای ابراهیم یزدی و سایرین شناخت داشت و معمولاً هم با آنها توافقی نداشت و در مسیری جداگانه حرکت می‌کرد. زمانی که شورای انقلاب پا گرفت. به تدریج در جریان حوادث مواضع روشن شد. به عنوان مثال پس از آنکه دولت بازرگان موضع گروگان‌گیری و لانه جاسوسی را نپذیرفت و سبب شد که استعفا بدهد، افرادی از جمله شهید منتظری در مجلس در حمایت از انقلاب موضع گرفتند و از آن زمان علیه بازرگان اقداماتی انجام داد مانند مسئله عباس امیرانتظام و صباغیان.

لازم به ذکر است هنوز در آن زمان دفتر حضرت امام به صورتی که در جماران شکل گرفته بود وجود نداشت. چون حضرت امام مدتی در کمیته استقبال یعنی در مدرسه علوی و رفاه مستقر بودند. سپس در اسفند ۵۷ به قم رفتند. در فاصله‌ای که در قم بودند، بیت ایشان مانند آنچه در جماران بود نظم و نسق خاصی نداشت و اینکه به عنوان دفتر اطلاعیه بدهند و بحث و موافقت یا مخالفت کنند نبود. در اسناد و مدارک موجود هم مدرکی دال بر آنکه حضرت امام در این باره برخوردی کرده باشند وجود نداشت. پس از آنکه امام بدلیل بیماری قلبی به تهران منتقل شدند در جریان هفت تیر و شهادت شهید منتظری نامه‌ای به پدر ایشان دادند و البته پس از آن در سالگرد شهادت هفت تیر حضرت امام از شهید منتظری تجلیل ویژه‌ای کردند. ■

چون شهید منتظری قبل از انقلاب در کشورهای مختلف فعالیت می‌کرد و با انقلاب‌های جاهای دیگر مثلانهضت‌های آزادی‌بخش اریتره، فیلیپین، مورو، فلسطین و... ارتباط داشت. با آنها هماهنگی می‌کرد و اگر لازم بود نیروهای آنها را آموزش می‌داد. حتی برخی موارد به آنها کمک مالی هم می‌کرد.

به وجود آورده بودند درگیری پیش آمد؟ خدا را شکر درگیری ایجاد نشد. ضمن اینکه قبلاً هم عرض کردم سپاه اولیه با نظر حضرت امام همین پاسا بود. سپس مسئولیت را از شهید منتظری گرفتند و به دیگران دادند. سایرین هم مانند کمیته‌هایی که آن زمان وجود داشت با تعدادی افراد و نیروهای مسلحی که در پادگانشان آموزش می‌دادند حضور داشتند. تا آنجا که اطلاع دارم بین پاسا و دیگران اختلاف و درگیری ایجاد نشد. زمانی هم که اعلام کردند سپاه را تحویل بدهید ایشان با وجودی که مخالف بود و افشاگری می‌کرد بدون درگیری فیزیکی آنجا را تحویل داد.

شهید منتظری به عنوان فرمانده، سپاه را چگونه اداره می‌کرد. تدبیر ایشان در اداره آنجا چه بود. آیا ایشان یک فرمانده نظامی بود؟

آن زمان شروع کار سپاه بود و برای تصمیمات شورای فرماندهی تشکیل می‌شد که معاونت‌های مختلفی داشت. من در ابتدا معاون تدارکاتی و بعد هم متقاضیان در گزینش می‌کردم. با توجه به اینکه شهید منتظری در گزینش افراد و ورود نیروها به سپاه دقیق بود کسانی که قصد داشتند وارد سپاه شوند می‌بایست با آنها مصاحبه می‌کردند. کلاس‌ها منظم برگزار می‌شد و با توجه به امکانات نظامی که فراهم شده بود، آموزش نظامی صورت می‌گرفت. البته شهید منتظری با وجودی که دوره‌های نظامی را گذرانده بود و با امور نظامی آشنا بود لباس نظامی به تن نمی‌کرد، بلکه لباس روحانیت به تن داشت. نکته قابل توجه این است که سپاه در حد همان نیروی محدود در آن ساختمان نوساز بود و مانند امروز گسترش نداشت. حتی در سال ۵۹ با آغاز جنگ وقتی به اهواز رفتم، فرمانده سپاه اهواز می‌گفت: «اگر دو تا آر.پی.جی داشته باشیم برای ما کافی است.» یعنی امکانات تا این اندازه محدود بود. به تدریج سپاه گسترش یافت. ضمناً پاسا بیشتر جنبه آموزشی داشت و ما در آنجا عملیاتی انجام نمی‌دادیم. هنوز هم جریان‌های کردستان شروع نشده بود.

شما اشاره کردید شهید منتظری شهید کلاه‌دوز را به

و همین‌طور ماجراها و جریان‌های بعدی ادامه داشت. پرونده‌های آنها در دادستانی و همچنین خاطرات آقای ری‌شهری آمده است. به حمایت از سید مهدی هاشمی کتابی به نام «نامه‌های امام هادی از زندان» که درباره سید مهدی هاشمی بود، نوشته شد. او در زمان شاه محکوم به اعدام شد که با تلاش‌های انجام شده در مجازات او تخفیف قائل شدند.

به نظر من شهید محمد منتظری به دلیل کم اطلاعی از اصل جریان، در حمایت از ایشان فعالیت می‌کرد که به دنبال آن ماجرای کلیسای سنت ماری اتفاق افتاد. البته حضرت امام به هیچ‌عنوان حمایتی نکردند. سید مهدی هاشمی بعد از انقلاب ابتدا در شورای فرماندهی سپاه بود. پس از آنکه مسئولیت سپاه را از شهید منتظری گرفتند، سید مهدی هاشمی مسئول نهضت‌های آزادی بخش سپاه شد و اقداماتی کرد که سبب ایجاد مشکلاتی برای کشور شد. مثلاً راجع به قاچاق یا مواد منفجره به افغانستان یا جاهای دیگر ارتباطاتی ایجاد شد که منجر به آموزش‌ها و تشکیل خانه‌های تیمی گردید و به تدریج حمایت جای خود را به دخالت در دیگر کشورها داد. بنابراین مشکلاتی را برای نظام و کشور ایجاد کرد. نهایتاً دستگیر و بازجویی و پس از تشکیل پرونده محکوم به اعدام شد. با اعدام سید مهدی هاشمی، آیت‌الله منتظری واکنش منفی نشان داد که در سال ۶۸ منجر به عزل وی شد. لکن شهید منتظری در سال ۶۰ از پرونده‌ها و آن جریان‌ها اطلاعی نداشت. در اوایل انقلاب، سید مهدی هاشمی به عنوان یک نیروی انقلابی (نه یک عامل نفوذی) حضور داشت. چون در زمان رژیم شاهنشاهی زندان رفته بود. دستگیری او زمانی بود که آقای ری‌شهری وزیر اطلاعات بود و بعدها مشخص شد که او یک عنصر نفوذی بوده و با عوامل اطلاعاتی جاهای دیگر ارتباطاتی داشته است.

به نظر شما حضور سید مهدی هاشمی در کنار شهید منتظری صرفاً یک اعتماد به وجهه انقلابی یا حساب شده از طرف پیگانگان بوده است؟

تلقی من این است که اولاً روابط فامیلی و بستگی خانوادگی بی‌تأثیر نبوده است. همان‌طور که گفتم سید مهدی هاشمی برادر شوهر خواهر شهید منتظری بود. دوم اینکه به دلیل روحیه انقلابی همان‌طور که شهید منتظری از سایر آقایان برای همکاری دعوت می‌کرد چون سید مهدی هاشمی هم قبل از انقلاب در زندان بود کما اینکه شهید منتظری حزب ملل اسلامی را کم و بیش می‌شناخت و آنها را در فعالیت‌هایش شرکت می‌داد.

ارتباط شهید محمد منتظری با نهضت‌های آزادی‌بخش کشورهای دیگر از چه نوعی بود؟ آیا به عنوان مثال برای آنها اسلحه می‌فرستادند؟

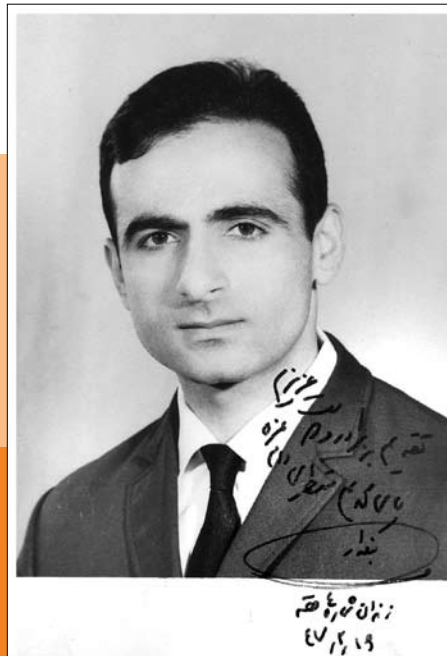
چون شهید منتظری قبل از انقلاب در کشورهای مختلف فعالیت می‌کرد و با انقلاب‌های جاهای دیگر مثلانهضت‌های آزادی‌بخش اریتره، فیلیپین، مورو، فلسطین و... ارتباط داشت. با آنها هماهنگی می‌کرد و اگر لازم بود نیروهای آنها را آموزش می‌داد. حتی برخی موارد به آنها کمک مالی هم می‌کرد. پس از انقلاب ایران پایگاه خوبی بود و شهید منتظری در ایران مستقر شد و دوباره آن ارتباط‌ها را برقرار کرد. درباره ارسال اسلحه و مانند اینها اطلاعی ندارم. در حقیقت شهید منتظری پس از انقلاب بیشتر به صورت فرهنگی و از طریق نشریه «الشهید» از آنها حمایت می‌کرد. ضمناً ایشان با تفکر اینترناسیونالیسم اسلامی معتقد به اتحاد همه کشورهای اسلامی با یکدیگر بود.

در مقطعی که شما با پاسا همکاری داشتید، آیا بین پاسا و سپاه شاخه آقای لاهوتی که در پادگان حرّ بود و شاخه‌های دیگر که سایرین



همه دغدغه او انقلاب اسلامی بود...

■ «شهید منتظری و انقلاب اسلامی» در گفت و شنود
شاهد یاران با محمد تقی بنکدار



• درآمد

تعلق خاطر شهید منتظری به برقراری حکومت اسلامی در ایران و در کشورهای اسلامی نکته بسیار مهمی است که کمتر در باره آن سخن گفته شده است. فرمانبرداری شهید منتظری از امام و نیز علاقه امام به او، از سابقه آشنائی طولانی آن دو و نیز اشراف امام بر فعالیت‌های متعدد شهید منتظری حکایت دارد، علاقه‌ای که آثار آن در مبارزات شجاعانه شهید به خوبی آشکار است.

مشروطه بود. لازم به ذکر است بگویم در سال‌های ۴۱ و ۴۲ در مقایسه با سال‌های بعد، زندانیان آزادی بیشتری داشتند و اشخاص می‌توانستند با هم صحبت و بحث کنند و بعضی مطالب را به هم درس بدهند. مطالعات شهید منتظری خوب بود و مانند پدرش هر دو انگلیسی هم می‌خواندند، یعنی در زندان مطالعه زبان انگلیسی را بسیار تمرین کرده بود. ضمن آن کتاب‌های متفرقه هم می‌خواند طوری که بعداً وقتی از زندان آزاد شد در قم درس اقتصاد را علم کرد. به خاطر دارم کتاب اقتصادی را که همایون استاد دانشگاه نوشته بود را در قم درس می‌داد. همان‌طور که اشاره کردم آن موقع اشخاص مختلفی را دستگیر کرده و به زندان آورده بودند، به این ترتیب اختلاف نظر‌ها و بحث‌هایی هم به وجود می‌آمد. مثلاً دکتر سبحانی کتابی راجع به تکامل انسان نوشته و به فرضیه داروین نسبت داده بود که نسل انسان به میمون می‌رسد. محمد منتظری هم سر این قضایا با دکتر سبحانی بحث می‌کرد و همین‌طور به دکتر سبحانی می‌گفت که، آیات قرآن را بد معنی می‌کند. محمد منتظری با آقای طالقانی هم در مورد موضوعات علمی و راجع به مسائل منطقی و فلسفی بحث می‌کرد. شهید منتظری در زندان بسیار فعال بود و درس می‌خواند. همین‌طور او در زندان فلسفه و منطق هم درس می‌داد. از طرفی چون راجع به مسائل سیاسی مختلف به ما اطلاعات زیادی می‌رسید بحث سیاسی هم در محیط زندان زیاد و بیشتر در مورد موضوعات و مکتب‌های سیاسی بود. ضمن آنکه گروه‌های سیاسی هم همواره در زندان بودند. مانند آقای سبحانی، افرادی از جبهه ملی هم آنجا بودند، همین‌طور آقای پیمان و یا آقای اسلامی هم که بعداً در دفتر حزب جمهوری اسلامی در فاجعه هفت تیر ۱۳۶۰ به شهادت رسید آنجا بودند، منظورم این است که گروه‌های مختلفی در زندان حضور داشتند. طبیعی بود وقتی گروه‌های مختلف در زندان حضور داشتند راجع به دیدگاه‌های خودشان بحث می‌شد. ما در زندان مجلس سخنرانی، تحقیق، بحث و تفحص راجع به مسائل مختلف بنیادین معرفتی، فقهی،

به خاطر پخش آن دستگیر شدم. پیش از دستگیری من شهید منتظری را هم دستگیر کرده بودند. این دستگیری‌ها پس از بازداشت‌های مربوط به ۱۵ خرداد بود. بسیاری از آقایان مانند آیت‌الله منتظری، آیت‌الله ربانی شیرازی، آیت‌الله نوری همدانی و خیلی از آیات عظام دیگر در آن موقع دستگیر شدند. از آن طرفی‌ها هم خیلی‌ها را بازداشت کردند از جمله داریوش فروهر و.... دوران محکومیت من طویل‌المدت بود و به پنج سال زندان محکوم شدم. آن موقع پنج سال زیاد بود. آیت‌الله منتظری بار اول از زندان آزاد شدند، ولی پس از مدتی دوباره دستگیرشان کردند. مجموعاً در مدتی که در زندان بودم، افراد مختلفی را دستگیر کردند و به زندان آوردند.

مرحوم محمد منتظری بسیار مقاوم بود. در زندان او را شکنجه‌های بسیاری کردند، حتی او را سوزانده بودند، ولی نام کسی را نبرد و بر مبانی اعتقادی‌اش محکم، استوار و پایبند بود. او بسیار ساده‌زیست و بچه‌متدینی بود. از نظر درسی، فکری و سیاسی بسیار فعال بود و خیلی کار می‌کرد.

مانند مرحوم آیت‌الله طالقانی، شهید سعیدی که چند بار دستگیر و زندانی شد، دکتر سبحانی، دکتر شبیانی و.... برای بار سوم آیت‌الله منتظری را این بار به همراه پسرش محمد منتظری دستگیر کردند و همه ما را به زندان شماره چهار قصر بردند. من و مرحوم محمد منتظری حدود یک سال یا یک سال و نیم در زندان قصر با هم بودیم. راجع به اتهام شهید منتظری و فعالیت‌های وی در زندان مواردی را ذکر کنید. اتهام او هم پخش اعلامیه و مخالفت با رژیم سلطنت

شما چگونه با شهید محمد منتظری آشنا شدید؟
موقعی که حضرت امام آن اعلامیه معروف انجمن‌های ایالتی - ولایتی را دادند، من در هیئت مؤلفه بودم و همراه آنها به قم می‌رفتم. به این ترتیب خدمت حضرت امام می‌رسیدم. بعداً هم با آقای منتظری، آقای ربانی شیرازی و سایر آقایان آشنا شدم. ضمن اینکه با آقای منتظری به مدرسه می‌رفتم و می‌آمدم. طبیعتاً چون محمد منتظری هم آنجا بود، به‌تدریج با او آشنا شدم، طوری که اولین کار سیاسی عملی‌ام با شهید محمد منتظری آغاز شد.

فضلاً، مدرسین قم و بعضی از آیات عظام و هر کس که اعلامیه می‌داد و چاپ می‌کرد، به منزل آقای منتظری می‌آمد و آن را به ایشان می‌داد. من هم می‌رفتم و می‌گرفتم، چون تیم‌هایی داشتیم که با آنها مرتبط بودم و وقتی اعلامیه می‌آمد، آن اعلامیه‌ها را بین آنها پخش می‌کردم. در پخش اعلامیه با محمد منتظری بیشتر آشنا شدم و یادم هست که همراه او چند بار به تهران رفتم و در مجالس عمومی که آقای فلسفی سخنرانی می‌کرد، شرکت و بین مردم اعلامیه پخش کردیم. به این صورت با شهید منتظری ارتباط تنگاتنگی داشتیم تا اینکه در سال ۱۳۴۲ اول او و بعد هم من و عده‌ای دیگر را که یکی از آنها حوزه‌ای بود و با آنها کار می‌کردم، دستگیر کردند و به ساختمانی در امیرآباد بردند.

اتهامی که به شما نسبت دادند چه بود؟

اقدام علیه سلطنت مشروطه. بعد از ماجرای ۱۵ خرداد بود و ما با علما و مبارزین ارتباط داشتیم. اعلامیه‌های حضرت امام و همچنین تمام اعلامیه‌ها و بیانیه‌هایی را که در پشتیبانی و حمایت از امام و تحریک مردم برای فعالیت سیاسی بود، مثل اعلامیه‌های مدرسین بالای حوزه علمیه قم را یا خودم چاپ می‌کردم یا در قم چاپ می‌کردند و از طریق محمد منتظری می‌گرفتم و به تهران می‌آوردم و در تهران به وسیله تیمی که داشتم، پخش می‌کردم. آخرین اعلامیه مربوط به انتقاد از یکی از علما بود که وقتی شاه به تبریز رفته بود، از او استقبال کرده بود که

به این دلیل که اواخر سال ۴۲ جو سیاسیون به صورتی شد که افراد به سمت مبارزه مسلحانه گرایش پیدا کرده بودند چون در آن دوران دنیا هم این طوری بود. مثلاً در ویتنام، کوبا، آمریکای لاتین جنگ مسلحانه بود و تقریباً بیشتر روشنفکرها - اگر اسمشان را روشنفکر بگذاریم، این اصطلاح آن موقع بود - به این نتیجه رسیده بودند که فقط با چاپ و نشر اعلامیه و مانند اینها نمی توان این رژیم را سرنگون کرد و می بایست رو به مبارزه مسلحانه بیاوریم. محمدآقای منتظری هم براساس همین اعتقاد جلو رفته بود. در اینجا نمی گویم که حضرت امام با این فعالیت مخالف بود چون خود هم این کار را می کرد و همان طور که قبلاً هم گفتیم باز هم تأکید می کنم چون جو آن زمان این گونه بود. بیشتر اشخاص مبارز به این رویه کشیده شدند. حتی اعضای سازمان مجاهدین خلق که الآن به آنها منافقین می گوئیم، از اول که به این صورت نبودند و بچه های صاف، ساده و پاک بودند، منتها مطالعات عمیقی نداشتند. حضرت امام هم خوب تشخیص داده بودند و علت بیشتر انحرافاتشان هم این بود که به قول معروف مطالعاتشان یک وجبی بود و عمق نداشت. یعنی مسائل فرهنگی و معرفی را خوب نمی فهمیدند و از این رو تحت تأثیر جو قرار می گرفتند. در این میان با توجه به جنایات آمریکا و اینکه اشخاص مختلف شکست را از این طریق می دانستند و بعضی از مبارزین دیگر کشورها هم از این طریق موفق شده بودند، دیگران هم تصور می کردند که شاید در ایران هم همین طور شود و دیدیم که نشد. حالا هم که می بینیم عده ای هنوز چنین تفکری دارند. ولی آن زمان این طور نبود که معقد باشد فقط باید کار عمیق فرهنگی کرد. البته شاید شهید منتظری ضمن کار تشکیلاتی با به اصطلاح مبارزه مسلحانه فعالیت فرهنگی هم می کرد. در واقع هر دو را در کنار هم داشت و یک ملغمه بود. بیشتر مبارزان آن دوران این گونه بودند و کسانی هم که این رویه را نداشتند خیلی نادر بودند. اما هنگامی که انقلاب شد حضرت امام این خط را نفی کردند و اصل را همان کار فرهنگی و بیداری مردم قرار دادند و از همین طریق هم انقلاب به پیروزی رسید. محمد منتظری هم پس از پیروزی انقلاب به دنبال کار فرهنگی رفت.

در مورد ارتباط شهید منتظری با شهید اندرزگو بفرمایید.

اصولاً با شهید اندرزگو ارتباط تشکیلاتی نداشتیم بلکه چون همدیگر را می شناختیم و نوعی اعتماد بین ما وجود داشت. شهید اندرزگو واسطه ای بود که از پاکستان اسلحه می آورد و در اختیار مبارزانی که احتیاج به اسلحه داشتند قرار می داد و به این ترتیب اسلحه های آنها را تأمین می کرد. من هم به صورت غیرمستقیم از ایشان اسلحه می گرفتم و به گروه های مسلحانه می رساندم.

بعضی افراد مانند شهید بهشتی با تشکیلات موافق و به آن معتقد بودند و برخی دیگر کلاً با تشکیلات مخالف بودند. آیا نگاه شهید منتظری هم نگاه تشکیلاتی یا نه صرفاً انسجامی بود؟

شهید منتظری بیشتر نگاه انسجامی داشت و نگاه تشکیلاتی نداشت. او با گروهی همکاری می کرد که نمی توانم نام تشکیلات بر آن بگذارم. بیشتر آنها طلبه های جوان قم بودند که مرحوم منتظری را بسیار قبول و با او ارتباط داشتند. آنها نزد شهید منتظری در حوزه درسی که ایشان دایر کرده بود درس می خواندند و به فعالیت های حوزوی هم علاقمند بودند. ضمن اینکه محمد منتظری هم استاد آنها محسوب می شد. مانند آقای دکتر هادی و جعفر سعیدی و ... بودند.

او می خواست در انقلاب تأثیر گذار باشد و آرزوی موفقیت انقلاب را می کرد و در عین حال می خواست خودش هم از جمله مؤثرین باشد. در انقلاب سهم زیادی داشت و نمی توان آنچه را که برای این انقلاب انجام داد کتمان کرد. حداقل فعالیت او رساندن پیام حضرت امام (ره) به دنیا و ایران تحت لوای چاپ و نشر اعلامیه بود.

سیاسی و ... را در کنار کتب رایج مطرح می کرد. **آیا محمد منتظری در زندان کارهای شبه کارگری و از این قبیل هم انجام می داد؟**
او انسان ساده زیستی بود، اما این طور نبود که به قول شما کارهای شبه کارگری انجام دهد یعنی در ابتدا این گونه نبود چون هنوز جو تحت تأثیر مثل مارکسیست ها قرار گرفتن و این قبیل مسائل نبود، اما در فعالیت های عمومی زندان نظیر نظافت و ... مشارکت می کرد. بعداً مسئله ای باب شد و ملغمه ای به نام اسلام مارکسیستی و امثالهم درست کردند.

پس از آنکه شهید منتظری از زندان آزاد شد، باز هم با شما ارتباط داشت؟

بله، با هم می رفتیم و می آمدیم. به منزل ما می آمد و وقتی به قم می رفتم به منزل آقای منتظری می رفتم و شب را آنجا می ماندیم. وقتی آقای منتظری به تهران می آمد به منزل ما هم می آمد. چنین ارتباطاتی را با هم داشتیم و در این میان خیلی کارها با هم انجام دادیم جنگ پاکستان و هند بود. حضرت امام یک نامه نوشته بودند به مرحوم آشیخ مرتضی حائری. ما خبردار شدیم. وقتی با آقای منتظری، آقای ربانی شیرازی به منزل ایشان رفتیم هر کاری کردیم اعلامیه را به ما نداد. البته بالاخره توانستیم در قم خبری را که حضرت امام از مسلمانان پاکستان پشتیبانی کرده بود پخش کنیم و به تهران آمدیم و به سفارت پاکستان رفتیم و بسا آنها اظهار همدردی کردیم. ولی کم کم که گرایش ها به سمت مبارزه مسلحانه کشیده شد طبیعتاً گروه ها بیشتر مخفی کاری می کردند. چون مبارزه مسلحانه غیر از پخش اعلامیه بود از این رو ما با هم ارتباط زیادی نداشتیم و ارتباطمان بیشتر ارتباط اطلاعاتی بود و اطلاعات را رد و بدل می کردیم. بعد از اینکه من به زندان بیفتم تا قبل از قیام حضرت امام اواخر سال ۵۷ که هنوز انقلاب به پیروزی نرسیده بود ارتباط ما قطع شد. وقتی محمد منتظری به خارج از کشور رفت ارتباط ما با ایشان قطع شد. من، آقای منتظری، آقای طالقانی و ... دو سه ماه مانده به پیروزی انقلاب از زندان آزاد شدیم.

در مورد ویژگی های شهید منتظری بفرمایید.

مرحوم محمد منتظری بسیار مقاوم بود. در زندان او را شکنجه های بسیاری کردند حتی او را سوزانده بودند، ولی نام کسی را نبرد و بر مبانی اعتقادی اش محکم، استوار و پاینده بود. آن موقع محمد منتظری بسیار ساده زیست و بچه متدینی بود. او از نظر درسی، فکری و سیاسی بسیار فعال بود و خیلی کار می کرد.

نظر شهید منتظری راجع به مبارزه مسلحانه چه بود؟
همان طور که گفتم محمد منتظری با کشورهای مختلف ارتباط داشت، مثلاً به لبنان می رفت و با شهید چمران هم ارتباط داشت، چون آن موقع شهید چمران در لبنان بود. ضمناً افراد زیادی مانند جلال الدین فارسی از ایران به لبنان می رفتند و عده ای هم در آنجا آموزش می دیدند.

اسلامی، سیاسی و زمینه های مختلف داشتیم. افراد ضمن مطالعه مطالب مختلف را به یکدیگر درس می دادند. در مجموع سخت گیری ها مانند زندان بعدی نبود و کمیته مشترک هم هنوز تشکیل نشده بود که فشارها بر زندانیان زیاد شود. زندان باعث شده بود خود محمد منتظری بدون واسطه پدر با گروه های زیادی آشنا شود. از جمله مرحوم تولیت که او در قم بود و سرمایه دار خوبی بود که مبالغی را هم در اختیار محمد منتظری قرار داد و ایشان هم با آنها توانست به جاهای مختلف از جمله لبنان برود و فعالیت هایش را گسترش بدهد. در زندان دوم محمد منتظری نبود و من با پدر ایشان بودم.

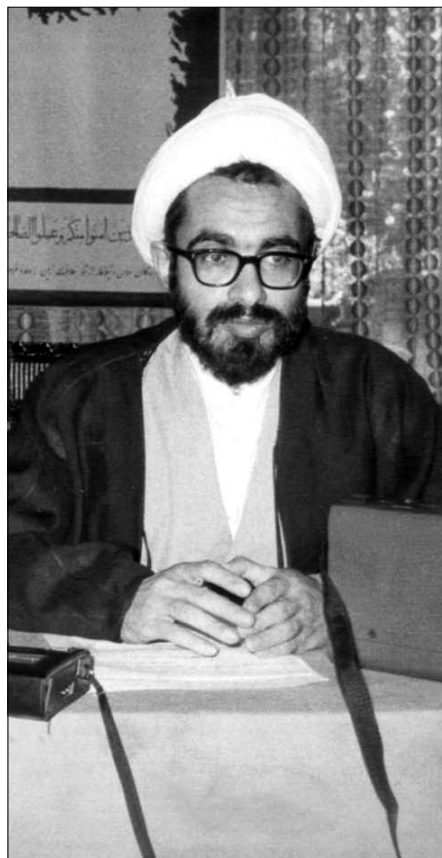
آیا شهید منتظری در زندان معمم شده و اصولاً سطح تحصیلات ایشان تا چه حدی بود؟

او پیش از زندان عمامه نداشت. با توجه به اینکه کسی که درس خارج خوانده باشد معمم هست و ایشان هم درس خارج خوانده ولی معمم نشده بود. این بود که کم عمامه به سر می گذاشت در حالی که آن موقع این گونه بود. شهید منتظری معمولاً در زندان لباس روحانیت نمی پوشید و هنگامی که از زندان بیرون آمد لباس روحانیت به تن کرد. البته در زندان در جشنی که به اصطلاح خودشان تاج گذاری که امروز به جشن عمامه گذاری مشهور است، آقای طالقانی بر سر ایشان عمامه گذاشتند، اما همان طور که قبلاً هم گفتیم به ندرت عمامه به سر می گذاشت و در زندان خیلی کم حتی اصلاً ندیدم یا شاید یکبار دیدم. وقتی به حوزه می رفتم و آنجا درس می داد عمامه به سر می گذاشت ولی گاهی هم عرقچینی بر سرش می گذاشت. محمد منتظری فلسفه را مطالعه و اسفار را نزد پدر خوانده بود و تدریس هم می کرد. ایشان منطق را هم خوانده بود اما اعتقاد زیادی به منطق نداشت و نظرش این بود تا همین حد که بتوان مطالب را تحلیل کرد کافی است نمی خواهد مثل قم، شمسیه و امثالهم را بخوانیم و وقت صرف کنیم. شهید منتظری سواد فقهی هم داشت و همان طور که قبلاً هم گفته بودم درس خارج را خوانده بود. حکمت متعالیه را هم می فهمید. مرحوم منتظری معتقد بود باید از طرف او نوآوری هم بشود. ایشان سهم زیادی در این باره داشت. همین بس که در قم غیر از زبان عربی زبان دیگری هم یاد گرفت. اینکه در قم زبان انگلیسی مطرح و درس داده شود و خودشان هم انگلیسی را از آنجا شروع کرده بود. در مورد مباحث جدید هم همان طور که قبلاً عرض کردم مانند مباحث اقتصادی و



همان‌طور که می‌دانید ماجرای سید مهدی هاشمی پس از انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی اتفاق افتاد. آقای محمد منتظری قبل از زندان با سید مهدی هاشمی و گروه آنها ارتباط داشت. آن موقع سید هادی هاشمی داماد آقای منتظری هنوز شخصیتی نشده بود و به تدریج به منزل ایشان رفت و آمد می‌کرد و با عباس زمانی که بعداً نامش ابوشریف شد و زمانی نیز فرمانده سپاه بود، تماس داشت. می‌خواهم نه به عنوان نکته انحرافی بلکه به عنوان مطلبی که به نکته اصلی نزدیک است بگویم غالباً اشخاصی که سپاه آنها را کنار می‌گذاشت به بیت آقای منتظری می‌آمدند و با ایشان ارتباط داشتند. البته آقای هادی و سایرین آنها را تحویل می‌گرفتند و طبیعتاً محمد منتظری هم با آنها تماس داشت. مضاف بر اینکه سید مهدی هاشمی در روابط عمومی سپاه بود و در سپاه نفوذ داشتند. این بود که قصد داشتند در قم به قول خودشان نوعی هژمونی ایجاد کنند و حوزه علمیه قم را تحت تأثیر افکار خود قرار دهند و آنها را دنبال خود بکشانند. در اینجا اشتباهات زیادی هم مرتکب شدند و بعد هم قضیه سید مهدی هاشمی پیش آمد و ... اما تا وقتی که محمد منتظری بود، اینها در این مقطع بسیار با احتیاط رفتار می‌کردند و این‌طور نبود که او هم مانند آنها باشد. با پدرش هم اختلاف نظر داشت، البته نه اختلاف نظر سیاسی بلکه از این جهت که چنانچه آقای منتظری فکر می‌کرد قضیه به اینجا کشیده نمی‌شد. از آن اسارت‌های انتسابی خودش به آن اطرافیان رها کند. محمد اینگونه نبود که در اسارت روابط انتسابی باشد و یک چنین اخلاصی را داشت. البته وقتی محمد منتظری چند بار کارهایی انجام داد که برخی به او می‌گفتند، دیوانه است و چنین افراها و اتهاماتی به او زدند. پس از آنکه محمد منتظری به قم نزد پدرش رفت، مقداری ساکت شد و فعالیت‌هایی از این قبیل که موجب شده بود بر سر زبان‌ها بیفتد و مردم چنین اتهامی به او نسبت دهند از او سر نزد. پس از آنکه دوباره به تهران آمد هنگامی که نماینده مجلس شد جو مجلس هم این‌طور بود و دوباره نامش مطرح بود. خودش هم می‌خواست نامش مطرح باشد. البته اواخر همان‌طور که شما هم اشاره کردید روابط ایشان با شهید دکتر بهشتی اگر حسنه نبود اما روابط عادی‌ای بود و حداقل می‌توانم بگویم عادی شده بود.

در پایان اگر بخواهم تحلیلی از ایشان کنم باید بگویم محمد منتظری می‌خواست در انقلاب تأثیرگذار باشد و آرزوی موفقیت انقلاب را می‌کرد و در عین حال می‌خواست خودش هم به اصطلاح از جمله مؤثرین باشد. محمد منتظری در انقلاب سهم زیادی داشت و نمی‌توان آنچه را که برای این انقلاب انجام داد کتمان کرد. حداقل فعالیت او رساندن پیام حضرت امام (ره) به دنیا و ایران تحت لوای چاپ و نشر اعلامیه، صحبت‌های امام خصوصاً هنگامی که ایشان در نجف بودند. مرحوم منتظری نامه‌های بسیاری را به قم می‌فرستاد. آقای روحانی - که آن موقع به ایشان آقای زیارتی می‌گفتیم - آن اعلامیه‌ها را به من می‌دادند و من آنها را چاپ می‌کردیم. بسیاری از آنها را من چاپ کردم. چاپخانه نداشتیم، اما با چاپخانه‌ها و کسانی که با آنها همکاری می‌کردند در ارتباط بودم. سپس آن اعلامیه‌ها را حوزه به حوزه مثلاً حوزه اردکان، حوزه همدان و... می‌فرستاد. محمد منتظری در این قضایا بسیار فعالیت می‌کرد همین‌طور می‌توانم بگویم در نشر معارف اسلامی در سطح دنیا سهم داشته‌اند. بالاخره انسان جایز الخطاست و اشتباهاتی می‌کند، اما در نهایت هم در دفتر حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسید. ان‌شاءالله خداوند از خطایش و خطای ما هم بگذرد. ■



محمد منتظری با عده‌ای از گروه‌های مبارز تماس داشت و بخشی از منابع او آنها بودند. شاید هم ضمن ارتباط با گروه لبنانی از جمله شهید چمران اطلاعاتی کسب می‌کرد. البته محمد منتظری آن موقع با قذافی هم فعالیت می‌کرد و او هم به مرحوم منتظری اطلاعات می‌داد. طبق گفته سایرین ایشان با گروه‌های مختلف شاید با اخوان المسلمین تماس داشت. به غیر از آنچه گفته شد از

محمد منتظری با عده‌ای از گروه‌های مبارز تماس داشت و بخشی از منابع او آنها بودند. شاید هم ضمن ارتباط با گروه لبنانی از جمله شهید چمران اطلاعاتی کسب می‌کرد. البته محمد منتظری آن موقع با قذافی هم فعالیت می‌کرد و او هم به مرحوم منتظری اطلاعات می‌داد. طبق گفته سایرین ایشان با گروه‌های مختلف شاید با اخوان المسلمین تماس داشت. به غیر از آنچه گفته شد از اطلاعات کسب می‌کرد.

جاهای دیگر هم اطلاعات کسب می‌کرد. ضمناً محمد منتظری خودش هم فعال بود و با توجه به اینکه بیشتر این گروه‌ها به منزل پدرش می‌آمدند، این رفت و آمدها بابی شد تا میدانی برایش باز شود و شخصاً با آنها ارتباط بین‌المللی داشته باشد.

اگر راجع به شهید منتظری مطلبی ناگفته مانده که صلاح می‌دانید بفرمایید.

قبل از هر چیز در مورد رابطه محمد منتظری با حضرت امام به عنوان یک مقلد باید بگویم او مقلدی صرف نبود، بلکه مقلدی بود که خود را صاحب نظر می‌دانست.

راجع به ارتباطات و فعالیت‌های فرهنگی شهید منتظری برایمان بگویید.

می‌توانم بگویم محمد منتظری اعتقادی داشت که تحت تأثیر جو آن موقع بود. چه‌گوارا می‌گفت: «ما بایستی همه جا را برای آمریکا ویتنام کنیم». محمد منتظری هم چنین عقیده‌ای داشت و می‌گفت: «ما باید در همه جای دنیا فعالیت داشته باشیم و آمریکا را به چالش بکشانیم». خودش هم در راستای این هدف به همه جا می‌رفت و تا جایی که می‌توانست کار می‌کرد، مثلاً می‌دیدم با قذافی ارتباط داشت و با او ملاقات می‌کرد. حتی خانمش را هم آنجا برده بود و جلسه‌ای برگزار می‌کرد که از قذافی پول هم می‌گرفت، چون قذافی به مبارزین اینچنینی کمک می‌کرد. محمد منتظری با خیلی‌ها تماس داشت. حتی برایم تعریف کرده که به هند رفته بود و آنجا هم فعال بود و بر این عقیده بود که باید انقلاب را فراگیر کرد و چنین اعتقادی داشت.

مثلاً پس از آنکه از زندان آزاد شدم، خدمت حضرت امام در پاریس رفتم. البته با توجه به اینکه محمد منتظری در مقطعی در پاریس بودند اما من ایشان را در آنجا ندیدم، اما رفقایشان آنجا بودند. سپس از پاریس به تونس، مغرب و کشورهای دیگر رفتم و با خیلی از مبارزین سیاسی ارتباط برقرار کردم. با پیروزی انقلاب با توجه به ارتباطاتی که پیش از انقلاب داشتم از شهید منتظری مجله الشهد می‌گرفتم و به تونس و گروه راشدالقنوشی و با به الجزیره و جاهای دیگری که با آنها ارتباط داشتم می‌فرستادم. ایشان علاوه بر مجله کتاب‌های مختلفی هم به من می‌دادند و برای آنها ارسال می‌کردم. علاوه بر این خود شهید منتظری هم ارتباطات دیگری داشت که از آنها اطلاعی ندارم.

لطفاً درباره مجله الشهد توضیح دهید.

همان‌طور که گفتم شهید منتظری پس از انقلاب کارهای فرهنگی می‌کرد و در این راستا هم روزنامه و هم مجله «الشهد» را منتشر می‌کرد. این مجله به صورت هفته‌نامه منتشر می‌شد. آن موقع که من مدیر روزنامه اطلاعات بودم و آن مجله را چاپ می‌کرد. پس از آن هم آقای دعایی مسئولیت روزنامه اطلاعات را بر عهده گرفت. من و شهید منتظری در ارتباط مطبوعاتی خیلی هوای یکدیگر را داشتیم. اصولاً محمد منتظری مجله «الشهد» را به خارج از کشور خصوصاً کشورهای عربی مانند بحرین، سوریه، لبنان و... می‌فرستاد و در این راستا با خیلی‌ها هم آشنا شده بود و همکاری می‌کرد. البته در این فعالیت‌ها عده‌ای از کسانی که با شهید منتظری کار می‌کردند می‌توانم بگویم به نظر من آدم‌های چندان موجهی نبودند، منتها اطراف ایشان بودند و با او همکاری می‌کردند. طوری که محمد منتظری به خاطر این مجله به روزنامه اطلاعات خیلی بدهکار شدند. یادم هست وقتی از شخصی که همه‌کاره مجله بود، بدهی‌ها را مطالبه کردم گفت، انقلاب موفق نشده است که شما چنین خواستی داری. در واقع آنها از نظر ایمانی چندان قوی نبودند و به موضوع حق‌الناس و بیت‌المال توجه چندانی نداشتند. به هر حال پس از انقلاب علاوه بر ارتباطات فرهنگی با شهید منتظری ارتباطات سیاسی هم داشتیم، تا اینکه ایشان در دفتر حزب جمهوری اسلامی شهید شد.

آن موقع شهید منتظری اطلاعاتی در اختیار داشت که بعدها برخی از آنها مانند اطلاعات مربوط به عباس امیرانتظام صحتش و در مورد برخی دیگر مثل عدم ربایش امام موسی صدر توسط لیبی هم غلط بودنشان اثبات شد. آیا شما از منابع اطلاعاتی ایشان خبر داشتید؟



• درآمد

مجاهدات‌های مستمر شهید منتظری در همراهی و همکاری با جنبش‌های آزادی‌بخش کشورهای اسلامی در زندگی پربار او جایگاه ویژه‌ای دارد. یکی از این جنبش‌ها که اینک به بار نشسته است، جنبش اسلامی عراق است و شنیدن نکاتی بدیع از فعالیت‌های شهید در این زمینه از زبان یکی از علمای مبارز عراق، شنیدنی است.

«شهید منتظری و جنبش اسلامی عراق» در گفت و شنود با

حجت‌الاسلام و المسلمین شیخ علی کورانی

فراقومیتی می‌اندیشید...

و منطقه نفوذ داشتند با مرحوم منتظری صحبت می‌کردیم. شهید با چشم‌انداز بسیار روشن سیاسی خود می‌دید که در منطقه دو خط حاکم وجود دارند که خط امریکائی همراه با خط صهیونیستی است. اضافه بر آن با مرحوم منتظری درباره وجود خط انگلیس در منطقه نیز صحبت می‌شد که او نیز بر وجود این خط تاکید می‌کرد و همچنین او عقیده داشت که سه خط امریکائی و انگلیسی و صهیونیستی، بر عراق و منطقه حکومت و تسلط دارند.

آیا در عراق، در ارتباط با انقلاب اسلامی، با شهید منتظری برنامه‌های مشترک سیاسی و فرهنگی و نظامی داشتید؟

شهید محمد منتظری از دیرباز و هنگامی که در نجف اشرف بود، تمامی سعی خود را برای اقامه حکومت اسلامی در عراق و برانداختن رژیم مزدور آن به کار می‌گرفت، ولی به خاطر اینکه شهید ما در سرزمین عراق بزرگ نشده بود، تلاش‌های او محصور به اتصال مستمر با مراجع و علما و گروه‌های مختلف بود و از آنها می‌خواست فعالیت و کار و انقلاب کنند و دست روی دست نگذارند و خبر فعالیت‌های او در این زمینه به سمع ما نیز رسیده است. او عقیده داشت که کارها باید به تدریج، به راه بیفتند، ولی با این همه او همواره روی کار و اقدام عملی تاکید می‌کرد. اهتمام ایشان به انقلاب اسلامی در عراق قدیمی است و از روزی که وارد نجف اشرف شد و بدانجا رفت و آمد می‌کرد، تمام کوشش‌های او در زمینه همکاری با جنبش‌های اسلامی و انقلابی عراق بود، چون همکاری از صفات ممیز و بارز شهید بود، لذا جنبش اسلامی عراق همکاری خود را با ایشان از دیرباز شروع نموده بود و به‌طور عموم، نقاط نظر مشترکی در شئون نظامی و سیاسی و فرهنگی میان جنبش اسلامی عراق و شهید منتظری وجود داشت و همکاری آنها به حد عالی رسیده بود و او در میان رهبران جوان انقلاب اسلامی به همکاری و همگامی با جنبش‌ها خیلی مشهور است. او یکی از بنیانگزاران سازمان جنبش‌های آزادی‌بخش اسلامی و یکی از کسانی است که با تمامی اخلاص و حقیقت، همکاری با

چیزی عایدشان نخواهد شد، چون صدام که می‌رود مزدوران دیگر جای او خواهند آمد و از این طریق بقاء استعمار در عراق ادامه خواهد یافت.

در مورد خط اسلامی‌ها همچنان که ما عمل می‌کنیم، برای ایجاد هماهنگی و یگانگی میان شخصیت‌های مخلص اسلامی و جنبش‌های مخلص اسلامی مستقل باید تلاش کرد، زیرا او می‌دید در میان این اسلامی‌ها ممکن است بعضی از مزدوران و خطوط متاثر و تابع استعمار باشند. به علاوه آن شهید تاکید می‌نمود که جنبش اسلامی عراق خالی از هرگونه عناصر مشکوک و وابسته به استعمار است. علی‌العموم او به

جنبش اسلامی عراق همکاری خود را با شهید منتظری از دیرباز شروع نموده بود و به‌طور عموم، نقاط نظر مشترکی در شئون نظامی و سیاسی و فرهنگی میان جنبش اسلامی عراق و شهید منتظری وجود داشت و همکاری آنها به حد عالی رسیده بود. او در میان رهبران جوان انقلاب اسلامی به همکاری و همگامی با جنبش‌ها خیلی مشهور و یکی از بنیانگزاران سازمان جنبش‌های آزادی‌بخش اسلامی است.

همه افراد مخلص خوش‌بین بود و هدف او ایجاد همبستگی میان تمامی خطوط اسلامی و ایجاد انقلابی اسلامی و جبهه متحدی میان تمام گروه‌های اسلامی بود که همه ما به این موضوع عقیده داشتیم. اضافه بر آن همکاری با غیر مسلمان‌ها چنانچه مخلص باشند.

آیا با شما در باره خطوط داخلی موجود در عراق و نظام حاکم بر عراق و منطقه صحبتی و بحثی کرده بود؟

ما بسیار درباره اوضاع سیاسی و خطوط استعمار که در عراق

کجا، کی و چگونه با شهید محمد منتظری آشنا شدید؟

آشنا شدن مستقیم من با حجت‌الاسلام شهید محمد منتظری رضوان‌الله‌علیه در قبل از پیروزی انقلاب مبارک اسلامی ایران نبوده است. او همیشه می‌گفت خیلی دلش می‌خواهد با من ملاقات بکند، همان‌طور که من رغبت زیادی در ملاقات با او داشتم، ولی این فرصت بعد از پیروزی انقلاب در ایران دست داد و با او در تهران ملاقات کردم و شش هفته شخصیت او شدم و دیدم که غرق فعالیت و کار و کوشش و مسئولیت‌های بزرگ است. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و به خاطر حرص او بر اهمیت دادن به کار و کوشش در تمامی مناطق مسلمان‌نشین و مستضعفین ما با هم و در ساعت‌های ۲ و ۳ بعد از نیمه شب وعده ملاقات می‌گذاشتیم تا درباره بعضی امور و مواضع صحبتی بکنیم. شناسید مرحوم در آن روزها بیش از ۲ یا ۳ ساعت نمی‌خوابید و الگویی برای کار مستمر و نشاط و کوشش و بیداری بود.

نظر شهید محمد منتظری درباره اهداف و آرمان انقلابیون عراق چگونه بود؟

شهید شیخ محمد منتظری رحمت‌الله‌علیه عقیده داشت که جنبش انقلاب اسلامی عراق به چند عامل احتیاج دارد: می‌گفت عراق فاقد یک شخصیت عراقی که ملت عراق و جنبش‌های اسلامی با هم و متفقاً رهبری او را تأیید کنند و مانند امام خمینی دام‌ظله باشد، هستند، لذا بایستی حقیقت جنبش‌ها معلوم شود، چون بعضی خطوط مشکوک برای قضیه عراق کار می‌کنند و در مصلحت اسلام هست که این خطوط کشف شوند تا در آینده مشکلی ایجاد نکنند. عقیده او با ما یکسان بود. او می‌گفت کسانی که در سرنگونی رژیم حاکم در عراق فعالیت می‌کنند چند گونه‌اند: اسلامی و غیراسلامی و از نوع دوم یعنی غیراسلامی، دسته‌ای مخلص و غیروابسته به استعمار هستند، ولی به ایدئولوژی و اندیشه اسلامی ایمان و عقیده ندارند و کسانی هستند که با استعمار در ارتباطند و به دستور او کار می‌کنند تا جای صدام را بگیرند. بدیهی است در این حالت مسلمان‌ها و مستضعفین



این موضوع در تمام طول زندگی اش و یا موضع جهانی بودن اسلامی در اندیشه ها و شخصیت و فعالیت و کردار او چه قبل و چه بعد از انقلاب و درباره صداقت و سادگی شهید از طفولیت تا آخر عمر، به طور عموم شخصیت رهبری به چهار و یا پنج و یا شش قسمت تقسیم می شود و هر قسمتی از طفولیت او شروع می شود و به هر قسمتی می شود و من این پیشنهاد را به دوستان عرضه می کنم.

و سخن آخر؟

در پایان این مصاحبه لازم به یادآوری است که شهید منتظری با هر گروه اسلامی حتی الامکان همکاری می کرد و سعی در هماهنگ کردن گروه های اسلامی کشورها داشت و اگر احیاناً اشتباهات یا خطوط انحرافی و جاسوسی در آن بود تذکر می داد و در رفع آن می کوشید، مگر اینکه از اصلاح خطوط انحرافی مایوس شود؛ بنابراین ارتباط محمد با گروه های اسلامی چه ایرانی و چه غیر ایرانی به خاطر تقویت نیروهای مخلص آن گروه ها بود و اگر احیاناً کسی در آن ها نایاب باشد یا خدای ناکرده آن گروه منحرف گردد، ربطی به استاد شهید ندارد.

نکته دیگر اینکه مصاحبه ها و مقالات درباره شهید محمد از باب نمونه بود و گر نه دوستان و شخصیت هایی که در مورد آن شهید خاطرات جالبی دارند، زیادند و بعضی از آنها از صدا و سیما مصاحبه ها و اظهاراتشان پخش شده است که در اینجا نیامده. از باب نمونه مصاحبه حجت الاسلام شیخ حسینی ابراهیمی که از تلویزیون در نخستین سالگرد محمد پخشی شد و نکات جالبی داشت.

ضمناً از دوستان محمد که در خارج و داخل با محمد همکاری داشته اند و در اینجا اسمی از آنها برده نشده است، پوزش می طلبیم. آنچه مهم است اینکه اعمال و کارها و افکار خالص هر مسلمانی در پیش خدا گم نمی شود گرچه هیچکس از آنها خبر نداشته باشد. ما از فداکاری و همکاری سید سراج الدین موسوی (فعلاً در دفتر امام هستند) که با سفارش محمد جان خود را کف دست می گذاشت و جمعی از برادران مسلمان را در دوران اختناق رژیم از خطر ساواک نجات داد و به خارج برد یا برای تعلیم به خارج آورد، کمال تشکر را می نمایم. ■

بازرگان دولتی نادرست و در خط امریکا است. اضافه بر آن او از اولین کسانی بود که نظرش را به طور واضح نسبت به بنی صدر مطرح کرد و بعداً صحت و حقیقت نقطه نظرهایش را دیدیم و در این خصوص، متحمل افتراات و حرف های مغرضین درباره پیش بینی و نظرهایش نسبت به مسائل مختلف شد. در این باره امام خمینی (ره) نام مغرضین را به کسانی که علیه شهید منتظری حرف می زدند، اطلاق کرد. علاوه بر آن شهید اولین کسی بود که به بعضی از شخصیت های عراقی هجوم برد و این ناشی از ایمان او در کشف خطوطی بود که در آینده برای پیشبرد انقلاب اسلامی عراق خطراتی را به وجود خواهند آورد.

بر ما واجب است به عنوان مسلمان انقلابی درباره شخصیت و خاطرات شهید محمد منتظری بنویسیم، چون او یک شخصیت معمولی نبود، بلکه او عالمی بود با اندیشه و کار و بصیرت و آگاهی. جوانب مختلف شخصیت او باید بررسی شود تا برای ملت ما الگویی باشد. از خداوند متعال مسئلت می نمایم تا مرا و دیگران را در نوشتن درباره این شخصیت، برای آشنا کردن هر چه بیشتر توده های مسلمان با زندگی این نوع مردانی که با خدای خود صداقت و اخلاص نشان دادند و هر چه را که در توان داشتند، در طبق اخلاص در راه انقلاب اسلامی و انقلاب مستضعفین نهادند، توفیق بدهد.

همکاری شهید شیخ محمد منتظری با حزب الدعوة اسلامی عراق قبل و بعد از انقلاب اسلامی ایران چگونه بود؟

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی همکاری قابل ذکری میان حزب الدعوة و شهید منتظری نبود، چون حزب الدعوة در عراق هنوز پایگاه پیدا نکرده بود تا به مرحله انقلاب رسیده باشد، بلکه در حالت آماده شدن برای این مرحله بود و هنگامی که کشمکش سیاسی شروع شد، همکاری قابل ملاحظه ای وجود نداشت. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و هنگامی که جنبش اسلامی عراق به حرکت افتاد، همکاری میان دو طرف به مرحله خوبی رسید. در بعضی مواقع این همکاری دچار مشکلات می شد و آن بدین سبب بود که شهید منتظری به حزب الدعوة از جنبه رفتار بعضی از اشخاص و جریانات دیگر می نگریست و لیکن بعد از اینکه

از خصوصیات شهید محمد منتظری مجاهده او در خط جهانی بودن اسلام است. او در این راه هرگز به ملیت و نژاد و کشور خاصی ایمان نداشت، بلکه یک مسلمان بین المللی و انترناسیونالیستی و در فکر تمامی کشورهای اسلامی بود، همچنان که به فکر ایران بود. عمق نگاه سیاسی او در قضایای مختلف کم نظیر بود، چون او بسیاری از موضوعات سیاسی جدید را مطرح می کرد.

متوجه شد که اینان از حزب الدعوة نیستند و این رفتارها بیان کننده نظر رسمی این حزب نیست، همکاری خود را با صداقت و اخلاص و دوستی ادامه داد. ایشان انسانی خالی از هر عقده بود و از روی اعتقاد و ایمانی که به مسائل داشت رفتار و عمل می کرد. و همین طور بود با تمامی جنبش های آزادی بخش اسلامی.

من شخصاً شروع به نوشتن درباره شخصیت شهید محمد کرده ام و به دوستان خود پیشنهاد می کنم از این کار درباره شهید پیروی کنند و درباره بارزترین صفات او بنویسند؛ مثلاً درباره صبر و تحمل او و درجات تحمل و صبر او در تمامی مراحل زندگی اش و یا درباره وضع مالی و طرز رفتار او با

جنبش های اسلامی عراق را ادامه داد. از خداوند می خواهیم مسلمین به وسیله کار و تلاش مستقل، جبران از دست دادن شهید منتظری را بنمایند.

به نظر شما مسائل سیاسی جهان در ارتباط با انقلاب اسلامی در عراق چگونه تجزیه و تحلیل می گردد؟

شهید معتقد بود که خطوط حاکم در منطقه عبارتند از خطر آمریکائی و صهیونیستی و انگلیسی که این خطوط بر حکمرانان و حکومت های منطقه تسلط دارند و عراق از این کشورها مستثنی نیست. این کشور به سبب انقلاب اسلامی مبارک ایران دستخوش تحولات و تغییرات شد و استعمار به علت ترس از تاثیر انقلاب اسلامی در عراق، شروع به تقویت نفوذ خود در این کشور نمود. از طرف دیگر استعمار می خواست به انقلاب اسلامی ایران ضربه بزند و عراق به صورت مرکز نظامی برای این کار انتخاب شد.

ما با هم در این موضوع متفق القول بودیم که امپریالیزم و صهیونیزم و انگلیسی ها نمی خواهند انقلاب اسلامی به عراق سرایت کند و عراق را به صورت پایگاهی برای حمله به انقلاب اسلامی در آورند، همچنان که دیدیم از بدو پیروزی انقلاب اسلامی ایران، عراق شروع به تحریک و خرابکاری در ناحیه خوزستان و کردستان نمود و هنگامی که خرابکاری و دخالت غیرمستقیم در جمهوری اسلامی مثرثمر واقع نشد، شروع به جمع کردن بختیار و بقیه نوکران اجانب برای براندازی انقلاب اسلامی ایران نمود، ولی این کودتا شکست خورد و در نطفه خفه شد. بعد از اینکه دیدند این حربه موثر واقع نشد، اقدام به تحریک عراق به عنوان وسیله مستقیم از طرف خود در باز کردن جبهه جنگ به طول ۱۲۰۰ کیلومتر علیه انقلاب مبارک اسلامی ایران نمودند و این جنگ که سال ها از آن می گذرد، شروع کننده اصلی اش صدام نبود، بلکه صدام خود یک مزدور از طرف استعمار جهانی (انگلیسی ها، امریکائی ها، صهیونیست ها) در ضربه زدن به انقلاب اسلامی بود.

شهید منتظری نیز همین عقیده را داشت. او نیز می دید که ما نباید در مسئولیت خود در طرد استعمار از عراق کوتاهی کنیم. این مسئولیت همیشگی ماست که در دفاع از کشور عزیز عراق و بقیه کشورهای اسلامی فعالیت کنیم، ما احتیاج مبرمی به تشکیل جبهه اسلامی در عراق داریم.

اگر خاطره خاصی از شخص ایشان و یا در ارتباط با ایشان دارید بفرمایید؟

شخصیت شهید گرامی و عزیز و برادر مجاهدان حجت الاسلام شیخ محمد منتظری پر از خاطره است و از مشهورترین خصیصه های او سادگی و خاکی بودن و اخلاق اوست و خالی بودن او از هر نوع کینه. آدمی که با او همنشین می شد، متوجه می شد که او از میان مستضعفین برخاسته است و همچنین آدمی متوجه عمق و قوت ایمان در او می شد. در رفتار با دیگران، سادگی و صداقت از صفات ویژه شهید مرحوم منتظری بود.

از دیگر خصوصیات شهید محمد منتظری مجاهده او در خط جهانی بودن اسلام است. او در این راه هرگز به ملیت و نژاد و کشور خاص ایمان نداشت، بلکه یک مسلمان بین المللی و انترناسیونالیستی و در فکر تمامی کشورهای اسلامی بود، همچنان که به فکر ایران بود. این جهان بینی اسلامی و انترناسیونالیستی یک حقیقت است برای شخص مسلمان که هر روز در نمازش می گوید (الحمد لله رب العالمین).

از خصوصیات دیگر شهید، عمق نگاه سیاسی او در قضایای مختلف است، چون او بسیاری از موضوعات سیاسی جدید را مطرح می کرد. در این خصوص بسیاری شخصیت های انقلابی و جوانان نظرهایی نسبت به دولت بازرگان داشتند، ولی شهید منتظری از اولین کسانی بود که نظر محکم و روشنی را در این خصوص مطرح کرد و گفت دولت



مشعل دار جهاد...

حجت الاسلام والمسلمین احمد صادق اردستانی

می شود حق کسی را که بیش از بیست سال مبارزه و آوارگی را تحمل کرده و به بیان امام خمینی: «برای پیشبرد هدف سر از پا نمی شناخت!» در این سطور اندک ادا کرد؟ اما به هر حال، پیرامون معرفی شهید محمد منتظری، باید گفت که او روحانی وارسته و مجاهد نستوه و تلاشگر آگاهی

بود که مبارزات و رزمندگی های بیست ساله او، با این خصلت ها تصویر می شد:

۱- اصالت مکتبی

او در شیوه های مبارزاتی خود، در خارج و داخل کشور و قبل و بعد از انقلاب، اصالت مکتب را که میراث قرآن و سنت درخشان پیامبر اسلام و بر اساس ایمان به مبدأ و معاد و مفاهیم عالی اسلامی استوار

ویژگی دیگر سیستم مبارزاتی قهرآمیز و قهرمانانه شهید محمد منتظری، ضد امپریالیستی بودن بود، چه اینکه او منشاء همه فسادها و همه مظالم و تجاوزاتی را که در همه جا بر پیکر ملل مظلوم و جوامع اسلامی روا می رفت، امپریالیسم می دانست و از همان روزهای نخستین قیام ملت غیور ایران (سال ۴۱) برای این معنی دلائل و شواهد فراوانی داشت.

بود، هرگز تحت الشعاع امر دیگری قرار نمی داد و محور اصلی حرکات مبارزاتی او را آیات قرآن و روایات معصومین (ع) تشکیل می داد، به همین دلیل در طول مدت بیست سال مبارزه، با توجه به شرائط خاص و پرهیجانی که در کوران های داخل کشور و هجرت هشت ساله در کشورهای مختلف، برای او پیش آمد، در همه بحران ها مقاوم بود و استوار و پابرجا، تفکر و منش اسلامی را حفظ می کرد و

افسوس که آفت «هم عصری» هاله حجاب بر چهره «جانان» می کشد و انسان هر «عزیزی» را هنگامی از دست می دهد و «بی وقت» او را می جوید و «می بیند که نیست!» و این آفت زدگی و غفلت از شناساندن «چهره های نورانی» و بهره یافتن از چشمه فیاض فضیلت آنان، در گذر زمان بارها اتفاق افتاده است و آن گاه که افراد به حکم «ضرورت زبان در کشیده اند»، برای ما فقط «گفتن» می ماند و «جویبار اشک» و «سینه آتش آلود» و «نای دردمند» و «دود آه»!

این به حسب ظاهر، یک سوی قضیه است و به راستی دردآور که چرا مشعلداران را در حیاتشان ارج نمی نهیم و در ممات به سوک آنان می نشینیم؟ و چرا شخصیت ها را تا زنده اند نمی شناسیم و نمی شناسانیم و حمایت نمی کنیم و از زبان و بیان و توان آنان، بهتر بهره نمی گیریم، تا بهتر به جامعه بهره برسانند؟ و این آفتی است دردناک که باید آفت زدائی کنیم و به ترمیم این نقیصه برخیزیم؟

اما سوی دیگر قضیه که می تواند در بعد معنوی، خلاقیت حیاتی را به وجود آورد و تا حد چشمگیری، این نقیصه و کوتاهی های ما را جبران کند، مقام رفیع شهادت است، چه اینکه شهید، آن گاه که در آئینه جمال الله نظر می کند، چنان قداست و نورانیتی می یابد که عالم ملک و ملکوت را نورانی می سازد و چنان شوکت و قدرتی می گیرد که موج زمان و مکان را می شکند، زیرا شهید در ارتباط با «وجه الله» که همیشگی است، فروغ جاودانه می گیرد و در این قلمروست که حرکت و حیات معنوی او، احیاناً کاستی ها و کمبودهایی را نیز که گاهی در مقام معرفی او از ما سر می زند، می پوشاند و جبران می کند و به خاطر لقاء الهی او، حیات مجدد و تعالی او و آثار گسترده و پرمحتوایی را که بر شهادت او مترتب می گردد، راه تاسف و تأثر بسته می شود و فرصت بهره گیری از مرام و مکتب و مقصد او فرا می رسد. بدین لحاظ است که در این فراز، از استاد توانمند، مجاهد اسوه، شهید عالی قدر، حجت الاسلام محمد منتظری، سخن به میان می آوریم و تصویری را مجسم می کنیم و شمه ای را مطرح می سازیم و مگر

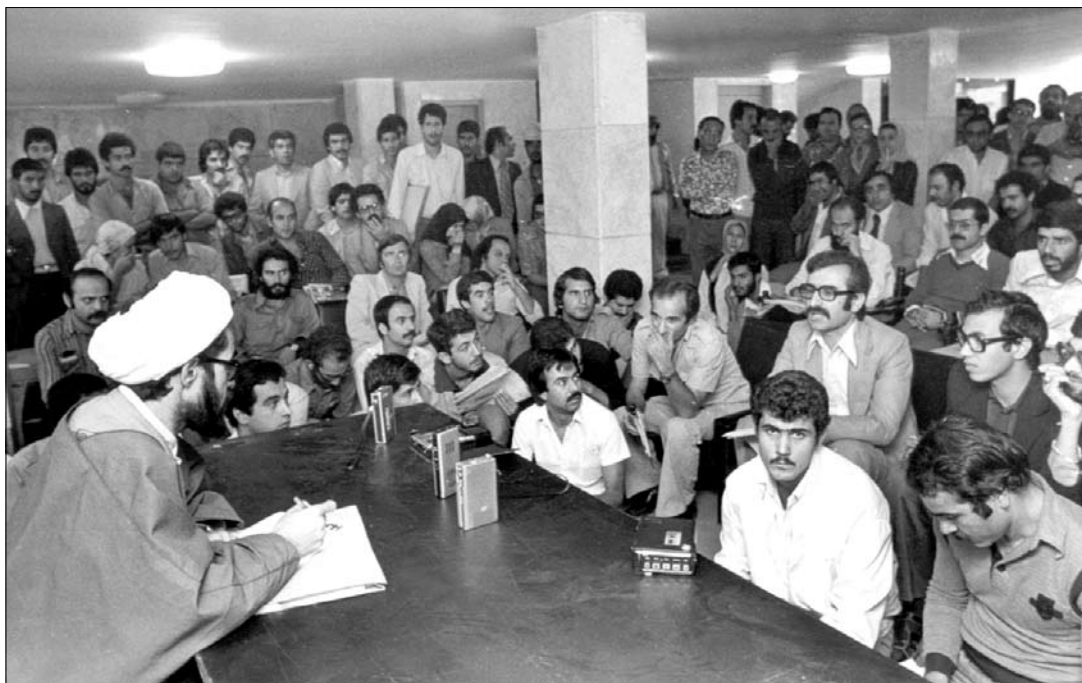
در مقابل، التقاطی اندیشیدن و تفکیک ایدئولوژی از استراتژی را محکوم و شیوه های منافقانه گروه های سیاسی داخل و خارج را افشاء می کرد، او به هیچ وجه چیزی را بر اسلام مقدم نمی داشت.

۲- موضع ضد امپریالیستی

ویژگی دیگر سیستم مبارزاتی قهرآمیز و قهرمانانه شهید محمد منتظری، ضد امپریالیستی بودن بود، چه اینکه او منشاء همه فسادها و همه مظالم و تجاوزاتی را که در همه جا بر پیکر ملل مظلوم و جوامع اسلامی روا می رفت، امپریالیسم می دانست و از همان روزهای نخستین قیام ملت غیور ایران (سال ۴۱) برای این معنی دلائل و شواهد فراوانی داشت، از این روی مشاهده می کنیم، در هر نامه، اعلامیه، سخنرانی، درس، جلسه و مصاحبه، در ایران قبل از انقلاب، در سوریه و لبنان و فلسطین و اروپا، در همه جا به تیز شمشیر خشم او متوجه امپریالیسم و در راس آن آمریکای آدمخوار است و در همه جا و همیشه، به افشای جنایت های صهیونیسم و عوامل داخلی و خارجی آن می پردازد و سرانجام هم قبل از شهادت، به دست همان عناصر وابسته، ترور شخصیت می شود که همه دیدیم و امام امت هم فرمود: «او عمری در زجرها و شکنجه ها، و از آن بدتر شکنجه های روحی، از طرف بدخواهان به سر برد!» او که خود پیوسته این خطر را احساس می کرد و برای حفظ شخصیت های اسلامی و خدمتگزار انقلاب از ترویز شخصیتی آمریکا، هشدار می داد!

۳- شیوه انترناسیونالیستی

شهید منتظری، از همان آغاز مبارزه (سال ۴۱) هیچ گاه مبارزه را قومی و ناسیونالیستی نمی دانست و آن



را در مرزهای قومیت و نژاد و جغرافیا محدود نمی‌کرد، بلکه مبارزه را اسلامی و اسلام را از آن همه مسلمانان و بلکه حق همه ملل دربند و مستضعف می‌شمرد و با همه وجود می‌کوشید که همه محرومان را با جاذبه اسلام، تحت لوای دین خداوند، علیه همه مستکبران جهان برآشوبد، به همین خاطر پس از نجات از چنگال خون‌آلود «ساواک شاه» در پاکستان، افغانستان، عراق، فلسطین، سوریه، لبنان، کویت، بحرین، قطر، کشورهای حاشیه خلیج فارس، لندن، پاریس و اروپا، مدت هشت سال، مسافرت و آوارگی کشید و در برخی از این کشورها نهضت‌های آزادی‌بخش را به وجود آورد و آنان را به هم متصل و مرتبط کرد و حتی در کلیسای «سنت مری» پاریس، برای آزادی آیت‌الله منتظری و مرحوم آیت‌الله طالقانی، در سال ۵۶ اعتصاب غذای مؤثر و افشاگرانه‌ای را علیه رژیم سفاک شاه به وجود آورد.

منتظری در نجف‌آباد اصفهان حضور یافتند، فراموش نمی‌کنم که «محمد» از غذای معمولی سر سفره استفاده نکرد و با نان خشک و سبزی سدجوع کرد! آری، او تجسم عینی پارسائی اصیل، تقوی، تواضع، توکل، تعهد، و خلاصه حسن خلق عملی بود. ب: اخلاق اجتماعی و روابط انسانی او، تبلور چشمگیری از یک روحانی مبارز و یک سمبل انقلابی بود. او فردگرایی را عملاً به‌شدت محکوم می‌کرد. به‌راستی خود را برای مبارزه و مقاومت و اسلامیت آماده ساخته بود و دیگران را نیز به این سازندگی جذب می‌کرد، نیروهای مثبت را زود می‌شناخت و با آنها گرم می‌گرفت و به آنها مسئولیت

و رد مرزهای تجزیه‌طلبانه است! او می‌گفت: هر انقلابی در دیار مسلمین، اگر باروح و فکر و سیاست و حتی قافله‌های پیکارجویان و انقلابیونش، از مرزها تجاوز نکند و در راه خدا، پیشروی خود را به جاهای دیگر آغاز نکند، پیروزی مستمري نخواهد داشت. آری، بدین جهت بود که شهید منتظری، این فریادگر خستگی‌ناپذیر، مرزهای زمان و مکان را بی‌مهابا در هم می‌شکست، و در راه رهائی مستضعفین پیکار می‌کرد.

۴- اخلاق اسلامی

در زمینه اخلاق عملی اسلامی، نمونه و ممتاز بود و با وجود این که بحران‌های حاد سیاسی و اوضاع پرهیجان انقلابی، گاهی موجب می‌شود که جزئیات به فراموشی سپرده شوند، او با تعهد و زیرکی و روح باصفائی که داشت، هرگز به چنین عارضه‌ای دچار نشد و تحولات، اصالت اسلامی اخلاقی او را دستخوش تغییر قرار نداد. او در دو مرحله زیر همچنان اسوه بود:

الف: اخلاق فردی و خودسازی او به نحوی بود که کم می‌خورد و کم می‌خواست و مطالعه و تلاش مبارزاتی زیادی داشت. در زهد و پارسائی بدان پایه بود که به ساده‌ترین لباس و خوراک قناعت می‌کرد و در تواضع و فروتنی چنان وارسته بود که این خصلت او، دیگران را به سازندگی و می‌داشت.

در قسم سال ۴۸ هرگاه در سفره جمعی دوستان شرکت داشت، حتی از استفاده از غذاهای عادی هم سر باز می‌زد و می‌گفت: «تا حکومت اسلامی در جامعه برقرار نشود، خوردن غذای معمولی هم بر ما روا نیست. باید بکوشیم گرسنگان را نجات دهیم و آنگاه خود غذای سیر و معمولی صرف کنیم»

در سال ۴۹ که جمعی از یاران به همراهی آیت‌الله جنتی، به منظور دیدار آیت‌الله

مسئله اینکه «کل ارض» سرزمین خداست و کل مردم بندگان خدا و همه باید به ریسمان دین خدا چنگ زنند، و در این قلمرو باید، همه تلاش‌ها مبذول گردد، شهید منتظری با چنین طرز تفکری می‌جوشید و می‌خروشید و «سر از پا نمی‌شناخت». حضور وی آن در مسیر انقلابی، چنان بعد حساس و چشمگیری داشت که امام خمینی هم بدان اشارت دارند و در پیام تبریک و تسلیت خود به آیت‌الله منتظری به مناسبت شهادت «محمد» بیان می‌دارند: «او با دید وسیعی که داشت، سعی در گسترش مکتب و پرورش اشخاص فداکار می‌نمود».

«منیر شفیق» تنوریسین فلسطینی درباره وی می‌گوید: «این مجاهد پاک خدا، در این پندار خود به جانی رسید که می‌گفت: یکی از معیارهای شناخت انسان انقلابی موضع او در برابر مسئله، جهانی بودن اسلامی

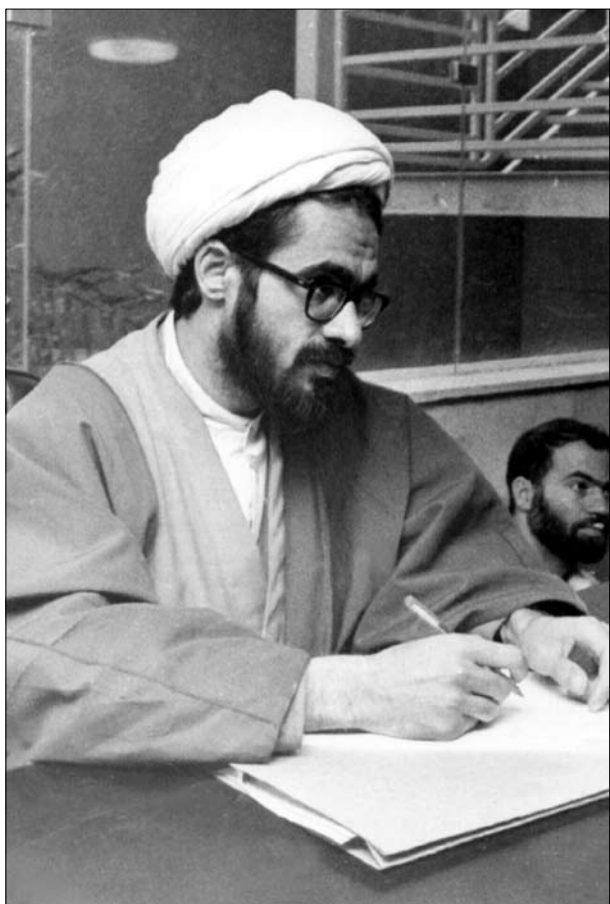


در زمینه اخلاق عملی اسلامی، نمونه و ممتاز بود و با وجود این که بحران‌های حاد سیاسی و اوضاع پرهیجان انقلابی، گاهی موجب می‌شود که جزئیات به فراموشی سپرده شوند، او با تعهد و زیرکی و روح باصفائی که داشت، هرگز به چنین عارضه‌ای دچار نشد و تحولات، اصالت اسلامی اخلاقی او را دستخوش تغییر قرار نداد.

می‌داد و به کار و امی داشت و در این قلمرو از «قدرت جاذبه» فوق‌العاده‌ای برخوردار بود. به مطالعه عمیق دروس اسلامی و در کنار آن خواندن روزنامه که آن روزها در حوزه علمی بهائی نداشت، دعوت می‌کرد، میان افراد اتصال و ارتباط شایسته برقرار می‌کرد و به هر حال در زمینه اخلاق اسلامی و روابط اجتماعی، به دور از خودبینی‌ها، از چنان سلامت فکر و شرح صدر و بینش بلندی برخوردار بود و در افق اعلائی سیر می‌کرد که امام خمینی عظیم، او را «فرزند اسلام و فرزند قرآن» نامید و به حق لقب شایسته‌ای بود. ■

شهید محمد منتظری و تجربه روزنامه‌نگاری...

مصطفی ایزدی



را به مثابه تلاشی مدرن برای گسترش آگاهی‌های سیاسی و فرهنگی و اجتماعی مردم و مبارزان راه آزادی انتخاب کند و این ابزار روز را علاوه بر جنبه‌های فرهنگی و تبلیغاتی و آموزشی، به منظور پیوند بین آزادیخواهان دیگر کشورها در خدمت ارتباطات بین‌المللی به کار گیرد. آن‌هائی که روزهای پر جنب و جوش محمد منتظری را در آغازین ماه‌های پیروزی انقلاب اسلامی دیده‌اند و قدرت روزنامه‌نگاری او را در این دفتر و آن دفتر مشاهده کرده‌اند، گواهی خواهند داد که از علاقمندی‌های محمد، چاپ و انتشار روزنامه و هفته‌نامه به زبان‌های فارسی و عربی و احیاناً انگلیسی بود. شهید محمد منتظری، در بدو ورودش به ایران، در اندیشه ایجاد تشکیلاتی منظم و فعال برای جذب جوانان مبارز سایر کشورها بود تا از این طریق بتواند نشریاتی را چاپ و منتشر کند و افکار خود و اهداف این تشکیلات را به دیگران منتقل کند. محمد در آبان ماه ۵۸، سازمان انقلابی توده‌های جمهوری اسلامی (ساتجا) را تأسیس و اهدافی را برای این سازمان تعریف کرد و نیروهای انقلابی موثری را گرد خود آورد و آنان را برای حفاظت از دستاوردهای انقلاب اسلامی در ایران و گسترش اهداف مورد نظر انقلاب و امام خمینی به سایر کشورهای اسلامی و غیر اسلامی، آماده ساخت. وی در روزهای اول تأسیس این نهاد انقلابی، اقدام به چاپ و توزیع مجله شهید و نشریه پیام شهید کرد.

شهید منتظری در اطلاعیه‌ای جالب، مواضع و اهداف سازمان انقلابی توده‌های جمهوری اسلامی را به آگاهی عموم رساند. متن اولین اطلاعیه ساتجا به این شرح است:

بسم الله رب المستضعفين و المتقين
برادران و خواهران مستضعف:

سازمان انقلابی توده‌های جمهوری اسلامی (ساتجا) با اعتماد و عمل به روش‌های توده‌ای، خواستار صیانت خط امام خمینی: استقلال، آزادی، حکومت اسلامی (حکومت ضوابط و ارزش‌ها و نه روابط) و مبارزات ضد صهیونیستی - امپریالیستی - ارتجاع و دیکتاتوری می‌باشد. این سازمان معتقد است که انقلاب ما نه فقط برای ایران و کشورهای اسلامی که برای کل مستضعفین جهان می‌باشد و در این راه، معتقد به یک انقلاب مداوم بین‌المللی است و به یاری خدا، با افشاگری‌های خود و جلوگیری از نابودی حماسه‌های انقلابی توده‌های میلیونی ایران، این انقلاب ادامه خواهد داشت. ما معتقدیم که بایستی توده‌های اسلامی، امتی یگانه، داعی خیر، آمر به معروف و ناهی از منکر در سطح بین‌المللی باشند: (کنتم خیرامه اخرجت للناس یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر). ما معتقدیم اکثریت قریب به اتفاق انسان‌های روی زمین از هر ملت

شهید محمد منتظری یکی از استثنائی‌ترین چهره‌های روحانی دوران انقلاب اسلامی بود. وی را می‌توان لایب‌الکتاب‌های خطرات انقلابیونی که او را می‌شناختند و یا با او بودند، چنان دید که گوئی محمد پدیده‌ای کم‌نظیر و یا بی‌نظیر در میان هم‌زمان خود بوده است. در شکنجه دیدن، در مخفی زندگی کردن، در بی‌تابی برای رسیدن به هدف، در رعایت حال هم‌زمان، در ساده زیستی و زندگی را آسان گرفتن، در ایمان به پیروزی، در اعتنا به مردم، در ایجاد ارتباط با انقلابیون جهان، در دشمن‌شناسی، در دوست‌شناسی، در حفظ اسرار دیگران، در پایداری و اصرار برای مبارزه و در آگاهی‌بخشی به خود و دیگران چنان می‌سوخت و می‌ساخت که هر کس سرگذشت تحسین‌برانگیز و عبرت‌آموز او را بشنود و بخواند دچار حیرت و تعجب می‌شود. از امروز سخن نمی‌گویم. از چهل سال قبل می‌گویم، از آن وقتی که روحانی بودن و در لباس ملایان زیستن، آداب و رسوم خاص و روش زندگی دیگری داشت.

محمد منتظری هیچ‌گاه سر بر بالین نگذاشت که آرامش داشته باشد و تن‌پروری کند و هیچ‌گاه نخورد و نیشامید که لذت ببرد و سوسورچانی کند. هیچ‌گاه جهانگردی نکرد که تفریح کند و به سیاحت بپردازد. هیچ‌گاه مبارزه نکرد که خود به مقامی برسد و نوانی فراهم کند. هیچ‌گاه به راهی نرفت و اقدامی نکرد که به شهرت برسد. او فرزند آرامش نبود، او تربیت‌شده لذت و رفاه و تبلی نبود. او فرزند رنج و مبارزه و علم بود. فرزند اسلام و قرآن بود. محمد یک‌تنه، یک انقلاب بود. از دغدغه‌های همیشگی شهید منتظری، جهانی فکر کردن و فرامی‌اندیشیدن مردم انقلابی، خصوصاً جوانان مبارز میهن اسلامی‌مان بود. وی تلاش زیادی داشت تا بتواند این دغدغه‌ها را به شکل‌های گوناگون و راه‌های مختلف به افکار عمومی منتقل کند.

یکی از این راه‌ها، بهره‌گیری از مطبوعات و رسانه‌های نوشتاری بود. در آن زمان که روحانیون حوزه‌های علمیه، هیچ روزنامه و هفته‌نامه‌ای نداشتند و به جز معدود مجلات ماهانه که تعداد آن‌ها در سراسر کشور به تعداد انگشتان دست هم نمی‌رسید، نشریه‌ای وجود نداشت، یک روحانی جهان‌دیده و روشنفکر، تصمیم گرفت حرفه روزنامه‌نگاری

محمد منتظری هیچ‌گاه سر بر بالین نگذاشت که آرامش داشته باشد و تن‌پروری کند و هیچ‌گاه نخورد و نیشامید که لذت ببرد و سوسورچانی کند. هیچ‌گاه جهانگردی نکرد که تفریح کند و به سیاحت بپردازد. هیچ‌گاه مبارزه نکرد که خود به مقامی برسد و نوانی فراهم کند. هیچ‌گاه به راهی نرفت و اقدامی نکرد که به شهرت برسد. او فرزند آرامش نبود، او تربیت‌شده لذت و رفاه و تبلی نبود. او فرزند رنج و مبارزه و علم بود. فرزند اسلام و قرآن بود. محمد یک‌تنه، یک انقلاب بود.

وصاحب هر دین و مرامی که باشند، مستضعفین روی کره زمین را تشکیل می‌دهند و بایستی توده‌های اسلامی در راه نجات کل مستضعفین جهان از شر طاغوتان و مستکبرین و در یک کلمه «ائمه‌الکفر» با قاطعیت انقلابی نبرد کنند و عدالت را برستم حاکم سازند.

برادران و خواهران! توجه شما را به مطالب زیر جلب می‌نمایم:

۱. اعلامیه‌ها و یا مجلات و روزنامه‌هایی را که برایتان می‌رسد، با دقت مطالعه نمایند و همچنین کوشش کنید به مطالعات خود در جراید و مجلات کشور و همچنین کتاب‌های سیاسی و اجتماعی و انقلابی بیفزایند.
۲. شما می‌توانید با بررسی و تجزیه و تحلیل مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و روابط داخلی و خارجی ایران، آنچه اکنون وجود دارد و آنچه بایستی وجود داشته باشد، خود را به یک کادر سازنده، هدایتگر به طرف حق و افشاگر باطل، در هر لباسی که می‌خواهد باشد، مبدل سازید.
۳. اگر شما توانائی بررسی و تجزیه و تحلیل مسائل فوق‌الذکر را دارید، کوشش کنید با تشکیل جلسات تربیتی و همچنین با ترتیب سخنرانی‌ها، نقش بایسته اسلامی انسانی خود را ایفاء نمایید.
۴. اگر تصور می‌کنید که از قدرت سخنرانی برخوردار نیستید، این تصور را از خیال خود بیرون برانید و با کمال



چرا شهید محمد منتظری در دو سال و نیمی که پس از انقلاب اسلامی زندگی کرد، تا این حد ضرورت رسانه و داشتن مجله و روزنامه را با اهمیت می دانست؟ نگاهی گذرا به شرایط سال‌های آغازین انقلاب اسلامی و آشنائی با روحیه و اطلاعات جامع محمد، پاسخ این سؤال را خواهد داد:

اولاً "او حرف‌های بسیار زیادی برای گفتن داشت و کسی بود که در دوران مبارزه، به دلیل مخفی‌کاری مبارزاتی نمی‌توانست حرف‌های خود را بیان کند، لذا می‌بایست در دوران آزادی، نظرات و دیدگاه‌های خود را بیان نماید. از طرفی، هر چند که در بدو انقلاب، نشریات زیادی منتشر می‌شدند، اما هیچ کدام حاضر نبودند دیدگاه‌های وی را منتشر کنند. نشریات، مجلات و روزنامه‌های ابتدای انقلاب اسلامی، عموماً "متعلق به گروه‌ها و گروهک‌ها و بعضاً" هم متعلق به احزاب و جریان‌های معتقد به انقلاب و امام بودند. صاحبان این جراید به‌ندرت می‌توانستند شهید محمد منتظری را تحمل نمایند. حزب جمهوری اسلامی، اطرافیان امام خمینی، دولت موقت و اعضای نهضت آزادی ایران، بنی صدر و اطرافیان او، حزب جمهوری خلق مسلمانان، مجاهدین خلق (منافقین)، چریک‌های فدائی خلق، گروهک پیکار، جنبش مسلمانان مبارز، گروه فرقان و بسیاری از جمعیت‌های کوچک و بزرگ و چهره‌های سیاسی و فرهنگی و ادبی دیگر، هر کدام برای انتقال دیدگاه‌های خود، به افکار عمومی، یک یا چند هفته‌نامه و روزنامه داشتند که هیچ کدام آنها حاضر نبودند سخنان و نظرات محمد منتظری را منعکس کنند و معمولاً "اگر مطلبی هم از او می‌نوشتند، برای انتقاد و نیش زدن به این چریک مسلمان و رنجیده بود."

در چنین شرائطی، محمد هیچ راهی برای انتقال نظرات انقلابی خود نداشت، مگر اینکه سخنرانی و مصاحبه کند و یا به صورت نامه‌نگاری به این و آن، نظرات خود را منتشر نماید، به‌ویژه اینکه علاقمند بود و ضروری می‌دید که به زبان‌های عربی، اردو، انگلیسی و فرانسه با مبارزان جهان اسلام و آزادگان سایر کشورها در ارتباط باشد. این ضرورت او را وادار کرد که ابتدا به انتشار هفته‌نامه‌ای به زبان فارسی و عربی مبادرت نماید و سپس به انتشار یک روزنامه بین‌المللی دست بزند.

اگر بخواهم از مجموعه نامه‌های سرگشاده محمد منتظری به امام خمینی و دیگران را که به دلیل نداشتن یک رسانه مستقل می‌نوشت و تکثیر می‌کرد، نام ببرم و نیز مصاحبه‌های وی را به شماره آورم و محتوای این نامه‌ها و مصاحبه‌ها را بازگو کنم، مثلاً هفتاد من کاغذ می‌شود، لذا از آن در می‌گذرم و به همین مقدار برای یادآوری علاقمندی آن شهید بزرگوار به روزنامه‌نگاری بسنده می‌کنم. ■

اولین انتخابات مجلس شورای اسلامی با کسب ۹۱/۶ درصد آراء واجدین شرایط، به سنگر قانون‌گذاری وارد شد. ورود شهید محمد منتظری به مجلس شورای اسلامی که آن زمان همچنان نام مجلس شورای ملی را بر خود داشت، تاثیر مهمی بر فعالیت‌های فوق برنامه این نماینده مجلس نداشت و لذا وی علاوه بر اینکه از تریبون مجلس می‌توانست حرف‌های خود را بزند و به عنوان نماینده مردم دیدگاه‌های خود را در گفتگوهای مطبوعاتی یا رادیو تلویزیونی بگوید، نسبت به راه اندازی روزنامه هم اقدام کرد، اما پس از اینکه مقدمات نشر آن را فراهم نمود، به لقاء الله پیوست.

یکی دیگر از فعالیت‌های شهید در کنار فعالیت‌های مجلس، تاسیس روزنامه بین‌المللی اسلامی بود. ایشان بسیار علاقمند بود که روزنامه‌ای باشد تا ندای انقلابیون مظلوم مسلمان و مستضعف را از سایر بلاد جهان به گوش امت مسلمان ایران برساند و بلادی که ستمگران در آن به خیانت و جنایت مشغولند و همچنین نقاطی را که انقلابیون با ائمه الکفر در ستیزند، مشخص کند و همچنین در داخل، این روزنامه بیانگر

از دغدغه‌های همیشگی شهید منتظری، جهانی فکر کردن و فراملی اندیشیدن مردم انقلابی، خصوصاً جوانان مبارز میهن اسلامی‌مان بود. وی تلاش زیادی داشت تا بتواند این دغدغه‌ها را به شکل‌های گوناگون و راه‌های مختلف به افکار عمومی منتقل کند. یکی از این راه‌ها، بهره‌گیری از مطبوعات و رسانه‌های نوشتاری بود.

خواست‌ها و عملکرد ارگان‌ها باشد و هر ارگانی یک صفحه اختصاصی خود داشته باشد و دیگر این که عناصر نفوذی در انقلاب و سایر توطئه‌ها و دسیسه‌های دشمن و ابرزد ها و ابر جنایتکاران را حتماً "افشا" و همچون گذشته آنها را از میدان به در کند. این بود که شهید محمد در صدد تاسیس چنین روزنامه‌ای برآمد و ساختمان سابق روزنامه جمهوری اسلامی را واقع در خیابان فردوسی اجاره کرد و درخواست امتیاز این روزنامه را کرد، لذا با کمال تأسف به‌محض این که کلیه شرائط جهت انتشار روزنامه فراهم شد، دست پلید منافق جنایت آفرید و ایشان را به خواست همیشگی و قلبی خویش رسانید که می‌گفت بالاخره ما هم شهید می‌شویم. (فرزند اسلام و قرآن، دفتر اول، ص ۳۸۲)

آرامش همان طور که در میان خانواده و یا با دوستانان سخنان خود را به‌راحتی بیان می‌نماید، با تشکیل جلسات، طوری ترتیب دهید که به نوبت یکایک افراد شرکت کننده، برای همگان، ولو به‌طور مختصر سخن بگویند و وحشت خیال‌آمیز در هم شکسته شود و هرچه سریع‌تر و عملی‌تر بتوانید در انجام امر به معروف و نهی از منکر در سطح جامعه، وظیفه خود را عمل کنید.

۵. کوشش کنید تجربیات خود را به شکلی حساب شده روی کاغذ بیاورید و با تکثیر آن، دیگران را در جریان تجربیات قرار دهید.

۶. اگر توانائی نویسندگی ندارید، در هر جا که زندگی می‌کنید، فوراً "به اشخاص دارای قلم مراجعه نموده و سریعاً آموزش ببینید و مطمئن باشید که اگر با ایمان، سرعت، قاطعیت، در هر زمینه‌ای گام بردارید، برای مدتی کوتاه، کارآزموده خواهید شد.

۷. هر مقاله حساب شده‌ای که می‌نویسید، اگر توانائی انتشارش را ندارید و در جراید و مجلات کشور برایتان به چاپ نمی‌رسانند، به آدرس ما بفرستید تا منتشر سازیم، برادر! خواه‌ر!

انقلاب ما در ایران، همگانی و توده‌ای بوده است و یکایک شماها نقشی فعال در آن داشته‌اید. به یاری خدا لازم است برای صیانت از انقلاب، یکایک شما با احساس رسالت اسلامی و با شرکت فعال خود، عملاً "حکومت توده" ها را تشکیل داده و از حوالت بخشیدن مسائل اجتماعی و سیاسی و حکومتی به این و آن بهره‌یزید که حوالت بخشیدن در وظایف حتمی اسلامی، از گناهان بزرگ به شمار آمده و عملاً "عقب‌گرد خواهیم کرد." کلکم راع و کلکم مسئول رعیت. کلیه شما مردم، وظیفه سرپرستی یکدیگر را داشته و لازم است مسئولیت‌پذیر و پاسخگوی یکدیگر باشید. امیدواریم که با حاکمیت ضوابط اسلامی و از طریق شوراهای ملیونی سراسری در ایران، خون و شهادت و ایران انقلاب و اسلام، پایگاه نوید مسلمین و مستضعفین، از استحکام و نیرو مندی عظیمی برخوردار باشد.

برادر! خواه‌ر!
اگر از امکانات مالی برخوردار نیستید، تنها خواسته ما را که تکامل بخشیدن به خودت و تکامل بخشیدن به هموعانت می‌باشد، جامه عمل بپوشان! اگر برایت امکان دارد می‌توانید به حساب بانکی که در زیر اشارت می‌رود تا آنجا که برای میسر است و صلاح می‌دانی، کمک مالی خود را ارسال بدار. این سازمان، سازمانی است توده‌ای که می‌خواهد برای توده‌ها کار کند و سبک کارش توده‌ای است و از توده می‌گیرد و به توده می‌رساند و پیروزی از آن مستضعفین است.

تهران محمدعلی منتظری سال ۵۸
این اطلاعیه شهید محمد منتظری در اولین شماره "پیام شهید" درج شده بود. عنوان "پیام شهید" عبارت بود از: سخنگوی ساجا، برای توده‌های میلیونی مسلمانان، مستضعفین ایران، مسلمانان جهان، مستضعفین جهان، ایران، فلسطین، لبنان، اریتره فیلیپین، عراق، پاکستان، مصر، اندلس، ترکیه، افغانستان، اردن، مراکش، فطانی، عمان، آفریقا، آمریکای لاتین و پاسدار خط انقلاب اسلامی - مستضعفین به رهبری امام خمینی دام ظله. که در بالای سمت چپ صفحه اول نشریه چاپ شده است.

پس از اینکه از شهید محمد منتظری به درخواست مردم شریف و انقلابی نجف‌آباد برای نمایندگی آنها در مجلس شورای اسلامی دعوت به عمل آمد، وی ابتدا از این کار استنکاف کرد و در پاسخ جوانانی که برای رساندن پیام دعوت مردم نزد وی آمده بودند، گفت که هر کدام از شما می‌توانید کاندیدای نمایندگی مردم شوید و من به کارهایم برسم، اما بالاخره بدون اینکه تبلیغی برای خود راه بیندازد، دعوت مردم را پذیرفت و وارد صحنه شد. وی در جریان

باز کاوی یک رابطه...

سیری در مناسبات شهید آیت الله بهشتی و

شهید حجت الاسلام محمد منتظری

علی اکبر رحمانی



شهید مظلوم بهشتی در مصاحبه‌ای اشاره‌ای به شهید محمد می‌کند و می‌گوید: «نکته باعث

تأسف این است که انسان می‌بیند بعضی از دوستان هم به وسیله توطئه‌گران تحت تأثیر قرار می‌گیرند و پای آنها هم به این شایعه‌سازی‌ها کشانده می‌شود و انسان در برابر این گونه چهره‌ها نمی‌خواهد حتی سخن درشتی بگوید. اینک متن این مصاحبه از نظراتان می‌گذرد.

در مورد شما این روزها شایعات زیادی بر سر زبان‌هاست. با این شایعات چگونه برخورد می‌کنید و تصور می‌کنید این شایعات از چه منبعی سرچشمه می‌گیرند و به نفع چه کسی تمام خواهد شد؟

دکتر بهشتی: همان طور که می‌دانید و بسیار از مردمی

شهید محمد در طول زندگی پرشور و پر حماسه خویش، تنها درباره یک تن اشتباه کرد و نخستین کسی هم که به اشتباه او پی برد و در پی تصحیح برآمد، خود او بود. خیلی زود خاضعانه و صادقانه سر بر شانه شهید مظلوم بهشتی بزرگوار نهاد و به اشتباه گذشته خویش اعتراف کرد و حتی ماه‌ها پیش از آنکه امام، مظلومیت شهید بهشتی را صریحاً برای عموم ملت اظهار کنند، محمد به‌تنهایی و علناً اعتراف کرد و شاید تقدیر الهی این بود که محمد در همان شب در همان جاسر بر بالین همان خاکی بنهد که بهشتی مظلوم نهاد.

این مطلب قابل ذکر است که روابط دوستانه شهید مظلوم دکتر بهشتی و شهید منتظری به قبل از انقلاب برمی‌گردد. آن هنگامی که شهید بهشتی در ایران به کار تشکیلاتی پرداخته بودند، شهید منتظری هم در خارج در افغانستان، پاکستان، سوریه، لبنان، عراق، کویت، بحرین و ... فعالیت داشت و پس از فعالیت‌های ۸ ساله خویش، عناصر مسلمان و انقلابی را شناخته و یا کادرهای جالب را تربیت کرده بود و روی همین اصل، شهید بهشتی طی نامه‌ای که توسط یکی از دوستان شهید منتظری برای او می‌فرستند، وی را دعوت به همکاری و تشکیل و تاسیس یک تشکیلات منسجم می‌کنند. متأسفانه این نامه به دست شهید نرسید، لیکن بعد از آنکه به ایران برگشت، خود به سراغ کادرهای مهم کشور، من جمله شهید مظلوم دکتر بهشتی رفت و یک تشکیلات منسجم را پایه‌ریزی کردند. روابط دوستانه، برخوردهای این دو شهید در هر حال چه زمانی که در حزب جمهوری اسلامی جزو مؤسسين حزب و در کار تحقیقاتی و اطلاعاتی حزب مبتکر و طراح بود و چه زمانی که بر اثر موضع‌گیری‌های شهید بهشتی نسبت به دولت موقت و بر اثر اشتباه خود محمد، به شهید بهشتی حمله‌هایی می‌شد، در همه حال بسیار صمیمی و زبانزد عام و خاص شده بود.

از آنجا که دولت موقت، عناصر جاسوس، خائن، ناآگاه و ... انقلاب را محاصره جدی کرده بود و از هر طرف در کمین بود تا ضربه هولناکی بر پیکر انقلاب بزند، محمد با فراست و کیاست مؤمنانه‌اش به افشاگری می‌پرداخت و همه عناصر فاسد و جاسوس را برملا می‌کرد. از آنجا که سیاست شهید بهشتی در زمینه لیبرالیسم و دولت موقت به دستور امام، سیاست سکوت بود و از آنجا که گرفتاری‌ها و فشارها و کارهای فکری زیاد، محمد را شدیداً به خود مشغول کرده بود، نسبت به این شخصیت بزرگ دچار اشتباه شد و احساس کرد که او هم سیاست‌های غلط دولت موقت را تأیید می‌کند و سکوتش علامت رضایت از جریان جاری کشور است و این مسئله، روح بزرگ و متلاطم محمد را آزار می‌داد.

ما تعجب‌آور است، به‌خصوص که انسان در برابر این گونه چهره‌ها نمی‌خواهد حتی سخن درشتی بگوید و واکنشی مطابق کنش آنها از خود نشان دهد. من همواره سعی داشته‌ام و خواهم داشت که با بردباری و شکبیانی که اسلام از هر مسلمانی انتظار دارد، ملتزم باشم و در برابر لغزش دوستان هم به‌زودی متوجه شوند که دشمنان امیدوارم این افراد هم به‌زودی متوجه شوند که دشمنان از آنها سوء استفاده کرده‌اند. طبیعی است کسی که دارای زندگی روشنی باشد. در برابر این گونه شایعه‌سازی‌ها از زبان و قلم هر کس باشد، استقامت نشان خواهد داد، به‌خصوص که در برابر این شایعات دوستان فراوانی اظهار مهر و محبت می‌کنند. این شایعه‌سازی‌ها توطئه است که نهایتاً به نفع دشمن تمام خواهد شد، توطئه‌ای که با رنگی جدید که از سوی دشمن چهره‌های خلاق و مؤثر انقلاب ریشه می‌گیرد، ولو آنکه دوستان آنها را سرزنش نکنند، امید و آرزوی من این است که ملت ما در برابر این جنگ روانی روزبه‌روز بیش از پیش «روئین‌تن» باشند.

شهید منتظری در مصاحبه با مجله عروة‌الوفاقی در این باره سخن گفته است:

آقای منتظری شما در برخی نوشته‌ها و سخنرانی‌هایتان تعابیری درباره دکتر بهشتی داشته‌اید. آیا هنوز هم نظراتان همان است؟

در مورد آقای دکتر بهشتی، من ایشان را فرد لایق و مفیدی می‌دانم، البته ممکن است ایشان اشکالاتی هم داشته باشد، ولی در مورد تعبیرهایی که کرده‌ام و اهانت‌هایی که از طرف بنده به ایشان شده، به عنوان مثال من تعبیر کرده‌ام که ایشان در خط امریکا هستند و امثال اینها و حالا به این نتیجه رسیده‌ام که اینها غلط است. در آن زمان، تصور من این بود که در جریان دولت موقت، ایشان همگام با دولت موقت هستند، ولی بعد در عمل و با مسائلی که من به آنها رسیدم، کشف کردم که ایشان با دولت موقت همگام نبوده‌اند و با آنها اختلافاتی هم داشته‌اند، ولی به دلیل شرایط انقلاب، اینها در کنار هم قرار گرفته‌اند و البته من بیش از یک سال است که به این نظر رسیده‌ام و به هیچ‌وجه راضی نیستم برخی از افراد ضد انقلاب که هم با اسلام و هم با روحانیت و هم با امام مخالفت‌اند و نقشه‌های امریکا را در کشور پیاده می‌کنند، تعابیر گذشته من را بگیرند و در جهت خط امریکا از آن استفاده کنند. این یک حرکت مزورانه است. ■

شهید مظلوم دکتر بهشتی در مصاحبه‌ای اشاره‌ای به شهید محمد می‌کند و می‌گوید: «نکته باعث تأسف این است که انسان می‌بیند بعضی از دوستان هم به وسیله توطئه‌گران تحت تأثیر قرار می‌گیرند و پای آنها هم به این شایعه‌سازی‌ها کشانده می‌شود و انسان در برابر این گونه چهره‌ها نمی‌خواهد حتی سخن درشتی بگوید.»

که به ما من از نزدیک تماس دارند می‌دانند، روش من در برخورد با شایعات، خونسردی و بی‌اعتنا بودن است، چون می‌دانم که شایعه‌سازی یکی از نقشه‌های شوم دشمنان انقلاب است و مسلم است که افرادی که مسئولیت‌های مؤثری در انقلاب دارند، هر قدر صادقانه‌تر کار کنند و هر قدر مصالح این ملت را بیشتر رعایت کنند و هر قدر با دشمنان اسلام و کشور بیشتر درگیر بشوند، بیشتر در معرض این توطئه‌ها قرار می‌گیرند. من این مسئله را سال‌هاست تجربه کرده‌ام. تربیت اسلامی، انسان را متوکل به خدا بار می‌آورد و انسانی که دلش با خدا پیوند داشته باشد، از این گونه شایعات کمتر نگران می‌شود. ملت ما هم هوشیار است و می‌داند که جنگ روانی و شایعه‌سازی یکی از نقشه‌های مخرب دشمن است. اما آنچه باعث تأسف است اینکه انسان می‌بیند بعضی از دوستان هم بوسیله توطئه‌گران تحت تأثیر قرار می‌گیرند و پای آنها هم به این شایعه‌سازی‌ها کشانده می‌شود که این برای

بنیاد شهید باید بر فعالیت فرهنگی و تبلیغی خود بیفزاید...

گفت و شنود ماهنامه شاهد با شهید محمد منتظری در سال ۱۳۵۹

آنچه در پی می آید گفت و گوی خبرنگار ماهنامه شاهد، ارگان بنیاد شهید انقلاب اسلامی با شهید محمد منتظری است که در آذرماه ۱۳۵۹ صورت پذیرفته است. نگاه آن شهید گرانمایه به دستاوردهای انقلاب اسلامی در سراسر جهان و نیز الزامات تداوم آن، از جمله نکاتی است که همچنان می تواند کارساز باشد. علاوه بر این، تحلیل وی از شرائط سیاسی کشور در آن برهه نیز مددکار تاریخ پژوهان انقلاب تواند بود.

بشویم. حالا چطور خودکفا بشویم در مسائل نظامی؟ این مسئله ای است که احتیاج به بحث بیشتری دارد. ما معتقدیم که در ایران بایستی یک خلق مسلح به وجود بیاید، یعنی مردم در سراسر کشور تعلیمات ببینند و به سلاح های سبک و متوسط، مسلح بشوند ببینند و با کلیه اشکال جنگ های چریکی، جنگ های خیابانی و شهری و روستائی آموزش ببینند تا بتوانند جلوی تجاوزهای خارجی را بگیرند. و از این راه البته به جنبش های آزادی بخش در منطقه کمک بدهیم تا آن جنبش ها اجازه ندهند که کشورهای مجاور به ایران حمله کنند. هم به خاطر ایران و هم به خاطر انقلاب هایی که در مناطق مختلف مجاور ایران هستند.

در ضمن صحبت هایتان اشاره کردید از کمک به نهضت های آزادی بخش. نوع این کمک ها را بفرمائید؟ آیا منظور از کمک فقط صدور انقلاب است؟

البته کم و کیف همه کمک هایی را که باید به جنبش های آزادی بخش بشود نمی توان تشریح کرد و من صلاح نمی بینم که تشریح شود، ولی اجمالا کمک هایی صورت می گیرد، هر چند کمک ها ناقص است. به طور کلی صدور انقلاب به دو بخش است، یکی از جهت فکری که ما بتوانیم فکر اسلامی ناب و محمدی را، نه اسلام آمریکایی و نه اسلام مخدر، بلکه اسلام اصیل را به کل جهان برسانیم و مسلمان ها و مستضعفین را ارشاد کنیم و در بخش عملی هم ما بایستی کلیه جنبش ها و نهضت های اسلامی و ملی را تقویت کنیم و به آنها کمک بدهیم و آنها را همگام با خودمان به پیش ببریم، یعنی وقتی که بر اساس اسلام پیروز شدیم، اسلام متعلق به ایران نیست،

در مورد مسئله سیاست استقلال، من فکر می کنم که از اول تا کنون اصلا مشکلاتی که در این کشور از قبیل عوامل داخلی، توطئه گران داخلی و فرصت طلبان صورت می گیرد و همچنین قدرت های بزرگ و قدرت های مزدور منطقه علیه ایران تدارک می بینند که از جمله همین تجاوز حکومت صدام است به ایران، همه اینها به خاطر این است که ما استقلال اسلامی را پایه گذاری کرده ایم. در اینجا شما شاهد هستید، در این جنگی که حدود چهار ماه است رسماً طول کشیده، ابرقدرت های بزرگ از امریکا و شوروی و غیره هیچ نقش فعالی که نداشتند هیچ، بلکه همه تخریب می کردند و اسلحه ای را که ما می خواستیم، به ما ندادند. هیچ کدام از قدرت ها، امریکا که مسلم بوده و شوروی هم اسلحه ای به ما نداده و عوامل امریکا در منطقه همه کمک حکومت عراق بودند و اینها علتش این است که ما استقلال اسلامی را در این منطقه از جهان پایه گذاری کردیم و در زمینه های فرهنگی، نظامی، اقتصادی و سیاسی مراحل بسیار بزرگی را گذراندیم، یعنی ما علاوه بر اینکه با عراق می جنگیم و کشور ما برخی از شهرهایش تحت اشغال نظامی تجاوز امریکایی عراق است، معذالک ما از انقلاب اسلامی در افغانستان حمایت می کنیم و حمایت فعال هم داریم در عمل و در تبلیغات و همچنین از بسیاری از جنبش ها پشتیبانی می کنیم و کمک می کنیم و این نیست جز اینکه همین استقلال اسلامی نام نهاده شود.

فکر می کنم که همین سیاست ما در کل منطقه اسلامی و جهان اسلام یک تحول فکری جالبی را به وجود آورده و مسلمین دارند احساس می کنند که می توانند روی پای خودشان بایستند و بدون اتکا به ابرقدرت ها، مشکلات خودشان را حل کنند. البته ما راه های زیادی داریم در اینکه هر چه می توانیم استقلال خودمان را بیشتر کنیم، یعنی ما الان در زمینه یک سلسله امور تولیدی و همچنین در بخش های صنعتی و تسلیحاتی احتیاج داریم به خارج و این را بایستی کوشش کنیم که خودمان خودکفا



هم اکنون که در آستانه سومین سالروز انقلاب اسلامی هستیم. به نظر شما این نهضت اسلامی تا چه حد به جهانیان شناسانده شده است و چه اقداماتی جهت ایجاد سیاست مستقل اسلامی شده است؟

بسم الله الرحمن الرحيم. من فکر می کنم که برادران غیرایرانی که در خط انقلاب اسلامی گام بر می دارند، بیشتر نقش داشتند در اینکه انقلاب اسلامی ایران را به جهان معرفی کنند. البته کوشش هایی هم در ایران شده است و هیئت هایی به خارج مسافرت کرده اند، ولی در مجموع وقتی محاسبه می کنم می بینم که غیرایرانی ها در این مسئله بیشتر نقش ایفا کرده اند. البته غیرایرانی ها می بینند انقلاب اسلامی مربوط به موقعیت جغرافیایی خاصی یا زبان و نژاد خاصی نیست، مربوط به تمام جهان است و هر مسلمانی در هر جایی از جهان بایستی این وظیفه را به عهده بگیرد. ما بایستی هر چه سریع تر سفارتخانه هایمان را مبدل کنیم به مراکز قوی تبلیغاتی و ارشادی تا بتوانند مؤثرتر از گذشته عمل کنند.

در مقطع زمانی فعلی، جهان اسلام با «مسئله کذاب» دیگری سر و کار دارد. تصادفاً جای او هم در همان منطقه ای است که ۱۴۰۰ سال پیش مسیلمه کذاب پیدا شده بود! از هدف های اصلی این «اسلام» امریکائی یکی هم عدم دخالت دین در سیاست است! بدین معنی که در حالی که «پان عربیسم» وحدت سیاسی را تبلیغ می کند، نوع امریکائی دین اسلام مخالف هر نوع تغییری در ترتیبات سیاسی و وضع موجود منطقه است و آنچه هم که «دم خروس» را نشان می دهد، همین است!



بگیرند، ولی وقتی می‌بینند که بعضی کارشکنی می‌کنند، طبیعی است که تصمیم خودشان را می‌گیرند.
به نظر شما با وجود کمبودهایی که داریم چگونه باید عمل کنیم که این جنگ را با موفقیت کامل به پایان برسانیم؟

من فکر می‌کنم که پیروزی نهایی ما در جنگ مرهون حرکت هرچه بیشتر ارتش و تقویت هرچه بیشتر سپاه پاسداران انقلاب و بسیج است و ما بایستی کوشش کنیم که نیروهای مردمی را هرچه بیشتر از قبل در این جنگ شرکت بدهیم و کمبود یک سری از سلاح‌هایی را که در انحصار ابرقدرت‌ها هست، از راه میلیون‌ها نیروی انسانی و ایمان و شهادت جبران کنیم. تا به حال هم به پیشرفت‌هایی نایل شده‌ایم. باید هرچه نیروهای مردمی را در کنار ارتش جای بدهیم تا با تاثیر متقابلی که روی هم خواهند داشت، پیروزی برای ما تضمین شود.

آیا دولت یا مجلس شورای اسلامی در نظر ندارند جانبازان انقلاب را همراه با فیلم‌های حماسه‌آفرین مواقع انقلاب جهت افشای جنایات امپریالیسم امریکا به خارج از کشور بفرستند تا به این صورت، هم عمل آنان را افشا کنند و هم صدور انقلاب را انجام دهند تا مردم مطالب را صرفاً از بلندگوهای تبلیغاتی صهیونیست‌ها نگیرند و واقعیت را ببینند و قضاوت کنند. نقش بنیاد شهید را در این مورد چگونه می‌بینید؟

من فکر می‌کنم که بنیاد شهید که ارگانی است انقلابی و مسئولیت خانواده‌های شهدا و جانبازان انقلاب را به عهده گرفته، هم می‌تواند این کار را انجام بدهد و هم کاری قانونی است. این بنیاد از طرف امام پایه‌گذاری شده است و رهبری می‌شود و می‌تواند با هر بودجه‌ای که لازم می‌بیند، در این زمینه تصمیم بگیرد و خواهران و برادران جانباز ما را به سراسر جهان بفرستند و در بخش تبلیغاتی و فرهنگی به منظور پیشبرد اسلام و ارشاد خلق‌های محروم جهان و همچنین به منظور افشای سیاست‌های آمریکا در منطقه، فعالیت‌های چشمگیری کند و این را بایستی هرچه سریع‌تر انجام دهد، البته مجلس شورای اسلامی طرفدار و حامی بسیار جدی این گونه اعمال و فعالیت‌ها بوده و خواهد بود.

بعضی از افراد معتقدند که شعارهای ضد شرقی چندان نمودی ندارند و این نشانه آن است که گروه‌های وابسته به شرق فعالیت زیادی دارند. نظر تان در این باره چیست؟

عرض کنم که گروه‌های زیادی الان در کشور کار می‌کنند که خطرناکند و شعارهای ضد غربی را کم کرده‌اند. یعنی

می‌کنند، با این دولت مخالفت می‌کنند. وزرای وزارت امور خارجه، دارائی، اقتصاد و وزارت بازرگانی تا به حال تعیین نشده‌اند و مجلس شورای اسلامی از این مسئله بسیار ناراحت است. عناصری که با انتخاب این سه وزیر مخالفت می‌کنند، تقریباً بعضی از قوانین قانون اساسی را عملاً تعطیل کرده‌اند و برخلاف قانون اساسی قدم برمی‌دارند. اساس در کشور این است که به سرعت ارگان‌هایش و مسئولینش تعیین بشوند و کارهایشان را بکنند و این کشور را از بلاتکلیفی در بیاورند. متأسفانه بعضی

از مسئولین عالی‌رتبه کارشکنی می‌کنند که این دولت تشکیل نشود. البته من فکر می‌کنم که عناصری در ایران در صدد تضعیف و یا اسقاط این دولت هستند. این را من بارها گفته‌ام که اسقاط این دولت درست در خط امریکا خواهد بود و محافل امریکائی، روی اسقاط این دولت بسیار اصرار دارند. من فکر می‌کنم که می‌خواهند این دولت را به سقوط بکشاند که جواب سقوط دولت موقت را به مردم ایران داده باشند. ما مردم ایران بایستی هرچه بیشتر کوشش کنیم که دولت را تقویت کنیم و عناصری را که کارشکنی و دولت را تضعیف می‌کنند، هرچه بیشتر رسوا کنیم.

آقای هاشمی رفسنجانی به تازگی اعلام کرده‌اند که مجلس به این نتیجه رسیده است که از امام برای این تعیین وزراء کمک بگیرد. آیا امام تاکنون پیشنهادی یا رهنمودی در این مورد داده‌اند؟

من البته شکل این را که امام چگونه وارد خواهند شد و دخالت خواهند کرد، نمی‌توانم بگویم، یعنی اطلاع ندارم که امام چه تصمیمی خواهند گرفت. دیگران

هر گروه و هر جناح و هر دسته‌ای که بخواهد تعصب بورزد و تعبد اسلامی را از مردم ما بگیرند و افکار آنها را تخریب کند و به سیاست استقلال طلبانه ما ضربه بزند و بخواهد ما را به ابرقدرت‌ها، به‌خصوص امریکا نزدیک کند، ما هرگونه سیاست این گونه‌ای و هرگونه افسردگی را که در این راه قدم بردارند، محکوم می‌کنیم.

هم نمی‌دانند، ولی همان طور که فرمودید برادران حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی که مسئولیت ریاست مجلس را دارند، طبیعی است که مرکز سؤال‌ها و اعتراض‌های نمایندگان مردم ایران هستند و در مورد عدم تعیین سه وزیر فکر می‌کنم که خواهران و برادران در مجلس شورای اسلامی، مسئله ولایت فقیه برایشان مطرح است که امام امت بیایند، دخالت کنند و این مشکل را حل کنند. کشور بدون وزیر نمی‌شود. باید وزرا تعیین بشوند و بایستی بالاخره این مسئله به یک جایی برسد و حل شود برسد. شاید از این راه بشود، یعنی ولایت فقیه در مقام عمل در این گونه موارد است که تصمیم بگیرد و به نظر من باید تصمیم بگیرد. امام الان در سطح رهبری چنین چیزی را قادر هستند. منتهی امام می‌خواهند افراد را بشناسند و تا آنجا که امکان دارد خود افراد تصمیم

متعلق به کل جهان است، از نظر ایدئولوژی و بر اساس همین طرز تفکر و ایدئولوژی بایستی نهضت‌ها را از خودمان بدانیم و کمک برسائیم، بنابراین کمک مادی و معنوی به کل جنبش‌ها و از آن طرف رساندن پیام انقلاب اسلامی ایران به کل جهان، اسمش صدور انقلاب است، منتها بایستی افکار توده مردم و مسئولین را در این جهت بسیج کرد، یعنی ما اگر تصور کنیم مشکلات خودمان را اول حل کنیم و بعد برسیم به مشکلات بقیه کشورها، این فکری است پوشالی، زیرا که امپریالیسم و استعمارگران آنها اجازه نمی‌دهند. ما بایستی همان طور که آنها به طور بین‌المللی و امپریالیستی در کل دنیا کار می‌کنند، به کل جنبش‌ها و مستضعفین کمک بدهیم و به صورت بین‌المللی علیه آنها عمل کنیم تا بتوانیم این معادله جنگ قدرت‌های حق و باطل را حفظ کنیم.

به طور کلی ما کشوری هستیم مستقل، قوی، نیرومند و از شورهای کمک می‌گیریم که آن کشورها کمک‌هایشان را بدون قید و شرط در اختیار ما بگذارند. هزاران هزار شهید در این کشور به خاطر این است که ما استقلال خودمان را حفظ کنیم و حفظ خواهیم کرد.

سران جبهه پایداری عرب تاکنون چه کمک‌هایی به ایران در مقابل عراق کرده‌اند؟

موقعیت سیاسی ایران قبل و بعد از جنگ به این شکل بود که ابر قدرت‌ها و به‌خصوص امریکا تصور می‌کردند که با ایراد ضربات مختصری می‌توانند انقلاب اسلامی ایران را در هم بشکنند، اما پس از چهار ماه جنگ و به‌رغم اینکه کشورهای بسیاری در این زمینه عراق را یاری کردند (حمایت‌های ایالت متحده امریکا از بالا و تأییدات فرانسه و کمک‌های بسیار بسیار عربستان سعودی و اردن و مراکش و مصر به عراق)، اینها نتوانستند انقلاب اسلامی ما را درهم بشکنند، بنابراین جنگ و ادامه جنگ موثر بود در اینکه به کل جهانیان به‌همانند انقلاب در ایران به این سادگی‌ها که آنها فکر می‌کردند، نبوده و ما اگر جنگ را تا سرحد پیروزی ادامه بدهیم و مسلماً پیروز هم می‌شویم و می‌توانیم ثابت کنیم که توانستیم هم انقلاب را حفظ کنیم و هم جلوی چنین تجاوزهایی را بگیریم.

پس از پیروزی ما شاهد تحولات بسیاری در این منطقه خواهیم بود، یعنی کل منطقه در حال جوشیدن است و همین الان استعمار از اسلام انقلابی بسیار به وحشت افتاده و کشورهای را تأیید می‌کند که این کشورها از درونشان منفجر می‌شوند، زیرا در این کشورها مردم بسیج شده‌اند. الان در سعودی، در بحرین، در خود عراق، در افغانستان ما شاهد پیروزی‌های بسیاری هستیم که همین انقلاب اسلامی ما در آنها موثر بوده. اگر ما اینجا پیروز بشویم، عراق حاکمیت اسلامی پیدا خواهد کرد و سرنوشت منطقه در آینده به دست مسلمان‌های واقعی خواهد بود و راه بسیار جالبی برای آزادی فلسطین باز خواهد شد و این است که بعد از آغاز جنگ ما به خودمان بیشتر مطمئن شده‌ایم و احساس کردیم که می‌توانیم مقاومت کنیم و مردم مسلمان دنیا هم احساس کردند که به این سادگی انقلاب اسلامی ایران در هم نمی‌شکند.

نظر تان راجع به وضع موجود در جامعه و علت اینکه بعضی از روزنامه‌ها تحریک می‌کنند و به این جو دامن می‌زنند و یا اینکه هنوز وزرای وزارت دارایی و وزارت امور خارجه که از ارکان اصلی کشور هستند، معرفی نشده‌اند، چیست؟

کلاً دولت کنونی ما، اولین دولت منتخب مجلس شورای اسلامی است و این دولت در خط امام قدم برمی‌دارد و طبیعی است عناصری که بر اساس قدرت حرکت

خود را به آمریکا سپرده و در راه تقویت اقتصاد آمریکا و غرب به کار انداخته و برای حفظ تخت لرزان سلطنت خود آشکارا به زیر چتر حمایت نظامی مستقیم آمریکا خزیده و از استقرار هواپیماهای جاسوسی آمریکایی «آواکس» در سرزمین مقدس مکه و مدینه هم امتناع و ابائی ندارد.

خوشبختی اسلام و مسلمین عالم هم در همین است که سعودی نتوانسته است «دم خروس» را پنهان کند و لذا رژیم از این قبیل وقتی بخواهد خود را حامی «اسلام» معرفی کند، می بینیم که قبل از وقت، طشت رسوایش از بام سیاست فرو افتاده و نقاب تزویر و ریاچش جابه جا پاره شده است. در واقع می توان گفت: که رهبران سعودی این بار در نقش «مسيلمه کذاب» دوران معاصر اسلام جلوه گر شده اند که می خواهند «اسلامی» را از خودشان در برابر اسلامی که می شناسیم، پدید آورند. مسلما «قرآن» این مسيلمه های کذاب هم رونوشت چیزی در حدود «منشور سازمان ملل» یا «حقوق بشر» از نوع کارتر است!

تاریخ اسلام نشان داده است که در هر دوره ای با «مسيلمه های کذاب» سر و کار داشته، به برکت روشنگری و اصالت شریعت اسلامی همه را مدفون کرده است. مسيلمه کذاب عصر ما هم جز این سرنوشتی نخواهد داشت.

نظرتان را راجع به فعالیت های حزب توده و یا شناختی که مردم بعد از بیست و هشت مرداد از آنان دارند و با توجه به اینکه هم اکنون روزنامه این حزب فعالیت دارد و در وابسته بودنش هم هیچ شکی نیست، بفرمائید؟

البته حزب توده سیاست مستقلی از شوروی ندارد، یعنی در چهارچوب سیاست های شوروی قدم برمی دارد و انتشار چند صفحه آن چنان مسئله ای نیست و آن چنان قدرتی به حساب نمی آید، چون هر چند نفر در ایران می توانند چند صفحه روزنامه را در بیاورند. به طور کلی آنها فعالیت هایی می کنند و مردم ما شاهد فعالیت های آنان هستند و هر آینه اگر توطئه ای را تدارک ببینند، طبیعی است که خود مردم جلوی توطئه ها را خواهند گرفت.

به طوری که مشهود است گروه های سیاسی فعالیت های گسترده ای را در مدارس آغاز کرده اند. آیا در این مورد باید اقداماتی بشود یا فعالیتشان اشکالی ندارد؟

البته در ایران، چون کشوری است که انقلابش به تازگی به پیروزی رسیده است و مزدوران بسیاری در داخل ایران هستند که به نفع ابرقدرت ها کار می کنند، طبیعی است که یک سری توطئه هایی در برخی مدارس بشود، البته جلوی بسیاری از عناصر توطئه گر علیه سیاست اسلامی و استقلال ایران را گرفته ایم و سراسر ایران خواهان و برادران مسلمان متعهدانه این افراد را شناسایی می کنند و جلوگیری می کنند و خواهند کرد.

هر گروه و هر جناح و هر دسته ای که بخواهد تعصب بورزد و تعبد اسلامی را از مردم ما بگیرند و افکار آنها را تخریب کند و به سیاست استقلال طلبانه ما ضربه بزند و بخواهد ما را به ابرقدرت ها، به خصوص آمریکا نزدیک کند، ما هرگونه سیاست این گونه ای و هرگونه افرادی را که در این راه قدم بردارند، محکوم می کنیم، منتهی لازم است توده ها را هرچه متشکل تر و منظم تر بسازیم و آموزش های ایدئولوژیکی و سیاسی و نظامی بدهیم که هم بتوانند جلوی توطئه خارجی را بگیرند و هم وحدت ارضی و وحدت اسلامی این سرزمین را به خوبی حفظ کنند. ■

نوع آمریکائی دین اسلام مخالف هر نوع تغییری در ترتیبات سیاسی و وضع موجود منطقه است و آنچه هم که «دم خروس» را نشان می دهد، همین است! ظاهر امر سعودی ادعا می کند که چون «پان عربیسم» توانسته است وحدت جهان عرب را تامین کند، پس باید سراغ وحدت از طریق مذهبیت برویم و بودجه ۵۵ میلیارد دلاری هم که به این کار اختصاص داده شده، تنها حربه سعودی برای پیشبرد چنین هدفی است، اما می بینیم که مسئله «پان عربیسم» و ناکامی آن بهانه ای بیش نیست بلکه هدف از «اسلام» مورد نظر سعودی، منحرف کردن اذهان مسلمین عالم و مخصوصا ملت های عرب از مبارزات ضد استعماری و مهار کردن این مبارزات با نیروی دلارهای نفتی است.

در همین سال های اخیر نمونه های زنده ای از این تاکتیک را در کشورهای «مورد محبت» رژیم سعودی بوده اند، دیده ایم. سعودی به نام ترویج «اسلام» به کشورهای چون سومالی و چند کشور دیگر آفریقایی یا جماعتی در مالزی کمک می کند، اما این کمک ها قبل از آنکه برای ترویج اسلام و شریعت محمدی باشد، در راه کشاندن کشورهای موردنظر به سیاست هایی است که بقای سعودی را تا امروز در منطقه تضمین کرده است. دلارهایی را که سعودی به نام «ترویج اسلام» به این و آن می دهد، متدرجا به صورت وسیله فشاری درآمده تا سیاست های نسبتا مستقل آن کشورها را در جهان سوم، به سود سیاست های مخرب آمریکا منحرف سازد. آثار این شیوه خطرناک سعودی را در همه نشست ها، کنگره ها و کنفرانس هایی دیده ایم که طی یکی دو سال اخیر از جانب سعودی و با پول سعودی در گوشه و کنار تشکیل شده است.

گرفتاری رژیم آل سعود دو چیز است: یکی سابقه تاریکی که در وابستگی به آمریکا و کمپانی نفتی آمریکائی «آرامکو» دارد و تا امروز قسمت عمده دلارهای به دست آمده را در راه سرکوب جنبش های آزادی بخش چون جنبش جمهوری یمن شمالی و جنوبی صرف کرده و دیگری نشان ها و آثار و علائم متعدد سرسپردگی فعلی آن به امریکاست، تا جایی که همه درآمد نفتی غیرلازم



در این کشور آمریکا نقش فعال و مخدري داشته و شهدای ما خونشان بر اساس سیاست های آمریکا و شاه در این منطقه ریخته شده است و آمریکا دشمن درجه یک ما بوده و هست و خواهد بود. به فرموده امام شیطان بزرگ آمریکا است. بعضی گروه ها هستند که در حال حاضر با کم کردن شعار نه غربی و چسبیدن به شعار نه شرقی، می خواهند روی سیاست ها و اعمال خیانتکارانه آمریکا را بپوشانند و ما شاهد این هستیم و شما اگر

در ایران، چون کشوری است که انقلابش به تازگی به پیروزی رسیده است و مزدوران بسیاری در داخل ایران هستند که به نفع ابرقدرت ها کار می کنند، طبیعی است که یک سری توطئه هایی در برخی مدارس بشود، البته جلوی بسیاری از عناصر توطئه گر علیه سیاست اسلامی و استقلال ایران را گرفته ایم.

یک سری از روزنامه ها را ببینید، مثل میزان و انقلاب اسلامی و یا روزنامه ای که مائوئیست ها در می آورند، این قبیل روزنامه ها دارند در این خط عمل می کنند که حساسیت ضد آمریکائی در این کشور کمتر بشود و لذا ما می بینیم تبلیغاتی که روی مسئله حل گروگان ها شروع کردند، از جانب کسانی است که با اصل گروگان گیری مخالف هستند. اکنون اینها سعی می کنند کل اقدامات ضد آمریکائی را در ایران به لجن بکشند. سعودی در حال حاضر ۹ میلیارد دلار برای این کار تامین کرده و قرار است بودجه ای ۵۵ میلیارد دلاری تا ده سال در راه چنین هدفی صرف شود.

فلسفه ای که در پشت چنین «اسلامی» نهفته شده، به دنبال ظهور انقلاب اسلامی ایران پدیدار گشته است. تا در این مملکت طاغوت حکومت می کرد، نیازی به هیچ نوع صف بندی تازه ای نبود، زیرا «ژاندارمی» در منطقه داشتند که بهتر از اسرائیل و بهتر از ارتش آمریکا از منافع آنها دفاع می کرد و خطری متوجه حال و آینده منافع آنها نبود؛ اما با ظهور انقلاب اسلامی همه چیز در منطقه تغییر کرده است و چون جمهوری اسلامی صدور ایدئولوژی خویش را یکی از هدف های خود قرار داده است، لذا چنین «خطری» برای استعمار وجود دارد که در آینده با رهبری به مقیاس «صلاح الدین ایوبی» روبرو شود و اسلام به صورت همان جنبشی در آید که می تواند نه تنها کشورهای عرب منطقه بلکه مسلمانان غیرعرب را هم در دیگر نقاط عالم زیر پوشش خود قرار دهد. چون به هیچ وجه نمی توان در زادگاه پیامبر اسلام و گهواره تمدن اسلامی با اسلام در افتاد، لذا آخرین راهی که استعمارگران ابتکار کرده اند، انحراف ذهن مردمان از اسلام واقعی به سوی اسلامی «از نوع دیگر» است، درست همان کاری که در صدر اسلام «مسيلمه کذاب» انجام داد و در برابر قرآن، از خودش مطالبی را درست کرد.

در مقطع زمانی فعلی، جهان اسلام با «مسيلمه کذاب» دیگری سر و کار دارد. تصادفا جای او هم در همان منطقه ای است که ۱۴۰۰ سال پیش مسيلمه کذاب پیدا شده بود! از هدف های اصلی این «اسلام» آمریکائی یکی هم عدم دخالت دین در سیاست است! بدین معنی که در حالی که «پان عربیسم» وحدت سیاسی را تبلیغ می کند،



نامه‌ها، نطق‌ها و اسنادی از مبارزات
شهید محمد منتظری قبل و بعد از انقلاب

طرحی از یک دغدغه‌مدام...



دشمنان نارسائی‌ها را به نام شما و روحانیت تمام می‌کنند!

■ نامه شهید محمد منتظری به امام خمینی - ۱

مراجع را در ایران با شاه ملاقات دهند... پیغام‌هایی که از سال ۵۴ از طریق اشخاص و نامه‌ها به محضران در نجف اشرف می‌رسید، مبنی بر اینکه موقتاً امریکا و نفت را مسکوت بگذارید و در زمان اجرای سیاست کارتر، پیغام‌های پیاپی که به انتخابات تن در دهید و می‌خواستید به وسیله تاکتیک‌های سولیوانی (که از گروه دیوید جاویس - گلدواتر - کیسینجر - برژینسکی بود) و کشتارهایی که در بیش از ۲۰۰ شهر و روستا رخ داد، می‌خواستند با این قبیل تاکتیک‌ها، شما به حاکمیت ترکیب صهیونیست - امپریالیسم - رژیم شاهنشاهی پهلوی تن در دهید و حاکمیت طاغوتان زمان را بپذیرید تا موازنه قدرت‌های بزرگ امپریالیستی - صهیونیستی، مثلاً بر هم نخورد و برایمان آتش تقسیم کنند... می‌خواستند رهبری انقلاب را به سیاست تخطیری انتخابات در سایه این تثلیث طاغوتی، تسلیم سازند. چه پیغام‌ها و چه نصایح جاهلان و یا مزدوران‌ای که به سوی شما در نجف و پاریس پرتاب می‌شد. چه پیشنهادهایی از طرف پیرمردان سیاسی‌نما و یا برخی مراجع قم که شما کوتاه بیایید و صلح و مصالحه‌ای صورت پذیرد. (مثل اینکه نزاع شما، نزاعی شخصی بوده و عیسی‌وار بایستی بگذرید!)... و شما تنها با قاطعیت و صراحت، بهترین رهبری‌ها را کردید و مردم ایران، هرچه بیشتر در خیابان‌ها و کوی و برزن‌ها و در شهر و روستا، درو می‌شدند و صحنه‌های عاشورای حسینی در بسیاری از مناسبت‌ها در سراسر ایران تکرار می‌شد... هرچه دشمن بیشتر می‌گشت، مردم ما مصمم‌تر و راسخ‌تر می‌شدند و خم به ابرو نمی‌آوردند و با شعار: «الله اکبر»، «لا اله الا الله»، خمینی رهبر... با عشق به شهادت، جهاد خود را ادامه دادند.

دولت‌ها تبدیل شدند... تسلیم‌های تاکتیکی اندک از طرف رژیم و اربابانش اعمال شد... مقابل خط مشی و استراتژی رهبری انقلاب، حقوق بشر امریکائی - اسرائیلی آوردند، نامه‌پراکنی‌ها و مصاحبه‌ها به اسم حقوق بشر، کانسون و کلای دادگستری، حقوق دانان، جبهه ملی و... صورت گرفت... چه آدم‌های بدون جاهت ملی و انقلابی را چون بادکنک بزرگ کردند. رادیو - تلویزیون‌ها و جرائد و مجلات اکثر غربی که

باشند. و اینک برخی توطئه‌ها که در کل جهان بدان دست زده و می‌زنند و در ایران اسلامی هم بیشترین کوشش‌ها را داشته و دارند که نقشه‌های خود را عملی سازند، به خدمت معروض می‌دارم:

۱- بدون اینکه نیازی به توضیح داشته باشد، حضرت عالی خودتان در طول بیش از ۴۰ سال اخیر زندگی‌تان، توجه داشته‌اید که می‌خواسته‌اند شما را خنثی سازند و در جنگ روانی از میدان به در سازند. این موضوعی اتفاقی نیست که برای حضرت شما رخ داده باشد. نیروهای طاغوتی و اهل شر و شیطان‌های انسی و در راس آن خبیثان داخل قوم یهود با برخورداری از ۳۰۰۰ سال تجربه شیطانی، انسان‌ها را شناسائی می‌کنند و خوبان ملل را یا نابود می‌سازند و یا به انواع مشکلات مبتلا می‌سازند تا از اهداف اصولی و حق طلبانه باز داشته شوند و در این رابطه، از هیچ اتهام، ناجوانمردی، تزویر و دروغی باک ندارند.

۲- شما می‌دانید که کشتارهای تاریخ ایران و به‌ویژه صدهزار کشته‌هایی که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و بالاخص از سال ۴۲ و ۱۵ خرداد تا پیش از پیروزی در بهمن ۵۷ چه ضایعاتی را برای مسلمانان و مستضعفین بار آورده است.

کشتارهای یک و نیم ساله پیش از پیروزی و به‌خصوص در زمان سفیر کبیری سولیوان، سفیر صهیونیست، تجربه آموخته در کشتارهای این گونه‌ای در فیلیپین و کامبوج، انگیزه‌های این سفیر امریکا در تهران و شبکه‌های جاسوسی و آدمکشی در ایران عبارت بود از:

۱- خسته کردن مردم ۲- شما و رهبران انقلاب را متهم کردن که شماها باعث خونریزی مردم هستید، به خیال اینکه مردم از خط انقلابی اصیل دست بردارند

۳- پیغام‌های مکرر اندر مکرر که بس است. این همه خونریزی چه فائده‌ای دارد؟ تکرار این عبارت که: قدرت‌های بزرگ در مورد ایران، متحد هستند و اکنون وقت مبارزه نیست... بلغور کردن این سخن که: بایستی سیاست سکوت و انتظار را تا برهم خوردن شرائط سیاسی بین‌المللی، اتخاذ کرد... پیغام‌های مکرر سال ۵۲ که به شاه حمله نکنید و کوشش‌های مزدورانه و برخی جاهلان در میان بود که برخی و بسیاری از

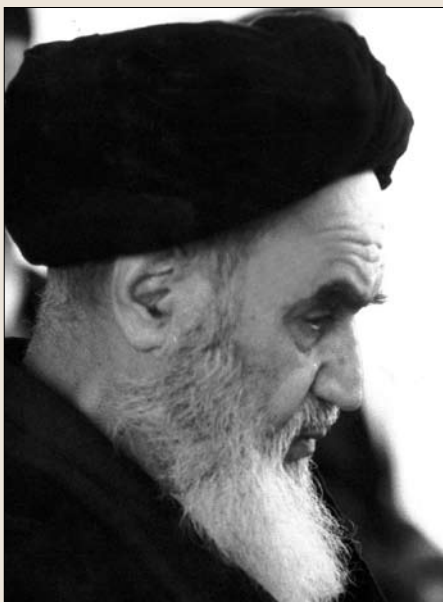
۱۳۵۸/۷/۳
بسم الله علام الغیوب
حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی دام ظلّه العالی
با تقدیم سلام ناقابل و آرزوی بهترین توفیقات الهی برای آن رهبر بزرگوار نظر مبارک را به امور ذیل معطوف می‌دارم:

پیروزی هر انقلابی، شرائط نوینی برای جوامع بشری پدید می‌آورد، ولی پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، بسیاری از مفاهیم حاکم بر جهان انقلاب را در هم شکست و مردم ایران بدون بند و بست با قدرت‌های بیگانه و علی‌رغم اتحاد نامقدس آنها و حاکمیت خشن‌ترین دیکتاتوری شاهنشاهی، پیروزی را در آغوش کشیدند.

مسلم رهبری‌ها و قاطعیت و خلوص انسانی و اسلامی حضرت عالی، نقشی تعیین کننده در این پیروزی ایفا کرد. تجربیات انقلاب در ایران، الهام بخش توده‌های مستضعف شرق و غرب می‌باشد و در این رابطه، مسئولیتی عظیم در رابطه با کل جنبش‌های آزادی‌بخش اسلامی و عدالت خواهانه بر عهده ما خواهد بود.

اکنون موضوعی که حائز اهمیت می‌باشد، اشارتی چند به توطئه‌های عوامل صهیونیسم و امپریالیسم است که می‌خواهند چنین انقلاب کم‌سابقه‌ای را از درون و از برون به نابودی کشند و به مردم ایران و همچنین دیگر مستضعفین تلقین کنند که نمی‌توانند از طریق اسلام، مردم را اداره نمایند و نمونه‌ای جدید به جهان عرضه نمایند.

بدیهی است که عوامل خارج از ذهن و تصور انسان، زمینه‌ای برای تصور و تصدیق در ذهن به وجود می‌آورند. همین تصور و تصدیق ذهنی می‌باشد که جزءالعله تصمیم‌گیری و اراده بر انجام هر عملی است. از این رو عوامل خبیث بیگانه و جاسوسان حرفه‌ای از طریق عدم توجه و یا جهلی که انسان دارد یا بازیگری‌های صهیونیستی و از طریق شبکه‌های سازمان‌های جاسوسی و فن تجسس و استفاده از روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و انسان‌دوستی بسیاری از متخصصین زبردست کوشش می‌کنند تصور و تصدیق و یقین‌های جهل مرکبی در ذهن انسان‌های مستضعف بیافرینند و بر خر مراد سوار



مسلمانان مستضعف آن دیار و زحمات و آرزوهای علامه اقبال لاهوری‌ها باشند؟ و آیا بایستی صبر کرد تا معاویه‌ها، یزیدها و عمروعاص‌ها، اهل بیت رسول خدا را نابود سازند و داستان کربلا تکرار گردد؟ انقلابیون آن زمان و افتخارات جهان اسلام و بشریت را سر بریدند و به اجانب و بیگانگان لقب بخشیدند و مردم بی‌توجه و جاهل را هم شادی‌ها و پایکوبی‌ها که اسلام! بر بیگانگان! پیروز گشت؟

حضرت امام! ارتش را بایستی تقویت کرد و ما هم تقویت کرده‌ایم و می‌کنیم، ولی نه تخت فرماندهی مزدوران و یتمساران جانی و آدمکش زمان شاه، ارتش بایستی: ۱- از این جانیان و سفاکان تصفیه گردد. ۲- تربیت سیاسی و ایدئولوژیکی در سراسر پادگان‌های ارتشی و مراکز انتظامی صورت پذیرد. ۳- تصفیه‌کنندگان بایستی در مسائل امنیتی اطلاعات وافی داشته باشند، انقلابی و مسلمان به معنی واقعی باشد که «المؤمن کبس فطن» بایستی انقلابیون اسلامی باکیاست و زیرک، امر تصفیه را به عهده گیرند تا احياناً تصفیه‌های اشتباهی رخ ندهد و آلت دست جنگ زیر پرده و تصفیه سازمان‌های جاسوسی صهیونیستی و امپریالیستی قرار نگیریم. ما برای نجات این کشور، برنامه‌های دقیق علمی و عمل داشتیم، ولی امان از فرصت‌طلبان و بادکنک‌های انقلابی‌نما و یا لباس انقلاب اسلامی بر تن کردگان. وقتی اکثر دانشجویان و متخصصین ما در کشورهای خارجی و اروپا و امریکا با هزاران امید و شوق به ایران می‌آیند و فرموده‌های شما را عمل می‌کنند و تنها از عاشورای گذشته بیش از هزار نفر از ایالات متحده به ایران آمدند و از اروپا و هند هم بیشتر و بیشتر... و به عشق خدمت و شهادت... اما اکنون پس از گذشت ۸ ماه از پیروزی انقلاب، آن چنان اوضاع دانشگاه‌های کشور را روز بروز بدتر از بد ساخته‌اند و آن چنان بی‌توجهی و اهانت به کادرهای علمی به وطن بازگشته صورت می‌گیرد که با حالت زدگی و سرخوردگی، گروه گروه به جایگاه اصلی‌شان برمی‌گردند که گریه‌آور است. و امان از فرار عقل‌ها و مغزها.

وقتی کشاورز ایرانی ببیند که عمداً در کار او تخریب می‌شود و حمایت نمی‌گردد و برنامه‌های علمی و عملی به مورد اجرا گذارده نمی‌شود و دولت موقت، گندم



فرماندهان و روسای فاسد و جانی و قاتل و جاسوس اسرائیل و سیاه، اداره امور آنان را به عهده گرفته‌اند و خوبان و انقلابیونشان را از مراکزی که شناخته شده‌اند به مراکزی ناشناخته بفرستند و ضد انقلابیون و خائنین پست را از مراکزی که شناخته شده‌اند، به مراکزی دیگر اعزام بدارند تا از گزند مصون بمانند و امکانات را در دست این نامردمان جانی تمرکز بخشند... نتایج سوء این خیانت عبارت خواهند بود از:

۱- برادران ارتشی و انتظامی دل‌مرده می‌شوند و شکست روانی خواهند خورد. ۲- حالت وازدگی برای بهترینشان رخ می‌دهد. ۳- برخی که سست عقیده و ایمانند، خود به خود تسلیم خائنین می‌شوند. ۴- برخی از همان خائنین از طریق ایادی ماسک‌دار خود، شعارهای صهیونیستی سر خواهند داد و می‌قبولانند که انقلابی رخ نداده است و تنها شکل حکومت تغییر کرده است و بدتر از گذشته... برخی هم لباس چپ افراطی را می‌پوشند و اسلام و انقلابیون و روحانیت اصیل را به مسخره خواهند گرفت و تکرار شعارهایی چون: اسلام ارتجاعی است و کاری از پیش نخواهد برد و هزاران شعار و تاکتیک و جنگ روانی، و چه خطرناک و خبیثانه است جنگ روانی ۵- و تازه بهترین شکل آن، حاکمیت بومدین‌ها است همچون الجزائر (که تازه بومدین، جاسوس غرب نبوده است، ولی زیر سایه‌اش چقدر رقصیدند، و الجزائر یعنی کشوری خنثی) که رهبران انقلاب آواره شوند و یا به شهادت رسند و یا میرانده گردند و یا همچون بن بلاها ۱۴ سال در زندان بمانند. و آنگاه الجزائر که درد مهمی را از قاره افریقا شفا نداد هیچ، از درون، خورده شده است و چه فساد، بسیاری از الجزائیری‌ها را فرا گرفته است. و آنگاه آیا الجزائر، الجزائر یک میلیون شهید است که به نسبت جمعیت بین آن و ایران، به تعداد جمعیت کنونی تهران، حدود ۵ میلیون انسان، جان باخته است.

و آیا این است تحقق آرزوهای شهدای انسانیت و اسلام؟ و آیا بایستی خدای ناکرده میراث خون شهیدان در ایران، همچون ناپلئون‌ها باشد پس از انقلاب کبیر فرانسه؟ و سید حسن تقی‌زاده‌ها و ملکم‌خان‌ها، پس از نهضت مشروطیت در ایران، و اسکندر میرزها، ژنرال ایوب‌خان‌ها، ژنرال یحیی‌خان‌ها، ژنرال ضیاءالحق‌ها، میراث بر خون شهیدان میلیونی شبه قاره هند و

صهیونیسم در اکثر آنها نفوذ دارد، آدمک‌های کوچک غیرانقلابی و یا ضدانقلابی را در مقابل شما و خط انقلاب اسلامی، بزرگ کردند و خواستند مردم را به جانبی دیگر سوق دهند، ولی قاطعیت انقلابی و اسلامی رهبری، با الهام از روش پیامبران و مصلحین جهان و فداکاری بی‌حد و حصر رهبران انقلابی و توده‌های مستضعف، توطئه‌ها را در هم شکست و به جای اینکه ساکت باشیم، اراده مستضعفین به قدرت‌های بزرگ طاغوتی تحمیل شد.

۳- دائماً از اطراف تبلیغ می‌شود که آدم نداریم و «قحط الرجال» است. نتیجه عملی این موضوع اینکه از کادرهای فاسد و مفسد دوران طاغوتی در کل سیستم اداری، ارتشی، پلیس، ژاندارمری، دادگستری، فرهنگ، وزارتخانه‌ها، استانداری‌ها، فرمانداری‌ها و بخش‌داری‌ها، سفارتخانه‌ها، شهرداری‌ها، مراکز تصمیم‌گیری در امور کشاورزی، کارخانجات و مدیریت کارخانجات، رادیو، تلویزیون ایران و استان‌ها... آری اکثریت قریب به اتفاق کادرهای مفسد مزبور، مواضع خود را در اختیار دارند و یا مهره‌های بسیاری بدانان افزوده گشته است. کار به جایی رسیده که اگر انسان‌های خوبی هم منصوب گردند، عملاً خنثی می‌شوند و عنایت خاصی در جریان است که اوضاع مردم را بدتر از بد سازند.

اگر در گذشته، کوشش سازمان‌های جاسوسی و قدرت‌های استعماری و عوامل مزدور شاه در این خلاصه می‌شد که کسب پرستیژی برای رژیم مزدور شاه شود... هم اکنون کوشش عوامل پشت پرده در این است که اوضاع اقتصادی، نیروهای انتظامی و ارتش، فرهنگ و ادارات، بدتر شود و آنگاه همین عوامل مزدور و خائن، اندک اندک و به تدریج ترویج کنند که اسلام و امام خمینی و روحانیت مترقی و انقلابیون کاری که توانستند انجام دهند که هیچ، اوضاع کشور را بدتر ساختند. آنها می‌خواهند داستان کشورهای چون الجزائر و یمن و غیره را تکرار کنند. شما توجه دارید که الجزائر با یک میلیون شهید، توانست نقشی تعیین‌کننده در ظرف ۱۶ سال اخیر در قاره افریقا داشته باشد... و در دو یمن شمالی و جنوبی، اگر کشتی حامل آرد و مواد غذایی دیرتر برسد، مردم در مرکز تمدن و جایگاه سد مآرب، در مضیقه‌ای دردناک قرار می‌گیرند.

ایادی جاسوسی به‌عمد، به تخریب شریان‌های حساس کشوری و لشگری اشتغال دارند. وقتی که برخی از وسایل حساس دستگاه‌های تصفیه نفت و یا ذوب آهن را تخریب کردند و عمداً نفت کافی به مراکز توزیع نفت سراسری، برای مصرف و تخریز برای زمستان نرساندند و مردم ما با سرمای سخت زمستان مواجه گشتند و برخی از سرما مردند (همان طور که هم اکنون در زیر لوای مدیرکل شرکت نفت، حسن نزیه در جریان است).

وقتی در کارخانجات ما و در شرکت نفت و ذوب آهن، بر اثر توطئه‌های مزدوران و خائنین و عدم کاردانی اداری و انقلابی و بی‌لیاقتی ناشی از نوع تربیت غربی (برای کادرهای جهان سوم و به نوع تربیت برای کادرهای خودشان، هزاران ناراضی‌پدیده آوردند و بدتر از گذشته با کارگران و مدیران و مهندسین رفتار شود و مزدورانی هم به اسم شما و خط انقلابی تمام کنند، آنگاه به پرستیژ انقلاب اسلامی و خط انقلاب توده‌ای و رهبری انقلاب، لطمه‌ها وارد می‌گردد، لطمه‌هایی جبران‌ناپذیر...

وقتی که برادران ارتشی، پلیس و ژاندارمری ببینند که

تحلیل کند و جز تملق و چند کلمه محفوظات چیزی در چنته ندارد. ما که در سفر اخیر در پاریس بودیم، از مردم دنیا و خبرنگاران، عرق خجالت می‌ریخیم. وی موضع‌گیری‌هایش در کنفرانس کوبا برای کشورهای غیر متعهد، متعهدانه آمریکائی بوده است. و ضمناً از افتخارات دکتر مصدق را در سیاست موازنه منفی نگفته و تشریح نکرده است! بلکه می‌گوید دکتر مصدق سیاست موازنه منفی را گفته و او نپذیرفت! کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ رخ داد و سنتو سال‌های ۳۵-۲۴ شکل گرفت و در آن وقت مرحوم مصدق در زندان بود.

حضرت امام! از جهات امنیتی و انقلابی پیشنهاد می‌کنم که شما در کلیه پیشنهادکنندگان و یا مشاوریتان، تجدیدنظر بفرمائید و حتی آنان که مهندس بازرگان را برای تشکیل دولت پیشنهاد کرده‌اند، یا بی‌توجه بوده‌اند یا خائن. حتی برخی از خوابان و افتخارات امت را هم در شورای انقلاب و غیره محاصره کرده‌اند، زیرا همیشه میکرب‌ها به سراغ خیار و چغندر نمی‌روند، بلکه گوشت چربی‌دار را در محاصره می‌گیرند. و اگر خود آقای بازرگان هم در بعد نهایی می‌دانست که عواقب کارش به کجا خواهد انجامید و چگونه جاسوسان و فرصت‌طلبان و منافقین امت، زیر سایه‌اش می‌رقصند و خواهند رقصید و مواضع را اشغال و مستحکم و انقلابیون را از صحنه دور می‌کنند و آنگاه برحسب تجربیات تاریخی، او را می‌کشند و همه امور را سر او خراب می‌کنند و ایشان را به قول اعراب «کیش‌الفداء» می‌سازند... ایشان اگر عواقب کار را می‌دانست، مسئولیتی این گونه را نمی‌پذیرفت. از این روست که به مخیله‌اش وارد می‌سازند که فلانی (یعنی بنده) مسلحین را فرستاده است که او را و دکتر یزدی را بکشند و مهندس بازرگان بدون کوچک‌ترین فهم امنیتی و تاکتیک‌های جاسوسان حرفه‌ای، در جلسه هیئت دولت این مطلب را بر زبان می‌رانند! من وقتی این مطلب را شنیدم، دلم به حال بازرگان سوخت که نکند همان دوست‌نمایان و خبرچینان مورد اعتمادش و همان عوامل نفاق و صهیونیسم او را بکشند. و همین طور که خودش درباره کشندگان آیت‌الله مجاهد مطهری گفت: «مطهری در راه مبارزه با مارکسیسم کشته شد.» و انحراف در انحراف که کدام مارکسیسم و مارکسیست؟، بلکه صهیونیسم، آری او را بکشند و گناه را به گردن ماها بگذارند.

حضرت امام! اداره کشوری در حال بحران، انسان‌ها و روش‌های نوین انقلابی می‌خواهد تا اهداف استراتژیک شما را عملی سازد و نیاز به دانش، عقل و کیفیت پیاده کردن اصول انقلابی در امر اداره و کشورداری... و تجربیات بشری در سراسر تاریخ و کشورهای سراسر جهان که هم عمل کرده‌اند و هم نوشته‌اند و میلیون‌ها مخ بشری روی آن، در تئوری - عمل - کیفیت تطبیق، کارهای خلاق انجام داده‌اند و امام علی(ع) فرمود: «العقل فی حفظ التجارب» و چه عرض کنم که در اکثر شئون، تجربیات کمتر مطرح است و روابط بر ضوابط مقدم است. باشد که کشور ایمان - مقاومت - خون - شهادت - پیروزی، در سایه تقدیم ضوابط بر روابط که حکومت اسلامی چیزی جز آن نیست... و در سایه فکر، برنامه‌ریزی، قاطعیت و تشکیل انقلابی و در سایه ارزشمندی انسان و اسلام و نه هیچ چیز دیگر... باشد که از ایران، دارالاسلام نمونه‌ای بسازیم. والسلام علیکم ورحمه‌الله.

ارادتمند محمد منتظری

ولی پاسخ رد می‌شنوند؟ حضرت‌عالی در قم وحدت مسلمین و مستضعفین جهان را خواستارید، ولی وزارت خارجه دولت و سفارتخانه‌های ایران، عملاً آرزوها و امیدهای مسلمین و مستضعفین را در هم می‌شکنند و به اسم رهبری انقلاب و انقلاب اسلامی تمام کرده و یا تمام می‌شود.

آیا این گونه سیاست را مزدوران پشت پرده سازمان نمی‌دهند که تأثیر انقلاب ایران را در میان دیگر ملل خنثی سازند؟ آیا با گذشت ۸ ماه از پیروزی انقلاب، بایستی این گونه عمل کنند؟ حتی راه‌های سراسری ایران برای افغانستان و پاکستان و هند و ... راه‌های ترانزیت بین‌المللی است که بستن آن، نه تنها ضد اسلام و انسانیت است، بلکه قوانین سازمان ملل و حقوق بشر هم آن را محکوم می‌سازد. آیا پس از مدتی، مزدوران و عوامل بیگانه، مستضعفین و مسلمین دیگر کشورها را با تبلیغات صهیونیستی، بر ضد رهبری و انقلاب اسلامی نخواهند شورانید؟ آیا ضربت‌هایی که از این بابت به انقلاب و رهبری می‌خورد، جبران‌پذیر است؟

حضرت امام! کلیه نابه‌سامانی‌هایی که روز به روز در همه زمینه‌ها رو به افزایش است، محصول یک یا مجموعه عوامل زیر است:

۱- عناصر مزدور و خائن دوران گذشته و حال ۲- جهالت و عدم اطلاع از اداره یک کشور انقلابی و عدم اطلاع از سازماندهی انقلابی و توده‌ای برای اداره چنین کشوری ۳- در خود فرو رفتن و عدم گشایش فکر و سعه صدر مردمی و خود گروه‌گرایی بچگانه و شرک‌آمیز که در برخی تازه به دوران رسیده‌های کنونی وجود دارد... آری کلیه این نابه‌سامانی‌ها را به نام شما و رهبری انقلاب و حاکمیت اسلام و روحانیت مترقی تمام کرده و می‌کنند و خدای ناکرده، اگر باز هم سرعت عمل انقلابی و مردمی که برای خود روش‌ها و اسلوب‌های دقیق و عملی دارد، به تأخیر افتد و توده‌های ایرانی و غیر ایرانی را به حالتی یأس‌آمیز درآورند و شما را هم گاندی، ابرام لینکلن و لومومبا بسازند و یا بمیرانند و فلان مسلمان متعصب و یا سازمان و یا فلان مکتب را منهدم سازند و صهیونیسم و سیا را پشت پرده محترم نگاه دارند، آری بسیاری از رهاوردهای اسلام انقلابی را خواهیم باخت.

در هر حال، کوشش‌هایی که در جریان است از جمله تاکتیک‌های جنگ روانی است که انقلابیون و جنبش‌های آزادی‌بخش و مسلمین و مستضعفین را به شکست روحی مبتلا سازند و آن چنان عمل کنند که امیدشان قطع شود. شما به یاد دارید که موشه‌دایان سه هفته پیش از پیروزی انقلاب از رادیو اسرائیل اعلام کرد: «با پیشرفت انقلاب در ایران، مسلمانان و اعراب شروع کرده‌اند که اطمینان و اعتماد به نفس پیدا کنند و ما بایستی این اطمینان و اعتماد به نفس را در هم بشکنیم.» آیا در ایران کنونی که مایه امید مسلمین و مستضعفین و انقلاب‌های جهانی، به‌ویژه انقلاب فلسطین است، تاکتیک‌های صهیونیستی، نادانی و فرصت‌طلبی عده‌ای، چنین هدف موشه‌دایانی را پیاده نمی‌کند؟

حضرت امام! کشور انقلاب اسلامی را انسان‌های انقلابی و تاکتیک‌های حساب شده انقلابی اسلامی می‌توانند از این مخمصه و از این شکست‌ها نجات بخشند و اینهاست عواقب دولت بازرگان که حتی دکتر سنجابی را تصفیه کردند، زیرا او بیشتر می‌فهمید و کسی وزیر خارجه شد که کوچک‌ترین مسائل اساسی کشور را نمی‌تواند تجزیه و

وارداتی از آمریکا را بیش از دو مقابل قیمت نسبت به خرید از کشاورز ایرانی خریده و به نانوایی می‌فروشد، و چقدر برای کشاورزی آمریکا، با اجرای برنامه‌های حساب شده و حمایت دولت آمریکا و کشت بهترین بذر که خوشه‌های بیشتر و دانه‌های بیشتر در هر خوشه‌ای، تولید گندم ارزان تمام می‌شود، اگر دولت انقلابی می‌بود به ارزش‌های انقلاب و اسلام و به چهل میلیون انسان در ایران احترام می‌گذاشت و نه به چندین نفر که اکثر مجری سیاست حقوق بشر و انتخابات آزاد! سیاست کارتر بودند. و مگر آقای بازرگان می‌تواند کاری مفید انجام دهد که اکثر اوقات چندین سال اخیرش در شرکت «یاد» گذشته و گهگاهی هم سخنرانی و یا نوشتن چند کتاب مذهبی؟ او که از سیاست و انقلاب، جز اندک نمی‌داند و مسائل امنیتی نظامی را که هیچ‌اندر هیچ، تا کنون چه تجزیه و تحلیلی بر اساس شعارهای رهبری انقلاب و انقلابیون که: «استقلال - آزادی - حکومت اسلامی» و «نابودی صهیونیسم - امپریالیسم - ارتجاع و دیکتاتوری شاهنشاهی» است، به جامعه ما تحویل داده؟ و چه عملی در این رابطه صورت پذیرفته است؟ و آیا موضع‌گیری‌های فکری و عملی ایشان در خط استقلال بوده و هست؟

وقتی که بهترین انقلابیون سیاه‌پوست آفریقایی و فلسطینی به سفارتخانه‌های ایران مراجعه می‌کنند که ویزای زیارت ایران بگیرند، بدانان ویزا ندهند و وقتی که حتی فرماندهان جنگی ورزیده جهان اسلام و شکننده خط بارلو در جنگ ۵۲ اعراب و اسرائیل و اشخاصی چون ژنرال شاذلی و طرفدارانشان، از فروردین ماه می‌خواسته‌اند ویزا بگیرند و حتی ویزا هم بدانان ندادند!

وقتی که برادر هانی‌الحسن را به وزارت خارجه فرا خوانند و بگویند مالکین سفارت فلسطین (سفارت اسرائیل گذشته) راضی نیستند شماها در آنجا باشید و حتی پس از ۱۱ ماه، همه سفارتخانه‌ها از حقوق دیپلماتیک برخوردار باشند، ولی انقلاب فلسطین که به حق یورش بوده‌اید، از حقوق دیپلماتیک برخوردار نباشند! و... چه ضربت‌های روانی صهیونیستی بدانان وارد می‌شود. وقتی که ایرانیت و جغرافیا و ... موجب ارزشمندی فکری و عملی دولت به اسم اسلام گردد و چهل میلیون مردم را در چنین شرک و ظلمی بغلتانند؛ آیا خواسته حضرت‌عالی و رهبران انقلاب که خواسته رسول‌الله است و یگانگی مسلمین و مستضعفین جهان در این است که در فکر، سخن و عمل، در ناسیونالیسم ایرانی بغلتند؟ اگر ایشان در زمان رسول خدا می‌بودند، پایگاه اسلامی مدینه را یا به طرف روم و یا به طرف ایران آن زمان می‌غلتانند و اگر سلاح‌های مدرنی هم مسلمانان از مشرکین و خبیثان مدینه گرفته بودند، همچون فانتوم اف ۱۴ و موشک‌های مدرن و زیردریایی‌های غول‌پیکر را، به آمریکا و آلمان ارجاع می‌دادند و سلمان فارسی‌ها و بلال حبشی‌ها را به جرم فارسی و آفریقایی بودن در هیچ کار اجرایی نمی‌گماردند...

در زمان شاه، اروپائی‌ها و آمریکائی‌ها بدون ویزا وارد ایران می‌شدند و اکنون نیز همین طور است. در زمان شاه، به مردم جهان سوم برای عبور و یا زیارت ویزا می‌دادند، ولی اکنون سفارتخانه‌های ایران فقط به تک و توکی ویزا می‌دهند. آیا این است جزای صدها شهید در راه شعار: «ایران، فلسطین - ارپتره، فیلیپین؟» هیچ می‌دانید که برادران و خواهران افغانی شما در سوریه، پیوسته به سفارت ایران مراجعه و تقاضای حتی ویزای ترانزیت می‌کنند که به افغانستان و یا پاکستان بروند،

نامه شهید محمد منتظری به امام خمینی - ۲

برخی از انقلابیون به ورطه قدرت طلبی و ثروت اندوزی در غلتیده اند

سرور محترم آیت الله العظمی حضرت امام خمینی مدظله العالی

به نام خدا ۵۸/۷/۹

پس از سلام ناقابل و آرزوی بهترین توفیقات برای آن رهبر عالی قدر، توجه شما را به مطالب زیر معطوف می دارم:

۱. انقلاب ما پیروز شد و نظام شاهنشاهی درهم شکست، اما طبق گفته خود شما خطاب به مردم در بهشت زهرا، این «اولین گام» است و فریب نخورید.

۲. هر انقلابی در نزدیکی های پیروزی اش برخوردار از یک دوران کارتریستی است که ضدانقلاب و فرصت طلبان و جاسوسان و مزدوران دوران گذشته، لباس انقلاب بر تن می پوشند و افراطی تر از دیگران جلوه می کنند و اینانند منافقین هر جامعه ای.

۳. منافقین تازه نفس با امکانات پشت پرده و اربابان خارجی و بدون احترام به کوچک ترین ضابطه اخلاقی، کوشش می کنند موضعی مستحکم برای خود به دست آورند.

۴. منافقین مزدور به کمک افراد کم شخصیت و انسان های خوش سابقه، ولی بی توجه و نادان و بدون بینش انقلابی، کادرهای فاسد دوران گذشته و هر سازمان و حزبی را که با خط مشی و استراتژی انقلاب مردمی پیروز شده، در استخدام گرفته و در بسیاری از زمینه های عملی هماهنگ می شوند.

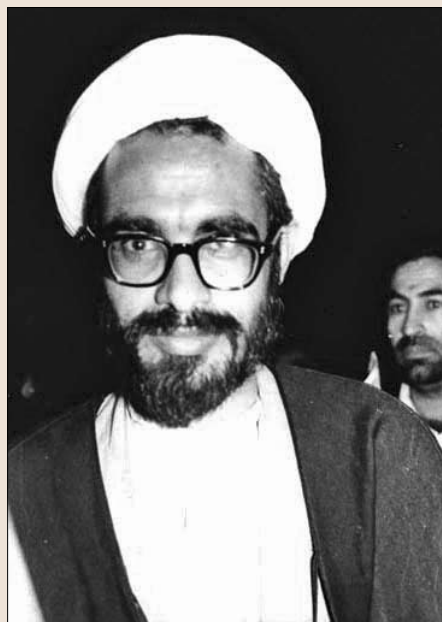
۵. منافقین در کلیه زمینه ها، آدمک های خود را چون بادکنک بزرگ می کنند و یا نفوذ می دهند.

۶. انقلابیون را از طریق ترور، مردان، خسته کردن، کارهای حاشیه ای را به دست آنان سپردن، سلب امکانات از انقلابیون و کادرهای انقلابی، ایجاد مشکلات در کشور، هر روز به شکلی، از اختلافات مذهبی گرفته تا اختلافات قبیله ای، نژادی، قومی و زبانی را دامن می زنند... حساسیت های کاذب به وجود می آورند... بین توده های مردم مخلص، در هر بخشی از جریانات کشور و انقلاب، اختلاف ها خلق می کنند... از طریق رد کردن گزارشات غلط، بین رهبران انقلاب، برخی اختلاف ها آفریده، شخصیت ها را نسبت به یکدیگر حساس می سازند.

۷. کادرهای فاسد شده، منافقین خطرناک مزدور پشت پرده، کوشش می کنند اوضاع مختلف اقتصادی، نظامی، فرهنگی و غیره کشور مربوطه را به عمد خراب کنند، و به اسم انقلاب و رهبران اصیل انقلاب تمام کنند تا پرستیژ رهبران انقلاب را در هم کوبند و زمینه را برای حاکمیت آینده خود از نو فراهم کنند.

۸. آن قدر منافقین و کادرهای فاسد، ذهن رهبران مخلص انقلابی را به کارهای حاشیه ای مشغول می سازند که از کارهای اصولی باز مانند و روز به روز مواضع آنان مستحکم شود.

۹. همیشه منافقین و کادرهای فاسد هر کشوری، پس از پیروزی انقلاب، بسیار شعار وحدت و اتحاد سر می دهند تا کسی علیه آنان تصمیمی اتخاذ نکند و آنان در جو وحدت تحمیلی نفاق آمیز و در زیر سپر وحدت، از خود حفاظت کنند و مواضع خود را مستحکم کنند... در صورتی که بایستی همیشه تضاد بین نیروهای انقلابی و



ضدانقلابی، بارور و علنی باشد تا توده های مردم فریب منافقین را نخورند.

۱۰. منافقین و کادرهای فاسد گذشته، خود را در کنار رهبران مخلص جای می زنند و با خوبان مخلوطشان می سازند... و روایات «هر صحابی رسول الله در بهشت است» و «عشره مبشره» در جنت هستند، در هر انقلابی وجود دارند.

۱۱. رهبران هر انقلابی از آنجا که انسانند و در شرایط حساس نزدیک و هنگام پیروزی، پر مشغله اند و از طریق توطئه های تلقین قحط الرجالی و ... از اشتباه و خطا معصوم نیستند و احیاناً موضع گیری های غیر صحیح اتخاذ می نمایند؛ یا تشخیص نالایق و غیرانقلابی و یا خائن و فاسد را برای پست هائی منصوب می کنند و از اینجاست که همین منافقین و کادرهای فاسد مفسد، رهبران انقلاب را معصوم جلوه می دهند و هر کسی اشکال کند، فوراً همین ناکسان، با ادعای طرفداری از رهبران، به شکلی افراطی خود را جلوه می دهند و قفل ها بر دهان می زنند و با ترویج افراطی وحدت نفاق آلود، می خواهند مواضع خود را مستحکم کنند و انقلابیون اصیل را به طرق گوناگون از صحنه به در می سازند و ناگهان رهبران بزرگ انقلاب یا مریض! می شوند و مردانده می شوند و یا گاندی، محمدعلی جناح، آیت الله آخوند خراسانی و آیت الله مطهری، همه کشته می شوند و دکتر مصدق و آیت الله کاشانی و سید مجتبی نواب صفوی، همه از صحنه خارج می شوند یا کشته می شوند یا می میرند و یا مردانده می شوند و در لبنان هم آقایان کمال جنبلاط، امام موسی صدر، ریمون اده و بسیاری از رهبران انقلاب فلسطین، یا از صحنه خارجشان می سازند و یا کشته می شوند و آنگاه این کشور و آن کشور را متهم می سازند و طرفداران هر شخصیتی را به مواضع انحرافی و اختلافات خانمان سوز مبتلا می سازند و با یک سنگ اهداف مهمی را جهت می گیرند.

۱۲. هر انقلابی، نیاز به یک «انقلاب در انقلاب» دارد تا پس از پیروزی در جهاد با کفار و ائمه الفکر، جهاد با منافقین عملی شود.

۱۳. روش ها و تاکتیک های جهاد با کفر و جهاد با منافقین در بسیاری جهات، اختلاف فاحش دارد. جهاد با کفار، جهاد بر ضد نیروهای شناخته شده است و انقلابیون با نابودی آنان، مجاهد به حساب می آیند، و نیروهای دشمن، خائن شمرده می شوند، ولی روش و اسلوب جهاد بر

ضد منافقین دگرگونه است. اگر منافقین، با اسم و رسم و خصوصیات، افشاء نگردند و نابود شوند، انقلابیون، قاتل به حساب آورده می شوند و خائن و منافقین، شهید! قلمداد می گردند و تازه دوستان منافق و جاسوسان، به عنوان دوستان یاران شهید! در مراکز حساس و سازمان ها و احزاب نفوذ می کنند و ضایعه ها می آفرینند. بنابراین: ۱- افشاء منافقین و جاسوسان، ۲- هدایت توده های انسانی ۳- خود مردم به حساب منافقین و نابودیشان خواهند رسید. و اینجا است که «انقلاب در انقلاب» نسبتاً تکمیل می گردد.

۱۴. تازه یک عده از انقلابیون که «جهاد اکبر» را یا عمل نکرده اند و یا در عملکرد بدان سستی نموده اند و از هواهای نفسانی برخوردار هستند، بایستی یا به سرعت اصلاح شوند و یا از صحنه به کناری پرتاب شوند و از اینجاست که اسلام اصیل و تشیع علوی و نه صفوی، عبارت از یک انقلاب مداوم است و یا انقلاب اندر انقلاب اندر انقلاب و همین طور...

۱۵. منافقین و کادرهای فاسد و مفسد و برخی انقلابیون دارنده هوای نفس قدرت طلبی و یا ثروت اندوزی و ... کوشش می کنند که هرچه بیشتر زمان «انقلاب در انقلاب» به تأخیر افتد تا مواضعشان مستحکم تر شود، بدان امید که آنان انقلابیون را به عنوان گوناگون تصفیه کنند و آن وقت گفته شود که انقلاب فرزندان خود را می خورد، ولی در واقع منافقین و ضد انقلاب هستند که فرزندان انقلاب را می خورند.

۱۶. معمولاً بر اثر عدم توجه برخی و تعدد برخی دیگر، گفته می شود که کلی انتقاد کنید و اسم از اشخاص نبرید. این روش، کمک بیشتری به مخفی نگاه داشتن منافقین می کند و نتیجه مطلوب از آن آنان است. اگر منافقین شناخته نشوند، با کوشش های مزورانه خود، انقلابیون و مؤمنین را در بسیاری موارد، منافق جلوه می دهند و با تاکتیک های شیطانی و جاسوسی، برخی از آنان را از دم تیغ می گذرانند و یا به مرور ایام خنثی می سازند. میکرب را یا باید به سرعت نابود ساخت و یا حداقل فاش کرد که از آن اجتناب بشود.

۱۷. هرچه «انقلاب در انقلاب» به تأخیر افتد، نابسامانی ها بیشتر و کشتارها افزون تر، اختلاف در صفوف فشرده مردم فزون تر، منافقین و ضد انقلابیون و مزدوران خارجی مشکل تر و از جهت امنیتی و فن جاسوسی، دخالت آنان در منابع اطلاعاتی رهبران و کادرهای انقلاب بیشتر، و عمال خود را خوب گونه در مخیله آنان وارد ساختن، و ایجاد شرائطی که اگر «انقلاب در انقلاب» هم رخ داد، بسیاری از کادرهای انقلابی به دست خود نابود گردند. و اگر هم منافقین اولیه فاش شدند، منافقین و جاسوسان کاشته شده، مصون بوده، به تخریب از درون مشغول باشند. از اینجاست که افتراها، تهمت ها، حساسیت ها و دویت ها بین طرفداران سید قطب ها و ناصر ها، گاندی ها و محمدعلی جناح ها، علی ها و عمرها، مصدق ها و کاشانی ها و نواب صفوی ها، بومدین ها و بن بلاها، آخوند خراسانی ها و شیخ فضل الله نوری ها، مطهری ها و دکتر شریعتی ها و ... باقی می ماند و اکثراً افزون تر می شود...

چه فحش هائی مسیحیان در طول تاریخ به یهود می دادند، ولی پولس خبیث داخل قوم یهود، رسول حضرت عیسی ها قلمداد می شود... کعب الاحبارها، عمرو عاص ها، عبدالله ابن ابی ها، یا فراموش می شوند و با بسیار بسیار از علی ها و عمرها کمتر فحش می خورند... برپاها در شوروی، یا فراموش می شوند و یا کمتر از ستالین فحش می خورند... اسکندر میرزاها در پاکستان اصلاً فحش نمی خورند، و فحش ها سر از بر طرف گاندی و محمدعلی جناح است... باقر یاسین عزیز بصری از رهبران حزب بعث سوریه اصلاً

اکسیر شیمیائی خاصی ندارند، بلکه شبکه جهانی و سراسر نفوذ کرده در همه احزاب و سازمان‌های کشف شده، در سطح بین‌المللی محبوبیت ساخته است و اسرائیل ظاهره‌ای است صهیونیستی و نه مرکز آن.

حضرت امام خمینی!

اینجا برخی از مطالبی است که در این شرایط حساس به نظرم رسید به خدمتان مرقوم بدارم، باشد که ایران، به صورت دارالاسلامی حقیقی در آید و نقش خود را در جهان اسامی و مستضعفین جهان، به خوبی ایفا نمایم.

والسلام علیکم تهران / محمد منتظری

سادات... و هرون مجددی صهیونیست اصلا مطرح نیست و سید قطب مورد لعن قرار می‌گیرد... و چائوشسکو، رئیس جمهور و دبیر کل حزب کمونیست رومانی که با کل جهان، و انقلابی و ضد انقلابی و قدرت‌های کوچک و بزرگ در ارتباط است و کمترین فحش را نسبت به دیگران می‌خورد، و آیا صهیونیسم و خبیثان داخل یهود، از دیگر ملل و معتقدان ادیان و مذاهب و مکاتب، در امور و جریان‌های جاسوسی، مودی‌تر و در عمل قوی‌تر نیستند؟ و آیا نخ دانه‌های تسبیح و دانه‌های گوناگون، نخ صهیونیستی نیست که «الکثیر لایوحده الاالواحده» و «من علامات المنافق ان یکون محبوبا بین الجمیع». چائوشسکوها، تعویذ و یا

گمنام است و فحش‌ها را حافظ اسد می‌خورد... سید حسن تقی‌زاده‌ها، ملک‌خان‌ها و غیره، یا فراموش می‌شوند و یا بسیار بسیار کمتر از خراسانی‌ها، نائینی‌ها و شیخ فضل‌الله نوری‌ها فحش می‌خورند... سید ضیاءالدین طباطبائی کمتر از رضاشاه و شیخ حسین لنگرانی کمتر از همه کس (که رهبری اتهامات و هابی‌گری و مسخره‌بازی‌هایی به اسم تشیع در طول سالیان بسیار برعهده وی بود)، و حاج کاظم حاج طرخانی و برادرانش، شریکان و یاران شریف امامی، هژبر یزدانی، برادران روشن، صهیونیست‌های بهائی، و شیخ علی دشتی اصلا مطرح نیستند... و کیسینجر از نیکسون و برژنسکی از کاتر، کمتر فحش می‌خورند، و بگین کمتر از



یا از آن طاغوتیان و قاروتیان است و یا به شغل‌های مبتذل اداری اختصاص یافته است... و ما می‌توانیم با طرح‌های حساب شده ضربتی، میلیون‌ها انسان مستضعف را به صورت مجانی و یا ارزان قیمت (با محاسبه میزان درآمد افراد) سکونت دهیم، به خصوص که سرمایه زمستان در پیش است و کپرنشینان و کوخ مرکزان بسیار.

۳- در مورد مواد مصرفی همچون گوشت و قند و شکر که از خارج وارد می‌شود و از این بابت، مبالغه هنگفت به بودجه کشور تحمیل می‌گردد، می‌توان به شکلی سریع برنامه‌ریزی کرد که دو نرخ حاکم باشد: یکی برای کسانی که زیاد مصرف می‌کنند و دیگری برای مصرف‌کنندگان اندک و مستضعف.

۴- در مورد اجناس وارداتی صنعتی، به صورتی سازمان‌بندی شود که با نرخی کمتر در اختیار خریداران جزء و مستضعف قرار بگیرد و این را نیز به سرعت می‌توان عملی ساخت.

مختصر اینکه راه‌های بسیاری عملی و ضربتی وجود دارد که می‌توان به سرعت، توده مستضعفین را نجات داد.

به امید پیروزی‌های عظیم‌تر.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

تهران

محمد منتظری

واحدهای مسکونی موجود جای دهیم و این همه خلق مستضعف را از حالت اضطراب و ناراحتی فقر مسکن نجات بخشیم.

در زمینه نفت و گاز و بنزین، حاکمیت نالیقان بر مردم و بر شرکت نفت و خیانت کادرهای خائن و مزدور تصفیه نشده، موجب خرابی برخی وسایل شرکت نفت شده است. توزیع و تخریز نفت و بنزین در سراسر کشور، به گونه‌ای صورت نگرفته که نیازهای سرمایه زمستان را حل کند و مستضعفین با سختی‌های کمرشکن و یا مردن از سرما مواجه خواهند شد.

هم اکنون بر اثر ترکیب حاکمیت نادانان غیرانقلابی و برخی خائنین، پول کشور تا کنون که تعویض نشده و میلیارد‌ها تومان اسکناس در دست خائنین و غارتگران مانده و بسیاری از آنها را به مصرف رسانده‌اند که هیچ ارزش پول ایران تا حدود ۶۰ درصد تنزل کرده است. تاثیر این تنزل در ازدیاد نرخ کالا، به خصوص کالاهای وارداتی از بدیهیات می‌باشد.

اقتصاد بازار رو به ورشکستگی است و جوشش و دلگرمی در فعالیت‌های اقتصادی را تا حدودی بسیار از مردم سلب کرده‌اند. حقوق‌بگیران با مزدهای ثابت، همچون کارگران، اداری‌ها، معلمان و اساتید، نیروهای لشگری و انتظامی، با شرائطی بسیار سخت‌تر از دوران گذشته به سر می‌برند.

پس فردا، مشکلات اقتصادی را با تغییر دولت (و خدا نکند که مشکلی باشد) نمی‌توان به سرعت از میان برد، به خصوص که با توطئه‌های خطرناک، مزدوران تصفیه نشده دارند آثار اخلاقی و تربیتی فداکاری‌های اقتصادی، و از خودگذشتگی‌های توده‌ای عمومی و روحیه تعاونی را که در دوران پیروزی انقلاب وجود داشت، به تدریج از بین می‌برند. حتی اگر در آینده، دولت انقلابی هم سرکار آید و ضوابط اسلامی به دست شوراها نماینده شوراها، میلیون‌ها سراسر کشور پیاده شود، یعنی حکومت اسلامی حاکم گردد، مدت‌ها طول خواهد کشید تا بتوان نابه‌سامانی‌های حاصله را از میان برد و احیاناً برخی از آن غیرقابل جبران خواهد بود.

حضرت امام!

پیشنهاد ما پیوسته این بوده که در کشور انقلاب و اسلام، دولت انقلابی توده‌ها بایستی حاکم باشد و حتی یک روز هم تغییر آن به تاخیر نیفتد... ولی اکنون که با کمال تأسف پیشنهاد ما پذیرفته نیست، پیشنهادهای مشخصی به خدمت آن حضرت تقدیم می‌گردد:

۱- قیمت نفت و بنزین و گاز و گازوئیل برای مصرف‌کنندگان مستضعف که اکثریت را تشکیل می‌دهند و دارندگان وسایل نقلیه تاکسی و اتوبوس و وسایل خصوصی حمل و نقل، به شکلی بارز ارزان شود.

۲- بسیاری از برادران و خواهران انقلابی، تنها در تهران بیش از صد هزار واحد مسکونی را شناسایی کرده‌اند و در سراسر کشور، صدها هزار واحد مسکونی وجود دارد که

■ نامه شهید محمد منتظری به امام خمینی-۳

دولت موقت با عناصر فاسد و مفسد همکاری دارد

۱۳۵۸/۷/۲۸

بسم الله الرحمن الرحيم

پس از سلام و آرزوی بهترین موفقیت‌های روز افزون برای انقلاب بین‌المللی اسلامی-مستضعفین تاکنون مطالب گوناگونی را به خدمت شما در مورد مشکلاتی که گریبانگیر مردم مستضعف ایران است و نالایقی و غیرانقلابی بودن دولت موقت آقای مهندس بازرگان و گروهش که موجب ازدیاد روز افزون مشکلات مزبور می‌باشد، مرقوم داشته‌ام.

ستم حاکم در دوران حاکمیت شاه و به‌ویژه اعتصابات چندین ماهه دوران پیش از پیروزی، مشکلات عظیم اقتصادی را برای کشور و برای یکایک مردم ما بار آورده بود و مردم ما با فداکاری کم‌نظیر خویش، از خودگذشتگی اقتصادی افتخارآمیزی نشان دادند. بدیهی است که برای پیروزی حق بر باطل و «الله» بر شیطان طاغوت، توده‌های میلیونی مستضعفین فداکاری داشته و دارند. «و کاین من قریه ارسلا فیها من نذیر الاقال متروفا انا بما ارسلناهم به لکافرون»- «چه بسیار است سرزمین‌هایی که اندازگران و پیامبران را در آن فرستادیم و مترفین و اسراف‌کاران پیوسته به ایشان کفر می‌ورزیدند».

پس از پیروزی انقلاب، با گذشت بیش از ۸ ماه، هنوز که هنوز است، نه تنها دولت موقت، کاری در جهت کمک اصولی به مستضعفین انجام نداده است، بلکه بر اثر سوء مدیریت و همکاری با عناصر مفسد و فاسد، اقتصاد کشور روز به روز به طرف بدتر شدن، رو به تصاعد است. نیازهای اولیه مصرفی روغن نباتی و تاید و وسایل صنعتی و یدکی و ماشین‌آلات و مواد اولیه صنعتی و ... یا کمپاب شده و یا به دوبرابر نرخ گذشته رسیده است، موازنه صادرات و واردات، بسیار مبتذل، و حتی مایحتاج عمومی کشور، بیشتر از زمان شاه، برای مدت‌ها بسیار در کشتی‌ها می‌ماند!

بنیاد مستضعفین ابتکاری حضرت‌عالی، هنوز که هنوز است کاری اصولی برای خلق مستضعف انجام نداده است. برای مثال، بیش از صد هزار واحد مسکونی در تهران، همچنان عاطل و باطل مانده و حتی اکثریت ساختمان‌های بزرگ که رو به اتمام بوده، در طول مدت پس از پیروزی، متوقف مانده است و علاوه بر اینکه هزاران کارگر و مهندس و مدیر و تکنیسین بی‌کار شده‌اند، وسایل صنعتی ساختمانی رو به خرابی است. درست با یک طرح چندین روزه ضربتی می‌توانستیم بیش از یک میلیون نفر را در



■ نامه شهید محمد منتظری به یکی از مبارزین
قبل از پیروزی انقلاب

چرا همان تعبد سنتی را حفظ نکردیم؟

بسم الله الرحمن الرحيم
سرور محترم و ارجمند:

درودهای خالصانه مرا بپذیرید. بهترین موفقیت‌های روز افزون را از درگاه قادر متعال برایتان خواستارم. بسیار خوشوقتم که شرائطی پدیدار شد تا مطالبی چند به خدمت مرقوم بدارم و آنچه به نظر می‌رسد به شکلی مختصر عرضه کنم. اکنون در صدد نیستم که فعالیت‌های مثبت و سازنده‌ای را که در رابطه با جنبش اسلامی به دست مسلمانان و رهبران اصیل صورت پذیرفته و می‌پذیرد، یادآور شوم. آنچه بیش از همه انگیزه نامه نوشتن را برایم وجود آورد، کمبودهایی است که فکر می‌کنم با پشتکار و فعالیت‌های جهش‌بار بتوانیم بر آن فائق آئیم. مهم این است که احساس کمبود کنیم و نگاه در رابطه با تعهد و مسئولیت اسلامی، در صدد رفع آن باشیم. کمبود کادرهای ورزیده مؤمن که بتوانند جنبش اسلامی در جهت مطلوب هدایت و رهبری کنند... بزرگ‌ترین کمبود ما را تشکیل می‌دهد. در زندگی خود از هیچ چیزی به اندازه این وحشت نداشته و ندارم. از آلت فعل شدن و پل عبور دیگران قرار گرفتن و یا بولدورز جاده صاف کن شدن و ... بسیار در هراس هستم.

برخلاف کسانی که به عقده پوچی و نیستی مبتلایند، رشد نیروهای اسلامی و روشن‌بینی و احساس تعهد همگانی، وجود این همه نیروهایی که آماده هر نوع فداکاری و گذشت در رابطه با اسلام می‌باشند، دستاوردهای ایدئولوژیک و حقایق تابناکی که تاکنون از اسلام فهمیده‌ایم و ... همه اینها حاکی از این حقیقت است که ما از سرمایه‌های بسیار غنی و پر توانی برخورداریم، ولی سؤالی که مطرح است اینکه چه کسانی و چگونه از این همه سرمایه بهره‌وری شود تا آنچه خواست خدا می‌باشد تحقق یابد.

متأسفانه بسیاری از کسانی که در عمل به یک فلسفه خود به خودی مبتلا بوده و هستند. می‌گویند وظیفه است، انجام می‌دهیم و کاری هم به بعد از آن نداریم... هر چه آید خوش آید... فعلاً کاری جز این از ما ساخته نیست تا در آینده ببینیم چه کاری بایستی انجام داد... درست است که با تفسیر و توجیه این قبیل گفتارها در برخی موارد صحیح باشد، ولی از روحیه همه جانبه نیندیشیدن و بی‌برنامگی و نبود آینده‌نگری و ... حکایت دارد.

در هر حال به نظر می‌رسد که برحسب مسئولیت و رسالت اسلامی، ضرورت دارد کادرهای مؤمن و فعالی تربیت و یا به یکدیگر دسترسی پیدا کنند و در سایه عمل مشترک و کار سازمان یافته و منظم، جنبش اسلامی را در جهت مطلوب هدایت کنند.

گمان نکنید که به بیماری یک بعدی مبتلا هستیم و ابعاد دیگر جنبش اسلامی را بایستی نادیده گرفت. جنبش اسلامی صحیح آن است که در کلیه ابعاد ایدئولوژیک، سیاسی، نظامی و ... عمل کند. وجود این ابعاد در کنار یکدیگر و تأثیر متقابل تکامل با مردمی که در میان این ابعاد وجود دارد، مجموعاً جنبش اسلامی را تشکیل می‌دهند. تکیه بر یکی از این ابعاد و نفی بقیه آن، عارضه بیمارگونه‌ای است که در فواصل گوناگون تاریخ مبارزات خود بدان مبتلا بوده‌ایم. البته این بدان معنی نیست که هر کس همه فعالیت‌های گوناگون را انجام دهد، بلکه غرض آن است که هر کس هر آنچه را می‌تواند در رابطه با تکمیل دیگر ابعاد و همچنین تکامل‌پذیری متقابل از دیگر ابعاد، انجام دهد که جهاد فی سبیل الله مجموعه فعالیت‌های این گونه‌ای است. فعالیت‌های نظامی و اسلحه و خانه امن و ... به تنهایی نمی‌تواند انسان‌هایی لائق هدایت‌گری و رهبری بسازد و همچنین است فعالیت‌های سیاسی و یا کارهای ایدئولوژیک همان طور که یکایک اینها به تنهایی و جدای از دیگر ابعاد، عنصر لازم یک جنبش اسلامی به شمار نمی‌آید.

کادرهای ورزیده در امر رهبری کسانی هستند که روح زمان و شرائط را درک کنند و با بینشی درست بتوانند ابعاد گوناگون یک جنبش اسلامی را هم تلفیق کرده و در تئوری و عمل قادر باشند که هر یک از ابعاد و عناصر جنبش را در جهتی صحیح قرار دهند... کسانی که خواسته‌های نفسانی و یا زودگذر و با اعصابی آهنین و خردی حاکم بر عواطف شخصی، هرآنچه را در رابطه با مصالح جنبش اسلامی لازم آید، به کار بندند... کسانی که اشخاص و قشرها و طبقات گوناگون اجتماعی و دشمن و دوست را به درستی بشناسند و مسائل مربوطه را با واقع‌بینی تجزیه و تحلیل کرده و با احساس رسالت الهی و اسلامی در کلیه نشیب و فرازا و در برخورد با هر کس و یا با هر نظریه غیر اسلامی، به انحراف و سیستمی و انعطاف غیر الهی کشانده نشوند... کسانی که از بیماری‌های اجتماعی و اخلاقی به دور باشند، به عقده‌های خود کم‌بینی و خود بزرگ‌بینی مبتلا نباشند و دخالتشان در مبارزات نه بر اساس عقده‌گشائی که بر اساس وظیفه الهی و تعقل باشد... کسانی که مبارزه و انقلاب را و نابودی رژیم‌ها و امپریالیسم را نه هدف که وسیله‌ای جهت نابودی موانع تکامل انسان در رابطه با خدا و پیاده کردن ارزش‌های اسلامی در جوامع انسانی است و ...

درست است که مؤمنین حقیقی همگان بایستی این چنین باشند و یا در جهت این چنین شدن سوق یابند و تربیت شوند، ولی با توجه به واقع‌بینی و غرق نشدن در وادی ایده‌آلیسم و خیال‌بافی و با توجه به شرائط اجتماعی-سیاسی ما و خفقان حاکم و ... چاره‌ای جز این نداریم که با حوصله‌ای تمام و ایمانی تزلزل‌ناپذیر و در کمال جدیت

و مخفی‌کاری، عناصری را از میان اجتماع برگزید و با متدهائی عملی بدین کار و یا کارها همت گماشت. جامعه ما غنی و سرشار است از استعدادهایی که اگر این چنین به فعلیت برسد، نه تنها ایران که دیگر کشورها را و جوامع را راهگشا و هدایت‌گر خواهد بود.

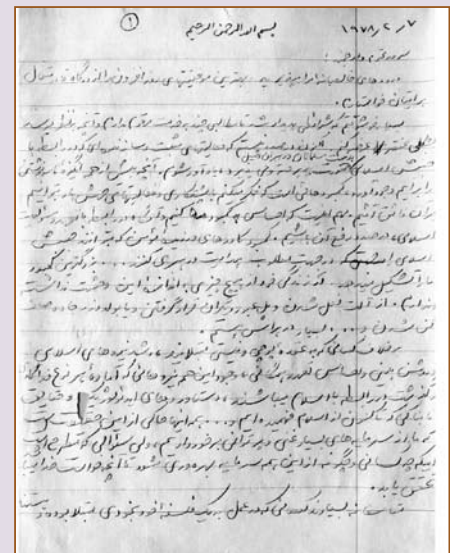
امید می‌رود که در رابطه با این مسئله همچون دیگر مسائل به فلسفه خود به خودی و انحراف توأکلی (که هر کس بگوید ان شاء الله دیگران می‌کنند و نتیجه؟...) مبتلا نشده و هر کس که می‌تواند و یا با ایجاد روح رسالت اسلامی خود خواهد توانست... در این زمینه کوششی بی‌دریغ کند.

در مورد مسائل ایدئولوژیک، به نظر می‌رسد که یک اشتباه و یا انحراف ملموس و یا ناملموس در بسیاری از کارهای ایدئولوژیک ۲۰، ۳۰ سال اخیر وجود داشته و هنوز هم دارد. پیامبران الهی از خدا و پیامبر و کتاب آغاز می‌کردند و مسائل را به معاد و خدا می‌رساندند که «انا لله و انا الیه راجعون» هر کس به خدا و پیامبر ایمان می‌آورد بایستی به ملازمت هر آنچه را دستور رسیده می‌پذیرفتند و عمل می‌کردند. فلسفه‌بافی و این طرف و آن طرف زدن در سلسله احکام الهی وجود نداشته و خلاصه دین را دین می‌پنداشتند و تعبدوار عمل می‌کردند و نه فلسفه و سلسله استحساناتی که یکایک افراد در همه زمینه‌ها برای خود می‌سازند که بدیهی است در این صورت به تعداد انسان‌ها و به تعداد احکام و زمینه‌های ذهنی گوناگونی که هر انسانی از آن برخوردار است استحسانات و پذیرش‌های ذهنی گوناگونی که در رابطه با یکایک احکام و همچنین اختلاف ذهنیت‌های یک انسان که در مراحل مختلف سنی و تغییر شرائط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، جغرافیائی و هزاران هزار عوامل متفاوت... خلاصه به تعداد همه اینها، دین داریم و انسان متدین؟! و اینجاست که می‌بینیم بسیاری از جوان‌های ما در رابطه با هر مسئله جزئی که قرار می‌گیرند، یک علامت سؤال و تردید و شک می‌گذارند.

پایه‌گذاران و طرفداران مکاتب فلسفی، در تبلیغ و عمل، فلسفه خود را شکل مذهب و دین در آوردند و به نسبت پیروز شده و می‌شوند. ما بسیاری از کوشش‌هایمان در جهت فلسفی کردن دین خود به کار رفته می‌رود و در نتیجه بسیار زمینه‌ها را می‌بازیم

غرض این نیست که احیاناً به مشکلات فکری و ایدئولوژیک که نسل ما را دچار ساخته‌اند، بی‌تفاوت باشیم و خود را مجهز به پاسخگوئی آن نکنیم، که هشام‌ها مکلم‌وار به جنگ متکلمین و بافندگان زمان حضرت صادق(ع) می‌رفتند... سخن ما این است که اولاً چرا کلیه فعالیت‌های ایدئولوژیک ما این چنین بوده و در ثانی اینکه چرا بسیاری از جوانان و نوجوانان خود را که وقتی به بلوغ مثلاً ۹ ساله و یا ۱۵ ساله می‌رسیدند و خدا را و پیامبران را و کتاب را و معاد را اجمالاً معتقد بودند، ما متدهائی را به کار نگرفتیم که همان تعبد الهی را حفظ کنند و بدان تعصب ورزند. در چهارچوب همان تعبد و اینکه هر چه خدا گفته درست است، چه علت آن را بدانیم و چه ندانیم- تحقیق کنیم و مصالح و مفسدات احکام را بفهمیم و هر کجا هم که به جانی نرسیدیم، باز هم با یک سرسپردگی خاص الهی بدان عشق بورزیم و عمل کنیم و به تفصیل بدانیم و بفهمانیم که بشر مخلوق خدا عاجز است از اینکه کلیه مصالح و مفسدات احکامی را که خداوند با همه چیزنگری توسط پیامبران، برای تکامل او به ارمغان داده است، بفهمد و عمیق آن را درک کند. اگر برخی از کوشش‌های ما این چنین به کار می‌افتاد، کیفیت جنبش اسلامی با مقایسه با شکل کنونی آن بسیار متفاوت بود.

بسیاری از متدهائی که در روش تبلیغ ایدئولوژیکی به کار بسته‌ایم برای کسانی که ابدا به خدائی ایمان نداشته‌اند مفید بوده، ولی به اشتباه همان متدها را برای جوانان مسلمان



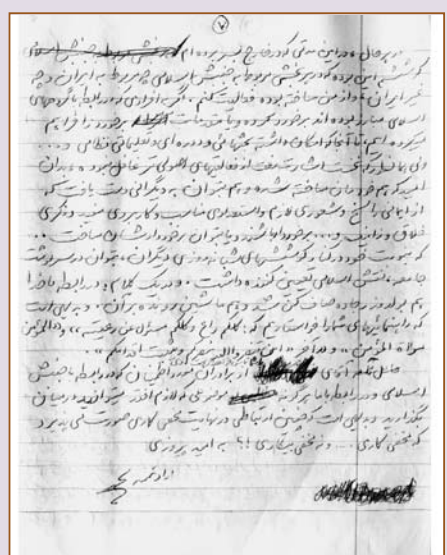
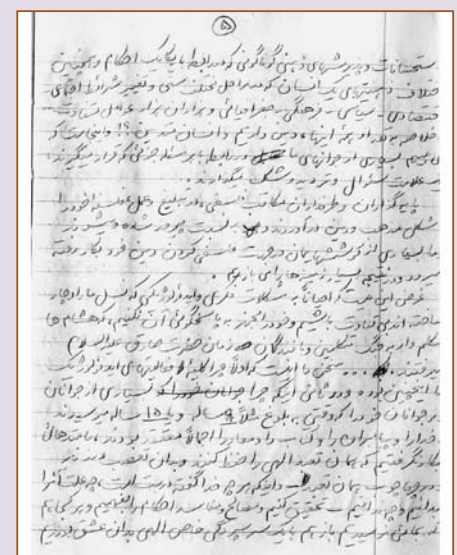
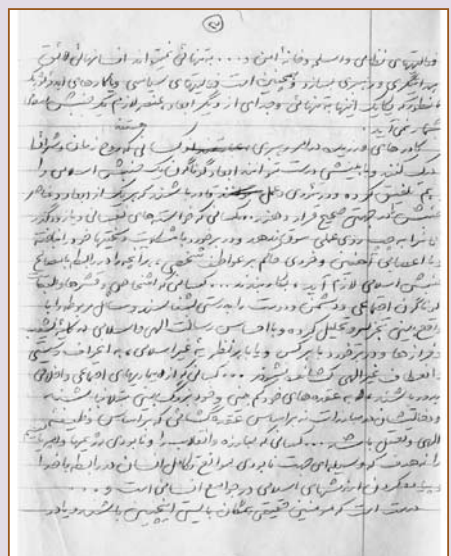
می‌کرده‌ایم، تا آنجا که امکان داشته بحث‌هایی و دوره‌ای و تعلیماتی نظامی و ... ولی همان طور که نخست اشارت رفت از فعالیت‌های اصولی‌تر غافل نبوده، بدان امید که هم خودمان ساخته شده و هم بتوان به دیگری دست یافت که از ایمانی راسخ و شعوری لازم و استعدادی مناسب و کاربردی مفید و فکری خلاق و زاینده و ... برخوردار باشند و یا بتوان برخوردارشان ساخت... که به نوبت خود در کنار کوشش‌های شبانه‌روزی دیگران، بتوان در سرنوشت جامعه، نقش اسلامی تعیین کننده داشت. و در یک کلام: در رابطه با خدا هم بولدوز جاده صاف‌کن شد و هم ماشین رونده بر آن. و بدیهی است که راهنمایی‌های شما را خواستاریم که: «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت» و «المؤمن مراه المؤمن» و در آخر «ان تنصروالله

ینصركم و یثب اقدامكم». آقای! شما تماس خواهند گرفت. وی از برادران مورد اطمینان که در رابطه با جنبش اسلامی و در رابطه با ما هرگونه موضوعی که لازم افتد می‌توانید در میان بگذارید و بدیهی است که چنین ارتباطی در نهایت مخفی‌کاری صورت می‌پذیرد که مخفی‌کاری... و نه مخفی بی‌کاری؟! به امید پیروزی ارادتمند

هم به کار گرفتیم و به آنان هم گفتیم تو آزادی در انتخاب مکتب، آزادی در خواندن هر نوع کتاب، تو خودت مقایسه کن، و ... در صورتی که بایستی همان ایمان و عقیده سستی او را به شکلی عمیق استحکام می‌بخشیدیم و می‌فهمانیدیم که مسلمانان رحماء بینهم اشداء علی الکفار و علی کل مکاتبههم و افکارهم. و می‌گفتیم که خواندن کتاب مخالف اسلام بر تو حرام است، مگر اینکه آن را بفهمی و بتوانی آن را برای هدایت دیگران رد کنی و در حقیقت، جوان مسلمان را با روحیه‌ای تهاجمی در رابطه با افکار ضد الهی بسیج و تربیت می‌کردیم و با کارهای ایدئولوژیک ایمان و عقیده و یقین آنان را عمق و محتوای بیشتری می‌بخشیدیم و ...

البته می‌بخشید که سر شما را درد آورد، ولی احساس من در رابطه با ارزش‌های الهی که بدان معتقدیم و همچنین ارادتی که نسبت به شما وجود دارد، این بود که این چندین کلمه را برایتان مرقوم بدارم.

در هر حال، در این مدتی که در خارج به سر برده‌ام کوشش این بوده که در هر بخشی مربوط به جنبش اسلامی چه مربوط به ایران و چه غیر ایران و از من ساخته بوده فعالیت کنم. اگر به افرادی که در رابطه با گروه‌های اسلامی مبارز بوده‌اند، برخورد کرده و یا مقدمات برخورد را فراهم





■ نامه شهید منتظری به یکی از مبارزین قبل از پیروزی انقلاب

دل غارتگران خارجی برای آزادی و حقوق بشر نمی‌سوزد

به نام خدا
سلام گرم و ناقابل بر کسانی که در صحنه نبرد حق و باطل، خود را وقف جهاد نموده، هر آنچه برای پیاده کردن و بهره‌هایی که نصیب آنان می‌گردد، نادیده نمی‌گیرند. حق و نابودی باطل ضرورت داشت با آغوشی باز می‌پذیرند. که «رحم‌الله امرا حبس نفسه للجهاد».

جنبش اسلامی مرحله حساس و امیدوارکننده‌ای را می‌گذرانند که اگر هر کس برحسب آنچه از او ساخته است با قاطعیت و روشن‌بینی و ابتکار گام بردارد، غنا و محتوای ارزنده‌ای به جنبش خواهد بخشید. بد نیست که به شرایط سیاسی موجود اشارتی کنیم و بر اساس آن پیشنهادهای خود را ارائه دهیم.

در طول قرون گذشته، اهمیت سوق‌الجیشی و استراتژیک ایران، مورد نظر کشورهای بزرگ و استعمارگر بوده است. در این اواخر، همجواری با روسیه کمونیستی و برخورداری از منابع عظیم نفت و مس و غیره و مسئله خلیج و کشورهای عربی و بلوچستان و ... از جمله عواملی است که اهمیت ایران را چندین برابر ساخته است. تکامل مبارزات در ایران به طرف جنبش اسلامی و در نتیجه توده‌ای شدن آن، وحشت‌های بسیاری را برای رژیم حاکم و اربابان آمریکائی او به بار آورده است. آمریکائی‌ها با اعتقاد به سیاست خشونت‌آمیز و وحشیگرانه، در طول ۱۵ سال گذشته فکر می‌کردند که با سیاست کشت و کشتار بتوانند جنبش ایران را نابود سازند. سیاستی که در بسیاری از نواحی جهان اتخاذ کردند و جز ننگ و نفرت و شکست نسبی چیز دیگری نصیبشان نشد. حتی مردم آمریکا هم برحسب زبان‌های جانی و مالی که برایشان وارد می‌آمد، واکنش‌های سختی نشان دادند که در مورد

ویتنام به‌خوبی روشن بود.

اندک اندک تجربیات شکست بار زمامداران آمریکائی موجب شد که نسل جدیدی از سیاستون به حاکمیت رسند و برای حفاظت مصالح آمریکا، به جای کارد و اره، از پنبه برای سر بریدن استفاده کنند. در مورد ایران فکر کردند که اگر به سیاست‌های گذشته‌شان ادامه دهند، ایران در رابطه با مردمش و همچنین موقعیت جغرافیائی و استراتژیک آن، منفجر شده و مصالح آنان با خطری عظیم و غیر قابل برگشت روبرو می‌شود. و در این روابط، سیاست‌های قدرت‌های بزرگ رقیب و بهره‌هایی که نصیب آنان می‌گردد، نادیده نمی‌گیرند.

تضمین منابع نفت و ادامه جریان آن از خلیج فارس در ربع قرن آینده یکی از مهم‌ترین مسائلی است که نظر آمریکائی‌ها را به خود معطوف ساخته و اگر ایران از امنیت نسبی برخوردار نباشد، مشکلات بسیاری برایشان وجود خواهد داشت. رژیم شاه و سیاست‌های دیکته شده، مادام که نقش تضمین شده‌ای را برای آنان ایفا کند، شدیداً حمایت می‌شود. بدیهی است که رشد مبارزات در ایران و وحشتی که از ضربه وارد آمدن به مصالح پیش می‌آید و حساسیت‌های شدید نسبت به رژیم و آمریکائی‌ها و نفرت بی‌سابقه و جهت‌یاب و ... مسائلی نیست که افکار غارتگران بین‌المللی را به خود مشغول نسازد. همین دو سه ماه گذشته رسماً در گزارش ۱۳۰ صفحه‌ای سنای آمریکا، در مورد ایران علناً مطرح می‌گردد که مگر ادامه جریان نفت ایران به غرب مورد نظر نیست؟ و بنابراین آیا حمایت از رژیم خاصی در ایران ضرورت دارد؟ و آیا مگر با تغییر اوضاع داخلی ایران، ایرانی‌ها بر اثر مشکلات و نیازهای اقتصادی کنونی‌شان سرانجام مجبور نیستند که نفتشان به طرف ما سرازیر باشد؟ و بسیاری از این گونه مطالب که سر و صدای وزارت خارجه ایران را در آورد... معیار اقدامات در رابطه با مصالح ارزیابی می‌شود و همین مصالح است که موجب اتخاذ سیاست‌های تخطیری می‌گردد. مردم در حال انفجار را بایستی با یک سلسله آوانس‌های تخطیری کرد و روحیه انقلابی را ربود...

حدوداً از دو سال پیش، سیاست تبلیغاتی غرب تغییر کرد و ممنوعیت تبلیغاتی ضد رژیم ایران شکسته شد. حتی در روزنامه‌ها و مجلات آمریکائی در مورد شرایط سخت و خفقانی و دیکتاتوری حاکم مقاله‌ها نوشتند. سازمان عفو بین‌المللی فعالیت‌های خود را در مورد ایران چند برابر ساخت. در کمیسیون حقوق بشر، مسائل مربوط به نقض حقوق بشر در ایران جدی‌تر مطرح شد. کارتر و یارانش در آمریکا به حکومت رسیدند. نامه‌های متنوعی از مقامات مختلف در ایران تراوش کرد. شاه اندکی اجازه داد که این نامه‌ها آزادانه نوشته شود و واکنشی مستقیم نشان نمی‌داد تا به اربابانش بفهماند که دست به هیکل رژیمش و خودش نزند و شخص به شکلی ترتیب امور را می‌دهد که سیاست تخطیری آمریکائی‌ها پیاده شود. برخی از سیاسیون ایرانی به جنب و جوش افتادند و فعالیت‌هایی را شروع کردند و شعارهایی را برگزیدند که برخوردی با رژیم و شاه نداشته باشند و آمریکائی‌ها هم نرنجند تا شاید بتوانند آوانس‌هایی بگیرند. آمریکائی‌ها هم در فکرشان هست که با اعطای یک سلسله آوانس‌ها، دست یک عده سیاسیون را در جریانات حکومتی بند کنند و برخی ناراضی‌های معلول استبداد مطلق و دیکتاتوری را از بین ببرند... برخی از انقلابیون را به این مسائل بکشاند و برخی دیگر را از طریق سیاسیون ملی، و نه شاه، از صحنه به در سازند و در شرایط خاصی هم که

عملیات انقلابی صورت می‌گیرد، جلوگیری به عمل آید. در هر حال هنوز که هنوز است سیاست جدید آمریکائی‌ها تغییر نکرده و خوش دارند که مسائل به شکلی حل شود. یکی چند آوانس جدیدی که شاه به آمریکائی‌ها در مورد نفت داده نمی‌تواند یکباره تغییر سیاست جدید را موجب شود. از این گونه آوانس‌ها و چند صد برابر آن را شاه در گذشته داده و خشونت‌هایی هم اعمال کردند و با همه آن احوال چون ادامه وضع سابق را به زیان مصالح نسبتاً درازمدت خود می‌دیدند، سیاست تخطیر را پیش گرفتند.

البته سیاست تخطیری و اعطای یک سلسله آزادی‌های قشری و نیم‌بند، احیاناً توأم با خشونت هم هست. مردم در بند و ناراحت از خفقان بی‌نظیر را مسلماً یکباره آزاد نمی‌گذارند، زیرا پس از دو روز تظاهرات، کاخ شاه را هم اشغال و پوست آمریکائی‌ها را از کاه پر می‌کنند؛ پس باید همین مردم را از طریق برخی خشونت‌ها تأدیب کرد تا تصور نکنند آزادند هر کاری را صورت دهند و به اصطلاح پر توقع باشند.

خوشبختانه مبارزین اسلامی تا کنون در مقابل خط جدید آمریکا به چپ‌روی عملی و راست‌گرایی مبتلا نشده‌اند. چپ‌های افراطی بر اثر دگماتیسم حاکم بر افکارشان و نیز وابستگی‌های مستقیم و یا غیرمستقیم به سیاست‌های خارجی، خیلی دیر متوجه قضایا می‌شوند. راست‌گرایان هم به سرعت تسلیم شرایط جدید شدند و آن‌چنان حالت انفعالی به خود گرفتند تا شاید آمریکائی‌ها به آنان دل بسته و هرچه زودتر و سریع‌تر آوانس‌هایی را به دست آورند. ولی کسانی که به خاطر پیش‌برد جنبش اسلامی در میدان مبارزه دست و پنجه نرم می‌کنند - که اکثریت را هم تشکیل می‌دهند - هم شرایط را درک می‌کنند که بهترین بهره‌برداری‌ها را داشته باشند و هم فریب چند آوانس آمریکائیزه را نمی‌خورند. و مگر جنبش اسلامی به پیروزی رسیده است که به شرایط دل بسته و به درجانی در غلیم؟ ما از هرگونه شرائطی در امر پیشبرد اهداف خود استفاده می‌کنیم و مادام که خط اسلامی در جامعه ما حاکمیت پیدا نکند، جنبش اسلامی ادامه دارد.

آمریکائی‌ها و بلکه کلیه قدرت‌های بزرگ از دو چیز بیش از همه وحشت دارند: ۱- خشونت انقلابی و اسلحه آتشین ۲- ویژگی خاصی که جنبش اسلامی و رهبران و طرفدارانش از آن برخوردارند. ناراحتی آنان این است که در ایران این دو چیز در هم ادغام شده است. بسیاری از تجربیات که در مورد انقلاب‌های دیگر دارند در ایران قابل استفاده نیست. اگر زمامداران ایدئولوژی‌های غیراسلامی، پای میز معاملات می‌نشینند و به برد و باخت مشغول می‌شوند، ولی در مورد جنبش اسلامی با چه کسانی می‌توانند معامله کنند؟ و مگر کسانی که عمیقاً به جنبش اسلامی کشیده می‌شوند، آمادگی زد و بند و بده و بستان را دارند؟ البته امکان دارد بر اثر اشتباهات تاکتیکی، احیاناً طرفداران جنبش اسلامی هم مواضعی نادرست را اتخاذ کنند، ولی استراتژی خود را فراموش نخواهند کرد. از اینجااست که پیوسته قدرت‌های بزرگ راست و چپ و ایادی و مزدوران تا سرحد امکان نامی از آن به میان نیاورده، با برچسب‌های بچگانه و توسل به جنگ‌های روانی به منظور ایجاد عقده‌های حقارت و کمبود شخصیت در مسلمانان حقیقی و ... آنان را از میدان به در سازند.

کوشش مداوم قدرت‌های بیگانه و ایادی‌شان، در سبک جلوه دادن جنبش اسلامی ایران خلاصه می‌شده.

در صحنه عمل و احیاناً در صحنه فکر، در جنبش ما موضعی نیرومند داشت از میدان رخت بر بسته و ارزش مبارزه و اسلحه هم به عنوان نیرومندترین و برنده‌ترین وسیله جهت نیل به هدف مزبور شناخته می‌شود. التقاط فکری و مخلوط کردن برخی مسائل غیراسلامی با اسلام و جهان‌بینی‌های متضاد آب و آتشین را به شکل شعری و خطابه‌ای در هم بافتن و...، برخی جوانان را به التقاط سیاسی و خواهر و برادرشدن با مارکسیست‌ها کشانید که ضربت منافقین و شوک‌های حاصله و فعالیت‌های مسلمانان به بسیاری از این افکار پایان بخشیده است.

تبعید شماها در رابطه با تصور ایراد ضربه به خط اول صورت پذیرفته و خواسته‌اند با خط اول را کور کرده تحت‌الشعاع قرار دهند و یا سیاست‌های تادیبی آنان را پذیرفته و به خط دوم روی آورید. کشتار قم در ۱۹ دی سال جاری هم بر همین اساس تفسیر می‌گردد. بچگانه تصور کردند که مرکز روحانیت را بکوبند تا نیروهای اسلامی در ایران چشمشان به خط حساب افتد و ماست‌ها را کیسه کنند.

بنابراین با توجه به مسائل یاد شده و شرائط سیاسی کنونی و موج مبارزات اسلامی سراسری و با توجه به استراتژی‌ای که امام خمینی برای مرحله کنونی جنبش تعیین نموده و در سخنرانی‌ها و اعلامیه‌های خود بدان تصریح می‌فرمایند و ارزش عام و شاملی که جنبش اسلامی از آن برخوردار شده و برد وسیعی که سخنان و نوشته‌های شماها در داخل و خارج ایران و در محافل سیاسی و مجامع بین‌المللی و حقوقی دارد... پیشنهاد می‌شود که به اقدامات و ابتکارات زیر دست یازید:

۱. نامه‌های همه جانبه اسلامی، مبارزاتی، سیاسی خطاب به مردم نوشتن و تشریح اوضاع کشور و حمله غیرمستقیم به رژیم شاه و همچنین به اربابان و آمریکائی‌ها که با تقویت همه جانبه از رژیم بایستی مسئولیت کلیه این نابسامانی‌ها را بپذیرند. در این نامه‌ها اشاره به تبعیدی بودن خود بشود، ولسی به شکل اختصارآمیز و اینکه ما آماده‌ایم برای اسلام و مردم مسلمان و از بین بردن نابسامانی‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ... به هرگونه شرائطی تن در دهیم.

۲. نامه به آقای خمینی نوشتن و اینکه ما مفتخریم که در راه شما که اسلام است، هرگونه ناراحتی را پذیرا باشیم و ابراز عقیده و ایمان به پیروزی جنبش اسلامی.



این گونه‌ای کشیده شده و همگی از حالت مبارزاتی به حالت موسساتی تبدیل می‌گردند و آن گاه سیاسیون دست‌بند شده به منظور حفاظت از مصالح سیاسی که شرائط جدیدشان در ذهنشان می‌سازد به نیروهای انقلابی و سیاسیون به قدرت رسیده پدید می‌آید. دستجات سیاسی ضد و نقیض در صحنه سیاست درست می‌شود و هر تیبی به رقابت با دیگری می‌پردازد و آن گاه آیا چند نفر سیاسی که حمایت و تائید نیروی انقلابی و مردمی را از دست بدهند، یاری مقاومت درمقابل خواسته‌های بی‌حد و حصر آمریکائی‌ها را خواهند داشت؟ و آیا جز سقوط و یا تسلیم، راه دیگری در پیش هست؟ در صورتی که نیروهای سیاسی هنگامی می‌توانند در مقابل فشارهای بیگانگان عرض اندام کنند که از حمایت نیروهای ارتشی ملی و یا نیروهای انقلابی برخوردار باشند. نتیجه آنکه هم جنبش اسلامی ضربه می‌خورد و هم سیاسیون به خواسته‌ها و اهداف خود نمی‌رسند و وجهت ملی خود را هم از دست می‌دهند. مطلوب اربابان هم همین است. اما اگر کلیه نیروها خط اول را برگزینند و سطح شعارها و خواسته‌ها را بالا برده با قاطعیت و جدیت، مسائل را مطرح کنند، نیروهای انقلابی و سیاسی در رابطه با یکدیگر و تاثیر و تاثر متقابل تکامل‌بازی که به دنبال دارد... رشد یافته، وحشت رژیم شاه و وحشت آمریکائی‌ها از جهت مصالح خود چندین برابر می‌شود و آن گاه است که مجبور می‌شوند آوانس‌های بسیاری به مردم بدهند و در چنین شرائط است که می‌توان در مقابل بسیاری از زورگوئی‌ها و فشارها ایستادگی کرد. درست است که با اتخاذ چنین سیاستی، حتی حل نیم‌بند مسائل به طول می‌انجامد، ولی در مقابل رشد جنبش افزون‌تر شده و کادرهای مناسبی در این میان ساخته می‌شود بسیاری از سیاسیون معتدل ما برخی عمداً و برخی سهواً خط اول امام خمینی و سبمل آن را فراموش کردند. زیرا که خط اول قابل انعطاف و حاضر به دیروزی به خاطر چند آوانس سیاسی بی‌محتوا نیست و در این رابطه چه زیان‌هایی کردند و برخی زیان‌ها هم به بار می‌آورند.

آنچه موجب خوشوقتی است اینکه رشد جنبش اسلامی و خیانت منافقین مارکسیست بسیاری از روشنفکر مآبی‌های عوضی را به کنار زده، التقاط فکر اسلامی با افکار غیراسلامی، در بسیاری از قاموس‌ها ارزش خود را از دست داده و حالت «نومن بعض و نکفر بعض» که



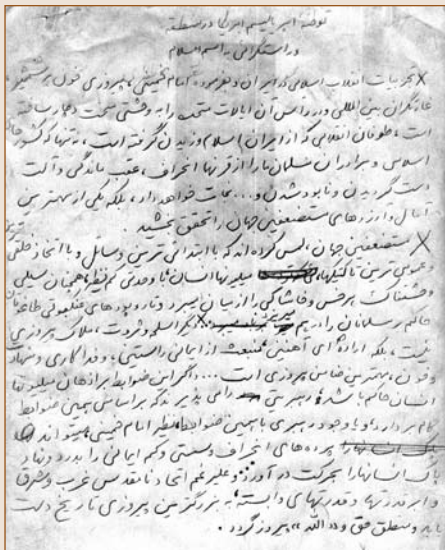
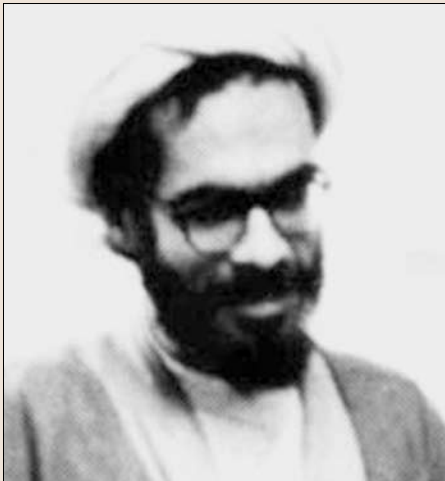
برچسب‌های ارتجاع و دست راستی و تکیه بر جمله «مخالفین مذهبی» با آن شناختی که از مذهب قرون وسطائی مسیحیت دارند و پیوسته به خورد جهان می‌دهند. از این حقیقت عمداً غافل می‌شوند که جنبش اسلامی، اهدافی ویژه خود داشته و در انقلاب ایران نقش تعیین کننده دارد و مدعی حاکمیت سیاسی مخصوص به خود است. آری عمداً نیروهای اسلامی را نادیده می‌گیرند تا بتوانند برخی را میراث مبارزات مردم معرفی نموده و آینده را در چهارچوب مصالح خود با میراث‌خواران ترسیم کنند.

از اینجاست که به نظر می‌رسد در کلیه شرائط به‌ویژه در شرائط کنونی، هرچه بیشتر رهبران و روحانیون حقیقی و پیشتازان جنبش اسلامی، سر و کله خود را در جریانات گوناگون مبارزاتی و سیاسی نشان دهند و در ایجاد حوادث و بهره‌وری از آن، نقش‌های ابتکاری و خلاق ایفا کنند، عملاً بسیاری از توطئه‌ها خنثی شده، تحت‌الشعاع جنبش اسلامی قرار خواهد گرفت.

هم اکنون دو خط سیاسی در ایران جریان دارد: ۱- خط انقلابی که خط جنبش اسلامی است و امام خمینی سبمل آن را تشکیل می‌دهد، ۲- خط اعتدالی سیاسی. خواسته‌ها و شعارهای این دوخط متفاوت است. خط اول حملات خود را به طرف مراکز اصلی توطئه‌ها و جنایت‌ها یعنی شاه و رژیم او و اربابان آمریکائی‌اش متوجه ساخته و خط دوم گوئی در سال‌های ۳۹-۱۳۴۰ به سر می‌برد و شعارهایی در چهارچوب قانون اساسی مطرح می‌کند، در صورتی که در شرائط کنونی، بدترین سوء استفاده‌ها از این شعار خواهد شد و مستقیم و غیرمستقیم پایه‌های لرزان حکومت شاه را استحکام می‌بخشد. خط دوم تصور می‌کند که به برخی از اهدافش که عمده است خواهد رسید و حال آنکه خط اول، بزرگ‌ترین ارزشی که در شرائط کنونی برایش متصور می‌باشد، استفاده از آن به منظور پیشبرد جنبش اسلامی است.

نسل جوان و نیروهای انقلابی و توده‌های مسلمان عملاً طرفدار خط اول هستند و بدیهی است که هرچه بیشتر نیروهای خود را بسیج نموده، محتوای خط اول را افزون‌تر سازیم اکثریت قریب به اتفاق نسل جوان به جنبش اسلامی جذب شده و حتی از برخی انحرافات ایدئولوژیک مصون می‌ماند. در همه شرائط بخصوص اکنون، عمل به ایدئولوژیکی و فداکاری و از خود مایه گذاشتن در مسیر جنبش اسلامی... بسیار از تحقیقات ایدئولوژیک سازنده‌تر و مؤثرتر است و اصولاً قابل مقایسه نیست. گو اینکه تحقیقات مزبور همه به نوبت خود ارزنده و احیاناً شکل زیر بنائی دارد.

معتدلین سیاسی که برخی‌شان پس از ۱۵ سال سکوت، سر از گور درآورده و می‌خواهند سیل شهدا و زندانیان در بند و آوارگان و کسانی را که دچار انواع محرومیت‌ها شدند، میراث‌بر باشند، چه خوب می‌بود که حتی در رابطه با مصالح خودشان مسائل مطروحه را عمیق‌تر بررسی می‌کردند. غارتگران خارجی که در رابطه با مصالح خود تصمیم می‌گیرند، هیچ‌گاه دلشان برای حقوق بشر و سلب آزادی‌های فردی و اجتماعی نسوخته است. همین فداکاری‌ها و شهادت‌ها و مبارزات انقلابی گذشته و وحشتی که در این رابطه برای آنان پدید آمده، موجب این تحولات و تغییر شرایط سیاسی است. آنان تا خطر را لمس نکنند به فکر حقوق بشر! نمی‌افتند. آمریکائی‌ها این شکل تصور می‌کنند که برخی آزادی‌های نیم‌بند داده شود. برخی از مردم و مبارزین هم تخدیر شده به خط سیاسی



مستضعفین جهان را تحقق بخشید.

مستضعفین جهان لمس کرده‌اند که با ابتدائی ترین وسائل و با اتخاذ خلقی ترین و عمومی ترین تاکتیک‌ها، میلیون‌ها انسان، با وحدتی کم‌نظیر، همچنان سبیلی وحشتناک، هر خس و خاشاکی را از میان می‌برد و تار و پودهای عنکبوتی طاغوتیان حاکم بر مسلمانان را در هم می‌ریزد. دیگر اسلحه و ثروت، ملاک پیروزی نیست، بلکه اراده‌ای آهنین، منبعث از ایمانی راستین و فداکاری و شهادت و خون، مهم‌ترین ضامن پیروزی است... و اگر این ضوابط بر اذهان میلیون‌ها انسان حاکم باشد، رهبریتی را می‌پذیرند که بر اساس همین ضوابط گام بردارد، با وجود رهبری با همین ضوابط، نظیر امام خمینی، می‌تواند پرده‌های انحراف و سستی و کم‌ایمانی را بدرود و نهاد پاک انسان‌ها را به حرکت در آورد و علیرغم اتحاد نامقدس غرب و شرق و ابرقدرت‌ها و قدرت‌های وابسته، به بزرگ‌ترین پیروزی تاریخ دست یابد و منطق حق و «الله» پیروز گردد.



دستنوشته‌ای از شهید محمد منتظری در موضوع توطئه آمریکا در منطقه و راست گرایی به نام اسلام

فداکاری و شهادت ضامن پیروزی است

تجربیات انقلاب اسلامی در ایران و به فرموده امام خمینی، پیروزی خون بر شمشیر، غارتگران بین‌المللی و در راس آن ایالات متحده را به وحشتی سخت دچار ساخته است. طوفان انقلابی که از ایران اسلام وزیدن گرفته است، نه تنها کشورهای اسلامی و برادران مسلمان ما را از قرن‌ها انحراف، عقب‌ماندگی و آلت دست گردیدن و نابود شدن و... نجات خواهد داد، بلکه یکی از مهم‌ترین آمال و آرزوهای



بین‌المللی است کرده بود خواندم که در روزنامه الحوادث چاپ شده بود، که وقتی قاسملو در ایران بوده با مجاهدین خلق تماس گرفته است و هماهنگی در عملیات مسلحانه را تصویب کرده‌اند، که این قاسملو یکی از عناصر صهیونیست در این کشور هست، زنش هم صهیونیست و یهودی است و از این مسایل، برادران و خواهران در رابطه با ضد انقلاب الان اعمال قدرت نمی‌شود و هر چه کمتر اعمال قدرت بشود از آنطرف ضد انقلاب ابتکار دستش هست. یکی از مسائلی که اکنون در کشور می‌گذرد مساله محاکمه عباس امیر انتظام است که جو درست می‌کنند و شرایطی را بوجود می‌آورند. که طرف آزاد شود. رفته‌اند صحبت کرده‌اند که زن و بچه دارد. رحم بکنید طرف را زود آزاد بکنید. کسی که اسرار انقلاب اسلامی و امام امت را در اختیار سفارت آمریکا گذاشته و مرتب در رابطه بوده است، چه قبل از پیروزی انقلاب چه پس از پیروزی انقلاب او را از رقم برایش کار بکنیم که زود آزاد بشود و اعمال قاطعیت نشود. این را بدانید که دادگاه امیر انتظام یکی از صحنه‌های جنگ اسلام و امریکا است (احسن) به حکم «اشداء علی الکفار» اگر ما از هم اکنون قاطعیت خودمان را به خرج ندهیم و در مقابل امریکا کوتاه بیاییم، این را احتمال بدهید که پس از یکسال، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام را می‌برند در آنجا محاکمه می‌کنند که اصلاً چرا سفارت امریکا را اشغال کردید؟ من نمی‌فهمم این چه مسخره‌بازی در کشور است. من یک سندی دارم و الان برای برادران و خواهران می‌خوانم تا متوجه باشند. نامه‌ای است که آقای عباس امیر انتظام امضا کرده است.

مغزی و متلاشی شدن جمجمه و مغز و آسیب عمومی بدن نتیجه جسم سخت و مواد منفجره تعیین و جواز دفن شماره ۳۱۴۶ بنام وی صادر شده است ضمناً تاریخ شهادت نامبرده ۶۰/۴/۷ اعلام گردیده است.ع

مدیر کل مرکز پزشکی قانونی

دکتر ملک نیازی

داخل این امت نیز به وحشت بیفتند و فرار کنند و پروند، آنهایی که خدا می‌داند و شما نمی‌دانید جاسوس هائی هستند که در داخل این کشور هستند.

متأسفانه شرایطی پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران پیش آمد که عناصری می‌خواستند قاطعیت انقلابی گرفته بشود و در مقابل عوامل خارجی و قدرت‌های بزرگ بین‌المللی اعمال قدرت نشود. همیشه ما با ضد انقلاب در جنگ هستیم و با ابرقدرت‌ها هم در جنگ هستیم، اعم از شرق و غرب. اگر ابتکار و قاطعیت در دست ما باشد می‌توانیم ضد انقلاب را هر چه سریعتر و بیشتر نابود بکنیم اما اگر ابتکار را از دست ما گرفتند ضد انقلاب جوانان ما را و بهترین اشخاص ما را در تهران، در کردستان در خوزستان و در سراسر کشور از بین می‌برند. بنابراین عدم قاطعیت و از دست دادن ابتکار، مساوی با اینهمه جنایت می‌شود که هم اکنون شاهد بسیاری از آنها هستیم که می‌بینیم در شهرهای ایران چه مسخره‌بازی‌هایی این گروهک‌ها در آورده‌اند و من مصاحبه‌ای را از قاسملو بعد از اینکه با کرایسکی که یکی از بزرگترین صهیونیست‌های

مرکز پزشکی قانونی

تاریخ ۱۳۶۰/۵/۷

شماره ۱۰/۳۶۶۲

گواهی می‌شود که:

جسد شهید محمد فرزند حسینعلی شهرت منتظری در تاریخ ۶۰/۴/۸ در این مرکز توسط پزشک قانونی و با حضور آقای بازپرس کشیک مورد معاینه قرار گرفته علت مرگ آسیب

نطق پیش از دستور شهید محمد منتظری در تاریخ ۶۰/۲/۸

دادگاه امیر انتظام یکی از صحنه‌های جنگ اسلام و امریکا است

جلسه ۱۳۸

رئیس - آقای محمد منتظری بفرمائید

محمد منتظری - بسم الله الرحمن الرحيم. انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف: جزای آنان که با دین خدا و با خدا و رسول خدا می‌جنگند این است که یا کشته شوند یا به دار آویخته شوند یا دست و پای آنان برخلاف قطع گردد. واعدوا لهم ما استطعتم من قوه من رباط الخیل ترهبون به عدوا الله و عدوکم و آخرین من دونه‌ها لا تعلمونهم الله یعلمهم: یعنی آن چنان بایستی قدرت تشکیل بدهید و اعمال قدرت بکنید که حتی منافقین و جاسوسان



آقای صباغیان و امثال اینها که در این کشور... (رئیس) — وقتشان تمام است) یک نامه‌ای آقای دکتر میلانی نوشته‌اند. اخیراً تعداد زیادی از دانش‌آموزان مسلمان و مبارز تبریز طوماری در تأیید بند «ج» به ساحت مقدس مجلس شورای اسلامی ارسال داشته‌اند که ضمن تشکر از زحمات این برادران مسلمان و شریف، توفیق هرچه بیشترشان را در خدمت به مستضعفین از خدای بزرگ مسئله دارد.

منتظری — من روزهای گذشته از حقم گذشتم ولی هنوز از حرف حق نگذشتم.

رئیس — آقای منتظری ما از حق شما غفلت نکرده‌ایم، انشاءالله در فرصت مناسب به شما وقت می‌دهیم.

منتظری — امروز من وقت می‌خواهم صحبت کنم.

رئیس — چشم حالا شما صبر کنید. آقای منتظری برنامه امروز ما فشرده است ما در هفته آینده برنامه‌های وسیع‌تری داریم خواهش می‌کنم این حقتان محفوظ بماند بگذارید این کارمان را امروز بکنیم.

منتظری — من می‌خواهم ۶،۵ دقیقه صحبت بکنم چرا اینقدر تاخیر می‌اندازید.

رئیس — خوب اگر ۶،۵ دقیقه است بفرمائید.

می‌کنم و یک سری مطالبی است که من دارم و متأسفانه فرصتی نیست که بگویم و مردم را آگاه کنم.

رئیس — من هم می‌دانم، ولی آن این قدر وقت نمی‌خواهد.

محمد منتظری — در مورد این کتاب شماره (۱۰) اسناد لانه جاسوسی هر کدام از برادران که بخواهند من در اینجا صد تا از آن را خریدم و مجانی در اختیار نمایندگان محترم قرار می‌دهم (بعد از جلسه) مطالبی که بنده قبل از اشغال لانه جاسوسی گفته‌ام، مشخص است، البته چون من که یک آدم معصومی نیستم، ممکن است اشتباهاتی هم بکنم؛ اما در مجموع خط سیر سیاست آمریکا را در ایران و سیاست صهیونیسم بین‌المللی در ایران را قبل از اینکه لانه جاسوسی اشغال بشود گفته‌ام. در مورد آقای عباس امیر انتظام هم گفته‌ام، هنوز هم می‌گویم، در آینده هم می‌گویم و اگر این شخص آزاد بشود، به دست انقلابیون در این کشور ترور می‌شود. این را شما بدانید. (چند نفر از نمایندگان — احسنت —)

محمد منتظری — این حرف‌ها را من قبلاً هم گفته‌ام و فقط جرم من این است که مسائل را از قبل می‌گویم و دیوانه‌ام. (همهمه نمایندگان) اجازه بدهید مسائل مربوط به مراغه‌ای... (همهمه نمایندگان) آقایان خواهش می‌کنم اجازه بدهید. مراغه‌ای یک عنصر وابسته است، بنی احمد عنصر وابسته است، حسن نزیه عنصر وابسته است، تیمسار مدنی هم عنصر وابسته است و امثال اینها... (یکی از نمایندگان شریعت‌مداری) و حسن شریعت‌مداری و امثال اینها در شرایط حساس انقلاب ایران آمده‌اند و مراکز اصلی بحران و امور حساس را در اختیار چه کسی قرار داده‌اند؟ نفت را در اختیار حسن نزیه، (رئیس — ارتباط اینها چیست؟)

صباغیان — آقای هاشمی ارتباط دارد؟

افراد می‌دانستند و شخص بنده بارها در شورای عالی دفاع تذکر دادم که مسئولیت خرید اسلحه در دست یک افسر کودتاچی است و طرف هم دستگیر شد. پهلوی امام رفتند، اینطرف و آنطرف، لاطائاتی یافتند، طرف را آزاد کردند و باز او را معاون وزیر دفاع قرار دادند و اخیراً هم دو بار می‌خواست خودکشی بکند و بعد هم الان بحمدالله زندان است چون گندش در آمد. همین شخص سرهنگ حیدری نامی را که تصفیه شده ارتش بود و بدست تیمسار باقری خائن داخل ارتش آمد، به اسپانیا فرستادند، هفتاد و سه میلیون دلار را بلند کردند که پنجاه و چهار میلیون آن همین است که الان سروصدایش است، یعنی جناحی به دولت تحمیل می‌شود و هرکاری می‌کنند، می‌خواهند به اسم دولت تمام بکنند و آبروی دولت جمهوری اسلامی و مجلس را که انتخاب کننده دولت است، از بین می‌برند. هم اکنون نامه‌ای در اختیار بنده است که به امضای سرتیپ ولی فلاحی و همچنین سرهنگ ستاد علی هاشمی روان است، که تصفیه شده‌ها را باز برگردانده‌اند و یک سری تصفیه شده را به داخل ارتش برگردانده‌اند و آبروی ارتش جمهوری اسلامی را می‌برند. چون صد نفر آدم ضد انقلابی آبروی کل جوانان و افسران ما را می‌برند. از آن طرف دوباره نامه نوشته‌اند که بله دارد موافقت می‌شود و رئیس جمهور موافقت کرده است که بقیه تصفیه‌شدگان را به داخل ارتش برگردانید. برادران و خواهران در مورد ضد انقلاب، اگر در داخل این کشور با قاطعیت عمل نشود، هم آبروی ما و هم آبروی دولت منتخب ما می‌رود و هم این همه جنایت در کشور می‌شود. به حال این کشور فکری بکنید و این عناصر ضد انقلابی که در شهرستان‌ها یا در زندان‌ها بسر می‌برند، آنها را که درجه یک هستند به اشد وجه به حکم «اشداء علی الکفار» مجازات بکنید و اجازه ندهید که اینچنین بشود فقط عباس امیر انتظام نیست که باید محاکمه بشود، باید افراد زیادی در این کشور محاکمه بشوند و بعضی هایشان هم در این مجلس حضور دارند و متأسفانه بدون داشتن قاطعیت اینها این رقم دارند در این کشور کارشکنی می‌کنند، بروید و ببینید. (عده‌ای از نمایندگان — احسنت — احسنت) (رئیس — وقتشان تمام است) (یکی از نمایندگان — چه کسی در این مجلس است؟ اسم ببرید) آقای دکتر یزدی و

می‌خواهند مسیر انقلاب اسلامی را تغییر بدهند. من یک مثال می‌زنم برای شما، یک مثال کوچک روزنامه میزان توقیف می‌شود. آقای رضا صدر که مسئولش بوده، زندانی می‌شود. باز پرس محترم آقای علی اکبر عابدی در این جریان دستش در کار بود. صباغیان — آقای هاشمی ارتباط دارد؟

آقا محمدی — شما روزنامه میزان که نیستید؟ شما آقای صباغیان هستید

محمد منتظری — می‌خواهم مثال بزنم، مثال بزنم.

یکی از نمایندگان — آقا! صحبت را قطع نکنید بگذارید صحبت کنند

منتظری — من سؤال می‌کنم. حق من هست که بگویم چه کسانی آزاد کردند (شجونی — یک بهائی) دو قاضی دادگستری در شعبه حقوقی ۳۱، یکی شان از دوستان خانواده علم و از سردمداران جریان ۱۴ اسفند در دانشگاه و یکی شان هم بهائی.

رئیس — ارتباط این با دفاع از خود شما چیست؟

محمد منتظری — من می‌خواهم بگویم که چه کسانی آزاد کردند.

رئیس — خوب به شما چه ارتباطی پیدا می‌کند؟

محمد منتظری — فرامرز زمانی سلیمی مستشار قضایی شعبه (۳۱) دادگاه حقوقی.

رئیس — چیزی بگوئید که به شما مربوط باشد، شما باید از آن حرفی که ایشان به شما زده‌اند دفاع کنید.

محمد منتظری — اجازه بدهید، این آقا هنوز هم مستشار قضایی است و شناخته نشده است و بهائی هم هست.

رئیس — خوب اگر اجازه بدهم باز دو باره همین مشکل به وجود می‌آید.

محمد منتظری — بسیار خوب، پس من از حرف‌هایم صرف‌نظر

تیمسار فیروزی مدیر کل هواپیمایی کشوری.

جناب آقای نخست‌وزیر در مقابل تقاضای سفارت انگلستان و سفارت امریکا در ایران موافقت فرموده‌اند که برای خروج اتباع خود و سایر کشورهای خارجی بوسیله هواپیماهای نظامی و کشوری، (فخرالدین رحیمی — کدام نخست‌وزیر، اسم ببرید) (در زمان دولت موقت انقلاب بوده است) دولت مزبور هرچه زودتر اقدام نماید. لازم است برای انجام هرچه بیشتر این کار به مسئولین مربوطه دستور داده شود که در این باره کمک‌های لازم را با توجه به شرایط زیر برای این گونه پروازها در اختیار ماموران انگلیسی و امریکایی بگذارند.

۱- عبور از کلیه راه‌های ورودی و درهای فرودگاه مجاز باشد.

۲- تامین مأمور کافی برای انجام مسافرت یک هزار نفر مسافر در روز.

۳- فراهم کردن تسهیلات لازم برای حمل اثاثیه مسافران این پروازها از در پایون دولتی.

۴- کمک به تنظیم برنامه پروازها و اطمینان دادن به ماموران سفارت، که تمام هواپیماها بر طبق برنامه‌های سفارت انگلستان و سفارت امریکا اجازه پرواز خواهند داشت. به نمایندگان سفارت‌تخانه مزبور اطلاع داده شده است که برای انجام این منظور با شما تماس گرفته و مذاکره نمایند. معاون نخست‌وزیر عباس امیر انتظام — تاریخ ۵۷/۱۱/۲۶

یعنی پس از چهار روز که از انقلاب گذشته است هرچه ضد انقلاب بوده و هرچه مستشاران خارجی بوده و همه عوامل جنایت و کشتار در این کشور به دست عباس امیر انتظام و سیاست آقای مهندس بازرگان و من تبع او و اینهائی که در یوزه‌اند برای سیاست امریکا در این کشور، از این کشور خارج شدند. در پاریس در لندن، نشریه در می‌آورند این همه توطئه می‌چینند و می‌خواهند در اینجا شخصیت‌های ما را به افتضاح بکشانند و انقلاب را به افتضاح بکشانند و در این کشور خط امام را از بین ببرند یک فکری برای این کشور بکنید. همین تیمسار فیروز که یک افسر کودتاچی بود با تحمیل یک جناحی در این کشور، در این هفت ماه جنگ، معاون وزیر دفاع در خرید اسلحه از دو طریق کودتا به این شخص رسیده بوده و

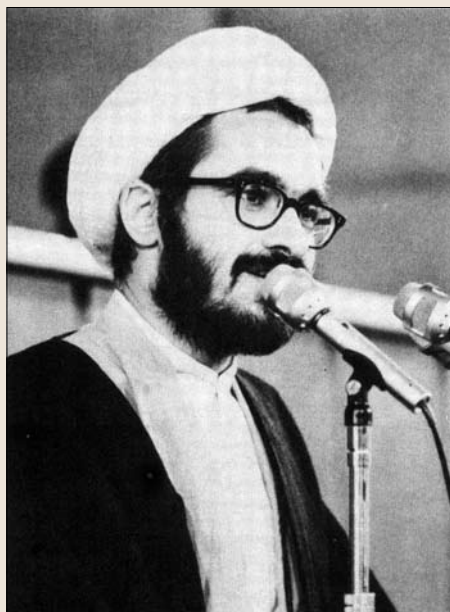
نطق پیش از دستور شهید محمد منتظری در تاریخ ۶۰/۲/۲۴

چون حرف حق می‌زنم، دیوانه‌ام؟

نطق پیش از دستور / جلسه ۱۴۴

چون لازم نیست یک ربع بشود تا یک ربع، یعنی می‌توانید کمتر صحبت بفرمائید. کوتاه از خودتان دفاع کنید.

منتظری — بسم الله الرحمن الرحیم، جناب آقای صباغیان در سخنانشان مطالبی را گفتند که مثل اینکه من هر وقت حرف حق می‌زنم دیوانه شدم یا اختلال روانی دارم یا از این چیزها... حالا فاطش یادم نیست، اتهامی را به من وارد آوردند که به قول خودشان نقل قول هم کردند. من لازم است توضیحی در این جهت بدهم. به خدمتان عرض بکنم که در این کشور ما جنگ با آمریکا داشته و داریم و خواهیم داشت و با ابر قدرت‌ها و تا وقتی هم که زنده هستیم در این راه قدم برمی‌داریم، از هیچ کس هم نمی‌ترسیم. تا آن وقتی که زنده هستیم مگر اینکه ایادی آمریکا یا وابستگان به آمریکا بنده را یا امثال بنده را بکشند در این کشور، ولی تا زنده هستیم ادامه می‌دهیم به راهمان. این سری مسائل را مطرح کردن دلیل بر این است که افراد دلیل و سندی برای گفته‌های خودشان ندارند می‌آیند به یک همچون مسائلی متمسک می‌شوند و چه خوب بود که مسائل به صورت بحث و بحث آزاد و در همین مجلس یک شرایطی پیش می‌آمد که همه پرونده‌ها شکافته بشود و ما بتوانیم به مردمان بیشتر آگاهی ببخشیم که چه دست‌هایی در این کشور وجود داشته و حالا هم هست که



دکتر سامی - آقای هاشمی ایشان باید صحبتشان را قطع کنند چون من اخطار قانون اساسی دارم و ایشان نباید صحبتشان را ادامه بدهند.

رئیس - آقای منتظری شما صحبتتان را دیگر تمام کنید، چون اخطار قانون اساسی دارند.

دکتر سامی - اخطار باید صحبت را قطع کند.

یکی از نمایندگان - اخطار کدام ماده؟ و کدام اصل؟

محمد منتظری - آنهایی که می‌خواستند مجلس خبرگان را منحل بکنند خواهش می‌کنم... (همهمه نمایندگان)

دکتر سامی - اخطار قانون اساسی...

رئیس - آقای منتظری شما بحثتان تمام شده است؟ اجازه بدهید ایشان اخطارشان را بفرمایند. (همهمه نمایندگان)

محمد منتظری - بنابر این، من اعلام می‌کنم که اگر گفتن این حرف‌ها «دیوانگی و اختلال حواس» است، بگذار تا همه بگویند و به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم هم همه می‌گفتند «دیوانه» و اگر هم...

رئیس - آقای منتظری اجازه بدهید آقای سامی اخطارشان را بکنند، بعد شما ادامه بدهید. آقای دکتر سامی شما اخطار قانون اساسی را بدهید.

صباحیان - آقای هاشمی هم مربوط بود و هم شما قضاوت کردید. خیلی ممنون.

عده‌ای از نمایندگان - بلی، مربوط بود.

دکتر سامی - آقایان توجه بفرمائید، من اخطار قانونی دارم نسبت به بخشی از فرمایشات آقای منتظری. متأسفانه چون دارد ادامه پیدا می‌کند، باید به‌موقع یعنی همان وقت اعلام می‌شد. اصل سی و نهم قانون اساسی را آقایان توجه بفرمایند و جلوی ایشان هم هست یک‌بار ملاحظه بفرمایند.

اصل ۳۹ - «هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی، یا تبعید شده است، به هر صورت که باشد ممنوع و موجب مجازات است» ایشان به چه دلیل حق دارند در مجلس شورای اسلامی از این تربیون به یک زندانی که هنوز هم حکم مجرمیت او صادر نشده است و تازه اگر هم بشود، اینجا به‌طور صریح گفته شده است که به هر شکلی ممنوع است و موجب مجازات است. من تعجب می‌کنم (همهمه نمایندگان) که چرا جلوی صحبت کسی گرفته نمی‌شود؟ (همهمه نمایندگان)

رئیس - آقای هاشمی هیچ نماینده‌ای را نمی‌شود که ...

رئیس - آقای منتظری اجازه بدهید اخطار به من است تا من هم جواب بدهم.

دکتر روحانی - اصل ۸۶، اخطار دارم به اخطار آقای سامی.

رئیس - اجازه بدهید من جواب می‌دهم.

محمد منتظری - من هم جواب می‌دهم. اگر این رقم باشد پس

یکی از نمایندگان - آقای هاشمی چرا ارتباط ندارد؟ شاهچراغی - می‌خواهد بگوید اینها را من قبلاً گفتم. خلخالی - می‌خواهد بگوید من دیوانه نیستم و آدم حسابی هستم.

محمد منتظری - در کردستان، در کردستانی که حساس بود، چه کسی را به عنوان استاندار قرار دادند؟ (یکی از نمایندگان - یونسی ملعون را) بلی، یونسی؟ او را هم من می‌شناسم (یکی از نمایندگان - خوزستان را بگو آقا) و از آن طرف در خوزستان هم تیمسار مدنی را در یک منطقه حساس، برای نفت هم که حسن نزیه و مراغای هم که در تبریز استاندار بشود. آقای عباس امیرانتظام هم سخنگو می‌شود و از این قبیل و عناصر دیگر و متأسفانه اگر من بخوام در تجزیه و تحلیل اینها را شرح بدهم، بالاخره یک سری وقت دیگر می‌خواهد و برای مجلس این امکان وجود ندارد. من اسم نمی‌آورم، ولی می‌گویم که مجموعه این ترکیب سرانجام ما را به کجا می‌رساند؟ عیب است که در جمهوری اسلامی از عباس امیرانتظام دفاع بشود. ما می‌خواستیم از شخصیت‌هایی که در این کشور سابقه دارند، علی‌رغم اینکه با زمینه‌های فکری سیاسی‌شان موافق نیستیم، این قدر حمایت نکنند؛ بنابراین، یک سری مسائل مطرح بوده است و الان هم مطرح است. این شوخی نیست که اسناد محرمانه نخست‌وزیری در میزان باشد و بعد بخوانند و بروند و اسناد را بگیرند، هیاهو در بیآورند که آقا! میزان را اشغال کرده‌اند. اسناد محرمانه نخست‌وزیری در روزنامه میزان چه کاری دارد؟

از آن طرف دفتری هست به نام دفتر انقلاب که قبلاً بوده است و هنوز هم هست. اسناد وزارت خارجه را دو ماشین بزرگ (اواخر عمر آقای قطب‌زاده، با تصویب آقای رئیس جمهور) از وزارت امور خارجه، خارج کردند بعد با فشار آقای رجائی (نخست‌وزیر) برگردانده شده و بیشتر از دویست پرونده هم غیش زده است. من سؤال می‌کنم که این دویست پرونده چه بوده است که غیبش زده است؟ و از این مسائل در کشور بسیار می‌گذرد و الان، بر اساس فرموده امام نمی‌توانیم هر چیزی را بگوئیم. اما تا زمانی که خون در رگ و پی ما هست خواهیم گفت و این کشور را از شر این مسائل نجات می‌دهیم.

یک مثال دیگر برای شما بزنم. آقایان ساواک با رکن دوم ارتش یا ژاندارمری چه فرقی می‌کرد؟ که کسی را که فرض کنید در ساواک فقط چای می‌داده است این قدر او را بدبخت کرده‌ایم (یکی از نمایندگان - این مسائل چه ربطی به دفاع از خودش دارد؟) (همهمه نمایندگان) آقا الان عناصر تصفیه شده‌ای را که در رکن دوم بوده‌اند و الان اسمش اداره دوم است دارند، اشخاص بسیار حساس را دو باره به ارتش برمی‌گردانند در همان رکن دوم. الان این کار به دست یک جناحی در داخل این کشور صورت می‌گیرد و ما از امام هم پرسیدیم (از امام سؤال شده است) و امام هم فرموده‌اند من چنین چیزی نگفته‌ام که افراد این شکلی را برگردانند، ولی دارند به اسم جنگ آقای بنی‌صدر و امثال جناحی که در اطرافشان هستند، دارند این نوع افراد را برمی‌گردانند. به داد کشور برسید و من در آینده مسائلی بیشتر از این می‌گویم...

دکتر سامی - آقای هاشمی، اخطار قانون اساسی دارم.

محمد منتظری - و هر چه شما بگوئید دیوانه...

دکتر سامی - آقای هاشمی اخطار قانون اساسی دارم.

رئیس - اینها چه ارتباط دارد؟

محمد منتظری - من الساعه اینها را می‌گویم برای اینکه ثابت کنم که دیوانه نیستم.

دکتر سامی - آقای هاشمی اخطار قانون اساسی...

محمد منتظری - اینها یک مسائلی است که می‌گویم تا نمایندگان در جریان باشند و فکری به حال این امت بکنند.

دکتر سامی - اخطار قانون اساسی دارم.

محمد منتظری - آقای منوچهر مسعودی، رفیق هدایت‌الله متین دفتری در ۱۵ سال، این مشاور رضائی رئیس جمهور می‌شود و آبروی رئیس جمهور را هم می‌برد و خودش هم وارد نیست.

دکتر سامی - آقای هاشمی اخطار قانون اساسی دارم.

محمد منتظری - بنابراین خواهش می‌کنم.

دانشجویان خط امام هم باید...

شاهچراغی - آقای روحانی! رئیس باید جواب بدهد.

رئیس - آقای روحانی! من باید جواب بدهم، شما بفرمائید بنشینید تا من توضیح بدهم. آقای دکتر سامی اعتراضشان (شجونی - اصل ۸۶ جوابش را می‌دهد). آقای منتظری حق ندارند آقای امیرانتظام را که هنوز تکلیفشان در پرونده روشن نشده است و متهم هستند به ایشان اهانت بکنند و این کار طبق قانون اساسی ممنوع است و باعث تعقیب است. البته اگر این جرمی باشد، می‌توانید شکایت کنید (چون به مجلس مربوط نمی‌شود) تا ایشان را تعقیب کنند. اما در کنار این هم اصل دیگری از قانون اساسی می‌گوید: «نماینده در ایفای وظایف نمایندگی‌اش می‌تواند مسائلی را بگوید و قابل تعقیب نیست». ایشان هم با تشخیص خودش دارد وظایف نمایندگی‌اش را می‌گوید و در یک مسئله‌ای که به شئون کشور مربوط می‌شود، حرف می‌زند. این قابل شکایت است و آقایان می‌توانند به دادگاه شکایت کنند. در مورد حرف ایشان و این به مجلس هم مربوط نمی‌شود که من قضاوت کنم (یکی از نمایندگان - شما به عنوان رئیس مجلس انتخاب شده‌اید) خیر، رئیس مجلس نمی‌تواند به نماینده‌ای بگوید که در مورد یک مسئله‌ای امروز اظهار نظر نکن. اما در مورد ارتباط با آقای منتظری، البته من همه حرف‌های ایشان را مرتبط نمی‌دانم، ولی چون تهمت جنون به ایشان زده شده است، ایشان می‌گویند من حرف‌هایی که در گذشته زده‌ام، اینها بوده است و به این دلیل آن روزها به من گفته‌اند که «دیوانه». حالا می‌خواهد ثابت کند که آیا این حرف‌ها دیوانگی است یا نه. ولی آقای منتظری من خواهش می‌کنم که شما هیچ راجع به این مسائل صحبت نکنید. (همهمه نمایندگان).

محمد منتظری - آن وقت شما تصور بفرمائید که شخصی هست به نام آقای محمد توسلی با مجاهدین خلق ارتباط دارد و مجاهدین خلق هم با قاسم‌لو هماهنگی در عملیات مسلحانه را تصویب کردند، برادران ما را هم در کردستان در حدود بیش از صد نفر به شهادت می‌رسانند. الان اینها آمده‌اند و از آقای عباس امیرانتظام حمایت می‌کنند. شما توجه داشته باشید وقتی که این رقم برخورد می‌شود، پس فردا ما باید برویم و محاکمه بشویم که اصلاً چرا ما اینها را گفته‌ایم و دانشجویان خط امام هم باید محاکمه بشوند. بنابراین، این سری مسائل سیاسی و امنیتی و آینده کشور مدنظر برادران و خواهران محترم باشد و آینده جنگ هم اگر می‌خواهید که با پیروزی کامل باشد، باید با توجه به این سری از مسائل باشد، والا اگر توجه نداشتیم همین تیمسار فرپور کودتای نقشه می‌کشید، یعنی می‌آمد و می‌گفت که مثلاً ما چه اسلحه‌ای داریم و چه اسلحه‌ای نداریم، چه مهماتی داریم و چه مهماتی نداریم. او می‌خواست که سرنویشت جنگ ما را تعیین بکند، بنابراین، توجه داشته باشید مسائلی که در کشور می‌گذرد چه در ارتش و چه در صحنه سیاست و چه در محاکمه عباس امیرانتظام و چه در رابطه با مجاهدین خلق و امثال این گروه‌های ضد انقلاب.

من از آقای موسوی اردبیلی که یکی از خواهرزاده‌هایشان مسلماً به شهادت رسیده است و یکی از آنها هم مفقود شده است می‌خواهم که یک قدری با قاطعیت این عناصر ضد انقلاب را تحت پیگرد قرار بدهند و همچنین بقیه مسائل کشور را، والا این رقم که ما می‌بینیم در مجلس شورای اسلامی از عباس امیرانتظام دفاع می‌شود، وای به حال خارج مجلس. (رئیس - اینها مربوط به شما نیست، شما از خودتان دفاع کنید) در هر حال من از اینکه اندکی وقت مجلس را گرفته‌ام معذرت می‌خواهم و فقط بر اساس این بود که حقی بود و مورد این اتهام قرار گرفته بودم، در آینده تا آن جایی هم که زنده هستم مسائل را می‌گویم، حالا شما می‌خواهید بگوئید دیوانه و یا می‌خواهید بگوئید ضعف اعصاب و یا هر چیز دیگر. (یکی از نمایندگان - شما عاقلید باید بگوئید). (نمایندگان - احسن، احسن)

و السلام علیکم و رحمه الله و برکات.

من از شورای عالی قضائی می‌خواهم که این آقای فرامرزی زمانی سلیمی که هنوز...

رئیس - بعد از والسلام علیکم دیگر نمی‌شود حرف زد. (خنده نمایندگان)

ابن الاسلام والقرآن...

تعتبر كارثة السابع من تير عام ١٣٦٠ الموافق ٢٨ يونيو حزيران عام ١٩٨١ احد المنعطفات في تاريخ الثورة الاسلامية و من الجوانب البارزة الباعثة للاعجاب في هذا التاريخ. الكارثة التي حرمت الثورة من ٧٢ فرداً من ابرز المناضلين و المثقفين في البلاد و اضافت صفحة جديدة من جرائم الامبريالية بقيادة امريكا على التاريخ المعاصر الايراني.

و كانت شهادة جمع كبير من الصفوة و النخب للثورة الاسلامية في هذا الحادث و خاصة شمس هذه القافلة السيد المظلوم الدكتور بهشتي قد سببت عدم اخذ التأثير العميق و دور باقي شهداء هذا الحادث في تقدم حركة الامام بنظر الاعتبار بالمقدار المطلوب.

فمن بين قافلة شهداء السابع من تير هناك الوجه الديني المناضل و الفدائي المسلم الشهيد حجة الاسلام محمد منتظري الذي كان يحظى بخصائص متميزة. و كان رجلاً حراً دخل معترك الكفاح منذ حداثته و واجه في هذا السبيل المزيد من الاخطار و المعاناة و التشريد و حالات التعذيب: و كانت مقاوماته البطولية امام حالات التعذيب القرون الوسطائية و الهمجية للنظام الشاهنشاهي الجائر تشبه الاساطير، حالات التعذيب التي كان يعاني منها حتى آخر عمره و لم يتحدث عنها قط.

الشهيد محمد منتظري كان لا يألف النوم و لا الغذاء في سبيل هدفه المتمثل بتشكيل الحكومة الاسلامية بقيادة الولي الفقيه العادل في زمن الامام خميني و تارة كان يحدث عدم منامه لمدة ثلاثة ايام متوالية. و كان في كافة المقاطع الحساسة و الخطيرة التي لم يطبقها الآخرون يقف برجولة و يبشر الآخرين و يوعدهم بالنصر.

الشهيد منتظري بعد الافراج عنه من السجن توجه الى الخارج و بدأ بذلك فصلاً جديداً من الكفاح، فكان يعتقد بضرورة ارساء علاقات وثيقة مع كافة حركات التحرر الموجودة في العالم من اجل بلورة الفكر الاسلامي و استحكامه و بذل الجهود من اجل ايجاد الوحدة بين المجموعات و المنظمات المناضلة. و قد استطاع من خلال افادته من الامكانيات التعليمية لهذه المنظمات تجهيز الكثير من المناضلين الايرانيين بأساليب الكفاح المسلح و لم يبخل عن بذل اي جهد في هذا الجانب. و كان انتهاجه لافكار سماحة لامام و اهدافه بشكل حيث التقى مرات بالامام الراحل في النجف و تحدث للامام عن وجهات نظره و تلقى التوجيهات اللازمة من سماحته. مع انتصار الثورة الاسلامية بقيادة الامام خميني انتقلت هموم و حالات قلق الشهيد منتظري الى مواجهة اعوجاجات و انحراقات عملاء الامبريالية و حتى كانت هذه الاعوجاجات تلاحظ في الوجهاء من بين الوجوه المعروفة. و كان هذا الشيء يؤلم هذا الشهيد و باقي

العناصر المناضلة الحقيقية بشدة و قد بلغ هذا الالم حداً من التصعيد حيث اعتبر حتى الشهيد المظلوم الدكتور بهشتي في هذا التوجه، و تصور رضائه حيال اداء الحكومة المؤقتة و أنه يسايرها و اطلق على هذا السيد و ابلأ من الانتقادات الحادة جداً حول هذا الموضوع. لكن متانة و ذكاء الشهيد بهشتي جعلاه ان يوقف الشهيد منتظري على اخطائه مما دفع الشهيد منتظري الذي كان يحظى بشجاعة منقطعة النظير في الاعتراف باخطائه و التي جعلته اي يعتذر من ذلك الرجل العظيم في التاريخ المعاصر الايراني و اخيراً واجه الشهادة الى جانبه في مكتب حزب الجمهورية الاسلامية.

لقد شهدت حياة الشهيد منتظري احداثاً مثيرة للدهشة فهو كان يحظى باهتمام جمع كبير من المناضلين و كان يتمكن من الوصول الى مكانة مادية جيدة لنفسه لكنه كان يعيش في منتهى البساطة و كان بغض النظر حتى عن ابسط حاجاته الفردية في سبيل كفاحه. رغم وجود الانتقاد على بعض مواقف الشهيد محمد منتظري لكن حتى الأخذين عليه لا يشكون في شجاعته و عيشه البسيط و صموده و اخلاصه. فهو لم يستقر لحظة واحدة و وقف برجولة بوجه الانحرافات و لم يخش حتى لوم اقرب اقرائه. مجلة شاهد ياران من اجل ملئها الفراغ الناجم عن عدم معرفه الجيل الجديد لهذا الوجه المناضل الذي لم يألف التعب اعدت مجموعة من المواضيع تروي فيها الجوانب المختلفة لشخصية هذا الشهيد بشكل جيد و نحن على امل بان تستطيع هذه الجهود تقديم جانب من حياة هذا الشهيد الحافلة بالاحداث و الجهود امام المخاطبين.

● رئيس التحرير



The son of Qoran and Islam

June 28, 1981 is one of the milestones of the Islamic Revolution history and one of the amazing events. In this disaster over 72 outstanding educated challengers were martyred and it created a new leaf of Imperialism crime with the leadership of America in the contemporary history of Iran

Martyrdom of numerous of elites and experts of the Islamic Revolution in this event, specially the son of this Karoon, innocent Seyed Dr. martyr Beheshti has caused that the deep effect and role of other martyrs of this event not to be under attention so much

Among the Caravan of June 28, martyr Mohammad Montazeri as a cleric and guerilla fighter is a great characteristic. He was a free man who started his campaign when he was a teenager. He tolerated many dangers, pains and difficulties through his fighting. Description of his great resistance in comparison with the tortures of Medieval and brutal of Shah's regime is mostly like fiction; some tortures that would hurt him until the last moment of his lifetime, though he never expressed these issues

Martyr Mohammad Montazeri would struggle so much to reach to his objective which was creating Islamic government under leadership of Imam Khomeini. He would not sleep so much and sometimes he would be awake for two to three day. He would resist so much and he would encourage others in being strong in this field as well

Martyr Montazeri after freedom from prison went to foreign countries and he started a news season of his campaign against Shah's regime. He believed that for the purpose of strengthening Islamic thought a close relation should exist among

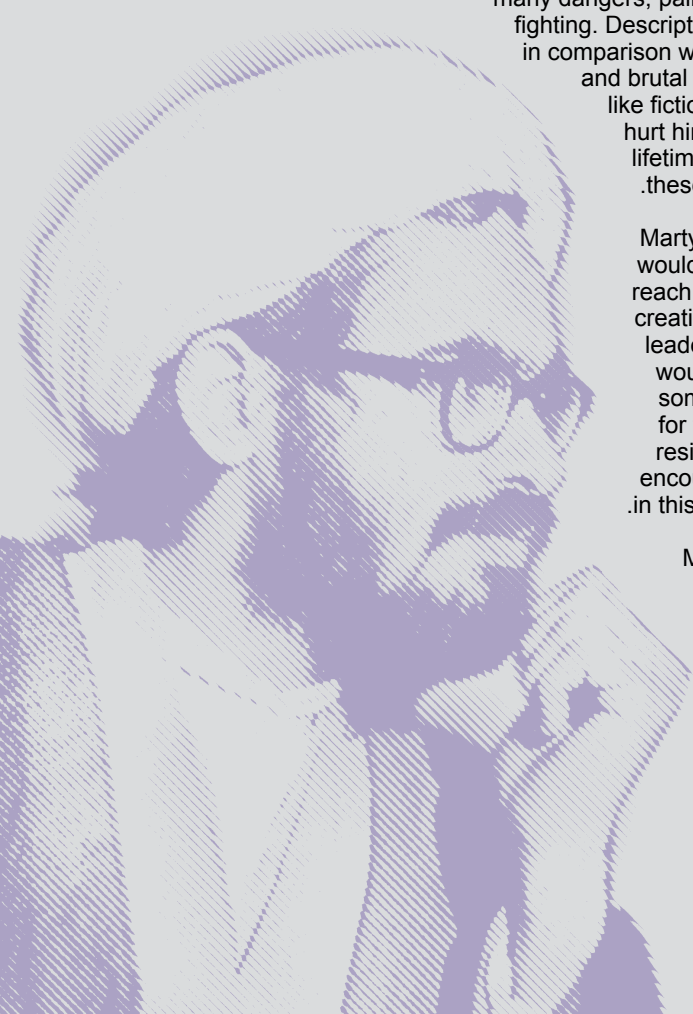
the Islamic liberal organizations and he struggles so much for setting unity in this field as well. He was able to equip many Iranian fighters to fight against Shah's regime. He went to Najaf to meet Imam Khomeini for several times. He would talk with Imam and he would benefit of Imam's guidance

After the victory of Islamic Revolution, the Imperialism concerned for this great cleric. Martyr Beheshti made him aware of some mistakes and martyr Montazeri was so strong to accept his mistakes and he apologized from martyr Beheshti and eventually he was martyred along with martyr Beheshti

Biography of martyr Mohammad Montazeri has many amazing events. When he was under attention of numerous fighters and he could provide a good materialistic situation for himself, but he would live simply and even he would ignore his least individual needs. Though some criticisms can be expressed about some of the outlooks of this martyr, but still the critics of this respectful martyr have no doubts about his courage, simplicity, stability and sincerity. He never gave up and he resisted against divagations and he was not afraid of anything

Shahed Yaran has attempted to prepare a collection related to this martyr's characteristics to make this respectful martyr known to the current generation. It is anticipated that this respectful martyr to be introduced to the current generation

○ Editor-in-chief

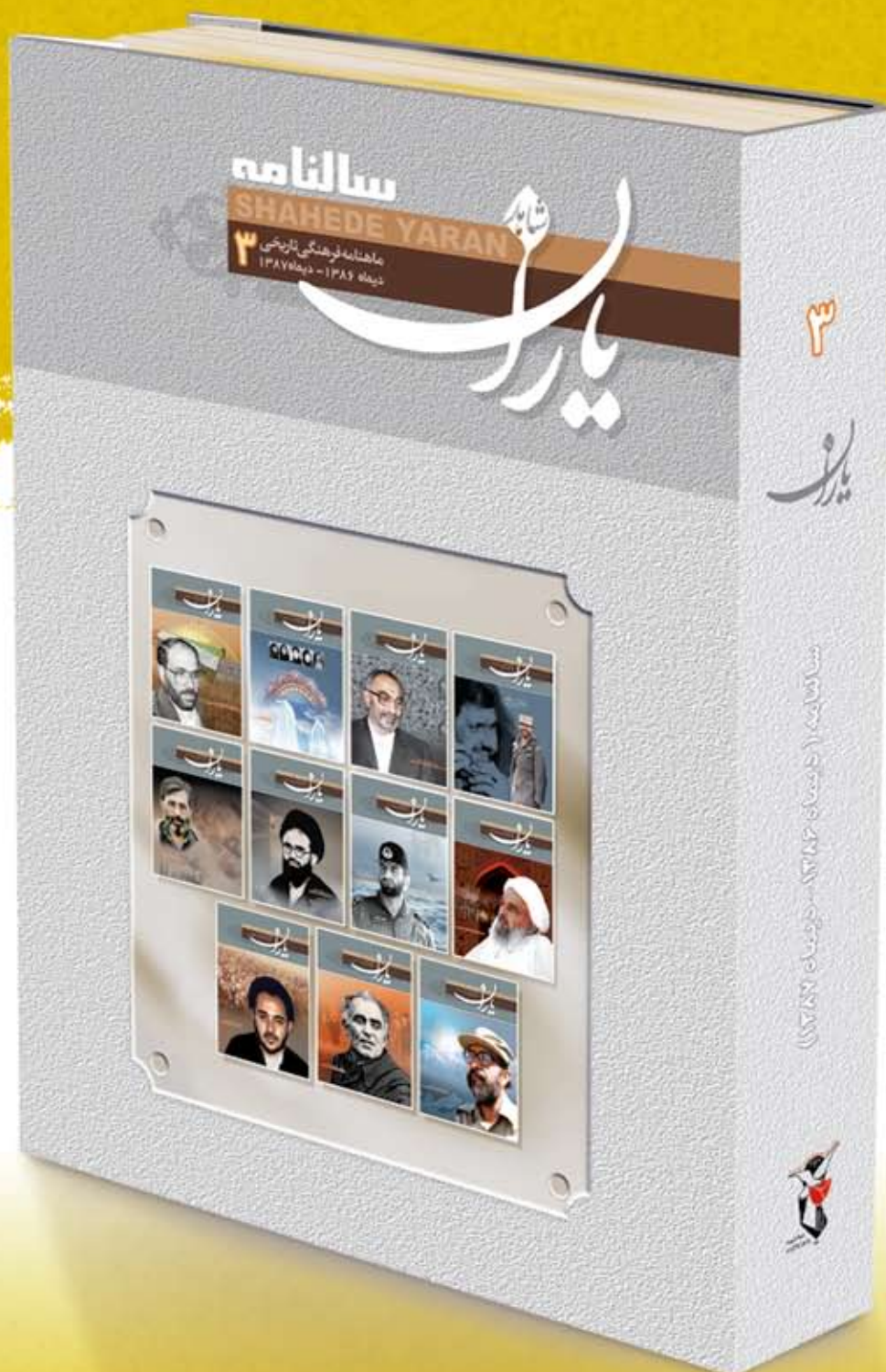


سومین شماره
سالنامه نفیس
شاهد یاران
منتشر شد

علاقه‌مندان می‌توانند برای
تهیه سالنامه به فروشگاه‌های
نشر شاهد مراجعه کنند.

SHAHDE YARAN

www.shahedmag.com
www.shahed.isaar.ir



Email: yaran@shahedmag.com

نشانی: تهران / خیابان آیت الله طالقانی / خیابان ملک الشعراء یهار (شمالی) / شماره ۲ / انتشارات شاهد

صندوق پستی ۴۳۴۸-۱۵۸۷۵ تلفن ۸۸۸۲۳۵۸۴ - ۸۸۸۳۵۱۰۸ دورنگار ۸۸۲۰۹۲۴۹

نرم‌افزار حاضر مجموعه‌ای از اطلاعات شهید بزرگوار محمد
 منتظری است که حاوی حدود ۱۸۲۰ صفحه متن، ۷۵ تصویر
 و سند، ۵۸ دقیقه صوت می‌باشد. این اطلاعات به صورت کاملاً
 دسته‌بندی شده و با قابلیت جستجو بر روی تمامی متون در
 اختیار می‌باشد. امید است که مورد استفاده علاقمندان قرار
 گیرد.

نرم‌افزار چندرسانه‌ای

شهید حجت‌الاسلام

محمد منتظری



انتشارات شاهد - تلفن: ۸۸۸۳۵۱۴۳

توزیع: موسسه فرهنگی هنری شاهد - تلفن: ۸۸۸۲۹۵۲۳
 مرکز پخش: تهران | ۶۶۴۹۱۸۵۱ - ۰۲۱ | قم | ۷۸۳۰۳۴۰ - ۰۲۵۱
 و فروشگاه‌های نشر شاهد و سایر فروشگاه‌های معتبر